



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تراویح پیری

پاکستان کے مسلمانوں کے لیے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جوان، دین و تربیت پذیری

نویسنده:

رحمت الله شریعتی نجف آبادی

ناشر چاپی:

اندیشه صادق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	جوان، دین و تربیت پذیری
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	شناسنامه کتاب
۲۰	فهرست مطالب
۲۶	سخن ناشر
۲۸	مقدمه
۳۱	بخش اول: جوان و اصول دین
۳۱	فصل اول: توحید و صفات
۳۱	در اصول دین تقلید جایز نیست
۳۳	جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی
۳۶	توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها
۳۹	اثبات خداوند از راه برهان صدیقین
۴۳	نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین
۴۴	اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:
۴۴	الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت
۴۶	ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی
۴۸	صفات خداوند
۵۰	انواع صفات
۵۲	فصل دوم: عدل
۵۲	ویژگی عدل
۵۳	معانی لغوی عدل
۵۴	معانی اصطلاحی عدل
۵۷	چرا خداوند ظلم نمی کند؟

۵۹	ارزش عدالت اجتماعی
۶۲	شبهه ی شرور
۶۲	تعریف و موارد شر
۶۴	حل فلسفی مسئله شرور
۶۶	شر و کلی نگری
۶۶	نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور
۶۷	حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی
۶۹	شرّ و شیطان در برهان و عرفان
۷۴	فصل سوم: نبوت
۷۴	مقدمه
۷۵	نبوت در لغت و اصطلاح
۷۵	دلایل حسن بعثت انبیا
۷۷	دلایل وجوب عصمت انبیا
۸۰	عصمت و اختیار
۸۱	معجزه اثبات کننده صدق انبیاست
۸۱	تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص
۸۳	ابعاد اعجاز قرآن
۸۳	فصاحت و بلاغت
۸۶	نکته بلاغی دو آیه
۸۸	سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت
۸۹	هماوری با قرآن
۹۰	اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت
۹۱	پیش گوئی های قرآن
۹۳	بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است
۹۵	تفاوت میان نبی و رسول و محدّت و امام
۹۷	نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی

۹۷	تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها
۱۰۰	خاتمیت رسالت
۱۰۰	خاتمیت در لغت و اصطلاح
۱۰۰	راز خاتمیت
۱۰۱	خاتمیت در قرآن
۱۰۲	تفاوت میان اکمال و اتمام
۱۰۴	خاتمیت در روایات
۱۰۶	جهانی بودن آیین اسلام
۱۰۷	پیامبر ختمی مبعوث جنیان و ...
۱۱۱	فصل چهارم: امامت و رجعت و ولایت فقیه
۱۱۱	امامت در لغت و اصطلاح
۱۱۲	ضرورت وجود امام
۱۱۴	بطالان قیاس فقهی
۱۱۶	ادله قرآنی عصمت و امامت
۱۱۶	۱. امامت به ظالمان نمی رسد
۱۱۷	۲. آیه تطهیر
۱۲۰	۳. آیه «ولی الامر»
۱۲۱	۴. آیه ولایت
۱۲۳	۵. آیه تبلیغ
۱۲۶	۶. ادله روایی امامت
۱۲۷	مهدویت
۱۲۷	۱. تاریخچه
۱۲۸	۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات
۱۳۳	۳. مهدی در آیات قرآن
۱۳۶	رجعت
۱۳۶	۱. رجعت در لغت و اصطلاح

۱۳۷ ۲. ماهیت و دلیل رجعت
۱۳۹ ۳. رجعت در قرآن و روایات
۱۴۱ ۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند
۱۴۲ ۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام)
۱۴۳ ولایت مطلقه فقیه
۱۴۳ مقدمه
۱۴۵ معنای ولایت مطلقه فقیه
۱۴۸ تاریخچه ی ولایت فقیه
۱۵۲ انتصاب و انتخاب
۱۵۳ ویژگی های ولی فقیه
۱۵۵ دلایل روائی ولایت فقیه
۱۵۸ فصل پنجم: معاد
۱۵۸ معاد در لغت و اصطلاح و...
۱۵۹ جوان و اهمیت معاد
۱۶۲ اثبات برزخ
۱۶۴ فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها
۱۶۵ شفاعت و سؤال و... در قبر
۱۶۷ ویژگی های برزخ و برزخیان
۱۶۹ دلایل عقلانی- سمعی معاد
۱۷۲ بدن و روح در ارتباط با معاد
۱۷۴ مرگ و ویژگی های آن
۱۷۸ معاد هم جسمانی است و هم روحانی
۱۸۱ انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیا است
۱۸۲ تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن
۱۸۴ تناسخ طولی و تجسم اعمال
۱۸۷ شفاعت

- ۱۸۷ مفهوم و اهمیت شفاعت
- ۱۹۱ امیدوارکننده ترین آیه
- ۱۹۳ ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص
- ۱۹۶ مشروعیت زیارت قبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیه السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص
- ۲۰۰ زیارت و آداب و آثار آن
- ۲۰۱ وهابی ها و قبور ائمه
- ۲۰۲ دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیه السلام)
- ۲۰۴ دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله)
- ۲۰۶ جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا
- ۲۰۸ خلود در ثواب و عقاب:
- ۲۰۸ الف. سعادت و شقاوت ابدی
- ۲۱۰ ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت
- ۲۱۲ ج. عاقبت فُسّاق و کفار
- ۲۱۴ د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر
- ۲۱۷ ه. از مصادیق رحمت، آمرزش صغائر و افزایش ثواب و... است.
- ۲۱۹ و. انواع بهشت:
- ۲۱۹ ۱. بهشت تن
- ۲۲۱ ۲. بهشت روح و نفس
- ۲۲۵ ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند.
- ۲۲۷ ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند
- ۲۳۰ بخش دوم: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن
- ۲۳۰ مقدمه
- ۲۳۱ دین چیست؟
- ۲۳۴ جوان و درک او از ویژگی های دین
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ ۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست

- ۲- ارتداد و انواع آن ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- انواع مرتد‌ها و اصل آزادی ۲۴۰
- ۳- دین فطری است ۲۴۲
- ۴- جوان و دین ناب ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟ ۲۴۵
- ۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می‌سازد ۲۴۶
- ۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۴۸
- الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر ۲۴۸
- ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین ۲۵۰
- ج- بدن متغیر و روح ثابت ۲۵۱
- د- خاتمیّت و رشد جامعه ۲۵۲
- ۷- جوان و مراتب دین ۲۵۵
- اشاره ۲۵۵
- دین سهل و آسان است ۲۵۸
- روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن‌ها بستگی دارد. ۲۵۹
- الف- سنّ جوان ۲۶۰
- ب - فرصت جوانی ۲۶۲
- ج - رغبت جوان به مذهب ۲۶۸
- د- جوانان از نظر عقل و عاطفه ۲۶۹
- اشاره ۲۶۹
- جوان و کمبود شخصیت ۲۷۰
- دروه‌های فرزند و ارزش جوانی ۲۷۲
- ه - جوان و جمال ۲۷۴
- اشاره ۲۷۴

- چند نکته درباره عشق و زیبایی ۲۷۸
- و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان ۲۸۲
- ز- جوان و اشتغال ۲۸۴
- ح- جوان و رفاقت: ۲۸۹
۱. نیاز به دوست خوب ۲۸۹
۲. دوستی و سرایت ۲۹۱
۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات ۲۹۲
۴. مراتب دوستی ۲۹۷
- ط- جوان و الگو پذیری ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۳۰۷
- ی- جوان و بزرگسالان ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- قرآن و رابطه فرزندان با والدین ۳۱۲
- ک- تغذیه و پیری زودرس جوان ۳۱۵
- ل- جوان و دین اعتدالی ۳۱۸
- بخش سوم: جوان و ازدواج ۳۲۳
- مقدمه ۳۲۳
- ازدواج فطری و فراگیر ۳۲۴
- اسلام و تشویق به ازدواج ۳۲۶
- ازدواج انبیا و هدف آنها از آن ۳۲۹
- اسلام و معیار انتخاب همسر: ۳۳۱
- الف. کفویت ۳۳۱
- ب. منظور از منع ازدواج با اکراد و... ۳۳۲
- ج. زیبایی در ازدواج ۳۳۲
- د. چند نکته دیگر درباره مقدمات ازدواج ۳۳۴

- هدف و فایده ازدواج ۳۳۶
- عزب ها و نفرت اسلام از آن ها ۳۳۸
- ازدواج آسان ۳۴۰
- عقد موقت و دائم ۳۴۱
- خودارضایی، زنا، لواط و مساحقه و بوسیدن و... ۳۴۳
- اجرای مراسم عقد ازدواج در مسجد ۳۴۶
- قرآن و دوستی پنهانی دختر و پسر ۳۴۷
- دوست سری و دو حادثه دلخراش ۳۵۰
- دوستی دختر و پسر در جاهلیت اول و دوم ۳۵۱
- بخش چهارم: جوان و خانواده اسلامی ۳۵۳
- مقدمه ۳۵۳
- ضرورت و ارزش خانواده در اسلام ۳۵۴
- خانه و خانواده و پی ریزی سعادت و شقاوت جوان ۳۵۸
- خانواده بایسته و شایسته ۳۶۰
- نیاز فرزندان به رفیق ۳۶۲
- مقصود از تشکیل خانواده ۳۶۵
- خانه و خانواده دینی ۳۷۱
- نقش های عمده خانواده ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲
- ۱- کارکرد زیستی و تولید مثل ۳۷۲
- ۲- آموزش و پرورش کودکان ۳۷۳
- ۳- ارضای نیازهای عاطفی و تأمین امنیت روحی و جسمی ۳۷۴
- ۴- ایجاد جهان بینی و تعهد دینی ۳۷۶
- ۵- کارکرد اقتصادی و تولیدی ۳۷۸
- ۶- ایجاد مهارت شغلی در زمینه ی کسب شغل و مقام اجتماعی ۳۸۱
- بنیان نفاق و اخلاص ۳۸۶

- ۳۸۷ چرا وجود سگ در خانه مانع ورود ملائکه در آن است؟
- ۳۸۸ چند عامل مهم در بهبود روابط خانواده
- ۳۹۲ عفو و صفح در خانه
- ۳۹۳ وظایف زن و شوهر و نمونه های خوب و بد خانواده
- ۳۹۶ عوامل مهم استحکام خانواده
- ۳۹۶ الف- محبت
- ۳۹۷ ب و ج- استماع و سخن گفتن
- ۳۹۸ د- لطفه گوئی
- ۳۹۹ ه- مشورت با زن
- ۴۰۰ و- صله رحم
- ۴۰۱ بخش پنجم: نقش نماز در ایجاد امنیت روانی جوان
- ۴۰۱ مقدمه
- ۴۰۳ معیار جوانی و ویژگی های آن
- ۴۰۷ الگوپذیری و ارزش و آزادی جوانان
- ۴۱۱ جوان، جمال و عشق
- ۴۱۴ ایمان، طمأنینه و یقین
- ۴۱۷ یقین یا تلقین
- ۴۱۸ نماز سلامت و سکونت روان
- ۴۲۲ نماز و بی نیازی از ما سوی الله
- ۴۲۴ عبادت عاشقانه و درمان روان
- ۴۲۷ هفت شهر عشق
- ۴۲۹ نماز شریعت و طریقت و حقیقت
- ۴۳۳ فایده نماز شایسته و بایسته
- ۴۳۴ نماز آزادگان جوان در دوران اسارت
- ۴۳۷ اضاعه نماز و بحران روان
- ۴۳۹ آفات بی دینی و مخصوصاً ترک نماز

- ۴۴۲ نماز، حلال مشکلات روانی جوانان
- ۴۴۳ تعریف استرس و درمان آن
- ۴۴۷ رفع استرس ها در کلام امام صادق
- ۴۴۸ اعتیاد و نماز
- ۴۵۲ ملکات و عادات
- ۴۵۴ آثار مادی و روحی نماز مطلوب
- ۴۵۷ آثار عبادت عاشقانه
- ۴۵۸ عمل قلیل و ثواب عظیم
- ۴۶۰ کیمیای روحانی بهتر از کیمیای جسمانی است.
- ۴۶۲ آخرین نماز با شور و شیدایی عاشوریان
- ۴۶۴ اشعاری درباره آمرزش و عشق
- ۴۶۸ بخش ششم: جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان
- ۴۶۸ مقدمه
- ۴۶۹ هندوئیسم
- ۴۷۰ فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس
- ۴۷۱ خدایان سه گانه
- ۴۷۲ تناسخ در آئین هندو
- ۴۷۴ وحدت وجود
- ۴۷۴ یوگی یا روش جوکیان
- ۴۷۵ بودیسم
- ۴۷۷ اندیشه های نظری و عملی بودا
- ۴۷۸ سرگذشت زرتشت و دین او
- ۴۸۱ تعالیم زردشت
- ۴۸۲ اوستا و خدایان
- ۴۸۴ یهودیت
- ۴۸۴ ۱- ریشه تاریخی

- ۴۸۷ - تلفظ خدا -
- ۴۸۸ - حقیقت خدا از منظر یهود -
- ۴۹۰ - بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود -
- ۴۹۳ - اعتبار کتب یهود -
- ۴۹۵ - پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل -
- ۴۹۶ - پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت -
- ۴۹۶ - مقدمه -
- ۴۹۸ - سرگذشت مریم و عیسی -
- ۵۰۰ - مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ... -
- ۵۰۱ - تثلیث در مسیحیت -
- ۵۰۵ - اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت -
- ۵۰۷ - ریشه تحریف ها -
- ۵۰۹ - مسیح مصلوب نشد -
- ۵۱۳ - چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت -
- ۵۱۴ - فارقلیط خواهد آمد -
- ۵۱۶ - فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی -
- ۵۱۸ - بخش هفتم: جوان و شکرگزاری -
- ۵۱۸ - مقدمه -
- ۵۱۹ - شکرگزاری -
- ۵۵۲ - بخش هشتم: جوان و نیایش -
- ۵۵۲ - مقدمه -
- ۵۵۶ - نیایش -
- ۶۰۷ - بخش نهم: جوان و حکمت ها و اندرزهای نغز و مسجع -
- ۶۰۷ - مقدمه -
- ۶۰۸ - حکمت ها و عبرت های قدسی -
- ۶۱۰ - سخن حکیمانه امام حسن و موعظه های دهگانه امام صادق -

- ۶۱۱ لقمه لقمانی در لسان قرآنی
- ۶۱۷ حکمت نامه لقمان
- ۶۲۴ خدای نامه
- ۶۲۸ الهی نامه
- ۶۳۴ الهی نامه جواد محدثی
- ۶۳۷ مناجات نامه
- ۶۴۳ حکمت نامه جوان
- ۶۴۸ حکمت سلمانی
- ۶۵۷ حکمت مسیحائی
- ۶۶۰ حکمت های جامع حضرت عیسی ابن مریم(علیه السلام)
- ۶۶۷ مواعظ و حکم مآثور و منظوم معصومین و حکما:
- ۶۶۷ الف. کلام علی و لطیفه مؤمن طاق
- ۶۶۸ ب. مراتب سیر و سلوک و ادب احوال پرسی
- ۶۷۳ ج. چند کلمه از کلمات پیامبر(صلی الله علیه و آله)
- ۶۷۷ د. عشق و عبادت
- ۶۸۲ ه. چند سخن اخلاقی و...
- ۶۸۵ و. یادی از عاشورا و اقسام توبه
- ۶۸۸ ز. چند سخن درباره ی عید و دانشجو
- ۶۸۸ ح. چند سخن اخلاقی و حکمی علی(علیه السلام)
- ۶۸۹ ط. چند حکمت برگزیده ی اخلاقی- فلسفی از علی(علیه السلام)
- ۶۹۴ خاتمه
- ۶۹۵ درباره مرکز

جوان، دین و تربیت پذیری

مشخصات کتاب

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدید آور: جوان، دین و تربیت پذیری / رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: قم: اندیشه صادق، [۱۳۹۵].

مشخصات ظاهری: ۵۶۷ ص.

شابک: ۳۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۰۹-۰۱-۴

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: جوانان مسلمان

Muslim youth : موضوع

موضوع: جوانان -- زندگی مذهبی

Young adults -- Religious life : موضوع

رده بندی کنگره: BP۲۳۰/۱۶۵/ش ۳۷ ج ۹ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۶۶۰۵

ص: ۱

شناسنامه کتاب

نام کتاب: جوان، دین و تربیت پذیری

مؤلف: دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

ناشر: .

صفحه آرا: سجاد کافی نجف آبادی

طرح جلد: گروه سلسبیل

چاپ:

نوبت چاپ: . اول.

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۰۹-۰۱-۴

آدرس مرکز پخش:

تلفن مرکز پخش:

ص: ۲

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

جائیه، ۲۹

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ

بینہ، ۳

جوان، دین و تربیت پذیری

دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

عضو هیئت علمی تمام وقت دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ص: ۳

فهرست مطالب

تصویر

□

ص: ۴

تصوير

□

ص: ٥

تصوير

□

ص: ٦

تصوير

□

ص: ٧

تصوير

□

ص: ٨

تصوير

□

ص: ٩

امروزه نسل جوان در معرض هجمه بیگانگان قرار گرفته اند، به ویژه اینکه دنیای مجازی در صدد نابودی ارزشهای اصیل انسانی آنهاست.

بنابراین یکی از وظایف مهم نویسندگان متعهد این است که در آغاز به روحیات و خواسته های «فطری - معقولی» آنان آگاهی یافته سپس آنها را با روش حکمت و پند قند و جدال احسن به اسلام ناب جذب نمایند.

اگر اهل قلم، از راه امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به روش شایسته، آنان را هدایت نمایند، دشمنان آنها را به طرز تفکر خود متمایل می نمایند و دیگر مشکل می نماید آنها را به آیین آغازین اسلامی خود دعوت نمایند.

بسیاری از جوانان همان عقیده آغازین اجدادی را، به ویژه اگر سهل و بر مبنای دنیاگرایی باشد، می پذیرند، لذا بعید است از آن دست بکشند به همین دلیل روایت شده است: قبل از اینکه منحرفان مغز جوانان را از خرافات پر کنند، شیعیان باید آنها را به مذهب حق خود فرا بخوانند.

کتاب حاضر در صدد است نسل جوان را با سبک «عاطفی - برهانی» به اسلام راستین، بیشتر آشنا نموده تا به آن تمایل بیشتری پیدا نمایند.

نویسنده بر این باور است که اگر جوانان در سه بعد «اصول دین، خلق و رفتار» اصلاح و راه یابی شوند، عمده ناهنجاری های آنان از میان رفته به سعادت مطلق در دنیا و آخرت واصل می شوند، بنابراین سعی شده است کتاب پیش رو نیز در همین سمت و سو قرار گیرد.

هدف اصلی نویسنده این است که برای جوانان ثابت نماید دین اسلام قابل مقایسه با هیچ آیینی که در سطح جهان وجود دارد، نیست، چرا که تمام آنها یا آلوده به تحریف اند و یا بر مبنای تراوشهای فکری مردم.

این اثر از ویژگی‌هایی برخوردار است که از این قرارند:

۱. یک مطالب آن، جامع و کوتاه و گویایند.

۲. بهره‌جویی از هنر بیانی در آن، در جهت تبیین حقایق اسلام است که بخش هفتم و هشتم کتاب، گواه بر این مدعاست.

۳. می‌توان ادعا نمود که تقریباً کتاب بیشتر از هر چیز به یک دایره‌المعارف فرهنگ اسلامی شبیه است.

۴. آمیختگی زیبایی الفاظ کتاب با محتوای غنی «عاطفی-برهانی» آن از اختصاصات این اثر و ثمر است

۵. این کتاب حاصل تجربیات نیم قرن تدریس نویسنده به دانش‌آموزان و دانشجویان و طلاب و سپاهیان و بسیجیان و سخنرانی‌هاست، لذا مخاطبان جوان باید به ارزش و قداست مطالب این مجموعه پی برده، آن را با دقت و کرامت مطالعه نمایند.

۶. کشف زیادی از رمز و رازهای مسایل عمیق با دو سبک «شکرگزاری و نیایش» ممکن و میسر است که این نوشتار از آن دو در «بخش‌های هفتم و هشتم» بی بهره نیست.

۷. بهره‌جویی از منابع حتی المقدور دست اول «فیها کتب قیمه» و تبعیت نویسنده از تنها صدق و حق «هذا کتابنا ینتطق علیکم بالحق» و استمداد از عنایات خاص الهی «هذا من فضل ربی» در این مقال، ملموس و محسوس است.

اساساً ناشر قادر به تعریف درخور کتاب نیست، زیرا گفته‌اند: معرّف باید اجلا از معرّف باشد» و «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری» و «مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید».

هر بحث و تحقیقی که منتهی به حمایت و هدایت علمی و عملی و اخلاقی مردم مخصوصاً جوانان، به ویژه جوانان این مرز و بوم و علی‌الخصوص فرهیختگان از آن‌ها بشود، لازم و ضروری می‌نماید؛ هرچه و هرقدر در این جهت، وقت صرف گردد و سرمایه گذاری شود و پژوهش صورت گیرد ارزش دارد؛ به ویژه اینکه ابرقدرت‌ها و وسایل ارتباطی از قبیل ماهواره، اینترنت، ویدئو، رادیو، سی‌دی، کتب، مجلات و ... را بیش از هر زمان دیگر، در جهت انحراف شُبَّان و جوانان در دست گرفته‌اند.

نوشتاری که پیش روی شماست پیرامون «اصول دین و تربیت و مسائلی در این خصوص و روش جذب جوانان به اسلام و قرآن» است. سعی نویسنده بیشتر بر این است که بعضی از مسایل مهم عقیدتی و بیشتر مورد نیاز جوانان در این خصوص را با بهترین وجه و متد و روش در اختیار آنان گذاشت و آن در صورتی میسر است که مختصات و ویژگی‌های موضوعات اسلامی که بیشتر حساس و مورد احتیاج و نیاز است را به صورت معقول، فطری، به روز و کاربردی در معرض دید آنان قرار داد. هم و غم راقم این سطور بیشتر در این سمت و سو و راستاست که نحوه بیان مسایل دینی به صورتی باشد که جوانان را به دین و دیانت سوق داده آن‌ها را بیشتر از هر چیزی به اسلام شیعی مایل و نایل و واصل سازد.

اگر جوانان بدانند اسلام قابل مقایسه با ادیان تحریف شده و مکاتب تصنعی و ساختگی نیست و تنها دین به حق و آسمانی و مقبول و برتر، اسلام است، به دنبال تفکر غربی و شرقی نمی‌روند. به همین جهت بخش پنجم از این اثر به «جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان» اختصاص داده شده است.

در این بخش سعی شده است تحریفات ادیان الهی مثل مجوس و یهود و مسیحیت در عصر حاضر، بیشتر توسط حامیان و مبلغین آن‌ها گوشزد شود و نیز آشکار گردد که آیین‌های بشری و غیر آسمانی، مناسب و مساعد روان و عقل و فطرت انسانی و جواب گوی نیازهای

برای جوانان شبهات و سؤالاتی مطرح می شود، از جمله این که: مبانی و اصول آیین محمد(صلی الله علیه و آله) چیست و این که آیا اسلام دین فطری و معقول و برهانی است؟ چگونه می توان میان دین ثابت و ازلی و احتیاجات متغیر بشری ارتباط برقرار نمود؟ از نظر اسلام جوان چیست و کیست؟ آیا دعوت جوانان به اسلام، منهای شناخت عقل، عاطفه، تجمل گرایی، نیرو و نشاط آنان میسر و ممکن است؟ نظر اسلام در مورد رفاقت و الگوپذیری جوانان و سلامت جسم و روان آنان چیست؟ بخش اول این کتاب تحت عنوان «جوان و اصول دین» و بخش دوم آن ذیل «دین و روش جذب جوانان به اسلام» عهده دار پاسخ به سؤالات مذکور است.

آیا ازدواج، که از مهمترین احتیاجات حیاتی جوان است، در اسلام مقدس است؟ آیا دینی به اندازه اسلام جوانان را به امر نکاح و ازدواج ترغیب می کند؟ از منظر اسلام هدف و فایده ازدواج و معیار انتخاب همسر چیست؟ آیا ازدواج، آسان و فطری است؟ اسلام به شبهه ازدواج موقت چه پاسخی می دهد و... بخش سوم این کتاب تحت عنوان «جوان و ازدواج» به سؤالات و شبهات مذکور پاسخ می دهد.

بسیاری از مردم مخصوصاً جوانان می پرسند: آیا خانواده در سعادت و شقاوت انسان ها نقش دارد؟ چه رابطه ای میان خانه و خانواده و جامعه و اخلاق جوانان وجود دارد؟ اسلام در خصوص استحکام و بقای روابط خوب خانواده چه دستوراتی دارد؟ خانواده شایسته کدام است؟ عوامل آرامش و نشاط اعضای خانواده کدام اند؟ آیا اگر خانواده اصلاح شود اجتماع هم اصلاح می شود؟ اسلام در باب تکثیر نسل چه موضعی دارد؟ و... بخش چهارم این کتاب تحت عنوان «جوان و خانواده اسلامی» به سؤالات مذکور پاسخ می دهد.

آیا نماز به عنوان ستون دین و مصداق اتم و اکمل عبادت، که پاسخ به بهترین ابعاد روحانی آدمی است، می تواند جوانان را از انحراف دور سازد و به خوشبختی در امر دنیا و آخرت سوق دهد؟ آیا در مواقعی که جوان به بن بست می رسد، پایگاهی قویم تر و مطمئن تر از نماز برایش وجود دارد؟ آیا واقعاً نماز سبب آرامش روان و اطمینان خاطر و قلب است؟ چرا عده ای با گزاردن نماز باز از استرس و هیجان و یأس و... رنج می برند؟ آیا نماز سد محکمی در مقابل بزهکاری و اعتیاد و خودکشی آنان نمی باشد؟ آیا نماز در طول تاریخ یکسان برگزار می شده است؟ آیا نماز ذو مراتب است؟ و... بخش پنجم این کتاب به شبهات یاد شده جواب می دهد. این قسمت تحت عنوان «نقش نماز در ایجاد امنیت روانی جوانان» است که در

جلد دوم کتاب «مجموعه مقالات برگزیده هفدهمین اجلاس سراسری نماز» در آبان‌ماه ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است.

بخش هفتم و هشتم به ترتیب در خصوص «جوان و شکرگزاری» و «جوان و نیایش» است که آن دو، مکمل بخش چهارم، یعنی «نقش نماز در ایجاد امنیت روانی جوانان» است. نویسنده رجاء واثق دارد که با مطالعه آن دو بخش منظوم و نوشتار زیبا و بیان شیوا، آن هم با گزاره‌هایی مناسب آن دو، مردم به ویژه جوانان به حقایق حکمی-عرفانی دین اسلام دست خواهند یافت.

نهمین و آخرین بخش کتاب به «جوان و حکمت‌ها و اندرزهای نغز و مسجع» اختصاص یافته است. آن‌ها چون ریشه در ادیان الهی و غریزه آدمی دارند نقش تربیتی والایی دارند، لذا هر انسانی اعم از جوان و پیر و باسواد و بی‌سواد و سنتی و متجدد و غربی و شرقی و ...، جداً پذیرای آن‌ها هستند، به ویژه این که آن‌ها با سبک و متد مکتوب جذاب و نوشته جالب و وزین و رزین توأمند.

مبنای شیوه نوشتاری بخش هفتم و هشتم و نهم، هنری-حکمی است، چراکه بیشتر مخاطبین کتاب، طلاب شاب و دانشجویان جوان و دیگر فرهیختگان برنابند، زیرا آن‌ها از ذوق سرشار و سلیقه درخور و هنر مناسب و عشق بایسته و ظرافت شایسته برخوردارند.

امید است جوانان عزیز این کشور و دیگر بلاد اسلامی با مطالعه این کتاب، که مشتمل بر هشت بخش به ترتیب: «جوان و اصول دین»، «دین و روش جذب جوانان به اسلام»، «جوان و ازدواج»، «نقش نماز در ایجاد امنیت روانی جوانان»، «جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان»، «جوان و شکرگزاری»، «جوان و نیایش» و «جوان و حکمت‌ها و اندرزهای نغز و مسجع» است، حتی المقدور به زاوایای آیین اسلام پی برده، به حل معضلات و جواب سؤالات و رفع شبهات دینی خود موفق و نایل و واصل آیند.

قبل از هر چیز باید دانست که چون موضوعات کتاب حاضر زیاد است، بحث در خصوص اصول دین اسلام باید مختصر و مفید باشد.

نظر به این که جوان چون بیشتر از سلامتی و قدرت جسمی و نشاط و شادابی و صحت روانی برخوردار است، تا حدودی عقاید خرافی در مغز و عقل و قلب او رسوخ پیدا نکرده است و او آلوده به تعصبات جاهلانه ی گذشته و حال نگردیده است و دل و روح او آغشته به گناه و علقه به دنیا و متصف به آرزوهای طولانی و پوچ و پیرو هوی و هوس نیست و یا اگر هم باشد، قلیل و در حد کم و عارضی است و او بیشتر دنبال دلیل و برهان است تا تقلید کورکورانه، بنابراین می طلبد که هر چه زودتر در مورد جهان بینی، به ویژه اصول دین خود مخصوصاً توحید بیندیشد و تعقل نماید و آن ها را مجهز به منطق و استدلال نماید تا به اعتقاد وجود خدای واحد قهار نایل آمده و نظام هستی را برای خود موجه نماید و به وظیفه خود در قبال خدا و جهان و انسان آشنا گردد و زیر بار مسئولیت الهی برود، در نتیجه به خوشبختی بی نهایت و ابدی و ثابت در رسد.

تقلید در مطلق عقاید، به ویژه اصول خمس غیر صحیح و بلا جواز است، لذا صحیح نیست شخصی از کسی که به خداوند سبحان معتقد است، در اعتقادش تقلید و پیروی نماید. وقتی مقلد در ارتباط و توجیه احکام عملی، به وجود خداوند، عزوجل، شک و ریب دارد، باید طبق مقتضای عقلی که خداوند به او هبه نموده است، در مورد توحید، به واسطه نظر در خودش و آفاق، تحقیق نماید تا به اثبات وجودش نایل آید. (۱)

اما در فروع دین اسلام، که عبارتند از احکام شریعت وابسته به اعمال، استدلال و اجتهاد واجب عینی نیست، بلکه در آن ها، یکی از امور اجتهاد یا احتیاط یا تقلید اعمال می گردد، مشروط بر این که فروع دین از ضروریات ثابت و قطعی در دین نباشد، مانند وجوب نماز و

انسان از باب قاعده عقلانی «دفع ضرر محتمل، واجب است» و «شکر منعم، واجب است»، بایسته است به وجود (و وجوب) و یگانگی واجب تعالی معرفت برهانی پیدا نماید. (۲).

امام صادق (علیه السلام) در مورد قاعده مذکور به ابن ابی العوجاء، زندیق معروف فرموده: «إن یکن الأمر كما تقول و لیس كما تقول نجونا و نجوت و إن یکن الأمر كما نقول و هو كما نقول نجونا و هلكت» (۳)، یعنی اگر امر و حقیقت همان است که تو می گویی، یعنی احتمال بدهی خداوند و معاد وجود ندارد در حالیکه واقعیت چنین نیست که تو می گویی هم ما نجات پیدا کرده ایم و هم تو و چنانچه واقعیت امر همان است که ما می گوئیم و حداقل احتمال بدهیم توحید و قیامت، حقیقت دارند در حالیکه واقعیت همان گونه است که ما معتقدیم ما نجات پیدا نموده ایم و تو به هلاکت و شقاوت رسیده ای.

گفتنی است که اصول اعتقادی زیاد است که اهم آن ها پنج قسم است که به ترتیب عبارتند از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد.

عقل حکم می کند که مردم مخصوصاً جوانان با دلیل قویم و برهان یقینی به واجب الوجود احدی و سرمدی باور پیدا کنند و به حقیقت نفس خود آگاه گردند؛ آن نفسی که وقتی آن را شناختند خدا را بشناسند و بدانند سرانجام آن ها به معاد منتهی می شود.

اگر آن ها عقل خود را معطل بگذارند و تفکر ننمایند و یا به دنبال افراد بی ایمان و فاسق بروند، از لحاظ ذهنی بیمار شده، چه بسا برای رهایی از عدم توجیه ذهنی خود در مورد نظام عالم هستی و تناقض داشتن در مورد آن و رنج حاصل از آن، به مواد مخدره و خمر و امور غفلت آور و تخیل برانگیز روی آورند و سرانجام تن و روح و فکر آن ها علیل گشته به خسران ابدی نایل و واصل گردند.

اسلام دینی است که به تفکر و تعقل بسیار بها می دهد. علی (علیه السلام) می فرماید: لا-عبادة کالتفکر فی صنعة الله عزّ وجلّ. (۴).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی اسرائیل در جزیره ای سرسبز خدا را بسیار عبادت می کرد. ملکی از خداوند او را از آن آگاه ساخت و او آن ثواب را قلیل و کم یافت.

ص: ۱۶

۱- همان، ص ۹۱.

۲- سید کاظم حسینی حائری، اصول الدین، ص ۱۳، ۱۳۸۵.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۴۷، باب ۳ من کتاب التوحید، حدیث ۲۰.

۴- مجلسی، بحار، ۷۱/۳۲۳ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۳۴۰، ۱۳۸۹.

پس به او وحی نمود که با آن مرد مصاحبه کند، لذا آن ملک پیش او رفت و گفت: جایگاهت خوب و فقط برای عبادت مناسب است. او گفت: آری. فقط یک عیب دارد و آن این که پروردگاران یک چهارپایی ندارد. لذا اگر الاغی می داشت آن را این جا می چرانیدیم. حال که چرایی وجود ندارد، این علف ها ضایع می شوند.

ملک گفت: خدا الاغ ندارد. او گفت: اگر می داشت مثل این علف ها از بین نمی رفت. پس خدا به ملک وحی نمود: که من به اندازه عقلش به او پاداش می دهم. (۱)

نکته ای که تذکرش لازم است این که جوانان بهتر است در آغاز تحقیق از قرآن و روایات و کتبی که علمای اسلام نوشته اند، در مورد عقاید و جهان بینی و مبانی فکری خود استفاده نمایند که اگر آن ها را فطری و عقلانی و عرفانی و علمی یافتند، بیشتر به صحت و درستی اصول دین پی می برند و به التزام عملی در این خصوص نایل می آیند، علمای امامیه گفته اند: «إِنَّ السَّمْعِيَّاتُ أَلْطَافٌ فِي الْعَقْلِيَّاتِ، بِه معنی أَنَّ الشَّرْعَ مُرْشِدٌ، لَا مُؤَسَّسَ لِمَسْأَلِهِ وَجُودِ الْخَالِقِ الْعَظِيمِ». (۲)

وقتی اصول و فروع دین مورد تأیید عقل گردد، انسان بیشتر موفق به قبول و باور آن ها گشته سعی می کند به وظایف انسانی دینی خود ملتزم گردد، پس سمعیات و امور دینی الطاف خداوند در امور عقلانی محسوب می گردند. در حقیقت قبل از آن که انسان به خداوند عشق پیدا کند خداوند به انسان عشق پیدا نموده است.

جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی

بهترین برهان ها برای وجود و یگانگی خداوند برهان صِدِّیقین است و آن برهانی است که ملازم با صدق محض و محض صدق است. برهان حکمایی که به وسیله آن خداوند را از طریق نفس وجود و خود خداوند می شناسند و سپس به صفات علیا و اسمای حُسنای او و سرانجام به افعال متقنش پی می برند، برهان صِدِّیقین نامیده شده است. خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: «فَإِنَّ الصِّدِّيقَ هُوَ مَلَاذِمُ الصِّدْقِ». (۳) این در حالی است که متکلمین از افعال و مخلوقات و معلول های حضرت حق به حضرت حق می رسند. برهان صِدِّیقین «لَمَى» است و برهان دیگران «إِنِّي» است. اولی به معنای از عله العلیل پی به آن و یا معلول آن بردن است و

ص: ۱۷

۱- کافی، ۱/۹، ح ۱ و الاخلاق، ۱/۱۱۲.

۲- الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۱، ص ۷۵.

۳- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۶۷.

دومی به معنای از معلول و مخلوق پی به علل بردن.

راه ها برای اثبات و وصول به وجود خداوند بسیار زیاد است. نقل شده است: «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»^(۱)، یعنی راه ها به سوی خداوند به اندازه نَفَس های خلائق است. هر نَفَس موجود زنده ای، یک پدیده است که راهی به سوی پدید آورنده دارد. باز روایت شده است: «لَوْ دَلَيْتُمْ بِالْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى» و در نسخه دیگر آمده است: «لَوْ أَدَلَيْتُمْ بِجِبِلِّ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى»^(۲) یعنی اگر خودتان را برای سقوط به زمین اسفل به ریسمانی آویختید، بر خدا هبوط پیدا می کنید. قرآن کریم در این زمینه چه خوب می فرماید: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ)»^(۳)

و فی کل شیء له آیه

تدلّ علی أنه واحد^(۴)

اگر به هر در و دیوار عالم طبیعت بنگریم توحید و مظهریت حضرت حق تعالی نمایان است. قرآن می فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^(۵) و نعم ما قیل:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار^(۶)

خلاصه این که انسان از هر طریق علمی که طی طریق نماید به حضرت رب العالمین می رسد.

تمام مخلوقات و ممکنات، هماهنگ و واحد و مظهر و جلوه و رشحه ی حضرت حق تعالی اند، لذا هر علمی که کاشف از جلوه ای از جلوات عالم طبیعت باشد و مخصوصاً فلسفه و حکمت و عرفان و قرآن و روایات، که نظر به عمق نظام هستی دارند، سر از توحید و خداشناسی در می آورند. تمام کوچه و پس کوچه های عالم طبیعت راهی به شاه راه حضرت احدیت دارند، چون غیر از او حقیقتی نیست. علوم قبل از آن که کاشف روابط پدیده ها باشد کاشف خداوند است.

ص: ۱۸

۱- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۲، متن و تعلیقه سبزواری.

۲- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۴، متن و تعلیقه سبزواری.

۳- بقره، ۱۴۸.

۴- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۱۰۸، تعلیقه سبزواری.

۵- نحل، ۱۸.

۶- نك: احمد بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۰۷.

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش

که من آن قد رعنا می شناسم(۱)

تمام کوچه و پس کوچه های عالم تکوین، راهی به سوی او دارند، چون غیر او حقیقتی نیست.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

زین سبب اصل جمله اشیا شد

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد سعد بن عباده فرموده است: إِنَّهُ لَغَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرٌ مِنْهُ وَاللَّهُ غَيْرٌ مِنِّي(۲).

قرآن در این باب چه زیبا و کوتاه و گویا می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»(۳)

وقتی جوانان به چنین بینشی دست یافتند، خداوند را ناظر بر اندیشه ها و اخلاق و اعمال خود قرار داد، از خطا و عصیان مصون می گردند و به آرامشی غیر قابل توصیف واصل می شوند.

هرچند در مورد خداوند راه ها زیادند اما جوانان، به ویژه فرهیختگان از آن ها بایسته است بهترین برهان ها را برگزیده به برهان های سست متمسک نشوند و سؤال های بیجگانه و شبهات خام و ناپخته را از خود دور نمایند و در مورد توحید و به طور کلی عقاید، با استدلال و برهان توأم و همراه باشند.

توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها

بعضی از جوانان دور از فرهنگ اسلامی می پرسند خدا کجاست؟ و از کجا آمده است؟ و چرا علها لعل گشته است؟ چرا دیگری علها لعل نشده است؟ و... آن ها باید بدانند خداوند که عالم طبیعت را خلق نموده است مکان را هم او آفریده است، چون مکان فرع بر جسم و ماده است. خدای مکان آفرین، در مکان محصور نمی گردد. وقتی کل مکان، مکان ندارد چگونه خداوند، مکان داشته باشد. وقتی او به همه چیز محیط و عین هستی مطلق و بی نهایت است، لذا جایی نیست که خداوند نباشد تا نوبت رسد به این که پرسیم او از کجا آمده است. رفت و آمد مربوط به وجود محدود است، نه وجود فراگیر و محیط و خالص.

در واقع حقیقت وجود دومی ندارد و دومی آن همان وجود است. به همین دلیل در فلسفه

ص: ۱۹

۱- نک: حسن زاده، دو رساله مثل و مثال، ص ۵۳.

۲- محمد حسین حسینی طهرانی، روح مجرد، ص ۵۹۶، ۸/۱۴ ق

۳- بقره، ۱۱۵.

ثابت شده است: صرف الشیء لایثنی و لایتکرر. در این خصوص ملاحادی سبزواری می فرماید:

اما الوجود ما له من ثانی

لیس قرئ و راء عبّادان(۱)

او عین هستی و یگانه و دارای همه ی کمالات است، لذا علها لعلل بودن تنها به او می برازد. در واقع او چون ذاتاً علها لعلل است، درست نیست پرسیم به چه دلیل او عله العلل شده است. زیرا امر ذاتی تعلیل بردار نیست و بقیه موجودات، ذاتاً معلول و مخلوق و از حیث ذاتی معدومند و نسبت به وجود و عدم علی السویه اند، بنابراین وقتی موجود شدند می توانیم پرسیم چرا موجود شدند، برای این که وجود آن ها ذاتی آن ها نیست، بلکه عارضی است و عروض امر عارضی، علت و دلیل می خواهد. ممکن، از جهت ذاتش معدوم است ولی از حیث علتش موجود. یعنی وجود عارض ماهیات می شود و امر عارضی تعلیل بردار است. اگر انسان به ویژه جوان معرفت نفس پیدا کند، بسیاری از مشکلاتش راجع به توحید و جهان بینی حل می گردد و پی به وجود خدا می برد و عقایدش صحیح می گردد.

جوانان باید روز به روز سطح معرفت ربوبی خود را بالا- ببرند و پیش صاحب فن، تلمّذ نمایند و مطالعاتشان را در این باب تعمیق ببخشند و بدانند متّبع آن ها برهان و دلیل قویم است.(۲)

بی زارم از آن کهنه خدایی که تو داری

هر لحظه مرا تازه خدای دگرستی(۳)

و حس زاده آملی گفته است:

آن خدایی که تو پرستی نه خدا حسن است

که حسن را به خداوند خدای دگر است.(۴)

سخنان سخیف و بی ارزش در مورد خداوند و به طور کلی در مورد عقاید سبب می شود عده ای از دین و اصول آن متنفر گردند. در واقع نباید انسان بهانه به دست کسانی بدهد که روی خوشی با تعقل و تدبیر ندارند. فاسقان، تنها دنبال این دسته از افرادند تا وجدان خود را راضی نمایند.

مسایل و مباحث اعتقادی، تخصصی است و هر کسی حق ورود و اظهار نظر در آن ها ندارد و اساساً بد دفاع نمودن از چیزی بدتر از انکار آن است.

آقای مطهری می نویسد: کشیشی می خواست «اصل غایت» را اثبات نماید، لذا گفت: علت

- ۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۸.
- ۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۳، ص ۱۰۸.
- ۳- حسن زاده آملی، دو رساله مثل و مثال، ص ۱۷۵.
- ۴- حسن حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیها، نمط ۳، ص ۹۹۸، ۱۳۹۴

این که خطوط منظم روی «طالبی» کشیده شده این است که وقتی می خواهیم طالبی را برای افراد خانواده تقسیم نماییم، قبلاً محل گذاشتن کارد مشخص باشد تا عادلانه تقسیم نماییم و جار و جنجال به وجود نیاید. آن وقت اگر کسی از او بپرسد چرا خریزه این چنین نیست، از پاسخ صحیح عاجز می ماند.

نظیر آن، سخن شخصی است که می گفت: چرا خداوند به کبوتر بال داده است اما به شتر نداده است؟ جواب می داد: اگر شتر بال می داشت دیگر برای ما زندگی نمی ماند. شتر پرواز می کرد و روی پشت بام ما می نشست، لذا خانه خشت و گلی ما خراب می شد. او نمی داند اساساً شتر به بال نیاز ندارد.

از کسی پرسیدند چه دلیلی بر وجود خدا هست. گفت: «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها».(۱)

عده ای برای دلیل توحید می گویند: به این دلیل یک خدا وجود دارد که چند خروس در یک قفسه با هم نمی سازند. این استدلال، مثل استدلال های قبل، علیل و غیر کارشناسی است، زیرا می توان خدایانی را فرض نمود که برای تکوین عالم با عقل و مشورت کار می کنند، چنانکه چند نفر برای اداره ی شهری و یا کارخانه ای همکاری و همیاری و مشورت می کنند.

اثبات خداوند از راه برهان صدیقین

چون مخاطب این کتاب بیشتر دانشجویان جوان و فرهیخته و اهل تعقل و اندیشه و چه بسا طلاب علوم دینی و اهل علم است و آنان در خصوص عقاید، مخصوصاً توحید دنبال دلیل قویم اند، نه تقلید علیل و از معقولات به خوبی استقبال می کنند و این که آن ها مصداق قول معروف و مشهور: «نحن أبناء الدلیل نمیل حیث یمیل» اند و به ویژه این که قرآن سبب اصلی ورود اهل دوزخ را به دوزخ، عدم استماع سخن حق و تعقل نمودن آنان دانسته می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»(۲) (بنابراین سبب اصلی ورود انسان به بهشت به کار گرفتن عقل است. عقل در اصطلاح شش معنا دارد که اهم آن ها عبارتند از: ۱. قول امام صادق است که فرمود: العقل ما عبده به الرحمن و اكتسب به الجنان ۲. نفس ناطقه است که به وسیله آن، انسان از سایر جانوران جدا می شود. ۳. ملکه ای که در نفس انسان وجود

ص: ۲۱

۱- شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۱۸۶.

۲- مُلْك، ۱۰.

دارد و او را به اختیار خیرات و اجتناب از شرور فرامی خواند... (۱)

و علی الأخص این که ملاصدرا فرموده است: «فاعلم أن المتبع هو البرهان» (۲)، چنانکه بیان شد ضمن این که بیان شد: بایسته و شایسته است مطالب در باب اصول دین، مخصوصاً توحید، مختصر و مفید و کوتاه و گویا باشد، می طلبد تنها به برهان صدیقین و عرفا در باب توحید اکتفا شود و اگر از استدلال های دیگران استفاده شود استطرادی و حاشیه ای و از روی ناچاری است و لا غیر.

خلاصه برهان صدیقین چنین است: وقتی به اصل وجود و بحت هستی و محض واقعیت توجه شود قبل از هر چیز خدا و یگانگی او اثبات می گردد. چون حقیقت هستی به هیچ وجه عدم نمی پذیرد، یعنی ضروری الوجود است و محال است معدوم گردد و غیر از هستی یا ماهیت و چیستی است که طبق نظر صائب ملاصدرا اعتباری و جعلی و قراردادی و غیر اصیل و در حکم نیستی است و یا عدم است که وجود ندارد تا در مقابل هستی خداوند قد علم نماید و دومی او به حساب بیاید. و واجب الوجود یگانه جز آنچه گفته شد نیست، پس حقیقت وجود همان واجب الوجود است.

هستی از لحاظ خود هستی، معلول نیست، بلکه هستی از حیث این که جسم و جسمانی و این که توأم با محدودیت باشد معلول و وابسته است. تمام ممکنات موجود، مرکب از هستی و محدودیت و سلب هستی اند، یعنی آن ها مرکب از وجود و ماهیت و متحصّل و لا- متحصّل اند. ماهیت در اینجا به معنای حد وجود است. چون هستی مقید و محدود گردید معلول و وابسته به علها لعل می گردد. پس هستی از حیث نفس هستی معلول نیست و الا- تناقض و خلف و تحصیل حاصل پیش می آید که محال اند.

خلاصه برهان، آن هم بر طبق شکل بدیهی الانتاج اولی منطقی چنین است: حقیقت وجود، پذیرای عدم نیست و هر آنچه پذیرای عدم نباشد، واجب الوجود است، پس حقیقت وجود، واجب الوجود است (۳) و از همه بیان ها جالب تر و زیباتر، کلام علی (علیه السلام) است که می فرماید: «دلیلُه آیاتُه و وجودُه إثباتُه و معرفتُه توحیدُه» (۴)؛ دلیل وجود خداوند آیاتش می باشد (برهان اِنّی) و وجود او اثباتش است (برهان لَمّی و صدیقین) و معرفتش باعث اعتقاد به توحیدش می شود. (۵)

ص: ۲۲

۱- ۱- محمد جمیل حمّود، الفوائد البهیه، ج ۱، ص ۵۲، ۱۴۲۵.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- محمد حسین فاضل تونی، الهیات، ص ۵۳.

۴- نک: علامه محمد حسین طباطبایی، علی و فلسفه الهی، ص ۴۴؛ المیزان، ج ۶، ص ۱۰۷؛ مائده، ۷۳.

۵- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۳۳.

موجود از هر جهت بی نهایت که «فوق ما لایتناهی بما لایتناهی مده و شده و عده» است، یکی بیش نیست، آن هم نه یکتائی عددی، بلکه یکتائی وجودی و سعی.

آن فرد که غیر او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

صدیقین، که در رأس آن ها ملاصدرا است، چون به حقیقت وجود می نگرند و هستی را قطع نظر از هر قید و اضافه ای تحت مطالعه قرار می دهند اولین چیزی که کشف می کنند ذات و هویت واجب الوجود و علت نخستین است، سپس از ذات واجب الوجود به صفات علیا و اسماء حسنا و سرانجام به افعال و آثار و معلولاتش که هستی بحت و محض و خالص نیستند و هستی های محدود و توأم با سلب ها و عدم هایند، استدلال می کنند(۱).

و می رسند.

قرآن در این زمینه می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» (۲) و باز می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (۳) نتیجه این که خود خداوند شاهد برای خودش و محیط بر هر چیزی است.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رخ متاب

ملاصدرا در این مورد فرموده است: أسد البراهین و أشرفها اليه، هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیرها بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود؛ (۴) محکم ترین دلایل و شریف ترین آن ها به سوی خدا، آن است که حدّ وسط در برهان تنها «خدا» باشد، پس طریق مقصود، عین مقصود است.

علامه طباطبایی از طریق برهان صدیقین به اثبات وجود خداوند پرداخته می نویسد: وجود، حقیقت عینی و واحد و بسیط است و اختلاف ذاتی میان افراد آن، جز به نقص و کمال و شدت و ضعف نیست و نهایت کمال وجود، حقیقتی است که تمام تر از او نباشد و این که تمام، قبل از نقص و فعل، قبل از قوه و وجود، قبل از عدم است. (منظور از قبلت، قبلت ذاتی است، نه زمانی)، پس در این صورت وجود یا بی نیاز از غیر است که آن واجب الوجود بالذات است یا ذاتاً نیازمند به غیر است که آن، همان افعال و آثار و جلوات اوست که قوامی به جز واجب الوجود ندارند، زیرا روشن شد که حقیقت وجود هیچ نقصی ندارد و نقص به

ص: ۲۳

٢- آل عمران، ١٨.

٣- فصلت، ٥٣-٥٤.

٤- ملاءءءرا، الاسءار، ء٦، ص ١٣-١٤.

سبب معلولیت آن است و معلول، مساوی علت نیست و این وجود که مرکب از ماهیت و وجود است، ذاتاً محتاج و دارای امکان فقری (۱) است، (۲) نه امکان ماهوی مورد قبول مشائیان.

نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین

بعضی مثل طبعیین از طریق حرکت به محرک غیر متحرک و واجب الوجود می‌رسند که برهان‌شان شامل مجردات نمی‌شود و عدیدی مانند متکلمین از راه حدوث زمانی به خداوند و قدیم زمانی، واصل می‌شوند. آن‌ها می‌گویند: چون در زمان گذشته ی خیلی دیر موجودات نبودند، خداوند اراده نمود آن‌ها را خلق نماید. در حقیقت آن‌ها ملاک نیاز مخلوق به واجب تعالی را حدوث زمانی و خارج از ذات مخلوقات می‌دانند و تعدادی مانند مشائیان از طریق امکان ماهوی به اثبات خداوند نائل می‌آیند.

آن‌ها بر این باورند که نسبت ماهیت به وجود و عدم علی السویه است و باید عله العلل و قدیم ذاتی وجود داشته باشد تا وجود و یا عدم را برای آن ماهیت ترجیح دهد. طبق نظر آن‌ها ملاک نیاز معلول به علت، حدوث ذاتی و امکان ماهوی و امر ذاتی است. تمام آن‌ها از طریق غیر واجب الوجود به اثبات واجب الوجود پرداخته‌اند که این، نقص است، بر خلاف ملاصدرا و تبعه ی او که از طریق حقیقت وجود و صرف هستی به ذات اقدس اله رسیده‌اند.

در کتاب حکمت برین آمده است: حدوث زمانی، مورد تأیید بسیاری از متکلمین و عوام مردم است. آن‌ها معتقدند: در لحظه وجود شیء بعد از عدم آن، نیاز به علت اثبات می‌شود تا آن‌جا که عده ای از آنان ابا ندارند که بگویند: اگر واجب الوجود پس از ایجاد عالم نابود گردد، ضرری به ممکنات نمی‌رسد. سبحانه و تعالی عما یقول الجهال علواً کبیراً. (۳)

ملاصدرا در این زمینه می‌فرماید: چقدر سخافت زیاد دارند کسانی که معتقدند، حاجت عالم به قیوم آسمان‌ها و زمین و من فیهما و ما علیهما، در حال حدوث زمانی است، نه در حال بقا (آن‌ها می‌بایست واجب تعالی را هم علت محدثه می‌دانستند و هم علت مبقیه، نه تنها فقط علت محدثه) تا آنجا که بعضی از اینان، از روی جهل یا عناد تصریح کرده‌اند که عدم باری تعالی، ضرری به وجود عالم نمی‌رساند، چون حوادث با احداثش ایجاد شده‌اند و این غایت

ص: ۲۴

۱- امکان فقری، یعنی نحوه وجود به گونه ای باشد که ذاتاً نیاز به علت دارد و هویتش تعلقی الی کون و الوجود است.

۲- علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، مرحله ۱۲، فصل ۱، ص ۲۶۹.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۲۲۷؛ عبدالرزاق لاهیجی، شوارق الالهام، فصل ۱، مسئله ۳۶؛ ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط ۵.

جهل و فساد در اعتقاد است (۱) و ملاهادی سبزواری در این باب فرموده است: هر کس که چنین سخنی گفته باشد باید خاک در دهانش ریخت؛ من تفوه بانه لو جاز علی الباری تعالی العدم لما ضر وجود العالم فاحث التراب فی فیه. (۲)

اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:

الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت

وجه مشترک عرفان با حکمت الهی این است که هدف هر دو «معرفه الله» است. اما وجوه اختلاف این است که اولاً- از نظر حکمت و فلسفه الهی هدف، معرفت نظام هستی است آن چنانکه هست. معرفتی که هدف حکیم است، نظامی را تشکیل می دهد که معرفه الله رکن مهم این نظام است. عرفا می گویند: هدف منحصر به معرفه الله است. از نظر عرفان همه چیز در پرتو معرفه الله و از وجهه ی توحیدی باید شناخته شود. تمام موجودات فانی در حقیقت وجود واجب تعالی اند، مثل فناء ظل و سایه در شمس، چنانکه علی (علیه السلام) فرموده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله» (۳)

و فیه و معه و بعده.

دلی کز معرفت نور و صفا دید

بهر چیزی که دید اول خدا دید

ملاصدرا در ادامه سخن مولی علی (علیه السلام) می فرماید: فکما أنه تعالی فی الاول «کان الله و لم یکن معه شیء» و لا اسم و لا رسم و لا سماء و لا ارض و لا غیر ذلك، كذلك فی الآخر لا یبقی الا وجهه. (۴)

ثانیاً. معرفت مطلوب حکیم، معرفت فکری و ذهنی است ولی معرفت مطلوب عارف، معرفت حضوری و شهودی است. حکیم، طالب علم یقین است و عارف، طالب عین یقین. از همین باب، داستان ابن سینا و ابو سعید ابی الخیر است که بعد از سه روز ملاقات آن دو در نیشابور، وقتی از ابن سینا پرسیدند ابوسعید را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را من می دانم او می بیند و وقتی از ابو سعید پرسیدند ابن سینا را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را می بینم او

ص: ۲۵

۱- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰، تعلیقه سبزواری.

۳- ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۲۸۴، تعلیقه سبزواری.

۴- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۸۰، ۱۳۸۲.

روایت شده که وقتی عالم یهودی یا ذعلب نزد امیرالمؤمنین آمد و پرسید آیا تو پروردگارت را موقع عبادت می بینی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! شایسته نیست پروردگاری را عبادت کنم که او را نبینم. پرسید: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: «ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان». (۲)

تفاوت معرفت با علم این است که اولی از ماده «عُرِفَ» به معنای یال است که لازمه آن معنا اتصال است، لذا معرفت به علم حضوری نزدیک تر است تا به علم حصولی. بر همین اساس بعضی گفته اند: ان المعرفة أخص من العلم، لأنها علمٌ بعین الشیء مفصلاً عما سواه، (۳) یعنی معرفت اخص از علم است، برای این که معرفت، علم به عین و واقعیت شیء است که همان علم حضوری می باشد و آن از غیرش، که علم حصولی است، جدا می گردد و به وسیله آن خصوصیات، عرفا از علما و حکما متمایز می گردند.

بسیاری از روایات از قبیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «رأیت ربی فی احسن صورہ» (۴) و باز فرموده است: «رأیت ربی فی صورہ شاب» (۵) و در مورد علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ان علیاً ممسوس بذات الله»؛ (۶)

یعنی علی (علیه السلام) قطعاً ذات خداوند را قلباً و عقلاً مس و درک نموده است و به قول قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (۷) و بر طبق فرمایش های حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) (۸)

که می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» و «من رآني فقد رأى الحق» و «أبیت عند ربی يطعمنی و یسقینی»، همه از باب علم حضوری و معرفت درونی و قلبی و نفسانی است، چرا که آن ها معصوم و مصون و محفوظ از گناه اند، لذا نفوسشان آینه ی تمام نمای حضرت رب العالمین است.

ثالثاً. وسیله ای که حکیم و فیلسوف به کار می برد قلب و تصفیه و تهذیب و تکمیل نفس

ص: ۲۶

۱- محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت و معنویت، ص ۲۱۲ و ۲۳۰.

۲- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۸.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۴۶.

۴- نک: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۴۷۰.

۵- نک: ابن عربی، الفتوحات المکیه، السفر الثانی، ص ۱۱۴.

۶- نک: رسائل فلسفی، ص ۱۹۱.

۷- مائده، ۱۰۵.

۸- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۶.

است. خداوند به حضرت داود فرموده است: «فَرِّغْ لِي بَيْتًا. أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجَلِي»^(۱)؛ یعنی خانه دلت را تنها برای من (خدا) از اغیار خالی و فارغ کن. من نزد کسانی هستم که به خاطر من دل شکسته اند. انکسار قلب و تصفیه دل، سبب حضور حضرت حق تعالی در آن است. این به اصطلاح از باب «تعلیق الحکم علی الوصف، مشعر بالعلیه»^(۲) است، چنانکه بیان گردید و از آن طرف خداوند بیان می دارد: «هَلْ أُتْبِئُكُمْ عَلَيَّ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَيَّ كُلُّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»^(۳).

ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی

عرفا به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرموده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» توجه خاص و ویژه ای دارند، چون آن ها می گویند: اگر انسان خود را منزّه و مزکا و بی غل و غش کند، نور «نور الانوار» به قلب او می تابد و خدا را از طریق نفس مستقیماً وجدان می نماید.

در آن روایت یک نوع برهانی نهفته است که راه و رهرو و مقصد یکی است. انسان می رسد به مرحله ای که حلاج گفت: انا الحق و لیس فی جُتِی غیر الله و رأیت حبیبی بعین قلبی فقلتُ: من أنت؟ قال: أنت^(۴) و بایزید بسطامی گفته است: لیس فی دلقی سواه^(۵) و وی گفت: سبحانی ما اعظم شأنی. چه خوب گفته است امیر خسرو:

من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

تا کس نگوید بعد از این: من دیگرم تو دیگری^(۶)

از همین باب است پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که وقتی از آن حضرت پرسیده شد خداوند کجاست فرمود: فی قلوب عباده^(۷).

حال این سؤال مطرح است که چرا پیامبر و اهل بیت او این چنین شطحیاتی از خود بروز ندادند؟ برای این که آن ها نظیر حلاج و بایزید و... به محو (فنای منیت در ذات حضرت حق)

ص: ۲۷

۱- سهروردی، لغت موران، ص ۳۱۰ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶.

۳- شعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۴- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، بستان القلوب، ص ۳۷۷.

۵- علی اخگر، نهاییه الظهور، مترجم: محمد کریمی، ص ۱۱۱.

۶- نک: محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت اشراقی در هند، ص ۱۴۶.

۷- نک: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۴۰.

و محق (محو منیت و آثار آن در ذات احدیت) واصل شدند ولی آن‌ها به حالت صحو (بقای بعد از فنا و هشیاری بعد از مستی و سکینت و آرامش و اطمینان) واصل نشدند، در حالیکه حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) به تمام آن مقامات و حالات رسیدند. افزون بر آن، آن‌ها وظیفه داشتند مطابق فهم مردم با مردم سخن بگویند و اسرار را برای عموم افشا نمایند. کما این که قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (۱).

با این حال هیچ عارفی ادعا ندارد می‌تواند به کنه حضرت حق دست یازد. آن‌ها معتقدند عارف تنها قادر است خدا را کشف و شهود نماید، پس اکتشاف، مقبول است و اکتناه، مردود.

در اسفار آمده است: محقق سهروردی در «شجره ی الهیه» گفته است: الواجب لذاته اجمل الأشياء و اکملها...؛ (۲) واجب الوجود بالذات زیباترین اشیا و کامل ترین آن‌هاست، برای این که هر جمال و کمالی، رشحه و آیه و ظل و فیض جمال و کمال اوست، چرا که او دارای جلال ارفع و نور اقهر است. او به سبب کمال نوریت و شدت ظهورش، محتجب و مستور و پوشیده است. حکمای متأله و عارف به وسیله او، او را مشاهده و شهود و کشف می‌نمایند، نه این که به کنهش برسند، زیرا شدت ظهور و نیروی درخشش او و از آن طرف ضعف ذات مجرد نوری ما، مانع است که به کنه او راه یابیم؛

چنانکه شدت ظهور خورشید و قوت نور آن، مانع است از این که چشم‌ها به کنه و ذات و حقیقت آن برسند (با چشم نمی‌توان به ظاهر خورشید نگریست تا چه رسد به باطن آن)، چرا که شدت نوریت خورشید، حجاب خورشید است، در حالیکه ما حق تعالی را می‌شناسیم و او را مشاهده و شهود و کشف می‌نماییم ولی به او احاطه علمی نداریم، چنانکه در وحی الهی وارد شده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» (۳).

عرفا به عکس فلاسفه خداوند را از همه چیز روشن تر می‌دانند و خود را در عقبات و کوچه و پس کوچه‌ها و کوره راه‌های صعب العبور عقل و برهان و استدلال قرار نمی‌دهند. آن‌ها مانند محیی الدین خدا را حاضر و عالم را غایب محسوب می‌دارند. آن‌ها بر این باورند که باید درون را با عبادت مخلصانه و سیر و سلوک الهی صیقلی داد تا خورشید حقیقت در آن منعکس گردد. آن‌ها بر این باورند که آن کس که ما را خلق کرده به ما عنایت دارد و خود را به ما نشان خواهد داد؛ زیرا قبل از این که انسان عاشق خداوند بشود او عاشق انسان بوده است.

ص: ۲۸

۱- حجر، ۲۱.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳- طه، ۱۱۰-۱۱۱.

شیخ اشراق در بعضی از آثار فارسی شیرین خود آورده است: بعضی، از یکی از متصوفه پرسیدند که: ما الدلیل علی وجود الصانع؟ فقال: قد اغنی الصباح عن المصباح؛^(۱) یعنی دلیل بر وجود صانع چیست؟ جواب داد: صبح روشن از چراغ بی نیاز است. سهروردی از عمر نقل کرده است که: رأی قلبی ربّی و از علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: لو كشف الغطاء ما ازدَدْتُ یقیناً،^(۲) یعنی اگر پرده برطرف گردد یقین من نسبت به خدا زیاد نمی شود و این منافات با مراتب یقین ندارد. دنیا و آخرت برای آن حضرت یکسان است، لذا باور و اعتقادش به حضرت اله کم و زیاد نمی گردد. ملاصدرا از بعضی از عرفا نقل کرده است که گفته اند: عرفت ربّی برّبی و لولا- ربّی ما عرفت ربّی؛^(۳) یعنی من پروردگارم را به وسیله پروردگارم شناختم و اگر ربّ من نبود، ربّ و پروردگار خویش را نمی شناختم. یکی از عرفا گفته است: عرفت ربّی بعین ربّی.

صفات خداوند

وقتی ثابت شد که اصالت با وجود است هر صفتی که سر از کمال و جمال و وجود در آورد خداوند متصف به آن است. به عبارت دیگر حضرت حق مبدأ هر کمال وجودی است و مبدأ کمال، فاقد آن کمال نیست. پس در ذات خداوند حقیقت هر کمالی که از او افاضه می گردد وجود دارد و این همان عینیت ذات خداوند با صفات است.^(۴) یعنی این صفات طبق نظر حکما و متکلمان امامیه مفهوماً مغایر یکدیگرند، ولی در مصداق عین یکدیگر و عین ذات خداوند اند.^(۵)

البته آن سخن با کلام علی (علیه السلام) که می فرماید: «کمال الاخلاص له، نفی الصفات عنه»^(۶)، منافات ندارد، یعنی کمال اخلاص برای خداوند نفی صفات از اوست، زیرا مراد آن حضرت نفی صفاتی است که غیر از وجود ذات او است. او هیچ صفتی زاید بر ذات ندارد و چنان که بیان شد ذات او مصداق تمام نعوت و صفات کمالی است که سر از صرف الوجود در می آورد^(۷)،

نه صفاتی که ناشی از عدم می شود، مانند جهل و ضعف و نه صفاتی که ناشی از

ص: ۲۹

- ۱- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صفیر سیمرخ، ص ۳۱۷.
- ۲- همان، ص ۳۱۸.
- ۳- محمد خامنه ای، المظاهر الالهیه، ص ۱۶.
- ۴- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۲ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۲۹۴، ۱۳۸۹.
- ۵- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۴۰.
- ۶- نهج البلاغه، اوائل خطبه ۱.
- ۷- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۴۰.

ماهیت است، مثل محدودیت، چون یکی از معانی ماهیت حد وجود است. اساساً ماهیت و حد، لازم و ملزوم یکدیگرند. اساساً هر چیزی که تعریف ماهوی می شود محدود به همان تعریف می گردد، لذا شامل اشیای دیگر نمی شود.

آن حضرت در ادامه می فرماید: «لشهاده کل صفة آن ها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة» که اشاره به برهان نفی صفات عارض بر ذات خداوند دارد. (۱) خلاصه این که آن حضرت به اعتباری خدا را متصف به صفاتی دانسته و به اعتباری نفی صفات نموده، می فرماید: «الذی لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود». (۲)

بعضی گفته اند: منظور از «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» این است که باید خداوند را از صفات آفریدگان میرا دانست، چنان که در ادامه در وصف فرشتگان آمده است: «لا یجرون علیه صفات المصنوعین» (۳) که با توجه به آنچه بیان شد، استدلالشان تمام نیست.

امام صادق (علیه السلام) از هشام بن سالم می پرسد: آیا خداوند را توصیف می نمایی؟ گفت: بله! «هو السميع البصیر». فرمود: این ها صفاتی است که مخلوقات در آن شریک اند. پرسید: شما چگونه توصیف می فرمایی؟ فرمود: هو نور لا ظلمة فیه و حیاة لا موت فیه و علم لا جهل فیه و حق لا باطل فیه. (۴)

آنچه آن امام همام فرموده است همان «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» است، یعنی حقیقت بسیط، همه اشیا و محیط بر آن ها و دارنده همه کمالات آن هاست. خلاصه این که او «کل الوجود و کله الوجود و کل العلم و کله العلم و...» است که کل الوجود، همان «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» است و کله الوجود، یعنی حضرت حق بحت وجود و محض هستی است و ماهیت ندارد. (۵)

برخی از اندیشمندان مسلمان میان اسم و صفت خداوند تفاوتی این چنین نهاده اند که: اسم مشتق است، چون علیم و قدیر و سمیع و بصیر و غیرهم و صفت مبدأ اشتقاق است مانند علم و قدرت و سمع و بصر و... (۶)

اشاعره معتقد به صفات هفتگانه اند. آن ها می گویند: آن صفات زاید بر ذات خداوند و

ص: ۳۰

۱- همان.

۲- نهج البلاغه، آغاز خطبه ۱.

۳- قطب الدین راوندی، منهاج البراعه، ج ۱، ص ۴۹-۴۵.

۴- توحید صدوق، باب ۱۱، صفات ذات و افعال، حدیث ۱۴.

۵- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۳.

۶- حکیم سبزواری، اسرار الحکم، ۵۵، ۱۳۸۰.

لازم آن ذات و قدیم به قدم ذات اویند. آن ها ذات خداوند را با آن صفات، «قدمای ثمانیه» دانسته اند که این، یک نوع، شرک خفی است.

معتزله می گویند: اتصاف ذات خداوند به آن صفات این است که فعلی که صادر از آن ذات می شود، مثل فعل کسی است که متلبس و متصف به آن صفات شده است، پس معنای این که آن ذات عالم است، این است که در اِتقان و اِحکام و دقت جهاتش نسبت به چیزی، مثل فعل عالم، کار انجام می دهد ولی در واقع عالم نیست و همچنین است در بقیه صفات.

لازمه سخن آن ها نیابت داشتن و نائب مناب و قائم مقام بودن ذات خداوند از صفات و خالی بودن آن ذات از آن هاست. در حقیقت آن ها می گویند: در مورد صفات خداوند نتیجه را منظور بدار و مبادی را رها ساز، یعنی «خذ الغایات و اترك المبادی». (۱) نتیجه سخن این که: هو عالم، قادر، حی و لا اُثبت له علماً و لا قدره و لا حیاه. (۲)

کَرامیه (گروهی که منسوب به محمد بن کَرام اند) بر این باورند که صفات خداوند زاید بر ذات او و حادثند که این نظریه بدیهی البطلان است. زیرا ذات خداوند را خالی از صفات دانسته اند و دیگر آن که ذات او دارای ماده ی قابل و پذیرای صفاتی است که آن ها در آن حادث می شوند که لازمه اش ترکیب و امکان است. (۳)

برخی از متکلمین صفات ثبوتی و کمالی خداوند را هشت صفت دانسته اند که عبارتند از: غنی و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر و مرید و متکلم. اشاعره به جای متکلم به کلام معتقدند و صفت غنی را جزء آن صفات نشمرده اند، (۴)

در حالیکه صفات کمالی را نمی توان به شماری خاص محدود نمود و همچنین است صفات سلبيه.

انواع صفات

در تقسیم صفات می توان نوشت: صفات یا ثبوتی و جمالی اند و یا سلبی و جلالی. صفات ثبوتی آن دسته از صفاتی اند که کمال و جمالی را بیان نموده، واجد آن ها باشند. این دو کمال و جمال ناشی از وجودند، مانند علم و قدرت و... چنان که بیان شد صفات ثبوتی به هشت صفت و بلکه، بنابر نظر دقیق فلسفی، بیشتر می رسند.

و صفات سلبی عبارتند از صفات نقص و کاستی، مانند جهل و عجز که از خداوند نفی می شوند. آن ها را به این دلیل صفات جلالی گویند که خداوند اجلّ از این است که صفات

ص: ۳۱

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵، ۱۳۹۰.

۲- حمّود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵.

۴- همان، ص ۶۶۳.

مذکور را داشته باشد. البته این نوع صفات به «سلب السلب» بر می گردند، مثلاً اگر گفته شود: خداوند جاهل نیست، یعنی او غیر عالم نیست و در نتیجه عالم است و چنان که بیان شد صفات سلبی هفت صفت یا، بنا بر نظر دقیق فلسفی، بیشترند که عبارتند از اینکه خدا جسم و جوهر و عرض و مرئی و در مکان (و حتی در زمان) و حال در چیزی و عاجز و دارای حدّ و... نیست.

نعوت و صفات ثبوتی یا ذاتی اند که تنها از ذات لم یزل و لا یزال خداوند انتزاع می شوند، مانند حی و قدرت و یا فعلی اند و آن ها صفاتی اند که از ارتباط ذات خداوند با مخلوقات انتزاع و اخذ می شوند، مانند خالق و رازق.

ملاصدرا در تقسیم صفات به نحو و گونه و طرز دیگر می فرماید: الصفه اما ایجابیه ثبوتیه اما سلبیه تقدسیه... (۱)؛ یعنی صفت یا ایجابی ثبوتی است یا سلبی تقدسی که قرآن از آن دو به: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۲) یاد نموده است، پس صفت جلالی آن است که ذات خداوند اجلّ از مشابَهت با غیر است و صفت اِکرام، آن است که خداوند به وسیله آن، متکرم و با کرامت و جمیل می گردد و اولی عبارت از سلب ها از نقائص و اعدام است که تمام آن ها به یک سلب بر می گردد که آن سلب امکان از حضرت حق تعالی است.

و دومی یعنی صفت اِکرام به حقیقی (نفسی)، مانند علم و حیات و اضافی، مانند خالقیت و رازقیت و تقدم و علیت تقسیم می شود و تمام و کلیه حقیقی ها به وجوب و حتمیت وجود، یعنی هستی متأكد و خالص و بحت و محض بر می گردد. و تمام اضافی ها به یک اضافه منتهی می شود که عبارت از اضافه قیومیه است و این، تنها بیان شایسته ی مقام است و الا اگر غیر از این بیان در مورد صفات خداوند گفته شود، به کثرت ذات احدی (و اجتماع فاعل و قابل و شرک خفی و...) منتهی می گردد که خداوند از آن پاک و منزّه است (تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً).

توجه به این مطلب، ضروری است که صفات فعلی و اضافی، مثل خالق و رازق در مقابل صفات ذاتی است، ولی صفات اضافی و اعتباری مانند عالمیت و قادریت، در مقابل صفات حقیقیه است و این صفات مانند آن صفات اضافی، زاید بر ذات متعالیه اند و هر دو به یک منشأ ذاتی منتهی می شوند ولی این ها اعتباری اند و آن ها مترع از مقام فعل اند. بنابراین رازقیت، یک نسبت و مصدر جعلی است، ولی رازق، ذاتی است که دارای رزق است. (۳)

ص: ۳۲

۱- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲- الرحمن، ۷۹.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۱، ۱۳۹۰.

یکی از اصول دین اسلام، بلکه شیعه عدل است. به عبارت دیگر در مذهب شیعه اصل عدل یکی از اصول پنجگانه اعتقادی شمرده شده است.

طبعاً این سؤال پیش می آید که چه خصوصیتی برای اصل عدل وجود دارد که جزء اصول اعتقادی شمرده شده است و حال آن که عدل یکی از صفات فعلی خداوند مثل رزاق و هادی است.

پاسخ این است که «عدل» هیچ امتیازی نسبت به سایر صفات ندارد. متکلمین شیعه از این جهت این اصل را جزء اصول اعتقادی خود ذکر و برجسته نموده اند که اشاعره، که اکثریت اهل تسنن را تشکیل می دهند، منکر این اصل، البته از جهت این که ذکر خواهد شد، شده اند، ولی منکر علم و حیات و اراده و... نشده اند.

عدل مورد وفاق شیعه و معتزله است و از این جهت آن دو فرقه را عدلیه خوانده اند و منظورشان از عدل این است که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا- و نعمت خود را براساس استحقاق های ذاتی، ذاتی و قبلی و حتی عارضی و بعدی می دهد، یعنی افاضه و پاداش و کیفر الهی، نظم و نظام خاصی در جهان آفرینش دارند.

در حقیقت عدلیه نامیدن معتزله درست نیست، زیرا آن ها اشکالات زیادی دارند که نویسنده دوتای آن ها را گوشزد می کند: یکی این که آن ها گفته اند: عالم در بدو خلقت به محدث، یعنی خداوند، نیازمند بوده است، پس اکنون اگر علل نباشد ضروری به موجودات نمی رسد (1) و دیگر این که آن ها معتقدند خداوند در افعال اختیاری انسان هیچ دخالتی ندارد.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: یا یونس! لاتقل و بقول القدریه (معزله)، فان القدریه لم یقولوا بقول اهل الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول ابلیس. فان اهل الجنة قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا

لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (۱) و قال اهل النار: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ و قال ابليس: رَبِّ بِمَا أُعُوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۲)

اشاعره از این جهت منکر عدل، یعنی منکر چنین نظام مضبوط و علی و معلولی اند. آن ها می گویند: عدل به معنای نظام قانون مند، ملازم با مقهوریت و محکومیت خداوند است. ذات اقدس اله به هیچ وجه تحت حاکمیت قانون و قاعده قرار نمی گیرد.

آن ها رسماً نمی گویند: خدا عادل نیست ولی وقتی برای مثال، انسان را در افعال مجبور می دانند لازمه اش این است که خداوند، العیاذ بالله، بعضی از مردم را وادار به گناه می نماید سپس آن ها را به جهنم می برد که این عقلاً ظلم است.

به بیان دیگر هیچ فرقه ای از فرق اسلامی مثل متکلمین اسلام یعنی شیعه و معتزله و اشاعره و مرجئه و خوارج و... منکر عدل به عنوان یک صفت از صفات الهی نیستند. اختلاف معتزله با اشاعره در تفسیر و توجیهی است که درباره عدل می کنند.

عقیده معتزله درباره عدل این است که برخی کارها «فی حد ذاته» عدل و برخی دیگر ظلم است، یعنی معتقد به «حسن و قبح ذاتی و عقلی اشیا» هستند ولی اشاعره معتقدند، هیچ کاری «فی ذاته» عدل یا ظلم نیست. آنچه خدا انجام دهد عین عدل است و آنچه انجام ندهد عین ظلم است. فرضاً خداوند به مطیعان کیفر بدهد و به عاصیان پاداش، عین عدل است. (۳) «آنچه آن خسرو کند شیرین بود». در مقابل، معتزله بر این باورند که بد، بد است اگر به فرض خدا هم انجام دهد بد است و خوب، خوب است اگر به فرض خدا هم انجام ندهد خوب است.

معانی لغوی عدل

اهل لغت در تعریف عدل گفته اند: العدل لغة بمعنى التسوية بين شيئين و منه العدل الذي يعادلک في المحل او في الوزن و القدر و فلان يعدل فلاناً ای يساويه و... (۴) یعنی عدل در لغت به معنای مساوی برقرار نمودن میان دو چیز است و از آن جمله به معنای عدیل است؛ یعنی فلانی معادل تو در محل و وزن و اندازه می باشد. فلانی عدل دیگری است؛ یعنی مساوی اوست و اعتدال به معنای تعادل و حد وسط میان دو چیز و حالی میان دو حال کم و زیاد از

ص: ۳۴

۱- اعراف، ۴۳

۲- حجر، ۳۹ و کلینی، کافی، ۱/۱۵۷ (معرب)

۳- شهید مطهری، آشنائی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۹ و عدل الهی، ص ۱۴.

۴- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۳ و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۱.

جهت کم و کیف است. عدلته فاعتدل؛ یعنی او را بعد از اعوجاجش راست نمودم و او معتدل و راست شد.

و از جمله معانی عدل استقامت در حکم و قضاوت است. عادل در نظر مردم کسی است که قول و حکمش مرضی و رضایت مندانه باشد. کسی عدل دارد که از او شکمی ظاهر نشده باشد و اندیشه او منطقی و برهانی باشد یا کسی که میل به هوی و هوس نداشته باشد تا در حکم و قضاوت جور نماید و فلانی اهل معدله است؛ یعنی اهل عدل است و عکس عدل جور است. (اگر گفته شود عکس عدل ظلم است، چنان که عکس قسط جور است، بهتر است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت مهدی (عج) فرموده است: «فيملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما مُلئت ظلماً و جوراً»^(۱)؛ هر چند اهل لغت میان عدل و قسط و ظلم و جور تفاوت قائل نباشند).

عدل در اصل مصدری است که به جای عادل می نشیند ولی عدل ابلغ و رساتر از عادل است، لذا میان «زید عدلٌ و زید عادلٌ» تفاوت وجود دارد که در اولی تأکیدش بیشتر است.

معانی اصطلاحی عدل

باید دانست موارد استعمال عدل زیاد است: یکی از آن ها موزون و متعادل و متوازن بودن اجزای عالم است. در قرآن کریم آمده است: «و السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»^(۲) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ؛^(۳) یعنی به وسیله عدل، آسمان ها و زمین برپا و پایرجاست. نقطه مقابل عدل، به معنای مذکور، بی تناسبی است، نه ظلم، لهذا عدل به این معنا از موضوع بحث خارج است. چون در توازن، مصلحت کل مطرح است، نه مصلحت جزء. از موارد دیگر عدل، تساوی و نفی هر گونه تبعیض است.

اگر قید دوم نباشد و عدل صرفاً به معنای تساوی باشد، یعنی به همه کس به یک چشم نظر بشود، ظلم است، نه عدالت. اگر اعطای بالسویه عدل باشد، منع بالسویه و در نتیجه ظلم بالسویه هم، عدل است، چه ملاک، صرفاً برابری است و این صحیح نیست و چنانچه آن قید، یعنی نفی هر گونه تبعیض، نه تفاوت، رعایت گردد، عدالت به معنا و مفهوم صحیح و درست

ص: ۳۵

۱- احمد بن حنبل، مسند احمد، ۱/۹۹.

۲- الرحمن، ۷ و ۸.

۳- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۱۵۰ و انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۰.

استعمال شده است که در این صورت عدل به مورد و معنای سومی برمی گردد. پس می توان نوشت:

از موارد دیگر عدل رعایت حقوق افراد و اعطا به هر ذی حق، حق او را (العدل هو اعطاء كل ذی حق حقه) و ظلم، عدم رعایت مذکور است و نیز در تعریف عدل گفته شده است: عدالت قرار دادن هر چیزی در جای گاه مناسب آن است. (العدل يضع الامور فی مواضعها). (۱) مولوی در این خصوص مترنم است:

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را

ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعی

که نباشد جز بلا را منبعی (۲)

إِنَّ الْعَدْلَ هُوَ الْإِسْتِقَامَةُ فِي الْحُكْمِ وَإِنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْمَرْضِيُّ فِي حُكْمِهِ وَهَذَا يَعْنِي أَنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْحَكِيمُ الَّذِي يَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ. (۳)

این معنا از عدل و ظلم، به حکم این که از یک طرف براساس اصل رعایت اولویت ها و از طرف دیگر از یک خصوصیت ذاتی بشر ناشی می شود و آن این که ناچار است یک سلسله اندیشه های اعتباری استخدام نماید و باید و نبایدها بسازد و حُسن و قبح ها انتزاع کند، از مختصات بشری است و در ساحت کبریائی راه ندارد. او همچنانکه مالک علی الاطلاق است، «اولی» علی الاطلاق است.

از موارد دیگر عدل، استحقاق ها در افاضه و جودرسانی و امتناع نمودن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد.

هر موجودی طبق قابلیتش از خداوند فیض می گیرد و خداوند هیچ منعی از حیث افاضه به آن ها ندارد. در واقع در عالم، تفاوت وجود دارد، نه تبعیض. هر چند منشأ تفاوت ها هم به وجهی، حضرت حق است و به وجهی دیگر لازمه علت و معلول و مراتب هستی و ضرورت و سنخیت حاکم در نظام هستی است. لذا می توان گفت: العطیه بقدر القابلیه و القابلیه هی من قِبَلِ الْفَاعِلِیهِ.

عدل الهی در نظام تکوین به این معناست که هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود را، که استحقاق و امکان آن را دارد، دریافت می کند و ظلم، منع فیض و امساک جود از موجودی است که استحقاق و قابلیت آن را داشته باشد.

ص: ۳۶

- ٢- مولوى، مثنوى معنوى، ج٢، ص ٨٧٣، به كوشش: دذفوليان.
- ٣- محمد جميل حمود، الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، ج١، ص ٣٦٥.

عدل خداوند عین افاضه و فیض رسانی به موجودات است، نه این که موجودات بر خدا حقی داشته باشند که وظیفه خدا این باشد که باید آن حق را به آن ها ادا نماید. (۱)

اساساً موجودات نبودند تا طلب کار حضرت حق باشند. در ساحت کبریائی او اضافه اشراقی یک طرفی مطرح است، نه اضافه مقولی دو طرفی.

علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «لایجرى لأحد إلا جرى علیه و لایجرى علیه إلا جرى له و لو كان لأحد أن یجرى له و لایجرى علیه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه»؛ (۲) یعنی کسی را بر دیگری حقی نیست مگر این که دیگری را هم بر او حقی است و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر این که او را هم حقی است (حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند) و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد چنین حقی مختص به خداوند سبحان است.

فقها مسأله حسن و قبح عقلی را که یک بحث کلامی است وارد اصول فقه نمودند و آن ها را به عنوان مناطات و ملاکات احکام تلقی نمودند و ادعا نمودند در میان مناطات و ملاکات آنچه عقل از همه بدیهی تر و روشن تر درک می کند، حسن عدالت و اعتدال و قبح ظلم و عدوان است. به این ترتیب عدل و ظلم به صورت معیاری در فقه اسلامی درآمد.

چرا خداوند ظلم نمی کند؟

کسی که ظلم می کند و فعل قبیح انجام می دهد، بنابر دلائلی است: یا این که او جاهل به حسن و قبح افعال است یا این که می داند آن کار زشت و تجاوزکارانه است ولی مجبور است آن را مرتکب شود و از ترکش عاجز است یا این که عالم و حرّ و آزاد است ولی محتاج به انجام دادن آن عمل است یا این که دانا و مختار و بی نیاز است ولی برای جبران کمبودهای شخصی خود، تجاوز می کند و مرتکب جرم و جنایت و جور می شود و از روی شهوت و غضب و عبث و لهو و لعب ستم می نماید. او آن قدر ظلم کرده است که آن برایش به صورت ملکه در آمده است و به نوعی از سادیسم و مردم آزاری مبتلا گردیده است، لذا از ظلم و جور و اذیت و آزار لذت می برد.

باید دانست تمام صور مذکور بر خداوند متعال محال می نماید، چرا که آن ها سر از نقص در ذات او در می آورند، در حالیکه ثابت شد او محض کمال و کمال محض است، پس

ص: ۳۷

۱- نک: شهید مطهری، عدل الهی، ص ۵۹.

۲- نهج البلاغه، به قلم فیض الاسلام، خطبه ۲۰۷.

واجب است حکم کنیم او منزّه از ظلم و فعل قبیح است. (۱)

جز این که بعضی از مسلمین مثل اشاعره بر خداوند جائز دانسته اند فعل قبیح انجام دهد - تقدست اسماؤه و تعالی عن ذلک - و بلا- اشکال دانسته اند خداوند اهل طاعت را عقاب نماید و عُصّات و کفار را به بهشت ببرد و این که تکلیف مالا یطاق نماید و این که مرتکب کذب و خدعه و عمل از روی عبث و بدون هدف و غرض و مصلحت و فایده شود، به دلیل این که قرآن می فرماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.» (۲) آن ها آیه را تحریف معنوی کرده اند. در حالیکه معنای آیه این است: خداوندی که حکیم مطلق است، هر عملی که انجام می دهد متقن و محکم و بی عیب و بلکه عین حکمت است، لذا مورد سؤال و چون و چرا واقع نمی شود، در حالی که مردم طبعاً خطاکار در قبال اعمال خود مسئول اند، تا دانسته شود آیا عمل آن ها مطابق قانون و حکمت حاکم بر نظام هستی هست یا نه. جای تعجب است که اشاعره خداوند را عادل هم می دانند. در حقیقت عدل در مورد خدا جز لفظ بی محتوا چیز دیگری نیست.

چه بسا امثال این ها، به ویژه امویان و پیروان آن ها که چنین عقیده ای دارند، خود ظالم و جائز و سفیه و لاعب و مخادع و کاذب و عامل عمل قبیح و تارک فعل حسن و جمیل اند و از باب قیاس به نفس، خداوند را همچنین توصیف نموده اند. آن ها می خواهند با ابراز عقاید فاسد مذکور، وجدان خود و مردم هم عقیده آن ها را از ملامت و سرزنش بر علیه خود بازدارند تا بتوانند هر چه بیشتر ظلم و عیاشی و کیافی کنند. تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً. آن ها دانسته یا نادانسته سخنان کفرآمیز می گویند و آسیب های زیادی به افکار مردم، مخصوصاً نسل جوان، علی الاخص جوانان فرهیخته وارد می کنند. اعاذنا الله و ایاکم من ذلک.

در بعضی از کتاب ها آمده است: و قد عُرف الامام علیّ و الائمه من بعده (علیه السلام) بالعدل حتی قيل: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان و من هنا انبتق مصطلح العدلیه.» (۳)

در قرآن آیات زیادی دالّ بر ابطال نظر اشاعره وجود دارد که عبارتند از: «مَآ لَ اللَّهِ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ» (۴) و «وَاللَّهُ لَآ يَجِبُ الْفَسَادَ» (۵) و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

ص: ۳۸

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ص ۳۶۳.

۲- انبیاء، ۲۳.

۳- محسن حسینی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۹۳، ۱۳۸۸.

۴- غافر، ۳۱.

۵- بقره، ۲۰۵.

لَا عِيبَ» (۱) و «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲).

لذا کسانی که می نویسند: «خدا قادر است که مؤمنان را به آتش دوزخ بسوزاند و به جای آن، کافران را در بهشت متنعم سازد»، ناتمام است چرا که عمل قبیح از قبل خداوند وجود خارجی ندارد تا تحت قدرت او درآید. (۳)

در میان صفات پروردگار دو صفت است که از نظر شبهات و ایرادهای وارده ی بر آن ها، متقارب و نزدیک به هم اند: یکی عدالت است که بحث شد و دیگری حکمت. منظور از حکمت خداوند این است که نظام آفرینش، نظام مستحکم و احسن و اصلح است. لازمه حکمت و عنایت حق تعالی این است که جهان خلقت دارای غایت و با هدف باشد. آنچه موجود می شود یا خود خیر است یا برای وصول به خیر است و شری در نظام وجود ندارد.

حکمت از شئون علیم بودن و مرید بودن خداوند است و مبین اصل «علت غائی» برای جهان، بلکه عوالم هستی می باشد ولی عدالت از شئون فاعلیت خداوند، یعنی از صفات فعل است، نه از صفات ذات. (۴)

اشکال مشترک در مورد عدل و حکمت پروردگار، وجود بدبختی ها و بلاها و تیره روزی ها و به عبارت جامع تر مسئله شرور است. این مسئله را می توان تحت عنوان «ظلم» ایرادی بر عدل الهی شمرد و می توان تحت عنوان «پدیده های بی هدف» نقصی بر حکمت بالغه خداوند تلقی نمود که بحث آن خواهد آمد.

ارزش عدالت اجتماعی

بسیاری از جوانان که از دین گریزانند پی به حقیقت اسلام نبرده اند. اسلام را نمی شود از افراد غیرمتخصص فراگرفت. اگر مردم، به ویژه جوانان به وسیله متون دین اسلام یا به وسیله اشخاص متخصص در امر دین، به اسلام آشنا می شدند شیفته آن آیین می گشتند.

باید دانست عدل از دو جهت مورد ملاحظه قرار می گیرد: یکی از لحاظ جهان بینی است که ثابت شد عالم براساس اعتدال و هماهنگی و توازن و رعایت استحقاق ها و افاضه حق تعالی

ص: ۳۹

۱- دخان، ۳۸.

۲- ذاریات، ۵۶.

۳- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۲۵، ۱۳۹۰.

۴- نک: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۷۱.

بر طبق قابلیت ها و امکان استفاضه ی آن ها به آن هاست. خداوند انسان را آزاد آفریده است. اگر خواست با عمل به دستوراتش سعادت مند شود و اگر خواست با ترک فرامینش شقاوتمند و دیگر از جهت اجتماعی است.

عدالت یکی از مسائلی که به وسیله ی اسلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوق العاده یافت. پیامبر رحمت فرمود: «أَمْرٌ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»^(۱) اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت ننمود، بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد.

فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال می کند: العدل أفضل أم الجود؟، یعنی آیا عدالت شریف تر است یا بخشندگی.

پاسخ سطحی این است که جود افضل و احسن است، چرا که عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آن هاست، اما جود و بخشش این است که آدمی با دست خود حقوق یا حق مسلم خود را نثار غیر نماید، یعنی جود بیش از عدالت معرّف و نشانه ی کمال نفسانی و رقاء روح بشری است.

لکن جواب عمقی به سؤال مذکور که آن حضرت می دهد به عکس جواب ظاهری است که دیگران می دهند و آن به دو دلیل است: یکی این که «العدل يضع الامور مواضعها و الجود يُخرجها من جهتها»؛ یعنی عدل امور را در موضع و جای خود قرار می دهد و جود امور را از جهتش خارج می نماید. عدالت عامل رشد اجتماع است و جود برطرف کننده نقص فردی است، لذا ریشه ی این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد.

دیگر این که بنا بر قول آن حضرت: العدل سائس عام و الجود عارض خاص؛ عدالت سیاست مداری عمومی و مدیر و مدبری فراگیر است و جود یک امر عرضی و استثنائی و غیرذاتی و غیراصیل و خاص و فردی است. اساساً جواد زیاده بر استحقاق می بخشد ولی عادل، سبب اعتدال و هماهنگی جامعه می گردد.

بعد از آن دو مقدمه علی (علیه السلام) نتیجه می گیرد: فالعدل أشرفُهما و أفضلهما؛^(۲) یعنی از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل و احسن و اجمل است، عدالت است.

عدالت شاهراهی عمومی است که می تواند همه را در جهت وصول به رشد و تکامل، در خود بگنجانند و بدون مشکلی، عبور دهد، اما ظلم و جور کوره راهی است که خود ستمگر را

ص: ۴۰

۱- شوری، ۱۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.

نمی تواند به مقصد برساند. ظلم و جور و تبعیض قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستم می شود را راضی و آرام نگه دارد تا چه رسد به ستم دیدگان و پای مال شدگان. (۱)

باز آن حضرت در جای دیگر فرموده است: فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اضْيِيقٌ (۲)؛ زیرا در عدل وسعت و گشایشی است و برای کسی که عدل ضیق و تنگ و سخت است جور و ستم تنگ تر است. مثل بارز آن رضاشاه و صدام است که ظلم و بی عدالتی آن ها، آن ها را نابود ساخت.

عثمان بن عفان قسمتی از اموال مسلمین را در دوره ی خلافتش تئول خویشاوندان و نزدیکان خود قرار داد. بعد از عثمان علی (علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت. عدیدی از آن حضرت خواستند عطف به ماسبق نکنند. در جواب فرمود: الحق القديم لا يبطله شيء؛ یعنی حق کهن به هیچ وجه باطل نمی شود. (۳)

امیرالمؤمنین نه توانست تماشاجی صحنه های بی عدالتی باشد و نه توانست عدالت را فدای مصلحت نماید. فرمود: لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء... (۴)؛ یعنی اگر آن جمعیت بسیار برای بیعت من حاضر نمی شدند و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت نشینند، همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم.

وقتی دوستان خیراندیش به حضور امیر بیان و انام و یعسوب دین و آیین اسلام، علی (علیه السلام) آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر مصلحت مهم تر، انعطافی در سیاست خود پدید آورد و پیشنهاد کردند خودت را از دردسر هوچی ها راحت کن - دهن سگ به لقمه دوخته به - تو فعلاً در مقابل دشمنی معاویه قرار داری، چه مانعی دارد که به خاطر «مصلحت» فعلاً موضوع مساوات و برابری و عدالت را مسکوت عنه بگذاری. آن حضرت فرمود: أتا مروئی أن أطلب النصر بالجرور فیمن وُلِّيتُ علیه؟... و لو كان المال لی، لسویت بینهم فکیف و إنما المال

ص: ۴۱

۱- نک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۳- شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه).

مال الله (۱)؛ آیا شما به من دستور می دهید نصر و پیروزی در حکومت را به وسیله جور و ستم طلب نمایم؟ -هدف به هیچ وجه، وسیله را توجیه نمی کند- اگر اموال از آن من می بود من آن ها را بالسویه میان مردم تقسیم می کردم. پس چگونه ممکن است مال الله را میان مردم به عدالت تقسیم نکنم.

شبهه ی شرور

تعریف و موارد شر

خیر و شر از مفاهیم بدیهی تصویری و بی نیاز از تعریف است و باید در شناخت آن ها به تعریف لفظی بسنده کرد. ارسطو می فرماید: به حق گفته اند که خیر آن است که هر چیزی به سوی آن گرایش و کشش دارد. (۲) و شر، مقابل آن است. خیر و شر اعم از سعادت و شقاوت است، چرا که این دو تنها در مورد انسان اطلاق دارد ولی خیر و شر در مورد انسان و غیرانسان صادق است.

ملاصدرا برای شر چهار مصداق و مورد ذکر می کند که عبارتند از:

۱. امور عدمی مثل فقر و کفر و موت

۲. شرّ ادراکی، مانند درد و رنج و جهل مرکب

۳. شرور اخلاقی و افعال ناپسند، مانند قتل و زنا و اکل مال یتیم

۴. مبادی شرور اخلاقی که عبارتند از ملکات رذیله، مانند شهوت و غضب و بخل و مکر. عین قسمتی از عبارت ملاصدرا در این باب چنین است: إن الشرّ قد یقال للامور العدمیه کمثل الفقر و الکفر و الموت... و قد یقال للألم و الأذى... (۳)

الهیین، حکیمانه و هدفمندانه بودن جهان را یادآور می شوند ولی مادیین شرور و نقصانات و پاره ای از بی نظمی ها در جریان عالم را ماده نقض هدف داری و غایت داشتن طبیعت دانسته اند تا آن جا که فلاسفه ملحد، شرور را با اصل وجود آفریدگار متعال ناسازگار می دانند. (۴)

خداوند طبق دانش و حکمت و عزت و رحمت بی انتهایش تمام مخلوقات را به نیکوترین وجه و معتدل ترین شکل آفریده است. تمام اندیشمندان اسلامی و بعضاً غربی ها قائلند این

ص: ۴۲

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲- ارسطو طالیس، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه پورحسینی، ص ۱، ۱۳۵۶.

۳- ملاصدرا، شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب لمؤلفها، ص ۷۰، ۱۳۹۱ق.

جهان بهترین جهان های ممکن (The best of possible worlds) است. آیه قرآن که می فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۱)»، مؤید نظریه مذکور است.

سراسر صنع دلدارم بهشت است

بهشت است آنچه زان نیکو سرشت است

حل فلسفی مسئله شرور

شر یا عدمی و نیستی است، مثل ظلمت که نبود روشنایی است. مشهور در میان مردم این گزاره است که: بد آن است که نباشد. و یا موجودی است که صفتی که باید داشته باشد ندارد، که این نوع عدم، عدم ملکه است، مثل جاهل و یا موجودی است که منتهی به نیستی شیء دیگر می شود، مانند وجود گرگ که سبب نابودی گوسفند می گردد. (۲)

وقتی شر عدمی است نیاز به خالق ندارد تا خدشه ای به عدالت و حکمت او وارد آید، زیرا موجودات منسوب به او و مخلوق اویند، نه معدومات. البته عدم ملکه بهره ای از وجود را داراست، لذا مجعول و مخلوق خداوند واقع می شود که پاسخ آن داده خواهد شد.

بعضی گفته اند: آنچه ذاتاً متعلق به خلقت و مورد جعل خداوند است، خیرات و کمالات است و تخلل شرور و مضرت ها و مودی ها و ضرررساننده ها و غیره، در قضای خداوند به انجرار و منجر شدن و مجاز و عرض است؛ زیرا اگر اصل عالم طبیعت محقق نشده بود نقایص و شرور قلیل مطرح نبود، چنان که نفع و خیر کثیر نیز در آن بوجود نمی آمد. آیه شریفه ی «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (۳)، بیان گر نظریه ی مذکور است، هر چند به وجهی دیگر، یعنی توحید افعالی همه امور از آن خداوند است. «قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۴).

برعکس مسؤلان عربستان سعودی که خوبی ها را به دولت خود نسبت می دهند و بدی ها، مثل حادثه دلخراش کشتار حدود پانصد نفری حجاج در حج تمتع امسال را مطابق قضا و قدر و خواست خداوند می دانند. آن ها از منافقین بدتراند زیرا آن ها خوبی ها را به خدا منتسب می دانند، هر چند بدی ها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دهند (۵).

ص: ۴۳

۱- سجده، ۷

۲- قطب الدین شیرازی، شرح حکمه الاشراق، ص ۵۲۰.

۳- نساء، ۷۹.

۴- نساء، ۷۸.

۵- [۵]- نساء، ۷۸.

اساساً شر امر نفسی و مستقل نیست، بلکه وجود قیاسی است، لذا اگر گفته شود: فلان پدیده نسبت به فلان شیء شر است، وجود قیاسی آن، که در حقیقت وجود بالعرض است، شر است، نه این که وجود حقیقی و ذاتی آن، شر باشد. برای مثال زهرمار در مقایسه با انسان شر است، نه فی نفسه و خداوند آن دو موجود «فی نفسه» را که خیرند خلق نموده است، نه مقایسه و نسبت را که اعتباری و به جعل ذهن است، یعنی خداوند نسبت و مقایسه خلق نمی کند.

ارسطو گفته است عالم طبیعت خیرش غالب است و شرش قلیل که عنایت الهی چنین عالمی را موجب شده است، چرا که اگر این عالم که خیرش کثیر است خلق نمی شد موجب شر زیاد می شد. عبارت وی در این باب چنین است: لاین ترک الخیر الكثير لاجل (ترک) الشر القلیل، شر کثیر. (۱)

ضمن این که بعضی از مردم پاره ای از امور در این عالم را شر می دانند، اراده ازلی خداوند آن را به حال موجودات، خوب و مصلحت می داند. (۲) باید دانست که الهام بخش این حقیقت، قرآن است که می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (۳)

اساساً تراحم و تضاد و سبب سازی و سبب سوزی از خواص لاینفک عالم طبیعت و ماده است، یعنی آن ها ذاتی این جهان است و ذاتی، معلل نیست. شیخ اشراق فرموده است: فلولا التضاد، ماصح الكون و الفساد و لولا الكون و الفساد، ماصح وجود اشخاص غیرمتناهی... فصح أنه لولا التضاد ماصح دوام الفيض علی التجدد المستمر (۴)؛ پس اگر تضاد در عالم ماده نمی بود کون و فساد در آن صحیح نبود و اگر کون و فساد نبود وجود اشخاص غیرمتناهی از صحت و جواز برخوردار نبود، لذا صحیح است گفته آید: اگر تضاد در عالم ماده نمی بود دوام فیض بر مبنای تجدد مستمر صحیح نبود.

باز وی فرموده است: اگر کسی گوید که این قسم (عالم جسم و جسمانی) را چرا چنان نیافریدی که شر در آن نباشد، سؤالش فاسد است و همچنان بود که کسی گوید: آب را چرا غیر آب نکردند (تا سبب سیل و یخبندان نباشد) و آتش را غیر آتش نمودند (۵) (تا آتش سوزی

ص: ۴۴

۱- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۹۱

۳- بقره، ۲۱۶.

۴- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، المشارع و المطارح، ص ۴۶۷ و نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۷۱.

۵- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۱.

رخ ندهد) و این از جمله محالات ذاتیه است که قدرت حضرت حق تعالی به آن تعلق نمی گیرد، یعنی «آب را غیر آب کردن» واقعیت ندارد تا چه رسد که تحت قدرت او قرار گیرد. اشکال از قیل قابل است، نه فاعل. ماحصل این که شرور، ضروری و لازم و لاینفک عالم جسم و جسمانی است و نبود آن، عین نبود عالم طبیعت است.

شر و کلی نگری

حل عمده ی اشکالات در مورد شرور به کلی نگریستن انسان وابسته است. اگر او از تنگ نظری و جزئی نگری و قضاوت سطحی و شتاب زدگی دست بکشد خواهد دید اساساً شری در عالم وجود ندارد. اگر عالم جدا جدا مورد دقت قرار گیرد زشت و بی هدف و دور از حکمت می نماید ولی چنانچه آن سیستماتیکی و ارگانیکی و یک جا مورد توجه قرار گیرد دارای غایت و بسیار زیبا و جذاب خواهد بود.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزش بجای خویش نیکوست

جهان یک واحد تفکیک ناپذیر است که حذف یک جزء آن، عین حذف کل آن است، چرا که این قضیه مسلم و بدیهی است که: «یتنفی الكل بانتفاء جزئه».

وقتی عالم را در کل بنگریم می یابیم که در آن تفاوت، نه تبعیض، وجود دارد و تفاوت ها موجب زیبایی عالم طبیعت است و آن ها نیز ذاتی موجودات است و ذاتی، چنان که بیان شد، مجعول واقع نمی شود. ابن سینا فرموده است: ما جعل الله المِشمشه مشمشه بل اوجدها؛ یعنی خداوند زرد آلو را زرد آلو قرار نداده و خلق نکرده است، بلکه ایجادش نموده است. خداوند باران وجود را بر سرزمین ماهیات نازل می کند و هر کدام از آن ها طبق ظرفیت خود بهره خود را می گیرند.

نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور

بعضی گفته اند: هر چند فلاسفه بگویند که شر امر عدمی و یا ناشی از جزء نگری و یا امر مقایسه ای و نسبی و اضافی و... است، شر و درد و گرفتاری و غم و... وجود دارد، به ویژه این که قرآن نیز وجود شر را مسلم دانسته است و فرموده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». (۱)

و نیز فرموده است: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». (۲) علی الاخص این که عدمی که

ص: ۴۵

۱- فلق، ۱ و ۲.

۲- انعام، ۱.

فلاسفه در مورد شرور گفته اند عدم ملکه است که نحوه ای از وجود را برخوردار است.

جان هاسپرز می نویسد: داستایوسکی یک افسر نظامی را که مرض سادیسم دارد در نظر گرفته که بچه ای را جلوی گرگ ها انداخته و قطعه قطعه شده است. شما می گوئید آن افسر به جهنم خواهد رفت اما جهنم برای بچه چه فائده ای دارد. آن شر اتفاق افتاده است و قادر مطلق نیز نمی تواند جلوی آن افسر را بگیرد... (۱).

و اقبال لاهوری می نویسد: چگونه ممکن است میان نیکی و قدرت مطلقه خداوند با حجم عظیم بدی هایی که در آفریده های او وجود دارد، سازگاری برقرار کنم؟ این مسأله دردناک واقعاً معمائی در خداپرستی شده است. (۲)

در جواب گفته می شود: به فرض که شرور وجود داشته باشد و انسانی واقعاً آزار ببیند و یا مریض شود و یا هلاک گردد، در ابطال سخن آن ها باید گفت: آن ها که ملحدند و معتقد به معاد نیستند اشکالی در این خصوص ندارد، یعنی خدایی وجود ندارد تا به عدالت و حکمتش خدشه وارد گردد و الهیین که معتقدند در عالم آخرت عوضِ آلام و دردها داده می شود و جبران مافات می شود، آن هم به حدی و اندازه ای که دردمندان را بسیار خوشحال کند باز مشکلی و شبهه ای در این باب وجود ندارد؛ چون کلی نگری دارند.

گروهی از موحدان بر این باورند که اگر از منظری الهی به عالم بنگریم، جز خیر و خوبی در آن نخواهیم دید؛ چنان که حضرت زینب (علیه السلام) پس از واقعه کربلا در پاسخ این پرسش که «کار خدا را با برادر و خویشاوندانت چگونه دیدی؟» فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً». (۳)

حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: المرض للمؤمن تطهیر و رحمه و للکافر تعذیب و لعنه و ان المرض لایزال بالمؤمن حتی لایکون علیه ذنب (۴) و پیامبر (علیه السلام) فرموده است: اطلعتُ فی الجنة فرأیت اکثر اهلها الفقراء و اطلعتُ فی النار اکثر اهلها الاغنیاء (۵) و باز پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) فرموده است: ما شرُّ بشرٍ بعده الجنة و ما خیرٌ بخیرٍ بعده النار (۶)؛ یعنی هیچ شری، که بعدش

ص: ۴۶

۱- جان. هاسپرس، فلسفه دین، ص ۱۲، قم.

۲- محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵، ترجمه احمد آرام، ۱۳۳۶.

۳- [۳] - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۴- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۴۲۹، ترجمه: علی اکبر غفاری، ۱۳۶۳.

۵- غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵، ۱۴۰۲ق.

۶- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه: علی اکبر غفاری، ص ۷۶، ۱۳۶۳.

بهشت باشد، شر نیست، بلکه خیر است و هیچ خوشی و خیری، که سرانجامش دوزخ باشد، خیر نیست، بلکه شر و بدبختی است. یک فرد الهی دنیا را پلی می داند که باید از آن عبور نماید و می داند که دیگر به آن پل بر نمی گردد. حضرت مسیح (علیه السلام) فرمود: الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها و علی (علیه السلام) فرمود: ان الله تعالى لم يرضها (الدنيا) ثواباً لأولیاءه و لاعقاباً لأعدائه. (۱) به همین دلیل دنیا زندان مؤمن است، چون وراء آن بهشت عنبر سرشت است و بهشت کافر، چون وراثش جهنم است. و باز روایت شده است: آخر الأنبياء دخولاً فی الجنة سليمان بن داود لمكان ملكه. (۲)

اساساً دنیا دار امتحان است (۳) و سختی ها و موضع درست انسان در قبال آن، عامل بیداری و رشد و تعالی و سعادت انسان است. قرآن می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۴) که تکرار در آیه، این را نتیجه می دهد که: حداقل هر سختی دو آسانی را در پی دارد. (۵)

اقبال لاهوری که معتقد است حجم عظیمی از بدی ها در مخلوقات خداوند

وجود دارد، نمی داند که اکثر آن ها ناشی از سوء اختیار انسان است. در قرآن آمده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». (۶) گویا وی به روایات مذکور دست رسی نداشته است. پس جای تعجب از جان هاسپرز بی دین نیست، بلکه از اقبال خداپرست است که در جواب شبهه خویش می نویسد: آموزش قرآن... مبتنی بر بهتری گری است، که معتقد به وجود جهان در حال نمو است و این امید را می پرورد که آدمی بالاخره بر شر و بدی پیروز خواهد شد. (۷)

با امید و شک و دودلی و جواب کلی و ناقص و اجمالی که در آن اهمال نهفته است نمی توان معمای شبهه را حل نمود. بد دفاع کردن از دین بدتر از ابطال آن است. وی درست مصداق ضرب المثل معروف: «خود می کشی و خود تعزیه می خوانی» است.

ص: ۴۷

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۷.

۲- غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳- نک: عنکبوت، ۲ و ۳ و انبیاء، ۳۵ و نک: السید الحسینی، مصباح الهدی، ص ۱۰۴.

۴- شرح، ۶ و ۵.

۵- نک: علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات سوره حشر.

۶- روم، ۴۱.

۷- اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵.

عصاره سخن در مورد توحید ناب و عدل الهی در بیان حضرت علی (علیه السلام) نهفته شده است که فرمود: التوحید أن لا تتوهمه و العدل أن لا تتهمه؛ (۱) یعنی توحید آن است که خدا را توهم نکنی (آنچه در وهم و خیال تو آید مخلوق ذهن تو است و خدا نیست) و عدل آن است که او را متهم (به عدم حکمت و هدف مداری و ظلم و جور) ننمایی.

شر و شیطان در برهان و عرفان

یکی از سؤالاتی که توجه مردم مخصوصاً جوان تحصیل کرده را به خود جلب کرده و می‌کند، این است که چرا خداوند شیطان شرور را خلق کرده است؟

در پاسخ، به طور خلاصه، گفته می‌شود: خداوند شیطان جنی را ضالّ و مضلّ قرار نداده است، بلکه او را تنها خلق نموده است. او با اختیار خود شیطنت را برگزیده است، چرا که خداوند از او خواست اقرار به گناهش نماید سپس توبه کند و او از آن درخواست سرباز زد.

علاوه بر این که او شر مطلق نیست، به دلیل این که انسان با عدم اعتنا و توجه به او می‌تواند به قتل جبال رفعت و تکامل عروج و صعود کند و از این جهت او نسبت به انسان خیر است. به عبارت بهتر انگیزه او اضلال و گمراه نمودن است ولی نتیجه و انگیزه او رشد و سعادت است.

افزون بر آن انسان شیطان نفسانی نیز دارد، بر این مبنا ابالسّه و عفاریت قادر می‌شوند به وسوسه انسان پردازند؛ چون انسان ملهم به فجور و تقواست. اگر شیطان نمی‌بود وجود جهنم که ناشی از قهر خداوند است، در نظام کلی عالم، بی‌معنا و غیرموجه می‌نمود.

در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است

آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد (۲)

بعضی از عرفا می‌گویند: یک شبی شیطان، معاویه را از خواب بیدار کرد. معاویه گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: برای این که (نماز شب بگزاری و) به مسجد بروی و با مردم نماز صبح را سر وقت بخوانی. معاویه گفت: تو هرگز اهل خیر نیستی. او در پاسخ گفت:

ما هم از مستان این می‌بوده ایم

عاشقان در گه وی بوده ایم

گر عتابی کرد دریای کرم

بسته کی کردند دریاها کرم

اصل نقدش داد ولطف و بخشش است

قهر بر وی چون غباری از غش است

تا دهد جان را فراقش گوشمال

جان بداند قدر ایام وصال

ص: ۴۸

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۴۶۲.

۲-۲- نک: ملاعلی نوری، تحفه، رسائل فلسفی، ص ۲۸۴.

ترک سجده از حسد گیرم که بود

آن حسد از عشق خیزد نه از جحود

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

خود اگر کفرست و گر ایمان او

دست باف حضرتست و آن او(۱)

در حقیقت هدف شیطان از عمل مذکور آن بوده که معاویه (با سحرخیزی و) نماز در اول وقت صبح گزاردن، عجب و غرور پیدا کند که این گناه بسیار بزرگی است، نه این که نمازش قضا شود، در نتیجه دل شکسته گردد که این، ثواب عظیمی دارد.(۲)

در لطایف حکایات آمده است: حضرت موسی در طور سینا با ابلیس برخورد نمود و از او پرسید: چرا به حضرت آدم سجده نکردی و هدف تیر لعنت گشتی؟ ابلیس گفت: گمان کردم تو عارفی. مگر نمی دانی عاشق به غیر معشوق سجده نمی کند (بر این اساس شیطان رئیس فرقه وهابی ها و تکفیری هاست).

موسی گفت: آیا تو مخالفت با امر و فرمان خدا نکردی؟ شیطان گفت: مخالفت امر ایجابی نمودم، یعنی به غیر خدا توجه نمودم، بلکه مخالفت امر ابتلائی نمودم، یعنی به آدم سجده نکردم تا مبتلا به بلا- و بدبختی فراق گردد، پس مراد قول خداوند که فرمود: (اسجد)، (لاتسجد)، بوده است. (درحقیقت خدا به آدم و حوا فرمود: به میوه ممنوعه نزدیک نشوید ولی می خواست به آن نزدیک شوند و باز فرمود: سجده کنید و نیز می خواست سجده کنند، چون معصوم بودند و به شیطان گفت: سجده کن ولی نمی خواست سجده کند، چون مغرور و حسود بود(۳)).

موسی گفت: اگر امر چنین بود صورت ملکی تو به صورت شیطان مبدل نمی شد. ابلیس گفت: آیا نمی دانی صورت ملکی و شیطانی به منزله دو لباس عاریتی برای یک شخص و ذات لایتغیر و ثابت و عاشق است که با تغییر آن دو، شخص تغییر نمی کند، پس ذات من بر همان وصف ذاتی و حالت محبت و عشق خداوندی باقی است، بلکه محبت من تا به حال مشوب و مخلوط و توأم با طمع وصل و امید قرب است و اکنون ذات و نفس من از آن مشوبیت و توأم بودن محبت با طمع و امید، صفا می کند و لذت می برد تا سرانجام به ساحل نجات و وصل نایل آید؛ در نتیجه از نظر من وصل و فصل و قرب و بعد، یکسان است.(۴)

ص: ۴۹

٢- مهدي سمندري، صلوات، ص ٣٦٠.

٣- كليني، الاصول من الكافي، ج ١، ص ١٥٠، باب المشيئه و الاراده.

٤- عزالدين محمود كاشاني، مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه، ص ٣٩٠، به تصحيح جلال الدين همايي، ١٣٦٧.

شیطان از منطق فقط سه قسمت آن را مورد عنایت و توجه قرار داده است. او به جای جدل به طریق احسن، به جدل به طریق اقبیح و در عوض برهان، به سفسطه روی آورده است. او در خصوص داستان خلقت خود و آدم به تمثیل منطقی و قیاس فقهی گرایش دارد و از قیاس منطقی روی گردان بوده است. اساساً این نوع سخنان جز در عرفان کاذب کاربردی ندارد.

در قرآن آمده است: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ... وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»^(۱) و باز در قرآن آمده است: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ... مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ»^(۲).

ص: ۵۰

۱- ص، ۷۶ و ۷۸ و ۸۵.

۲- ابراهیم، ۲۲.

مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته به روشنی دریافته اند که بشر برای وضع قانونی که ضامن سعادت دنیا و آخرت او باشد نیاز مبرم به انبیا دارد. پیامبر وسیله و واسطه است تا قانون و برنامه خداوند را از طریق وحی در اختیار مردم بگذارد، یعنی پیامبر واسطه میان خالق و خلق است. آن واسطه ای که مادون خالق و مافوق مخلوق است، لذا پیامبر(صلی الله علیه و آله) باید معصوم باشد و هیچ رجس و پلیدی از او در مدت عمر او سر نزند.

بنابراین تنها خداوند، قادر است برنامه هائی به صورت فرامین، توسط انبیا در اختیار بشر بگذارد که مطابق با اقتضای تن و روح و گذشته و آینده و دنیا و آخرت و روحيات جوان و پیر و زن و مرد و عالم و جاهل و سیاه و سفید و... باشد.

انسانی که قادر نیست حتی یک برنامه هفتگی غذائی برای خود تهیه نماید چگونه قادر است قانون و قاعده ثابت زندگی برای خود تهیه کند تا چه رسد که بخواهد قانونی برای بشر، آن هم با توجه به این سرا و آن سرا، آماده نماید تا به خواسته های ظاهر و باطن، یعنی جسم و جان و قلب و روحيات او پاسخ مثبت دهد و خوشبختی دو جهان را برای او تأمین نماید.

اصولاً عقل کلیاتی اجمالی در مورد بعضی از امور مربوط به دنیا و آخرت و انسان دارد که این کافی برای تأمین سعادت بشری نیست، یعنی انسان از جزئیات تفصیلی آن ها اطلاع ندارد، لذا قادر نیست برنامه ای تنظیم نماید تا همه آن ها را زیر پوشش خود درآورد، به ویژه این که علم بشر مطلق و در نتیجه ثابت نیست و روز به روز وسعت و تکامل می یابد و امور فردی و اجتماعی و فردی پیچیده تر می گردد و نیازهای او افزایش می یابد.

روند تغییرات حقوقی و قانونی در طول تاریخ بشر، نشان می دهد که با وجود پژوهش ها و تلاش های هزاران دانشمند متخصص در طول هزارها سال هنوز يك نظام حقوقی صحیح و منسجم و کامل و همه جانبه، حتی برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی و دنیوی، به وجود

نیامده است، با این که در آن ها از شرایع آسمانی نیز بهره برده شده است. (۱)

برای روشن شدن اجمالی مسئله نُبُوت یا نُبوُت به طرح چند مسأله از مسائل نبوت، چه نبوت عامه و چه نبوت خاصه، پرداخته می شود.

نبوت در لغت و اصطلاح

نبوت مأخوذ از «نبأ» و به معنای خبر است و نُبُوت و نَبَاوت به معنای شیء مرتفع است و نبی به غیر همزه به معنای مخبر و خبردهنده از جانب خدای عزوجل است و اصل آن به همزه «نبیء» است، سپس همزه ترک شد. برای این که «نبیء» به معنای بیرون آینده از مکانی به مکان دیگر است، یعنی از مکانی به مکان دیگر رفتن و از جایی دور شدن است، لذا اعرابی که به رسول خدا گفت: یا نبیء الله، یعنی ای کسی که از خدا دور است. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انکار آن پرداخت و فرمود: مرا به وسیله نامم سرزنش مکن، پس من نبی الله هستم و در روایتی آمده است: لست بنبیء الله و لا کنی نبیء الله.

همزه در نبیء از لحاظ لغت ردیء و پست است و آن به خاطر کمی استعمال آن نزد عرب است، پس افسح، نبیء است، برای این که هر «منبأ»ی رفیع القدر و المحل نیست.

خلاصه این که نبی به معنای خبر آورنده از جانب خداوند است و اگر نبی از نباوت مشتق شده باشد به معنای آنچه مرتفع از زمین باشد، لذا نبی کسی است که مشرف بر مردم است.

نبی در اصطلاح متکلمین انسانی است که از خداوند تعالی، بدون واسطه ی بشری خبر کسب می کند. (۲) ولی به آن تعریف ایراد وارد نمودند که آن شامل امام هم می شود، چون امام از راه الهام و تحدیث از خداوند خبر می گیرد. لذا فاسقان که منبأ خبر می شوند، خبرشان بی اعتبار است.

اگر مراد از نبی کسی باشد که به او وحی تشریحی القا می شود پس تعریف جامع و مانع است و تعریف شامل همه انبیا می گردد و شامل ملائکه و عرفا و ائمه (علیه السلام) نمی گردد. (۳)

دلایل حسن بعثت انبیا

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: بعثت و برانگیخته شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوب است، برای

ص: ۵۲

۱- محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۷۹، ۱۳۷۸.

۲- المقداد السیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۲۹۵.

۳- محمدجمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ص ۵۱۶.

آن که آن، مشتمل بر فوایدی است، مانند کمک نمودن به عقل در اموری که عقل بر آن ها دلالت می کند، مثل وحدت خالق. لذا گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه؛ یعنی واجبات شرعی، لطف ها و توفیق های خداوند در واجبات عقلی هستند. انسان چیزی را که هم شرعی باشد و هم عقلانی بهتر می پذیرد. به این ترتیب شرع و عقل یکدیگر را تأیید می کنند.

و فائده دیگر، استفاده حکم است در اموری که عقل بر آن دلالت نمی کند، مانند اصل و نوع نماز خواندن و تعداد رکعات آن. عقل به بسیاری از دستورات انبیا راه نمی یابد و تنها انبیا به آن ها گوشزد می کنند و چه بسا تجربیات بشری به بعضی از آن ها راه یابد. (۱) مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گوشت خوک را تحریم نمود و بشر پس از سالیان دراز به حکمت آن تحریم پی برد.

یکی دیگر از مهمترین عوامل تربیت و تکامل انسان، وجود الگو و نمونه اخلاق پسندیده و رفتار است که اهمیت آن در مباحث روان شناسی و تربیتی به ثبوت رسیده است. انبیای الهی به عنوان انسان های کامل و تربیت شده خداوندی، این نقش را به بهترین وجه ایفا می کنند. آن ها به تعلیم بشر و تربیت او می پردازند.

یکی دیگر از برکات وجود انبیا در میان مردم این است که در صورت فراهم بودن شرایط لازم، رهبری اجتماعی و سیاسی و قضائی مردم را به عهده می گیرند. و بدیهی است که رهبر معصوم یکی از بزرگترین نعمتهای الهی برای جامعه می باشد و به وسیله او جلو بسیاری از نابسامانی های اجتماعی گرفته می شود. (۲)

امیر مؤمنان در این باب می فرماید: فبعث فیهم رسلاً و اتر الیهم انبیاء ه لیستأدوهم میثاقاً فطرته و یذکروهم منسیّ نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول (۳)؛ یعنی پس خدای تعالی پیغمبران خود را در میان آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند.

یکی دیگر از دلایل حسن بعثت انبیا این است که آن ها سبب اصلی صنعت مادر در میان

ص: ۵۳

۱- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ق.

۲- نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۱۸۱، تابستان ۱۳۷۸.

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۳۳.

جوامع بشری شدند. آن ها صنعت کشتی سازی و سدسازی و زره سازی(۱)

و فن درست مدیریت و روش رهبری صحیح و عادلانه و حکیمانه و سیاست معقول و... را به مردم تعلیم دادند. ریشه هر خیر و برکتی در علم و اخلاق و عرفان و صنعت و رشد و توسعه در میان مردم، انبیا(علیه السلام) بودند.

اسرار طبیعت همه اسرار من است

احکام شریعت همه اقوال من است (۲)

بیرون از من حقیقتی دیگر نیست

عالم تفصیل و آدم، اجمال من است(۳)

دلایل وجوب عصمت انبیا

پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت انسان و جهان و خداوند، در مرتبه ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضای خداوند و عشق به او ترجیح نمی دهند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آن ها خطور نمی کند تا چه رسد به انجام آن. آنان از سر عشق به مقام الهی، عبادت می کنند.

علاوه بر آن آنان می دانند نتایج ناگوار گناهان در دنیا و آخرت چه به روز آدمی می آورد و می دانند که معصیت، خدا و وجدان خود را از آنان سخت ناراضی می کند. و آنان با ارتکاب معصیت پیش حضرت احدیت و خود و مردم، چه در این سرا و چه در آن سرا، پست و بی ارزش می شود. لذا از ملامت نفس لوامه در امان نیستند.

وقتی محیط خانه مساعد برای رشد و تکامل و تعالی انسان هائی باشد و لقمه حرام و شبهه ناک در زندگی آنان وجود نداشته باشد و از آغاز تا به مدتی بر اثر تعلیم و تربیت والدین، اندیشه پاک داشته باشند و به یاد خدا بوده باشند و در طول آن مدت، کار شایسته و بایسته ای انجام داده باشند، به حدی که به ملکات مثبت نفسانی و سجایای خوب انسانی متصف شده باشند، دیگر غیرممکن است آنان اندیشه غیرمنطقی و نادرست و گناه آلود داشته باشند و از آنان گناهی سرزنند، به ویژه این که معتقدیم آن ها از امدادهای غیبی نیز برخوردارند.

آیا ممکن است یک استاد معارف اسلامی به دانشجویان، فحش ناموسی بدهد یا کتاب

ص: ۵۴

۱- نک: هود، ۳۷ و کهف، ۹۵ و انبیاء، ۸۰.

۲- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۸.

٣- نك: احمد علي احمدى، اسلام و عقايد، ص ١٣٠، ١٣٣٩.

یک دانشجو را بدزدد و یا چاقو کشی کند. جواب منفی است. در حقیقت او از این جهات معصوم است و انبیا از هر جهت.

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: در نبی عصمت و مصونیت از خطا و گناه واجب است تا وثوق و اطمینان برای پیروان او حاصل شود، در نتیجه غرض و هدف از نبوت که عبارت از لزوم تبعیت محض از اوست تحقق پیدا کند. و در صورت عدم عصمت نبی نیز واجب است از او متابعت نمود، چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱)؛ و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر این که، به اذن خداوند اطاعت شود.

و واجب است ضدیت در متابعت از او را روا بداریم، چرا که فرض این است که او عصمت ندارد و این اصل مسلم است که: «لا طاعةَ لمخلوق في معصية الخالق» (۲)؛ هیچ اطاعتی از مخلوق در معصیت خالق وجود ندارد، در نتیجه به ضدیت و مخالفت او قیام کرده ایم که این نقض غرض نبوت، یعنی اطاعت محض از اوست و علاوه بر آن باعث انکار او می گردد، زیرا وقتی گناه مرتکب شود باید به هر وسیله ای مانع او شد و این ایذاء و اذیت رساندن به اوست که جایز نیست. (۳)

به این ترتیب نبی باید معصوم از خطا و گناه باشد.

قرآن در تأیید عصمت انبیا (علیه السلام) و مخصوصاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ» (۴) و باز می فرماید: «فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» (۵)؛ پس خداوند از جلو و پشت سر آن ها (رسولان یا ملائکه ی) خود، به خاطر مراقبت از آن ها، سلوک و حرکت دارد تا رسول خدا بداند انبای سلف یا ملائکه، رسالات پروردگارش را کاملاً رسانده اند و خطائی رخ نداده است یا این که شیاطین نتوانسته اند استراق سمع نمایند. (۶)

شیخ طوسی در این خصوص می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اول عمرش تا آخر آن از خطا و سهو و نسیان در اقوال و افعال و ترک ها و تقریراتش، مصون بوده است، لذا معصوم است، به دلیل این که اگر معصیتی انجام دهد، محل و منزلت و اعتبارش از قلب ها ساقط می شود و اگر

ص: ۵۵

۱- نساء، ۶۴.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۶۵.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۴۹، به کوشش حسن زاده آملی، ص ۳۴۹.

۴- انعام، ۹۰.

۵- جن، ۲۷ و ۲۸.

۶- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰-۹، ص ۵۶۳.

سهو و نسیان بر او جایز باشد، اطمینان از خبرهایش (از عالم غیب) مرتفع می گردد، پس فائده و غرض بعثت که هدایت است، باطل می شود و آن محال است. (۱)

در این جا باید به دو نکته توجه نمود: ۱. این که پیامبر در أخذ وحی و عمل به آن و ابلاغش، مصون از اشتباه و خطا و خیانت و گناه است ولی در امور دیگر مثل مردم است. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (۲)

۲. این که گناه یا به علت جهالت است که انبیا خطا و جهالت ندارند، زیرا در وحی که عین واقعیت است، خطا وجود ندارد، چرا که اساساً خطا در تطبیق است و یا به علت ضعف ایمان و عدم ملکات مثبت نفسانی است که آن ها از آن دو به دورند، زیرا امامیه بر این باورند که عصمت، خلقی است که صاحبش از خطا، به جهت علمش به مثالب و عیوب معاصی و مناقب و خوبی های طاعات، مصون است و آن، هیأت و حالت، نور علمی است که به سبب تابع و پی در پی بودن وحی و الهام، راسخ و مؤکد در او و هر ولی خدایی است، در عین حال که امکان معصیت در آن ها وجود دارد، (۳)

چنان که بیان شد؛ ولی اهل سنت (به استثنای بعضی) اهل بیت رسول خدا و ائمه و حتی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و... را معصوم نمی دانند (۴) و تنها به عصمت پیامبر ختمی اذعان و تصدیق دارند.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث مربوط به منشأ عصمت، به خوبی روشن می گردد. عصمت به گونه ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که بیان شد که به خطا نمی روند و دارای ملکه عصمت اند، اما اگر بخواهند می توانند به انجام کارهای بد مبادرت ورزند، اما با اختیار آن را ترک می کنند، مانند فرد نرمال و بهنجار و عاقلی که اگرچه می توانند به سیم برق دست بزنند ولی چنین نمی کند، چون می داند آن، سبب نابودی وی می شود.

اختیار داشتن برای انجام دادن کار بدی، توسط شخص معصوم، به این معنا نیست که او حتماً آن کار را انجام دهد و یا انتظار انجام دادن آن برود، بلکه به این معناست که انجام آن

ص: ۵۶

۱- شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۹۷، ۱۴۱۴ ق.

۲- [۲]- کهف، ۱۱۰.

۳- ملاهادی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۶، ۱۳۶۱.

۴- [۴]- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۱، ص ۲۱۰، ۱۳۸۳.

کار را مخالف شریعت و در نتیجه سبب شقاوت دنیا و آخرت می داند، لذا به اختیار خویش آن را همیشه ترک می کند. چون معنای اختیار و انتخاب به ترتیب به معنای خیر را برگزیدن و نخبه را مقدم داشتن است و او کار قبیح را خیر و نخبه نمی داند تا برگزیند. درست مانند فرد عاقلی که گرچه می تواند به سیم برق دست بزند و یا خود را از جای بسیار مرتفعی پرت نماید ولی چنین نمی کند.

قرآن به این نکته نیز اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۱)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامت را نرسانده ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر عصیان و نافرمانی خدا دلالت می کند. اگر فرد معصوم برای انجام گناه قدرت نداشته باشد، خداوند نمی فرماید: ای پیامبر! اگر چنین نکنی، رسالتت را انجام نداده ای. پس آن ها بر عصیان خدا توانایی دارند، هر چند آن را هیچ وقت انجام ندهند. قدرت بر گناه و عصمت در انبیا جمع است و تنافی و مغایرتی میان آن ها برای آن ها وجود ندارد.

برخی از اهل سنت نتوانستند میان امیال نفسانی و عصمت را جمع نمایند و به عدم تنافی آن دو، اذعان نمایند. (۲) آن ها نمی دانند معصومان، انسان های مافوق اند، نه مافوق انسان. به تعبیر یکی از اندیشمندان، قوه سامعه از انسان، صوت حسن می خواهد، نه غنا و شخص می تواند صدای خوب را با صوت موزون، بدون شائبه حرام تأمین نماید و نیز سایر قوا. لذا انبیا (علیه السلام) راه حرام را برای پاسخ به قوا بستند و با حلال به مقتضیات قوا جواب حلال و مثبت دادند. (۳)

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص

طریق معرفت و شناخت صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ظهور معجزه به دست اوست و معجزه عبارت از ثبوت چیزی و عملی است که مطابق عادت مردم نباشد، مثل تبدیل شدن عصای موسی (علیه السلام) به حیّه و مار بزرگ یا نفی چیزی است که طبق رسم و خوی مردم باشد، آن هم با خرق و

ص: ۵۷

۱- مائده، ۶۷.

۲- احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۹ و نک: حسن حنفی من العقیده الی الثوره، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۸۷.

۳- عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۲۲ و ۲۳.

خراب کردن امور عادی باشد و مطابق ادعای پیامبر (صلی الله علیه و آله). (۱)

نتیجه این که معجزه پیامبر نباید این باشد که بخواهد اعور و یک چشمی را سالم نماید، آن وقت نتیجه به عکس بشود، یعنی آن یک چشم سالم او را نیز از بین ببرد یا او را هم کور نماید و هم کر که این خرق عادت است، نه معجزه (۲)

و چه بسا از این بشود پی برد که بی خود ادعای نبوت می کند. ولی در کرامت خرق عادت وجود دارد و ادعای نبوت وجود ندارد و نظیر او نیز یافت می شود و اگر او سوء استفاده نماید کرامتش باطل می شود.

در معجزه شرط است که هیچ فردی از افراد که پیامبر برای آن ها مبعوث شده است نتواند مثل یا نزدیک کار او را انجام دهد، لذا گفته اند: المعجزه امرٌ خارق للعاده مقرونٌ بالتَّحدی مع عدم المعارضة. (۳)

نکته ای که در این جا باید متذکر شد این که معجزه باید در جهت خیر یا حداقل در جهت امر مباح باشد، نه در جهت شر و خلاف عقل و شرع، پس آنچه گفته شده است که: «معجزه ای که حضرت عیسی (علیه السلام) در عروسی کرد، که آب، شراب شد»، (۴) تحریفی بیش نیست.

البته هدف آن معجزات، متفاوت است، لذا آنچه برای مریم (علیه السلام) واقع شد، برای سکونت و قوت قلب او بوده است و بنا بر نظر عده ای آن، ارهاص و مقدمه چینی برای بعثت حضرت عیسی (علیه السلام) است. و آنچه برای آصف بن برخیا رخ داد، دلالت بر وصایت به حق او برای حضرت سلیمان می کند و آنچه برای ائمه (علیه السلام) رخ داد و می دهد، دلالت بر وصایت و امامت و ولایت آن ها از قبیل خداوند متعال می کند. (۵)

قرآن در مورد آصف بن برخیا می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۶)؛ و آن کس (آصف) که بعضی از علوم کتاب نزد اوست (به قسمی از علم کتاب الهی آشناست) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را بدین جا می آورم.

ص: ۵۸

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۱، ۱۳۶۵.

۳- حسن زاده، التعليقات علی «کشف المراد»، ص ۵۹۵.

۴- برنابا، ترجمه: فهیم کرمانی، ص ۷۵ و انجیل عیسی مسیح ترجمه تفسیری، ص ۱۲۲.

۵- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۴.

۶- نمل، ۴۰.

نکته ای که در این جا مطرح است این که او به بعضی از معارف کتاب آشنا بود و چنان معجزه ای بسیار عظیم از خود بروز داد، در حالیکه در یک آیه دیگر خداوند می فرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۱)؛ بگو: تنها گواه میان من و شما خدا و عالمان حقیقی به کل کتاب خدا (که ائمه (علیه السلام) اند) کافی خواهند بود که در این آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» آمده است که منظور امامان دوازده گانه اند، لذا فقط خدا می داند که قدرت روحی و اعجازی آن ها تا چه حد است.

باید دانست: کرامت های علی (علیه السلام) (بلکه معجزات او) برای تکمیل معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و معجزه بر سبیل ارهاص و مقدمه چینی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبارت است از احداث امر خارق العاده برای دلالت بعثت نبی، قبل از بعثت، از قبیل انکسار ایوان کسری و انطفاء و خاموشی آتش فارس و سایه افکندن ابر بر سر پیامبر و تسلیم سنگ ها در مقابل حضرت، به این معنا که مردم می شنیدند که سنگ ها بر آن حضرت سلام می کنند. و عکس معجزه به دست کذابین به سبب جزا و کیفر کذبشان جایز است و سحر هم که غیرواقعی، و مغلوب معجزه است.

ابعاد اعجاز قرآن

قرآن از جنبه های مختلف معجزه است که به برخی از آن ها به اجمال اشاره می شود:

فصاحت و بلاغت

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تشکیل گردیده است اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و آسان ترین کلمات از جهت تلفظ و جذاب ترین ترکیب را به کار گرفته است (فصاحت) به گونه ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می رساند (بلاغت). قال بعض الاکابر: البلاغه أداء المعنى بکماله الى النفس فى احسن صورة من اللفظ. (۲)

هنگامی که اعراب و ادبا و علمای عرب زبان، آیات الهی را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدند ناگهان با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبرو شدند که آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر

ص: ۵۹

۱- رعد، ۴۳.

۲- شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۹.

از نثر داشت. کافران ناگزیر جوانان خود را از شنیدن قرآن بر حذر می داشتند و یا هنگام تلاوت قرآن هیاهو به راه می انداختند تا صدای قرآن به کسی نرسد. قرآن می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (۱)

باید دانست اعجاز قرآن مربوط به نفس و خود قرآن است. نه این که به فرض عبارات قرآن رکیک باشد و هر وقت بلیغ و فصیحی خواست نظیر آن را بیاورد خداوند مانع شود که به این، «صیرفه» گویند و درست نیست. شیخ مفید در تعریف صرفه و تأیید آن می گوید: ان جهة ذلك (المعجزة) هو الصرف من الله تعالى لاهل الفصاحة و اللسان عن معارضة النبي بمثله... (۲).

در تاریخ از ابن هشام نقل شده است (۳) که ابن ابی العوجا و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک بصری و ابن مقفع در بیت الحرام جمع شدند و حجاج را به خاطر قرآن مسخره و طعن می کردند، پس ابن ابی العوجا گفت: هر کدام از ما با ربع و یک چهارم قرآن معارضه می کند و در پاسخ به تحدی و مقابله به مثل قرآن شرکت می کند و در سال آینده همین جا جمع خواهیم شد و اسلام و نبوت محمد را ابطال خواهیم نمود.

سال آینده در بیت الحرام مثل سال گذشته جمع شدند، پس ابن ابی العوجاء گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: «فَلَمَّا اسْتِأْشَرُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» (۴) فکر کردم و عاجز شدم و عبدالملک گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» (۵) فکر کردم و عاجز گردیدم و ابوشاکر گفت: من از وقتی از شما جدا شدم در معارضه با آیه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۶) فکر کردم و عاجز شدم و ناتوان گردیدم و ابن مقفع گفت: ای قوم، این قرآن از سنخ و نوع کلام بشر نیست، زیرا من از وقتی که از شما جدا شدم در معارضه با آیه: «وَقِيلَ

ص: ۶۰

۱- فصلت، ۲۶.

۲- شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۳۰.

۳- السید کاظم حسینی الحائری، اصول الدین، ص ۱۷۵، ۱۳۸۵.

۴- یوسف، ۸۰.

۵- حج، ۷۳.

۶- انبیا، ۲۲.

يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْبَلِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱).

در این اثنا امام جعفر صادق (علیه السلام) در حالیکه از آن ها گذر کرد که آیه: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۲) تلاوت می فرمود.

البته آنچه نوشته شد بیشتر از جنبه ظاهری قرآن است و الا قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن همچنین باطنی دارد که تا به هفت بطن و متن می رسد. امام صادق (علیه السلام) در مراتب قرآن مجید فرموده است: فالعبارات للعوام و الإشارات للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء» (۳).

یکی از ادیبان و بلیغان و حکمای عرب به نام ولید بن مغیره که از او به «ریحانه العرب» یاد می کنند، پس از شنیدن این آیه از قرآن: «حَمِّمْنَا تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» (۴) گفت: من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان ها شبیه است و نه به سخنان جنیان، سپس در مورد قرآن چنین داوری نمود: «وإن له لحلاوة و إن علیه لطلاوة و ان أعلاه لمثمر و إن أسفله لمغدق و إنه ليعلو و ما يعلو علیه، یعنی سخن او شیرینی خاص و زیبایی ویژه ای دارد و ساختار آن پربار و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی والا است که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل رقابت نمی باشد.

گفتنی است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و ظاهر آن هیچ گاه با باطن آن در تعارض و تقابل نیست و برعکس. و آیات آن، مجمل و معلق و رمزی و معماگونه نیست، ولی بعضی از اشعاری که عرفایی همچون حافظ سروده اند ظاهر آن ها با باطن آن ها در تضاد است. مثل:

خیز تا در میخانه گشادی طلیم

بر ره دوست نشینیم و مرادی طلیم

گرچه افتاد ز زلفش گره ای در کارم

همچنان چشم گشاد از کرمش می دارم (۶)

ص: ۶۱

۱- هود، ۴۴.

۲- اسراء، ۸۸.

۳- نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۱۹۲، ۱۳۳۹.

۴- غافر، ۱-۳.

۵- السید کاظم الحسینی، اصول الدین، ص ۱۷۶.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «گشاد».

و همچنین است شعر وی در ذیل:

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف (۱)

نمونه دیگر شعر معماگونه ی شمس الشعرا سرود است:

بدان لبانِ چو مرجان چنان زخم بوسه ای

که رنگ می برم از آن لبانِ چون مرجان (۲)

که مرجان اول به معنای لؤلؤ و مروارید زیباست و مرجان دوم کنایه از رنگ خون است، لذا معنای شعر این است: به آن لب های قشنگ معشوق که مثل مروارید زیباست، چنان بوسه ای محکم می زخم که رنگ قرمز و لعل گونه ی آن را زایل سازد.

نکته بلاغی دو آیه

از جمله اعجازات فصاحی مخصوصاً بلاغی قرآن، دو آیه ی: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (۳) و: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» (۴) است که فصاحت و زیبایی و شیوایی آن معلوم است و اما نکته ی بلاغی آن این است که در آیه اول خطاب به عوائل و عائله مندان فقیر است و آن به قرینه ی «مِّنْ إِمْلَاقٍ» است، لذا فقر آن ها، آن ها را به قتل اولادشان منجر و منتهی می کند، پس مناسب در اینجا این است که خداوند اول رزق آن ها را تضمین نماید، سپس رزق اولاد آن ها را ولی در آیه دوم خطاب به عائله مندان ثروتمند است و آن به قرینه «حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ» است، یعنی چیزی که آن ها را به قتل اولادشان می کشاند فقر بالفعل نیست، بلکه تنها ترس از فقر بالقوه و در آینده است که ناشی از اطعام به اولادشان است، بنابراین مناسب مقام و حال این است که خداوند اول روزی اولاد را تضمین نماید سپس روزی عائله مندان را. (۵)

ماحصل این که در قرآن تناقض و حداقل اختلاف و تعارض، به هیچ وجه، وجود ندارد با این که قرآن به تدریج در مدت بیست و سه سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گشت و آن حضرت امی و درس ناخوانده بود که این خود معجزه ای بس بزرگ است. خداوند می فرماید: «أَفَلَا

ص: ۶۲

۱- دیوان حافظ، غزل شماره ۲۹۶.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «می».

۳- انعام، ۱۵۱.

۴- اسراء، ۳۱.

يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَّ دُؤًا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱) و باز می فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۲).

و باز می فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۳)؛ بگو: اگر خدا می خواست، من این آیات را برای شما نمی خواندم و خداوند از آن آگاهتان نمی کرد، زیرا بدون شک مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه ای نیاوردم). آیا تعقل نمی کنید.

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت

إِمْرَأَ الْقَيْسِ از مشاهیر فصیحای عرب مدعی بود سه واژه به نام های «یستهزؤن» و «کُبار» و «عُجاب» در قرآن فصیح نیست، لذا بهتر این بود در آن کتاب مقدس نباشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای اثبات ادعایش نزد خود فراخواند. وقتی خدمت آن حضرت رسید حضرت به احترام او بلند شد. او در حالیکه داشت می نشست بلند شد و به سرعت نشست. دید پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنوز ایستاده است باز بلند شد و آن حضرت نشست و او هم نشست. او از آن قعود و قیام مکرر آن حضرت و خودش و دیگران ناراحت شده، بی اختیار گفت: «أستهزؤونی و أنا من کُبار العرب إن هذا منك لشیء عُجاب» (۴).

آیاتی که در آن ها سه کلمه مذکور آمده است از این قرارند: «قُلْ أِبَللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ» (۵) «وَلَقَدْ اسْتَهْزِؤْا بِرَسُولٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالذِّئِنِ سَيْحِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» (۶) «وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا» (۷) «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» (۸).

اگر مقایسه ای میان کلام عرب که در جاهلیت می گفتند: «إِنَّ الْقَتْلَ أَنْفَى لِلْقَتْلِ» (۹) یعنی

ص: ۶۳

۱- نساء، ۸۲.

۲- عنکبوت، ۴۸.

۳- یونس، ۱۶.

۴- صحیفه مبین، شماره ۲۴، ص ۱۳.

۵- [۵]- توبه، ۶۵.

۶- انعام، ۱۰.

۷- نوح، ۲۲.

۸- ص، ۵.

۹- طبرسی، مجمع البیان، ۲- ۱/۴۸۰.

خون، خون را می شوید با قرآن که می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱) بشود متوجه می شویم که جنبه اعجازی کتاب محمد (صلی الله علیه و آله) یکی دو تا نیست و تازه هر جهت و جنبه ای از آن، مثل عقاید و فروع دین و عرفان و تاریخ و سیاست و... در اوج قله است.

هماوری با قرآن

آن هائی که مثل مسیلمه ی کذاب اهل یمامه معارضه با قرآن کرده اند و گفته اند: «الفیل مالفیل؟ و مادراک مافیل (الفیل)؟ له ذنب و بیل، و خرطوم طویل» و باز گفته اند: «والمبذرات بذراً، و الحاصدات حصداً، و الذاریات قمحاً و الطاحنات طحناً، و العاجنات عجناً، و الخابزات خبزاً، و الثاردات ثرداً و اللاقعات لقماً إهالاً و سمناً»، (۲) جز سفاهت و حماقت خود را اثبات نموده اند. عبارات آن ها وزن دارد آن هم از قرآن گرفته اند ولی وزنه که ندارد هیچ محتوای بچه پسند نیز ندارد. خداوندا ما را به خیریت برسان و از خیریت برهان.

و اما ترجمه این قسمت: قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به دروکنندگان، قسم به جداکنندگان گندم از کاه، قسم به خمیرکنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به تریدکنندگان و قسم به افرادی که لقمه های چرب و نرم برمی دارند (۳).

و باز گفته اند: یا ضَفْدَع بنت ضفدعین، نقی ما تنقنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین (۴)؛ ای قورباغه دختر قورباغه ها، ما از صدای تو محفوظیم، نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمایی.

و باز در معارضه با کوچکترین سوره قرآن، یعنی سوره کوثر گفته اند: انا اعطیناک الجماهر، فصلّ لربک و جاهر، إن مبغضک رجل کافر؛ ما به تو چیزهای سستبر و کلفت و گنده و زمخت دادیم، پس نماز گزار و نماز را با صدای بلند بخوان، همانا دشمن دارنده تو، مردی کافر است.

ص: ۶۴

۱- بقره، ۱۷۹.

۲- مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۰۵، چ ۳، قم و المیزان، ذیل آیه ۹۳ سوره انعام، بحث روایی.

۳- تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره.

۴- همان.

شگفت تر این که یکی از مبلغین مسیحی با تغییر الفاظ و اصلاح آن، از مسیلمه حمایت کرده و گفته است: انا اعطیناک الجواهر فصلاً لربک وجاهر و لاتعتمد قول ساحر. او «جماهر» را به «جواهر» تبدیل نموده و توجه نداشته که خداوند سیم و زر و در و گوهر به پیامبرش نداده است و اعتماد به قول ساحر در عرب معمول نبوده است، بلکه جادوگر، اهل گفتار نیست و برعکس مرد کار و عمل است که با فعل خود، دیگران را به تعجب وامی دارد (۱).

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت

در این خصوص به چند مورد از موارد مهم اشاره می شود: یکی از آن ها به تعبیر قرآن سقف محفوظ آسمانی است که با این که مثل سقف های معمولی نیست و بسیار رقیق است و با ضخامت چند صد کیلومتری است، ما را از خطرات شهاب های سماوی حفظ می کند و دیگر این که از اشعه ی مافوق بنفش، که از خورشید صادر می شود، جلوگیری می نماید. آن اشعه، بدن را می سوزاند، که مقدار کمی از آن مفید است زیرا میکروب های آلوده به جو را می کشد، و نیز از اشعه ای که از فوق منظومه شمسی است و در آن گازهای آبی رنگ موسوم به «اوزون» است، مانع می شود. پس چه خوب فرمود خدای مهربان: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا» (۲).

قرآن در مورد حرکت زمین می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» (۳)؛ (حضرت موسی گفت: پروردگار من) همان کسی که زمین را برایتان مهد و گهواره ای قرار داد. قرآن در توصیف زمین از لفظ مهد (گاهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودک در درون آن به آرامی به خواب می رود.

حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، نیز مانند همان حرکت گاهواره نرم و آرام است. همچنین است آیه ی «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا» (۴).

آن قدر زمین آرام حرکت می کند که بشر هزاران سال، فکر می کرد زمین غیر متحرک است و خورشید به دور زمین حرکت می کند. هر چند قرآن یک نوع حرکت خاصی برای خورشید نیز اثبات نموده است و

ص: ۶۵

۱- محمدتقی شریعتی، تفسیر نوین، ذیل سوره کوثر.

۲- انبیاء، ۳۲.

۳- طه، ۵۳.

۴- ملک، ۱۵.

می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسَدِّ تَقَرُّ لَهَا * وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۱) آن‌ها، یعنی ماه و خورشید با حرکت خود، جو را می شکافند که این، یعنی حرکت جو شکن ماه و خورشید مخالف با حرکت افلاک در هیأت بطلمیوسی است.

قرآن در تأیید جاذبه عمومی می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (۲)؛ خدا همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون، که آن را ببینید، برافراشت. یعنی ستون و جاذبه وجود دارد ولی شما آن را نمی بینید. نه این که معنایش این باشد که آسمان‌ها ستون ندارد و می بیند که ستون ندارند. پس کلمه «غیر» قید «ترونها» است، نه «عمد». ضمن این که آیه مذکور با آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوكِ» (۳) هم خوانی می کند. یعنی آسمان دارای راه‌های ارتباطی است و جبک و طرق همان جاذبه عمومی است. (۴)

و از جمله معجزات قرآن اثبات حیات در کرات است. (۵) خداوند می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (۶)

هرچند می توان نوشت که باطن آیه قابلیت آن را دارد که به معنای دیگر باشد و هر معنایی از آن با ظاهر آن در تعارض نیست.

از دیگر اسرار شگفت‌انگیزی که در کتاب آسمانی بیان شده نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گردافشانی از طریق باد است. قرآن درخصوص آن می فرماید: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ» (۷)

پیش‌گویی‌های قرآن

از جمله معجزات قرآن پیش‌گویی‌های تاریخی است که مورخین به صدق آن‌ها اذعان نموده‌اند. هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسرو پرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام و فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراطور روم شرقی را سخت

ص: ۶۶

۱- یس، ۳۸ و ۴۰.

۲- رعد، ۲.

۳- ذاریات، ۷.

۴- سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۲.

۵- حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۸.

۶- شوری، ۲۹.

۷- حجر، ۲۲.

شکست داد. مشرکان مکه این خبر را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آن ها بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه ای اعلام داشت که رومیان کمتر از ده سال دیگر ایران را شکست خواهند داد.

هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجرت سپاه روم بر سپاه ایران پیروز شد. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند، چون آن پیروزی باعث خوشحالی و تقویت روحیه آن ها شد.

قرآن در این خصوص می فرماید: «غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ». (۱)

از جمله معجزات قرآن خبر بازگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه است. آن هنگام که پیامبر به دستور خدا مکه را به قصد مدینه ترک می کرد، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه باز می گردد. در این هنگام آیه ای نازل گشت: «إِنَّ الْأَذَى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ». (۲) نزول آیه در زمانی بود که هیچ شاهد و نشانی بر معاد و بازگشت وجود نداشت.

یکی از نویسندگان مسیحی می نویسد: نقادان به طور کلی عقیده دارند که نویسندگانی پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی نبوده است. آن ها معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها درباره ی آینده، پیش گویی هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند. (۳)

از معجزات دیگر قرآن این است که آغاز خلقت انسان را از نطفه ی مخلوط از اسپرماتوزوئید و اوول می داند - قرآن می فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» (۴) که بعد از آن، علقه به وجود می آید، سپس مضغه و جنین. و عجیب این است که علقه از علاقه است، یعنی آغاز و اساس انسان، بعد از نطفه، علقه و علاقه و تعلق به پدر و مادر داشتن و انس با آن ها است. قرآن می فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (۵).

ص: ۶۷

۱- روم، ۴-۲.

۲- قصص، ۸۵.

۳- ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان ترجمه میکائیلیان، ص ۳۸، ۱۳۶۸.

۴- انسان، ۲.

۵- مؤمنون، ۱۴.

در زمان جاهلیت اعتقاد بر این بود که فرزند تنها از پدر است و مادر حکم دیگی را دارد که در آن غذا طبخ می شود و آن ها چنین مترنم بودند:

بنونا بنو أبنا و بناتنا

بنوهنّ أبناء الرجال الا باعد(۱)

یعنی فرزندان ما، فرزندان پسران ما است، در حالیکه فرزندان دختران ما، فرزندان بیگانه اند.

درحقیقت سخن قرآن یک نوع پیش بینی علمی محسوب می گردد، به این معنا که دانشمندان در آینده، بعد از جاهلیت اولی، به این حقیقت قرآنی پی خواهند برد.

قرآن معجزات بسیار دیگری دارد که شایسته است ذیل آیات مربوطه به تفاسیر آن ها مراجعه نمود. البته خود پیامبر معجزاتی نظیر معراج و انشقاق قمر و... دارد که باید به قرآن و روایات و کتب تاریخی در این زمینه مراجعه نمود.

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است

۱. تاریخ گواه است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه ای داشتند، آن سان که تنها در یک جنگ (در واقع جنگ نبود، بلکه اعزام سپاه تبلیغ بود که به حمله ناگهانی دشمن علیه آنان منتهی گردید)(۲)، شمار شهدائی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید.(۳) حال با توجه به اهتمام بسیار مسلمانان در حفظ قرآن و حتی کوشش برای به حساب آوردن تعداد آیات و کلمات و حروف و سوره های آن، چگونه می توان گفت چنین کتابی تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می گرفت، در تاریخ ثبت می شد و بی شک مسلمانان در برابر آن، واکنش تنیدی نشان می دادند و از آن مانع می شدند. به تعبیر دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم تحریف قرآن خود، دلیلی بر تحریف ناپذیری آن است.(۴)

۲. خداوند خود در آیاتی، حفظ و صیانت قرآن را بر عهده گرفته است: الف. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»(۵)؛ بی تردید، ما این ذکر، یعنی قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. در این آیه که با نشانه های تأکید «إِنّ» و «نحن» و «لام تأکید» و

ص: ۶۸

۱- سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۹۵.

۲- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۱، ۱۳۶۷.

۳- نک: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۶ و ۸۲ (فاجعه بئر معونه).

۴- مصباح یزدی، آموزش عقاید (سه جلدی)، ص ۲۷۱، ۱۳۷۷.

۵- حجر، ۹.

«جمله اسمیه» آمده، خداوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است.

ب. «لَمَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَأَمْ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛^(۱) از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش، باطل به سوی او نمی آید؛ وحی نامه ای است از حکیمی ستوده (صفات). منظور از باطل، که به هیچ روی در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ گونه فزونی و کاستی در قرآن راه نمی یابد.

۳. ائمه (علیه السلام) هیچ گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته اند، بلکه به عکس، آنان همواره مردم را به تدبر و عمل به قرآن می خواندند. علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقَامُوهُ»^(۲)؛ دردا و دریغاً بر برادران (هم کیشان) من که قرآن را قرائت نموده آن را استوار دانستند و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آن را برپا داشتند. (ولی اکنون از آن ها خبری و اثری نیست).

در حالیکه اگر تحریفی در قرآن صورت می پذیرفت، امامان هرگز سکوت نمی کردند که این خود گواهی است بر تحریف ناپذیری قرآن.

البته ممکن است روایاتی نیز باشد که بتوان از آن ها تحریف قرآن را استنباط نمود.^(۳) اما علما و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این گونه روایات ضعیف است. یا اساساً تحریف معنوی صورت گرفته باشد، نه تحریف لفظی.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد (صلى الله عليه و آله) هو ما بين الدفتين و هو ما في أيدي الناس»^(۴)؛ اعتقاد ما این است: قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد (صلى الله عليه و آله) نازل فرمود همانی است که میان دو دَفّه و دو قسم اول و آخر آن و در دست مردم وجود دارد.

و آنچه از مجموع فحوای مطالب شیخ مفید در این خصوص می توان به دست آورد این که به هیچ وجه زیادت و نقصان در آن روی نداده است.^(۵) جز این که وی گفته است: و اما

ص: ۶۹

۱- فصلت، ۴۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

۳- نک: صحیح بخاری، کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، ح ۶۸۳۰.

۴- شیخ صدوق، اعتقادات الصدوق، باب ۳۳، اعتقادات در کمیت قرآن.

۵- شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، القول فی تألیف القرآن و...، ص ۵۶-۵۴، به کوشش شیخ الاسلام زنجانی.

النقصان فان العقول لا تحيله و لا تمنع (۱)؛ اما عقل، نقصان آن کتاب را محال و ممتنع نمی داند که این نظر با آیه های «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و... (۲)، در تعارض است. این درحالی است که وی در ادامه می گوید: اما الزیاده فمقطوع علی فسادها من وجه؛ و اما زیاد شدن قرآن از جهتی (که همه فرق اسلامی این گونه عقیده دارند)، قطعی الفساد است (۳).

بر این اساس روشن می شود وهابی ها که به شیعه تهمت تحریف قرآن می زنند چقدر نادانند!!! (۴)

این در حالی است که صحیح بخاری از عمر نقل کرده است که آیه رجم، یعنی «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموها؛ اگر مرد و زن محصن زنا کردند آن ها را رجم نمایید»، در قرآن بوده است، سپس لفظ آن نسخ شد و حکمش باقی ماند. (۵) و موارد دیگر از نسخ نیز از عایشه و دیگران نقل شده است. (۶) به این ترتیب اهل سنت هم به تحریف لفظی قرآن معتقدند و هم به نظر ما مرتکب تحریف معنوی شدند.

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام

در این زمینه روایاتی وجود دارد که حقیقت مسئله را روشن می نماید که بعضی از آن ها از این قرارند: امام محمد باقر (علیه السلام) در خصوص آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» (۷) می فرماید: نبی کسی است که در خواب (ملک، یعنی جبرئیل) را ببیند و صوت (ملک) را بشنود ولی (ملک) را به عین و چشم نبیند و رسول کسی است که صوت (وحی) را می شنود و در خواب (جبرئیل) را می بیند و به چشم نیز (او را در بیداری) رؤیت می کند.

و امام صوت را می شنود و ملک را (در خواب) رؤیت و (در بیداری) معاینه نمی کند (یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک)، سپس آن حضرت آیه ی: «وَ مَا أَرْسَلْنَا

ص: ۷۰

۱- ۵- همان، ص ۵۴.

۲- ۳- حجر ۹، و فصلت، ۴۱ و ۴۲.

۳- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۵۴.

۴- نک: علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۸۴.

۵- رحمه الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری به زبان فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب پنجم، سنگسار کردن محصن، ح ۲۲۱۷.

۶- صحیح مسلم، کتاب الرضاع، ص ۶۲۸.

۷- مریم، ۵۱ و ۵۴.

مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۱) و لا مَحَدَّثٍ را تلاوت نمود. (۲)

و محَدَّث آن کسی است که با او صحبت می شود و در خواب رؤیت نمی کند و در بیداری معاینت ندارد.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: رسول کسی است که بر او جبرئیل نازل شود، پس او را ببیند و کلامش را بشنود و وحی بر او نازل کند و چه بسا و گاهی در خواب (او را) ببیند، مانند رؤیای (صادقه) ابراهیم (علیه السلام) در خواب و نبی چه بسا و گاهی کلام را بشنود و چه بسا و گاهی شخص او را ببیند و (صوت او را) نشنود و امام کسی است که کلام را بشنود و شخص را نبیند... و النبی ربّما یسمع الکلام و ربّما رأى الشخص و لم یسمع. (۳)

باید دانست در آیه «كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» رسول مقدم است که به نظر می رسد که تقدم تنها در نام بردن باشد، به دلیل این که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ربما اجتمعت النبوه و الرساله لواحد، (۴) یعنی رسول علاوه بر ویژگی خود، ویژگی نبی را نیز دارد، لذا ارزش رسول بیشتر از نبی است و به این ترتیب در نام بردن اول می آید، نه این که تقدم زمانی باشد که صحیح نیست، زیرا از این لحاظ اول نبی است سپس رسول.

ولی در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى...» (۵) که باز رسول مقدم است، به سبب این است که از سلب اخص سلب اعم لازم نمی آید، لذا باید بعد از آن، «الانبی» نیز بیاید ولی در آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» وقتی «رسول» ذکر شد، دیگر به ذکر «نبی» نیازی نیست، چون هر رسولی نبی است، نه به عکس. پس اگر سؤال شود که چرا در آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»، بعد از رسول، نبی آمده است؟ جواب آن همان است که پیش از این در مورد آن بحث شد.

و وقتی از آن حضرت (امام باقر و امام صادق (علیه السلام)) سؤال شد چگونه دانسته می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را در خواب می بیند حق است، (نه حقه و خدعه شیطانی) و این که آن ملک است؟ فرمود: خداوند از راه توفیق ملک را به او معرفی می کند (و یقین می کند که حق است،

ص: ۷۱

۱- حج، ۵۲.

۲- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵- حج، ۵۲.

نه حقه و خدعه). بعد آن حضرت فرمود: خداوند و وسیله کتاب شما، کتب را و به وسیله نبی شما، انبیاء را مختوم اعلام کرد.

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی

اختلاف میان رسول و نبی به وجوهی است: اول: وجهی است که بیضاوی ذکر کرده است و آن این که رسول، بر خلاف نبی، صاحب شریعت است که آن، مردود است، برای این که شرایع بیشتر از پنج قسم نیست که انبیای پنجگانه اولوالعزم داشتند، جز این که قرآن به رسالت غیر اولی العزم تصریح نموده است.

دوم: وجهی است که از بعضی از عرفا نقل شده است که در رسالت، اعتبار تبلیغ احکام، اخذ و اعتبار گردیده است، چرا که قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^(۱) و در نبوت اعتبار اخبار از معارف و حقایقی است که متعلق و مربوط به تفاسیل و جزئیات صفات و افعال خداوند است. (در واقع به نبوت انبائی که شامل حضرت مریم (علیه السلام) نیز می شود باور دارند. می توان گفت: آن حضرت و حضرت فاطمه (علیه السلام)، نبوت انبائی داشتند، نه نبوت رسالیه و این منافات با محدثه بودن آن دو ندارد).

سوم: وجهی است که رسول آن است که صاحب کتاب باشد و نبی صاحب کتاب نباشد. بر این اساس باید سیصد و سیزده کتاب به تعداد رسل وجود داشته باشد، در حالیکه چنین نیست؛ چرا که پیامبر ختمی فرموده است: تعداد کتب انبیا (علیه السلام) به صد و چهار می رسد.^(۲)

چهارم: وجهی است که رسول کسی است که به سوی خلق خدا از جانب خداوند ارسال شود، آن هم به ارسال جبرئیل توسط حضرت حق به سوی او، به نحوی که او آن ملک را ببیند و نبی کسی است که نبوتش به الهام یا به وسیله خواب باشد که احادیث ما شیعه، مطابق آن وجه و نظر و رأی، وارد شده است.^(۳)

تعداد انبیا (علیه السلام) و کتب آن ها

باید دانست عقل ما راهی برای تعیین تعداد انبیا و کتب آسمانی ندارد و اثبات این گونه مطالب، از راه دلیل عقلی، میسر نیست. از ابوذر روایت شده است که گفت: از پیامبر پرسیدم:

ص: ۷۲

۱- مائده، ۶۷.

۲- علامه طباطبائی، المیزان، ۲/۱۴۹، ذیل آیه ۲۱۳ بقره.

۳- محسن الحسینی، مصباح الهدی، ص ۱۱۴، پاورقی، ۱۳۸۸.

پیامبران چند نفرند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار پیامبر. این روایت مشهور است. سؤال کردم مرسلین چند نفرند؟ فرمود: ثلاث مائه عشر جمّاً غفیراً؛ کل و تمام رسل سیصد و ده نفراند. (۱) در یک روایت دیگری از ابوذر نقل شده: إن عدد الرسل ثلاثمائه و ثلاثه عشر رسولاً؛ (۲) به طور کلی و مجموعاً تعداد رسولان سیصد و ده نفرند. به نظر می آید تعداد سیصد و سیزده نفر رسول صحیح تر باشد.

بعضی از روایات تعداد انبیا را به صد و چهل و چهار هزار می رساند (ان عددهم مائه و اربع و اربعون ألف نبی) و از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر فرمود: من بعد از هشت هزار پیامبر، که چهار هزار از آن ها از بنی اسرائیل است، برانگیخته شدم. به نظر می آید تعداد صد و بیست و چهار هزار صحیح تر باشد.

در قرآن کریم، گروهی از پیامبران خدا به عنوان «اولوالعزم» معرفی شده اند. «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۳) ولی ویژگی آنان در قرآن مشخص نشده است. به حسب آنچه از روایات اهل بیت (علیه السلام) به دست می آید پیامبران اولوالعزم پنج نفرند که عبارتند از حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیه السلام). از ظواهر آیات و روایات چنین استفاده می شود که پیامبران اولوالعزم (علیه السلام) در رتبه اول محمد (صلی الله علیه و آله) و پس از آن ابراهیم و پس از وی نوح و پس از وی موسی و پس از وی عیسی علیهم السلام است (۴).

ویژگی آن ها این است که هر کدام از ایشان کتاب و شریعت مستقلی داشته اند و پیامبران معاصر یا متأخر، از شریعت آنان تبعیت می نمودند تا هنگامی که یکی دیگر از پیامبران اولوالعزم به رسالت مبعوث می شد و کتاب و شریعت جدیدی می آورد. در حقیقت رسالت و آیین آن ها سراسری و ناسخ شریعت قبلی است (۵).

شیخ بهائی فرموده است: نام های انبیا در قرآن کریم که ذکر شده است به تعداد بیست و پنج پیامبر می رسد. به نظر می رسد وی ترتیب زمانی را رعایت کرده است. او حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را به اعتبار رتبه و مقام، اول یاد کرده است. عین عبارت وی چنین است: «اسماء

ص: ۷۳

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۲۴.

۲- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۷.

۳- احقاف، ۳۵.

۴- حسن زاده، هزار و یک نکته، نکته ۸۶.

۵- سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۲، ۱۳۶۱ و مجموعه آثار شیخ اشراق، ج ۳، یزدان شناخت، ص ۴۵۶.

الانبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة و عشرون نبياً: نينا محمد (صلى الله عليه و آله)، آدم، ادريس، نوح، هود، صالح، ابراهيم، لوط، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، يوسف، أيوب، شعيب، موسى، هارون، يونس، داود، سليمان، الياس، اليسع، زكريا، يحيى، عيسى و كذا ذوالكفل عند كثير من المفسرين»^(۱).

اجتماع دو پیامبر (و بیشتر) در زمان واحد و چه بسا در مکان واحدی واقعیت پیدا کرد، اما آن ها در عرض هم نبودند، بلکه در طول هم بودند، چنان که حضرت لوط معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود و حضرت هارون با حضرت موسی (علیه السلام) به پیامبری رسید و حضرت یحیی در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) می زیست.^(۲)

مجمع البيان ذیل آیه «وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِيْنَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ»^(۳) از پیامبر نقل کرده است که بنی اسرائیل در يك ساعت چهل و سه پیامبر را کشتند، لذا يك صد و دوازده نفر از عباد بنی اسرائیل قیام کرده آنان را امر به معروف و نهی از منکر نمودند. بنی اسرائیل بی شرمانه آن عده را نیز کشتند.^(۴)

شیعه معتقد به زنده بودن دو پیامبر از پیامبران است که آن ها عیسی و خضر (علیه السلام) اند، اما در مورد الياس (بن یسع بن فنحاس بن العیزار بن هارون بن عمران) اختلاف است که اشهر این است که او زنده است ولی اشاعره به چهار پیامبر زنده باور دارند که عبارتند از عیسی و الياس و ادريس و خضر.^(۵)

ابوذر از پیامبر (صلى الله عليه و آله) پرسید: خداوند چند کتاب نازل فرموده است؟ فرمود: «مائه کتاب و اربعه کتب»؛ یعنی صد و چهار کتاب نازل فرموده است. خداوند بر شایسته پنج صحیفه و بر ادريس (هو اول من خطَّ بالقلم) سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل فرمود. و تورات (کتاب موسی) و انجیل (کتاب عیسی) و زبور (کتاب داود) و فرقان (کتاب محمد (صلى الله عليه و آله)) را نازل فرمود.^(۶)

ص: ۷۴

- ۱- شيخ بهائي، الكشكول، الجزء الاول، ص ۷۷.
- ۲- مصباح يزدی، آموزش عقاید، ص ۲۳۹، ۱۳۷۸.
- ۳- آل عمران، ۲۱.
- ۴- طبرسی، مجمع البيان، ج ۲-۱، ص ۷۲۰، ۱۴۰۸ ق.
- ۵- [۵]- محمد جميل حمود، الفوائد البهيه، ج ۲، ص ۳۱۹.
- ۶- علامه طباطبائی، الميزان، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۳ بقره (ص ۱۴۹).

خاتم در لغت عاصم به معنای حلقه و انگشتری است که برای زینت به انگشت می کنند یا ماده ی گل گونه ای است که در گذشته برای ختم کتاب، به عنوان مهر کتاب در آخر کتاب، استعمال می شد و منظور از خاتم، ختم رسالت یا بستن درب منزل (پلمب یا مهر سربی) است که احدی آن را باز نکند و آن به این نحو است که ماده چسبنده ای بر درب یا قفل می گذارند و آن را مهر و موم می کنند. و منظور از خاتمیت (در اصطلاح) پیامبر به معنای تنها زینت انبیا نیست که در آن ختمیت مطرح نباشد. (۱)

خلاصه این که ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند، از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی، مثل پایان نامه یا نوشته، بر آن مهر می نهند. (۲)

راز خاتمیت

حکمت تعدد پیامبران و پی در پی آمدن آنان این است که از سوئی در زمان های پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امت ها به وسیله ی یک فرد، میسر نبوده است و از سوی دیگر، گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده های اجتماع نوین، وضع قوانین جدید یا تغییر قوانین قبلی را می طلبیده است؛ و از سوی دیگر، تحریف ها و دگرگونی هایی که به مرور زمان و بر اثر دخالت های جاهلان و مغرضانه افراد و دولت هائی پدید می آمد، لذا نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیله پیامبر دیگری به وجود می آورده است.

بنابراین در شرایطی که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و به کمک یاران و جانشینان وی میسر باشد و احکام و قوانین یک شریعت، پاسخ گوی نیازهای حال و آینده جامعه باشد و پیش بینی های لازم برای مسائل نوظهور، در آن شریعت شده باشد و نیز تضمینی برای بقاء و مصونیت آن از تحریفات وجود داشته باشد، دیگر موجبی برای مبعوث شدن پیامبر دیگری نخواهد بود. خلاصه این که ختم رسالت در عصری و نسلی و مصری وقتی به فعلیت می رسد که بشر قادر است طرح کلی و جهانی و با ثبات دینی (اسلام و قرآن) را

ص: ۷۵

۱- الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، محمد جمیل حمود، ج ۱، ص ۶۶۵ و ۶۶۷.

۲- ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ذیل ماده ختم.

تحمل کند و آن از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به بعد بوده است.

اما دانش های عادی انسان ها توان تشخیص چنین شرایطی را ندارد و خداوند متعال با علم نامتناهی خود، زمان تحقق این شرایط را می داند، یعنی اوست که می تواند ختم نبوت و زمان آن را اعلام نماید، چنان که این کار را در آخرین کتاب آسمانی و آخرین انبیايش انجام داده است.

ولی ختم نبوت به معنای قطع رابطه ی هدایت میان خدا و خلق نیست، بلکه هرگاه خدای متعال صلاح بداند می تواند از علوم غیبی خود، به بندگان شایسته اش افاضه نماید، هر چند به صورت «وحی نبوت» نباشد، چنان که به عقیده شیعه، چنین علومی را به امامان معصوم (علیه السلام) عطا فرموده است. (۱) نعم ما قال حافظ:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

بنابراین یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام ختم می شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتراً و آشکاراً بر این مسأله تأکید دارد.

با توجه به آنچه بیان شد معلوم می شود سخن و نظر اقبال لاهوری که می نویسد: «زندگی انسان در گذشته براساس غریزه اداره می شد که وحی مربوط به دوران غریزه است، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا پایان هدایت براساس وحی و ظهور دوره هدایت عقل (۲) (و بی نیازی از قرآن)»، چقدر بی اعتبار و سخیف و به دور از قرآن و سنت و انصاف و آگاهی است.

خاتمیت در قرآن

قرآن در آیاتی صراحتاً و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام اشاره می کند، مثلاً در این آیه: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۳)؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم النبیین است.

آن حضرت نه پدر زید است و نه پدر دیگری. البته او پسرانی به نام های قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم داشت، ولی همه آن ها قبل از بلوغ، چشم از جهان فرو بستند. صدر آیه ارتباط

ص: ۷۶

۱- محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۲۸۹.

۲- [۲]- محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۶.

۳- احزاب، ۴۰.

نسبی را نفی می کند و ذیل آن، ارتباط معنوی ناشی از رسالت را اثبات می کند.

همچنین در قرآن، آیات دیگری هست که از فحوای آن ها می توان خاتمیت را دریافت. اینک به بعضی از این آیات اشاره می کنیم:

۱. خداوند دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را دین کامل و تام معرفی می کند و از آنجا که این دین به کمال خویش نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی تجدید بشود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۱)؛ امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم (بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم و تکلیف را آسان گرفتم) و اسلام را به عنوان یک آیین، به نفع شما، پسندیدم.

از این آیه به خوبی بر می آید که دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تام و کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین و پیامبر دیگری بفرستد تا نیازهای دینی بندگانش را بر آورد.

تفاوت میان اکمال و اتمام

فرق میان اکمال و تکمیل و اتمام و تتمیم همان فرق میان دو باب افعال و تفعیل است و آن این که افعال به حسب اصل بر یک دفعه و یکباره و ناگهان دلالت می کنند، لذا با ورود آن آیه در روز غدیر خم که، علی (علیه السلام) به خلافت بلافضل رسول خدا رسید، اسلام کامل و تام و مرضی خدا می شود.

راغب می نویسد: کمال شیء، حصول غرض از آن شیء است و تمام شیء، انتهای آن شیء است به حدی که احتیاج به چیزی خارج از آن شیء نیست (و تمام اجزای شیء وجود دارد) و ناقص آن است که به چیزی خارج از آن شیء (که جزء شیء است) نیازمند است.^(۲)

به عبارت دیگر تمام کننده شیء، جزء آن شیء است و کمال شیء، هدف و غرض از آن شیء است که دیگر جزء آن شیء نیست.

به عبارت دیگر اشیائی که دارای آثارند دو نوع اند: نوعی از آن، آثاری است که مترتب بر شیء می شود و آن وقتی است که تمام اجزای آن شیء وجود داشته باشد که این را تمام گویند، مثل آیه «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»^(۳) که اگر در میان روز اخلاص در امساک روزه به وجود آید آن فاسد می شود، چون ناقص است.

ص: ۷۷

۱- مائده، ۳.

۲- مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه کمال و تمام.

۳- بقره، ۱۸۷.

و نوعی دیگر اثری است که مترتب بر چیزی می شود، بدون این که متوقف بر حصول تمام اجزایش باشد، بلکه اثر نهائی افزون بر تحقق مجموع اجزا است، مانند اثر کامل مترتب بر وجود تمام اجزای شیء، لذا وقتی هر جزء یا چند جزئی یافت شود اثر خودش را دارد و اگر جمیع اجزا یافت شود، کل و همه اثر مطلوب آن مجموعه یافت می شود(۱).

که به آن کمال گویند، مثل آیه: «فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيحَةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»؛ (۲) و هر کس به قربانی تمکن نیافت سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز کامل شود.

بنابراین با وجود نعمت خلافت بلافصل علی (علیه السلام)، اسلام ناقص، تام و تمام می شود و وقتی آن مجموعه تمامیتش ملاحظه شود، اثر دیگری دارد که از اجزا و در جزء جزء اسلام نیست، بلکه آن اثر خارج از مجموعه ی اسلام است و آن عبارت است سعادت آفرینی آن دین برای مسلمانان در دنیا و آخرت و شکست ناپذیری آن و از این باب است: «تَمَّ لِفُلَانٍ أَمْرُهُ وَ كَمَلَ عَقْلُهُ»؛ یعنی فلانی امورش به تمامیت رسید و وقتی چنین شد اثر دیگری برایش به وجود می آید و آن عبارت از کمال عقلانی او است.

آقای مطهری در این خصوص به طور واضح تر می فرماید که تمام در جایی گفته می شود که یک چیز همه اجزایش وجود داشته باشد تا تمام به حساب بیاید و الا ناتمام و ناقص است، مثل یک ساختمان که همه اجزای لازمش وجود داشته باشد، اما یک چیز کامل ممکن است تمام اجزای لازمش باشد ولی هنوز از لحاظ کیفی در حد پایین باشد، مثل یک جنین در رحم مادر که به حد تمام رسیده است، ولی هنوز به رشد درخور نیازمند است که وقتی به رشد لازم رسید، انسان کاملی می شود؛ به این ترتیب اختلاف تام و کامل به اختلاف کم و کیف است. (۳)

خلاصه این که می توان گفت: «کمال الشیء هو الشیء مع امر زائد» (۴) و تمام الشیء هو مجموع الاجزاء الذی یحتاج الشیء الیه فی ذاته و حقیقته (۵).

۲. «وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۶)؛

ص: ۷۸

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۹۱، ذیل آیه ۳ مائده.

۲- بقره، ۱۹۶.

۳- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۲۰، بهمن ۱۳۷۹.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶، تعلیقه سبزواری، شماره ۳.

۵- راقم سطور.

۶- کهف، ۲۷.

و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمه او را تغییر دهنده ای نیست و جز آن (کتاب) هرگز پناهگاهی نخواهی یافت.

در تعبیر «لا مبدل لکلماته» ضمیر کلماته به «کتاب ربک» باز می گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد. و «لن تجد» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییرناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچ گاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. در واقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می نماید. به این ترتیب آیه خاتمیت را اثبات می نماید.

۳. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^(۱)؛ و ما تو را جز (به سیمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم. در این آیه خداوند «مرسل الیه» را کافه و تمام مردم دانسته است که جز بر خاتمیت دلالت ندارد.

۴. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»^(۲)؛ بگو ای مردم! من پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی همه و تمام شمایم.

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان ها را شامل می شود. در نتیجه انسان های آینده نیز تا پایان جهان، مشمول این آیه ها اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).

خاتمیت در روایات

۱. از پیامبر، حدیث مشهوری وارد شده است که فرمود: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه. ألا و قد بینهما الله عزوجل فی الکتاب و بینتھما فی

سیرتی و سنتی»؛^(۳) ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید که خداوند عزوجل آن دو را در کتاب (قرآن) بیان فرموده و من آن دو را در سیرت و سنتم (باز بیشتر) تبیین نموده ام.

۲. امام جعفر صادق (علیه السلام) آن حدیث را به لفظ دیگر نیز بیان فرموده است: حلال محمد

ص: ۷۹

۱- سبأ، ۲۸.

۲- اعراف، ۱۵۸.

۳- [۱]- حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸/۱۲۴.

حلال ابداً الى يوم القيامة و حرامه حرام ابداً الى يوم القيامة، لا يكون غيره و لا يجيء غيره؛^(۱) حلال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او، همیشه تا روز قیامت حرام است و غیر او حکمی نیست و جز او پیامبری نیاید.

۳. تنصیص الرسول الاکرم (صلی الله علیه و آله) علی أن امیر المؤمنین، الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بمنزله هارون من موسی و أنه (إلا انه) لانی بعده، مما يدل علی كون النبى خاتماً للأنبياء و الرسل و قد روى هذا الحديث بطرق كثيرة فی مصادر الفریقین؛^(۲) نص صریح و گفتار غیر قابل تأویل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر این است که امیر المؤمنین، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به منزله ی هارون نسبت به موسی است، جز این که هیچ پیامبری بعد از نبی مکرم نیست. آن حدیث از جمله احادیثی است که بر خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت می کند. ضمن این که آن در منابع شیعه و سنی به طرق مختلف روایت شده است.

۴. امیر المؤمنین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: «بعث الله سبحانه محمداً (صلی الله علیه و آله) لإنجاز عده و إتمام نبوته»^(۳)؛ خداوند سبحان، محمد (صلی الله علیه و آله) را برای وفای به عهد خود و اتمام (واکمال) نبوتش مبعوث ساخت.

۵. در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: مثل من در میان پیامبران مثل مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته است، جز این که یک آجر آن خالی است و هر کس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: «چه زیباست! جز این که جای این آجر خالی می باشد» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند.^(۴) و باز آن حضرت فرموده است: «بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ»^(۵)؛ به سیاه و سرخ، یعنی به سیاه بوستان و سرخ بوستان برانگیخته شده ام.

در اینجا نگارنده این سطور بر خود بایسته می داند که به پنج ویژگی خاص پیامبر ختمی اشاره نماید. آن حضرت فرمود: «أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: جُعِلْتُ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ

ص: ۸۰

۱- الکلبینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۲- الفیروزآبادی، فضائل من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۳۰۰۱.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۵- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، به کوشش حسن زاده آملی.

طَهوراً وَ نُصِرْتُ بِالرَّعْبِ وَ أُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ وَ أُعْطِيتُ جِوَامِعَ الْكَلِمِ وَ أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ»^(۱)؛ پنج چیز به من داده شده که پیش از من به کسی داده نشده است: زمین برای من محل سَیِّجده و پاک کننده قرار داده شده است و به وسیله رعب در دل دشمن پیروز شده ام و غنیمت جنگی برای من حلال شده است و سخنان جامع و پر معنا به من اعطا شده است و شفاعت به من تفویض گردیده.

جهانی بودن آیین اسلام

وقتی خاتمیت نبوت پیامبر(صلی الله علیه و آله) اثبات شد، خود به خود جهانی بودن آیین آن حضرت نیز اثبات می گردد ولی به عکس صحیح نیست؛ یعنی ممکن است شریعتی عمومی و جهانی باشد ولی خاتمیت نداشته باشد، مثل شرایع چهارگانه ی قبل از شریعت حضرت رسول(صلی الله علیه و آله).

عقل حکم می کند که انسان مخصوصاً جوان فرهیخته، عبث و بیهوده خلق نشده است و برای بهترین غایت و هدف که همان عبادت توأم با شناخت است، خلق شده است. «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۲) و راه وصول به آن جز از راه انبیا و رسل نیست و هرچه شریعت، شامل تر و کامل تر و معقول تر و بیشتر منطبق با بعد عرفانی انسان باشد، توفیق و سعادت همه جانبه انسان بیشتر و راه وصول به آن دو، سهل تر و سریع تر و مطمئن تر است.

اساساً در عصر حاضر دینی تمام تر و کامل تر از شریعت اسلام وجود ندارد. آن دینی که حاوی و مشتمل بر تمام چیزهائی است که هر انسان و جوانی، مخصوصاً جوان فرهیخته و حق طلب، به آن نیازمند است و این دین قابل مقایسه با ادیان انحرافی و خرافی عصر حاضر و ادیان صحیح در گذشته نیست. این آیینی است که به تمام ابعاد وجودی انسان از جمله ابعاد جسمانی و فطری و عقلانی و عرفانی، به بهترین نحو، پاسخ گوست. در قرآن آمده است: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ»^(۳)؛ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، به تدریج نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت و تکامل و سعادت انسان ها مربوط است نه این که کتابی باشد مشتمل بر مثلاً علم هواپیماسازی و انرژی هسته ای و به طور کلی حاوی همه

ص: ۸۱

۱- [۳]- خصال شیخ صدوق، ج ۱، باب سوم، ص ۲۹۲، جامعه مدرسین قم.

۲- ذاریات، ۵۶.

۳- نحل، ۸۹.

فنون و علوم تجربی بشری باشد، هر چند این، منافات ندارد که مبانی تمام معارف بشری در قرآن وجود داشته باشد، چنان که قبلاً بیان شد. انسان قادر است تکنیک و صنعت را به نقطه اوج برساند ولی از قوانین مربوط به انسانیت سر در نمی آورد.

خلاصه این که جامعیت دین بدین معناست که آیین اسلام به همه ابعاد انسان توجه دارد و برای تمامی آن ها متناسب با نیازهای بشری، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه ای که آدمی با عمل به آن ها قادر است به فوز و رستگاری همه جانبه دنیوی و اخروی برسد. در واقع می توان گفت: شریعت حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) تام و کامل و فراگیر و ثابت است و در پاسخ به نیازهای جسمی و روحی فردی و اجتماعی انسان هیچ نقصی ندارد و اگر انسان به قرآن عمل نماید به خوشبختی از هر جهت و حتی به رفاه مادی و نشاط روانی و علوم و فنون مورد نیاز دسترسی پیدا می کند.

در قرآن آمده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱) این آیه با صراحت تمام، غایت و هدف و سرانجام و عاقبت اسلام را پیروزی بر تمام ادیان معرفی می کند و باز در آن کتاب آمده است: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (۲)

الآن نیز که در عالم کفر و شرک و نفاق و فتنه وجود دارد باید قتال و جهاد، بلکه دفاع کرد تا به تدریج ریشه های آن ها بخشکد تا زمینه برای ظهور حضرت مهدی (عج) فراهم آید. در آن زمان تمام قدرتمندان فاسد و فتنه گر و مشرک و نفاق افکن، مخصوصاً وهابی ها و سلفی ها و داعشی ها نابود خواهند شد، (۳) چون در آن زمان، در تمام زمین، زمینه قتال و جهاد وجود خواهد داشت.

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و...

گفتنی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیامبر جن نیز است. «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا. يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» (۴) خلاصه

ص: ۸۲

۱- صف، ۹.

۲- انفال، ۳۹.

۳- نک: علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه اخیری.

۴- جن، ۱ و ۲.

این که پیامبر، بر جن و انس و ملک و غیره مبعوث شده است. (۱)

بعید نیست حیوانات هم طبق آیه «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (۲)، به نحوی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) پیروی کنند و به تکالیفی خاص موظف و مکلف باشند، زیرا آن ها هم بر مبنای آیه مذکور حشر و معاد دارند، چرا که آن ها هم امت هائی مثل ما هستند، لذا به گونه ای از اختیار برخوردارند، به همین دلیل می توان آن ها را تربیت کرد و اهلی نمود و از اعمال بعضی از غرایز آن ها جلوگیری نمود.

با بدان یار گشت همسر لوط

خانदान نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد (۳)

و کلب معلّم (۴)؛ یعنی سگی که شاگرد و دانشجوی انسان می شود و این که به امام رضا (علیه السلام) گفته می شود: یا ضامن آهو و...، همه تا حدودی مؤید نظر راقم

این سطور است. (۵)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که وقتی نمله و مورچه ای گفت: «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۶)؛ مورچه گفت: «به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند، در حالیکه نمی فهمند»، باد، صدای مورچه را که در هوا عبور می کرد، به حضرت سلیمان رساند. آن حضرت ایستاد و گفت: مورچه را پیش من بیاورید، پس وقتی آن را آوردند، آن حضرت گفت: یا ايتها النملة! ای مورچه! آیا ندانستی که من نبی الله ام و به احدی ظلم نمی رسانم. مورچه گفت: نه چنین است که تو نبی الله و عادل نباشی! سلیمان گفت: پس چرا مورچه ها را از ظلم من بر حذر داشتی و گفتی: ای مورچه ها داخل لانه هایتان بشوید...؟ مورچه گفت: ترسیدم که سربازان تو

ص: ۸۳

۱- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۶۷، ۱۳۶۵.

۲- انعام، ۳۸.

۳- سعدی، گلستان، ص ۶۳، ۱۳۷۴.

۴- مائده، ۴.

٥- نك: علامه طباطبائي، الميزان، ذيل آيه ٣٨ سوره انعام.

٦- نمل، ١٨.

به زینت (و قدرت) تو نظر کنند و مفتون و شیفته آن بشوند، در نتیجه از ذکر خدای متعال دور شوند(۱) (و مرتکب ظلم شوند). البته بعید نیست آن رخداد از باب معجزه باشد و در این صورت با آنچه ادعای نویسنده است، تنافی و ناسازگاری ندارد.

ص: ۸۴

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۳۲، ح ۸.

امامت در لغت و اصطلاح

امام، اسم مصدر و به معنای طریق واضح و پیشوا و رهبر از ریشه «ام» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ زیرا مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می روند. بعضی از روشنفکران گفته اند: کلمه «امت» از ریشه ی «ام» به معنای آهنگ و قصد و عزیمت کردن است و چون در ریشه «ام» مفهوم جلو و پیش رو نهفته است، بنابراین امام، چهار عنصر این معنای مرکب را می رساند: ۱. انتخاب ۲. حرکت ۳. پیش رو ۴. مقصد. (۱)

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشینی رسول خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی، ریاست الهی عام و فراگیر دارد. (۲)

براساس این تعریف، امام، همه منصب ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی هایی باشد که از این قرارند: از جانب خدا نصب گردد و دارای مقام عصمت و پیراستگی از عصیان و گناه و خطا و اشتباه باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را جلب نماید و برای مردم الگو باشد و در قلب ها و اندیشه های آنان راه یابد. و نسبت به امور دینی، علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد.

امام به حسب مشرب امامیه مختص بر ظواهر اعمال و ارائه ی طریق نیست، بلکه اهم و اصل آن، امامت بر باطن ها و قلوب مردم است. او انسان های قابل را از درون هدایت می کند. وی واسطه فیض میان خالق و خلق است. «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (۳) که از آن به هدایت امر تعبیر گردیده است. علامه طباطبائی می فرماید: فلا یبقی للإمامه الا الهدایه بمعنی الایصال الی المطلوب و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس بتسیرها فی سیر الکمال و نقلها من

ص: ۸۵

۱- علی شریعتی، امت و امامت، ص ۴۰، ۱۳۵۷.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۰، ۱۳۷۴.

۳- انبیاء، ۷۳.

متکلمان اهل سنت امامت را منصبی عادی و غیر الهی می دانند که با انتخاب مردم، به ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حلّ و عقد، به فردی واگذار می شود. بعضی از متفکران آن ها بر این باورند که امام می تواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را بر عهده گیرد و اگر چه فاسق و شراب خوار باشد، این آلودگی ها موجب عزل و برکناری او نمی گردد. (۲)

بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه نبوت و رسالت و جزء اصول اعتقادی است، لذا پیامبر ختمی می باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی گوید، چنین تعیینی، به تعیین خداوند است.

البته معصوم بودن، مساوی با امامت نیست، زیرا به اعتقاد شیعه حضرات مریم و فاطمه زهرا (علیه السلام) نیز دارای عصمت بودند، هر چند مقام امامت نداشتند و از نوبت انبائی برخوردار بودند و همچنین است حضرات فاطمه معصومه و زینب کبری (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام).

ضرورت وجود امام

ضرورت وجود امام به لطف بودن آن است. خواجه نصیرالدین طوسی بر وجوب نصب امام بر خداوند به این نحو استدلال نموده است: امام و نصب او از جانب خداوند لطف است و هر لطفی بر خداوند واجب است، پس امام و نصب او از جانب خداوند، بر خداوند واجب است. البته این وجوب، عقلی است، نه شرعی. صغرای آن استدلال، نزد عقلا معلوم و بدیهی است؛

زیرا برای انسان علم ضروری حاصل است به این که وقتی برای عقلا-رئسی عادل باشد نمی گذارد آنان بر یکدیگر غلبه داشته باشند و سبب تهاوش و اضطراب یکدیگر باشند و آن ها را از معاصی باز می دارد و به آن ها وعده برای کارهای خوب و وعید و کیفر برای ارتکاب خلاف می دهد و آن ها را بر فعل طاعات تحریک می کند و بر انصاف و تعادل مبعوث می نماید که این عوامل، به صلاح، نزدیک تر و از فساد دورترند.

و اما بحث قضیه ی کبروی: لطف آن حقیقتی است که مکلف به وسیله آن به فعل صحیح و خوب، نزدیک تر می شود و از عمل قبیح، دورتر می گردد و لطف بهره ای از تمکین، یعنی قدرت بر فعل یا ترک ندارد. اول باید مکلف بهره ای از تمکن و توان و قدرت داشته باشد،

ص: ۸۶

۱- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۳.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۳.

سپس برایش مسئله لطف مطرح باشد و از آن طرف لطف به حد الجاء و جبر نیز نرسد، مثل امام معصوم که باعث می شود مأموم به عمل خوب، بیشتر ترغیب شود و از کار زشت، بیشتر تنفر حاصل نماید و لطف امام جزء عوامل اختیار و قدرت نیست که اگر امام نباشد تکلیف ساقط شود، مثل این که کسی که مستطیع نباشد حج بر او واجب نمی شود، پس استطاعت لطف نیست، بلکه روحانی کاروان لطف است و امام لطف کننده (البته به اذن خداوند)، مأموم را نیز به عمل کار خوب مجبور نمی کند. این لطف، بر حضرت حق واجب است (۱).

و ما باید تابع محض حضرات ائمه (علیه السلام) باشیم، چرا که گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه. وقتی هم عقل، مردم را به کار خیری دعوت کند و هم شرع، مردم بیشتر به آن رغبت پیدا می کنند.

خلاصه این که امام اگر نباشد ما همچنان مکلف به اطاعت از پیامبریم ولی اگر باشد مردم بیشتر به کارهای خوب رغبت پیدا می کنند و از کارهای قبیح بیشتر متنفر می گردند؛ به ویژه این که ما موظف به اطاعت از اهل بیت نبوت هستیم و وقتی عقل نیز آن را تأیید نماید بیشتر انسان توفیق به تدبیر پیدا می کند، لذا ثابت می شود که واجبات شرعیه الطاف برای واجبات عقلیه اند.

افزون بر آن شرایط دشوار و سخت زندگی پیامبر اسلام مانند چند سال محصور بودن در شعب ابی طالب و ده سال جنگ با دشمنان اسلام و... اجازه نمی داد که همه احکام و قوانین اسلام را برای عموم مردم، بیان کند و همان اندازه که اصحاب فرا می گرفتند، نیز ضمانتی برای محفوظ ماندن نداشت و حتی برای مثال کیفیت وضو گرفتن آن حضرت که سال ها در مرئی و منظر مردم بود، مورد اختلاف واقع شد و در جائی که احکام چنین عملی در معرض اختلاف باشد، خطر اشتباه در نقل و تحریفات عمدی در مورد احکام دقیق و پیچیده، به ویژه احکام و قوانینی که به هوس ها و امیال سیاست مداران و منافع اقوام برخورد می کند، به مراتب بیشتر خواهد بود.

با وجود این که ائمه (علیه السلام) در طول تاریخ وجود داشتند و هنوز هم امامی معصوم در پس پرده غیبت وجود دارد و خواهد داشت، این همه ظلم ها و جورها از ناحیه قدرتمندان و مردم به وجود آمد، حال اگر آن ها نمی بودند خدا می داند چه به سر مردم در طول تاریخ بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمد و اساساً دیگر دین و آیینی وجود نداشت.

شیعه سرمایه ای دارد که اهل تسنن ندارند و آن این که سنی ها دوره ای که یک شخصیت

معصوم در آن وجود داشته است که از سیره ی او می شود به طور جزم بهره برد، بیشتر از بیست و سه سال نیست، چون آن ها معصوم را تنها پیغمبر اکرم می دانند. درست است که پیغمبر در طول بیست و سه سال با شرایط مختلف بوده است و در آن شرایط و حالات، سیره ی پیغمبر بسیار آموزنده است، ولی شیعه همان بیست و سه سال را به علاوه ی دویست و پنجاه سال دیگر دارد، یعنی شیعه مجموعاً در حدود دویست و هفتاد و سه سال دوره عصمت دارد و از سیره ی معصوم می تواند استفاده نماید.

برای مثال امام صادق (علیه السلام) در دوران بنی العباس شرایطی را داشته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نداشته است. از این جهت سرمایه شیعه غنی تر و جامع تر از اهل سنت است (۱)،

به ویژه این که هنوز به واسطه فیض که وجود امام زمان (عج) در پس پرده ی غیبت است اعتقاد دارد و از این حیث از همه ادیان آسمانی و حتی از فرق اسلامی، کامل تر و جامع تر است.

اهل سنت، برخلاف شیعه، هیچ یک از ویژگی های منصوب بودن خلفا از طرف خداوند و علم لدنی و خدادادی و ملکه عصمت برای آن ها را قائل نیستند. آن ها موارد زیادی از لغزش ها و اشتباهات و عجز خلفا از پاسخ گوئی به سؤالات دینی مردم را در کتب معتبر خودشان ثبت نموده اند و از جمله از خلیفه اول نقل کرده اند که گفت: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي» و از خلیفه دوم نقل کرده اند که بیعت با خلیفه اول «فَلْتَهُ» و کار عجولانه و حساب نشده بود و نیز بارها هر سه خلیفه گفته اند: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكْتُ عُمَرُ» و اما لغزش های خلیفه سوم و خلفای بنی امیه و بنی عباس واضح تر از آن است که بیان شود. (۲)

ماحصل بحث همان سخن مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است که فرمود: «أَلَا- وَ إِن لِّكُلِّ مَأْمُومٍ أَمَامًا يَّقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ» (۳) به هوش باشید که بی گمان برای هر پیروی، پیشوائی است که به وی اقتدا کند و از فروغ دانش او روشنی بجوید.

بطلان قیاس فقهی

با توجه به مطالبی که بیان شد، شیعه دیگر به قیاس و تمثیل نیاز ندارد؛ چرا که قرآن می فرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۴) علاوه بر آن سیره و سنت پیامبر

ص: ۸۸

۱- مرتضی مطهری، سیره ی نبوی، ص ۸۱، خرداد ۱۳۸۵.

۲- نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۶.

۳- نهج البلاغه، نامه علی به عثمان بن حنیف فرمان دار بصره، نامه ۴۵.

۴- نحل، ۸۹.

اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد تأیید قرآن است؛ چرا که بیان آن کتاب مقدس در این خصوص چنین است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) افزون بر آن، مسئله امامت مورد توجه جدی قرآن است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)؛ پس با وجود آن آیات، دیگر نیازی به غیر قرآن از جمله قیاس مذکور احساس نمی شود.

اهل تسنن چون نارسائی هایی در احکام اسلام می بینند به قیاس، یعنی تشابهات سطحی و ظاهری روی می آورند. علت اصلی آن، گرایش به خلفای ثلاث و روی گردانی عملی از اهل بیت (علیه السلام) است.

ابوحنیفه گفته است: روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است قابل اعتماد نیست و معلوم نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته باشد. او گفته است: پانزده حدیث بر من ثابت شده است که حقیقتاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است. در بقیه قیاس می کرد.

از آن طرف احمد بن حنبل و مالک بن انس منکر قیاس شدند. می گویند: مالک در تمام عمرش در دو مسئله قیاس نمود (۳) و شافعی موضعی بینابین و متوسط داشت؛ در بعضی موارد به احادیث اعتماد می کرد و در بعضی دیگر قیاس می نمود.

ابوحنیفه ایرانی بود و ذهن ایرانی ها به مسائل عقلی توجه دارد و در عراق سکونت داشت و خیلی قیاس بود و از اهل حدیث که مرکزشان مدینه بود دور بود.

اهل تسنن نوشته اند: ابوحنیفه روزی به سلمانی و پیرایش گر رفت. ریشش جوگندمی بود و هنوز موی سفیدش زیاد نشده بود. به پیرایش گر گفت: موهای سفید ریش مرا بکن تا دیگر ریش سفید نداشته باشم. پیرایش گر گفت: اتفاقاً خاصیت موی سفید این است که اگر کنده شود بیشتر در می آید. گفت: پس موهای سیاه را بکن. این، قیاس است و خنده آور و مسخره.

امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه فرمود: به من رسیده است که تو قیاس می کنی. آیا درست است؟ گفت: بله. فرمود: قیاس نکن. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود، وقتی که به خدا گفت: تو مرا از آتش خلق کرده ای و آدم را از گل، پس او میان آتش و گل قیاس و تمثیل نمود و اگر نوریت آدم را با نوریت آتش مقایسه می کرد و میان آن دو قیاس می نمود، به فضیلت مابین آن دو آگاهی حاصل می نمود و به صفای یکی بر دیگری شناخت پیدا می کرد. (۴)

ص: ۸۹

۱- حشر، ۷.

۲- نساء، ۵۹.

۳- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۷۸.

۴- الکلبینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

پس آنچه مردود است قیاس فقهی، که براساس یک نوع شباهت ظاهری است، می باشد، نه قیاس منطقی.

ادله قرآنی عصمت و امامت

۱. امامت به ظالمان نمی رسد

امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی رسد. هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) از جانب خداوند بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسید، مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا نمود با اجابت خداوند مواجه گردید ولی با این قید که: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^(۱)؛ پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران و خداوند می شود و شرک و ورزیدن، ظلم به خدا^(۲) و بزرگترین ظلم محسوب می شود. ظلم به مردم و خدا، ظلم به خود نیز است. حضرت لقمان به فرزندش می فرماید: شرک به خدا نورز که شرک، ظلم بزرگی است. «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۳). بنابراین امامت که عهد و منصب الهی و مقام بالاتر از مقام نبوت است، ملازم با عصمت ائمه ی هدی (علیه السلام) است.

علامه طباطبائی از یکی از اساتیدشان نقل می کند که خوب و بد بودن ذریه حضرت ابراهیم (علیه السلام) این طور تفسیر می شود: اول این که فرض شود ذریه افرادی بودند که همیشه ظالم بودند. دوم این که در آغاز عمر عادل و خوب بودند و در اواخر عمر ظالم شدند. سوم این که در اول عمر ظالم بودند و در پایان عمر خوب شدند. چهارم این که در همه اوقات خوب و عادل بودند.

محال است ابراهیم (علیه السلام) امامت را با این شأن بزرگی که خود او می دانست در مورد آن، قضیه از چه قرار است که بعد از دوران نبوت و رسالت به او می گویند: چنین منصبی را به تو می دهیم، برای ذریه خود خواسته باشد که مصداق فرض اول و دوم باشد، پس درخواست شامل فرض سوم و چهارم می شود. و وقتی آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^(۴) نازل می شود، درخواست فرض سوم نیز محال می نماید، پس آیه شامل تنها فرض چهارم می گردد، لذا

ص: ۹۰

۱- بقره، ۱۲۴.

۲- [۲]- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، قسمت ۲۴، فیض الاسلام.

۳- لقمان، ۱۳.

۴- بقره، ۱۲۴.

منصب امامت و خلافت بلافصل به سه خلیفه اول محال است اعطا گردد، چون آن‌ها در آغاز مشرک بودند (و به نظر راقم این سطور از اول تا آخر کافر ماندند). به این ترتیب امام معصوم و به حق و منصوب از جانب خداوند، تنها علی (علیه السلام) و یازده فرزند اوست. (۱)

۲. آیه تطهیر

بخشی از آیه ی ۳۳ سوره احزاب که به آیه ی تطهیر شهرت یافته، آیه ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا» است. شیعه و سنی بر این باورند که این آیه، فضیلت والا-یی را برای اهل بیت به اثبات رسانده است. اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر عصمت می دانند.

عجیب این است که خداوند برای این که دشمنان داخلی به آیه تطهیر حساس نشوند و شیعه متوجه عنایت خاص خداوند به اهل بیت بشود، آیه تطهیر را میان آیاتی که مربوط به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است قرار داده است. شیعیان از این طریق فهمیدند که اهل بیت (علیه السلام) زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند که در آیه تطهیر، ضمائر مذکرند و قبل و بعد آن، مونث.

پیش بینی اعجاز گونه قرآن، جمله ی «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ؛ (۲) در خانه های خود بمانید» در مورد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ولی مقصود عایشه دختر ابوبکر است.

ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالیکه تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما (عایشه) بر شتری قوی هیکل و پیکر، سوار می شود و سگ های حوآب (که نام محلی معروف است) جلوی راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند.

همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند، به طوری که بعضی از شترها رم نمودند. عایشه به یاد کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) افتاد و زمام شتر را برگردانید. همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی (علیه السلام) کاری از پیش نخواهند برد، لذا یکی از آنان به عایشه گفت: این محل، حوآب نیست و از حوآب گذشته ایم. عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا می دانید اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و شهادت دادند که اینجا حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره (برای جنگ با علی (علیه السلام))

ص: ۹۱

۱- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۶۸، بهمن ۱۳۷۹.

۲- احزاب، ۳۳.

بعضی از اهل سنت می گویند: عایشه توبه کرد که این دروغی است آشکار زیرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر(علیه السلام) به او رسید خشنود شد و شادی نمود و سجده شکر به جا آورد.

اگر او توبه کرد پس چرا سوار قاطر شهباء شد و از دفن سبط اکبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) حسن بن علی(علیه السلام) در حجره جدش جلوگیری نمود.(۱) مخالفتش با امام زمان خود قطعی است و توبه اش غیر قطعی. اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده یا توبه را شکسته است.

اراده و خواست خدا در آیه تطهیر به دو گونه قابل تصور است: اراده ای که به فعل خود خداوند تعلق می گیرد و اراده ای که متعلق و مورد آن، افعال دیگران است. گونه اول اراده تکوینی و تخلف ناپذیر است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».(۲) به این معنا که عصمت اهل بیت(علیه السلام) همان اراده فعلی و علم فعلی حضرت حق است، آن اراده و علم فعلی که منشأش، اراده و علم ذاتی اوست و آن عصمت و طهارتی است که ناشی از اختیار آن هاست.

گونه دوم: اراده تشریحی است که متعلق آن، فعل انسان های متشرع، بلکه خود آن ها است که برای تحقق فعل آن ها، خواست و اراده آن ها واسطه قرار می گیرد که یا فعل پسندیده و بایسته را انتخاب و اختیار کنند و یا عمل ناپسند و ناشایسته را.

برای نمونه، خداوند با تشریح وضو، اراده نموده است که مؤمنان را از آلودگی های ظاهری و باطنی پاک سازد: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ».(۳) حال یا پاکی را انتخاب می کنند یا ناپاکی را. در واقع خداوند خواسته است که شما بندگان با خواست خود، طبق خواست او عمل کنید که نتیجه اش رضایت و بهشت اوست و در غیر این صورت، نتیجه اش، عدم رضایت و جهنم اوست که باز با خواست او منافات ندارد.

گفتنی است انسان هایی که اعمال آن ها، مرضی خداوند است، در مورد آن ها نیز می توان گفت: اعمال آن ها مثل اعمال معصومان، از مصادیق و موارد اراده و علم فعلی حضرت حق است با این تفاوت که آن ها را به مردم معرفی نمی کند ولی براساس لطفش اهل بیت(علیه السلام) را به مردم معرفی نموده است؛ در هر حال هیچ جبری لازم نمی آید.

۱- سید شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۳۳۳ و علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲- یس، ۸۲.

۳- مائده، ۶.

واژه رجس درباره مجموعه ای از آلودگی های ظاهری و باطنی به کار رفته (۱).

و چون در این آیه با «ال» جنس یا استغراق همراه گشته، همه نوع پلیدی را در بر می گیرد. در نتیجه پیام آیه این است که خداوند با اراده ی تخلف ناپذیر خود، هر گونه پلیدی را از اهل بیت (علیه السلام) زدوده و دفع نموده و آنان را پیراسته است.

برخی از راویان و مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی شریفه، حدیث «فأنا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب» را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش کرده اند. (۲)

یکی از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه تطهیر می نویسد: فیه دلیل علی عصمه الأنبياء من الكبائر قبل البعثة و أن الفاسق لا يصلح للامامة. (۳) اشکال عمده ی او این است ارتکاب گناه صغیره را بر آن ها تجویز نموده است، در حالیکه آن ها مرتکب و آلوده به هیچ گناهی اعم از کبیره و صغیره، در طول عمر خود نمی شوند. (۴)

اگر آیه تطهیر را با آیه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۵) ملا-حظه نماییم، قیاس شکل اول به این نحو به وجود می آید: اهل بیت (علیه السلام) مطهراند و هر مطهری قرآن را درک می کنند، پس اهل بیت (علیه السلام) قرآن را درک می کنند. و همین طور از آیه ی «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۶) و از آیه ی «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۷) می توان قیاس شکل اول تشکیل داد: حضرت یوسف (علیه السلام) مخلص است و هیچ مخلصی مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد، پس حضرت یوسف (علیه السلام) مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد.

عدیدی از اهل سنت که آیه ی تطهیر را دلیل بر عصمت اهل بیت (علیه السلام) نمی دانند، بر دو تعبیر «إذهاب» و «تطهیر» تأکید دارند که پاک ساختن از پلیدی ها و از میان بردن آلودگی ها، نشانه آن است که آنان همچون دیگران از ارتکاب گناه ایمنی ندارند، زیرا اذهاب و تطهیر مربوط به رفع پلیدی های موجود در شخص می باشند، نه دفع آنچه را هنوز تحقق نیافته است. رفع، گناه های موجود، در شخص را بر می دارد و دفع، گناهایی که می خواهند وارد شوند را مانع

ص: ۹۳

۱- نک: مائده، ۹۰ و انعام، ۱۲۵ و ...

۲- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۳- بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴- حمود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۱۱۳.

۵- واقعه، ۷۹.

۶- یوسف، ۴.

۷- ص، ۸۲ و ۸۳.

می شود. (۱) بررسی بیشتر، نادرستی آن سخن را آشکار می سازد و این واقعیت را می نمایاند که دامنه کاربرد آن دو واژه فراتر از رفع آلودگی های موجود بوده، دفع پلیدی های تحقق نیافته را در معصوم در بر می گیرد.

براساس روایات فراوانی که به حدیث کسا شهرت یافته اند، رسول خدا عبایی پشمی و سیاه که بر دوش داشت بر روی خود و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) انداخته، جمله «اللهم هؤلاء اهل بیتی» را برای آیندگان به یادگار نهاد و در پاسخ به ام سلمه که یکی از شایسته ترین همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پیوستن به اصحاب کسا را درخواست نمود، فرمود: رحمت خدا بر تو باد! تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای و چقدر من از تو راضی ام! لیکن این فضیلت، ویژه من و این گرامیان است. (۲)

۳. آیه «اولی الامر»

قرآن کریم در سوره ی نساء، مؤمنان را به اطاعت از اولی الامر فرا می خواند و

نام آنان را کنار نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نشاند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (۳)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افزون بر دریافت وحی و ابلاغ آن، حداقل دو وظیفه مهم دیگر بر عهده داشت: تفسیر و تبیین آموزه های وحیانی و فرمان رایی و حکم رانی. اطاعت از خدا با وظیفه نخست؛ یعنی دریافت و ابلاغ وحی پیوند می خورد و اطاعت از رسول خدا با دو وظیفه دیگر؛ یعنی تفسیر آموزه های وحیانی و فرمان رایی مرتبط است. در آیه مذکور، وجوب اطاعت اولی، عقلی است و وجوب اطاعت دومی، شرعی.

از کنار هم آمدن رسول و اولی الامر و بسنده شدن به یک «اطیعوا» برای هر دو، می توان دریافت که اولوالامر جز دریافت وحی و ابلاغ آن، همسان پیامبرند و بر همگان است که تبیین معارف الهی را از آنان بجویند و حکومت بر جامعه اسلامی را بدانان سپارند. (۴)

اطاعتی که قید و شرطی به همراه ندارد، اطاعتی همه جانبه و بی چون و چراست و این جز با عصمت رسول و اولوالامر سازگار نیست.

ص: ۹۴

۱- محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۳- نساء، ۵۹.

۴- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۳۸۸.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید: لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه؛^(۱) همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. و در حدیث دیگر چنین می فرماید: همواره این دین، قدرتمند و شکست ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند و تمام آن ها از قریش اند؛^(۲)

لایزال هذا الدین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفه. کلهم من قریش.

و باز از آن حضرت روایت شده است: لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یکون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلهم من قریش؛^(۳) دین تا قیامت پابرجاست، جز اینکه دوازده خلیفه بر شما (حکومت) می کند. تمام آن ها از قریش اند.

بدون شک این دوازده خلیفه تنها امامان شیعه اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفرند و حاکمان بنی امیه چهارده نفرند که همه آن ها به جز عمر بن عبد العزیز مرتکب ظلم آشکار شدند و از سوئی حاکمان بنی عباس سی و هفت نفر بودند که همه آن ها مایه سرافکنندگی برای اسلام بودند. عجیب آن که این احادیث از نگاه اهل سنت به صورت یک معما درآمده است.

۴. آیه ولایت

از مهمترین آیاتی که می توان بر حقانیت مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در امر عصمت و امامت استدلال نمود آیه ولایت است. خداوند می فرماید: «إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۴)؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. دلالت آیه بر امامت معصومانه امام علی (علیه السلام) با ذکر مقدماتی آشکار می گردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه نوشته اند: سائلی داخل مسجد شد و درخواست کمک نمود، اما کسی به او چیزی نداد. امام علی (علیه السلام) در حالیکه در رکوع بود، انگشتر خود را به فقیر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان طور که برای موسی (علیه السلام) از خاندان خویش او وزیری تعیین نمودی،

ص: ۹۵

۱- نک: السید کاظم الحسینی، اصول الدین، ص ۲۸۷-۲۷۵، ۱۳۸۵.

۲- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۴، ۴۶-۴۵ و محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱ و جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۴۹.

۳- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴- مائده، ۵۵.

پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین بفرما». در این لحظه آن آیه نازل شد.

۲. ولی در آیه به معنای رهبر و صاحب اختیار است که آن از تعبیر «انما» به دست می آید، نه به معنای دوست و ناصر است که از ویژگی مؤمنان نسبت به یکدیگر است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (۱) اگر «ولی» به معنای دوست و یاور بود هرگز ضرورتی نداشت موضوع زکات، آن هم در حال رکوع مطرح گردد، بنابراین آیه در مورد بیان ویژگی های یک نفر به نام امام علی (علیه السلام) است.

۳. منظور از زکات در این آیه به معنای انفاق که یک امر مستحبی می باشد، است نه زکات به اصطلاح فقهی؛ زیرا این واژه را در آیه مکی «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۲)، به کار رفته است، در حالیکه زکات اصطلاحی بعد از هجرت، در مدینه، واجب شد، لذا زکات به معنای انفاق شامل انگشتر نیز می شود. مهم بلکه اهم، انفاق یک انگشتر است، آن هم در حال رکوع، نه زکات به اصطلاح فقهی که واجب است همه مؤمنان پردازند.

و انفاق نمودن در حال نماز، آن هم نماز مستحبی، خود عبادتی، افزون بر عبادت نماز مستحبی است و چه بسا لازم شود برای انفاق، نماز گزار نمازش را بشکند. خلاصه سخن این که عرفان علی (علیه السلام)، علی را از انفاق باز نمی دارد و انفاق آن حضرت او را از عرفان باز نمی دارد. او مظهر «عَالٍ فِي دَنُوهِ وَ دَانٍ فِي عُلُوِّهِ» است.

علاوه بر این که امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: «يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (۳) افزون بر آن که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل این که به عیادت بیمار برود به عیادت خدا رفته است؛ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ عَادَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَادَنِي. (۴)

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: للمريض اربع خصال...؛ بیمار چهار ویژگی دارد: ۱. قلم از او رفع می شود، یعنی (در مورد کارهایی که نمی تواند انجام دهد) تکلیف ندارد. ۲. خداوند برای مریض گویی مانند احسن و بهتر از آنچه در دوران سلامتی انجام می داد می نویسد. ۳. دعای مریض در حق ملاقات کننده او مستجاب می شود. و خداوند به ملک سمت شمال وحی

ص: ۹۶

۱- توبه، ۷۱.

۲- مؤمنون، ۴.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه مذکور (توبه/۱۰۴).

۴- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

می کند مادامی که بنده در وثیقه و پیمان من است چیزی برایش ننویسد و به ملک سمت راست وحی می کند که برای بنده من دو برابر حسنات قرار بده و بنویس ۴. مرض کودک، کفاره گناهان والدین و پدر و مادر او به شمار می آید(۱).

عدیدی سؤال می کنند اگر مقصود آیه، امام علی(علیه السلام) است، چرا الفاظ جمع در آن به کار رفته است. پاسخ این است که روش قرآن چنین است، چنانکه در آیه مباهله(۲) کلمه «نساءنا» و «انفسنا» به صورت جمع آمده، حال آن که مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از اولی فاطمه زهرا(علیه السلام) و مراد از دومی امام علی(علیه السلام) است. همچنین است در موارد بسیار دیگر.

با توجه به آنچه بیان شد اشکال رأی و نظر آلوسی، مفسر سنی مذهب، آشکار می گردد. وی می نویسد: بسیاری از عارفان نیز جانشینی بلافصل علی، کرم الله وجهه، را می پذیرند، اما نظر آنان از این جانشینی خلافت باطنی است، نه خلافت صوری و ظاهری. ترتیب درست خلافت صوری، همان است که در عمل تحقق یافته و اهل سنت از آن جانبداری نموده اند.

خلافت باطنی، یعنی جانشینی در ارشاد و تربیت و یاری رسانی و تصرف روحانی؛ در حالیکه خلافت صوری عبارت از اجرای حدود و آماده سازی لشکریان و دفاع از حریم اسلام و جنگ مسلحانه با دشمنان است. خلافت باطنی مغز خلافت ظاهری است.

آلوسی در پایان بحث می نویسد: آیا بر این اساس می توان علی(علیه السلام) را برتر از خلفای دیگر دانست؟ وی به این پرسش پاسخ مجمل و با تردید می دهد(۳).

۵. آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»(۴)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامش را نرسانده ای. خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن اند که این آیه در مورد امامت علی(علیه السلام) و داستان غدیر خم نازل شده است.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در سرزمین غدیر خم دست علی(علیه السلام) را گرفت و بالا برد و فرمود: ایها الناس

ص: ۹۷

۱- ابن فهد، عده الداعی، ص ۱۲۶.

۲- آل عمران، ۶۱.

۳- محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸۶-۱۸۷.

مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟؛ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر و صاحب اختیارتر است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می داند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند مولای من و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم؛ چرا که در قرآن آمده است: «الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۱) سپس سه بار فرمود: فمن كنت مولاه فعلى مولاه. سپس آن حضرت به یاران خود دستور داد به علی (علیه السلام) به عنوان «امیر مؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو همه به آن حضرت، آن ولایت را تبریک گفتند. ابوبکر و عمر رو به امام علی (علیه السلام) کردند و گفتند: «هنيئاً لك يا علي بن ابي طالب! اصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة» (۲).

پس از نصب علی در روز غدیر آیه ی «اکمال دین و اتمام نعمت» نازل گشت: «الْيَوْمَ يَتَسَّسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳) باز این قسمت آیه، میان دو قسمت دیگر جاسازی شده است تا از دستبرد دشمنان داخلی مصون و محفوظ بماند و شیعه از آن به عنوان سند مولویت و اولویت و امامت معصوم و دوزاده گانه بهره می جویند.

آقای مطهری در تفسیر «فلاتخشوهم» می فرماید: منظور از آن این که: از کافران نگرانی نداشته باشید. کافران دیگر از این که از آن راهی که علیه اسلام مبارزه می کردند مأیوس شده اند و فهمیدند دیگر کارشان پیش نمی رود. سپس قرآن می فرماید: «واخشون» از من بیم داشته باشید. یعنی از سنت من بیم داشته باشید که «هر قومی چنان که در جهت فساد تغییر بکند نعمتم را از آنان سلب خواهم نمود» (۴) لذا خطر جدی متوجه داخل است، نه خارج؛ زیرا قدرت اسلام جهان گیر شده است. به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اعلان ولایت علی (علیه السلام) از مردم داخل بیم و هراس داشت (۵) و خداوند فرمود: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۶) خداوند آن حضرت

ص: ۹۸

۱- احزاب، ۶.

۲- علامه امینی، الغدير، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۷۹.

۳- [۳]- مائده، ۳.

۴- ابراهیم، ۷ و نک: رعد، ۱۱.

۵- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۵۸.

۶- مائده، ۶۷.

را در خصوص به فعلیت رساندن «اکمال دین و اتمام نعمت» که امامت و عصمت علی (علیه السلام) است، حفظ کرد ولی بعد از رحلت آن حضرت شد آنچه شد.

البته آیات دیگر نیز بر امامت علی (علیه السلام) دلالت می کند که در این مختصر امکان بیان آن ها نیست، چون اصل بر خلاصه نویسی است.

فقط در این جا به دو نکته باید توجه نمود: یکی این که قرآن، طبق آیه «وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۱)»، به ما مسلمانان آموخته است که اگر کفار و مشرکان به ما حمله کنند، ما در دفاع در مقابل آن ها پیروز خواهیم بود و دیگر آن که خداوند دعای پیامبر را مبنی بر عدم تسلط کفار و مشرکان بر امت او، به گونه ای که این ها محتاج آن ها بشوند، مستجاب نمود (۲). بر این اساس است که می گوییم: تحریم آمریکا علیه ایران، نقش تعیین کننده ای ندارد.

۶. ادله روایی امامت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است سپاهی برای مقابله آماده نمود. در این لحظه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش رسید منافقان تصمیم دارند در غیاب وی به اصطلاح دست به کودتا بزنند. آن حضرت برای پیش گیری علی (علیه السلام) را به جای خویش به عنوان رسیدگی به امور دینی و دنیوی مردم مدینه در مدینه به جای خویش نشانید.

منافقان بعد از شکست توطئه خود شایع کردند که روابط علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تیرگی گرائیده، لذا علی (علیه السلام) را با خود به جنگ با رومیان نبرده است. امام علی (علیه السلام) برای خنثی نمودن این شایعه خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند و وی را از جریان امر مطلع ساخت. در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لانی بعدی». (۳) این حدیث به نام «حدیث منزلت» معروف است.

باز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی (مشهور به حدیث سفینه) اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند فرموده است: «ألا- إن مثل اهلِ بیتی فیکم مثل سفینهِ نوحٍ فی قومه من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». (۴) آیه الله بروجردی فرموده است: متجاوز از صد نفر از بزرگان عامه در

ص: ۹۹

۱- فتح، ۲۲ و ۲۳.

۲- شیخ صدوق، خصال، ج ۱ (در دو جلد)، ص ۱۱۱.

۳- علی هندی، کنز العمال، ج ۸، ح ۲۵۰۴.

۴- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱.

جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده اند(۱).

خواجه نصیرالدین طوسی روایتی را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که به علی(علیه السلام) فرمود: انت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی.(۲)

و باز پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: إنی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتابُ الله، حبْلُ ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهلُ بیتی و أنهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوضَ.(۳) این حدیث به «حدیث ثقلین» معروف است. در مکه از جوانی پرسیدم نظرتان در مورد حدیث ثقلین چیست؟ گفت: آن حدیث در آسمان ها مشهورتر است تا در زمین.

مهدویت

۱. تاریخچه

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری(علیه السلام) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا (سَرَّ مَنْ رَأَى) چشم به دنیا گشود. گروهی از اهل سنت معتقدند آن حضرت در آینده متولد خواهد شد. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر(صلی الله علیه و آله) است. کنیه هر دو ابوالقاسم است. از لقب های ایشان حجت و مهدی و قائم و امام زمان، امامی که در عهد خود مأمور هدایت خلق است و ولی عصر (و زمان آخر، چون ظهورش در آخرین زمان است) است.

آن حضرت دو غیبت داشت و دارد: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده ها پنهان بود، برخی غیبت را هنگام ولادت ایشان، یعنی سال ۲۵۵ هجری می دانند که پایان آن سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق چهار نائب خاص به ترتیب و یکی پس از دیگری به نام های عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن نوح و علی بن محمد سُمَری با آن حضرت ارتباط داشتند. در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و حکومتی خود باید به نائبان عام آن حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند.

بر پایه روایات اسلامی، اعتقاد به ظهور مهدی و مصلح جهانی، امری تردیدناپذیر است؛

ص: ۱۰۰

۱- علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۱، ص ۱۲.

۲- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۰، به کوشش حسن زاده.

۳- احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۳۰.

چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجوراً»^(۱)؛ اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

باز از آن حضرت شبیه آن روایت، روایت شده است: المهدی من وُلْدِي، اسمه اسمي و كنيته كنيته، اشبه الناس بي خَلْقًا وَ خُلُقًا، يَكُونُ لَهُ غِيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشُّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جورًا وَ ظُلْمًا.^(۲)

معمولاً جور در مقابل قسط و ظلم در مقابل عدل است. جور، حیف و ستمی است که از شخصی به دیگری تجاوز و سرایت می کند و یا به معنای میل (و انحراف) از قصد و اعتدال است. بعضی گفته اند: جور خلاف استقامت در حکم و در سیره حکومتی است، لذا گفته می شود: حاکم در حکمش و سلطان در سیره اش انحراف حاصل شد و آن وقتی است که آن دو از استقامت در حکم و حکومت فاصله بگیرند.

و ظلم، ضرر رساندن به کسی است که سزاوار آن نیست و عوض آن، به مظلوم داده نشود، خواه از حاکم باشد یا سلطان یا غیر آن دو، لذا خیانت در یک ششم درهم و یک درهم ظلم است و جور نیست، پس اگر در ظلم، قهر و میل ملاحظه شود جور است و اصل ظلم، نقصان در حق است و جور عدول از حق است.^(۳)

بعضی از اهل لغت گفته اند: ظلم مثل جور است جز این که ظلم اعم از جور است، پس ظلم به معنای وضع شیء در غیر موضع آن است.^(۴)

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات

برخی از احادیث که در منابع روایی شیعه و سنی آمده، بیانگر آن است که مردمانی از مشرق به پا می خیزند و زمینه برای نهضت جهانی حضرت مهدی (عج) فراهم می سازند: «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ (سلطان)». ^(۵) و «المهدی (عج) و اصحابه يملکهم الله

ص: ۱۰۱

۱- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹.

۳- أبوهلال العسكري، الفروق اللغوية، ص ۱۹۱.

۴- ابن منظور، لسان العرب، ۸/۲۶۳.

۵- ابن ماجه القزويني، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸ و مجلسی، بحار الأنوار، ۵۱/۸۷.

مشارك الارض و مغاربها... حتى لا يُرى اثر للظلم»^(۱) و«لاتذهب الدنيا حتى يملكك العرب رجلٌ من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي»^(۲).

یادآوری این احادیث می تواند امید به چشم انداز روشن آینده را در دل ها زنده گرداند و منتظران منجی حقیقی عالم را به پرورش صفاتی نیکو رهنمون گردد. براساس این روایات، زمینه سازان ظهور و حضور مصلح کل، از مبارزه با دشمنان به ستوه نمی آیند^(۳).

و کشته شدگان از آن ها شهیدان راه خدا به شمار می روند.^(۴)

دل آن ها همچون پاره های آهن است^(۵) که تندبادهای حوادث، آن را نمی لرزاند و ترس و واهمه را به خود نمی پذیرد. قرآن در این زمینه چه تعبیر جالب و بیان معجزه آسائی داشته می فرماید: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^(۶) و باز می فرماید: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^(۷) که مصداق اتم و اکمل متقین، امام زمان (عج) است.^(۸)

برخی از این روایات، خواستگاه این قیام و زمینه سازی را شهر قم می دانند؛ بدین بیان که مردمانی استوار چون پاره های آهن، پیرامون بزرگ مردی از اهل قم، که مردم را به سوی خدا می خواند، گرد می آیند و با توکل به خدا به پیش می روند: «رجلٌ من اهل قم يدعو الناس الى الحق، يجتمع معه قومٌ كزبر الحديد»^(۹).

در این زمان، علم و دانش (دینی) از کوفه (نجف) رخت بر می بندد و در قم رحل اقامت می افکند و از آنجا به سراسر جهان سرازیر می گردد.^(۱۰)

گفتنی است: قم در روایات در مرزهای جغرافیایی محصور نمی گردد و گستره ای وسیع می یابد؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) خطاب به گروهی از اهل ری فرمود: مرحباً باخوانتا من اهل

ص: ۱۰۲

۱- علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷ و عبدعلی العروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶.

۲- صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۴۲.

۳- ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۴- محمد نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۳.

۵- یوسف مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۱۲۹.

۶- هود، ۸۱.

۷- اعراف، ۱۲۸.

۸- فیض کاشانی، کتاب الصافی، ۳/۲۲۷.

۹- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

قم(۱) و هر چه آنان قمی بودن را از خود نفی می کردند، تغییری در تعبیر و عبارت امام نمی دیدند؛ چنان که امام کاظم(علیه السلام) نیز در پاسخ به ادعای هارون که از بازگرداندن فدک سخن می گفت، حد آن را چنان تعیین فرمود که تمام قلمرو حکومت هارون را در بر می گرفت(۲) که کنایه از این است که ما بنیان حکومت شما را بر باطل می دانیم و همواره در اندیشه تشکیل حکومت دینی، برخلاف سکولاریسم، به سر می بریم.

نکته ی درخور توجه این که تا یک پیشگویی در مورد ظهور امام زمان(عج) از معصومی در کتب معتبر شیعی می یابیم، نباید فوراً و به طور قطعی، تعیین مصداق نماییم و بعد چه بسا رسوا شویم، چون نظیر این مصادیق در طول تاریخ زیاد است. اگر حداقل در این خصوص احتمال توأم با دقت، آن هم با کمال احتیاط باشد، بلاشکال است.

هر چه زمان می گذرد بشر بیشتر متوجه می شود که باید تابع قرآن صامت و فرقان ناطق باشد. از تظاهرات و اعتصابات و درگیری های مردم مخصوصاً جوانان و خودکشی ها و اعتیادها و... در سطح بین المللی متوجه می شویم که آن ها راضی به وضع موجود منحط و مادی محض خود نیستند و یک حالت قلق و اضطراب و ناراحتی و یأس بر آنان حاکم است و تا زمانی که «یوم الخلاص» و «ساحل نجات» نرسند آرامش حقیقی پیدا نخواهند نمود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: انتظار الفرج من اعظم الفرج؛(۳) از مهمترین فرج ها و رستگاری ها و گشایش ها، انتظار فرج مولایمان صاحب الزمان(عج) است و باز روایت شده است: افضل أعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل.

هنوز کثیری از اهل سنت به این واقعیت پی نبرده اند، لذا به کوشش پیگیر و خالصانه و توأم با اندیشه صحیح نیازمنداند ولی سرانجام به ذوی القربی و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی خواهند آورد و به «انتظار مکتب اعتراض» باور پیدا خواهند نمود. علی(علیه السلام) فرموده است: لتعطفنّ الدنيا بعد شماسهها عطف الضروس علی ولدها؛(۴) حتماً مردم دنیا به ما اهل بیت باز می گردند و مهربانی می نمایند، مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر و چموش، به بچه خود.

از اعتقادات افتخارآمیز شیعه این است که واسطه فیض میان خالق و خلق، که همان معصوم و حجت این عصر و زمان و زمین است، تا قیام قیامت برقرار است ولی مجوسیان تا

ص: ۱۰۳

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

۲- [۲]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ح ۱۴۴.

۳- [۳]- الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۲۰۱.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۰.

زمان زرتشت و یهودیان تا زمان موسی و مسیحیان تا زمان عیسی و اهل سنت تا عصر رسول به آن واسطه اعتقاد دارند.

فهم این حقایق و اعتقاد به آن ها، به زمان طولانی نیاز دارد. به همین دلیل است که هنوز ظهور و حضور قائم آل محمد (عج) به فعلیت نرسیده است. آن قدر ملت ایران و سپس لبنان و عراق و فلسطین و... تلاش پیگیر کرده اند و در این خصوص خون ها داده اند و علما و دانشمندان شیعی سعی همه جانبه نموده اند تا مردم متوجه شده اند قرآن و اهل بیت (علیه السلام)، دو بال نجات بخش و سعادت آفرین مطلق اند.

اهل سنت باید از عصیان و گناه جهالت نسبت به اهل بیت و دوری از آن حضرات، به ویژه امام عصر (عج)، استغفار نمایند تا از عذاب تشنه و تفرقه و شکست و ورشکستگی و کشت و کشتار دسته جمعی به وسیله داعشی ها و سلفی ها و وهابیان ریش دار بی ریشه و دگماتیست های بی منطق و مزدوران جاهل و ...،

چرا داعش ها مقدس های خشکند

که یکسر پشک و جز آن ها که مشکند

در امانند؛ چرا که وجود آن حضرت، چه در غیبت و خفا و چه در حضور و ظهور، امانی از عذاب الهی است، چون طبق آیه مباحله: «انفسنا» (۱)، آن حضرت، «نفس النبی» به شمار می آید و حضرت حق در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ.» (۲)

بایسته و شایسته است سخن معجزه آسای امام صادق (علیه السلام) را در نظر آوریم که با تأکید بر سرشت یگانه امامان معصوم (علیه السلام) می فرماید: اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد. (۳)

البته جهاد و مبارزه صرف و به دور از مرجعیت و ولایت فقیه که ریشه در امامت و عصمت دارد به ثمر نمی رسد و به اثر نمی نیشند. نمونه بارز آن مبارزه مردم الجزایر و افغانستان و لیبی و مصر و... است که سرانجام وابسته تر به غرب غارتگر و آمریکای فریبکار شدند.

این مطالب، جوانان متدین و فرهیخته را به آینده نجات بخش، در ظل حکمت و حکومت حضرت مهدی (عج) امیدوار نموده، از انحراف اخلاقی به اخلاق حسنه سوق می دهد تا از زمینه سازان با ارزش قیام آن حضرت شوند.

ص: ۱۰۴

۱- آل عمران، ۶۱.

۲- انفال، ۳۳.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۶.

آیاتی که در خصوص حضرت مهدی (عج) است از این قراراند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱) و باز می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (۲) تکرار آیات در سه نوبت، دلیل اهمیت زیاد مسئله و تأکید بر آن و قطعیت آن است.

منظور از دین حق در آن آیات اسلام است که بر همه ادیان تحریف شده غلبه پیدا خواهد نمود، چون اسلام شامل عقاید و اخلاق و احکامی است که منطبق بر وجدان و واقعیت و حقیقت است؛ به عبارت دیگر «الاسلام يعلو ولا يعلو عليه» (۳).

به همین دلیل است که اگر این دین به هر کسی مخصوصاً جوانان فرهیخته‌ی اهل منطق و استدلال عرضه گردد، به سرعت قبول می‌کنند، بلکه می‌توان ادعا نمود که جوانان فرهیخته، که آلودگی کمتری نسبت به اشخاص مسن دارند، در هر کجای جهان، چنانچه به اسلام، کما هو هو، آگاهی پیدا کند، از همه بیشتر و زودتر و سهل‌تر به آن گرایش پیدا می‌کنند.

از جابر در مورد آن آیات روایت شده است که آن‌ها فعلیت پیدا نمی‌کنند مگر وقتی که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب‌ملت و آیینی باقی نمی‌ماند جز اسلام تا آنجا که گوسفند از گرگ و گاو از شیر و انسان از مار در امان است، یعنی در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند... و جزیه از مسیحیان برداشته می‌شود (در نتیجه مسلمان می‌شوند) و صلیب شکسته می‌گردد و خوک‌ها کشته می‌شوند و آن، وقتی است که عیسی بن مریم از آسمان نازل می‌شود (۴) و پشت سر امام مهدی (عج) نماز می‌خواند. در انجیل یوحنا و متی می‌توان کیفیت نزول حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان را به زمین جستجو نمود. (۵)

قرآن می‌فرماید: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۶) روایت شده است: حضرت حجت (عج) اول سخنی که به زبان می‌آورد همان آیه است.

آن آیه یک معنای ظاهری دارد و آن این که: آن سودی که از راه خرید و فروش به انسان

ص: ۱۰۵

۱- توبه، ۳۳ و صف، ۹.

۲- فتح، ۲۸.

۳- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۴۴، ۱۳۷۸.

۴- علامه طباطبائی، المیزان، ۹/۲۶۶ و کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۱۷.

۵- کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۵۶-۳۴۸.

۶- هود، ۸۶.

می رسد که خداوند برای او مقرر فرموده است و مورد تأیید فطرت نیز است، بهتر از سود و منفعتی است که از طریق کم فروشی نصیب او می گردد و یک معنای باطنی دارد که آن کلام قائم المنتظر است که می فرماید: من بقیه و باقیمانده از قبل و جانب خدا و حجت و خلیفه او بر شمایم و هر مسلمانی به او می گوید: السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه.

وظیفه ما این است که مدام و حساب شده با دشمن محارب و بی دین به مبارزه بی امان و جدی پردازیم تا فتنه ها از بین بروند و ظهور مهدی موفور السیرور و الخیر تحقق پیدا کند و دین اسلام بر همه عقاید خرافی و ادیان تحریف شده غلبه نماید. (۱) «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (۲)

باز قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۳)؛ ما در کتاب زبور که از لحاظ رتبه بعد از قرآن قرار می گیرد، نوشتیم که زمین به ارث بندگان صالح می رسد که از این آیه و آیه «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اضْبِرُّوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعِاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۴) استنباط می شود که مسئله ظهور حضرت مهدی (عج) در لسان انبیا جاری بوده و در کتب آن ها ثبت شده است. نتیجه این که صالح بودن و یاری خدا و صبر از عوامل و شرایط تسریع ظهور آن حضرت است.

در همین راستا و جهت خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۵) از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: اصبروا علی أداء الفرائض و صابروا عدوکم و رابطوا امامکم المنتظر (عج) (۶)؛ بر ادای فرائض صابر باشید و در مقابل دشمن یکدیگر را به صبر سفارش کنید و با امام مورد انتظارتان ارتباط معنوی برقرار نمایید و منتظر ظهورش باشید و به خاطر رضایت آن امام همام، مجهز به تجهیزات دفاعی و فرهنگی باشید (و با تقوا باشید تا رستگار گردید).

نکته ای که باید متوجه آن بود این که هر کدام از ائمه (علیه السلام) اگر می توانستند قدرت غاصبانه خلفا را نابود می ساختند. به همین دلیل امام عصر (عج) چاره ای جز غیبت نداشت و الا کشته

ص: ۱۰۶

۱- الحر العاملی، اثبات الهداه، ص ۵۵۰.

۲- انفال، ۳۹.

۳- انبیاء، ۱۰۵.

۴- اعراف، ۱۲۸.

۵- آل عمران، ۲۰۰.

۶- الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۳۵۹.

می شد و آثار و برکات نسل امامت نابود می گشت. امام صادق (علیه السلام) به سدید صیرفی فرمود: «اگر یاورانی به تعداد این گوسفندان می داشتیم قیام می کردم». سدید می گوید: وقتی گوسفندان را شمردیم، بیش از هفده رأس نبودند. (۱)

باز در قرآن آمده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.» (۲) امام باقر (علیه السلام) می فرماید: إذا قام القائم ذهب الدوله الباطل... و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب... لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكة المسومين... يكون جبرائيل على مقدمته و ميكائيل على ساقته و اسرافيل على يساره. (۳) كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ. (۴)

باید دانست وعده خدا به مؤمنین تنها به تحقق ظهور حضرت حجت (عج) است. قرآن در این زمینه می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (۵)؛ خداوند به بعضی از شما که ایمان (خالص) آورده اند و عمل (کاملاً) صالحی انجام داده اند (که منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) و امام عصر (عج) یا شیعیان حقیقی اند) وعده داده است که آن ها را در زمین خلیفه قرار دهد، چنانکه کسانی را که قبل از آنان بودند خلیفه قرار داد و دین آن ها را که برایشان پسندیده است استقرار دهد و از پی ترس آن ها، ترس آن ها را تبدیل به امنیت گرداند. آن ها مرا عبادت می کنند و نسبت به من هیچ شرکی نمی ورزند و کسی که بعد از تحقق آن نوید و یا بعد از بیان آن وعده، کفران نعمت کند و به وسیله کفر یا نفاق یا سایر معاصی مهلکه، شکر خدا نگذارد او واقعاً خارج از زئی عبودیت است و فاسق.

شیعه ای که این همه افتخار دارد و خداوند این همه به او عنایت فرموده است اگر معصیت کند واقعاً فاسق است، یعنی او باید با عقاید و اعمال درست و صحیح خود، زمینه ظهور را هر چه سریع تر فراهم سازد.

ص: ۱۰۷

۱- [۱]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ح ۳۷۳.

۲- اسراء، ۸۱.

۳- کامل سلیمان، يوم الخلاص، ص ۳۰۱-۲۹۹.

۴- رعد، ۱۷.

۵- نور، ۵۵.

عیاشی به سند خود از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت آن آیه را تلاوت نموده فرمود: به خدا قسم شیعیان ما اهل البیت اند (البته اهل البیت بودن شیعه، ظل و فرع اهل البیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است) که خداوند آن وعده را در مورد آنان، به دست مردی از ما، یعنی مهدی این امت (عج) به فعلیت خواهد رساند.

گفتنی است: دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایات متعدد اسم مبارک آن حضرت را صریحاً نام نبرده است شاید به خاطر آن بوده است که دشمن در غیبت صغری به او دسترسی پیدا نکند، چنان که امام زمان (عج) در توقیعی فرموده است: مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعِ النَّاسِ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱) و شاید اکنون نام بردن آن حضرت بلاشکال باشد مگر این که تعبداً باید نام او را نبریم. و الله احکم و اعلم بالثواب و الوفاق و کیفیه الحال و حقیقه المآل.

قرآن در جای دیگر بعد از اشاره به داستان فرعون که مردم را به استضعاف کشانده بود می فرماید: «وَأُتْرِدُ أَنْ نُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۲) این آیه هر چند در مورد بنی اسرائیل و به قدرت رسیدن آنان بعد از رهائی از چنگال فرعون است ولی تعبیر «وَأُتْرِدُ...» اشاره به یک اراده مستمر الهی دارد و از این روی در بسیاری از روایات، بر ظهور حضرت مهدی (عج) تطبیق شده است. (۳)

رجعت

۱. رجعت در لغت و اصطلاح

از لحاظ لغوی، رجعت از رجوع و رَجْع و به معنای عود و برگشت بعد از رفتن است و آن از قول خداوند ناشی می شود که می فرماید: «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» (۴) منظور این که او قادر بر ارجاع میت و مرده به حیات بعد از موت و مرگ او است.

در اصطلاح، رجعت، عود بدن انسان همراه با روح او، به دنیا بعد از مرگ او و بعد از ظهور قائم منتظر (عج) است. به این معنا که اجمالاً خداوند سبحان ارواح بعضی از مخلصین را به ابدانشان بر می گرداند تا به فیض و شادی نصرت آن حضرت برسند. افزون بر آن رجوع، رجوع نبی اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرین او بعد از وفات مولای ما (یا همزمان با او)، امام

ص: ۱۰۸

۱- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۹۰.

۲- قصص، ۵.

۳- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۳۱.

۴- طارق، ۸.

۲. ماهیت و دلیل رجعت

ثبوت رجعت از جمله عقاید است که ایمان به آن متوقف و متکی بر ادله سمعی از کتاب و سنت است و آن، از ضروریات نزد شیعه است، نه از ضروریات نزد فرق نوظهور بعد از موت نبی (صلی الله علیه و آله)؛ یعنی اهل سنت. اجمالاً منکر آن، خارج از ربقه و ریسمان ایمان است.

گویی آن ها قرآن نمی خوانند و وقتی هم بخوانند نمی فهمند؛ زیرا بر قلوب آن ها قفل زده شده است. آن ها فراموش کرده اند که اول کسی که از رجعت سخن به میان آورد، عمر، خلیفه دوم بود که وقتی از غرفه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن از دار دنیا رفته بود و بر او جامه کشیده بودند خارج گشت گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمرده است. او به سوی پروردگارش رفته است، چنان که موسی بن عمران به سوی پروردگارش رفت، لذا از قوم خود چهل شبانه روز غایب گشت، سپس بعد از این که گفته شد مرده است برگشت. به خدا قسم رسول خدا حتماً بر می گردد، پس دستان رجال و پاهای آن ها را که گمان می کنند رسول خدا مرده است قطع می کنم. (۲)

وقتی ابوحنیفه به مؤمن طاق که از خواص امام جعفر صادق (علیه السلام) بود گفت: اگر رجعت حق است مبلغی اشرفی به من قرض بده تا در آن زمان به تو رد نمایم. او گفت: ضمانت بده که به صورت خوک نباشی تا من تو را شناخته آن را از تو بگیرم. مقصود ابوحنیفه از آن سخن استهزا و سخریه بود ولی خدا او را استهزا می کند. (۳)

علامه طباطبائی در این خصوص می فرماید: روایات در خصوص رجعت، در یک معنای مشترک اند و آن این که سیر نظام دنیوی متوجه روزی است که در آن، آیات خدا به طور کامل ظاهر می شود، پس در آن روز خدای سبحان معصیت نمی شود، بلکه خالصانه عبادت می شود و هوای نفس و اغوای شیطان وجود ندارد.

در آن روز بعضی از اموات از جمله اولیاء الله و اعداء الله به دنیا بر می گردند و حق از باطل جدا می شود و این رجعت از مراتب رجعت روز قیامت است، هر چند ظهورش دون و پائین تر از ظهور قیامت است، چرا که در روز رجعت اجمالاً امکان شرّ و فساد وجود دارد، در حالیکه

ص: ۱۰۹

۱- حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۳۷۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲، حوادث سنه ۱۱ ه و الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج ۲، ص ۳۲۳، حوادث سنه ۱۱ ه.

۳- [۳]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۴، ۱۳۳۹.

به این ترتیب جواز رجعت در مورد غیر معصومین عقلانی است و اما رجعت ائمه (علیه السلام) نیز از جمله اموری است که دلیل عقلی بر وجوب آن، دلالت می کند و آن این که زمین از حضرت حجت (عج) بعد از فرض عدم تجاوز از تعداد دوزاده امام، خالی است، لذا باید ائمه (علیه السلام) برگردند تا طبق لطف حضرت حق تعالی زمین از معصوم خالی نباشد. ماحصل نوشتار این است که رجعت هم دلیل سمعی دارد، چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «من لم یقل برجعتنا فلیس منا»؛ (۲) کسی که قائل به رجعت ما نیست، از ما (پیروان شیعه) نیست و قال ایضا: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحلّ مُتَعَتِنَا»؛ (۳) کسی که به رجعت ما ایمان نیاورد و متعه و ازدواج موقتی را (که ما طبق دستور قرآن کریم (۴) حلال دانسته ایم) حلال نداند از ما نیست و هم دلیل عقلی دارد که بیانش گذشت.

ماحصل این که شیعه معتقد است به این که رجعت، معاد اصغر و آن هم برای گروهی محدود است و آن از مراتب یا مقدمات معاد اکبر و آن هم تنها برای مردم است.

رجعت بیشتر با معاد جسمانی همخوانی دارد و آن یکی از «ایام الله» است. امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است: ایام الله سه یوم و روز است: روزی که قائم آل محمد قیام کند و روزی که کتّ و رجعت رخ می نماید و روز قیامت. (۵)

اساساً رجعت منحصر برای سه گروه و صنف از مردم است: گروه اول رجعت برای مؤمنان محض و خالص است که بعضی از آن ها در عهد مولای ما، قائم مهدی رجعت می کنند و برخی از آن ها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او، بعد از وفات امام عصر (عج) و گروه دوم رجعت کفار محض و معاند و مقصر - نه قاصر - است و گروه سوم رجعت اصحاب قصاص است. (۶) منظور کسانی اند که قصاص به آن ها تعلق دارد، چه قاتل باشند و چه مقتول. آن وقت مقتول، قاتل را قصاص می کند. طبرسی گوید: در عصر ظهور مؤمنان محض و ستمگران خالص (کافر) زنده می شوند، در نتیجه مؤمن از کافر انتقام می گیرد. (۷)

ص: ۱۱۰

- ۱- علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۱۱۱.
- ۲- نک: المفید، المسائل السرویه، ص ۳۰، ۱۴۱۴ هـ.
- ۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ح ۹۲.
- ۴- نساء، ۲۴.
- ۵- حمّود، الفوائد البهیة...، ج ۲، ص ۳۹۶.
- ۶- حمّود، الفوائد البهیة، ج ۲، ص ۳۷۷.
- ۷- طبرسی، جوامع الجامع، ذیل آیه ۸۳ سوره نمل.

از صریح ترین دلایل سمعی در مورد رجعت، کلام خداوند است که می فرماید: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَمَّا يُوقِنُونَ * وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا» (۱)؛ چون عذاب برای مشرکین و کفار (در آستانه رستاخیز) واجب شود، برای آنان جنبنده ای (که منظور از جنبنده علی (علیه السلام) است که در زمان قیام قائم آل محمد رجعت می کند) از زمین بیرون آوریم تا با آن ها تکلم کند که مردم به آیات ما، که همان نشانه های وجود و صفات خداوند است یقین نمی کردند و ایمان نمی آوردند و در آن روز از هر قومی، دسته ای را که آیات ما را تکذیب می کنند، محشور می کنیم.

چون مشرکین و کفار ایمان به آیات خدا و پیامبر و معاد نمی آوردند و استعدادشان در این خصوص به کلی باطل گشته بود، در این هنگام وقت آن می رسد که امور خارق العاده، که خداوند وعده داده است که از جمله آن ها رجعت است، تحقق پیدا کند و آن امور خارق العاده ی به آن ها نشان داده شود تا جبراً ایمان بیاورند (لذا توبه آن ها مقبول نمی افتد) و شخصی نیز به آنان بگوید: چرا قبلاً ایمان نمی آوردید، پس اکنون باید اعتراف کنید که در اشتباه بودید (۲) و مؤمنین نیز در این روز خوشحال می شوند از این که به ندای اسلام پاسخ مثبت داده بودند و اکنون سعادت مندند.

بعد از ظهور مهدی (عج) و در آستانه رستاخیز گروهی از مؤمنان خالص و کفار و منافقان و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند. گروه اول که در مسیر معنوی با موانعی، در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آن ها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکاملی خود ادامه می دهند و شاهد حکومت جهانی حق و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت سهم می شوند.

گروه دوم علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات هایی مانند مجازات های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود خواهند دید.

اولیاء الله که در راه خدا کشته می شوند در روز رجعت به مرگ طبیعی بمیرند تا استعدادهای نهفته ی آن ها شکوفا گردد و اولیاء الله ای که با مرگ طبیعی می میرند در رکاب حضرت حجت و یا در روز رجعت و... به شهادت برسند تا از فیض آن، محروم نمانند.

ص: ۱۱۱

۱- نمل، ۸۲ و ۸۳.

۲- علامه طباطبائی، المیزان، ۱۵/۴۳۱.

امام محمد باقر (علیه السلام) در خصوص آیه ی «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (۱) به جابر فرموده است: ای جابر آیا می دانی «سَبِيلِ اللَّهِ» چیست؟ گفت: به خدا قسم نمی دانم جز این که از شما بشنوم. فرمود: قتل در راه علی (علیه السلام) و ذریه ی اوست، پس کسی که در راه ولایتش کشته شود، در «سَبِيلِ اللَّهِ» کشته شده است و احدی به آن آیه ایمان نمی آورد جز این که برای او یک قتل (شهادت) و یک مرگ (در راه خدا) وجود دارد: کسی که کشته شود، زنده می شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و کسی که می میرد زنده می شود تا کشته ی در راه خدا شود؛... إنه من قُتِلَ يُنْشَرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مِنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ. (۲)

شیخ طوسی می نویسد: کلمه «من» در آیه یعنی «من کل امه فوجاً» به معنای تبعیض (و بعضی) است، پس منظور، رجعت است، نه قیامت، در حالیکه در جای دیگر در مورد قیامت آمده است: (۳) «وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمُ أَحَدًا»؛ (۴) همه را جمع می کنیم و احدی را فروگذار نمی کنیم.

روایات در زمینه رجعت زیاد (و مختلف) است که شیخ به بعضی از آن ها اشاره نموده می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام)، در زمان مهدی (عج) با جماعتی از امت های سابق و لاحق، برای ابراز و آشکار نمودن دولت حق و احقاق حقشان برمی گردند... پس اعتقاد به آن واجب است، چون دلیل رجعت، سمعی؛ یعنی قرآنی و روایی است و باید تعبداً به آن اعتقاد داشت. (۵) (قبلاً بیان شد رجعت دلیل عقلی نیز دارد) و در زیارت اربعین می خوانیم: و اشهد انی بکم مؤمن و بایابکم موقن. (۶)

از بعضی روایات استفاده می شود اسماعیل پسر حزقیل که خداوند او را در قرآن اسماعیل صادق الوعد نام برده (۷) در هنگام رجعت حسینی به دنیا رجعت خواهد نمود، زیرا چون خداوند او را به پیامبری قومش فرستاد او را تکذیب کرده پوست سر و روی او را کردند، پس خداوند

ص: ۱۱۲

- ۱- آل عمران، ۱۵۷.
- ۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۰، ح ۸.
- ۳- شیخ طوسی، التبیان، ۸/۱۲۰-۱۱۹.
- ۴- کشف، ۴۷.
- ۵- شیخ طوسی، «رساله العقائد الجعفریه» مطبوع در «جواهر الفقه»، ص ۲۵۰.
- ۶- قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۸۷۵، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۷- [۷]- مریم، ۵۴.

«سظاطائیل» ملک عذاب را به نزد او فرستاد تا قوم او را عذاب کند. آن حضرت راضی نشد و از پروردگار خواست او را در عصر رجعت امام حسین (علیه السلام)، رجعت دهد تا همچون آن امام از قومش انتقام گیرد. (۱)

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر (عج) نماز می خواند

آیه دیگری که دلیل بر رجعت است، آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (۲)؛ و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می آورد و روز قیامت آن حضرت بر آن ها گواه خواهد بود.

علی بن ابراهیم از شهر بن حوشب روایت کرده است که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر آیه ای در قرآن است که (فهمش) مرا عاجز نموده است. پرسیدم: کدام آیه؟ گفت: آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا...». به خدا سوگند هر یهودی و نصرانی را که امر می کنم گردنش را بزنند نمی بینم دو لبش (برای ایمان آوردن) حرکت کند تا بمیرد. گفتم: این تأویل صحیح نیست. پرسید پس تأویلش چیست؟ گفتم: عیسی (علیه السلام) قبل از قیامت به دنیا می آید، لذا هیچ اهل ملتی اعم از یهودی و غیریهودی باقی نمی ماند مگر این که قبل از مرگش به عیسی ایمان می آورد (که او نه خداست و نه فرزند او یا نه سومی از سه تایی آب و ابن و روح القدس) و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می گزارد. گفت: وای بر تو! این تأویل از کجا برایت ثابت شده است و آن را از کجا آورده ای؟ گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام). گفت: آن را از سرچشمه ای صاف گرفته ای.

به عبارت روشن تر تمام اهل کتاب، پیش از رحلت مسیح (علیه السلام)، در عصر رجعت، به او ایمان می آورند و کسانی که پیش از بازگشت او به زمین بمیرند، در هنگام مرگ و کنار رفتن پرده های جهان ماده، حقیقت را می فهمند؛ آن ها که منکر نبوت او بودند، به او ایمان می آورند و آن ها که او را خدا می دانستند، به اشتباه خود پی می برند- البته این ایمان اضطراری فایده ای ندارد؛ اما کسانی که زمان بازگشت او را به زمین درک کنند، به حقانیت او ایمان می آورند و اگر در آن زمان هم، به فرض، ایمان نیاورند، در هنگام مرگ خود به اجبار ایمان خواهند آورد.

ص: ۱۱۳

۱- [۱]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۲- نساء، ۱۵۹.

خداوند با این آیه بیان می کند که مسیح زنده است (چنان که اشاعره به بقا و حیات چهار پیامبر قائل اند و آن ها، چنان که بیان شد، عبارتند از: عیسی و الیاس و ادریس و خضر)^(۱) و مرگ او پس از ایمان آوردن تمام اهل کتاب به وی، خواهد بود و بدین وسیله، مصلوب شدن و به قتل رسیدن او را رد می کنند.^(۲)

قمی باز در مورد آیه روایت کرده است که وقتی حضرت خیر البشر (صلی الله علیه و آله) رجعت می کند تمام مردم به او ایمان می آورند.^(۳) بعضی بر این باورند که آخرین معصوم، بعد از ظهور قائم و رجعت حسینی و رجعت قائم و دو رجعت علویه و رجعت سایر معصومین (علیه السلام)، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) خواهد بود.^(۴)

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی (علیه السلام)

در احادیث وارد شده است نصرت در آیه ی «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... وَ لَتَنْصُرُنَّهُ...»^(۵) در رجعت خواهد بود، چنان که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: به خدا سوگند! هر پیامبری را که خدا مبعوث گردانیده است از آدم (علیه السلام) و هر که بعد از اوست، تمام آن ها را به دنیا بر می گرداند تا قتال و جدال در پیش روی حضرت امیر (علیه السلام) کنند.^(۶)

از بعضی از روایات فهمیده می شود که جن ها نیز رجعت دارند. حتی شیطان (ابلیس) که از جنس جن است با تمام ذریه و اتباعش در عصر ظهور و به قول قرآن: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»^(۷) رجعت می کنند و ابلیس به دست امام عصر کشته می شود.^(۸)

سرانجام خود آن حضرت نیز به دست زنی به نام «سعیده ی ریش دار» شهید می شود و امام حسین (علیه السلام) او را کفن و دفن می کند و سپس سلطنت، که این زمان را رجعت حسینی نامند.^(۹)

ص: ۱۱۴

۱- حمّود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- علامه طباطبائی، المیزان، ۵/۱۳۶.

۳- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ذیل آیه ۱۵۹ سوره نساء.

۴- [۴]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۵- آل عمران، ۸۱.

۶- محمد باقر مجلسی، رجعت، ص ۲۰، ۱۳۷۹.

۷- حجر، ۳۸.

۸- علی سعادت پرور، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ص ۱۶۷، ۱۴۱۶ ق.

۹- [۹]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۶.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که حضرت علی (علیه السلام) رجعتی مکرر دارد: **إِنْ لَعَلِّي فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ (علیه السلام) يَقْبَلُ بَرَايَتَهُ حَتَّى يَنْتَقِمَ لَهُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ وَمَعَاوِيَةَ وَآلِ مَعَاوِيَةَ وَمَنْ شَهِدَ حَرْبَهُ... ثُمَّ كَرِهَ آخِرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَتَهُ فِي الْأَرْضِ وَتَكُونَ الْأَئِمَّةُ (علیه السلام) عَمَالَهُ (۱)؛** علی رجعتی در زمین با فرزندش حسین خواهد داشت که با رأیت و علم خود از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر کسی که با امام حسین (علیه السلام) جنگیده است انتقام می گیرد... سپس یک کرّه و برگشت دیگری با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهد داشت تا این که خلیفه زمین (بعد از رسول خدا) خواهد شد و ائمه (علیه السلام) عمال و کارگزاران او خواهند شد. (این، با آنچه قبلاً گفته شد، که در رجعت پیامبر آخرین معصوم است، تعارض دارد).

گفتنی است: وقتی حکومت حضرت رسول و آل او در رجعت صغری به آخر رسید، در صور اول دمیده شده، رجعت کبری و قیامت آغاز می شود (۲).

ولایت مطلقه فقیه

مقدمه

مردم مخصوصاً جوانان این کشور باید نسبت به ولایت فقیه، آگاهی کامل داشته باشند تا قدر و منزلت آن را به خوبی درک نمایند و برای شکرگزاری آن نعمت عظمی و پاسداری اش سعی وافر داشته باشند.

ولایت فقیه، ریشه در مرجعیت و مرجعیت، ریشه در نبوت و امامت و به طور کلی قرآن و روایت دارد. آن، به عنوان اکمال دین و تمامیت نعمت الهی، مرضی خداوند است. به عبارت دقیق تر آن، جلوه و رقیقه و رشحه ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳) است و عامل اصلی استقلال و هماهنگی و وحدت و قدرت و امنیت و اطمینان، آن امنیت و اطمینانی که طبق آیه ی «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»، سبب رشد اقتصادی و فراوانی نعمت می گردند (۴) و حفظ تمامیت ارضی کشور است.

ص: ۱۱۵

۱- علی سعادت پرور، الشُّمُوسُ الْمُضِيئَةُ فِي الْغَيْبَةِ وَالظُّهُورُ وَالرَّاجِعَةُ، ص ۲۰۹.

۲- [۲]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۵.

۳- مائده، ۳.

۴- [۴]- نحل، ۱۱۲.

امروزه آمریکا و هم پیمانانش در هر کجای دنیا اراده کنند خرابکاری نمایند و امنیت آن را به طور کلی به هم زنند قادرند جز ایران. امنیت و ثبات این مرز و بوم، در جهان، زبان زد و مورد توجه عام و خاص است. همه این افتخارات، پاداش و جزای خیر خداوند به این ملت همیشه سرافراز شیعه و مُحب اهل بیت (علیه السلام) است که اگر در قبال آن، ناسپاسی کنند، آن، از آن ها گرفته خواهد شد و به جای آن، به عذاب تشّت و ذلت و فقر و وحشت از ابرقدرت ها و جنگ و خون ریزی و تجزیه کشور و... دچار خواهند گشت. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۱) و «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۲).

ای کاش جوانان و دانشجویان به اندازه قدرتمندان زورگوی جهان پی به ارزش و آثار مثبت و برکات ولایت فقیه، چه از نظر داخلی و خارجی و چه از نظر تاریخی و فرهنگی، می بردند. ابرقدرت ها نیک می دانند تا در این کشور ولی فقیه جامع شرایط و مورد حمایت همگانی حاکم باشد محال است بتوانند در آن نفوذ پیدا کنند و یا سلطه خود را در آن گسترش دهند تا چه رسد که قصد حمله نظامی کنند.

علت اصلی این که این نظام به عنوان یک الگوی کامل در سطح جهان مطرح

است این است که تمام دستگاه های اجرائی مملکت مطلقاً تحت رهبری یک مرجع و فقیه عالی قدر و عادل و عارف و مدبر و عالم به وضع روز و آگاه از مسائل سیاسی جهان و بصیر نسبت به امور آن اداره می شود. همگان دانند تنها نظام مردمی که اسوه و مقتدای مقاومت دائمی در برابر تهاجم دشمن خارجی است سیستم ولایی ایران است.

از افتخارات این نظام همین بس که درصدد است حکومت حکیمانه ی بر مبنای ولی مطلق فقیه خود را به جهان اسلام صادر کند و بر این اساس می توان امیدوار بود که مردم این خطه، زمینه ساز ظهور منجی عالم، امام زمان باشند.

مشروعیت دینی نظام، به بیعت با رهبری دینی و اطاعت مطلق از آن است و همین، تنها عامل پشتیبانی تمام مردم متدین و وطن دوست است.

اگر نظام حکومتی این سرزمین، جمهوری دمکراتیک اسلامی منهای ولایت مطلقه فقیه می بود، کافی بود با آمدن یک رئیس جمهور خائن و طرف دار غرب، حکومت و نظامش به رژیم و حکومت استبدادی، حتی بدتر از قبل، بدل شود. نظام حکومتی صرفاً مبتنی بر آرای

ص: ۱۱۶

۱- ابراهیم، ۷.

۲- نحل، ۱۱۲.

مردم، لازم و غیرکافی است و وقتی لازم و کافی است که علاوه بر رأی مردم، در رأس همه امور، مرجعیت دینی و ولایت فقیه باشد. مردم ایران به خصوص جوانان فرهیخته به این دلیل از نظام اسلامی با جان و مال و از روی عشق حمایت می کنند که آن را شرعی و عرفی و معقول و حکیمانه بدانند. به ویژه وقتی بدانند تمام پست های کلیدی به دست ولی فقیه و مشروعیت رئیس جمهور به تنفیذ حکم اوست.

کشورهای اروپائی و آمریکائی و مشرق زمین که ادعا دارند حکومتشان دموکراسی است، ظاهری و صوری است و در واقع همان حکومت سرمایه داران است که بدتر از حکومت استبدادی است. تمام قتل و غارت های جهانی و ترورها و جنگ افروزی ها به وسیله همین حاکمان بر مبنای حکومت دمکراتیک است.

قبل از امام زمان (عج) هر امامی که شهید می شد، امام بعدی وجود داشت، لذا خطر جدی جهان شیعه را تهدید نمی کرد ولی چون بعد از آن حضرت، دیگر امامی نیست، غایب شد و دستوراتی هم در زمینه حکومت اسلامی به شیعیان داده است که بیان خواهد شد.

بعد از رحلت نبی مکرم خلافت انتخابی مطرح گشت که نه تنها انتخاب رخ نداد، بلکه انتصاب از جانب معدودی از دنیاپرستان کافر و فاسق بود. انتصاب رحمانی به انتصاب شیطانی مبدل گشت.

ولایت فقیه در عمل و ظاهر نیاز به بیعت مردم و رأی آن ها دارد و در مشروعیت و باطن، ریشه در رضایت خدا، یعنی اسلام. در حقیقت در آن، انتصاب و انتخاب هر دو وجود دارد.

حضرت حق به جای این که مردم را که سبب خانه نشینی و حصر و یا مسمومیت و شهادت ائمه هدی شدند عذاب کند، براساس لطف مضاعفش به رهبری عام و غیرمعصوم، در عصر غیبت، یعنی ولی فقیه و عادل راضی گردید.

معنای ولایت مطلقه فقیه

واژه ولایت در معنای دوستی و نصرت و متابعت و رهبری به کار رفته است. (۱)

برخی محققان، وجود معنای دوستی و یاری را برای ولایت انکار کرده و آن را تنها به معنای رهبری و زمامداری دانسته اند. (۲)

اصل معنای ولایت به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است. بی آن که فاصله ای میان

ص: ۱۱۷

۱- مجد الدین فیروزآبادی، القاموس المحيط، ص ۱۷۳۲.

۲- نک: مهدی هادوی، ولایت فقیه، ص ۶۷، پاورقی شماره ۲.

آن دو باشد. (۱) هنگامی که واژه ولایت درباره فقیه به کار می رود به معنای زمامداری است.

به راستی چقدر جالب است که در قرآن از رهبران الهی به ولی تعبیر می شود. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (۲) نه تعبیر به مثلاً سلطان و یا مسلط و یا ملک و یا غالب و... که آن، نشان دهنده قرابت و نزدیکی ولی به مردم است و این نیست جز این که هدف، رشد مولی علیه است، نه این که رابطه میان آن دو، زورمداری و زرمحوری و قلدری باشد، لذا اگر صرف قدرت، منظور باشد، سخن «لرد اکتون» درست در می آید که می گوید: «(۳) wer crru ts» (صلی الله علیه و آله) but absolutely wer crru ts absolute؛ یعنی قدرت و سلطه گری، مطلقاً فساد می آورد. عده ای به غرض و مرض و غلط، آن سخن را تعمیم داده و هر قادر به حق و حقیقی را این گونه می دانند، که این صحیح نیست.

ولایت فقیه ناشی از نیاز و ضرورت اجتماعی بر مبنای دین است. امیرالمؤمنان به طور کلی می فرماید: وانه لا بد للناس من امیرٍ بَرٍّ او فاجرٍ؛ (۴) و حال آن که ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

اسلام برای زمامدار شرایط فراوانی بر شمرده است که چون مهمترین آن ها فقاقت است، از آن تعبیر به ولایت فقیه می شود. بنابراین ولایت فقیه از سنخ ولایت بر محجوران و ناتوان ها نیست، بلکه آن، ولایت مدیریتی بر خردمندان و امت اسلامی است که برای اجرای احکام دینی و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه ی اسلامی و تحقق ارزش های دین و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و تقویت خردمندی و دینداری و کمال یابی صورت می گیرد. (۵)

این گونه ولایت، به دلیل قصور جامعه ی اسلامی و انسانی نیست که برخی بر آن پافشاری می کنند تا ولایت فقیه را در ردیف ولایت بر میت و صغیر و سفیه قرار داده و با آن مقایسه کنند. (۶)

امام خمینی در خصوص ولایت مطلقه فقیه می فرماید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم و ائمه (علیه السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید

ص: ۱۱۸

۱- مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه ولی.

۲- مائده، ۵۵.

۳- «(۵۳) age, LE, SIM, HY MADE, S, HIL, KIN...»

۴- نهج البلاغه، خطبه ۴۰، فیض الاسلام.

۵- نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۲۹-۱۲۲.

۶- نک: مهدی حائری، حکمت و حکومت، ص ۱۷۷.

پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است»^(۱).

به این ترتیب نظریه ولایت مطلقه ی فقیه بیانگر آن است که ولی امر مسلمین می تواند برای رعایت مصلحت های والائتری که بقای نظام اسلامی در گرو آن هاست، برخی فروع فقهی را نادیده بگیرد. باز وی در این خصوص می فرماید: حکومت (بر مبنای ولایت فقیه) می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.

امام خمینی حکومت را شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و از احکام اولیه ی اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه می داند. وی معتقد است: حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند و نیز می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل نماید و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع (ضرار) بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت نیز می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند.^(۲)

به این ترتیب می توان نوشت: فقیه جامع شرایط، تمام اختیارات حکومتی معصومان را دارد. معصومین در بسیاری از مواقع خود را مقید در چارچوب احکام فرعی نمی کردند و برای مصلحت، گاهی مرزهای آن احکام را می شکستند که نمونه های آن را می توانیم در احکامی چون: تحریم گوشت الاغ در جنگ خیر از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)^(۳)

و قرار دادن زکات بر اسبان از سوی حضرت علی (علیه السلام)^(۴)

و واجب کردن خمس در طلا و نقره در سال ۲۲۰ ق از سوی امام جواد (علیه السلام)^(۵) پیدا کنیم.

از طرف دیگر ولایت مطلقه فقیه منافات با این ندارد که گفته آید: تفاوتی میان معصوم و غیر معصوم از جهت مطاع بودن وجود ندارد جز در مواردی از جمله این که بنابر شأن نبوت و

ص: ۱۱۹

۱- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.

۲- امام خمینی، صحیفه امام، ۲/۴۵۲.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۴- وسایل الشیعه، ۱۶/۵۱، ح ۱ و ۲.

۵- وسایل الشیعه، ۱۶/۳۹۴، ح ۵.

عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره ازدواج دو نفر به نام های دَلْفا و جویبر که آنان را به ازدواج امر فرمود و مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان واجب است (۱).

و نماز جمعه که در عصر حضور و ظهور آن حضرت وجوبش تعیین خواهد شد. به بیان دیگر همه مردم باید مطلقاً تابع ولی فقیه باشند، چنان که باید تابع معصومان، باشند، هر چند میان پیامبر و اولی الامر و نایبان عام و به حق آن ها از ثری تا ثریا تفاوت باشد.

برای این که ائمه علاوه بر ولایت تشریحی که نمونه هایی از آن ذکر شد، ولایت تکوینی نیز دارند. ولایت تکوینی به معنای تصرف در پدیده های طبیعی و غیرطبیعی است که معجزه یا کرامت نامیده می شود، چنان که هارون مکی با شنیدن این فرمان امام صادق (علیه السلام) که: «اجلس فی التَّور»، بی درنگ به درون آتش رفت! (۲) و نهایت اطاعت خود را از امام به امام نشان داد و آتش به فرمان آن حضرت او را نسوزاند.

آنچه درباره فقهای عادل مورد تأکید است، دستیابی به ولایت تشریحی است، هر چند راه رسیدن به مرتبه ای از مراتب ولایت تکوینی به روی هیچ کس مخصوصاً ولی فقیه جامع الشرایط بسته نیست. حافظ چه خوب سروده است:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

تاریخچه ی ولایت فقیه

مسلمانان از همان صدر اسلام با دو مسئله اساسی روبه رو بوده اند: غیبت پیامبر در بسیاری از شهرها و دیگر، نیاز مبرم به دستورات اجتماعی و فردی. چنین شرایطی اقتضا می کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی را آموزش دهد و در شهرهای مختلف، متصدی امور مردم گرداند.

دستور پیامبر مبنی بر این که آنچه از من برای شما مسلمانان نقل می گردد، اگر با قرآن موافق بود، آن را برگیرید و اگر مخالف بود آن را دور بیندازید، (۳) مبدأ نوعی استنباط، به صورتی ساده و ابتدائی شده به حساب می آید، بنابراین قدمت تفقه و اجتهاد و فتوا به همان روزهای آغازین می رسد. (۴) بلکه اجتهاد به معنای فهم حکم از عمومات و مطلقات و انضمام احادیث به یکدیگر و بحث از نسخ و تخصیص و تقیید و استنباط از ظواهر نصوص کتاب و

ص: ۱۲۰

۱- جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰، ۱۳۸۴.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ح ۱۲۳.

۳- فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۳۱۲.

۴- نڪ: ڪتاب نقد، ش ۸، ۱۵۳-۱۵۲.

سنت، از آن زمان وجود داشت. هم در میان کسانی که به پیامبر دسترسی داشتند و هم آن ها که دور بودند. (۱)

پیامبر براساس دستوراتی که از جانب خداوند بر او نازل شده بود، ولایت فقیه را نظراً و عملاً پایه گذاری نمود. زیرا گروهی از بنی عامر، پیش از هجرت، با حضرت ملاقات کردند و عرض نمودند: ما در صورتی به تو ایمان می آوریم که پس از خود، خلافت را به ما واگذار نمایی، حضرت فرمود: الامر الی الله یضعه حیث یشاء. (۲)

باز آن حضرت می فرماید: کسی که عهده دار مسئولیتی در جامعه ی مسلمین

گردد، در صورتی که بداند کسی داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر در آن جامعه وجود دارد، به خدا و رسول و همه ی مسلمانان خیانت کرده است. (۳)

ممکن است در یک جامعه ای فقیه و فقیه تر از ولی فقیه وجود داشته باشد ولی با توجه به سن زیاد و عدم قدرت شخص فقیه و عدم تمایل او در انتخاب شدن و یا رأی نیاوردن او توسط مجلس خبرگان و توان و مدیریت والای ولی فقیه و تیزی او به مسایل سیاسی داخلی و خارجی و عدالت و تقوای زیاد او، عملاً- همو برای رهبری جامعه انتخاب گردد که این بلاشکال است. علاوه بر آن که اگر مجموعه اوصاف ولی فقیه ملاحظه گردد و مقبولیت عامه پیدا نماید، مطابق سخن پیامبر می شود. افزون بر آن که میان مراجع و ولی فقیه هماهنگی و حمایت و هدایت وجود دارد و تعارضی وجود ندارد.

علاوه بر آن به نظر می آید که سخن پیامبر در مورد معصومین (علیه السلام) باشد که با وجود آن ها، نوبت به دیگری نمی رسد و اساساً روایات تنها فقاهت را ملاک ولایت و سرپرستی نمی داند، بنابراین روایات در زمینه امامت معصوم و فقها دو دسته اند.

لذا برخی که به غلط می پندارند که موضوع «ولایت فقیه» اندیشه نوظهور است و در سال های اخیر پدید آمده است، باید بدانند این مسئله از مسلمات فقه شیعه است. (۴)

صاحب جواهر (م. ۱۲۶۶ق) معتقد است کسانی که ولایت فقیه را خدشه دار می کنند، هیچ طمع از فقه نچشیدند. عین عبارت وی در این زمینه چنین است: فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی

ص: ۱۲۱

۱- نک: آغا بزرگ تهرانی، تاریخ حصر الاجتهاد، ص ۷۶.

۲- عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ۱/۴۲۴.

۳- عبدالحسین امینی، الغدیر، ۸/۲۹۱.

۴- محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۵.

ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شيئاً. (۱)

شیخ مفید (م. ۱۴۱۳ ق) در این زمینه چنین می فرماید: اگر برای ولایت در آنچه (اجرای حدود) ذکر کردم، سلطان عادل (امام معصوم) وجود نداشت باید فقهای عادل و اهل حق و صاحب نظر و خردمند و با فضیلت، ولایت آنچه را به عهده سلطان عادل است بر عهده گیرند. (۲)

اندیشمندان شیعه در ابواب گوناگون فقه، وظایفی را برای «حاکم» اسلامی مقرر داشته اند و گاه در این باره تعبیری چون «سلطان» و «ناظر بر امور مسلمین» را به کار گرفته اند. این عناوین در درجه نخست به ائمه (علیه السلام) اشاره دارد و در مرحله بعد به مجتهد عادل، چنان که محقق کرکی می نویسد: مقصود از حاکم، امام معصوم یا نایب خاص او و در زمان غیبت (کبری)، بیانگر نایب عام (او) است، یعنی کسی که می تواند به صدور فتوا و حکم پردازد... هرگاه تعبیر حاکم به کار رود و قرینه ای همراه آن نباشد، کسی جز فقیه جامع الشرایط مورد نظر نیست. (۳)

در هر حال، برپاداشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است، زیرا نیابت از امام معصوم (علیه السلام) در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، تفاوتی میان امام (علیه السلام) و فقیه نیست... اگر فقها از ائمه (علیه السلام) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه معطل می ماند... (۴)

آیه الله حسین بروجردی با بهره گیری از مقدمات عقلی و نقلی و با نگاهی کلی به شریعت اسلامی نتیجه می گیرد که با توجه به روح حاکم بر این مکتب چاره ای جز پذیرش ولایت فقیهان نیست... معصومان، حتی در زمان حضور خود، کسانی را برای رسیدگی به امور اجتماعی مردم منصوب می نمودند. این گروه همان فقیهان اسلام شناس اند که در زمان غیبت امام معصوم نیز تا آنجا که بتوانند مسئولیت رهبری سیاسی مسلمانان را برعهده می گیرند. (۵)

امام خمینی (ره) در روزگار ما عملاً نظریه ی ولایت فقیه را جامه ی عمل پوشاند و حکومتی براساس ولایت فقیه بنیان نهاد. وی در تعبیری می فرماید: «موضوع ولایت فقیه چیز

ص: ۱۲۲

۱- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۹۶.

۲- شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۷۵.

۳- محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۴- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۷۹.

۵- [۵]- حسین بروجردی، البدر الزاهر فی صلات الجمعة و المسافر، ص ۵۲ - ۵۷.

تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کردیم و در دسترسی آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... و الا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند.^(۱)

همچنین وی در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر اکرم و ائمه هدی در اداره حکومت داشتند. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه ای یکسان بر دوش آن هاست. همچنین ولایت در صورت عدم امکان، از عهده ی فقیه ساقط نمی شود. او باید با تلاش پیگیر خود «عدم امکان» را به «امکان» تبدیل نماید و هر آنچه می تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده ی قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی نمود، زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است.^(۲)

از مجموعه ی آنچه بیان شد می توان نتیجه گرفت که حفظ حکومت اسلامی - شیعی از اوجب واجبات است. این استقرت استقر ماسواها و این زالت زال ماسواها.

انتصاب و انتخاب

حاکمیت ولی فقیه از یک سو انتصابی و از نوع برهان لمی است، یعنی صفاتی را که قرآن و روایات برای زمامدار جامعه دینی بر شمرده اند باید در او وجود داشته باشد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، منصوب عام از جانب خداست.

اما از سوی دیگر، حاکمیت ولی فقیه انتخابی و بر مبنای برهان ائی است، چرا که قرآن می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^(۳) و افزون بر آن، یکی از مسلمانات فقه اسلامی این است که: «إن الناس مسلطون علی اموالهم»^(۴)، یعنی مردم بر اموالشان سلطه دارند و بر اساس اولویت باید پذیرفت هر کسی بر جان خود نیز تسلط دارد، زیرا تسلط بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. و اصولاً، حکومت، هر نوعی که باشد، مستلزم

ص: ۱۲۳

۱- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۳.

۲- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲-۳۴.

۳- کشف، ۲۹.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ح ۲۷۲.

نوعی سلطه بر جان و مال مردم است.

این دو مطلب چگونه با هم جمع پذیر است که از یک سو مردم آزاداند و بر جان و مال خود سلطه دارند و از دیگر سوی آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر مال و جان خود را محدود می کند و یا از آن ها می ستاند.

در جواب گفته می شود: کسانی مثل رهبر و حاکم می توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه آن ها باشد، بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیت و ولایتی را با اختیار بپذیرند، چون می دانند انتخاب آن حق، سعادت فرد و جامعه آن ها را تضمین می نماید و سبب می شود بر جان و مال خود مسلط شوند. لذا حاکمیت ولی فقیه از جانب خداوند انتصابی است، ولی در مقام فعلیت و استقرار انتخابی. به عبارت دیگر افزون بر برخورداری از مشروعیت الهی ولایت فقیه، آن، مستلزم مقبولیت مردمی نیز هست تا فعلیت و مصداق پیدا کند. به همین دلیل از امیرمؤمنان نقل شده است: «لا رأی لمن لا یطاع»^(۱).

براساس مبانی کلامی و عقلی، سکوت ائمه هدی و به ویژه امام غایب (عج) و بی تفاوتی او نسبت به آینده شیعه، جایز نبوده و بر آنان لازم است همچون دیگر احکام و فروع فقهی مورد نیاز مردم، تکلیف امور سیاسی و رهبری و هدایت جامعه را مشخص کنند.

بنابراین به صورت خلاصه می توان چنین استدلال نمود که: ریاست و سرپرستی جامعه ضروری است و گریزی از آن نیست و گرنه هرج و مرج و کشت و کشتار به وجود می آید و از سوی دیگر واگذاری این امر به خود مردم روا نیست؛ زیرا اولاً منشأ نزاع و اختلاف و منجر به هرج و مرج می گردد و ثانیاً اتصاف جانشین به صفاتی، که نوعاً مردم از آن بی اطلاع اند لازم است، بنابراین بر امام غایب است که برای مردم والیانی را که مورد تأیید اوست به شیعه معرفی کند تا آن ها در دوران غیبت سرگردان نمانند و اجرای حدود معطل نماند.

ویژگی های ولی فقیه

مقصود از فقیه، در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است. فقیه جامع الشرایط افزون بر شرایط عمومی مثل عقل و ایمان و پاکزادی و...، باید ویژگی هایی داشته باشد:

۱. اجتهاد مطلق است، یعنی بتواند همه مسائل را از منابع دینی استنباط نماید و قدرت اجتهاد او منحصر در مسائل و موضوعات خاصی نباشد که از این به اجتهاد متجزی یاد

ص: ۱۲۴

۲. عدالت مطلق است: فقیه جامع الشرائط کسی است که افزون بر عقل نظری، در ناحیه عقل عملی به مقدار ممکن کامل باشد. او باید در اخلاق و عمل در نهایت اعتدال باشد و شایسته است مطلقاً مطیع تمایلات و هواهای نفسانی نباشد. کسی که می خواهد نیروهای اجتماع را برای رسیدن به تعالی اخلاقی هماهنگ کند، باید خود دارای فضایل اخلاقی باشد. طبیعی است حکومتی که دغدغه اجرای عدالت دارد باید در قبضه کسی باشد که توانسته است عدالت را در خود استقرار بخشد.

قرآن در زمینه ظلم ستیزی و عدالت پروری چنین می فرماید: «وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (۲)؛ و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما می رسد و اصابت می کند. آن کتاب، مأموریت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این چنین بیان می دارد: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (۳).

امام خمینی شبهه انحصاری شدن قدرت و دیکتاتوری و استبداد را (در دست یک حاکم) با شرط عدالت منتفی می داند و معتقد است عدالت رهبر هم به عنوان مکانیسمی درونی برای کنترل (از قدرت طلبی) و هم برای جلوگیری از فساد قدرت و خودکامگی است. (۴)

۳. قدرت مدیریت و رهبری است. فقیه جامع الشرائط باید دارای بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و تسلط بر ساز و کارهای اجرائی و آگاهی از خواست ها و نیازمندی های عصر خویش و اطلاع از شرایط زمان خود و شجاعت و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم گیری و هنر و استعداد مدیریت، که زمینه استحقاق حاکمیت و حکومت او را فراهم می کند، باشد که در روایات هم از آن به «حسن الولاية» تعبیر شده است.

علی (علیه السلام) می فرماید: ایها الناس إن أحق الناس بهذا الأمر أفواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه. (۵) و این عبارت اخراج آیه قرآن است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» (۶) از همه حساس تر این که زمامدار مسلمین باید مظهر تحقق و فعلیت آیه قرآن: «وَلَنْ

ص: ۱۲۵

۱- نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۲۹-۱۲۲.

۲- هود، ۱۱۳.

۳- شوری، ۱۵.

۴- صحیفه نور، ۱۱/۱۱۳.

۵- نهج البلاغه (دشتی)، خطبه ۱۷۳.

۶- [۶]- بقره، ۲۴۷.

يَجْعَلِ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۱) باشد و نباید کفار را از اسرار درونی کشور مطلع سازد، زیرا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ» (۲).

دلایل روایی ولایت فقیه

قبلاً بیان شد که رهبری و ولایت، مقام نیست، بلکه یک وظیفه است که به وسیله آن، عدالت، حاکم و حدود الهی، اجرا می شود و از جور و ظلم و تجاوز، جلوگیری می گردد. علی (علیه السلام) می فرماید: و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة (۳)؛ به خدا قسم! مرا نه به خلافت رغبتی است و نه به حکومت حاجتی. حال مناسب است مهمترین روایاتی را که مؤید ولایت فقیه و ویژگی های اویند از نظر گذراننده شوند که از این قرارند:

۱. توقیع و نامه شریف ولی عصر (عج) به محمد بن عثمان است که: اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم (۴)؛ در رویدادهایی که پیش می آید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت و دلیل من بر شمايند و من حجت خدا بر آنان.

۲. پیامبر بزرگ اسلام فرمود: اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرّات)، قيل يا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون حديثي و سنتي (۵)؛ (سه دفعه فرمود): خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده. از آن حضرت پرسیدند جانشینان شما چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند.

راوی حدیث کسی است که قدرت تعلیم و تفسیر و استنباط داشته باشد.

معلوم است که هیچ کس با صرف ناقل بودن، صلاحیت جانشینی پیامبر را نمی تواند داشته باشد، لذا در برخی نقل ها (۶) به دنبال راوی حدیث و سنت، جمله «فيعلمونها الناس من بعدى» آمده است.

با توجه به این که آن حضرت، روایان حدیث و سنت را به صورت مطلق، جانشین خود

ص: ۱۲۶

۱- نساء، ۱۴۱.

۲- آل عمران، ۱۱۸.

۳- نهج البلاغه (دستی)، خطبه ۲۰۵.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹.

۵- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۹۱۹.

۶- عیون اخبار الرضا، باب ۳۱، حدیث ۳۹۴.

معرفی کرده است، عالمان دینی در تمام مناصب «تفسیر و تبلیغ آیات الهی و قضاوت و رفع خصومت و زمامداری و تدبیر جامعه» خلیفه ی آن حضرت خواهند بود.

۳. مقبوله ی عمر بن حنظله است که او از امام صادق (علیه السلام) پرسید: اگر در منازعات پیش قاضی یا سلطان باطل برویم، آیا صحیح است یا نه؟ آن حضرت فرمود: اگر به حق هم قضاوت کند باطل است، چون آن، رفتن نزد طاغوت است. «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (۱) سپس آن حضرت فرمود: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا...؛ (۲) باید (آن دو نفر متخاصم و طرف دعوا) در پی کسی باشند که احادیث ما را روایت می کند و حلال و حرام الهی را بررسی کرده و در احکام اسلامی صاحب نظر گشته است. آن گاه باید داوری چنین کسی را بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام. در ادامه مقبوله آمده است: فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله و علينا رد. و الزاد علينا الراد على الله و هو على حد الشرك بالله.

۴. امام محمد باقر (علیه السلام) به ابابن تغلب فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، به راستی که من دوست دارم مانند تو را در میان شیعیان خود

بینم. (۳)

۵. امام حسین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: مجاری الامور و الاحکام على أيدي العلماء بالله، الأمناء على حلاله و حرامه؛ (۴) جریان کارهای و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.

۶. در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) درباره ی مرجعیت دینی در عصر و زمان غیبت آمده است: فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام أن يقلدوه؛ (۵) آن کس از فقها که خویشتن را (از لغزش ها) نگهدارد و از دین خود پاسداری نماید و با خواهش های نفسانی مخالفت ورزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او پیروی کنند.

ص: ۱۲۷

۱- نساء، ۶۰.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۳- موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱/۱۴۴.

۴- حسن حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۷.

۵- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص ۳۰۰.

باید دانست هر دستوری از پیامبر و ائمه، در هر مورد، مخصوصاً ولایت مطلقه فقیه که به ما رسیده است باید مطلقاً امتثال نمود و آن، طبق آیات قرآن است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) و «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۲) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳).

ص: ۱۲۸

۱- [۱]- حشر، ۷.

۲- احزاب، ۳۶.

۳- نساء، ۵۹.

معاد در لغت، مصدر از «عاد يعود عوداً و معاداً» و به معنای بازگشتن و برگشتن است. معاد در اصطلاح، بعث و برانگیخته شدن جسم و روح انسان در روز رستاخیز برای محاسبه ی نیات و اخلاق و افعال است تا اهل طاعت به ثواب و پاداش و اهل عصیان به کیفر و مجازات برسند. قرآن در این خصوص بیان می دارد: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱) و «إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲).

گفتنی است که معاد و قیامت اعم از رستاخیز و قیامت کبری است، بنابراین آن دو، شامل برزخ و قیامت صغری نیز می شوند، زیرا روایت شده است: «من مات فقد قامت قیامته» (۳).

اعتقاد به معاد رکن اساسی در هر شریعت سماوی است و آن، تمایز و تفاوت میان دین الهی و مسلک های مادی بشری است. هر مسلمانی واجب است به معاد و حساب و ثواب و عقاب و...، ولو اجمالاً، اعتقاد داشته باشد. انسان نه خودش نابود می شود و نه اعمالش گم و گور می شود، بلکه نفس و روحش باقی است و حضرت حق از او بازخواست می نماید و او را به آنچه انجام داده است آگاه می سازد و نتایج اعمالش را به او می رساند، پس معاد برگشتن ارواح به اجساد خواهد بود (۴).

اساساً معرفت تفصیلی در کیفیت معاد، واجب نیست، یعنی لازم نیست انسان بداند آیا خود ابدان یا شبیه آن ها ولی در صورت و هیأت همان ابدان، در قیامت بر می گردد؟ و این که آیا ارواح معدوم می شوند یا باقی می مانند تا این که به ابدان در موقع معاد برگردند؟ و این که آیا

ص: ۱۲۹

۱- روم، ۱۱.

۲- عنکبوت، ۸.

۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۸۱.

۴- نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۶.

معاد مختص انسان است یا شامل حیوانات نیز می شود؟ آیا معاد دفعی است یا تدریجی؟ (۱) شبهه آکل و مأكول چگونه حل می شود؟ و... .

بسیاری از مسائل مربوط به معاد از راه دلایل قرآنی و روایی اثبات می شوند ولی با عقل سلیم بشری تعارض ندارد، مثل معاد جسمانی و فشار قبر و...، ضمن این که اصل معاد و کلیاتی در مورد آن، عقلانی و برهانی است.

کسی که به خدا و رسول او اعتقاد قاطع دارد، به ناچار به هر خبری که قرآن درباره ی بعثت و ثواب و عقاب و بهشت و نعیم آن و آتش و دوزخ آورده است، ایمان و اعتقاد دارد. قرآن چه تصریحاً و چه تلمیحاً بیشتر از هزار آیه در مورد برزخ و قیامت کبری و لوازم آن ها دارد.

اگر شخصی به آن ها شک داشته باشد، به خالق کائنات و یا به قدرتش شک و شبهه دارد، بلکه شک و دودلی او به اصل ادیان آسمانی و صحت تمام شرایع سرایت پیدا می کند. (۲)

جوان و اهمیت معاد

معاد در زندگی مردم مخصوصاً جوانان نقش به سزائی دارد و از موضوعات بسیار مهم و سرنوشت ساز در زندگی است. اگر انسان معیشت خود را از عنفوان جوانی به گونه ای تنظیم نماید که صبغه ی توحید و معاد به خود گیرد، از پوچی و غفلت و عبث و لغو و لعب و عاطل و باطل شدن قوا فاصله می گیرد و به حیات طیب و معقول نزدیک می گردد. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳) و سختی و گرفتاری دنیا برایش، شکست و یأس و بن بست به حساب نمی آید و پیروزی و رفاه و گشایش در زندگی او را مغرور و مست و طاغی و عاتی و یاغی نمی سازد.

جوانی که به معاد و قیامت، اعم از قیامت صغری و برزخ و قیامت کبری و آخرت ایمان و باور ندارد، به خدا نیز اعتقاد و یقین ندارد یا حداقل ایمانش ناقص است، ولی به هر حال کافر به شمار می آید. او دیگر انسان نیست، بلکه حیوان و از حیوان نیز گمراه تر است. «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ

ص: ۱۳۰

۱- الحسینی الجلالی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۲۳۱، بوستان کتاب.

۲- حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ۲/۶۰۹.

۳- نحل، ۹۶.

برای چنین انسانی هیچ منعی در زندگی برای ناهنجاری‌ها و پلیدی‌ها وجود ندارد. او هیچ تصمیم جدی در حیات خود حتی در جهت رشد و خوشبختی دنیائی خود قادر نیست اتخاذ نماید. این گونه انسان‌ها وقتی دیدند لذائد دنیا اشباع کننده روح آن‌ها نیست، سرخورده و مأیوس و پوچ گرامی شوند، لذا دیگر برای زندگی دنیا ارزشی قایل نیستند و چه بسا آن‌ها به سبب رهائی از رنجش افکار مادیگراانه خود و اندیشه‌های ناشی از بی اعتقادی به معاد، که سرانجام سر از الحاد درمی آورد، معتاد به مواد مخدره بشوند و یا دست به خودکشی بزنند.

اساساً چون در امور مطلوب مادی و دنیایی، محدودیت وجود دارد و خواهان، زیاد است، چپاول و غارت و درگیری و زد و خورد و جرح و قتل به وجود می آید، برخلاف امور معنوی که نامحدودند، لذا در آن‌ها صلح و صفا و صمیمیت حاکم است.

در عوض کسی که به فلسفه حیات می اندیشد و در نتیجه به شناخت صحیح حیات انسانی می رسد، در جهت وصول به فوز و سعادت و خوشبختی، با نشاط هر چه بیشتر، به سعی و تلاش می پردازد و خود را مجهز می کند تا از این پل دنیا به ساحل نجات آخرت، با موفقیت، عبور نماید. او دنیای دنی را یک پل می انگارد که باید از آن بگذرد و می داند هرگز به آن پل دوباره عبورش نمی افتد، لذا نباید به آبادانی آن به گونه ای مشغول شود که پل و صراط عقبی و قیامت خود را نابود سازد و از آخرتش باز ماند و آن را خراب نماید. حضرت مسیح فرمود: الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها؛ دنیا پلی است که باید از آن عبور نمود ولی آبادش ننمود.

باید دانست دنیای دنی حقیقی، در قبال عالم آخرت، مجازی بیش نیست، تا چه رسد به دنیای آدنای مجازی مثل کامپیوتر و ماهواره و... که مجاز اندر مجاز است، پس دنیای مجازی پلی برای دنیای حقیقی و دنیای حقیقی پلی برای معاد و معاد پلی برای تقرب به خداست، لذا دنیای مجازی، پل پل به شمار می آید.

چنانچه جوامع بشری به خدا و معاد ایمان داشته باشند و به لوازم آن ملتزم، قادرند جامعه خود را از لحاظ اخلاقی و صنعتی و تمدن به پیش ببرند و موفق به اجرای قوانین مدنی و اجتماعی و عرفی و معقول بشوند و به انصاف و عدل و قسط و احسان و ایثار در اجتماع متصف گردند.

از دقت در آیات قرآنی به دست می آید که بخش عمده ای از سخنان پیامبران و بحث‌ها و جدال‌های آنان با مردم، اختصاص به موضوع معاد داشته است و حتی می توان گفت که تلاش

آن‌ها برای اثبات این اصل، بیش از تلاشی بوده که برای اثبات توحید کرده‌اند؛ زیرا اکثر مردم، سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل، نشان می‌دادند. علت این سرسختی میل به بی‌بند و باری و عدم مسئولیت‌پذیری بوده است؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد اعتقاد به قیامت و حساب، پشتوانه‌ی نیرومندی برای احساس مسئولیت و پذیرفتن محدودیت‌های رفتاری و خودداری از ظلم و تجاوز و فساد و گناه است و با انکار آن، راه برای هوسرانی‌ها و شهوت‌پرستی‌ها و خودکامگی‌ها باز می‌شود. «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۱).

اگر دقت شود بیشتر امراض روحی جوانان از جمله ضعف اعصاب‌ها و استرس‌ها و افسردگی‌ها و پیری‌های زودرس و احساس پوچی‌ها و امراض بدنی ناشی از فساد اخلاقی و فحشا از قبیل امراض مقاربتی و ایدز و سفلیس و سوزاک و هپاتیت و سرطان سینه و سرطان رحم و سکت‌ها و... به سبب عدم اعتقاد به خدا مخصوصاً معاد است.

جوان به دلیل علم دوستی و حقیقت‌جوئی و علاقه به شناخت‌غایت و هدف از زندگی باید بعد از مسأله توحید به مسأله معاد توجه نموده و مشکلات در این خصوص را برای خود حل و فصل نمایند.

معاد پاسخ مثبت به حب نفس مجرد انسان و بقای خویش و سعادت‌مند شدن ابدی و مطلق اوست. ایمان به معاد مبتنی بر پذیرفتن روح و نفس به عنوان یک موجود مجرد و واحد و جاوید و با ثبات است. آن‌ها که معاد را رد می‌کنند انسان را مادی صرف و نجات و خوشبختی را منحصر در زندان دنیا می‌دانند. قرآن آن‌ها را ده‌ری معرفی کرده می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۲).

انسان اگر عقیده داشته باشد که با مردن نابود می‌شود، سخت ناراحت و ناامید و بی‌نشاط و افسرده و سرد می‌گردد و زندگی را بی‌معنا و غیرموجه تلقی می‌نماید، لذا به دنبال اموری مثل شراب‌خواری و استعمال مواد می‌رود تا افکار فاسد و باطل و گزرنده و ناراحت‌کننده خود را به کلی فراموش نماید، در نتیجه یک معتاد به تمام عیار می‌گردد و سلامتی و عمر را یک جا و به سرعت و مفت و مجانی از دست می‌دهد. او در اعمال و رفتار نیز ناهنجاری و اختلال و تناقض پیدا می‌کند.

ص: ۱۳۲

۱- قیامت، ۵-۳.

۲- جائیه، ۲۴.

اساساً جوانان بی بند و بار و فاسق از اعتقاد به معاد گریزانند و نفس لوامه خود را منکوب و لگدکوب و مغلوب می نمایند. آن ها تا مست غرور و قدرتند از بدبختی خود غافل اند و وقتی بیدار شدند یا باید برگردند و توبه نمایند و یا دچار سرزنش نفس لوامه خود بشوند و برای فرار از آن باید پناه به مخدرات ببرند و... به همین دلیل مستی غرور جوانی بدتر و مدتش بیشتر از مستی شراب است، به ویژه این که آن مستی، سبب این مستی می گردد؛ چنان که روایت شده است: «سُكِرَ الْغُفْلَةُ اِبْعَدَ اِفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ».(۱)

اثبات برزخ

واژه برزخ در اصل معنای چیزی است که در میان دو شیء حایل می شود. «مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ».(۲) بر همین اساس، به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می شود. خبر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به عالم قبر یا عالم ارواح می شود، در آیات و احادیث آمده است. در این خصوص در قرآن آمده است: «وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»(۳) و «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَلٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ»(۴) و «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».(۵) آیه آخری درباره ی شهدای بدر و احد نازل شده است.

در روایتی نقل شده است که خداوند به ارواح شهدای احد خطاب نمود و از آن ها پرسید: چه آرزویی دارید؟ ... آن ها گفتند: تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و باز در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا باز نگردد.

عرض کردند: حالا- که چنین است، تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) و حال ما را به بازماندگان برسانی و بگویی که تو از ما راضی شدی و ما را نیز از خود راضی نمودی. در این هنگام، آیه آخری و دو آیه بعد از آن نازل شد.

ص: ۱۳۳

۱- [۱]- غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۰۵ و غررالحکم و درر الکلم آمدی، ترجمه محلاتی، ۲/۲۵۵.

۲- الرحمن، ۱۹ و ۲۰.

۳- مؤمنون، ۱۰۰.

۴- بقره، ۱۵۴.

۵- آل عمران، ۱۶۹.

امیرالمؤمنین از پیامبر درباره ی جنگجویان در راه خدا توضیح خواست. آن حضرت فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم به شرکت در میدان جهاد می گیرند، خداوند آزادی از دوزخ را برای آن ها مقرر می دارد... و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آن ها با آنان خداحافظی می کنند، از گناهان خویش خارج می شوند... و هنگامی که با دشمنان روبه رو می شوند، مردم جهان نمی توانند میزان ثواب آن ها را درک کنند... در این هنگام (که جنگ تن به تن شروع شود)، منادی صدا می زند: بهشت، زیر سایه شمیرهاست... و هنگامی که شهید روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین به روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند. بشارت باد بر تو که نعمت هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. نظیر این سخن، سخن رسول خداست که از خداوند نقل می کند: اعدتُ لعبادی الصالحین ما لا عينٌ رأت و لا اذن سمعت و لا خطرٌ علی قلب بشر(۱).

باید دانست: منظور از بشر، انسان ظاهری است که خود کلمه بشر بدان دلالت دارد، چه بشره، روی آشکار شیء و صورت ظاهر آن است، پس حدیث شریف بیانگر آن است که بر قلب بشر خطور نکرده است، یعنی ظاهری از آن بی خبرند، نه انسان های کامل و والا مقام و اهل باطن(۲).

و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم. هر کس آن ها را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کس آن ها را به خشم بیاورد، مرا به خشم آورده است.(۳)

و دیگر آیه «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»(۴) است که به صراحت وجود برزخ را برای کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش مطرح کرده است. این آیه بیانگر این است که در برزخ آتش بر فرعونیان عرضه می شود و در آخرت رسماً داخل جهنم می شوند.

از امیرمؤمنان روایت شده است که فرموده است: القبر روضه من رياض الجنة او حفرة من حُفَرِ النار.(۵)

ص: ۱۳۴

۱- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۹.

۲- [۲]- حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۱۷

۳- قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران.

۴- غافر، ۴۶.

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۱۸.

شخصی از امام محمد باقر (علیه السلام) از حال موحدان و اقرارکنندگان به نبوت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از مسلمانان که گناه کارند و می میرند ولی امامی ندارند و ولایت شما را نمی شناسد (یعنی از اهل سنت اند)، سؤال نمود. آن حضرت فرمود: این ها در حفره ها و قبرهای خود هستند و از آن ها خارج نمی شوند. هرکسی از آن ها عمل صالحی داشته باشد و از او نسبت به ما دشمنی ظاهر نشده باشد پس او را در شکافی از شکاف های بهشتی، که خداوند آن را در مغرب خلق کرده است، می گذارند، لذا روح او در حفره و شکافِ مربوط به او داخل می شود تا این که روز قیامت خدا را ملاقات نماید، آن وقت خداوند حسنات و سیئات او را محاسبه می کند، پس اینان به امر خدا وابسته اند که یا به بهشت می روند و یا به جهنم و خداوند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانانی که بالغ نشده اند همین گونه عمل می کند.

اما برای ناصبی ها و دشمنان (ما اهل البیت) از اهل قبله، حفره هایی از آتش، که خداوند در مشرق خلق کرده است، فراهم می شود، پس در آن زبانه و شعله آتش و شراره های آن و دود و فوران آتش سوزان داخل می شوند تا روز قیامت که مصیر (و مسیر) آن ها جهنم و دوزخ خواهد بود. (۱)

شیخ مفید فرموده است: اتفقت الإمامیه و الزیدیه و الخوارج علی أن الناکثین و القاسطین... (۲)؛ امامیه و زیدیه و خوارج بر این عقیده اتفاق نظر دارند که تمام ناکثین، یعنی عهدشکنان مثل طلحه و زبیر و قاسطین، یعنی ستمگران مثل معاویه از اهل بصره و شام، کافر و ضال و گمراه و ملعون اند؛ چون با علی (علیه السلام) جنگیدند، لذا آن ها در آتش، مخلد و همیشه اند ولی معتزله، تمام آن ها را فاسق می دانند نه کافر که در جهنم خالد و همیشه اند. و قالت الخوارج بتکفیر مرتکب الكبائر (۳)؛ ضمن این که خوارج، مرتکب گناهان کبیره را کافر دانسته اند (که همیشه در جهنم اند).

از علی (علیه السلام) نقل شده است که: أمرتُ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین (۴)؛ به جنگ با بیعت شکنان و ستمگران و خوارج (که از دین برگشته اند) مامور شده ام.

ص: ۱۳۵

۱- مجلسی، بحار الأنوار، باب جنه الدنيا و نارها، ح ۷ و ۶/۲۸۹، ح ۱۴ و حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۵.

۲- شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات ویلیه شرح الصدوق، به کوشش زنجانی، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۵۵.

۴- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه نکث.

مردم طبق بیان امام صادق شش گروه اند: ۱. اهل وعد به بهشت و آنان مؤمنان اند. ۲. اهل وعید به آتش و آن ها کافران اند. ۳. مستضعفان مثل مجانین (مجنون ها) و ابله ها و کسانی که دعوت به آن ها نرسیده است. ۴. مرجون لامرالله و آن ها مسلمانان ظاهری اند که حکمشان به روز قیامت تأخیر می افتد که یا ثواب است یا عقاب. ۵. مؤمنان فاسق و آن ها اعمالشان مخلوطی از خوبی ها و بدی هاست که امید است خدا آن ها را ببخشد. ۶. اصحاب اعراف که اعمال خوب و بدشان مساوی است؛ لذا آن ها در اعراف می مانند تا به مشیت خدا یکی از آن دو ترجیح یابد. غیر از دو دسته اول، بقیه اهل ضلال اند که به وجهی «مرجون لامرالله» اند (۱).

شفاعت و سؤال و... در قبر

اساس بهشت و جهنم، سنخیت و تناسب و نمود هر چیزی به اصلش است. مولوی گوید:

هیچ گندم کاری و جو بر دهد

دیده ای اسبی که کره خر دهد (۲)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «به خدا سوگند، من تنها از برزخ شما می ترسم»؛ که اشاره به این دارد که مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم اند ولی حساب برزخ جداست، یعنی در عالم برزخ از شفاعت خبری و اثری و ثمری نیست.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که خداوند روح مؤمن را می گیرد، او را در قالبی همچون قالب دنیوی اش در دنیا قرار می دهد. (۳)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد ارواح مؤمنین در عالم برزخ سؤال شد فرمود: (انهم) فی حجرات فی الجنة، یا کلون من طعام ها و یشربون من شراب ها و یقولون: ربنا اقم الساعة لنا و انجز لنا ما وعدتنا و ألحق آخِرنا بأولنا. (۴)

اهل برزخ از حال زنده ها در دنیا باخبر می شوند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ارواح در صفت اجساد (بدن مثالی) در درختی در بهشت اند و یکدیگر را می شناسند و از هم سؤال می کنند،

ص: ۱۳۶

۱- الاصول من الکافی، ۲/۳۸۲، تعلیقه، ۱۳۶۵ و نک: ملاصدرا، اسرار الآیات، به انضمام تعلیقات علی نوری، ص ۲۰۶، به کوشش سید محمد موسوی، ۱۳۸۵.

۲- حس حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۹۰، ۱۳۷۵

۳- پیام قرآن، ۵/۴۴۳ و احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳.

۴- نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.

پس وقتی روحی بر آن‌ها وارد شد (فرشته ای می گوید): او را رها کنید که از هول عظیم رها شده است. سپس ارواح از او سؤال می کنند: فلانی و فلانی چه شدند؟ اگر گفت: او را زنده ترک نمودم، امیدی به نجات او پیدا می کنند و اگر گفت: مرده است می گویند: سقوط کرده است. سقوط کرده است. (۱)

رسول خدا در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند. آن حضرت خطاب به آن‌ها فرمود: آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا می کردید؟ عمر گفت: یا رسول الله با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ آن حضرت فرمود: و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم؛ قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست، شما در شنیدن آنچه می گویم شنواتر از آنان نیستید (۲). یعنی آنان اکنون آنچه من می گویم می شنوند (۳).

در عالم برزخ، دو فرشته به نام نکیر و منکر از انسان بازخواست می کنند. امام سجاد (علیه السلام) در این باره چنین می فرماید: ای فرزند آدم از مرگ غافل مباش. به همین زودی قبض روح خواهی شد. به منزلی منتقل می شوی. روح به تو بازگردانده می شود... اول چیزی که می پرسند، از پروردگار تو است. آن گاه از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است و از دینی که پذیرفته ای و از کتابی که تلاوت می کردی و از امامی که ولایت او را قبول نموده ای. آن گاه از عمرت می پرسند که در چه راهی سپری نموده ای و از مال و ثروت که از کجا کسب کرده ای و در چه راهی صرف نموده ای. (۴)

از اخبار وارده در این باب استفاده می شود که سؤال قبر اختصاص به اشخاصی دارد که در ایمان یا کفر به نهایت برسند و اشخاص متوسط، مانند ضعفا و دیوانگان و کودکان از سؤال در قبر مستثنایند. (۵) قال ابو عبدالله (علیه السلام): «لا يسأل فی القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً و الآخرون يلهون عنهم». (۶)

در بسیاری از روایات آمده است که مؤمنان گناهکار، در برزخ و قبر، بر اثر پاره ای از

ص: ۱۳۷

- ۱- نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.
- ۲- علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ج ۴، ص ۱۶۲، ۱۳۸۷.
- ۳- صحیح بخاری، ص ۶۷۱، حدیث ۳۹۷۶.
- ۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۲۳.
- ۵- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۱.
- ۶- الکافی، ۳/۲۳۵، باب المساله فی القبر من کتاب الجنائز، ح ۱.

رنج ها و عذاب ها، که متناسب با گناهانشان متحمل می شوند، از گناهان تطهیر و پاک می گردند تا در عالم قیامت، سبک بار باشند. (۱)

ویژگی های برزخ و برزخیان

در مورد برزخ چند نکته وجود دارد که عبارتند از: ۱. روایت شده است: من مات فقد قامت قیامته (۲)؛ هر کس بمیرد قیامتش برپا شده است. بر این مبنا قیامت به اصغر (برزخ و یا قبر) و اکبر (عالم آخرت) تقسیم می گردد؛ چنان که بیان شد.

۲. عالم قبر و برزخ واسطه میان عالم دنیا و عالم آخرت است، چنان که عالم خیال انسان، واسطه میان تن و عقل او است. خیال یا متصل است که حافظه و محفوظات آدمی است و یا منفصل است که همان قبر و برزخ است. انسان وقتی می میرد خیالش به عالم برزخ ملحق و متعلق می گردد، چنان که در عالم آخرت عقلش به آن عالم ملحق می شود. در عالم قبر روح انسان به بدن مثالی مرتبط می گردد. بدن مثالی در عالم برزخ مثل بدنی است که در خواب دیده می شود که شکل و رنگ و وضع دارد؛ اما ماده و جسم ندارد. به همان بدن مثالی ثواب و یا عقاب و فشار قبر داده می شود و از همو سؤال می کنند و همو جواب می دهد. (۳)

سهروردی در آثار خود از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی، مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده، همانند بدن مادی بوده است. (۴)

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: و اذا قبضه الله عزوجل صیر تلك الروح فی قالب كقالبه فی الدنيا فیأكلون و يشربون فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت فی الدنيا (۵)؛ آن گاه که خداوند عزوجل روح مؤمن را قبض می کند در قالبی مثل قالب دنیویش قرار می دهد، پس (برزخیان) می خورند و می آشامند، به نحوی که چون کسی بر آن ها درآید به همان صورت که در دنیا بوده اند آن ها را می شناسد.

۳. انسان به همان نحو که می خوابد می میرد و به همان نحو که بیدار می شود برانگیخته

ص: ۱۳۸

۱- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۰۸.

۲- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادی، ص ۱۸۱.

۳- حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۶.

۴- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ۲۱۳.

۵- نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳ و بحار الأنوار، ۶/۲۷۰.

می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: و الذی بعثنی بالحق لَتموتُنَّ کما تنامون و لتبعثنَّ کما تستیقظون. (۱)

۴. ضَغَطَهُ یا ضَمَّهُ یا فشار قبر اولین شدت از شداید برزخ و قبر است که از بعضی از اخبار آشکار می شود. پیامبر می فرماید: «ضغطه القبر للمؤمن کفاره لما کان منه من تضييع النعم» (۲)؛ فشار قبر برای مؤمن کفاره ی کفران نعمت های اوست.

روایت شده است: وقتی پیامبر از کفن و دفن سعد بن معاذ فارغ گردید، مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد، لذا پیامبر فرمود: ای مادر سعد بر پروردگارت بهشت را حتمی و قطعی مکن، چرا که به سعد یک فشار قبری اصابت نمود (که خدا می داند)، چون وی با اهل و خانواده اش سوء خلق و بد اخلاقی داشته است. (۳)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد شخص مصلوب سؤال شد که آیا فشار قبر دارد؟ فرمود: خداوند به هوا دستور می دهد او را فشار دهد؛ «... ان الله ... يأمر الهواء أن يضغطه» (۴) و در بعضی روایات آمده است: هیئات ما علی المؤمنین منها (ضغطه القبر) شیء (۵)؛ مؤمن هیچ فشار قبر ندارد. (شاید منظور از مؤمن، شیعه راستین باشد)

از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) روایت شده است: کسی که در هر جمعه ای سوره نساء را بخواند از فشار قبر در امان است. (۶) شیخ عباس قمی گفته است: از خواص تربت خاک نجف، اسقاط عذاب قبر (فشار قبر) و ترک محاسبه منکر و نکیر برای مدفون در آنجاست. (۷)

۵. برزخ به اعتبار وسطیت میان دنیا و آخرت، از دنیا انقطاع تام و تمام ندارد، لذا گاهی به اهل برزخ، خبری از عالم ما می رسد، اگرچه ما از وصول خبری از عالیشان به عالم خودمان حس و درکی نداریم. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: مؤمن اهلش را زیارت می کند، پس آنچه را موجب محبت و سرور اوست می بیند و آنچه را موجب کراهت و تنفر اوست نمی بیند ولی به عکس، کافر اهلش را می بیند، پس آنچه را موجب کراهت اوست می بیند و آنچه موجب

ص: ۱۳۹

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ۷/۴۷.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۱.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۰، ح ۱۴.

۴- الکافی، ۳/۲۳۶، باب المسأله فی القبر ...، ح ۶.

۵- الکافی، ۳/۱۳۰-۱۲۹، ... من کتاب الجنائز، ح ۲.

۶- سفینه البحار، ذیل کلمه قبر.

۷- سفینه البحار، ذیل کلمه نجف.

محبت اوست از او مستور است و فرمود: بعضی از آن‌ها هر جمعه ای و بعضی مطابق عملشان، (اهلشان) را زیارت می کنند. (۱)

و همچنین از آن حضرت در مورد زیارت اهل قبور روایت شده است: وقتی قبل از طلوع شمس مرده هایتان را زیارت کنید هم می شنوند و هم اجابتان می کنند و وقتی بعد از طلوع شمس زیارت کردید می شنوند ولی جواب نمی دهند. (۲) امام علی (علیه السلام) می فرماید: اگر به مرده اجازه ی کلام داده می شد به شما خبر می دادند که: «إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ، التَّقْوَى». (۳)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد وصول ثواب به برزخیان روایت شده است: سنت و روشی که بعد از موت شخص، عمل می شود، اجری مثل اجر کسی دارد که به آن سنت عمل می کند و صدقه جاریه مثل مسجد و مدرسه و کتابخانه و...، بعد از مرگش نیز جریان و دوام دارد و فرزند خوبی که برای والدین خود بعد از مرگشان دعا می کنند و حج و صدقه و آزاد نمودن برده و نماز و روزه به نیابت از آن دو، مفید است، یعنی آن دو شریک در ثواب آن هاینند. (۴) «وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» (۵)

دلایل عقلانی - سمعی معاد

برای معاد دلایل و براهین عقلی وجود دارد. هر چند آن‌ها در قرآن و روایات یافت شوند. از جمله این که: ۱. چون وعده به ثواب و وعید به عقاب در قرآن و روایات آمده است، مثل: «وَعِيدَ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي...» (۶) و «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا...» (۷) و «قال (علی) (علیه السلام) فی صفه الدنيا: تغرّ و تضرّ و تمرّ. ان الله تعالی لم یرضها ثواباً لاولیائه و لا عقاباً لاعدائه» (۸) و وصول به هیچ کدام از آن دو در دنیا واقع نشده است. به ویژه این که مؤمنی شهید می شود و کافری در رفاه و آسایش زندگی می کند و

ص: ۱۴۰

۱- الکافی، ۳/۲۳۰، باب أن المیت یزور اهلہ من کتاب الجنائز، ح ۱.

۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، قبر.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۴- وسائل الشیعه، ۱۹/۱۷۳-۱۷۲، ح ۴.

۵- یس، ۱۲.

۶- توبه، ۷۲.

۷- توبه، ۶۸.

۸- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵، دشتی.

ممکن است کافری صدها مؤمن را بکشد که او با اعدام شدنش جواب یک شهید را می دهد. پس اگر دار دیگری نباشد، وعد و وعید، باطل و تکالیف و بعثت انبیا عاقل می شود و این معنا عقلاً محال است و شرع نیز آن محالیت را ابطال می نماید ولی اشاعره دلیل معاد را سمعی می دانند نه عقلی. (۱)

۲. بسیاری از آیات کریمه ی قرآن، لحن استدلال بر ضرورت معاد دارد و می توان آن ها را ناظر به برهان حکمت و عدالت و... دانست. از جمله به صورت استفهام انکاری می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَمَا تَرْجِعُونَ» (۲)؛ مگر پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

این برهان، یک قیاس استثنائی است. به این نحو که: اگر این عالم، سرانجام و هدفی به عنوان معاد نداشته باشد خالق آن حکیم نیست. لکن خالق آن، حکیم است، پس این عالم سرانجام و هدفی به عنوان معاد دارد.

آیه دیگر نیز عبث بودن و بطلان و عاقل بودن نظام خلقت را رد کرده، در وصف خردمندان می فرماید: «...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» (۳)

۳. دسته دیگر از آیات کریمه قرآن قابل انطباق بر برهان عدالت است. مقتضای عدل الهی این است که نیکوکاران و تبهکاران را به پاداش و کیفر اعمالشان برساند و فرجام آن ها را از یکدیگر تفکیک نماید و چون چنین تفکیکی در این جهان نیست، ناچار جهان دیگری برپا خواهد نمود تا عدالت خود را عینیت ببخشد. قرآن در این زمینه می فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (۴)؛ آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزگاران را همچون فاجران.

۴. دیگر از براهین اثبات ضرورت معاد، برهان فطرت است. انسان به گونه ای آفریده شده است که میل به خلود و بقا دارد و از نیستی و فنا گریزان است. به ویژه این که نفس انسان

ص: ۱۴۱

۱- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۷.

۲- مؤمنون، ۱۱۵.

۳- آل عمران، ۱۹۱.

۴- ص، ۲۸.

مجرد و باقی و فناپذیر است و دنیا شایستگی ابدیت و پاسخ گویی مثبت آن را ندارد. به این ترتیب حیات جاویدان و سرای آخرت و معاد، ضروری و حتمی خواهد بود و الا- میل به بقا و ثبات و محبت ابدیت خواهی در نهاد انسان باطل و عبث و بیهوده بوده است. پیامبر فرموده است: ما خَلَقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَ انْتُمْ إِنَّمَا تَنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ. (۱)

۵. دیگر از راه هایی که آدمی می تواند به حقانیت معاد و عالم آخرت راه یابد، برهان معقولیت است که از آن با عنوان «دفع ضرر محتمل» یاد می شود. همین که انسان، حداقل، احتمال بدهد معاد خواهد بود، باید احتیاط در این زمینه را از دست ندهد و عقلاً باید موضعش در قبال معاد مثل کسی باشد که آن را یقینی می داند.

یکی از زنادقه وارد مجلسی شد که امام رضا(علیه السلام) در آن حضور داشت. امام فرمود: ای مرد! اگر اعتقاد شما صحیح باشد آیا ما و شما مساوی نیستیم و اقرار و تصدیق و نماز و روزه و زکات زیانی به ما می رساند؟ مرد ساکت شد. سپس امام در ادامه فرمود: اگر اعتقاد ما بر حق باشد، آیا چنین نیست که شما به هلاکت و شقاوت می رسی و ما به رستگاری و فوز. (۲)

۶. دیگر از دلایل وجود معاد، امکان و قدرت واجب تعالی بر خلق و ایجاد ممکن الوجود است. به این معنا که معاد عقلاً، ممکن التحقق است و ذاتاً محال نیست، برای این که خرد تفاوتی میان دو امر مساوی قایل نیست و عالم آخرت مماثل و همانند این عالم است و این عالم ممکن الوجود است و خداوند آن را خلق نموده است و حکم دو مثل، واحد است، پس وقتی این عالم، ممکن و مخلوق باشد، آن عالم نیز ممکن و مخلوق خواهد بود، در حالی که خداوند دنیا را از عدم ابداع نموده است، به طریق اولی قادر است مثل آن را که از چیزی است خلق نماید. (۳) در این خصوص فلاسفه گفته اند: حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد (۴) و نیز به این مسأله قرآن اشاره دارد: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (۵) و «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (۶)

ص: ۱۴۲

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ح ۷۸.

۲- کلینی، اصول کافی، ۱/۷۸ و شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱/۱۳۱.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۶۱۵.

۴- علامه طباطبائی، نهاییه الحکمه، مرحله ۱، فصل ۵، ص ۲۴.

۵- یس، ۸۱.

۶- روم، ۲۷.

۷. یکی دیگر از دلایل عقلانی قیامت غیرمادی بودن نفس است. از معنای لغوی و اصطلاحی، که قبلاً در مورد معاد مطرح شد، بر می آید که باید حقیقت مجرد و ثابت و دائمی در انسان وجود داشته باشد. اگر حقیقت ثابت نفس را در خود باور نکنیم، نمی توانیم تصور صحیحی از معاد به اندیشه آوریم. چنانچه انسان به کلی نابود شود و انسان جدیدی پدید آید، که هیچ وجه مشترکی با او نداشته باشد، بازگشت اولی و همان انسان دنیایی در آخرت معنا ندارد. هر چند انسان ترکیبی از روح و بدن است ولی حقیقت انسان و شخصیت او همان روح و نفس ابدی اوست و بدن به منزله آلت و مرکب و علت معده برای روح محسوب می شود.

بنابراین با تغییر تدریجی بدن در دنیا و متلاشی شدن آن در مرگ، همچنان روح و منیت و شخصیت و نفس و هویت آدمی در آن دو عالم دنیا و قیامت ثابت و واحد است.

قبلاً بیان شد انسان در عالم برزخ و قیامت با بدن مثالی است، نه با بدن دنیایی و مادی. خلاصه این که اثبات معاد همان و مجرد بودن روح و نفس همان. با ثبات و دوام روح و نفس است که گواه و حساب و عذاب و عقاب معنی می دهد.

قرآن در پاسخ مشرکین که می گویند: با مردن، ما نابود و مفقود می شویم، بیان می دارد: در موقع مرگ تمام حقیقت انسان گرفته می شود که از آن با کلمه «توفی» به معنای به تمام و کمال گرفتن تعبیر می شود و چون می بینیم که بدن گرفته نمی شود، پس تمام حقیقت او همان روح اوست. بیان قرآن در این خصوص چنین است: «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۱) و «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُم» (۲) و «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۳).

در فلسفه ثابت شده است رابطه نفس با بدن رابطه علت ایجاد از طرف نفس و علت اعدادی از طرف بدن است. «النفس و البدن يتعاكسان ايجاباً و اعداداً» و بنابر قول ملاصدرا: «النفس و البدن يتعاكسان في القوه و الضعف» (۴) و وقتی نفس از حالت بالقوه به حالت بالفعل رسید از بدن بی نیاز می گردد و مرگ جز این نیست.

ص: ۱۴۳

۱- سجده، ۱۰ و ۱۱.

۲- انعام، ۹۳.

۳- حجر، ۲۹.

۴- [۴]- ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۲۶.

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو

گفتا چکنم خانه فرو می آید(۱)

و حافظ گفته است:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم(۲)

یکی از مهمترین دلایل فلسفی در خصوص تجرد و غیرمادی بودن نفس، «انسان معلق در فضا و غیر وابسته بودن نفس به بدن است که ابن سینا طرح کرده است. وی از ما می خواهد خود را فارغ از هرگونه احساس بیرونی، در ظرفی آرام و بدون ارتباط با اشیای پیرامون و بیرونی در نظر گیریم که در چنین وضعیت فرضی، آدمی از تمام امور غافل است اما از خود غافل نیست، پس هر انسانی به جز بدن، هویتی دارد که مجزا از بدن است(۳) و آن همان «نفخه الهی و دمش قدسانی» است.

سهروردی نیز از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده همانند بدن مادی بوده است.(۴)

۸. محقق لاهیجی گفته است: باید دانست ایصال و رساندن ثواب و عقاب جسمانی (که خداوند وعد و وعید آن دو را داده است) به ناچار مبتنی بر اعاده و برگرداندن بدن (در روز قیامت) است، از این جهت که تحقق لذت و الم جسمانی بدون وجود بدن ممکن نیست. (خداوند لذت ها و آلامی را بیان نموده است که از نوع لذائذ و آلام بدنی است، هرچند لذائذ و آلام روحی را نیز گوشزد فرموده است و چنان که بیان شد بدن، علت اعدادی درک لذت و الم است و روح، علت ایجاد آن دو) و ثبوت لذت و الم جسمانی، منافاتی با ثبوت لذت و الم روحانی ندارد، کما این که مذهب محققین چنین است؛ زیرا آن ها معتقد به تجرد نفس ناطقه اند، پس حق همان ثبوت ثواب و عقاب جسمانی و روحانی هر دو است. اما لذت و الم روحانی بنابر تجرد نفس ناطقه و بقای آن بعد از مفارقت از بدن (که اثبات آن گذشت) و التذاد و لذت بردن روح از ناحیه علم و عمل خوب و تألم و ناراحت شدن از ناحیه ضد کمالات مذکور است و اما لذت و الم جسمانی بنابر وجوب ایفای به وعد و وعید از جانب

ص: ۱۴۴

۱- ملاصدرا، الاسفار، ۹/۵۲.

۲- [۲]- دیوان حافظ، شماره ۳۹۵ و نک: حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۱۰، ۱۱۸

۳- نک: ابن سینا، اشارات و التنبیهات، نمط سوم، ص ۲۹۶-۲۹۲.

۴- [۴]- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ص ۲۱۳.

حضرت حق برای ایصال ثواب و عقاب جسمانی است. (۱)

ماحصل این که باید معاد وجود داشته باشد تا انسان متقی به لذائذ مادی و جسمانی و روحی و روانی واصل گردد. قرآن کریم هر دو لذت مذکور را تأیید فرموده می فرماید: «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ» (۲) و... .

مرگ و ویژگی های آن

مرگ در زبان فارسی مترادف با موت در زبان عربی است. هنگامی که آن را برای بدن به کار می برند، مقصود این است که بدن هر نوع حرکت و جنبش را از دست داده است؛ در حالی که اگر مرگ را به روح نسبت دهند مراد این است که روح، ابزار جسمانی خود (تن) را از دست داده است.

از نگاه ملاحظه‌را مرگ انسان نه به سبب ضعیف شدن بدن، بلکه به دلیل قوی شدن نفس روی می دهد. هنگامی که نفس به حدی از کمالات رسید که دیگر به بدن نیازی نداشت، آن را رها می کند، لذا مرگ اتفاق می افتد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: مرگ، واپسین منزل از منازل دنیا و نخستین منزل از منازل آخرت است. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: مرگ خوابی است که هر شب سراغ شما می آید جز این که مدتش طولانی است و وقتی مردم مردند می فهمند که خواب بودند (روایت شده است: الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا) (۳). فرح و شادی خواب و هول و ترس آن در حد بسیار زیاد است، پس حال فرح و ترس مرگ چگونه است (خدا می داند)، پس خود را برای مرگ آماده سازید. (۴)

و باز آن حضرت فرمود: هرکسی که می خوابد نفس او به آسمان عروج پیدا می کند و روحش در بدنش می ماند و میان نفس و روح سبب و رابطه ای مثل شعاع خورشید (با خورشید) وجود دارد. پس وقتی خداوند اذن و اجازه قبض ارواح (و مرگ) را بدهد روح،

ص: ۱۴۵

۱- [۱] - محسن خرازی، بدایه المعارف، ج ۲، ص ۲۶۹، ۱۴۲۴ق و عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۱۶۲، بهمن ماه ۱۳۶۴.

۲- آل عمران، ۱۵.

۳- نک: پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۳۰۷.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

نفس را اجابت می کند و به طرف آن می رود و وقتی اذن ردّ روح (و بیداری) را بدهد نفس، روح را اجابت می کند و این همان قول خداوند است که می فرماید: (۱) «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا». (۲)

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: بیماری ها و دردها همگی قاصدان مرگ اند. هنگامی که عمر انسان به سر می رسد، فرشته مرگ (عزرائیل) می آید. او می گوید: ای بنده ی خدا، چه اندازه خبر بعد از خبر و فرستاده بعد از فرستاده برای تو فرستادم؟ اما من آخرین خبرم و بعد از من خبری نیست. دعوت پروردگارت را از روی میل یا اکراه اجابت کن. پس هنگامی جان او را می گیرد و فریاد بستگانش بلند می شود، او صدا می زند: برای چه کسی فریاد می زنی و زاری می کنی؟ به خدا من درباره ی پایان عمرش به او ستمی نکردم و روزی او نخوردم؛ بلکه پروردگارش او را دعوت کرد. پس اگر شخصی گریه می کند، باید برای خودش زاری کند و من آن قدر به میان شما باز می گردم تا یک نفر از شما را باقی نگذارم. (۳)

آن ها که از مرگ وحشت دارند یا به دلیل عدم ایمان به معاد و گناهان زیاد است و یا به دلیل جهالت نسبت به آن است. آن ها چون مرگ را نیستی می دانند و فطرتاً از نیستی ناراحت و گریزانند از آن بیم دارند ولی کسانی که به معاد یقین دارند و حقیقت مرگ را می شناسند و آن را امر عدمی نمی دانند، زیرا قرآن آن را امر وجودی دانسته می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَئِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۴) و افکار و اخلاق و اعمالشان پسندیده است از آن، هراسی به دل راه نمی دهند.

مردی به امام جواد (علیه السلام) عرض کرد: «چرا برخی مسلمانان مرگ را دوست نمی دارند؟» فرمود: زیرا مرگ را شناختند. اگر آن را می شناختند و از اولیای الهی بودند، آن را دوست می داشتند و می دانستند که سرای آخرت برای آن ها بهتر از دنیا است. (۵) به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: الموت تحفه المؤمن (۶) و روایت شده است: «أَكْبَسَ النَّاسَ مِنْ كَانِ أَشَدَّ ذِكْرًا»

ص: ۱۴۶

۱- مجمع البیان، ذیل آیه.

۲- زمر، ۴۲.

۳- تفسیر برهان، ۶/۱۹۷.

۴- ملک، ۲.

۵- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۹۰.

۶- [۶]- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۲.

للموت»(۱)؛ زیرا که ترین مردم کسانی اند که کاملاً به یاد مرگ هستند.

حافظ طبق گفتار خداوند سبحان که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»(۲)، مرگ را عبارت از ادای بهترین امانت الهی، یعنی روح دانسته چنین می فرماید:

این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست

روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم(۳)

البته گونه ای نگرانی از مرگ را می توان در همه مشاهده نمود، زیرا گسستن از عزیزان خود بدون رنج نخواهد بود که این امری طبیعی است.

در روایت است که مردی به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: «چرا ما مرگ را دوست نمی داریم؟ امام فرمود: شما خانه آخرت را ویران کرده اید و خانه دنیا را آباد ساخته اید، لذا دوست نمی دارید که از خانه آباد به ویرانه منتقل شوید.(۴)

یکی از الطاف الهی این است که انسان از لحظه ی مرگش باخبر نباشد و الا- هر چه به آن لحظه نزدیک تر شود ناراحتی او افزون تر می شود و روز به روز از حرکت و تلاشش کاسته می شد. اگر شخصی بداند مرگ او زود فرا می رسد او از گناه به خاطر زشتی گناه دست نمی کشد، بلکه آن، به خاطر این است که اگر مرتکب گناه شود زود به عذاب گرفتار می شود و این هنر و عامل تکامل او نیست و اگر بداند عمر او طولانی است گناه می کند و مرتب توبه را به عقب می اندازد، ولی چنانچه از لحظه مرگش خبر نداشته باشد کمتر عصبان می کند و تا آخر عمر تلاش و فعالیت دارد. به همین دلیل قرآن می فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»(۵) دانستن زمان مرگ مشکل تر از مکان آن است و وقتی مکان آن ناشناخته باشد به طریق اولی زمان آن نیز ناشناخته خواهد بود.

از قرآن و روایات بر می آید که فرشتگان وحی، جان ها را یکسان نمی گیرند، بلکه بعضی را با احترام و آسانی و برخی را با خشونت و سختی می گیرند. قرآن در مورد مرگ آسان می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ

ص: ۱۴۷

۱- [۱]- مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۱۳۰.

۲- نساء، ۵۸.

۳- نک: سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۴۱۶، پاورقی، به کوشش حسن زاده آملی، ۱۴۲۲.

۴- همان، ۶/۱۲۹.

۵- لقمان، ۳۴.

تَعْمَلُونَ» (۱)؛ همان‌ها (یعنی متقین) که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند، در حالی که پاک و پاکیزه‌اند؛ به آن‌ها می‌گویند: «سلام بر شما!» وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: مرگ برای مؤمن به سان بوییدن بوی خوش است که به سبب خوشی آن، به خواب سبک می‌رود و همه دردها از او رخت بر می‌بندد. (۲)

قرآن در مورد مرگ دشوار می‌فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ» (۳)؛ حال آن‌ها (منافقین) چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) به صورت و پشت آن‌ها می‌زنند (و جانشان را می‌گیرند، بلکه می‌کنند)؟!!

در این خصوص امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: مرگ برای کافران به سان کندن لباس‌های زیبا و گرانبها و پوشیدن کثیف‌ترین و خشن‌ترین لباس‌هاست و یا انتقال از خانه‌های مأنوس و سکنی‌گزیدن در وحشت‌آورترین منازل همراه با بزرگترین عذاب‌ها. (۴)

مرگ ممکن است عارض تن بشود، چنان‌که بیان شد و ممکن است عارض روح و قلب بشود و آن هنگامی است که آدمی از نظر تفکر و تعقل در درجه بسیار پایین باشد و برای سخنان حق گوش شنوا نداشته باشد. قرآن در این باره می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۵)؛ مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی. علی (علیه السلام) می‌فرماید: ... و منهم تارك لانكار المنكر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الأحياء؛ (۶) کسانی که نهی از منکر را به کلی ترک کرده و نه به زبان و نه به قلب و نه به دست با منکر مبارزه نمی‌کنند، مردگان زنده نمایند.

نوعی دیگر از مرگ‌ها، مرگ اختیاری، در مقابل مرگ طبیعی، است. انسان به مرحله‌ای می‌تواند برسد که به اختیار خود خلع بدن از روح کند و این مختص عرفا و اهل کرامت است؛

ص: ۱۴۸

۱- نحل، ۳۲.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۳- محمد، ۲۷.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۵- نمل، ۸۰.

۶- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ (دستی).

چنان که روایت شده است: «موتوا قبل أن تموتوا».

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما(۱).

باید دانست: از نظر قرآن و احادیث اسلامی مرگ انسان و جهان، سنتی حتمی است و گریزی از آن نیست. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ».(۲)

در بعضی روایات آمده است که ملک الموت، جبرائیل و میکائیل و اسرافیل (و حتی سطاظئیل، ملک عذاب(۳)) را قبض روح می کند و سرانجام ملک الموت هم می میرد(۴) و خداوند می فرماید: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» و احدی نیست که جواب دهد، پس خود خداوند می فرماید: «لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ».(۵) در بعضی اخبار وارد شده است که کشنده ی ابلیس (ظاهراً ابلیس از کلمه یونانی «Diablis» می باشد ولی لغویان عرب آن را از ماده «ابلاس» یعنی نومید کردن شمرده است(۶)). در قرآن آمده است: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»(۷)، قائم آل محمد خواهد بود و شاید مراد به قائم، خود رسول الله باشد؛ زیرا که قائم بالحق و بالاصاله خود آن حضرت می باشد و سایر ائمه از جانب آن حضرت وزرا و حکام اند، چنان که در زمان رجعت کلیه، یعنی رجعت رسول الله، سلطنت بالاصاله برای او خواهد بود و سایر امامان به اذن او در اطراف عالم، متصرف و حاکم خواهند بود.(۸)

معاد هم جسمانی است و هم روحانی

یکی از سؤالات مهم و مورد توجه مردم، مخصوصاً جوانان در باب معاد این است که آیا معاد جسمانی است و یا روحانی و یا هم جسمانی و هم روحانی. با توجه به این که بیان شد اگر روح باقی نباشد معاد معنا نمی یابد، پس شق و قسم اول درست نیست و با توجه به آیات و

ص: ۱۴۹

۱- پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۲۸۷.

۲- آل عمران، ۱۸۵.

۳- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰.

۴- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۵- غافر، ۱۶.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «ابلیس».

۷- بقره، ۳۴.

۸- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۴.

روایات، شق دوم نیز باطل اعلام می گردد، لذا شق سوم باقی می ماند که باید به اثبات آن پرداخت.

منظور از معاد روحانی که مورد تأیید عموم فلاسفه و پیروان مشائیان است،^(۱)

این است که بعد از مرگ و حتی در قیامت فقط روح مجرد و غیرمادی، محشور می گردد و لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است.

ابن سینا افزون بر پذیرش لذت ها و عذاب های عقلانی، خوشی ها و آلام جسمانی را نیز با تأکید بر دیدگاه دین و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفته است. لذت های زودگذر دنیا همچون داروی بی حسی و بی هوشی اند که سبب می شوند فرد متوجه دورشدن از کمالات عقلی نشود، اما مرگ تأثیر این دارو را از بین می برد و فرد به عذاب عقلانی خود پی می برد.^(۲)

و برخی بر این باورند که علاوه بر باقی ماندن روح، بدن مادی بار دیگر به آن تعلق می پذیرد و هر دو، موضوع پاداش ها و کیفرهای خاص خود قرار می گیرند، چنان که در دنیا انسان از دو ساحت روح و بدن تشکیل شده است، ولی روح، حقیقت راستین انسان را تشکیل می دهد و هر کدام، لذات و آلام مربوط به خود را دارد.

باید توجه داشت که حیات اخروی از کمال و برتری خاصی برخوردار است و نمی توان گفت: زندگی آن عالم به سان زندگی دنیاست، با این تفاوت که حیات در دنیا موقت و در آخرت دائمی است. اگر بنا چنین بود بر هم زدن نظام کنونی و تجدید همان حیات دنیوی با همه ی آن نظام ها و جریان ها، کار لغو و عبث و تکراری بود، در حالی که قرآن خلاف آن را بیان نموده، می فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».^(۳)

آیاتی که هر دو معاد جسمانی و روحانی را تأیید می کنند عبارتند از: آیاتی که از احیای مردگان در امت های پیشین سخن می گویند؛ مانند زنده شدن پرندگان به درخواست و دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و سرگذشت اصحاب کهف و زنده شدن عزیز و زنده شدن مردگان به دعای حضرت عیسی (علیه السلام) و آیاتی که به روشنی گواهی می دهند انسان از خاک آفریده شده است و دوباره به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ

ص: ۱۵۰

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۶۲۳.

۲- [۲]- نک: ابن سینا، الشفاء، فصل ۷ (فصل فی المعاد)، ص ۴۳۲ - ۴۲۳، به کوشش: ابراهیم مذکور و همو، النجاه: فی الحکمه الإلهیه، ص ۲۹۱ - ۲۸۹.

۳- عنکبوت، ۶۴.

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد معاد جسمانی استدلال کرده است که آن در دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالضروره معلوم و بدیهی است و قرآن نیز در آیات زیادی، مثل آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعِ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۲)؛ آیا مگر انسان می پندارد ما هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد، بلکه قادریم بر اینکه سر انگشت های او را تسویه و برابر گردانیم، بر امکان، بلکه بر وقوعش اشاره نموده است، لذا اعتقاد به معاد جسمانی (علامه بر اعتقاد به معاد روحانی) لازم و واجب است. (۳)

این که آیه مذکور بیان می کند که سر انگشت های انسان در روز قیامت همان سر انگشت های او در دنیا است، دلیل بر معاد جسمانی و جسمانی نیست، چون آیه بیشتر از این را بیان نمی کند که در قیامت انسان هر کسی را که می بیند همان کسی است که در دنیا بوده است، حتی سر انگشت های او هم، از لحاظ شکل، محفوظ است، بنابراین آیه با جسم مثالی، نه جسم مادی، سازش دارد، پس نظر خواجه و علامه حلی تمام نیست.

نکته ای که در اینجا باید تذکر داد این که اصالت انسان و درک لذت ها و آلام، مربوط به روح است و بدن، وسیله و ابزار و زمینه و علت معده ای بیش نیست و سرانجام بدن انسان متلاشی و نابود می گردد، ولی روح باقی می ماند و همراه بدن مثالی می گردد. همین مسئله را باید در عالم آخرت مورد توجه قرار داد، با این تفاوت که جسم مادی در این دنیا، در عالم آخرت تبدیل به جسم و بدن مثالی می گردد ولی روح و انانیت همچنان ثابت می ماند.

در عالم آخرت هر چند انسان دو ساحتی است ولی درک و فهم لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است؛ با این تفاوت که روح، بعضی از لذات و آلام را مستقلاً دریافت می کند و بعضی از آن ها را به وسیله بدن مثالی و نمی شود گفت: انسان دو تا «من» دارد که یکی من روحانی و دیگر من بدن مثالی؛ ضمن این که باید توجه داشت طبق نظر ملاصدرا روح و نفس در این عالم، محصول حرکت جوهری بدن مادی است و در آخرت روح انسان، ایجاد کننده بدن مثالی است.

قرآن کریم طبق آیه «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

ص: ۱۵۱

۱- طه، ۵۵.

۲- قیامت، ۴-۳.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۰۵، به کوشش حسن زاده آملی.

خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱) هر دو لذت جسمانی و روحانی را تأیید فرموده که مدرک هر دو تنها روح است.

آنچه مهم است این که روایات راجع به تمثالت و حشر انسان با خودش و خودش با ملکات خویشتن، که هر کسی مهمان سفره خویش است، و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «الدنيا مزرعة الآخرة» (۲)، خیلی زیاد و شیرین و جذاب و گره گشا هستند (۳).

انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیا است

علامه طباطبائی در پاورقی بدایه الحکمه در این خصوص می نویسد: شخصیت انسان به نفس و روح اوست، نه به بدن دائماً متغیر او. انسان رجوع کننده در معاد با نفس و بدن، عین انسانی است که در دنیا بوده است. (۴) (قال الصادق (عليه السلام): «فاذا قبضه الله عزوجل، صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصور التي في الدنيا» (۵)؛ خواه مرگ استکمال برای روح باشد و بدن رجوع کننده با آن روح، به وسیله ایجاد جدیدی از جانب خداوند باشد یا مرگ استکمال برای روح و بدن باشد و بدن رجوع کننده با روح، همان بدن دنیایی باشد که استکمال یافته است، پس انسان با نفس و بدن خود، همان انسانی است که عیناً در دنیا بوده است. (۶)

ابوعلی سینا در الهیات شفا می فرماید: المعاد منه روحانی و منه جسمانی، اما الجسمانی فقد اغنانا عن بیانه الشریعه الحقه المصطفویه... و اما الروحانی فجنح ذاکروه. (۷)

باید دانست جمهور و عموم مسلمانان و عموم فقها و اهل حدیث معاد را تنها جسمانی می دانند، بنابراین که روح از نظر آنان، جسم ساری و جاری و نافذ در بدن است، مانند سریان آتش در فحم و ذغال چوب و آب در گُل و زیت و روغن زیتون در زیتونه و یک دانه

ص: ۱۵۲

۱- توبه، ۷۲.

۲- عوالمی اللثالی، ۱/۲۶۵، ح ۶۶

۳- حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیها، نمط ۳، ص ۵۸۴

۴- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۷.

۵- نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳، ۱۳۳۹.

۶- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۰۳.

۷- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۰.

در قرآن مسئله معاد به معنای اعاده معدوم نیست. به این معنا که شخصی، معدوم شود و عین همان شخص دوباره به وجود آید که این عقلاً و ذاتاً محال است؛ زیرا اگر در آن کتاب مقدس معاد از نظر جسم مطرح باشد، منطقی آن این است که مرده ها زنده می شوند، نه این که معدوم ها بار دیگر موجود می شوند. در قرآن کریم آمده است: «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ (ابی بن خلف از پیامبر پرسید: چه کسی استخوان ها را که پوسیده است زنده می کند؟ (ای پیامبر) بگو کسی آن ها را زنده می کند که اول دفعه آن ها را ایجاد کرده است.

و اگر معاد از نظر روحی مورد نظر باشد، بیان قرآن این است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (۲)؛ خداوند به وقت مرگ ارواح خلق را کاملاً می گیرد و آن ها را که هنوز مرگشان فرانسیده است، نیز در حال خواب روحشان را بتمامه قبض می کند. پس مردن، نیستی نیست، بلکه آن فقط انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ به دلیل این که «توفی» در آیه؛ یعنی به تمام وجود تحویل گرفته شدن، زیرا آن از ماده «وَفَى» است، نه از ماده «فَوَتْ». به این ترتیب، توفی به معنای استیفا و به تمام وجود بازستاندن است و متوفای؛ یعنی کاملاً استیفا شده؛ به همین جهت کسی که از کسی طلبی دارد، وقتی تمام دین و کل طلب خود را از او می گیرد، استیفا کرده است.

باید دانست در روز قیامت مثل بدن های انسان خلق می شود که خدشه ای به وحدت شخصیت او نمی رساند. (۳) چون اصالت با روح است. در حقیقت بدن مثالی، جلوه روح و نشان از شخصیت اوست. در دنیا خَلْق و خُلُق از هم جدایند و در آخرت خَلْق و خُلُق متحد.

تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن

از مباحث گذشته روشن شد که حقیقت معاد این است که روح انسان پس از مفارقت از بدن به مشیت الهی بار دیگر به مثل همان بدن باز می گردد - از این جهت که اگر در قیامت او را ببینند می فهمند او همانی بوده است که در دنیا بوده است - تا به پاداش و کیفر اعمال دنیوی

ص: ۱۵۳

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ج ۲، ص ۶۲۲.

۲- زمر، ۴۲.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۱۱.

برخی آیین‌ها، معاد دینی را انکار کرده‌اند، ولی پاداش و کیفر اعمال را در شکل تناسخ پذیرفته‌اند. تناسخ به این معناست که روح انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر و یا حیوان و یا گیاه منتقل می‌شود. گویند: هنگامی که کسی سگی را می‌زد، فیثاغورث به او گفت: «آن را مزن! من صدای یکی از دوستانم را در صدای آن شناختم». این قصه راست باشد یا دروغ، اسناد عقیده‌ی تناسخ به فیثاغورث را از آن می‌توان پذیرفت. (۲)

در «اوپانیشاده‌ها» آمده است: آن‌ها که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیک‌اند، بعد از مرگ، روان ایشان در زهدانی پسندیده و پاک مانند رحم یک زن برهنی یا یک زن کشتریه برحسب مراتب جای می‌گیرد؛ اما ارواح اشخاص بدکردار و شریر در رحم ناپسند و مکروه مأوا می‌گزینند، مثلاً در زهدان سگ و گرگ و خوک و یا در رحم زنی از طبقه پایین جای می‌گیرد. (۳) برحسب عقیده هندوان روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علیین با برهما وحدت تام حاصل می‌کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می‌شود، سلسله‌ای از توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر در می‌آید.

البته امروزه، تفسیرهای جدیدی از نظریه تناسخ ارائه داده‌اند که بیش‌تر صبغه اخلاقی دارد، یعنی روح به بدن دیگری وارد نمی‌شود، بلکه اعمال خوب و بد ماست که بر نسل بعد اثر می‌گذارد. (۴) شاید این تفسیر به خاطر اشکالاتی بوده است که بر نظریه تناسخ وارد آمده است.

برخی از حکمای اسلامی گفته‌اند: تناسخ انواعی دارد که یکی از آن‌ها تناسخ انفصالی است و مردود. برخی از مادیین، معاد خلق و مردم را در همین جهان پنداشته‌اند. آن‌ها می‌گویند: ما چون مردیم باز به ماده دیگر که همان نطفه است و مستعد فیضان روح، تعلق می‌گیریم تا اگر دارای اخلاق نیکو بوده‌ایم در ظرف آینده به سعادت در دنیا بازگردیم و زندگی کنیم و اگر دارای اخلاق بد بوده‌ایم در دوره و کوره بعد به فقر و مرض و شقاوت نایل خواهیم آمد. این نظر ناشی از تخیلات و اوهام ملل مشرک هند و چین و غیره مثل

ص: ۱۵۴

۱- محسن خرازی، بدایه المعارف، ۲/۲۴۱، پاورقی.

۲- کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۱/۸۰-۴۶، ترجمه مجتوبی.

۳- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

۴- جان هیگ، فلسفه دین، ص ۳۱۵، ترجمه بهزاد سالکی.

یوذاسف و اتباع اوست. امام رضا فرموده است: «من قال بالتناسخ فهو كافر».(۱)

دلایل ابطال تناسخ انفصالی این است که در نظام آفرینش هرگز چیزی از فعلیت به قوه نمی رسد، یعنی محال است روح کامل، به ماده ی بالقوه و مستعد تعلق گیرد و دیگر این که لازمه آن نوع تناسخ، تکرار در بازگشت به دنیا است و این لغو است و بالاخره این که اجتماع دو نفس بر بدن واحد لازم می آید، به این معنا که اگر انسانی به بدن گیاهی یا حیوانی تعلق پیدا کند، آن گیاه و حیوان هر کدام نفسی دارد،(۲)

لذا آن گیاه و حیوان (و انسان) بر اثر هر کدام دو نفس پیدا می کنند.

تناسخ طولی و تجسم اعمال

آنچه در این خصوص می توان گفت و مورد قبول است تناسخ طولی یا تجسم عمل است که آن مربوط به اخلاق و مکتسبات نفسانی است که یا ملک است و یا اعجمی و حیوانی و یا شیطانی است.

فباعبار خُلقه الانسان

ملک او اعجم او شیطان(۳)

گفتنی است که رابطه میان جرم و جریمه گاهی قراردادی است که باید تناسب میان آن دو رعایت شود، مثل جریمه های ناشی از تخلف از قوانین رانندگی و برخی از نوع علی و معلولی است که تناسب مذکور معنا ندارد.

نقل می کنند سلطانی به والی خود دستور داد که هرچه عجم (مهاجر) در شهرها هستند، همه را احصاء و آمارگیری کند. والی اشتباهاً احصاء را «احصاء یعنی اخته نمودن» تصور نمود، لذا همه عجم را اخته نمود(۴) و برخی از نوع تجسم عینی است که به طریق اولی تناسب مذکور در آن وجود ندارد.

اساساً در دنیا خُلق و خُلق از هم جدایند ولی در دار آخرت خُلق و خُلق یکی می شوند، لذا خُلق آدمی انسان را در قیامت، که در دنیا به شکل آدم و خُلق شهوت پرست بوده است، به شکل خوک در می آورد.

ملاصدرا معتقد است هر انسانی در دنیا با توجه به اعمال و افکار خود، نفس خود را

ص: ۱۵۵

۱- الهی قمشه ای، حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳-۳۱۲.

۲- حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳.

۳- سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۵۲، به کوشش حسن زاده آملی و نک: همان، ۳۹۲.

۴- [۴]- حسن زاده، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۷، ص ۱۱۲، پاورقی، ۱۳۹۱.

می سازد و بدان شکل می دهد. بر این اساس در زندگی پس از مرگ، هر فرد صورت هایی می آفریند که مطابق با ملکات کسب شده است. آنان که ملکات پست دارند، صورت هایی می آفرینند مانند مار و عقرب و آتش و... که سبب عذابشان می شود و از این سو دارندگان ملکات ارزشمند نیز پدید آورندگان صورت هایی اند که موجب لذتشان می گردد.

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که در روز جزاء

حشر تو به صورت صفت خواهد بود

ملا باقر مجلسی در جلد سوم بحار از شیخنا البهائی نقل فرموده است: «تناسخ باطل، تعلق روح به بدن دیگر در همین دنیا است که به اجماع مسلمین باطل است» و یک قسم تناسخ دیگر در نشئه عالم مثال و قبر و برزخ (و قیامت کبری) است که وقوعش در آیات و اخبار مستفیضه وارد شده است (۱) و مورد تأیید می باشد.

دانشمندان بر این باورند که: «ما من مله الا و للتناسخ فیه قدمٌ راسخٌ» (۲)؛ ملت و آئین به حقی نیست مگر این که قدم راسخی در خصوص تناسخ طولی و ملکوتی و روحانی و اخروی، نه عرضی و جسمی و ملکی و دنیوی، دارد.

مسخ درباره طغیانگران از بنی اسرائیل با تناسخ مذکور و اصطلاحی و مردود تفاوت بنیادی دارد؛ زیرا در تناسخ، روح پس از جدایی از بدن، به جنین یا بدن دیگر تعلق می گیرد؛ ولی در مسخ، روح از بدن جدا نمی شود؛ بلکه تنها شکل و صورت بدن تغییر می کند تا انسان تبهکار، خود را به صورت میمون و خوک ببیند و از آن رنج ببرد. علامه طباطبائی درباره مسخ می گوید: انسان های مسخ شده، انسان هایی اند که با حفظ روح بشری، صورتاً مسخ شده اند، نه این که نفس آن ها نیز مسخ شده و به نفس میمون تبدیل گردد. (۳) انسان های مسخ شده معمولاً چند روزی زنده نمی مانند؛ إِنَّ الْأَخْبَارَ مَتَظَاوِرَهُ فِي أَنْ الْمَسْخُوحَ لَا يَعِيشُ بَعْدَ الْمَسْخِ إِلَّا أَيَّامًا ثُمَّ يَهْلِكُ. (۴)

در قرآن سه آیه در مورد مسخ آمده است که عبارتند از: «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (۵)

ص: ۱۵۶

۱- الهی قمشه ای، حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۵.

۲- حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۵.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/۳۱۸.

۵- بقره، ۶۵.

«وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» (۱) و «فَلَمَّا عَتَبُوا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (۲) مسخ، برداشته شدن پرده از چهره ی باطنی انسان های گنهکار در همین دنیا است که به صورت محدودی در این مرحله از جهان هستی انجام شده است؛ اما پرده برداری به صورت گسترده تر در زندگی پس از مرگ و به صورت عمومی در قیامت و رستاخیز خواهد بود.

در روایتی نقل شده است که شخصی به نام ابوبصیر در موسم حج به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: چقدر حج گزار زیاد است! امام فرمود: «ما اکثر الضحیح و اقل الحجیح چقدر ضجه کننده زیاد است و حج گزار کم است! سپس امام (علیه السلام) به خواست خدا پرده از چشم ابوبصیر کنار زد و چون او به جمعیت حج گزار نگاه کرد، در میان حیوانات گوناگونی، اندکی انسان دید. (۳)

اساساً انسان از لحاظ منطقی نوع ثابت، یعنی حیوان ناطق است و از جهت اخلاقی جنس مبهم است (۴) که وقتی می میرد فصل اخیرش از حیث سجیه و منش و شخصیت انسانی محقق می گردد و بهشت و جهنم هر کسی طبق همان فصل اخیر اوست.

خلاصه و عصاره ی مطلب این که تناسخ باطنی و ملکوتی و طولی و برزخی و مثالی و معنوی و اخلاقی و روحی و نفسانی همان تجسم عمل است که آن تسمیه از باب مشاکلت است. ملاهادی سبزواری در این خصوص می فرماید: تسمیه الطولی و الملکوتی بتجسم الاعمال و تشبیح الملکات بالتناسخ، من باب المشاکله (۵)؛ تسمیه و نامیدن تناسخ طولی و ملکوتی به تجسم اعمال و عینیت یافتن افعال و مانند نمودن ملکات به تناسخ از باب مشاکلت است. آن، نظیر شعر ذیل است:

کند گر بر تو ظلم از کین، بداندیش

تو هم آن ظلم کن، بر وی، میندیش

زیرا ظلم دومی از باب مشاکلت است، یعنی چون بحث مورد نظر ظلم بوده، ظلم دوم آورده شده است.

ضمن این که باید دانست تعلق نفس به بدن اخروی چون تعلق نفس به بدن دنیوی نیست که استعدادش منشأ تعلق نفس است، بلکه بدن های اخروی از نفس منبعث اند و قیام صدوری

ص: ۱۵۷

۱- مائده، ۶۰.

۲- اعراف، ۱۶۶.

۳- اطیب البیان، ۴/۴۱۱.

۴- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۵۲، ۱۳۶۹.

۵- شرح المنظومه، ص ۳۵۲.

به نفس دارند و چون هیولی ندارند حامل استعداد فیض جدید نیستند و صوری از مألوفات و مکروهات که محشور می شوند، به حول و قوه ی احسن الخالقین همه مُنشأ و مخلوق نفوسند، چنان که برخی از ارباب حقیقت، بعضی از مرادهای خود را به همت خویش در این عالم ایجاد می کنند. العارف خلاق بهمهته.

حکیم سبزواری گوید: البدن الاخری هو الدنیوی بعینه و بشخصه و الامتیاز بینهما لیس إلا بالکمال و النقص (۱). و ملاصدرا را گوید: بدن دنیوی بالعرض زنده است و بدن آخرقی بالذات و دیگر آن که در دنیا نفس، هدف است بدن و در آخرت، به وجهی، بدن، یعنی ملکات نفسانی و خلق و خو هدف است، نه، یعنی ملاک ارزش، تجسم عمل است که در بدن برزخی و ملکوتی تجلی دارد و دیگر این که ابدان آخرتی برحسب اعداد تصورات، بی نهایت اند (۲).

انسان وظیفه دارد بسان اهل سلوک به محاسبه و مراقبه پردازد. زیرا روایت شده است: «حاسبوا انفسکم قبل أن تحاسبوا» و علی (علیه السلام) فرموده است: «من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر». که انسان در صورت توفیق محاسبه اگر حسنات داشته باشد، حمد و شکر خدا کند و از خدا بخواهد زیاد شوند و چنانچه لغزشی پیدا نماید استغفار و توبه نماید.

بعضی از کُمَلین، خطورات ضمیر و واردات درونی خود را نیز تحت محاسبه و مراقبه خود درمی آورند که اگر از واردات حیب نباشد با قلب منیب و فواد کئیب جبران و تدارک کنند. «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ (۳)».

اهل معرفت خواطر را چهار قسم دانسته اند که عبارتند از خاطر ربانی (نقر الخاطر) و ملکی (الهام) و نفسانی (هاجس) و شیطانی (وسواس) (۴).

شفاعت

مفهوم و اهمیت شفاعت

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: اجماع و اتفاق علما بر اصل شفاعت است و معنای آن، عبارت از اسقاط و نابود نمودن عقاب از فاسقان امت محمد (صلی الله علیه و آله) است و به معنای طلب زیادتى منافع هم آمده است.

ص: ۱۵۸

۱- حکیم سبزواری، شرح الاسماء، ص ۲۸۰

۲- ملاصدرا، کتاب العرشیه، ص ۳۵ و نک: ملاصدرا، اسفار، ۹/۱۶۶

۳- بقره، ۲۸۴.

۴- ملاحادی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۹۲-۳۹۰، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۴.

در باب معنا و منظور شفاعت میان متکلمین اختلاف وجود دارد: وعیدیه گفته اند: آن عبارت از طلب زیادتی منافع برای مؤمنین مستحق ثواب است ولی تفضلیه معتقدند شفاعت برای فاسقان از این امت، یعنی امت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اسقاط عذاب و عقاب آن هاست و این حق و صحیح و کامل است، هر چند قبول هر دو بلاشکال است.

خواجه طوسی نظر اول را ابطال نموده است، به این که اگر شفاعت به معنای طلب زیادی منافع باشد، نه به معنای دیگر، لذا ما شافع و شافعت کننده برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهیم بود، آن جا که از خداوند متعال در موقع صلوات فرستادن، علو و بلندی درجات او را می خواهیم و این بیانگر نوعی از تقدم ما نسبت به پیامبر است و تالی و نتیجه باطل است، پس مقدم و شرط نیز باطل است. (۱)

مقدس اردبیلی متن خواجه را مجمل دانسته می فرماید: وی احتمالاً «زیادی منافع» را در شفاعت تنها در صلوات رد می کند. (۲)

در این جا مناسب است معنای صلوات فرستادن ما بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن شود: ان اصل الصلاه الانعطاف... (۳)؛ یعنی اصل صلوات (که جمع آن صلوات است)، انعطاف و توجه خداوند متعال بر پیامبر با رحمت است و همچنین صلوات ملائکه بر حضرتش با تزکیه و استغفار است و صلوات مؤمنین، دعا و طلب رحمت برای حضرتش است و از روایات شیعه و سنی استفاده می شود که طریق صلوات و صلوات مؤمنین این است که از خدا بخواهند بر پیامبر و آتش صلوات و درود و رحمت بفرستند.

خلاصه این که صلوات ما بر پیامبر از لحاظ مفهومی غیر از شفاعت است و از آخر عبارت علامه استفاده می شود که صلوات مؤمنین با واسطه است، نه مستقیم.

باید دانست: شفاعت در قیامت کبری است، نه در برزخ، پس باید از برزخ و قبر ترسید. (۴)

گفتنی است: خطیب نماز جمعه مدینه از روی بدعت و خصومت، که سبب اختلاف می شوند، در آغاز خطبه «بسم الله» نگفت و در پایان آن در مسجد النبى در موسم حج در سال ۱۴۲۲ ق این گونه صلوات فرستاد: «اللهم صلّ و سلّم علی محمد و علی الخلفاء الراشدين ابی بکر و عمر و عثمان و علی و علی سائر الصحابه اجمعین». اخیراً در پایان خطبه های نماز

ص: ۱۵۹

۱- علامه حلّی، کشف المراد، ص ۴۱۶، به کوشش حسن زاده.

۲- فاضل قوشجی، شرح تجرید العقائد لمحمد بن حسن الطوسی، حاشیه، ص ۳۸۷.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۵۶ سوره احزاب.

۴- حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۳۷۹، ۱۳۴۵.

حق این است که شفاعت بر هر دو معنای مذکور اطلاق شود: هم بر طلب زیادی منافع برای مؤمنین، نه برای پیامبر، که خداوند رتبه و مقام آن ها را در بهشت بالا برد و هم برای اسقاط مزار و ضررهاست. عرب می گوید: شفع فلان فی فلان، یعنی «طلب له زیاده منافع او اسقاط مزار».

باید دانست: خداوند تبارک و تعالی مغفرت خود را به اسباب استغفار و توبه و دعا و توسل و شفاعت مربوط دانسته است. آیاتی که بر آن ها دلالت می کند عبارتند از: «اشْتِغِفُوا رَبُّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا» (۲) و «قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۳) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۴).

ضمن این که توسل با شفاعت تفاوت دارد. توسل اعم از شفاعت است، چون متوسل گاهی نبی و امام است و گاهی عاصی و گناهکار؛ اما شفاعت در خصوص عاصیان مطرح است. چرا که انبیا و امامان گناهی ندارند، لذا شفاعت در آن ها موضوعیت ندارد و این منافات ندارد که معصومین به نوعی از شفاعت دیگر که ارتقائی است متمسک شوند، مثلاً با قرائت قرآن و عمل به دستورات دینی ترقی یابند. علی (علیه السلام) به سبب اعطای انگشترش به سائل در رکوع، آیه ولایت در شأنش نازل شد؛ چون شفاعت به معنای جفت شدن و ضمیمه چیزی به چیزی است.

بعضی از امامان وقتی مریض می شدند به حائر امام حسین (علیه السلام) رفته، متوسل می شدند و یا برای این امر موالی و افرادی را می فرستادند و نباید گفت: آن ها از حائر افضل اند، زیرا رسول خدا از بیت الله و حجر اسود افضل است و در عین حال طواف و استلام می کرد. خداوند بقاعی دارد که واجب است در آن ها دعا کرد تا خداوند دعای هر کسی را که خواست مستجاب نماید و حائر و کربلا یکی از آن بقعه هاست. و نیز نباید گفت: دعای امام برای خودش از دعای دیگری برای او در حائر، افضل است (۵).

شفاعت به قدری مهم است که انکار آن، سبب خروج از تشیع، بلکه اسلام است. قال

ص: ۱۶۰

۱- علی عطایی اصفهانی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۲۲۲.

۲- هود، ۳.

۳- غافر، ۶۰.

۴- نساء، ۴۸.

۵- عده الداعی، ص ۵۷، پاورقی.

الصادق بن محمد (علیه السلام) من انکر ثلاثه اشیاء فلیس من شیعتنا المعراج و المسائله فی القبر و الشفاعه. (۱)

باید دانست: آن هایی که از آلودگی های گناهان به هیچ وسیله ای پاک نشده اند، اگر مؤمن از دنیا بروند، به واسطه شفاعت، که تجلی بزرگترین رحمت الهی در اولیای خدا، به ویژه رسول اکرم و اهل بیت کرامش (علیه السلام) می باشد، از عذاب دوزخ نجات خواهند یافت. عن النبی (صلی الله علیه و آله): اذخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی (۲)؛ از پیامبر روایت شده است: شفاعتم را برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم ذخیره نموده ام.

برحسب روایات فراوان «مقام محمود» در آیه کریمه ی «وَمَنْ اللَّيْلُ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (۳) که به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وعده داده شده است، همین مقام شفاعت است و نیز تأویل آیه شریفه ی: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۴) شفاعت در روز جزاست.

بنابراین، بزرگترین و نهائی ترین امید مؤمنان گنهگار، شفاعت است ولی در عین حال نباید از «مکر الهی» ایمن شوند و باید همیشه بیمناک باشند که مبدا کاری از آن ها سرزده باشد یا سر بزند که موجب سوء عاقبت و سلب ایمان، در هنگام مرگ گردد. (۵)

اساساً همه فرق اسلامی، به جز وهابی ها و سلفی ها، شفاعت را قبول دارند. برای نمونه در کتاب «موطأ» آمده است: عن ابی هریره: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةَ فَارِيدُ أَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ اخْتَبَيْتَنِي دَعْوَتِي شَفَاعَةَ لَامَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۶)؛ از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بدون شک برای هر پیامبری دعوتی است. (و برای من هم دعوتی است با این تفاوت که) اگر خدا بخواهد می خواهم دعوت خویش را زیر پوشش شفاعت، برای امتم در روز قیامت، قرار دهم.

در انجیل برنابا، که متقن ترین اناجیل است در دو جای آن صریحاً مقام شفاعت حضرت رسول را در روز بازپسین و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن

ص: ۱۶۱

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۱۷۷، طبع سنگی.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ۴۰/۳۷۸.

۳- اسراء، ۷۹.

۴- الضحی، ۵.

۵- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۸۲.

۶- مالک بن انس، موطأ، ص ۳۲۲، ۱۳۹۹.

امیدوارکننده ترین آیه

بشر بن شریح می گوید: به محمد بن علی (علیه السلام) گفتم: در کتاب خدا کدام «آیه ارجی» و امیدوارکننده ترین آیه است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند: آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۲)؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد. فرمود: لکن ما اهل البيت این گونه نمی گوئیم. گفتم: پس آن، کدام آیه است؟ فرمود: ما می گوئیم: «ولسوف يعطيك ربك فترضى»؛ و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد تا خشنود شوی که منظور از آن آیه، شفاعت است. به خدا قسم شفاعت است و به خدا قسم شفاعت است. (۳)

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده است که (۴): ارجی آیه، آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» است. در قرآن آیه ای امیدوارکننده تر از آن نیست.

باز روایت شده است که علی (علیه السلام) به مردم روی آورده پرسید: کدام آیه در کتاب خدا نزد شما ارجی آیه است؟ بعضی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ». (۵) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. برخی دیگر گفتند: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا». (۶) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. سپس تعدادی گفتند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (۷) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی آیه نیست. فریقی گفتند: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ فَاحِشَةٌ أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ فَاحِشَةٌ أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ فَاحِشَةٌ»

ص: ۱۶۲

۱- حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۱۶۳، ۱۳۴۵.

۲- زمر، ۵۳.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ۱/۱۷۸.

۴- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۴۸ سوره نساء.

۵- نساء، ۱۱۶.

۶- نساء، ۱۱۰.

۷- زمر، ۵۳.

يَعْلَمُونَ» (۱) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست، سپس آن حضرت از جمعیت کناره گیری نموده فرمود: ارجی آیه، آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۲).

منظور از «طرفی النهار»، نماز صبح و مغرب است و آن، در تقدیر این معنا را دارد که نمازهای دو طرف روز را با نمازهای ظهر و عصر بپادار و منظور از «زلفاً من اللیل» نماز عشا می باشد که نزدیک شب گزارده می شود. (۳)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت در حالیکه بشیر و نذیر بودم، هرکسی از شما برای وضو قیام کند از جوارحش گناهان ساقط می شود، پس وقتی برای نماز رو به سوی خدا نمود قلبش از نماز منصرف نشده باشد، دیگر هیچ گناهی ندارد. او مثل آن وقتی است که مادرش او را بی گناه زاده است، پس اگر میان دو نماز (مثل صبح و روز) گناهی از او سر بزند باز گناهش آمرزیده می شود تا آنجا که رسول خدا پنج نماز یومیه را برشمرد؛

سپس فرمود: یا علی نمازهای پنج گانه برای امت من مثل نهر جاری است که از در خانه یکی از شما جاری باشد، پس اگر در جسدش کثافتی باشد و خود را در پنج نوبت در آن نهر بشوید پس گمان نمی رود در آن، کثافتی بماند، لذا نمازهای پنج گانه برای امت من همین حکم را دارد، (۴) یعنی کثافت های روحی را می زدایند.

اختلاف روایات در باب «ارجی آیه» به اعتبارات و ملاحظات گوناگون است، مثلاً در قسمت اول یأس زدائی مطرح است و قسمت دوم مربوط به کسانی است که مشرک نیستند اما فسق و فجور دارند و بدون توبه از دنیا می روند، لذا آیه مذکور آن ها را به شفاعت الهی امیدوار نموده است و در قسمت سوم تزکیه نفس مطرح است. پس در شفاعت تمام مشکلات روانی و اخلاقی انسان به بهترین وجه حل می گردد.

باید دانست شفاعت پلی برای ابطال حق و احقاق باطل نیست، بلکه آن عبارت است از این که انسان لیاقت راه یابی به بهره مند شدن از رحمت و مغفرت الهی را پیدا کند تا به سعادت مطلق برسد. او باید بداند اصل شفاعت از عنایات و الطاف الهی در حق بندگان و گذشت و

ص: ۱۶۳

۱- آل عمران، ۱۳۵.

۲- هود، ۱۱۴.

۳- [۳]- شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۷۹، بیروت.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۸۲/۲۲۰، الباب الثامن کتاب الصلاة، الحدیث ۴۱.

محبت او نسبت به آنان است و آن، ضابطه مند است، یعنی باید اذن الهی در آن شفیع باشد، چنان که خداوند می فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱)؛ در آن روز، شفاعت سودی نبخشد مگر برای کسانی که خدای متعال به او اذن (شفاعت) داده و سخنش را پسندیده باشد و دیگر آن که شفاعت شوندگان مرضی حضرت حق باشند، چنان که قرآن می فرماید: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (۲)؛ ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسانی که خداوند از آنان راضی باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «إن شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاه» (۳)؛ شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

باید دانست: شفاعت معصومین (علیه السلام) شفاعت کبراست و شفاعت غیر آن ها، شفاعت صغرا.

روشن است که منظور از این که شفاعت شونده مورد رضایت الهی باشد این نیست که تمام اعمالش پسندیده باشد و گرنه نیازی به شفاعت نبود، بلکه منظور از آن، مرضی بودن دین و ایمان شخص است و از همه مهمتر این که شفاعت شونده باید به اصل شفاعت ایمان داشته باشد، چنان که از پیامبر اکرم روایت شده است: «من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي» (۴)؛ کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد پس خداوند شفاعت من را به او عطا نمی کند.

ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص

توحید در عبادت که به معنای پرستش تنها حضرت حق است اصل مسلم همه ادیان الهی است و هیچ مسلمانی با آن مخالفت ندارد. اگر اختلافی در این باره وجود دارد، مربوط به مصادیق است که برخی از مسلمانان، به ویژه وهابیون و سلفیون (وهابی ها پس از مدتی نام خود را عوض کرده، خود را سلفی خواندند و مدعی اند که از سلف اسلام و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند. (۵) وهابی ها باید بدانند با عوض کردن نام خود از نفرت خود در میان مسلمانان شیعه و سنی نمی توانند بکاهند)، برخی افعال را مثل توسل، عبادت دانسته، شرک می دانند، در حالیکه برخی دیگر آن ها را، مثل بوسیدن حجرالاسود و... تکریم و تعظیم و به

ص: ۱۶۴

۱- طه، ۱۰۹.

۲- انبیاء، ۲۸.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ح ۲.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۸/۵۸، ح ۸۴، ص ۳۴.

۵- علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳.

فرمان خدا می دانند. (۱) وهابی ها به کسانی که معتقد به شفاعت و زیارت و توسل باشند، نسبت شرک می دهند و خون و مال آن ها را مباح و حلال می دانند. (۲)

وهابی ها و سلفی ها بر آن بودند که بقعه و ضریح مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ویران سازند. اما احترام و تجلیل همه ی فرق اسلامی از آن بنا و بارگاه و مقبره ملکوتی، مانع از آن عمل فجیع شد. (۳)

سجده در برابر بت، عین شرک و بت پرستی است ولی سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب و یعقوب و همسروی بر یوسف، عین توحید در عبادت است؛ زیرا سجده کنندگان می دانستند اولاً مسجودان در سرنوشت انسان و جهان مستقل از خدا دخالت ندارند و ثانیاً آن سجده به فرمان خدا و برای تکریم و تعظیم عبد صالح خدا بوده است.

طبق نظر وهابی های حنبلی چون ملائکه بر آدم و یعقوب بر یوسف سجده کردند پس باید مشرک باشند، در حالی که آن ها مشرک نیستند.

و بنابراین که شیطان بر غیر خدا سجده نکرد، از تکفیری های وهابی محسوب می شود، پس آن ها مطیع و پیرو اویند و آن ها طبق اصل «هرچه در بند آنی، بنده آنی»، شیطان پرستند و آن ها چون حتی در ماه های حرام نیز می جنگند پس از مشرکین بدترند، پس نظریه آن ها باطل و خود آن ها بی اصل و ریشه و اساس اند.

مشرکان در برابر بت سجده می کردند؛ زیرا معتقد بودند که بتان، مستقل از خدا، حق شفاعت دارند و عامل پیروزی در جنگ و دفع و رفع خطر در سفرند.

سجده بر بت و تعظیم و تکریم آن، شرک است ولی بوسیدن حجرالاسود و طواف به دور خانه خدا و سعی میان صفا و مروه شرک نیست، زیرا مسلمانان باور ندارند که سنگ و کوه، خدایند و آثار خدائی دارند و می دانند آن سه به اذن و امر حضرت حق است.

برخی می پندارند توسل به اولیای الهی و شفا خواستن از آنان و تبرک جستن به آثار و مقابر و ضریح های آن ها شرک است، در حالیکه با دلایلی شرک نیست بلکه توحید خالص است؛ زیرا خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۴)؛ او در این آیه، مؤمنین را به تکلیف هایی امر فرموده است که

ص: ۱۶۵

۱- علی عطایی، چرا؟ چرا؟ ۲/۲۸۳.

۲- علی عطایی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۳۴۸.

۳- علی عطایی، چرا؟ چرا؟ ۲/۲۸۳، ۱۳۸۴.

۴- مائده، ۳۵.

التزامشان به آن‌ها، سبب نیل به فلاح و رستگاری است که یکی از آن‌ها این است که مؤمنان برای تقرب به خدا، وسیله و توسل پیدا کنند و وسیله‌ای بهتر از پیامبر و ائمه (علیه السلام) وجود ندارد. (۱)

و باز در قرآن آمده است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۲)؛ خداوند اسمای حسنائی دارد، پس به وسیله آن‌ها خدا را بخوانید. اسمای خداوند از هر اسمی بهتر و نیکوتر است. بعضی از روایات، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده، می‌خوانیم که «به خدا سوگند، نام‌های نیکوی خدا، ما هستیم»، اشاره به آن دارد که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود اهل بیت عصمت و طهارت منعکس شده است و شناخت ایشان به شناخت خداوند کمک می‌کند.

از آیاتی که بر جواز توسل و مشروعیت آن، دلالت می‌کند قول خداوند است که: «لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا». (۳)

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده‌اند، فرمان می‌دهد که سراغ پیامبر روند و هم خود طلب مغفرت کنند و هم پیامبر برای آنان طلب مغفرت کند و نوید می‌دهد که در این صورت، خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت.

باز قرآن در این خصوص می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (۴)؛ قرآن در داستان یوسف نقل می‌کند که برادران یوسف برای آمرزش گناه خود در مورد یوسف صدیق پیش یعقوب آمدند تا او برای آن‌ها از خداوند استغفار بجوید تا آمرزیده شوند و این نشان از توسل و با وسیله به سوی خدا رفتن و مشروعیت آن دو است.

اهل سنت معتقدند سیره مسلمین مؤید مشروعیت توسل است. آن‌ها می‌گویند عمر در سال قحطی متوسل به عباس بن عبدالمطلب شد و گفت: همانگونه که ما در قحطی به پیامبر متوسل می‌شدیم و آب سالی می‌شد، در زمان بعد از حیات آن حضرت نیز متوسل به عباس عموی پیامبر می‌شویم تا خدا به ما باران دهد و چنین هم شد. (۵)

منصور دوانیقی از مالک بن انس، امام مالکی‌ها از کیفیت زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال

ص: ۱۶۶

۱- نک: محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۸۸.

۲- اعراف، ۱۸۰.

۳- نساء، ۶۴.

۴- یوسف، ۹۷.

۵- حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۹۳ و صحیح بخاری، ج ۲، کتاب الاستسقاء... .

نمود. او گفت: پیامبر وسیله تو و وسیله پدرت آدم به سوی خداست و به آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...» استناد نمود. (۱)

معروف است شافعی، امام شافعی ها، به عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوسل شد، لذا ابن حجر هیشمی شعری در این زمینه برای شافعی سروده است:

آله النبی ذریعتی

و هم الیه وسیلتی

ارجو بهم اعطی غداً

بیدی الیمنی صحیفتی؛ (۲)

آل پیامبر وسیله منند و آن ها به سوی خداوند واسطه می شوند. امیدوارم که فردای قیامت به وسیله آن ها به دست راستم نامه عملم داده شود.

بعد از این همه دلیل قرآنی و سیره مسلمین، ابن تیمیه و قسیمی و محمد بن عبدالوهاب تمام آن دلایل را رد می کنند و آن را به اسم دین معرفی می کنند.

مشروعیت زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص

از امتیازات امامیه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) و ساختن ضریح ها و تزئین آن ها است. زیارت آن قبور از مصادیق بارز و موارد بسیار عالی تعظیم شعائر اسلامی است. «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۳)؛ زیرا آن، وسیله دانش افزائی دینی و سیر سلوک عرفانی و استجابت دعا و احیای امر معصومین، علیه السلام، و تقرب الهی است.

زیارت قبور ائمه (علیه السلام) و اقامه ماتم و مقیم شدن مردم در عزاداری و نوحه گری آن ها برای ائمه (علیه السلام) در آن جاها، نوعی از تقرب به خداست، مانند تقرب به او به وسیله عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت و به دیدار برادران دینی رفتن و کمک نمودن به فقیر، زیرا مثلاً- عیادت مریض فی نفسه عمل صالحی است که بنده به واسطه آن، به خداوند متعال نزدیک می شود و آن، تقرب به مریض نیست تا موجب شود عملش را عبادت برای غیرخدا یا شرک در عبادت خداوند قرار دهد. (۴)

امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده

ص: ۱۶۷

٢- ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ١٧٨.

٣- حج، ٣٢.

٤- سيد محسن خرازي، بدايه المعارف الالهيه، ١/٦٩.

می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: (۱) «و يأخذ الصدقات» (۲) و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل از اینکه به عبادت مرخص برود به عبادت خدا رفته است؛ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ عَادَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَادَنِي. (۳)

اهل سنت روایتی را که مورد تأیید وهابیان است از عثمان بن حنیف نقل کرده اند که مردی مرخص پیش پیامبر آمده گفت: از خدا بخواه من سالم شوم. حضرت فرمود: اگر می خواهی دعا کنم و اگر مایلی صبر کن که این برایت بهتر است. گفت: دعا کن. حضرت فرمود: یک وضوی خوبی بگیر و دو رکعت نماز بخوان و این گونه دعا کن: «اللهم انی اسألك و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمه، یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی لَتَقْضَى اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فَيَ». راوی حدیث می گوید: بلافاصله مرخص بهبودی یافت و ابن تیمیه که توسل را تحریم کرده است سند حدیث را صحیح می داند. (۴)

و این نوعی تعارض در گفتار است.

اساساً در ذات توسل و استشفاع، توحید و علم ربوبی نهفته است و آن ها از موارد عمل به آیه قرآن است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۵) و در روایتی می خوانیم: «به وسیله امام به خدا نزدیک شوید». (۶)

علامه طباطبائی فرموده است: هیچ کس به هیچ مرحله ای از معنویت نرسید مگر در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) و یا در توسل به آن حضرت.

ممکن است بگوید: توسل در زمان حیات آن حضرت بود، نه در مرگ. در پاسخ گفته می شود: روی این حساب قرآن و نقل داستان ها و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم، بعد از حیات آن حضرت بی فایده است؛ در حالی که با مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سیره و دستوراتش نمی میرد. علاوه بر آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) زنده به حیات برزخی و ناظر اعمال ما و جواب گو به سلام ما در نمازهاست، پس او زنده است، زیرا وقتی شهدا زنده باشند به طریق اولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز زنده

ص: ۱۶۸

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۲- توبه، ۱۰۴.

۳- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

۴- جعفر السبحانی، الوهابیه فی المیزان، ص ۱۶۴.

۵- مائده، ۳۵.

۶- المیزان، ۵/۳۳۵.

است. خداوند در قرآن می فرماید: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۱) دیدن برای خدا و رسول و مؤمنان (یعنی ائمه) به یک معنا و ثابت و همیشگی است. نمی شود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرگش دیگر نبیند و خدا ببیند و الا معنای آیه درست در نمی آید.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: «تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه می شود». در روایت دیگر از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که شخصی به وی عرض کرد: برای من و خانواده ام دعایی بفرمائید. فرمود: مگر من دعا نمی کنم؟ به خدا سوگند، اعمال شما هر روز و شب بر ما عرضه می شود (۲) و اگر در این جهت نقصانی باشد برای رفعش دعا می کنم.

علاوه بر آن خداوند در آیات متعددی از جمله «وَسَيَلَامُ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ» (۳)، به انبیا سلام داده است که آن دلیل زنده بودن آن هاست، چراکه حکیم به مرده سلام نمی دهد.

سیوطی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد آیه «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۴) سؤال نمودم، پس فرمود: خداوند آدم را در هند و حواء را در جده و ابلیس را در بیسان (شهر فلسطین قدیم نزدیک اردن) و مار را در اصفهان هبوط داد. قوائم و ستون های مار مثل قوائم شتر بود (و کان للحيه قوائم كقوائم البعير). آدم صد سال در هند به خاطر گناهش گریه کرد تا این که خداوند جبرئیل (جبریل) را به سوی او فرستاد و گفت (خداوند می فرماید): ای آدم آیا تو را با قدرتم خلق نکردم و روح خودم را در تو ندیدم. آیا ملائکه من برای تو سجده نکردند؟ آیا حواء، کنیز خود، را به ازدواج تو در نیاوردم؟ آدم گفت: بلی، پرسید پس این گریه برای چیست؟ آدم جواب داد: چه چیزی مانع گریه من می شود، در حالیکه از جوار رحمن خارج شده ام. گفت: «فعلیک بهؤلاء الکلمات فان الله قابل توبتک و غافر ذنبک. قل اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم. اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فتاب علی انک انت التواب الرحیم فهؤلاء الکلمات التي تلقی آدم» (۵).

ص: ۱۶۹

۱- توبه، ۱۰۵.

۲- نک: تفاسیر، ذیل آیه.

۳- صافات، ۱۸۱.

۴- بقره، ۳۷.

۵- السیوطی، الدر المنثور، ۱/۱۱۹.

با رفتن مردم چه شیعه و چه سنی آگاه و منصف به زیارتگاه های معصومان، حقانیت و مظلومیت آن ها روشن می شود. امام رضا(علیه السلام) در این باره می فرماید: «إذ أن لكل امام عهداً في عنق أوليائه و شيعته و أن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبه في زیارتهم و تصديقاً بما رغبوا فيه كان ائمتهم شفهاء هم يوم القيامة»^(۱)؛

زیرا هر امامی به گردن اولیا و دوستان و شیعیانش عهد و پیمان دارد و بدون شک از جمله تمامیت وفای به عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آن هاست، پس کسی که آن ها را با رغبت و میل و با ایمان و تصدیق و معرفت آن ها زیارت نماید، از شفاعت آن ها در روز رستاخیز بهره مند می شود.

انسان وقتی به آداب زیارت قبور ائمه از جمله غسل و پوشش لباس نظیف و عطر زدن و صدقه دادن به فقراء و مشی باوقار به سوی حرم و تکبیر گفتن در بین راه و خواندن زیارت و گزاردن حداقل دو رکعت نماز بعد از زیارت به عنوان شکر برای توفیق خداوند برای او، توجه نماید می یابد که زیارت آن ها جز عبادت و توحید خالص و کمال یابی انسان و تقرب به خدا چیز دیگر نیست، به ویژه این که از جمله آداب زائر بعد از نماز این است که بگوید: «اللهم لك صلیت و لك ركعت و لك سجدة و حدك لا شريك لك، لانه ل اتكون الصلاة و الركوع و السجود الا لك، لانتك أنت الله لا اله انت. اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل مني زیارتی و اعطني سؤلی بمحمد و آله الطاهرين».

نتیجه مهم زیارت، انسان سازی است، چون از جمله آداب زیارت، حسن رفاقت با مردم و کم سخن گفتن، آن هم سخن خوب و ذکر زیاد در هر حالتی و خشوع و کثرت نماز و ذکر صلوات و فرو بستن چشم از نامحرم و کمک رسانی به حاجت... مندان و تقوا و ورع و ترک خصومت و جدال (مزاح) و... است.^(۲)

اگر صرف توسل و شفاعت و وسیله، شرک باشد، پس طواف گرد کعبه و بوسیدن حجرالاسود و رمی جمرات و صبر و نماز و الفاظ نماز و قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و طلبیدن آب از فرزند و غذا از همسر و... همه شرکند.

این جانب در مکه از یکی از وهابی ها پرسیدم آیا استلام و بوسیدن حجرالاسود شرک

ص: ۱۷۰

۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۷.

۲- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱.

نیست؟ گفت: شرک نیست، زیرا بوسیدن آن، طبق روایات است. گفتم: پس توسل و زیارت نیز طبق روایات است که بعضی از آن ها را خودتان نیز قبول دارید، پس چرا آن ها را شرک می دانید؟

قرآن میان استعانت از تنها خداوند «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱) و استعانت از صبر و نماز «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۲) جمع نموده است و منافات میان آن دو را دفع و رفع نموده است، پس هر دو به اذن او و عین عبادت اند.

وهابی ها و قبور ائمه

حقیقت این است که دشمنان دیدند کسی سر قبور ائمه کفرشان نمی رود، لذا از روی حسادت دستور دادند قبور ائمه (علیه السلام) را خراب کنند و ضریح آن ها را بدزدند. وهابی ها و سلفی ها حساب شده کار می کنند ولی به هدفشان نمی رسند. آن ها می بینند در اربعین امام حسین (علیه السلام) ده ها میلیون زائر پیاده و از مسافت دور به زیارت آن حضرت می روند. در کجای دنیا مجتمعی به این عظمت، حتی در مکه و مدینه، یافت می شود؟ همین زیارت ها آمریکا را در عراق شکست داد و همین تاسوعاها و عاشوراها انقلاب اسلامی ایران را به اثر و ثمر و تداوم و استحکام رساند.

وهابی های بی ریشه و سلفی های دگم، شیعه را مهدور الدم و مشرک می دانند و به آمریکای متجاوز و یهود اشغالگر و انگلیس مکار کاری ندارد، یعنی چراغ سبز نشان می دهند، بلکه مزدوران آن هانند. آن ها مثل کمونیست معتقدند: هدف وسیله را مباح می سازد. آن ها به جای این که هندوهای گاوپرست را که مدفوع گاو را متبرکاً به سر و صورت می زنند و در مقابل نرینه گاو (لینگا) تعظیم می کنند (۳) به نقد بکشانند، شیعه علی (علیه السلام) را به نقد انتقام جویانه، بلکه به مسلخ و مقتل می کشانند.

آن ها به قدری بی رحم و قسی القلب اند که قبور صحابه را، مثل حجر بن عدی در سوریه دستبرد می زنند و نبش قبر می کنند، لذا آن ها مایه شین و ننگ جهان اسلام اند. آن ها سرانجام به خودشان نیز رحم نمی کنند و یکدیگر را می کشند. آن ها از هر وحشی وحشی ترند، به طوری که ابرقدرت ها نیز آن ها را منفور و مطرود می دانند، چون آنان دیگر برای استعمارگران

ص: ۱۷۱

۱- فاتحه، ۵.

۲- بقره، ۴۵.

۳- نک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱/۵۹۱.

قابل استفاده نیستند، بنابراین نام آن‌ها را به «داعش» تغییر دادند ولی پس از چند صباحی از این‌ها نیز برائت و انزجار حاصل نمودند. آن‌ها تنها گروهی اند که از خودشان راضی نیستند. آن‌ها ریش داران بی ریشه و صورت داران بد سیرت و ضد فرهنگ و تمدنند.

در سال ۱۲۱۶ آن‌ها با یک حمله غافلگیرانه به کربلای معلا هجوم آورده به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدسه ی کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و خانه های زیادی را غارت کردند و در سال ۱۳۴۴ قبور ائمه بقیع را خراب نمودند. جز قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند. (۱)

اخیراً دو بارگاه ملکوتی امام دهم و امام یازدهم (عسکریین) (علیه السلام) را با کمال بی شرمی در سامرا ویران نمودند. در حقیقت آن‌ها گفته اند: دشمن اصلی ما اسرائیلیانند مشروط بر این که شیعه شوند.

جای تعجب اینجاست که اگر ما آن‌ها را لعن کنیم عده ای می گویند: مسلمان، مسلمان را لعن نمی کند ولی اگر آن‌ها دست به چنین فجایعی بزنند بلاشکال است. خداوند آن‌ها را لعن نماید و این‌ها را هدایت.

دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام)

از جمله دلایل مهم زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن کریم است که می فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (۲) خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از نماز بر جنازه منافق و قیام بر قبرش منطوقاً نهی فرموده است و مفهوم نهی، مطلوبیت آن دو برای غیر منافق، یعنی مؤمنین مخصوصاً پیامبر ختمی و امامان است. روایات، گویای بر تأکید بر آن مطلوبیت و تشدید بر استحباب آن است.

این بنده کمترین وقتی سر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای زیارت ایستاده بودم و هابی‌ها مانع شدند، من، طبق آیه مذکور، گفتم: مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) منافق است؟ گفتند: خیر. گفتم: پس می توان ایستاد، در حالیکه شما می گوید: نایست و برو و این، تناقضی آشکار است. یکی از آن‌ها با خنده گفت: «الآیه، منطوق و کلامک، مفهوم. انت اصولی»، لذا مدتی آن جا ایستادم و دعا کردم و زیارت خواندم.

ص: ۱۷۲

۱- علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ۲/۳۴۷.

۲- توبه، ۸۴.

ولی ناراحت بودم که چرا آن جا کثیف است. به یکی دیگر از آن ها گفتم: آن موضع را تمیز نمایید. آن موطن، مقبره است، نه مزبله. گفت: «شَرکِ شَرک». گفتم: «چَرکِ چَرک». سپس آیه «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱) را تلاوت نمودم و گفتم «قابلیت اتخاذ مسجد بر آن مقبره بیشتر از قابلیت اتخاذ مسجد بر اصحاب کهف است. «الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (۲) و رفتیم. فردا که آمدم دیدم آنجا را تمیز کرده بودند در نتیجه یافتیم که آن ها قرآن را نیافتند.

باز در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (۳).

آیه شریفه، واضح الدلاله در نهی از رفع صوت و داد و فریاد در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در حیات او است و خدای سبحان فروداشتن صدا را نزد رسول خدا در حیات و بعد از مرگش تحسین نموده است؛ چرا که آیه اطلاق و کلیت دارد و اگر خدا می خواست آیه تخصیص بخورد، مخصیص آن را می آورد و چون نیاورده است، پس غض صوت در زیارت قبر نبی مکرم واجب است. امام حسین (علیه السلام) به عایشه فرمود: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ یعنی چیزهایی را که خداوند برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیاتش حرام نموده است در مماتش نیز حرام نموده است. (۴)

چون اصولیان گفته اند: «المورد لا یخص الورد» (۵)، یعنی مورد و شرط و قید مثل مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وارد و دستور کلی را تخصیص نمی زند. به همین دلیل خود وهابی-تکفیری ها، آیه یاد شده را در مسجدالنبی روی تابلو برای جلوگیری از صدای بلند در برابر قبر و بارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نصب نموده اند. (۶)

باید توجه نمود که این قبیل احترام ها، به پیامبر عظیم الشان که در پنج آیه ی اول سوره حجرات آمده است اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلامی و علما و

ص: ۱۷۳

۱- اعراف، ۳۱.

۲- کهف، ۲۱.

۳- حجرات، ۲.

۴- العروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ۵/۸۱.

۵- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۶۵.

۶- [۶]- جعفر سبحانی یا استمداد از ارواح مقدسه، ص ۵۵، تابستان ۱۳۶۳.

اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان، شایسته این گونه احترام هایند. (۱)

و دیگر آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۲)، است که بحث آن گذشت.

قرآن تبرک جستن به آثار اولیای الهی را تأیید می کند. برای مثال در ماجرای حضرت یعقوب وقتی وی از فراق یوسف و از شدت گریه، بینایی خود را از دست می دهد، حضرت یوسف به برادران خود می گوید: پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینایی خود را بازیابد. هرچند میان آن دو فاصله زیاد باشد. قرآن می فرماید: «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» (۳) و باز می فرماید «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا». (۴)

حال اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح اولیا و اوصیای الهی یعنی ائمه (علیه السلام) را به احترام بیوسد و یا به آن ها تبرک جوید و معتقد باشد که خداوند در این خاک و آثار، اثری و ثمری نهاده است و در این کار داستان یوسف و یعقوب را در نظر گیرد، عملی موحدانه انجام داده است، نه مشرکانه.

دلایل روائی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در سنت و سیره مطهر و متد و روش پسندیده پیامبر (صلی الله علیه و آله) احادیث زیادی به چشم می خورد که به زیارت قبور تشویق می نماید، چون در زیارت این قبرها چه زیارت یک قبر و چه زیارت قبرهای متعدد، آثار فرهنگی زیادی وجود دارد، هرچند در بعضی از نصوص میان نهی و امر یعنی حرمت و حلیت زیارت، جمع کرده است که قابل توجیه اند.

از آن جمله ابن ماجه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم (که منظور نهی از زیارت قبور مشرکان است)، پس زیارت کنید (که منظور امر به زیارت قبور مسلمین است)؛ زیرا آن، شما را به دنیا بی رغبت می کند و به یاد آخرت می اندازد. (۵)

ص: ۱۷۴

۱- جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۷، ص ۳۹۹-۳۹۷.

۲- نساء، ۶۴.

۳- یوسف، ۹۳.

۴- یوسف، ۹۶.

۵- قزوینی، سنن ابن ماجه، ۱/۱۱۴، ابواب الجنائز.

و باز از همو روایت شده است که آن حضرت قبر مادرش، حضرت آمنه واقع در ابواء میان مکه و مدینه، را زیارت کرده گریه نمود و اطرافیانش را به گریه انداخت و گفت: از پروردگام اجازه گرفتم در این که آن قبر را زیارت کنم، پس به من اجازه داد (ولی اجازه خواستم که استغفار نمایم، اجازه نداد) (۱)،

لذا قبور را زیارت کنید، زیرا آن ها، یادآور مرگ اند. (۲)

البته آن قسمت از این روایت که می گوید: «خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نداد برای مادرش حضرت آمنه بنت وهب طلب مغفرت کند»، صحیح نیست و شیعه آن را قبول ندارد، زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اجداد آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه موحد بودند و احدی از آن ها آلوده به شرک نبوده اند.

قال رسول الله: لم يزل ينقلني من اصلاب الطاهرين الى ارحام المطهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا و اجمعوا (الاماميه) على أن عمه، اباطالب، رحمه الله، مات مؤمناً و أن آمنه بنت وهب كانت على التوحيد. (۳) و حتی همسر هیچ پیامبری طبق آیه «الزَّائِيَةُ لَا يَنْكُحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» (۴) و آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» (۵) زناکار و زانی و بدکاره نبوده اند.

اهل سنت نیز، جز وهابی ها، قبول دارند که آباء و امهات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) موحد و خداپرست و به دین ابراهیم (علیه السلام) بودند خدا را عبادت می کردند. (۶)

وهابی ها معتقدند از راه دور به زیارت اموات و حتی به زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) آن حضرت رفتن بدعت و حرام است و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «لا تشد الرحال الا الى ثلاث مساجد، مسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی» (۷)؛ بار سفر نبندید مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی. این حکم خلاف صریح آیه قرآن است که می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (۸) و گریه را مطلقاً حرام و

ص: ۱۷۵

۱- صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ح ۹۷۶.

۲- صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ج ۳.

۳- شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۵۵، ۱۳۷۱، ص ۱۳، بی تا.

۴- نور، ۳.

۵- نور، ۲۶.

۶- التاریخ القوم، جزء اول، ص ۱۳۱.

۷- صحیح بخاری، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، ح ۱۳۹۷.

۸- عنکبوت، ۲۰.

بدعت می دانند(۱)، در حالی که اهل بدعت و اختلاف، خود آن هاینند و آن ها هستند که حلال پیامبر را حرام و حرام او را حلال نموده اند. عامل اختلاف در طول تاریخ، از اواخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا کنون خلفای ثلاث و پیروان بی چون و چرای آنان، مخصوصاً وهابی ها و سلفی ها بوده اند.

آن ها عمر را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) بالاتر می دانند، زیرا وقتی عمر علناً گفت: «پیامبر(صلی الله علیه و آله) دو متعه را حلال نمود و من حرام می کنم» آن ها قول عمر را ترجیح دادند.

اما احادیثی که در زیارت قبور از آن حضرت صادر شده است زیاد است که

از جمله آن ها این که از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به مقبره ای نزدیک شده فرمود: سلام بر شما، دار قوم مؤمنان و «ان شاء الله» ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد.(۲)

و از آن جمله از ابن عباس نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از قبور مدینه گذر می کرد رویش را به آن ها نموده فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما را و شما را بیامزد. شما زودتر رفتید و ما هم به دنبال شما خواهیم آمد. ...السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر الله لنا و لکم، انتم سلفتمونا و نحن بالاثر.(۳)

و از آن جمله این که از بُریده روایت شده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مردم تعلیم می داد که وقتی به سوی مقابر رفتید بگویید: سلام بر شما اهل دیار مؤمنان و مسلمین و ما «ان شاء الله» به شما ملحق خواهیم شد. شما زودتر مردید. ما تابع و به دنبال شما در مرگ هستیم. از خداوند عافیت مسئلت می کنیم.

در این زمینه روایات زیادی از عامه وجود دارد که علامه امینی نقل کرده است(۴) «من شاء فلیراجع».

جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا

وهابی ها قَسَم به غیر خدا را شرک می دانند؛(۵) در حالی که آن، یک نوع تعظیم نسبت به

ص: ۱۷۶

۱- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۷۲، ۱۳۸۴.

۲- علامه امینی، الغدیر، ۵/۱۷۰.

۳- رواه الترمذی و البغوی فی المصابیح، ۱/۱۱۶.

۴- علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۷۱ و

۵- صنعانی، تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

«مُقَسَمَ بِهِ» و مورد قسم و به اذن حضرت حق است. چون مورد قسم ارزش دارد، خود قسم نیز اعتبار و ارزش پیدا می کند.

در قرآن، چندین قَسَم به غیر خدا وجود دارد. آن قرآنی که الگوی اکبر و راهنمای جاوید و مطلق هر مسلمانی است. و از جمله آن هاست در آیات: «وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ * وَ طُورِ سِينِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (۱) و «وَ الْفَجْرِ * وَ لَيْلِ عَشْرِ * وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ * وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِيرُ» (۲)؛ ... و قسم به شب تاریک هنگامی که به روز مبدل گردد» و...؛ به ویژه این که خداوند به جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز سوگند یاد کرده می فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۳)؛ ای پیامبر به جانت سوگند که قوم لوط در مستی شهوات خود سرگردانند.

هدف این سوگندها بیان عظمت و بها و استحقاق و قابلیت اموری است که خداوند به آن ها قسم یاد می کند تا از این طریق نظر مردم به خصوص و علی الاخص مسلمانان را به تدبیر و تفکر در آن ها معطوف دارد.

اگر نظر وهابی ها و تکفیری ها و سلفی ها در این خصوص صحیح باشد. پس خداوند در قسم خوردن به غیر خود، برای خود، شریک قائل و فعل حرامی مرتکب شده است که این درست نیست؛ زیرا در این صورت او برای خود شریک قایل شده است و محکوم امر و نهی اعتباری انسانی قرار گرفته است. در حالی که او تابع شریعت نیست، بلکه شریعت تابع اوست.

حتی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مواردی به غیر خدا قسم یاد کرده است. از آن جمله مردی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، پاداش کدام صدقه بزرگ تر است؟ آن حضرت فرمود: أما و ابیک لَتُبَاتَّهٗ أَنْ تَصَدَّقَ وَ انت صَحِيحٌ... (۴)؛ سوگند به پدرت، از آن فوراً آگاه می شوی و آن این که صدقه دهی در حالی که سالم و به آن، حریص باشی، از فقر بترسی و به فکر زیستن در آینده باشی.

علمای اهل سنت با این که در سوگند به غیر خدا اختلاف دارند، مع الوصف همگی سوگند به طلاق و عتاق و صدقه بودن ثروت را جائز می دانند و معتقدند که اگر کسی بر طلاق زن و آزادی برده و صدقه بودن اموال خود سوگند یاد کند، زن او رها و غلام او آزاد و

ص: ۱۷۷

۱- تین، ۳-۱.

۲- فجر، ۴-۱.

۳- حجر، ۷۲.

۴- صحیح مسلم، کتاب الزکاه، جزء سوم، باب افضل الصدقه، ص ۹۴، چ استانبول.

اموال او از موارد صدقه می شود، بدون این که نیاز به اجراء صیغه باشد، در حالی همه علمای شیعه چنین سوگندی را باطل می دانند و معتقدند در تحقق طلاق و عتاق و صدقه گردیدن اموال، بسان دیگر امور، باید صیغه ی خاصی اجرا گردد. (۱)

عرب جاهلی پس از تشرف به اسلام بر اثر رسوب عقاید شرک در قلوبشان، باز به لات و عزی و... سوگند یاد می کردند، از این جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من حَلَفَ فَقَالَ فِي حِلْفِهِ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فليقل: «لا اله الا الله». (۲)

دانستنی است که فتوای یکی از فقهای معاصر شیعه، به نام «آیه الله العظمی اصفهانی»، چنین است: الأقوی أنه يجوز الحلف بغير الله و إن لم يترتب على مخالفتها إثمٌ ولا كفارةٌ كما إنه ليس فاصلاً في الدعوى و المرافعات (۳)؛ اقوی این است که سوگند به غیر خدا جایز است و مخالفت با آن گناه و کفاره ندارد، چنان که در مقام داوری، رافع دعوایها و مرافعات نمی باشد.

خلود در ثواب و عقاب:

الف. سعادت و شقاوت ابدی

به طور کلی متکلمین ابدیت در ثواب و عقاب را واجب می دانند، چرا که آن، مشتمل بر لطف و دوام مدح و ذم است که اگر دوام نباشد برای صاحب ثواب، الم و برای صاحب عقاب، سرور ایجاد می شود که این دو خلف و منافی ثواب و عقاب است و آن، نوعی از انقلاب است که محال می نماید.

لطف آن چیزی است که مکلف با آن به طاعت نزدیک تر و از معصیت دورتر می شود و در لطف بهره ای از تمکن و قدرت نیست، به این معنا که مکلف بدون لطف، تمکن و قدرت برای طاعت و ترک معصیت دارد، لذا تمکن و قدرت داشتن، شرط یا شطر تکلیف است و لطف سبب نمی شود عمل به حد الجاء و جبر برسد. (۴)

اگر بنده بداند ثواب و عقاب، همیشگی است بیشتر به خوبی ها گرایش و از بدی ها نفرت دارد و آن، همان لطف است و لطف بر خدا واجب عقلی است، نه واجب شرعی.

ص: ۱۷۸

۱- جعفر سبحانی، توسل، ص ۲۴۰، ۱۳۶۳.

۲- سنن نسائی، ۷/۸.

۳- آیه الله العظمی اصفهانی، وسیله النجاه، کتاب الايمان و الذنور، چ ۸، ص ۲۰۵، طبع نجف.

۴- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۴، به کوشش حسن زاده.

البته مرجه دوام مذکور را سمعی می دانند، نه عقلی. آن ها می گویند: کسی که به فرض نماز نخواند و غسل جنابت نکند و کعبه را ویران و با مادر خود- العیاذ بالله- نکاح نماید، در حالیکه او دارای ایمان خالص باشد عذاب و عقاب نمی بیند، چرا که عمل از ایمان و جزو آن نیست و ایمان نیز نزد آن ها معرفت خدا و محبت نسبت به او و ترک استکبار است (در نتیجه آن ها از هر آدم جنایتکاری سلب مسئولیت می کنند؛ زیرا معتقدند ترازودار تنها خداست (۱))، بناءً علی هذا در روایات که آمده است: عمل از ایمان است، بیشتر ناظر به نفی رأی مرجه است، به ویژه این که کلمه مرجه از ارجاء و ارجاء از رجاء مشتق شده است. ارجاء یعنی تأخیر یا از وقت است یا از مکان است و یا از چیز دیگر و تأخیر از چیزی به معنای عزل آن است، پس مرجه امید دارد که خدا گناهانش را نادیده بگیرد. (و یا این که عمل را از نیت پس اندازند و در ردیفش نیاورند (۲)) از آن طرف فرقه وعیدیه، مؤمن صاحب گناه کبیره را در جهنم خالد می دانند. (۳)

آنچه مهم و با ارزش و صحیح است نظر اعتدالی و غیر افراط و تفریطی شیعه است که نشأت گرفته از اهل بیت (علیه السلام) است؛ زیرا طاعت و معصیت دائمی بنده، سبب مدح و ذم دائمی حضرت حق است و مدح و ذم دائمی نیز، سبب بهشت و جهنم دائمی اوست.

منشأ دوام ثواب این است که انسان فطرتاً خواهان سعادت سرمدی و رستگاری همیشگی است. شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند انسان را خلق نموده است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی مردم را عبث خلق نکرد و آن ها را بیهوده رها ننمود، بلکه برای اظهار قدرتش آن ها را آفرید و به طاعتش مکلف نمود تا مستوجب رضوان او گردند. او آن ها را خلق نکرد تا از آن ها منفعت بجوید و به وسیله آن ها دفع ضرر از خود نمایید، بلکه او آن ها را خلق کرد تا به آن ها نفع برساند و آن ها را به نعمت های ابدی واصل نماید؛ «... بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم الی نعیم الابد». (۴)

خلود در بهشت طبق وعده الهی و غیر قابل تغییر است ولی خلاف وعید عمل نمودن او برای مؤمنان فاسق و چه بسا کافر بلاشکال است؛ پس اگر خداوند فرمود: من خوبان را به بهشت می برم باید به وعده اش عمل نماید ولی اگر گفت: من فاسقان را به جهنم ابدی می برم

ص: ۱۷۹

۱- دکتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۲۱.

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۷، پاورقی، ترجمه مصطفوی.

۳- هاشمی حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷-۸۱۶، ۱۳۶۵.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ح ۳۱۳، الباب ۱۵ من ابواب العدل، ح ۲.

می تواند خلاف آن، یعنی وعید عمل نماید.

با اثبات تجسم عمل به عنوان یک شاهد درونی، مسئله خلود ثواب و عقاب توجیه می گردد. تجسم اعمال به این معناست که اعمال نیک و بد انسان، صورتی دینوی دارند که ما آن را مشاهده می کنیم و نیز صورتی اخروی که هم اکنون در دل و نهاد عمل و ذات انسان نهفته است. اعمال انسان در روز قیامت پس از تحولات و تطوراتی که رخ می دهد، شکل کنونی خود را از دست می دهند و به صورت اخروی جلوه می کنند و ذاتی انسان می گردند و موجب لذت و فرح یا آزار و اندوه انسان می گردند.

حتی نیت ها و ملکات نفسانی انسان نیز در جهان آخرت، تجسم می یابد. کسانی که شهوت و غضب بر آن ها غلبه دارد و اعمال آن ها پیوسته از این دو غریزه بر می خیزد، صورت اخروی آن ها، حیوان شهوی و درندگی است و اگر مکر و حيله مبنای کارهای انسان باشد، صورت اخروی او شیطان است و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کند، به صورت های زیبای بهشتی تمثیل می یابد. علم و عقیده انسان نیز در عالم آخرت تجسم عینی دارند؛ روایت شده است: «أنا رأيتك الحسن الذي كنت عليه»^(۱).

در حقیقت تجسم ابدی عمل، صورت تنزل یافته نفس ابدی انسان است. قرآن در این زمینه چنین بیانی دارد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»^(۲) در حقیقت صورت اخروی عمل، طبیعت ثانوی انسان می شود.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که مرده در قبر گذارده می شود، شخصی در برابر او نمایان می گردد و به او می گوید: ای انسان، ما سه چیز بودیم: یکی رزق تو که با پایان عمرت قطع شد و دیگری خانواده ات که تو را گذاشتند و رفتند و من که عمل تو هستم و با تو مانده ام؛ ولی در نظر تو کم ارزش تر از آن دو بودم»^(۳).

ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: انّ کلّاً من اهل الجنة و اهل النار انما یخلدون بالنیات^(۴)؛ بدون شک هر کدام از اهل بهشت و نار به سبب نیات و قصد های دائمی خود در آن دو بهشت

ص: ۱۸۰

۱- نک: حسن زاده، اتحاد عاقل به معقول، ص ۳۷۵.

۲- آل عمران، ۳۰.

۳- پیام قرآن، ۶/۱۳۶.

۴- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۴-۱۴۰۰، ۱۰۸۳ ق.

و جهنم، مَخْلَد و جاویدند؛ به بیان روشن تر قول امام صادق (علیه السلام) به این نحو دلیل خلود اهل جنت و نار است که نیاتشان این است که: اگر همیشه در دنیا می بودند، آن ها طاعت خدا می کردند و این ها معصیت و آن به خاطر این است که هر یک از انسان ها طبق شاکله و نیت خود عمل می کند که آن بیان بین و روشن، تأویل «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۱) است (۲) و در جای دیگر قرآن می فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۳).

ضمن این که باید دانست ارزش کار ارادی، تابع انگیزه و نیت فاعل است و حسن فعلی بدون حسن فاعلی، تأثیری در تکامل روح و سعادت ابدی انسان نخواهد داشت و به همین دلیل کارهایی که با انگیزه های مادی و دنیوی انجام می گیرد تأثیری در سعادت ابدی او ندارد و بزرگترین خدمات اجتماعی هم اگر به قصد خودنمایی و ریا باشد کمترین سودی برای فاعل در بر نخواهد داشت، بلکه ممکن است موجب زیان و انحطاط روحی او نیز بشود. قرآن می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (۴)؛ پس وای بر نماز گزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند. همان کسانی که ریا می کنند و دیگران را از وسایل ضروری و مورد نیاز زندگی، که کم ارزش نیز است، منع می نمایند.

بر همین اساس قرآن کریم، تأثیر عمل صالح در سعادت اخروی را مشروط به ایمان و قصد تقرب دانسته است. حاصل آن که: اولاً کار نیکو، منحصر به خدمت کردن به دیگران نیست. ثانیاً خدمت به دیگران نیز مانند عبادت فردی در صورتی مؤثر در کمال نهائی و سعادت ابدی خواهد بود که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته باشد. (۵)

قرآن می فرماید: «مِنْ عَمَلٍ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۶).

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که مرگ، که گویی میش املح و کبود و زیباست، آورده می شود، پس ندا داده می شود و گفته می شود: ای اهل بهشت آیا موت را می شناسید؟ پس آن

ص: ۱۸۱

۱- اسراء، ۸۴.

۲- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷.

۳- انعام، ۲۸.

۴- ماعون، ۷-۴.

۵- نک: محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۴۶۲.

۶- نحل، ۹۷.

را می بینند و می شناسند، لذا به اهل نار گفته می شود: مرگ را می شناسید، پس آن را می بینند و می شناسند، لذا بین جنت و نار ذبح می شود؛ فیذبح بین الجنة و النار، سپس گفته می شود: یا اهل الجنة خلوداً بلا موتٍ و یا اهل النار خلوداً بلا موتٍ. (۱)

با توجه به سبقت رحمت خداوند بر غضبش که روایت شده است: «سپس در آدم روح دمیده شد تا این که به دماغش رسید، لذا عطسه کرد و گفت: الحمد لله. فقال الله له: «یرحمک الله»، قال الصادق (علیه السلام): «فسبقت له من الله رحمته» (۲) و آیه قرآن که می فرماید: «تَبَّيْءٌ عَيَّادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» (۳) و «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۴) و با توجه به این اصل که هدف خلقت، وصول به رحمت الهی است، «إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لِيَذَلِّكَ خَلْقَهُمْ» (۵)، اکثر قریب به اتفاق بندگان خدا اهل نجاتند، چراکه اکثر، گناهانشان عارضی است و «العرضی یزول و الذاتی لا تزول».

محمدرضا قمشه ای در این خصوص چنین سروده است:

خلقان همه بفطرت توحید زاده اند

این شرک، عارضی شمر و عارضی یزول

از رحمت آمدند برحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

ج. عاقبت فساق و کفار

تمام فساق مؤمن سرانجام اهل نجات اند. از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: «کفار و مشرکین در جهنم، اهل توحید، یعنی مؤمنان فاسق را مذمت کرده می گویند: ما نمی یابیم که توحید شما، چیزی از عذاب را کاسته باشد و حال آن که ما و شما حکم و عذاب مساوی داریم، پس برای خداوند گران و کربیه می آید که چنین عار و عیب و شین و ننگی از ناحیه کفار برای مؤمنان فاسق باشد.

لهذا به ملائکه می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، به این ترتیب کسانی را، که خداوند می خواهد و شایسته شفاعت می داند، شفاعت می کنند، سپس خداوند به پیامبران می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، پس آن هایی را، که حضرت حق بخواهد شفاعت می کنند، سپس به

ص: ۱۸۲

۱- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۲.

۲- العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ۱/۴۷.

۳- حجر، ۴۹.

۴- اعراف، ۱۵۶.

مؤمنین می فرماید: شفاعت کنید، بنابراین آن ها کسانی را که خداوند بخواهد، شفاعت می کنند.

و بالاخره خداوند می فرماید: انا الرحمن الرحیم؛ من هم رحمن هستم و هم رحیم، لذا به سبب رحمت همه را از جهنم خارج کنید، چنان که فرّاش و پروانه ها خارج می شوند.

سپس حضرت فرمود: ثم مدّت العمد و اوصدت علیهم و کان و الله الخلود؛ پس از آن عمودهای خیمه های آتش کشیده می شود و آن خیمه ها آن کفار و مشرکین را احاطه می کند که این، به خدا قسم، همان خلود جهنم است که مخصوص کفار و مشرکین است. (۱) در مورد تنها حضرت اله می توان گفت: آخر من یشفع هو ارحم الراحمین (۲) و به همین دلیل در قرآن وارد شده است: «قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیْعًا» (۳).

د. حکمت بالای مؤمن و رفاه کافر

در اینجا بسیار مناسب است روایتی از علی (علیه السلام) نقل کرده به حل معظم معضلات در این باب نایل و واصل آییم. آن حضرت فرموده است: «الیوم عمل بلا حساب و غداً حساب بلا عمل و الثواب و العقاب بعد الحساب و ما یصل الی المؤمن و الکافر من البلیا و العطیات فی الدنیا... (۴)؛ امروز عمل بدون حساب است و فردا حساب بدون عمل و ثواب و عقاب، بعد از حساب است و آنچه از بلایا و گرفتاری ها و عطایا و بخشش ها در دنیا به مؤمن و کافر می رسد یا نتیجه بعضی اعمال است و یا ابتدائی است که نه به سبب ثواب ایمان و اعمال صالح است و نه به سبب عقاب کفر و اعمال طالح و سیئی است، اگرچه ممکن است عقاب مؤمن، به علت سیئاتش یا بعضی از سیئاتش باشد و عطا و بخشش برای کافر، به سبب خیری یا خیراتی است که از کافر صادر شده است باشد.

و در اخبار وارد شده است که خداوند بنده مؤمنش را در دنیا به گرفتاری هایی مبتلا می کند تا ثواب آخرتش خالص گردد و به کافر در دنیا عطایایی عطا می کند تا عذاب آخرتش ناب و خالص گردد؛ ان الله یتلی عبده المؤمن فی الدنیا حتی یخلص له الثواب فی

ص: ۱۸۳

۱- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آخر سوره همزه.

۲- نک: مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶، ۱۳۹۸ق.

۳- زمر، ۴۴.

۴- هاشم حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۲۱، ۱۳۶۵.

الآخرة و يعطى الكافر فى الدنيا عطايا حتى يخلص له العذاب فى الآخرة. (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أما الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم و جسر هؤلاء الی جهنمهم و ما كذبت و لا كذبت؛ (۲) تحقیقاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان به بهشت های آن ها و پل اینان به دوزخ هایشان است و من دروغ نگفته ام و تکذیب نشده ام و باز در خطبه معروفش فرموده است: «خط الموت علی ابن (او وُلد) آدم مخطّ القلاده علی جید الفتاه». (۳)

و شك و شبهه ای وجود ندارد که مقتضی و مستدعی و عامل عقاب و ثواب، تنها در این دنیا است و ریب و تردیدی وجود ندارد در این که آن مقتضی، از نوع علت تامه نیست و الا آن دو از بنده جدا نمی شوند، بلکه مقتضی برای استحقاق است و لا غیر. (۴)

هر چند صحیح تر این است که نوشته شود: ثواب و عقاب، نوعی از تناسخ طولی مورد قبول و تجسم و عینیت اعمال خوب و بد است. افزون بر آن بعضی مثل کفار عنود و مشرکین چموش، عین آتش اند، لذا در آن، خالد و ابدی اند. (۵) قرآن در این باره می فرماید: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (۶) از آتشی بترسید که وقود و آتش زنه و چیز مستعد اشتعال و هیزم آن، مردم و سنگ ها یعنی بت ها است که برای کافران آماده شده است. و باز فرموده است: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ». (۷)

و در عین حال چه بسا گناه، سبب افاضه و افاده از جانب حضرت اله گردد، چنان که اگر در عالم طبیعت، تضادی نمی بود، دوام رحمت و خیر و برکت از جانب خداوند، موضوعیت و معنا و مفهوم نمی داشت. در حدیث ربانی و قدسی آمده است: «انی جعلتُ معصیه آدم سبباً لعماره العالم» (۸)؛ بدون شك من (خالق)، معصیت آدم را سبب عمارت و آبادانی عالم قرار

ص: ۱۸۴

۱- توضیح المراد، ص ۸۲۱.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۴- توضیح المراد، ص ۸۲۱.

۵- [۵]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۷۷.

۶- بقره، ۲۴.

۷- همزه، ۹-۶.

۸- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۴، ۱۳۸۶.

دادم. معصیت و عصیان و طغیان انسان دل شکسته بهتر از طاعت و عبادت کسی است که عجب دارد، یعنی تخریب آن، تعمیر است و تعمیر این، تخریب؛ چرا که اساس آن رحمانی است و بنای این شیطانی. انا عند قلب عبدی المؤمن؛ من (خدا) نزد قلب (شکسته) مؤمن ام. و صریحاً روایت شده است: «انا عند المنکسره قلوبهم لأجلی(۱)؛ من نزد قلوب شکسته ام که آن شکستگی به خاطر من است.

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: از سیئه ی آدم تا سیئه ی ابلیس تفاوت بسیار است.(۲) تفاوت از آدمیت آدم است تا شیطنت شیطان، چه آن فرخنده کیش: «ربنا ظلمنا انفسنا» گفت و این عفریت بد اندیش: «رب بما اغویتنی». (۳) لهنذا از آن سیئه ای نماند و از این حسنه ای؛ چون آن، تواضع داشت و این تفاخر. او مصداق «حسنت الابرار سینات المقربین» بود و این عنوان «خیرات الاشرار سینات الاحرار».

در این موضع و موطن است که معنای حدیث «لولا ان تذنبون لذهب بکم و جاء بقوم یذنبون؛ اگر شما گناه نمی کردید خداوند شما را می برد و نابود می کرد و قوم دیگری را می آورد و حیات می داد تا گناه کنند- و بعد که به خود آمدند و پرده جهالت فرو انداختند، توبه کنند و به عیب و ناچیزی خود و به رحمت خدا پی برند و خداوند در مغفرت و عفویش را به رویشان باز کند»- برای ما روشن و ظاهر می گردد.

کفار و مشرکین و صدام صفتان، عین جهنم اند، چرا که گناه و خباثت و خست و ذلت، ذاتی آن ها گردیده است: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(۴) و «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»(۵) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: «و لم یبق فی النار الا اهل النار».(۶)

سگک به دریای هفتگانه مشوی

چون که شستی پلیدتر باشد

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

ص: ۱۸۵

۱- نک: اسرار الشریعه، ص ۱۵۱ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴، مرداد ۱۳۶۳.

۲- خواجه طوسی، آغاز و انجام، ص ۷۱-۷۲، به کوشش حسن زاده آملی.

۳- [۳]- حجر، ۳۹.

۴- بقره، ۲۵۷.

۵- اعراف، ۴۰.

۶- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۸، ۱۳۸۶.

ه. از مصادیق رحمت، آموزش صغائر و افزایش ثواب ... است.

اگر مؤمنان از گناهان بزرگ اجتناب کنند خدای مهربان گناه کوچکشان را می بخشد و اثر آن ها را محو می نماید: چنان که قرآن می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱) در روایت اهل بیت (علیه السلام) می خوانیم: «گناهان بزرگ، گناهانی اند که خداوند مجازات آتش برای آن ها مقرر نموده است. بر طبق نظریه ی دیگری، شدت نهی از یک گناه را معیار بزرگ بودن آن می دانند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: گناه صغیره، با تکرار، صغیره نمی ماند و از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: بزرگترین گناه، گناهی است که انجام دهنده اش آن را کوچک شمرد» (۲).

از مزایای مؤمنان این است که خدای سبحان استغفار فرشتگان و بندگان برگزیده ی خود را درباره آن ها می پذیرد. «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعُرَشَ... وَ يَسْتَعْفِزُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» (۳) و «فَيَايَعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْنَ لَهُنَّ» (۴) و نیز دعا و استغفار مؤمنان را در حق آنان مستجاب می نماید و حتی ثواب اعمالی را که دیگران برای شخص مؤمن، هدیه می نماید به او می رساند.

از موارد بارز رحمت و عنایت حضرت رب العالمین افزایش ثواب است که آیاتی از قرآن مؤید آن است. از جمله آن ها «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (۵) و «وَمَنْ يَقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْبَانًا» (۶) و «الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ» (۷) و «إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (۸) و «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (۹) است.

البته وظیفه ما این است که خود را میان خوف و رجا و رهب و رغب و عذاب و عذب و عقاب و ثواب و دوزخ و بهشت و غضب و رحمت و سخط و رضا و انتقام و انتصار و ذلت و

ص: ۱۸۶

۱- نساء، ۳۱.

۲- ذیل آیه مذکور به تفسیرها مراجعه شود.

۳- غافر، ۷.

۴- ممتحنه، ۱۲.

۵- نمل، ۸۹.

۶- شوری، ۲۳.

۷- یونس، ۲۶.

۸- نساء، ۴۰.

۹- انعام، ۱۶۰.

عزت قرار دهیم. اگر خداوند می فرماید: «تبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم» (۱)، دنباله آن، این را هم گوشزد می کند که: «وَ أَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» (۲).

ضمن این که این را هم باید تذکر داد که: آیا عذاب و جهنم فی نفسه و ذاتاً عذاب است یا عذابش نسبی است، به این معنا که نرفتن کسی به بهشت، آن هم آن بهشتی که در نهایت جمال و لذت و بهجت و شادمانی و سرور نفسی و ذاتی است، عذاب به حساب می آید و آن هم چه بزرگ عذابی؛ به عبارت دیگر خود دوزخ از جهت این که دوزخ است عذاب ندارد ولی همین که انسان جایی را یافت که آن لذائد بزرگ و سعادت مطلق در آن نیست، همین جهنم به شمار می آید و او را می سوزاند و چه سخت می سوزاند. آن، آتش حسرت و نار نافرمانی و حرّ انفعال و سوزش بی حیایی در مقابل جبار سماء است.

لذا جهنم من حیث هو هو عذاب نیست، بلکه از دست دادن بهشت بسیار بسیار برد و سلام و دارای نعمت فراوان و محروم بودن از رضوان الله، بی نهایت سخت و غیرقابل تحمل و طاقت فرساست. به قول مولا علی (علیه السلام): «لانه لا یکون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» (۳).

درک این امر، اختصاص به جن و انس دارد. هر چند به نحوی می توان گفت: جهنم حکم بیمارستانی را دارد که انسان مریض را در آن درمان می کنند که این هم بر پایه رحمت رحمن و رحیم است. ان النار قد يتخذ دواءً لبعض الامراض و هو الدواء الذي لا يشفى الا بالكي (۴).

حکیم سبزواری از قول علی (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «اگر پرده ی جهالت برطرف گردد و قیامت برپا شود می توانم به جانم سوگند یاد کنم که بهشت از ظل و سایه لطف خدا و آتش و دوزخ از هیبت و قهر او خلق شده اند» (۵).

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجدّ

ای عجب من عاشق این دو ضد

رضوان خدا بهتر از بهشت است، زیرا در قرآن آمده است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۶)؛ کما این که غضب او سخت تر از جهنم است، برای این که امام علی

ص: ۱۸۷

۱- [۱]- حجر، ۴۹.

۲- حجر، ۵۰.

۳- دعای کمیل.

۴- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۴.

۵- [۵]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، پاورقی.

۶- توبه، ۷۲.

می فرماید: لانه (بلاء الآخرة) لایکون إلا عن غضبک و انتقامک و سخطک (۱).

می ترسم اگر بیشتر از این ها پرده دری از رحمت و لطف و عنایت حضرت ستار العیوب نمایم هم خودم و هم بعضی دیگر که این نوشته را می خوانند و مطالعه می کنند جرأت عصیان و طغیان در برابر خداوند رؤوف پیدا نمایند.

حقیقت این حقایق، بعد از برچیده شدن نظام عالم هویدا خواهد شد ولی مقداری را که از رحمت خداوند ناامید نشویم بدانیم مطلوب است و نه بیشتر. «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (۲).

نداشتن حد نهایی رحمت خداوند و محال بودن آن، خود رحمتی است که سبب رشد و تکامل بیشتر انسان می شود، لذا باید برای اهل صلاح آیات عذاب بیشتر تلاوت شود تا مغرور نگردند و برای اهل فساد بیشتر آیات رحمت تلاوت شود که یک باره قطع امید نکنند و بدانند خداوند از گناه آنان، هر چه بزرگ باشد، بزرگتر است.

گویند: خداوند به عارفی، یعنی بایزید گفت می خواهی درونت را به مردم نشان دهم که دیگر یک نفر پیش تو نیاید. بلافاصله او به خداوند گفت: می خواهی رحمت و عنایت بی منتهایت را به مردم نشان دهم تا یک نفر اطاعت نکند. خداوند گفت: سر به سر. نه من تو را لو می دهم و نه تو من را. (۳)

و. انواع بهشت:

۱. بهشت تن

حداقل چیزی که در این خصوص می توان گفت این که: بهشت موعود و معروف بهشت تن و جسم انسان است و بهشت دیگری نیز وجود دارد که بهشت جان و نفس آدمی است که آن خود خداوند و رضوان و لقای اوست.

از ابوبصیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا فدایت بشوم مرا با بیان حقایقی به شوق بیاور و به کارهای خیر تشویق کن. حضرت فرمود: ای ابو محمد بوی بهشت از مسیر هزار سال مسافت یافت و استشمام می شود و بدون شک نزدیک ترین چیز برای اهل بهشت منزلی است که اگر جن و انس در آن نازل شوند طعام و

ص: ۱۸۸

۱- مصباح المتعجل، دعای کمیل.

۲- حجر، ۵۶.

۳- [۳]- مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۳۱۳، بهار ۱۳۶۶.

شراب به همه آن‌ها می‌رسد، در حالیکه چیزی از آن کم نمی‌شود -یا من لا-ینقص من خزائنه شیء^(۱) و بدون شک کم‌ترین منزلت و مقام برای اهل بهشت این است که داخل بهشت شوند.

در این صورت برایشان سه حدیقه و بوستان بالا می‌رود و آشکار می‌گردد، لذا وقتی به نزدیک‌ترین آن حدائق داخل شوند و برسند، در آن ازواج و همسران یا اقران و اصناف، الی ما شاء الله، می‌بینند.

پس وقتی بهشتی خدا را شکر و حمد نمود به او گفته می‌شود: سرت را به حدیقه دوم بالا بیاور، لذا در آن چیزهایی است که در اولی نیست، پس می‌گوید: ای پروردگار من، از این هم به من عطا بفرما، لهذا خداوند می‌فرماید: شاید اگر من آن را به تو دادم غیر آن را هم سؤال کنی، پس بنده می‌گوید: ای پروردگارم! این است. این است، یعنی همین طور است و صحیح فرمودی؛... رب هذه هذه. بناءً علی هذا وقتی داخل حدیقه دوم شود و مسرتش عظیم گردد، زیاد خداوند را شکر و حمد می‌کند.

حضرت فرمود: پس به ملائکه گفته می‌شود: برایش حدیقه سوم، یعنی باب جنت با رفعت و بهشت عنبرسرسشت را نیز باز کنید و به آن بنده گفته می‌شود: سرت را بالا- بیاور، پس در این صورت برایش بابی از جنت خلد برین باز می‌شود و در آن، دو برابر آنچه را در قبل بود می‌بیند، لذا موقعی که مسرتش چند چندان می‌گردد می‌گوید: ای پروردگار من برای تو حمدی است که به شمارش در نیاید، زیرا با بهشت‌ها بر من منت گذاشتی و از آتش‌ها نجاتم دادی. از نیران رهانیدیم و به جنان رسانیدم.

به این ترتیب من گریه کردم و به امام گفتم: فدایت بشوم برای من از این مطالب، زیادتر بفرمائید. حضرت فرمود: ای ابو محمد همانا در بهشت نهری است که در جلگه اش کنیزانی باطراوت و رسیده و کامل (یا تَمْدی و پستان برآمده) وجود دارد. وقتی مؤمن به جاریه و کنیزی مرور می‌کند که آن، او را از زیبایی به تعجب در می‌آورد، لذا آن را قلع می‌نماید، یعنی می‌کند و می‌رباید و خداوند به جای آن، جاریه دیگر می‌رویانند.

گفتم فدایت شوم! باز هم برایم حقایقی در این رابطه اضافه کنید. حضرت فرمود: مؤمن (چه مرد و چه زن) با هشتصد عذراء و دختر و چهار هزار ثیب و زن و دو زوجه از حورالعین تزویج می‌کند. پرسیدم: فدایت بشوم! هشتصد عذراء؟! حضرت در پاسخ فرمود: بله. آن مؤمن با هیچ کدام از آن‌ها در فراش قرار نمی‌گیرد و هم بستر نمی‌شود جز آن که او را همان عذراء می‌یابد.

ص: ۱۸۹

۱- نک: سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۹، حاشیه، ۱۳۶۹.

پرسیدم، فدایت شوم، حورالعین از چه چیزی خلق شده اند؟ در جواب فرمود: از تربت و بهشت نورانی - همان گونه که جهنم از غضب خداوند خلق شده است. (۱) «مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» (۲) (علی علیه السلام) فرمود: و لعمری انّ الجنة خلقت من ظلّ لطفه و النار من هیته (۳)، در حالی که مُخّ و مغز و اصل ساق آن ها، از وراء و پشت هفتاد حله دیده می شود.

پرسیدم: فدایت بشوم آیا آن ها کلامی دارند که با آن در بهشت سخن بگویند؟ در پاسخ فرمود: بله، کلامی دارند که به وسیله آن تکلم نمایند که خلائق مثل آن را نشنیده اند. پرسیدم: آن کلام چیست؟ در پاسخ فرمود: ما جاویدانیم پس نمی میریم و ما مستقیم و مستوی و در نعمت و رفاهیم، لذا ترس و باکی نداریم و ما مقیم در بهشتیم، بنابراین کوچ نمی کنیم و ما راضی ایم، پس سخط و غضب نمی کنیم، خوشا به حال کسانی که برای ما خلق شده اند و خوشا به حال کسانی که ما برای آن ها خلق شده ایم.

ما حوریانی هستیم که اگر مویی از جلوی سر یکی از ما در جوّ سماء معلق گردد، نورش ابصار و چشم ها را کور می کند. (۴) نعم ما قال المعصوم (علیه السلام): «لا عیش الا عیش الآخره». (۵)

تمثل باشد از ادراکت ای دوست

برون نبود ز ذات پاکت ای دوست

رفیق خلوت شبهای تارت

تو را آگه کند از کار و بارت

اشعار مذکور اشاره به این دارند که منظور از حورالعین، که هم مذکرند و هم مؤنث، همان اعمالی است که جفت و قرین بهشتی هایند و به تعبیر دیگر آن، همان تجسم عمل است که بحث شد.

۲. بهشت روح و نفس

انسان بر اثر کمال و تعالی در علم و اخلاق و عمل می تواند از عالم مُلک به عالم ملکوت که زیبایی محض است راه یابد که حور و ازواج و ولدان و غلمان و جواری و خدمه و اقران، حداقلّ حظّ و لذّاند و آن ها جزئیات عالم جبروتند.

ص: ۱۹۰

۱- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۱، ۱۳۸۶.

۲- طه، ۸۱.

۳- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، ۱۳۸۶.

۴- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۹، ۱۳۶۵ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ۱۴۰۳.

٥- نك: ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ٢٥١، ١٣٨٦.

ملاهادی سبزواری می فرماید: انسان کامل، به مُثُل نوریه و نمونه های اعلای جمال و زیبایی، ملحق می گردد. آن مُثُل نوریه ملکوتی که هر کدامشان مشتمل بر کمالات افراد مادی خوداند که آن مثل نوریه کثراتی در مقایسه با کثرات اجسام دارند و در عین حال خودشان دارای وحدت و کثرت مثال نوری اند. نیل به آن مثل، یعنی عالم ملکوت قبل از مرحله وصول به عالم جبروت است.

ملتحقٌ بِمُثُلِ النوریه

واجدهٌ لسنخها عریه (۱)

حکیم سبزواری می فرماید: وقتی نفس، صِرف الحقیقه و کل وجودی را درک کند، به افراد آن حقیقت از لحاظ این که افراد آن حقیقت اند نایل می آید. (۲) صعود به صِرف الحقیقه همان وصول به عالم جبروت است که مرحله کامل تر از قبلی است و بعد از آن نیز انسان قادر است به اسماء و صفات باری تعالی واصل شود.

وی می فرماید: پس جنت لقای یار و دیدار رب الارباب و نور الانوار و وصول به بهشت صفات و حضرت اله، ثمره ی طیبه ی شجره ی معطره ی معرفت و حکمت است، لذا اگر کاشتی، برای مثل این دانش و بینش بکار و در جستجوی آن، به جدّ، رغبت و شوق نشان بده. (۳) «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»، (۴) چنان که در حدیث آمده است: تخلّقوا باخلاق الله.

فجنه اللقاء و جنه الصفه

یثمر للکمل العرس المعرفه

ان تغرسوا فمثل هذا اغرسوا

و فی ابتغائه بجدّ نافسوا (۵)

روایت شده است: دنیا حرام علی اهل الآخره و الآخره حرام علی اهل الدنيا و الدنيا و الآخره حرام علی اهل الله؛ (۶) دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام و دنیا و آخرت بر اهل الله حرام است. مرد خدا، خدا خواهد که عین حُسن و جمال مطلق است و دنیا و آخرت از مظاهر زیبا و جلال اویند. اگر بهشت شیرین است آن خسرو بهشت شیرین آفرین، شیرین تر است. او هم خسرو است و هم شیرین و هم خالق خسرو و هم خالق شیرین. پس او

ص: ۱۹۱

۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۶، ۱۳۶۹.

۲- همان، ۳۳۷.

۳- همان، ۳۳۹.

۴- صفات، ۶۱.

٥- سبزواری، شرح المنظومه، ص ٣٣٩.

٦- سیوطی، الجامع الصغیر، ص ١٠٥.

شیرین تر از خسرو و شیرین است و به اذن او خسرو و شیرین، خسرو و شیرین اند.

چرا زاهد اندر هوای بهشت است

چرا بی خبر از بهشت آفرین است

بهشت معنوی همانی است که در مورد آن وارد شده است: «ان الله جنه لیس فیها حور و لا- قصور و لا- لبن و عسل بل يتجلی فیها ربنا ضاحكاً متبسماً»^(۱) خداوند بهشتی دارد که در آن حور و قصور و لبن و عسل وجود ندارد، بلکه در آن پروردگار ما تجلی دارد و جلوه گری می نماید، در حالیکه خندان و با تبسم است. در حقیقت بهشت، پاسخ گوی تن انسان است و خدا پاسخ گوی روح او. قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): ان أطيب شیء فی الجنة و ألدّه حبّ الله و الحبّ فی الله و الحمد لله.^(۲)

پس ای رفیق شفیق! اگر عاقلی و آخراندیش، تنها به آغلت و آخرت میندیش، بلکه به حسن عاقبت و دار آخرت هم بیندیش و الا درویشی هستی دل ریش.

علی (علیه السلام) فرموده است: وقتی عارف از دنیا خارج می شود نه سائق و شهید، در قیامت دارد و نه رضوانی در جنت و نه مالک ناری در نار. سؤال شد عارف کجا می نشیند؟ حضرت فرمود: «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»^(۳). فی کتاب فردوس العارفين قال المیرالمؤمنین (علیه السلام): العارف اذا خرج من الدنيا لم یجده السائق و الشهيد.^(۴)

ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند.

در فتوحات مکیه محیی الدین آمده است: از بعضی از اهل کشف نقل شده است که گفته اند: «انهم یخرجون الی الجنة حتی لا یبقی فیها احد من الناس البتہ و یبقی ابوابها تصطفق و یثبت فی قعرها «الجرجیر» و یخلق الله لها اهلاً یملاًها»^(۵)؛ آن کفار و مشرکین نیز از جهنم به سوی بهشت خارج می شوند و البتہ احدی دیگر در جهنم باقی نمی ماند و ابوابش باز می ماند و در قعرش «جرجیر» یعنی علف های هرزه می روید و خداوند اهلی را خلق می کند تا آن پر کند.

ص: ۱۹۲

۱- مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا، ص ۴۴۹، پائیز ۳۷۵. (اصل آن یافت نشده است).

۲- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ص ۲۹۲، پائیز ۱۳۸۱.

۳- قمر، ۵۵.

۴- نک: عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف، ص ۴.

۵- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۳۱۵ و محیی الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ۱۷۸-۲/۱۷۹، طبع بولاق، ۱۲۷۸ ق.

با توجه به مطالب گذشته بعید بل محال به نظر می آید که کفار و مشرکین و منافقین و... آخر الامر به بهشت روند مگر این که منظور از جنت در جهنم که عباره اخرای همان «جرجیر» است باشد.

عامه روایت کرده اند: سیّاتی علی جهنم زماناً ینبت فی قعرها الجرجیر(۱)؛ به زودی زمانی خواهد آمد که در قعر جهنم جرجیر می روید. بعضی روایت کرده اند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به جرجیر نظر کرد و گفت: «کأنی أنظر الی منبته فی النار».

تنها بحث در این است که آیا عذاب سرمدی است یا این که سرانجام در دارالشقاء، نعیم وجود خواهد داشت که بعضی از عرفا می گویند: اما اهل النار فما لهم الی النعیم - لکن فی النار- اذ لابد لصوره النار بعد انتهاء مدته العذاب أن یکون برداً و سلاماً علی من فیها و هذا نعیمهم(۲)؛ اما سرانجام برای اهل آتش نعمت هایی است که در جهنم وجود دارد؛ چرا که باید صورت نار بعد از انتهای مدتی برد و سرد و سلام برای اهل آن باشد و نعیم آن ها جز این نیست.

محبی الدین مدت جزا و عقوبت را به اندازه ی عمر مشرک و کافر و... دانسته است(۳) که وقتی آن مدت سپری شد، آن عذاب، عذب می شود و آن نار، برد و سرد می گردد و با برد و سلام به نحوی خو پیدا می کنند که اگر به بهشت بروند متألم و معذب می گردند، چنان که حشره جُعَل به سرگین شتر و بوی آن علاقه زیاد دارد، در حالیکه مزاج او از ریح ورد و گل و بوی عطر متضرر و متنفر می شود و خفاش از نور گریزان است و به ظلمت لیل شتابان. ماحصل آن که آنان به عَذْبِ حَرِّ عذاب گرفتارند و از حظ و لذّ برد بر کنار.

وی عدم خلود آتش مادی را اثبات نموده است ولی خلود غذاب وجدان گوشزد نموده است.

اساساً هدف از عذاب موقت، جز ایصال به کمال مقدر و فرضی معذبین نیست، چنان که طلا و نقره تا به وسیله آتش آب نشود از مواد مکدر خلاص نشود و عیارش نقصان پیدا نکند؛ لیس ذلك المقدار من العذاب الا لاجل ایصالهم الی کمالاتهم المقدره، كما یذاب الذهب و الفضة بالنار لاجل الخلاص مما یکدر و ینقص عیاره- كما قیل:

ص: ۱۹۳

۱- برقی، المحاسن، ص ۵۱۸.

۲- محبی الدین، ۱۴۰۰ق، الفص الیونسی و مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۴، ۱۳۹۸.

۳- [۳]- ملاصدر، الفار، ۹/۳۴۹

و تعذیبکم عَذْبٌ و سَخَطُکم رِضًی

و قَطْعُکم و صلُّ و جورکم عدلٌ(۱)؛

در حالی که عذاب کردن شما، عذب و گوارا و سخط و غضبتان، رضایت و قطعتان، وصل و اتصال و جورتان، عدل است.

ح. عمومیت عبادت خلائق و فراگیری رحمت خداوند

باید دانست کسانی که چشمشان به نور حق و حقیقت روشن شده است می دانند کل و سراسر عالم، طوعاً او کرهاً، عباد خداوندند و وجود و صفت و فعلشان جز به استعانت او و حول و قوت و قدرت وی نیست و تمام آن ها محتاج به لطف و رحمت اویند؛ ... انّ العالم با سره عباد الله... و کلّهم محتاجون الی رحمته و هو الرحمن الرحیم.(۲)

از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روایت شده است: بدون شک خداوند روزی که آسمان ها و زمین را خلق کرد، صد رحمت خلق کرد، پس در زمین از آن رحمت ها یک رحمت قرار داد که به وسیله آن، مادر به فرزندش عاطفه دارد و بعضی از بهائم نسبت به بعضی دیگر و همچنین پرنده ها همین حکم را دارند، در حالیکه نود و نه قسم رحمتش را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است، لذا وقتی روز قیامت متحقق شد آن ها را با این یک رحمت دنیایی به صد رحمت می رساند و تکمیل می کند؛ انّ الله خلق یوم خلق السموات و الارض ماہ رحمه... فاذا کان یوم القیامه اکملها بهذه الرحمه ماہ.(۳)

و باز روایت شده است که خداوند صد رحمت خلق کرده است که نود و نه رحمت را برای اهل بیت ذخیره کرده است و یک رحمت را برای سایر موجودات(۴).

محبی الدین در این خصوص چنین می فرماید: بدون شک در میان خودمان افرادی را یافته ایم که ذاتاً دارای رحمت اند که خداوند اگر آن ها را در بین خلائق حاکم کند، اساساً صفت عذاب را از عالم می زدایند. به خدا قسم خداوند آن صفت و خصلت را به آنان داده است و معطی و عطاکننده کمال، احق و الیق به کمال است، «معطی الکمال احق به» و من و امثال من، صاحب آن نعمت و صفت هستیم، در حالی که ما بندگان، مخلوق و اصحاب اهواء

ص: ۱۹۴

۱- تاج الدین حسین خوارزمی، شرح الفصوص الحکم، الفصل الهودی، ص ۲۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۹.

۲- مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۵، از قول داود قیصری، ۱۳۹۸.

۳- دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۷ و نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۳.

۴- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه رحمت.

و اغراض می باشیم و شکی نیست که خداوند «سبحانه و تعالی»، نسبت به خلایقش ارحم و رحم کننده تر است و از خودش در مورد خودش نقل کرده است که او ارحم الراحمین است، پس شکی نیست که او از ما نسبت به خلایقش ارحم و اشفق است و این در حالی است که ما از نفوس خویش، این مبالغه ی در رحمت را سراغ داریم. (۱) خلاصه آن که معطی الرحمه، ارحم.

آنچه خداوند به ما تعلیم فرموده است این که او خلاف وعده ی خود عمل نمی کند اما طبق رحمت و اسعه اش، به رغم وعیدش، ان شاء الله، عمل می نماید، یعنی امکان دارد خداوند خلاف وعیدش عمل کند، اما امکان ندارد خلاف وعده داشته باشد و شاید، بلکه باید از این ها نیز، که تصور کنیم، بیشتر باشد. باید بمیریم تا عظمت شفاعت و اعراض و کظم و شفقت و مودت و رحمت و لطف و عفو و صفح و نوازش او را ببینیم. گویند: حضرت ارحم الراحمین، در قیامت از بس رحم می کند شیطان نیز به طمع می افتد و حجاج سفاک و خون آشام نیز به رحمت حضرت ارحم الراحمین امیدوار می شود.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: وقتی روز قیامت رحمت خدا منتشر می شود (آن رحمت به قدری وسیع و فراگیر است که) ابلیس نیز به رحمت خدا امیدوار می گردد (۲).

ضمن این که از ابوبکر هذلی نقل شده است که وقتی آیه ی «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) نازل شد، ابلیس گفت: پروردگارا! من نیز شیء ام، لذا دنباله آن: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (۴)، نازل شد (۵).

قال رحمه الله الذي هو من مراحم الرحمن الرحيم: لا يُنتظر من العبد المعيوب كله الا- الذلُّ و الذنب و من الرحموت الأرحم الأحق الأجل الأكمل الا الثبات و المغفره و الرحمه، انت تعمل على و زان نعتك الإفاضيه و خصلتك الكماليه، كما نحن نعمل على و زان جبلتنا النقصانيه و ذاتنا القاصريه. فارحم رحمه الله (الراقم) و معلّمی رحمه الله، و متعلّمی و مستمعی رحمه الله و أبا رحمه الله و امّ و اخوان و اخوات و زوجه رحمه الله، يا من هو عين الرحمه

ص: ۱۹۵

- ۱- محیی الدین عربی، فتوحات مکیه، ۳/۲۴۵ و مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶ و الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۹.
- ۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه «رحم» و علامه طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۰۳.
- ۳- اعراف، ۱۵۶.
- ۴- همان.
- ۵- المیزان، ذیل همان آیه.

الرحمانيه الرحيمه الذي قال: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (١) وقال ايضاً: وَلِذَلِكَ (الرحمه)
خَلَقَهُمْ (٢) وفي الحديث: و آخر من يشفع هو ارحم الراحمين. (٣)

ص: ١٩٦

١- زمر، ٥٣.

٢- هود، ١١٩.

٣- ملاصدرا، الشواهد الربوبيه، ص ٣١٩.

آنچه در این بخش، یعنی بخش دوم لازم است فهمیده و روشن شود این است که چه روش عملی و مفیدی باید در نظر گرفت تا جوانان، به دین، به گونه ای گرایش پیدا کنند که هم مجموعه اسلام را، هر چند اجمالی باشد، درک کنند و هم آن، به صورت باور در قلب آنان نفوذ کند، چرا که تنها ویژگی و نیاز اصلی مردم به خصوص جوانان، کشش قلبی و فطری و عقلانی به آیین الهی اسلام است که بحث در مورد آن نیاز به تخصص، که خارج از حیطه عموم آنان است، دارد.

آنچه مهم است این است که انسان به خصوص جوان، اسلام را به عنوان یک مجموعه زنده و سیستم حیاتی و ارگانیک و به عنوان «الاسلام کله اسلام» مطالعه کند و از جزئی نگری در این خصوص جداً پرهیزد.

در اینجا لازم است به سه مقوله دین، جوان و روش توجه نمود تا بهتر بتوان مردم و به ویژه جوانان را هر چه بیشتر به معرفت دینی و قبول آن متمایل ساخت؛ چرا که آگاهی از ویژگی ها و احکام جوانان، کارشناسان را در امر توسعه امور معنوی آن ها موفق تر می سازد. چون درک آن سه مسأله تا حدودی خارج از دسترس علوم و علمای تجربی است، سعی شده بیشتر از آیات و روایات استفاده شود تا از علوم آزمایشی و تجربیات.

بعضی مواقع بد دفاع نمودن از یک ارزش بدتر از عدم قبول و ابطال آن است. کسی که به راه غلط می رود بیشتر شانس آن را دارد که به راه آید تا کسی که راه را غلط می رود. (۱)

به همین دلیل اسلام در متد و روش جلب و جذب مردم، مخصوصاً جوانان از برهان، موعظه حسنه، جدال به طریق بهتر و تسخیر عواطف و قلوب استفاده می نماید و به آن ها که مانع حق و حقیقت می شوند با شمشیر پاسخ می دهد.

ص: ۱۹۷

دین چیست؟

دین به معنای کیش، مَلت، صبغه، عادت، تدبیر، انقیاد، طریقت، شریعت، توحید «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۱)، عبادت خدا، پرهیزگاری، مقابل کفر و... است.

بعضی گفته اند دین از «دینا» به معنای «شناختن» و «اندیشیدن» آمده است و عدّه ای بر این باورند که از «دینو» و «دینو» به معنای «قانون»، «حق» و «داوری» و «دانو» به معنای «حکم کردن» و «دیه نو» به معنای «قاضی» اخذ شده است و جماعتی آن کلمه را فارسی و به معنای «دیانت» می دانند.

فردوسی گوید:

بود دین و شاهی چو تن با روان

بدین هر دو، آن پای دار جهان

منوچهری چنین سراید:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

و سعدی گوید: «دین به دنیا فروشان خرنند، یوسف را فروشند تا چه خرنند؟» (۲) همچنین به معنای طاعت هم آمده است. «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (۳) (از دین حق اطاعت نمی کنند) و طبق آیات «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۴) و «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۵) می توان نوشت: «الدین هو وضعُ الهی لِألی الألباب یتناول الاصولَ و الفروع»، یعنی دین، قرارداد الهی و برای صاحبان عقل است که شامل اصول و فروع می باشد، چنان که دو آیه فوق گویای آن است.

دین در اصطلاح و به معنای عام و در عرف قرآن عبارت است از: «سنت اجتماعی که میان جامعه دایر است و آن سنت اجتماعی یا همان دین حق و فطری (اسلام) است یا دینی است که از راه خدا منحرف شده است». (۶) خلاصه این که دین حق، جاّده ای است که انسان جز با راست روی آن نجات پیدا نمی کند و گمراهی از آن، سقوط در هلاکت و کانون فساد است. (۷)

ص: ۱۹۸

۱- زمر، ۳.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه دین، قسمت امثال.

۳- توبه، ۲۹.

۴- آل عمران، ۱۹.

۵- کافرون، ۶.

۶- المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۹ سوره ی هود.

۷- همان، ذیل آیه ۴۹ سوره ی نساء.

امریا دین در معنی خاص «مجموعه عقاید موروث و مقبول در باب روابط انسان با مبدأ وجودی و التزام بر سلوک بر مقتضای آن عقاید است».(۱)

بنا بر نظر علامه طباطبایی، «دین روش مخصوص در زندگی است که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دایمی باشد تأمین می نماید. پس در شریعت باید قانون هایی وجود داشته باشد که روش زندگی را به اندازه احتیاج روشن سازد».(۲) به بیان دیگر دین عبارت است از: «یک سلسله معارف علمی و یک سلسله معارف عملی تابع آن، که مجموعاً اعتقادات اند و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است».(۳)

دین به عبارات مختلف، متفاوت می شود: آن را «دین فطری» گویند؛ به این جهت که فطرت و نوع ساختمان وجودی انسان مقتضی آن و هادی به سوی آن است و «اسلام» نامیده می شود؛ چون بنده، تسلیم اراده خداوند سبحان می گردد. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».(۴) اراده خداوند، صفت فعل است که شامل مجموعه ای از جمله خلقت انسان و مقتضیات عمومی در فعل و ترک اوست و «دین خدا» نامیده می شود؛ چون حضرت حق از بندگانش فعل ها و ترک هایی خواسته است و آن خواسته همان اراده است - که بیانش گذشت - و گاهی «سبیل الله» نامیده می شود؛ زیرا حضرت رب العالمین از انسان خواسته است آن راه را بپیماید تا به منتهای کمال و سعادت ممکن خود برسد.(۵) «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْتُونَهَا عَوَجًا».(۶)

علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»(۷)؛ اساس دین، شناختن او (خدا)ست و شناختن کامل او، تصدیق و ایمان به اوست و کمال ایمان به او، اعتقاد به یگانگی اوست و کمال و تمامیت توحید او، اخلاص نسبت به اوست و کمال اخلاص، نفی صفات زاید از اوست.

ص: ۱۹۹

- ۱- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ذیل کلمه دین.
- ۲- المیزان، علامه طباطبایی، ذیل آیه ۲۱۳ سوره ی بقره.
- ۳- همان، ذیل آیه ۲۵۶ سوره ی بقره.
- ۴- حکمت الهی عام و خاص، الهی قمشه ای، ج ۲، ص ۲۴۶.
- ۵- المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۰۳.
- ۶- اعراف، ۴۵.
- ۷- نهج البلاغه، خطبه اول.

برای این که جوان بیشتر به دین علاقه پیدا کند، لازم است به اجمال ویژگی های دین گوشزد شود:

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست

در قرآن کریم آمده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^(۱)؛ اکراه و تحمیلی در دین نیست؛ چرا که رشد - یافتن جاده مستقیم - از غی - نیافتن جاده مستقیم - متمایز و روشن شده است. چون دین که عبارت است از یک سلسله معارف علمی و عملی، اعتقادی است و اسباب و علل اعتقادات قلبی، مثل مقدمات برهان، از سنخ باور و ادراک اند. حال اگر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» جمله خبری و بیانگر حال تکوینی باشد، از آن یک حکم دینی به دست می آید که اکراهی در دین نیست و اگر جمله انشایی باشد، در این صورت معنا این خواهد بود که: دیگران را از روی کراهت و اجبار وادار به اعتقاد و ایمان نکنید، بلکه باید با استدلال، دین را قبول کنند.

پس اسلام، با تدبیر پیشرفت کرده است نه با شمشیر و جهاد در اسلام برای رفع و دفع ماده ی فساد؛ یعنی زور گویانی که نمی گذارند مردم آزادانه فکر کنند و دین صحیح را انتخاب کنند، است. به عبارت دیگر جنگ در اسلام به منظور جهان گیری و توسعه ارضی نیست، بلکه برای احیای حق و دفاع از نفیس ترین کالاهای فطرت؛ یعنی توحید می باشد. بعد از آن که پرچم توحید برافراشته شد و امکان آزادی اندیشه فراهم گشت و زور گویان از قوم یهود و نصاری و... تسلیم شدند، مردم با دلیل و برهان، نه با تحمیل و بحران، دین فطری را پذیرفتند و کسانی هم که پذیرا نشدند آزاد بودند و مسلمانان با آنان نزاع نکردند.

نظر عدّه ای از مفسّرین که می گویند: آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات جهاد نسخ شده، نادرست است؛ زیرا اجبار تنها در اعمال ظاهری و حرکات بدنی تأثیر می کند، بنابراین «اگر کفری را به زور وادار به گفتن شهادتین کردند، مسلمان حقیقی نمی شود، چنان که اگر مسلمانی را با جبر و قهر مجبور به اظهار کفر کردند، کافر حقیقی نمی گردد»^(۲).

پس وظیفه این است که جوانان را با حجت و استدلال، به دین و امور مربوط به آن دعوت نمود، نه با قهر و غلبه و بد جلوه دادن آن، که جز فرار نتیجه ای ندارد. بعضی مواقع بد دفاع

ص: ۲۰۰

۱- بقره، ۲۵۶.

۲- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۳۱.

کردن از چیزی، بدتر از ردّ و ابطال آن است، به همین دلیل بزرگان دین گفته اند: «در امر به معروف لازم است مرض نابود شود نه مریض».

وقتی جوانِ عاقل، به خدا و دین او نیاز جَبلی (ذاتی) دارد، باید با منطق با او برخورد شود، نه با مغالطه و مکر و فریب، پس زینده حاجت او، حَجّت، و لباس احتیاجش، احتجاج است. علی (علیه السلام) فرمود: «الْحَرِيَّةُ مَنْزَهُهُ مِنَ الْعِلِّ وَالْمَكْرِ»^(۱)؛ آزادی و آزادگی منزّه از غشّ و فریب کاری است.

مکر و فریب، حربه نامرد مردم است

نامرد، حيله باز و مردی رها کند

۲- ارتداد و انواع آن

اشاره

با توجه به این که «دین، تحمیلی نیست و آنچه اسلام از مردم می خواهد ایمان است، نه تمکین مطلق»^(۲)، بر خلاف مسیحیت که «اصول دین خود را برای عقل منطقه ممنوع اعلام کرده است»^(۳) این سؤال مطرح است که چرا «حکم مرتد» و از اسلام برگشته اعدام است و حکم زن مرتد، چه فطری و چه ملی،^(۴) زندانی و تعزیر است، مگر این که توبه کنند؟^(۵)

اکثر فقهای اهل سنت، حکم مطلق ارتداد را اعدام می دانند مشروط بر این که مرتد توبه نکند. إِنَّهُ [المرتد] لَا يُقْتَلُ حَتَّى يُسْتَتَابَ... هَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ.^(۶)

در جواب سؤال و شبهه مذکور به چند مطلب اشاره می شود:

۱. ماهیت ارتداد از نوع عدم اعتقاد نیست، بلکه از نوع اعتقاد به عدم است؛ یعنی کسی که در مورد اصول دین اسلام سؤال و ابهام و شک دارد مرتد نیست، بلکه آن کس که در میان مسلمین اعلام و بیان می کند که اسلام دین باطلی است، در حالیکه قلباً به آن اعتقاد دارد، مرتد است. در عین حال فرعونیان کافر، مقصر و معاند بودند نه مرتد «وَجَحَدُوا بِهَا وَ

ص: ۲۰۱

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۲- مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۱۹.

۳- مرتضی مطهری، علل گرایش به مادّیگری، ص ۶۷.

۴- مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان و یا از پدر یا مادر مسلمان به دنیا آمده باشد و پس از بلوغ و پذیرش اسلام، از اسلام برگردد و مرتد ملی کسی است که والدین او غیر مسلمان باشند و پس از بلوغ پذیرای اسلام شود سپس از اسلام برگردد. (ر.ک: تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۳۲۹)

۵- مختار امینیان، از اسلام تا ارتداد، ص ۱۷۹.

۶- ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (۱) آن ها که می گویند: ما دلیلی برای ردّ و اثبات خدا و اسلام نداریم، منصف اند و باید تحقیق کنند و حقیقت را بیابند.

«کسی که به حق بودن اصول دین یقین دارد و هیچ گونه شبهه ای در آن ندارد اما از روی عناد و لجاج و یا تعصب یا انگیزه های سیاسی و اقتصادی و... آن را انکار می کند و التزام عملی و اخلاقی ندارد کافر [مرتد] می باشد» (۲) این معنا از آیه ۲۵ سوره محمد، استنباط می شود «إِنَّ الَّذِينَ آذَوْا عَلِيَّ أَذْيَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ» (۳) بنابراین می توان گفت: «اساس ارتداد، ارتکاب جرم و گناه است» (۴).

جلد ۲۸ وسائل الشیعه اختصاص به «کتاب الحدود و التعزیرات» دارد که در قسمتی از آن تمام روایات در خصوص مرتد آورده شده است: از جمله در مورد تعریف و حکم مرتد فطری از قول امام محمد باقر (علیه السلام) آمده است: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يَقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَيَّ وَلَدَهُ» (۵) و از جمله آنکه امام صادق (علیه السلام) فرموده است: در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسلمانی نصرانی شد آن حضرت از او خواست توبه کند، او امتناع کرد، پس آن حضرت موهایش را گرفت سپس فرمود: ای بندگان خدا او را لگد کوب کنید آن ها چنین کردند تا مرد. (۶)

در مورد مرتد ملّی روایت شده است که شخصی از برادر موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید یک مسیحی اسلام آورده سپس از آن برگشته است. در پاسخ فرمود: از او بخواهید توبه نماید پس اگر با توبه برگشت که هیچ والا باید کشته شود. (۷)

در خصوص حکم زن مرتد چه فطری و چه ملّی قتل نیست بلکه زندان ابدی می شود و کتک می خورد و زندگی بر او تنگ می شود تا بمیرد مگر این که توبه نماید و آزاد گردد. (۸)

مرتد ندانسته و برخلاف دلیل منطقی به انکار اسلام می پردازد. او به جای اقرار به عدم

ص: ۲۰۲

۱- نمل، ۱۴.

۲- رساله استفتائات، حسین علی منتظری، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳- محمد، ۲۵.

۴- قیامت، ۳ و ۵ و ۶.

۵- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، ص ۳۲۳، ۱۳۷۴.

۶- همان، ص ۳۲۴.

۷- همان، ص ۳۲۷.

۸- همان، باب أن المرأة لا تقتل... .

شناخت اسلام، ادعای ابطال آن را می‌کند. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». (۱) به قول بعضی: «بعید نیست پدیده ارتداد، در صدر اسلام، از بعضی توطئه‌های سیاسی علیه اسلام و جامعه مسلمان حکایت می‌کرده و صرفاً به سبب تغییر عقیده و اظهار آن نبوده است». (۲)

اگر قاضی شرع در تحقیقات خود به این نتیجه برسد که شخصی به دلیل برخی از مشکلات فکری و شبهات، مرتد شده است؛ جایز نیست حکم ارتداد را بر او جاری کند، (۳) زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِدْرَأُوا الْحِدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (۴) اجرای حدود را با وجود شبهات دفع کنید.

۲. بسیاری بر اثر تکیه بر گمان، شتاب زدگی در قضاوت، تقلید از بزرگان، مغالطه

و پیروی از هوی و هوس مرتد می‌شوند و الا بنا بر سخن امام صادق (علیه السلام): «اگر شخصی در چیزی که نمی‌داند اظهار نظر نکند، کافر نیست». (۵)

۳. حقیقت اسلام، برخلاف علم، تسلیم است. وقتی برای کسی صحت و صدق اسلام مسلم شد باید مصداق «آمَنَّا وَ سَلَّمْنَا وَ اتَّبَعْنَا» گردد. در حقیقت قبول اسلام مسؤلیت‌زا است. بر این اساس عده‌ای به جهت پیروی از خواهش‌های نفسانی از اسلام روی گردان می‌شوند. برخی به جهت مطرح و مشهور شدن، کافر و مرتد می‌شوند، مثل کسروی و سلمان رشدی. بنابراین گفته‌اند: «خَالِفُ تُعَرَفُ» یعنی: مخالفت کن تا معروف شوی.

یکی از کسانی که به ظاهر مرتد است (و در واقع و اصل بی‌دین بلکه ضد دین) ولید بن یزید است. وی وقتی به قرآن تفأل زد آیه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ». (۶) آمد؛ بنابراین سخت متنفر شد و قرآن را در محلی قرار داد و با تیراندازی به آن این چنین سرود:

أتوعد كل جبار عنيد

فها أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم حشر

فقل يارب مرفني الوليد (۷)

آیا تو جبار هر عنید و سرکش را تهدید می‌کنی؟ من همان جبار عنیدم. زمانی که روز حشر فرا رسید به خدا بگو که ولید مرا تکه تکه نمود.

ص: ۲۰۳

- ۲- رساله توضیح المسائل، حسین علی منتظری، مسأله ۳۲۱۲ .
- ۳- ر.ک: جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، ج ۶، ص ۴۶.
- ۴- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، باب ۲۴؛ مقدمات حدود، ص ۳۳۶ .
- ۵- اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸ .
- ۶- ابراهیم، ۱۵.
- ۷- تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، رسول جعفریان ، ج ۲، ص ۷۱۲، پاییز ۱۳۷۷.

۴. لازم است میان کافر قاصر و مقصّر و کافر جاحد و معاند و کافر حربی و مرتد تفاوت قائل شد؛ زیرا مبنای ارتداد، هوی و هوس و بیشتر عامل سیاسی است. «وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱)؛ و گروهی از اهل کتاب گفتند که به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل شده اول روز به خدعه ایمان آورید و آخر روز کافر شوید. شاید به این حيله آن ها نیز از دین اسلام برگردند. این آیه به ترفندی که یهودیان در صدر اسلام به کار می بردند، اشاره دارد؛ سران یهود به پیروان خود دستور می دادند صبح گاهان به اسلام تظاهر کنید و شام گاهان به آن کفر ورزید تا مردم از اسلام گریزان شوند.

۵. آزادی اندیشه و فکر، غیر از آزادی عقیده است. اولی برخلاف دومی، مورد تأیید اسلام است. پس آن کسانی که می نویسند: «انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها است»، (۲) ناتمام است؛ زیرا «بسا عقیده هایی که صرفاً مبنایش تقلید است و حتی مزاحم آزادی بشر» (۳) به این ترتیب آزاد گذاردن مرتد، خلاف آزادی بشر است. اگر طبق ماده نوزده منشور جهانی حقوق بشر هر عقیده ای آزاد باشد، عقیده کسی که معتقد است هیچ عقیده ای آزاد نیست، گرفتار پارادوکس و تناقض گویی شده است. آیا عقیده شیطان پرستان که خونخواری و خوردن مگس و اوره ی خود را تجویز می کنند و خود را مطلق العنان و افسار گسیخته می دانند، سبب مرض و نابودی خودشان و دیگران نمی گردد؟ آیا باید گاوپرستان هندوستان که مدفوع گاو را به عنوان تبرک به سر و صورت خود می مالند، در اعتقاد خود و نشر آن آزاد باشند؟ و از توحید ناب اسلامی محروم؟ آیا در فرانسه بیان عقیده کسی که بر این باور است که آن کشور باید تجزیه شود آزاد است؟ جواب منفی است؛ چرا که گفته اند: اگر بینی نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه است.

۶. آزادی مرتدان، مایه سستی عقاید مردم و جوانان به خصوص ساده لوحان و عوام و عامل خدشه به وحدت ملی و سبب فتنه و اغتشاش و درگیری و خونریزی می گردد، به ویژه این که اگر فحاشی به مقدسات دینی، بر آن افزوده شود.

استعمارگران وقتی می خواهند ملتی را تحت سلطه خود در آورند، قبل از هر چیز به

ص: ۲۰۴

۱- آل عمران، ۷۲.

۲- مجله کیان، شماره ۴۶، ص ۱۴، مقاله فقه در ترازو از: عبدالکریم سروش.

۳- مرتضی مطهری، جهاد، ص ۵۵.

فرهنگ آن ملت حمله ور می شوند و سپس اقتصاد آن ها را نشانه می گیرند. همان کاری که فرعون مرتکب شد «اسْتَيْخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»^(۱)؛ و فرعون قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند. ملتی که به هویت فرهنگی ناب و مستدل خود پایبند باشد، محال است ذلت را بپذیرد.

۷. مرتد نباید در جامعه از آزادی بیان برخوردار باشد، زیرا چه بسا بیانی که از نوع گزارش و خبر و اطلاع و آگاهی نیست، بلکه از سنخ انشا و دستور و فعل و رفتار باشد. او با سخنان اهانت آمیز و یا مغالطه گونه خود مردم را علیه یکدیگر تحریک کرده، سبب اختلاف و بی ارزشی قداست های جامعه می گردد. در واقع مرتد به مقابله با توحید بر می خیزد، آن توحیدی که متعالی ترین حقیقت انسانی و بهترین محصول آزادی و عدم مانع در تفکر و تعقل بشری در طول تاریخ است. اسلام عواملی را که سبب نابودی آزادی فکر و توحید ناب است از میان می برد. وقتی آن عوامل نابود شدند، فطرت انسانی، انسان را به توحید اسلامی فرا می خواند و او را نسبت به آن شایق و چه بسا واصل می گرداند.

۸. مرتد در قلبش به اصول و فروع دین اذعان دارد یا حداقل در این خصوص، شک و شبهه و اشکال دارد ولی در لفظ و عمل خلاف آن را نشان می دهد و این یک نوع نفاق است که آزادی او برای جامعه مضر است. اساساً محقق و صادق باید در جامعه آزاد باشد نه کاذب و مکذب و مضلل و مخرب. در مقابل، کسانی هستند که در قلب ایمان دارند، اما به زور و تحمیل، زبان به ارتداد می گشایند تا از دست کفار خلاصی یابند. در حقیقت آن ها مؤمن واقعی هستند، مثل عمار یاسر که آیه ی «مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^(۲) در شأنش نازل شده است. می توان گفت: آزادی مرتد بدتر از آزادی پلنگ تیز دندان و گرگ درنده است؛ چرا که آن، روح و روان را و این، تن و جسم را نابود می کند. قاعده کلی این است: کسانی که در قلب مسلمانند اگر تحت فشار بگویند کافرند کافر نیستند و افرادی که در قلب کافرند اگر با تحمیل بگویند مسلمانند مسلمان نمی باشند.

۹. طبق آیه «وَإِنْ أُخْرِدْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^(۳) هر کسی حتی مشرکین می توانند در پناه اسلام به تحقیقات اسلامی دست یازند و سپس به مأمن خویش بازگردند.

ص: ۲۰۵

۱- زخرف، ۵۴.

۲- نحل، ۱۰۶.

۳- توبه، ۶.

اسلام مردم را با برهان و تدبیر به دین متقاعد می سازد، نه با بحران و تحمیل و تزویر و شمشیر. جهاد و قتال تنها بر علیه کسانی است که به توده و قوم خود اجازه تفکر و اندیشه نمی دهند و حق انتخاب را از آن ها سلب می کنند. آن ها انسانیت را که برتر از انسان است نابود می سازند پس آن ها از مضرین مردم و پست ترین حیوانات درنده خویند.

اگر دین به اکراه بود می بایست حضرت اله قبل از همه، مردم را «گرها او طوعاً» مسلمان قرار می داد. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۱)؛ ای رسول ما اگر خدای تو می خواست، اهل زمین، یکسره ایمان می آوردند. تو کی توانی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خدا پرست گردانی. ضمن این که از نظر عرف و عقل بلاشکال است که خداوند به جهت وصول انسان به سعادت مطلق سختگیری نماید. آن سختگیری که باعث سلب آزادی نمی شود و این جز لطف چیز دیگری نیست.

۳- دین فطری است

دین اسلام، به خصوص ایمان به خدا، فطری است؛ به این معنا که هم عقل، کلیات آن را تأیید می کند و هم انسان به طور ذاتی و غریزی به آن گرایش دارد و در این خصوص دیگر نیازی به انبیا و معجزات آن ها نیست؛ چون معجزه تنها دلیل صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین خداوند می فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...» (۲)؛ بگوئید به خدا و آنچه بر ما نازل شده است ایمان آورده ایم...؛ و این در جواب یهود و نصاری است که هر کدام می گفتند: ای مسلمانان، یهودی و یا نصرانی شوید.

علاوه بر آن، ایمان، قبل از تکلیف است؛ یعنی شخص چون به خدا ایمان دارد می گوید: اکنون مکلف هستم یا نیستم و یا بالغ شده ام یا بالغ نشده ام، و از آن روشن تر و کلی تر، آیه ۳۰ سوره روم است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)؛ پس روی خود را به طور حنیف، (۴) یعنی با میل از گمراهی به استقامت به سوی دین کن، منظور فطرت و دین خدایی است که او بشر

ص: ۲۰۶

۱- یونس، ۹۹.

۲- بقره، ۱۳۶.

۳- روم، ۳۰.

۴- در مقابل حنیف (استقامت و راستی در دین)، حنیف (میل کردن به ظلم و باطل) قرار دارد. (المفردات للراغب الاصفهانی، ذیل کلمه حنیف).

را بر طبق آن فطرت الهی، یعنی توحید آفریده و سرشته است و در آفرینش حضرت حق دگرگونی نیست. این است دین مستقیم ولی اکثر مردم نمی دانند.

دین اصیلی که از آفریننده ی هستی ممکن سرچشمه گرفته است، به دلیل هماهنگی با فطرت و ساختار روحی و روانی انسان، به نیازهای روانی و اجتماعی او، به ویژه جوانان پاسخ می دهد و خود را با آن ها سازگار می نمایاند. بنابراین آیین حقیقی ریشه در وجود آدمی دارد و می توان گفت: انسان ها بالطبع دینی اند،^(۱) مشروط بر این که آن دین از جانب خداوندی باشد که خالق آن ها باشد.

روایات در معنای فطره الله مختلف اند که عبارتند از:

۱- دین الله، یعنی در بعضی از روایات به جای فطره الله، دین الله آمده است.

۲- توحید، و از همین باب است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر مولودی بر طبق فطرت توحید به دنیا می آید، سپس پدر و مادر او -ممکن است- او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی کنند، چنان که شتر، که حیوانی تمام عیار را نتیجه می دهد، آیا شده است که نتیجه ناقص بدهد؟»

۳- لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نبوت و ولایت. البته اینها بالاجمال هستند، نه بالتفصیل، چنان که اگر توحید بالتفصیل منظور شود، مستلزم نبوت و ولایت است.

و از همین باب است که روایت شده اطفالتان را به سبب گریه ی آن ها نزنید؛ زیرا گریه ی آن ها در چهار ماه اول، شهادت به «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و در چهار ماه بعد، صَلَات (دعا و صلوات) بر نبی مکرم است و در چهار ماه بعد دعا بر پدر و مادر است.

البته این علم اجمالی و فطری است که خود کودک متوجه آن علم فطری و غریزی نیست و علم به علم ندارد؛ به این معنا که احساس حاجت می کند، پس با گریه طلب رفع حاجت دارد و در حقیقت بر طرف کننده حاجت، خداوند سبحان است. بعد که کمی رشد پیدا کرد، از ناحیه پدر و مادرش متوجه می شود که واسطه ای میان خود و بر طرف کننده حاجتش وجود دارد، بدون این که آن را بشناسد، پس گریه اش طلب رحمت از پروردگارش برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) است تا به واسطه نبی، رحمت به او (طفل) برسد، و بالاخره وقتی پدر و مادرش را می شناسد، گریه او دعا برای آن هاست و طلب رحمت برای خودش از طریق آن دو است.^(۲)

۴. معرفت رب؛ چون اگر غیر از این بود، وقتی از آن ها سؤال شود رب و رازقشان کیست،

ص: ۲۰۷

۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۵۲ و ۵۳.

۲- المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۶، ص ۱۹۴-۱۹۸.

۴- جوان و دین ناب

اشاره

تذکر این نکات، جوانان را متوجه می سازد که دین و ایمان بسیار عمیق تر از آن است که فکر می کنند. بعضی از آن ها تصور می کنند اسلام همان است که بعضی از روشنفکر مآبان و متفلسفین معرفی می کنند و می گویند: ما طالب دین نو و فقه پویا و طرد کننده دین قدیم و فقه سنتی هستیم؛ در حالی که در حدیث آمده است: «علیکم بالامر العتیق»^(۱)؛ بر شما باد به امر و کار سنتی.

حقایق و اصول نو و کهنه ندارد. آن ها ماوراء زمان و مکان اند؛ زیرا جمله «هر چیزی نو و جدیدش صحیح و مقبول است»، در قدیم هم مطرح و طبق نظر آن ها صحیح بوده است و این یعنی سنت گرائی، ضمن اینکه جمله مذکور از نوعی پارادکس و تعارض برخوردار است.

علاوه بر آن، روشنفکر مآبان انتظار دارند دین بر طبق هوی و هوس آن ها پویا شود و بسط پیدا کند که این اومانیستی و خود محوری است، نه خدا محوری. پس باید بر عکس آن باشند؛ یعنی لازم است آن ها آن قدر شعور و معرفت دینی شان بالا برود که مطابق دین خدا و رضای او باشد و این همان «توحید ناب» و «خدا مرکزی» است.

چون فطرت جوان، سالم و دست نخورده است، پس زودتر دین را درک و به آن گرایش پیدا می کند، چنان که علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «فبادرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ»^(۲)؛ من قبل از آن که قلبت قساوت پیدا کند و عقلت مشغول شود، به ادب کردنت مبادرت ورزیدم.

دلیل آن که خداوند می فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^(۳)؛ اکثر مردم نمی دانند، این است که اختلافات و انحرافات که در حقایق دینی رخ داده است و بعضی از جوانان آن را پذیرفتند، معلول انحراف و خیانت علما و دانشمندانی است که مأمور ابلاغ دین حنیف و حقیقی به مردم به ویژه به جوانان هستند که به واسطه کتمان کردن آیین صحیح یا توجیه غیر وجیه و ناموجه و نادرست و تحریف مطالب، بر سایرین ظلم می کنند. پس چنانچه این آیین به شکل حقیقی و صحیح در میان جوانان انتشار یابد، به طور طبیعی آن را می پذیرند.

ص: ۲۰۸

۱- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع، ذیل کلمه عتیق.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳- اعراف، ۱۸۷.

این که عده ای از پذیرفتن شریعت حق ایا دارند به این دلیل است که از آن اطلاع صحیح ندارند که آن هم طبق بیان قرآن، با کتمان دین حق، به علمای فاسد برمی گردد. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱)؛ ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می سازید تا چراغ حق را به باد شُبّهات خاموش کنید، در صورتی که به حقایق آن آگاهید. «وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۲)؛ حق را به باطل می پوشانید تا حقیقت را پنهان سازید و حال آنکه به حقایق آن واقفید.

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟

ممکن است سؤال شود که اگر دین، فطری و غریزی و فطری است چرا عده ای از جوانان آن را نمی پذیرند؟

در جواب باید گفت صرف این که دین یا هر چیز دیگر غریزی و فطری باشد، کافی در پذیرش و عمل بر طبق آن نیست، بلکه علاوه بر آن باید تربیت و تشویق وجود داشته باشد و جوّ و محیط و خانواده و رفیق و سجایا و اخلاق و اراده و تصمیم انسان و... موافق آن باشند و شخص، انحراف و اشتغال به کارهای ضدّ آن نداشته باشد. برای روشن شدن مطلب به سه مثال اشاره می شود:

۱. انسان طبیعتاً و به نحو استعدادی، خطاط است ولی افزون بر آن باید تمرین کند و علاقه نشان دهد و نتیجه مثبت آن را نیز بداند تا بالفعل خطاط گردد و در آن ماهر شود.

۲. هر شخصی به ویژه هر جوانی، اعم از دبیرستانی و دانشگاهی، فلسفه الهی و حکمت دینی را به طور غریزی دوست دارد، لکن باید مسائل فلسفی در کتاب ها و بحث های او وجود داشته باشد و ذهن و رفتار و منش جوان مناسب آن باشد و مطالعاتی نیز در این زمینه داشته باشد تا او عملاً در فلسفه و حکمت رغبت و پیشرفت حاصل کند، یعنی استعداد عقلانی و برهانی او به فعلیت رسد، آن وقت فطری بودن آن به صورت باور و ایمان - که ملازم فعالیت ذهنی مناسب آن است - در می آید و به این دلیل است که همه فیلسوف نیستند.

۳. قرآن برای هر فرد، پذیرای فطری دارد، ولی باید زبان عربی و علوم مربوطه را فراگرفت و فرصت و فراغت داشت و دنبال مشغولیات ضدّ آن نرفت و همچنین با ترتیل، صوت زیبا، و درک معانی نیز توأم باشد تا کم کم استعداد قرآنی به فعلیت در آید و غریزه درک و علاقه

ص: ۲۰۹

۱- آل عمران، ۷۱.

۲- بقره، ۴۲.

آن شکوفا شود؛

اما اگر عده ای شخص را در این امر استهزا کنند و یا آن شخص اخلاق ضد قرآنی داشته باشد و یا حیثاً دزد و قاتل و دنیا طلب باشد و جو و محیط و خانواده، مناسب نباشد و رفیق ناباب داشته باشد، چراغ علاقه فطری قرآنی او خاموش می شود.

پس غریزه، لازم و غیر کافی و یکی از علل است؛ یعنی آن، علت ناقصه محسوب می شود. بنابراین باید بقیه علل فراهم شود تا علل، تامه گردد و غریزه مربوطه، به فعلیت تام خود برسد. آن ها علل محدثه و ایجاد کننده اند و علل مبقیه و بقا دهنده نیز باید باشد. علل موجد و محدثه از اصطلاحات فلسفی (۱) اند که در این بحث آمده است.

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد

هر انسان ریانی و به ویژه جوانان متدین به دین فطری؛ یعنی اسلام، از هر قید و بندی آزاد و رها هستند و بهترین حریت، بندگی انسان در مقابل خداوند است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام آزادم

جوان با ایمان و تحصیل کرده، خود را از جبر اجتماع و محیط و تاریخ و آداب و رسوم دست و پا گیر و طبیعت جسمانی و غریزه حیوانی آزاد می یابد.

قرآن پیامبر ختمی را این گونه معرفی می فرماید: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۲).

ولی فرد مادی، خواهان آزادی و رهایی و هرزگی برای ارضای میل شهوانی و خاموش کردن آتش غضب خویش است. او افسار گسیخته و یله در سمت و سوی شکم و شهوت و شهرت و عیاشی و کیافی است.

اسیر سیرت سیرت چو گشته ام ای دوست

امیر انفس و آفاق بودنم زانروست

ژان پل سارتر، آزادی را با خداشناسی در تضاد می بیند. بنابراین خدا را به دلیل اصل آزادی مردود و نامعقول می داند. (۳) در حالی که نتیجه رد و طرد عالم قدسانی، گزینش و قبول وسوس شیطانی و هواجس نفسانی و آرزوهای طولانی و غرور و نادانی و اسارت دنیایی است.

ص: ۲۱۰

۱- فلاسفه معتقدند خداوند هم موجودات را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد و هم آن ها را در وجود دوام می بخشد که اولی علت موجد و دومی علت مبقیه است.

۲- اعراف، ۱۵۷.

۳- علل گرایش به مادّیگری، مرتضی مطهری، ص ۱۵۳.

طبق بیان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر کسی هوی و هوس را ترک کند، آزاد و دارای حریت است؛ «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا» (۱) سخن دیگر آن حضرت چنین است: بنده ی غیر خودت مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است؛ «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۲) باز آن حضرت فرموده است: «لِإِنَّ يَكُونُ الْحُرُّ عَبْدًا لِعَيْدِهِ خَيْرٌ مَنَ أَنْ يَكُونُ عَبْدًا لِشَهْوَاتِهِ» (۳)؛ اگر انسان آزاد به بردگی بندگان خود تن در دهد، بهتر از آن است که بنده شهوت خویش گردد. سخن آن امام همام به بیان دیگر چنین است: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ» (۴)؛ بنده شهوت خوارتر از بنده بندگی یا بنده ی زرخرید؛ یعنی بنده مملوک است، چه آن بندگی باعث خواری در آخرت می شود بخلاف این بندگی و در دنیا نیز گاه هست که خواری که به سبب آن حاصل می شود زیادت است از خواری این. حافظ سروده است:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخ

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

و سعدی چنین انشاء فرموده است:

جهان بر آب نهاده است و آدمی بر باد

غلام همت آنم که دل برو نهاد

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است:

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر

دین اسلام که خاتم و اکمل الادیان است که آن هم بر اساس خاتم و اکمل الانبیا است، کمال انسان را محدود (به حدود اسلام) می داند؛ یعنی تا جایی که برنامه دینی انسان به حدی رسید که کاملاً منطبق با خواسته های روحی و عقلانی وی شد و بالاتر از آن تصور نمی شود، متوقف می شود (و انسان دیگر نیازی به مکتب دیگر ندارد)؛ زیرا لازمه ثابت ماندن یک شریعت و قابل نسخ نبودن احکام آن، این است که کمال نهایی فردی و اجتماعی انسان (که همان تقرب به خداست)، همان اندازه ای که هست و باید باشد، (۵) در آن دین معتبر و در بیانات و نظامات آن منظور گردیده باشد. یعنی فقط اسلام و تقرب انسان باید مد نظر باشد و لاغیر.

و در این که جوان و به طور کلی انسان در برداشت و متدین شدن و سیر و سلوک

ص: ۲۱۱

۱- بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۳۷.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۴- شرح آقاجمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۵۲، ح ۶۲۹۸.

۵- المیزان، علامه طباطبائی، جلد ۲، ص ۱۳۷، ذیل آیه ۲۱۳ سوره ی بقره.

عقلانی و عملی به حدی متوقف نشود هیچ منافاتی میان آن و اصل اسلام ثابت وجود ندارد.

به بیان بهتر، دین کاملاً به خواسته های عاطفی، قلبی و برهانی جوابگو است. و طرح کلی دین به گونه ای به رشد و کمال - نسبت به ادیان قبلی - رسیده است که انسان را از جهت انسانیت اشباع کند و از این جهت کامل تر از آن قابل تصور نیست، ولی در عین حال انسان هر اندازه که خواست، می تواند از آن بهره گیرد.

بنابراین فاعلیت؛ یعنی اسلام به تمام و کمال خود رسیده است، اکنون نوبت قابلیت؛ یعنی انسان است. قرآن می فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِبَدْرِهِهَا» (۱) (خداوند از [آسمان تشریح]، آبی [آب شریعتی که مایه حیات درخت تنومند جوان است] نازل کرد، که در هر رودی به قدر ظرفیتش [در هر جوان به اندازه قابلیتش] جاری شد). حکما گفته اند: العطیه بقدر القابلیه و نویسنده در ادامه گفته است: و إن كانت القابلیه هی من الفاعلیه.

ب - خاتمیّت و انعطاف پذیری دین

طرح کلی دین هیچ منافاتی با پیشرفت فردی و اجتماعی از لحاظ صنعت و زندگی مادی و معیشتی ندارد؛ زیرا اساس شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله)، اصل انسان که همان «روح» اوست، می باشد و اگر جسم را به شکل حقیقی و واقعی ملاحظه کرده است از آن جهت است که بدن باید در خدمت حیات معقول انسانی قرار بگیرد، حال اگر از این حیث به دین توجه شود در می یابیم که هیچ نقص و کاستی ندارد.

علاوه بر آن قرآن در عین ثباتش، انعطاف پذیر است؛ به این معنا که اگر فرمود: «وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَبَغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (۲)، از کلمه قوه، که به صورت نکره است، به طور کلی نه جزئی می توان استفاده نمود و هر نیرویی را در هر زمان و مکانی که مورد نیاز است آماده کرد. در عین حال قرآن یک مصداق هم بیان کرده و آن بستن اسبان است که در قدیم بیشتر مورد احتیاج بوده و اکنون نیز در راه های کوهستانی، دهات، جنگ های پارتیزانی و چریکی، مسابقات و... مورد نیاز است.

آنچه اصل است و ثابت، ایمان به خدا و تقرب به او و اعتقاد به عدالت او و معاد و نبوت و امامت است؛ به این معنا که اگر بشر و به خصوص جوان در این مسائل موفق شد، بقیه مسائل متغیر زندگی را خود می تواند حل نماید، آنچه که جوان از عهده حلش بر نمی آید، دین است، نه

ص: ۲۱۲

۱- رعد، ۱۷.

۲- انفال، ۶۰.

مسائل مادی، مثل صنعت، خدمات، تولید، توزیع و... .

مگر شوروی سابق از لحاظ مادی، تکنیک، لغو مالکیت خصوصی و... از نظر ظاهر بینان، در اوج قله رفعت نبود؟ پس چه شد که روسیه، رو سیاه تاریخ شد؟ آیا جز این نبود که سردمداران و حاکمانشان کالدهایی خالی از معنویت داشتند؟

آن ها مثل اسرائیلی ها ادعا می کردند که شکست ناپذیرند، ولی با نامه ای که از امام خمینی به آن ها رسید، شد آنچه شد و جوانان لبنانی با ایمان به غیب و ولایت مطلقه فقیه، با وجود تجهیزات کم، کاری کردند که سربازان اسرائیل زودتر از موعد مقرّر، فرار را برقرار ترجیح دادند و رسوای تاریخ شدند و از همه مهمتر شکست فاحش و عقب نشینی آن ها در جنگ تجاوزکارانه ی هفت هفته ی علیه مردم مظلوم غزه است.

گرایش مردم به خصوص جوانان به اسلام سبب بروز انقلاب اسلامی و ظهور خیزش قرآنی در جهان اسلام شده است. آن ها با الگوگیری از ایران شیعی و توأم با امامت مطلقه ولی فقیه توانستند ثابت کنند که تنها دین اسلام عامل نجات و سعادت مطلق آن ها و مردم غرب و شرق، در دنیا و آخرت است.

ان شاءالله آن ها به زودی پرچم پیروزی مطلق را به دست صاحب اصلی، امام عصر(عج) خواهند سپرد.

اگر جوانان در تقویت ایمان خود به عالم غیب، کوشا باشند می توانند به سعادت جسمی و مادی و معنوی و روحی در دنیا، و سعادت مطلق ابدی در عالم آخرت برسند، و اما اگر از دین و طاعت حضرت حق و رسولش و ولایت ائمه و جانشین های عام آن ها جدا شوند، نه زندگی شرافتمندانه دنیوی دارند و نه حیات خالص و سراسر خوشبختی اخروی و از این نظام الهی نیز بی بهره می مانند.

دشمن با تهاجم فرهنگی سعی می کند بهترین نیروها و عصاره جامعه اسلامی را که جوانان هستند، به نیهیلیسم و پوچ و پوک گرایی و به انواع اعتیادهای غیر مشروع و غیر عرفی، به خصوص شیطان پرستی سوق دهد و از جهان بینی الهی، نماز، روزه، استقلال، آزادی معنوی و... دور سازد. خلاصه این که اسلام شیعی در هر عصری و نسلی و مصری و مکانی جوابگوی امور مادی و معنوی و دنیوی و اخروی است.

ج- بدن متغیر و روح ثابت

دین می گوید: «حیات انسان وسیع تر از عالم ماده و دنیاست». «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ

الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»(۱)؛ به درستی که زندگانی، به حقیقت دار آخرت است، اگر می دانستند. و اصل بشر، روح و عقل و عاطفه است که ثابت و باقی و واحد است و بدن انسان هر آن، متحول و متبدل و زیاد و کم و گم و گور می گردد و سرانجام روح از آن جدا می شود. سعدی گفته است:

تن آدمی شریفست به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت(۲)

در هر صورت تن باید در خدمت معنویت و تعالی روان قرار بگیرد، نه این که آن را نابود سازد. تن پروری غیر از تقویت و سالم سازی بدن است؛ چرا که گفته اند: «عقل سالم در بدن سالم است».

این است که روایت شده: «إِنَّ لِيَدِنِكَ عَلَيَّكَ حَقًّا» و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ كَتَمَ الْأَطْبَاءَ مَرَضَهُ خَانَ يَدَنَهُ»(۳)؛ کسی که از اطبا مرضش را کتمان کند به کالبدش خیانت کرده است. و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «السَّوَاكُ يَذْهَبُ بِالذَّمَمَةِ وَيَجْلُو الْبَصَرَ»(۴)؛ مسواک زدن آب ریزش چشم را می برد و چشم را جلا می دهد.

و از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يَهَيِّجُ دَاءً»(۵)؛ هر دارویی که مریض مصرف می کند باعث به وجود آمدن مرض دیگری می شود. و امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ»(۶)؛ مبعوض ترین چیز در نزد خداوند شکم پری است.

اسلام، دنیا و علم تجربی و ماده و جسم انسان و روح او را ضد هم تلقی نمی کند. «و لذلک حدّ ارسطو طاليس الانسان بالناطق المائت و بالناطق الماشی برجلین و ما اشبه ذلک»(۷)؛ به همین سبب ارسطو انسان را به «ناطق میرا» و «ناطق رونده با دوپا» و نظیر آن تعریف کرده است.

ص: ۲۱۴

۱- عنکبوت، ۶۴.

۲- نک: حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۲۲۱، ۱۳۸۱.

۳- سید هاشم رسولی محلاتی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۲۳.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹.

۵- کلینی، روضه کافی، ص ۲۷۳ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۰۸، باب استحباب ترک المداواه... .

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۴۸، باب ۴.

۷- احمد بن محمد مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۸۸.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أُطْلِبُ الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» که منظور از آن، علم روز است؛ هر چند کسب آن نیاز به طی مسافت زیاد داشته باشد، چرا که در چین علم دین نبود. بنابراین انسان و به خصوص جوانان عزیز این مرز و بوم، می توانند به کمک دنیا، تعالی روح پیدا کنند، چنان که روایت شده: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»؛ هر چند امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «منظور از آن (سخن پیامبر)، معرفت نفس است، آن معرفتی که در آن، معرفت ربّ گنجانده شده است».^(۱) که منافات با آنچه بیان شد ندارد؛ زیرا تفاوت به اعتبار است.

به این ترتیب دین هیچ تعارض و منافاتی با پیشرفت اقتصادی، سیاست داخلی و خارجی، هنر و جلوه های زیبای زندگی، امور مربوط به تجهیزات نظامی و... ندارد، بلکه به وسیله دین است که می توان در آن امور توسعه و پیشرفت حاصل کرد، پس خوشبختی بشر در گرو طهارت جامعه است. علی (علیه السلام) می فرماید: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي إِصْلَاحِ الْجُمْهُورِ»^(۲)؛ از کمال سعادت این است که آدمی در راه اصلاح جامعه مجاهده نماید.

بعضی از جامعه شناسان معاصر بر این باورند که بنابر اصلی که از نفس توحید برمی آید نه تنها میان معاش و معاد و دنیا و آخرت تضادی نیست، بلکه آن ها هم آهنگ و علت و معلول همنند. کسی که در این جا کوردل است در آن جا هم کوردل است. بهشت، عبارت است از باغی که بذرش را در زندگی این جهانی می افشایم.^(۳)

د- خاتمیت و رشد جامعه

این حقیقت در این جا مطرح می شود که مگر دین اسلام نبود که ما را، که هیچ قوه و نیروی نظامی نداشتیم، در مقابل دشمن تا به دندان مسلح و مجهز شاه و صدام، پیروز نمود؟ پس همین دین می تواند ما را به طریق اولی در حال کنونی و زمان صلح نیز به ترقیات روز افزون مادی و روحی نایل سازد.

این دین، دزدی، تجاوز، کم کاری، فحشا، بزهکاری، خیانت، خلاف وعده، اعتیاد، بیکاری، تبعیض، رشوه خواری، عدم اطاعت از پیشوای عادل جامعه و... را تحریم کرده است و به بدکاران وعید عذاب و به خوبان وعده ثواب داده است. آیا اینها عامل پیشرفت زندگی مسلمانان نیست؟

ص: ۲۱۵

۱- قوائم الانوار و طوابع الاسرار، ص ۵۱.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۵۰.

۳- علی شریعتی، زیر بنای توحید، ص ۲۱.

ضمانت اجرایی اعمال خوب و معقول و مدیریت صحیح در حیات فردی و اجتماعی، مربوط به تدین به دین اسلام است و تنها همین آیین، زندگی خوب دنیوی و سلامتی و امتیّت جامعه و سعادت مطلق فردی را تضمین می کند و لاغیر. بعضی از غربی ها به بعضی از دستورات اسلامی عمل کردند و به پیشرفت آن چنانی نایل آمدند و مسلط بر ما شدند.

اگر صرفاً مادیت اُس و اساس باشد مسلماً زندگی مادّی هم مختل می شود. محصول لائیک و بی دینی و سکولاریسم و جدایی دین از زندگی، جز عقده، اعتیاد، خودکشی، مرض های روحی و مقاربتی، قطع نسل، قتل، اختلال در امتیّت و... چیزی به دنبال ندارد.

آنچه پایه پر مایه است، آرامش است نه آسایش که اولی، دومی را به دنبال می آورد. بیشتر آمریکایی ها و اروپایی ها آسایش و رفاه دارند، ولی اطمینان خاطر و آرامش قلبی و وقار و سکینت ندارند و آن ها در واقع آسایش هم ندارند؛ چرا که آرامش، اساس آسایش است؛ یعنی بی دینی آسایش را می بلعد. اساساً همه تمدن ها، فرهنگ ها، اخلاق، ادبیات، هنر، عرفان، برهان، ایمان، کتابت، پوشش، ظرافت ها و... از انبیا و جوامع دینی و الهی سرچشمه گرفته است.

چنانچه ایمان به غیب، مبنای مردم، خاصّه جوانان و به خصوص جوانان تحصیل کرده نباشد، هر کاری بیهوده است. این نظر را، هم تاریخ و هم عقل و هم وجدان بشری و هم تجربه تأیید می کند که نظیر آزموده را آزمودن خطاست؛ «مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ، حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ».

پس تنها نباید مرزهای ورود مواد مخدره و... را بست، بلکه لازم است جوانان را نیز با فرهنگ غنی اسلام آشنا نمود و کتابخانه و کتابخوانی و کتب مربوطه را در فضای مناسبی افزایش داد و و از آن سو نیز باید مانع بعضی از روشنفکران خود فروخته شد، که مغز جوانان معصوم را از دین تهی می کنند.

گفتنی است: «افرادی مانند اقبال لاهوری که وحی را تجربه درونی پیامبر(صلی الله علیه و آله) می دانند تا بتوانند الگوهای سنتی را کنار بزنند و راه گریزی از خطاپذیری وحی و دین پیدا کنند و نقش پیامبر(صلی الله علیه و آله) را در تعبیر تجربه ی باطنی با مقتضیات زمان و مکان هماهنگ سازند»^(۱)، چقدر سخیف فکر می کنند و در اشتباه فرو رفته اند.

ص: ۲۱۶

۱- اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، تجربه احمد آرام، ص ۱۴۷ و نک: یوسفیان، کلام جدید، ص ۲۵۷ و ۲۷۰، تابستان ۱۳۸۹.

دین بر طبق قرآن و برهان، همان اسلام است. قرآن می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۱)؛ همانا دین پسندیده در نزد خدا اسلام است؛ چرا که اسلام، تسلیم محض در مقابل خداوند است و طبق بیان آن کتاب مقدس: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۲)؛ هیچ دینی غیر از اسلام قبول نیست؛ این دین، دارای مراتب و ضعف و شدت است:

اولین مرحله اسلام، قبول ظاهر اوامر و نواهی آن است که با آدای شهادتین تحقق می یابد، خواه آن در قلب نفوذ پیدا کند یا نفوذ نکند و قلب با آن مخالفت کند. چنان که خداوند می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۳)؛ اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید ولیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در قلب هایتان داخل نشده است.

دومین مرحله اسلام، اولین مرحله ایمان است که اقرار و اعتقاد قلبی و اجمالی و سربسته به شهادتین است که لازمه آن، عمل در غالب فروع دین است. به عبارت روشن تر، تسلیم و انقیاد قلبی به اکثر اعتقادات حقه و تفصیلی همراه با اعمال صالح است، اگرچه ممکن است در بعضی موارد تخطی و تخلفی به وجود می آید.

چنان که خداوند در وصف متقین می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ» (۴)؛ آنان کسانی اند که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم امر ما شدند. که این اسلام (در این آیه) بعد از ایمان، غیر از اسلام مرحله اول است.

سومین مرحله از اسلام، مرتبه دوم ایمان است و آن اعتقاد تفصیلی به تمام حقایق دینی است، چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَبُؤْا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۵)؛ به درستی مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند.

ص: ۲۱۷

۱- آل عمران، ۱۹.

۲- آل عمران، ۸۵.

۳- حجرات، ۱۴.

۴- زخرف، ۶۹.

۵- حجرات، ۱۵.

وقتی نفس به ایمان مذکور انس گرفت و به اخلاق مناسب آن متخلق شد و متمکن و توانا گردید، سایر قوای حیوانی و سبعی، از جمله قوای مایل به هوس های دنیا و لذایذ و زخارف فانی آن، رام آن اخلاق می شوند و انسان به گونه ای خدا را می پرستد که گویی او را می بیند. پس چنانچه او را ندید، حداقل معتقد است خداوند او را می بیند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ خداوند را به نحوی عبادت کن که گویی او را می بینی، پس اگر او را ندیدی، او تو را می بیند. او در باطن و سترش، چیزی را نمی یابد که حاکی از عدم انقیاد نسبت به امر و نهی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد تا باعث سخط و غضب از ناحیه قضا و قدر حضرت حق گردد، چنان که خداوند فرمود: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱) و نیز فرمود: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ». (۲)

و از همین باب است آیه: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْنَا قَالَ أَشَلِمْنَا لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳)؛ چون خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: تسلیم شو، آن حضرت در جواب ادیبانه و ظرافتمندانه خود فرمود: تسلیم پروردگار عالمیان شدم که این امر تشریحی و اختیاری است و در آغاز عمر او بوده است. و در این مرحله، رضا، تسلیم، تحمل، صبر، زهد کامل، ورع، حب (به اهل بیت (علیه السلام))، و دشمنی (نسبت به هوی و هوس و کفار و دشمنان اهل بیت (علیه السلام)) به معنای کامل خود می رسند.

حکم و حال انسان در این مرحله، حال عبد مملوک نسبت به مولایش است و آن تسلیم صرف در قبال اراده و رضای اوست و حال و امر، در (قبول و باور به) مالکیت پروردگار عالمیان، جداً بیشتر است، بلکه اصلاً قابل مقایسه نیست. (وی باور دارد که) او حقیقت مالکیتی را دارد که غیر از او هیچ چیز در ذات و صفات و افعال خود استقلال ندارد و این همان امکان فقری و هویت تعلقی صدرایی است که (ممکنات نسبت به حضرت حق دارند که) در حکمت متعالیه اثبات می شود.

هیچ اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ

که نه از هیچ نشان است و نه از سایه هیچ

چهارمین مرحله دین و اسلام، سومین مرحله از ایمان است که چه بسا عنایت ربانی شامل حال انسان در مرحله سوم ایمان بشود و این حقیقت را به صورت باور و ایمان به او نشان دهد

ص: ۲۱۸

۱- نساء، ۶۵.

۲- مؤمنون، ۳.

۳- المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، ذیل آیه ۱۳۱ سوره ی بقره.

که مالکیت تنها از آن خداست و هیچ چیزی سِوای او، به هیچ وجه، مالکیت نسبت به خودش، جز به اذن او ندارد و هیچ ربّی غیر از او واقعی نیست و این مقام و توفیق و افاضه الهی است که اراده انسان در آن بی تأثیر است.

گویا قول حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) که به خدا می گویند: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا» (۱)، اشاره به این مرحله، که مرحله چهارم از دین اسلام است، داشته باشد و این، می نماید که یک امر تکوینی و خارج از خواست آن ها باشد؛ یعنی درخواست اسلام و ارائه مناسک حج به آن حضرت با پسرش اسماعیل، درخواستی است که زمامش به دست آن دو نیست.

گفت همان الله تو لیبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت بیک ماست

پنجمین مرحله اسلام و دین، همان مرحله چهارم ایمان است و آن فراگیری آن حالت مذکور در تمام شئون انسان است، یعنی درک و ایمان و اعتقاد به این که در تمام احوال و افعال و ازمان، او هیچ است یا هیچ نیست و تمام وجودش مصداق آن معنا است. چنان که خداوند فرمود: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (۲).

پس چنین مؤمنی باید به یقین رسیده باشد که هیچ استقلالی برای هیچ چیز جز خدا وجود ندارد و هیچ سببی نیست مگر به اذن حضرت حق، تا او این قدرت را داشته باشد که خود را در مقابل مکروهات و بلاها کنترل کند، و خود را نبازد و جَزَع و فَزَع و حَزَن و آسَف در مورد ناملایمات، چه واقعی و چه محتمل، به خود راه ندهد و الا نمی شود که از هیچ چیز ترس و دلهره نداشته باشد و هیچ امری او را محزون و ناراحت و یا سر مست نکند. پس اسلام و دین، بعد از اسلام مرحله چهارم است.

امام خمینی فرمود: «من هیچ موقع از دشمن نترسیدم و این دشمن بود که از من می ترسید». این قدرت، حاصل از یقین و عبودیت در حدّ بالاست. او وقتی به پیروزی رسید همان حالت ایمانی سابق خود را همچنان دارا بود و حفظ می کرد.

پس ای جوان دلیر و دلبر و برومند! تدبّر کن و بیندیش که چه سرمایه دینی و معنوی عظیمی داری که به هیچ وجه قابل مقایسه با دنیا و ما فیها و ادیان دیگر نیست، و نکند

ص: ۲۱۹

۱- بقره، ۱۲۸.

۲- یونس، ۶۳-۶۲.

ظاہرینان تو را فریب دهند که قرآن در وصف آن‌ها فرمود: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۱)؛ اکثر به امور ظاهری دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند.

البته همین حالت هم می‌تواند درجاتی داشته باشد که بحث آن از حدّ این بحث خارج است.

دین سهل و آسان است

وقتی اصول دین، فطری و غریزی و عقلانی است، پس درک آن برای عموم مردم، به ویژه جوانان فرهیخته سهل و مقبول است و طبق روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فروع آن هم آسان است؛ به این معنا که هدف احکام عملی، مشقّت و رنج دادن به مکلفین نیست، بلکه تربیت و شکوفایی استعدادهای اوست؛ مثلاً اگر شخصی برای وضو و غسل آب پیدا نکرد باید تیمم کند، آن هم نه اینکه همه بدن را در تیمم بدل از غسل به خاک آلوده کند، بلکه قسمتی از آن را که اهل بیت (علیه السلام) معین فرموده‌اند که همان تیممی است که معمول است و الا و در غیر این صورت آیین محمدی (صلی الله علیه و آله) سخت بود و بسیاری از دین خارج می‌شدند. مولانا در مثنوی فرموده:

سخت گیری و تعصّب، خامی است

تا جنینی، کار خون آشامی است

نقل می‌کنند عمار یاسر یا بنا بر نقل بعضی عمر، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آبی هم نداشتم تا غسل کنم. حضرت پرسید: در این صورت چه کردی؟ عرضه داشت تمام لباس‌هایم را در آوردم و بر زمین غلت زدم! حضرت فرمود: الاغ چنین می‌کند!!! سپس آن حضرت از «باء» در آیه «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» (۲) استفاده کرد و دستورات لازم را به او داد. (۳)

خداوند در دنباله آیه می‌فرماید: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۴)؛ خداوند نمی‌خواهد به ضرر شما حرج و

ص: ۲۲۰

۱- روم، ۷.

۲- مائده، ۶.

۳- المیزان، علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۲۳۸.

۴- مائده، ۶.

مشقَّتی قرار دهد، بر عکس اراده او این است که شما را از لحاظ روحی پاک کند [چون وضو، غسل، و تیمم اسباب طهارتند] و نعمتش را [که دین است] بر شما تمام نماید. شاید شکر گزار باشید.

روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «ما بُعِثْتُ بِالرَّهْبَانِيَّةِ الشَّقَاةِ وَلَكِنِّ بِالْحَنِيفِيَةِ السَّمْحَةِ»^(۱)؛ من به رهبانیت و کناره گیری، آن هم با اعمال سخت برانگیخته نشده ام ولی به دین حق گرا و معتدل و سهل و آسان مبعوث گردیدم. باز روایت شده که آن حضرت فرمود: «بُعِثْتُ عَلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ»^(۲).

اساساً قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ناپذیر و مؤید یکدیگراند^(۳) و می توان گفت: وحی، عمق عرفان و عرفان، عمق برهان و برهان و فلسفه، عمق علوم تجربی و علوم تجربی، عمق حواس باطنی و حواس باطنی، عمق حواس ظاهری و حواس ظاهری، عمق پدیدارهای مادی اند. در اسفار آمده است: حاشی الشریعه الحقه الهیه البیضاء أن یکون احکامها مصادمَةً للمعارف الیقینیه الضروریه و تَباً لفلسفه یکون قوانینها غیر مطابقه للکتاب والسنه^(۴)؛ از شریعت حق و الهی و روشن دور است که احکام و قوانینش با معارف یقینی و ضروری فلسفه، در تعارض باشد. و هلاک باد فلسفه ای که قوانینش مطابق با کتاب آسمانی و سنت نبوی نباشد.

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد.

تلاش مبلغین و اندیشمندان اسلامی باید بیشتر متوجه جذب و کشش معنوی جوانان باشد؛ زیرا کودکان که مکلف نشده اند و پیران نیز خلق و خویی، چه مثبت و چه منفی، که پیدا کرده اند به صورت ملکه و عادت درآمده است و تغییر آن ها بسیار دشوار است.

علاوه بر این، سالخوردگان بیشتر در شرف مسافرت از سرای فانی به سرای باقی اند، ولی جوانان، مخصوصاً جوانان دبیرستانی و دانشگاهی و فرهیختگان بازاری و کارگری و... به گونه ای هستند که بهتر می توان آن ها را به دین دعوت نمود، زیرا هیچ صفتی در آن ها به صورت ملکه در نیامده است و اگر خصوصیت منفی در آنان وجود دارد به صورت حال و غیر

ص: ۲۲۱

۱- مجمع البحرین، الشیخ فخرالدین الطریحی، ج ۲، ص ۳۷۴ ذیل کلمه سمح.

۲- من لایحضره الفقیه، ترجمه غفاری، ج ۱، ص ۴۰۶.

۳- سبزواری، شرح المنظومه، منطق، ص ۴۷، پاورقی شماره ۳۶، به کوشش حسن زاده، تابستان ۱۳۶۹.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۸، ص ۳۰۳.

مستحکم است که می شود آن را به آسانی تغییر داد.

به ویژه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لَا يُهْدَى اللهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرًا لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»^(۱)؛ این که خداوند به دست تو ای علی مردی را هدایت کند، برای تو از همه چیزهایی که خورشید بر آن ها طلوع و غروب می کند بهتر است.

نقل می کنند جهانگیرخان قشقایی که از فقیهان بزرگ عصر خود بود، در جوانی شاهنامه خوان و تار زن بود. در یکی از روزها از سمیرم به اصفهان آمد تا تار خرابش را تعمیر کند. از شخصی سراغ تار ساز را گرفت. او تار ساز معروف جلفا را به وی نشان داد و در ضمن به او گفت: ای جوان! دنبال علم و دانش برو که از تار زدن خیلی بهتر است. گفته آن ناصح دلسوز در وی اثر خود را گذاشت. از این رو، تار زدن را کنار گذاشت و با عشق زیادی به فراگیری علم پرداخت و یکی از بزرگان حکما و فقها و مدرسین اصفهان گردید.^(۲)

افزون بر آن، ثمره ی شجره ی درخت تنومند جوان تربیت شده به معرفت و اخلاق مذهبی، مدت ها دوام دارد و دیگران قادرند از او بهره ها ببرند، اما در این خصوص باید به چند مسأله توجه کرد:

الف- سن جوان

در زبان عربی به جوانی، «شباب»، و به مرد جوان، «شباب» و به زن جوان، «شابه» می گویند. عقیده بر این است که شباب و جوانی، از زمان بلوغ تا چهل سال است.^(۳)

بعضی آن را از سن سی تا سن چهل می دانند.^(۴) در حدیث آمده است که سی ساله جوان است «ابن ثلاثین سِنَّهٌ یَسْمَى شَابًا».^(۵) ابن منظور هم جوان را شصت ساله می داند: «اذا بلغ الرجل ستین...».^(۶)

این نظر با کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أَكْثَرُ أَعْمَارِ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السِّتِّينَ وَ السَّبْعِينَ»^(۷)؛

ص: ۲۲۲

۱- نهج الفصاحه، ص ۶۵۲، به کوشش مرتضی فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

۲- مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۵۶۸، تابستان ۱۳۸۶.

۳- المنجمد، معلوف، ذیل کلمه شباب.

۴- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه شباب.

۵- مجمع البحرین، الشیخ فخرالدین الطرایحی، ج ۲، ص ۸۵.

۶- لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۲.

۷- نک: مصباح الانس، الفناری، ص ۶۴۶، ۱۳۷۴؛ شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۸۲، باب ۱.

بیشترین عمر امت من بین ۶۰ تا ۷۰ سال است»، منافات دارد.

قرآن می فرماید: «أَوْلَم نَعْمُوْكُمْ مَا يَتَذَكَّرْ فِيْهِ مَن تَذَكَّرْ»^(۱)؛ آیا به شما به مقداری که برای یک نفر ممکن باشد فکر کند و پند گیرد و در امور دین و عواقب حالش نظر کند، مشروط بر این که بخواهد فکر کند و متذکر شود، عمر ندادیم؟ که در مقدار آن اختلاف است. بعضی آن را سی سال دانسته اند. از علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «عمری که فرزند آدم نمی تواند بهانه بیاورد که نمی توانم بیندیشم و... سی سال است». و عده ای چهل سال را نیز گفته اند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «آن آیه توبیخ و سرزنش کسی است که هیجده ساله است^(۲) و از فرصت استفاده نمی کند».

بعضی ملاک رشد را تنها به سن می دانند و بر این اساس ابوبکر پیر را بر علی (علیه السلام) جوان ترجیح دادند، که درست نیست؛ چرا که قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...»^(۳)

دلیل دیگر این که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «لیس الاکبر هو الافضل بل الافضل هو الاکبر»^(۴)؛ اکبر، افضل نیست بلکه افضل، اکبر است.

حقیقت انسان نه مذکر و نه مؤنث است و منحصرأ نفس انسان مورد خطاب الهی است؛ یعنی صرف زن و مرد بودن در ارزش ها و ارزشمند بودن ها و ضد آن ها تأثیر ندارد، بلکه تنها روح، صاحب درجه و درکه و دارای ایمان و کفر است و جز تقوی، هیچ معیار و مقیاسی برای کمال و سیر و سلوک و معراج مؤمن وجود ندارد.^(۵) و صرف زمان و عمر، وسیله سنجش نیست.

نهایت اینکه، در بهشت همه جوان اند و مویی بر صورت احدی نمی روید؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اهل الجنة جُرْدٌ مُرْدٌ مُكْحَلُونَ»^(۶)؛ اهل بهشت جوانان بی موی مطلق و مردان بی ریش اند [پسران خوب روی] و سر مه کشیده.

همچنین آن حضرت فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صَوْرَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ثُمَّ

ص: ۲۲۳

۱- فاطر، ۳۷.

۲- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۶۴۱.

۳- حجرات، ۱۳.

۴- ناسخ التواریخ، حالات رسول (صلی الله علیه و آله)، سپهر، ص ۳۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۲۳.

۵- عبدالله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، ص ۷۵-۹۱.

۶- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

يَلُونَهُمْ عَلِيٌّ اَشَدُّ كَوْكَبٍ دُرِّيٌّ فِي السَّمَاءِ اَضَائَةً»^(۱)؛ اولین دسته ای که داخل بهشت می شوند دارای صورتی هستند که مثل ماه شب چهاردهم می درخشند، سپس کسانی که مانند کوكب و ستاره ی بزرگ در نهایت درخشندگی هستند به دنبال آن ها وارد جنت می شوند.

در مقابل، آن حضرت در وصف اهل نار فرمود: «ضرس الكافر يوم القيامة مثل جبل أُحُد»^(۲)؛ دندان کافر در روز قیامت مانند کوه اُحد است. و نظیر آن، گفتار آن حضرت است که فرمود: «بعضی مردم در روز قیامت با صورت هایی محشور می شوند که صورت های بوزینگان و خوکان نسبت به آنان زیباست».

و مانند آن، روایتی است که: «مخالف امام به گونه ای محشور می شود که سر او مثل سر الاغ است». ملاصدرا مخالف امام را مخالف امام در افعال نماز جماعت نیز دانسته می فرماید: «من خالف الامام في افعال الصلاة يحشر و رأسه رس الحمار»^(۳). در واقع وی مأموم را که در نماز جماعت جلو یا عقب می افتد احمق معرفی می کند^(۴). تمام این روایات مربوط به تجسم عمل است، نه این که جسم و ظاهر و زمان

اصالت داشته باشد و اگر زمان و مکان، سعد یا نحس داشته باشد مربوط به انسان سعید یا منحوس واقع در آن هاست.

ب - فرصت جوانی

جوانان باید بدانند که به تجربه ثابت شده که قابلیت تعلیم و تربیت در دوران جوانی به خصوص کودکی بسیار زیاد است. ارزش یک سال دوران پیش از بلوغ چند برابر دوران بلوغ و یک سال دوران بلوغ چند برابر دوران جوانی و یک سال دوران جوانی چند برابر دوران کهنولت و میانسالی است و همچنین است دوران کهنولت نسبت به پیری.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!

نیست فردا گفتن از شرط طریق^(۵)

باید دانست سالک اول ابن الوقت است، بعد که بالا می آید و محیط بر زمان و مکان می شود ابوالوقت می گردد و آن هنگام به طی الزمان و طی الارض دست می یابد و چنین

ص: ۲۲۴

۱- همان، ص ۳۴۹.

۲- نک: شرح المنظومه، ملاحادی سبزواری، ص ۳۴۱.

۳- ملاصدرا، الاسفار، ج ۹، ص ۵.

۴- همان.

۵- مولوی، دفتر اول، ص ۹.

انسانی ابوالاقات و ابوالازمان و ابوالامکنه می شود(۱).

جوانی فیض الهی است و فیض بالا-تر از آن، شب زنده داری است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا- فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تَعْرَضُوا عَنْهَا»(۲)؛ در ایام زندگی شما، لحظاتی فرا می رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید، پس خود را در مسیر فیض الهی قرار دهید و از آن اعراض نکنید.

و نیز آن حضرت فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَيُنَادِي يَا ابْنَ آدَمَ الْعَشْرِينَ جَدُّوًا وَ اجْتَهِدُوا»(۳)؛ خداوند فرشته ای دارد که هر شب نازل می شود و ندا در می دهد که ای جوانان بیست ساله جدیت کنید و برای نیل به سعادت مطلق اجتهاد و مجاهده نمایید. مولوی در این خصوص چنین می سراید:

اندر این ره می تراش و می خراش

تا دم آخر دمی فارغ مباش(۴)

دوران شباب، ایام مؤاخذه و مسئولیت و بیداری و به خود آمدن و تعلیم دیدن و تربیت شدن و کمال جدیت در احراز کمالات معنوی است و الا جوان مصداق سخن امام باقر(علیه السلام) می شود که فرمود: «قال موسى: يا رَبِّ أَيُّ عِبَادِكَ ابْغَضُ إِلَيْكَ قَالَ جِيفَةً بِاللَّيْلِ بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ»(۵)؛ حضرت موسی(علیه السلام) از خداوند پرسید کدام دسته از بندگان بیشتر مورد غضب تواند؟ خداوند فرمود: کسانی که در شب مثل مردار در خوابند و در روز عاقل و باطلند. در نتیجه فرصت طلایی جوانی از دست می رود که ثمره آن بر دادن ای دریغاست. علی(علیه السلام) فرمود: «انْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ»(۶)؛ فرصت های خیر را غنیمت بشمارید که به راستی همانند گذشتن ابر بهاری می گذرد. سعدی می گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روزه دریابی(۷)

ص: ۲۲۵

۱- حسن زاده آملی، دروس سرح اشارات و تنبیهات، نمط ۹، ص، ۱۷۷

۲- فیض کاشانی، محجبه البیضاء، ج ۵، ص. ۱۵.

۳- ارشاد القلوب، ترجمه طباطبایی، ص ۱۲۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۷.

۴- مثنوی مولوی، دفتر اول، ش ۱۸۲۲.

۵- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۶۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۰.

۶- غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۷- سعدی، گلستان، ص ۸.

دیگری گوید:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس (۱)

در این خصوص قرآن چه زیبا فرموده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لِمَا تَنَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ» (۲)؛ از چیزهایی که خداوند به تو داده است دار آخرت را طلب کن و نصیب و بهره ات را از دنیا [برای قیامت] فراموش مکن و نیکویی کن، چنان که خداوند در مورد تو نیکویی کرد.

در تاریخ حیات و زندگی معقول و منقول خود و خویش هیچ چهار فرمانی به این شیوایی و زیبایی و خلاصه و با اشاره و تام و کامل، که اولی امر و دومی نهی و سومی باز امر و چهارمی نهی باشد، ندیده و نخواهم دید. چه خوب است که آن ها با سه اصل عملی در آیین زردشت مقایسه شود که عبارتند از: گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک (۳) تا دانسته شود تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

ضمن این که جوانان باید متوجه باشند که جوانی و فراغت و ثروت، مفسده و هلاکت دارد و آن ها از دام های مهم شیاطین است.

إِنَّ الشَّبَابَ وَ الْفِرَاقَ وَ الْجَدَّ

مفسده للمرء ای مفسده (۴)

آن شعر به این معناست که:

جوانی و بیکاری و خواسته

بسی فتنه ها زین سه برخاسته (۵)

و بنا بر گفتار حضرت علی (علیه السلام) «از صحت، قوت، فراغت، جوانی، نشاط و ثروت برای طلب آخرت غافل مشو» (۶).

و باز آن حضرت فرمود: «مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الدَّهَابِ وَ الشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ» (۷)؛ چه نزدیک است به دنیا، گذران و رفتن و به جوانی، پیری و در هم شکستن و نیز فرمود: «فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ

ص: ۲۲۶

۱- نک: حکمت‌های قدسی، ص ۳۵.

۲- قصص، ۷۷.

- ۳- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، تهران، ۱۳۸۵.
- ۴- هاشمی، جواهرالبلاغه، ص ۳۲۴.
- ۵- نک: بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۱۵.
- ۶- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۴۱۶.
- ۷- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۰۴.

بِضَاضِهِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ»^(۱)؛ کسی که در عنفوان جوانی و نیرومندی است، آیا جز در انتظار خمیدگی پیری است؟

انسان وقتی پیر و فرسوده و فرتوت شد نه فقط قدرت جوانی و شادابی را، بلکه توان جذب مواد غذایی و قوت بدنی و لذت ها و خرمی های شباب و... را نیز از دست و کف می دهد و می گوید:

آن قوت جوانی، آن صورت بهشتی

ای بی خرد تن من، از دست چون بهشتی؟

از پیران باید پرسید جوانی چیست، زیرا «آنچه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند»، نه از جوانان مگر جوانی که به فیض الهی نایل آمده است. نعم قول اسماعیل بن قاسم بن سوید:

فِيالِيتِ الشَّبَابِ لَنَا يَعُودُ يَوْمًا

فَاخْبِرْهُ بِمَا فَعَلَ الْمَشِيبُ^(۲)

یعنی: پس ای کاش جوانی روزی برگردد تا خبرش کنم که پیری چه به سر من آورد.

علی (علیه السلام) فرمود: دو چیزاند که کسی فضل و قدرشان را نمی شناسد مگر این که آن دو را از دست بدهد: یکی جوانی اوست و دیگری عافیت و سلامتی؛ «شَيئَانِ لَا يَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا الشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ»^(۳).

حافظ در این مورد چه خوب سروده است:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وہ کہ بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

یک جوان باید سعی نماید عمر خود را به وسیله عوامل ظاهری همچون ورزش و تغذیه سالم و مقوی و عدم استرس و هم و غم و غصه و عوامل باطنی و معنوی مانند ایمان و ترک گناه، طولانی و همراه با صحت نماید. امام زین العابدین می فرماید: و الذنوب التي تعجّل الفناء قطيعه الرحم و...^(۴)؛ گناهایی که زندگی را به فنا و نابودی می کشاند عبارتند از: قطع رحم و سوگند دروغ و دروغ و زنا و ستم و سد معبر و ادعای پیشوایی غیرحق بر مسلمین (از همه امور سریع تر برای فنا کشتن پدر است).

ص: ۲۲۷

۱- نهج البلاغه، خطبه غراء، خطبه ۸۲.

۲- الجامع الشواهد، محمدباقر الشریف، ج ۲، ص ۲۵۲.

- ٣- غررالحكم و دررالکلم، ترجمه سيد هاشم رسولى محلا-تى، ج ١، ص ٥٥١ و حسن شيخ الاسلامى، هدايه فى تنظيم
غررالحكم، ص ٢٩٣، ١٣٧١.
- ٤- جامع الاخبار، ص ٢٧١ و نك: فرهنگ جوان، ص ٤٩٨.

میل و نیل جوان به کیش و آیین الهی و امور مربوط به آن بیشتر از هر دورانی است. ما خود شاهد بودیم که جوانان چه آسان به جبهه می رفتند و شهید می شدند؛ همانان که قبلاً در براندازی رژیم منحوس پهلوی سر از پا نمی شناختند.

در زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) جوانان بیشتر به ندای آن حضرت پاسخ مثبت می دادند، بنابراین قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند: برادرزاده ات جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف ما شده است؛ «فقالوا یا اباطالب... إنَّ ابْنَ أُخَيْكَ أَفْسَدَ شَبَابَنَا وَفَرَّقَ جَمَاعَتَنَا».(۱)

زمانی که مُصْعَب بن عُمیر، نماینده مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای تعلیم قرآن مجید و نشر معارف اسلامی به مدینه آمد، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را اجابت کردند. «... يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَيَجِيبُهُ الْأَحْدَاثُ».(۲) حتی خود مُصْعَب جوان بود و در مقابل شکنجه نزدیکان خود سخت مقاومت کرد. او در غزوه بدر در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در جنگ أُحُد نیز حضور جدی داشت و شهید شد. «... وَ قُتِلَ بِأُحُدٍ شَهِيدًا».(۳)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ با کشور نیرومند روم بسیج کرد و آن حضرت اُسامه بن یزید که هیجده ساله بود را به فرماندهی برگزید که عمر و ابوبکر و... می بایست تحت امر او می بودند و این باعث مخالفت آن ها شد. «... وَ اسْتَعْمَلَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِي عَشْرَ سَنَةً».(۴)

و آن حضرت عتاب بن اُسَید بیست و یک ساله را والی مکه قرار داد و او اولین امیری بود که پس از فتح مکه، در آنجا اقامه جماعت کرد. «و وُلِّيَ عِتَابَ بَنِ أُسَيْدٍ وَ عَمْرَهُ أَحَدِي وَ عَشْرُونَ سَنَةً أَمْرًا مَكَّةَ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَ هُوَ أَوَّلُ أَمِيرٍ صَلَّى بِمَكَّةَ بَعْدَ الْفَتْحِ جَمَاعَةً».

طبق بعضی روایات، اصحاب کهف هم جوانانی بودند که قرآن از آن ها با نام «فُتِيه» (جمع فُتِيَ) نام می برد.(۵) و این هیچ منافاتی با بعضی از روایات دیگر ندارد که می گویند آن ها کهول و میانسال بودند، ولی چون مؤمن و متقی بودند «فتیه»، که کلمه ای است مشوب به مدح، نامیده

ص: ۲۲۸

۱- اعلام الوری، حسن بن فضل طبرسی، ص ۳۹.

۲- همان، ص ۵۷.

۳- اسد الغابه، اسد الله شعبانی، ص ۳۶۹.

۴- همان، ص ۶۴.

۵- کهف، ۱۳.

شده اند. (۱) پس «فتیه» به معنای «جوانمردان» می باشد و فتوت هم از این باب است، چنان که از «جوان»، «جوانمردی» اتخاذ شده است و از «مرء»، «مروت».

دلیل آن میل و نیل و جذب و وصل به مذهب این است که نوعاً همه استعدادها در جوانی به فعلیت می رسند و اگر جوان تحت تدبیر مربیان متدین و عاقل و زمان و مکان شناس قرار نگیرد، بر اثر افراط و زیاده روی در قوای شهوی و غضبی و تفریط در قوای علمی و عقلانی و وجدانی، ممکن است به انحطاط کشیده شود. به این دلیل است که روایت شده: «الشباب شعبه من الجنون (۲)؛ جوانی شعبه ای از شعب جنون است».

عده ای نسبت به جوانان بدبین اند؛ چون عقیده دارند که نیروی سکسی و جنسی و سبعت در آن ها بیدار می شود، در حالی که نمی دانند استعدادهای مذهبی و عاطفی و عقلانی آن ها نیز به فعلیت می رسند و این وظیفه مربیان است که آن ها را در تعدیل و تنظیم قوا هدایت کنند. ضمن این که چه بسا قدرت شهوت و درندگی در پیری بیشتر از جوانی باشد. به همین دلیل است که بیشتر شهدا و جانبازان و... از جوانان است.

و اساساً جوانان متدین بیشتر مورد توجه و عنایت حضرت حق است. خداوند می فرماید: «الشباب المؤمن بقدری، الراضی بکتابی، القانع برزقی، التارك شهوته من اجلی، هو عند کبعض ملائکتی. (۳) در حقیقت این گونه جوانان، نظیر بعضی از ملائکه مقرب پروردگارند.

د- جوانان از نظر عقل و عاطفه

اشاره

درجات عقل افراد با مقایسه با سنین عمرشان، آنان را به گروه های «عادی»، «فوق عادی» و «دون عادی» تقسیم می کند. گروه «عادی» رشد عقلشان با سنین عمرشان تقریباً هماهنگ است و از این نظر خطر کمتری آن ها را تهدید می کند. این گروه که اکثر جوانان را تشکیل می دهند باید از افراد با تجربه و کامل و متدین، به خصوص پدر و مادر دلسوز و آگاه خود کمک بگیرند.

و گروه «فوق عادی» درجه درک و هوششان بیشتر از سنشان است و خطر غرور آن ها را تهدید می کند و گروه «دون عادی» عقلشان نسبت به سنین عمرشان کمتر است. این افراد نباید نا امید و مأیوس باشند.

ص: ۲۲۹

۱- المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۶۴.

۲- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، فی حقیقه العشق، ص ۲۹۰، ۱۳۸۰.

۳- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۶ و جواد محدثی، حکمت های قدسی، ص ۱۶.

حضرت سجاد(علیه السلام) فرمود: «مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ»^(۱)؛ کسی که عقل وی از سایر قوایش کامل تر نباشد هلاکت و سقوط او، از آسان ترین حوادث در زندگانی اوست. علی(علیه السلام) فرمود: «عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طَوْلُهُ لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ خَاوِيًا»^(۲)؛ بزرگی اندام و طول قامت برای کسی که روانش از عقل و فکر تهی است فایده نخواهد داشت. باز آن حضرت فرموده: «و رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ مَشْهَدِ الْغَلَامِ»^(۳)؛ اندیشه پیر را از جست و خیز و چست و چالاکی جوان بیشتر دوست دارم. منظور از این عقل، تعقل است، نه هوش.

اگر بدانیم: اساساً در جهان مسیحیت میان علم و دین تعارض وجود دارد^(۴)، یعنی هر چه علم پیشرفت کند دین به ویژه خداپرستی افت و افول پیدا می کند^(۵)، آن وقت پی به ارزش و عظمت اسلام از حیث حمایت آن از عقل و قلب خواهیم برد.

در حالی که دوزخیان در جهنم، سبب دخولشان را به جهنم، عدم استماع و یا عدم تعقل^(۶) و خداوند هدف از خلقت جهنم را عدم تفقه جن و انس^(۷) دانسته اند.

کم هوشی درجاتی دارد و در مواردی بسیار شدید است. ممکن است فرد پانزده ساله، از عهده کارهایی که کودک عادی چهارساله انجام می دهد، برنیاید.^(۸) این افراد احتمالاً به دلیل قدرت جسمی، خیال می کنند مثل مردان توان همه کاری را دارند، بنابراین امکان دارد دست به کارهای خطرناک بزنند.

جوان و کمبود شخصیت

عده ای کمبود شخصیت خود را با استعمال دخانیات و مواد مخدره، اذیت و آزار و ترور، شایعه سازی، افترا، غیبت، خدشه دار کردن امنیت و سلامت جامعه، و... جبران می کنند.

ص: ۲۳۰

۱- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱، ص ۹۴.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳- فرهنگ آفتاب، عبدالمجید معادی خواه، ج ۴، ص ۱۹۵۵.

۴- ر.ک: علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۱۴۳.

۵- همان، ص ۷۷.

۶- ملک، ۱۰.

۷- اعراف، ۱۷۹.

۸- اصول روانشناسی، مان، ص ۴۷.

برخی از جوانان از اصالت برخوردار نیستند؛ چرا که از لحاظ استعمال دخانیات، خود را شبیه بزرگترها، و از جهت تراشیدن ریش، خود را مانند دختران و پسر بچه ها می کنند. و این نوعی از تعارض در رفتار نیز است.

و از همین باب است تکبر و نخوت و غرور، که اساس آن حقارت و پستی است. در این حالت فرد با صفت خود بزرگ بینی، می خواهد نقص های خود را جبران کند، در حالی که ذلت خود را افزون می کند. علی (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مِنْ خَوْفِ الذُّلِّ مُتَعَجِّلُوا الذُّلَّ»^(۱)؛ اینها حکم کسانی را دارند که از ترس خواری، به سوی ذلت و خواری می شتابند و با این کار، پستی و حقارت خویش را افزایش می دهند.

دلیل اینکه جوانان، بیشتر مایل به دین هستند این است که آن ها به مادیات آلوده نشده اند و ذهنشان به خرافات عادت پیدا نکرده است. بر همین اساس امام صادق (علیه السلام) به ابی جعفر احوّل، که از مبلغین مذهب تشیع بود فرمود: «عليك بالأحداث فإنهم أسرع الي كل خير»^(۲)؛ توجه تبلیغی خود را بیشتر متوجه نسل جوان معطوف بدار؛ زیرا جوانان نسبت به هر خیری سریع ترند. و همچنین، چنان که قبلاً بیان شد، آن حضرت فرمود: «بادروا أحداثكم بالحدیث قبل أن يسبقكم إليهم المرجه»^(۳)؛ در تعلیم احادیث اسلامی به نوجوانان خود مبادرت کنید قبل از آن که مرجه^(۴) از شما نسبت به آن ها سبقت بگیرند.

ص: ۲۳۱

۱- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۴۳۱.

۲- کلینی، روضه کافی، ص ۹۳.

۳- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

۴- مرجه یک گروه از متکلمین اسلامی محسوب می شوند که ایمان را تنها امری قلبی می دانند، بنا بر نظر آن ها می توان نماز جماعت را به امامت فردی مثل معاویه خواند و به این ترتیب غیبت از معاویه و یزید حرام است. آن ها نمی دانند روی این حساب خداوند که از فرعون و قارون و ابوجهل و... بد گفته است العیاذ بالله غیبت کرده و کار حرام مرتکب شده است. آن ها می گویند: كما أن الكافر عندنا هو الكافر عندالله فكذلك نجد المؤمن اذا أقرّ بایمانه أنه عندالله مؤمن...؛ چنان که کسی را ما کافر می دانیم، نزد خدا هم کافر است، همچنین مؤمن زمانی که به ایمانش اقرار نمود او را نزد خدا مؤمن می دانیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: چگونه این دو برابرنند، در صورتی که کفر فقط اقرار بنده است به این که خدایی نیست ولی ایمان ادعایی، جز با دلیل ثابت نمی شود که آن، نیت و اقرار و عمل است، پس آن ها مرتکب قیاس مع الفارق شده اند. زیرا مؤمن وقتی در ایمانش صادق است که دارای عقیده قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضا باشد (کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۶، ترجمه مصطفوی).

دلیل آن امر هم این است که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسَمِ فِي الْحَجْرِ» (۱)؛ کسی که در جوانی اش تعلیم ببیند، آن فراگیری به منزله نقش در سنگ است. و نظیر آن از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «الْعِلْمُ فِي الصُّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجْرِ» (۲)؛ معلومات دوران کودکی همانند نقشی است که بر سنگ، حجاری شده است، یعنی با گذشت زمان محو نمی شود و همواره باقی و ثابت خواهند ماند.

در همین راستا امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ، اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ» (۳)؛ کسی که در جوانی قرآن تلاوت کند، اگر با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خونس در می آمیزد.

از روایتی از امام صادق (علیه السلام) که بیان فرمود: «الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ» (۴)، استفاده می شود که تعلیم، به ویژه «تعلیم خط» باید از آغاز هشت سالگی و تعلیم حلال و حرام از آغاز پانزده سالگی شروع شود. البته این منافات ندارد که بعضی از آن ها در بعضی دیگر داخل گردد.

زمانی، در روز اول باز شدن مدرسه ها به دخترم که می خواست به دبستان برود گفتم: با چادر برو. بنابراین او چادر بر سر کرد و به مدرسه رفت. ظهر که آمد دیدم چادر ندارد. علت را پرسیدم، جواب داد: معلم گفته: چادر دست و پا گیر است، مخصوصاً اگر باد بیاید. پیش خودم گفتم این همان تر شاه سابق و ساقط است. بنابراین سریع به اداره آموزش و پرورش شکایت بردم و در نتیجه، آن ها بخشنامه کردند که کسی حق جلوگیری از پوشش کامل و برتر -چادر- دختران را، هر چند نابالغ باشند، ندارد. ولی دختر بچه من همچنان با اکراه چادر می پوشید، ضمن این که مرتب مرا هدف طعنه خود قرا می داد. من به او می گفتم: باید از هم اکنون با حجاب کامل باشی تا ملکه ات شود. بحمدالله در آخر سال به دلیل این که به سال اولی های دبستان که با چادر بودند جایزه دادند، نسبت به من خوش بین شد.

آن چه بیان شد با روایات دیگر هیچ منافاتی ندارد، از جمله این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: ۲۳۲

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه شیب، ص ۶۸؛ النوادر (لراوندی)، ص ۱۸.

۲- ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

«الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ»^(۱)؛ فرزند در هفت سال اول سید پدر و مادر است؛ یعنی بر آن ها آقایی می کند و والدین باید او را مورد رحمت و رأفت خود قرار بدهند و امر او را اطاعت بکنند و در هفت سال دوم که به مقدار قابل ملاحظه ای نیرومند شده است دیگر مورد ترحم و عطوفت نیست، بلکه بنده است و خوب و بد را تشخیص می دهد و در رفتار و گفتارش مسئول است و مورد مؤاخذه قرار می گیرد، بنابراین مانند برده باید فرمانبردار والدین باشد و در هفت سال سوم دارای عقل است که لازم است مثل وزیر مورد مشورت قرار بگیرد و بار مسئولیت به دوش گیرد.

در روایت دیگری از قول علی (علیه السلام) نقل شده است: «یرفّ (گرامی داشته می شود) الصبی سبعاً و یؤدّب سبعاً و یستخدم سبعاً و منتهی طوله فی ثلاث و عشرين سنه و عقله فی خمس و ثلاثین و ما کان بعد ذلک فبالتجارب»^(۲) که این روایت به اعتبار و شرایط و حقایق و افراد و زمان و مکان دیگر است؛ پس تعارض و اختلافی در روایات وجود ندارد.

پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من پنج خصلت کودکان و اطفال را دوست دارم: اول آن که پیوسته گریان اند، (گریه کمال است)، دوم آنکه بر سر خاک گرد می آیند (دنبال رزق و برق دنیا نمی روند)، سوم آن که بدون حقد و کینه خصومت دارند، چهارم آن که برای فردا چیزی ذخیره نمی کنند، پنجم آن که خانه می سازند، سپس به دست خودشان خراب می کنند.

دلیل دیگر این که قلب جوان از قلب پیر رقیق تر است اینکه وقتی برادران یوسف (علیه السلام) برادرشان، عزیز مصر، را شناختند و اقرار کردند: ما خطاکاریم، آن حضرت فرمود: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»^(۳)؛ امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می آمرزد، چون او ارحم الراحمین است. ولی چون به پدر، حضرت یعقوب، گفتند: بر ما خطاکاران از خداوند آمرزش بخواه، آن حضرت استغفار را (برای شب جمعه) به تعویق انداخت. «قَالَ سَوْفَ أَسِیَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّیْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ»^(۴) که امام صادق (علیه السلام) دلیل آن تقدیم و این تأخیر را چنین بیان می فرماید: قلب جوان از قلب پیر رقیق تر است؛ «لِإِنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقُّ مِنْ قَلْبِ الشَّیْخِ»^(۵)، در حالی که تحمل ظلم و جنایت مستقیماً متوجه شخص

ص: ۲۳۳

۱- حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۲۳.

۲- حمود، الفوائد البهیة، ج ۱، ص ۵۵.

۳- یوسف، ۹۲.

۴- یوسف، ۹۸.

۵- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۷، ماده قلب، ص ۳۴۳.

یوسف و بخشش نیز حق او بود و جنایت (از ناحیه برادران) نسبت به یعقوب (علیه السلام)، به سبب جنایت آن ها نسبت به یوسف بود و بخشش نیز حق حضرت یعقوب (علیه السلام) نبود.

خلاصه، جور دیدن و عفو، با لذات مربوط به یوسف جوان و بالعرض منوط به یعقوب (علیه السلام) بود.

ه - جوان و جمال

اشاره

زیبایی و عشق و هنر سراسر عالم را فرا گرفته است. اذ كما ظهر صنعه و جماله فی كل الحقائق، سری عشقه الحقیقی فی كل عشق فعشقه النداء و باقی العشقات صدا. لولا اختلاف العنوان لرجع الی الاول. اذ قیل: اذا تمّ العشق فهو الله (۱)؛ زیرا چنان که صنعت و جمالش در همه حقایق ظاهر و آشکار است، عشق حقیقی او در هر عشقی سریان و جریان دارد، پس عشق خداوند، ندا و دعوت اوست و باقی عشق ها، صدا و پاسخ به آن (عشق حقیقی) است. به همین دلیل گفته شده است: وقتی عشق به غایت خود می رسد، خدا به شمار می رود.

هنرمندترین هنرمندان خداوند است، چون زیباترین زیباها و احسن الخالقین تنها اوست. بنابراین معشوق ترین معشوق ها نیز اوست و طبق اصل اتحاد عشق و عاشق و معشوق، او عین عشق است و عاشق ترین عاشق ها نسبت به ذات خودش است و در مرحله بعد عشق به آثار خود دارد؛ چرا که گفته شده: «مَنْ أَحَبَّ ذَاتَهُ فَأَحَبَّ آثَارَهُ» (۲)، که بهترین اثر او حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است؛

زیرا آن حضرت فرمود: «كَانَ يَوْسُفُ أَحْسَنَ وَلَكِنِّي أَمْلَحُ» (۳)؛ یوسف (علیه السلام) زیباترین فرد بود ولی من از او نمکین ترم. و همین طور تا برسد به ناقص ترین ناقص ها که در اصطلاح فلسفه به آن «هیولی»، یعنی «ماده المواد» گویند؛ یعنی حضرت اله، هیولی را نیز دوست دارد.

پیمبر عشق و دین عشق و خدا عشق

ز تحت الارض تا فوق السماء عشق

جوان یکی از مصادیق معشوق خداوند است. بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد که با خوب رویان نمکین صورت و مشکین چشم معاشرت نمایید؛ «علیکم بالوُجوه المِلاح و الحَدَقِ

ص: ۲۳۴

۱- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۳۰۴، تعلیقه سبزواری، شماره ۱.

۲- سبزواری، اسرار الحکم، ص ۱۲۸، ۱۳۶۱.

۳- همان، ج ۸، ص ۹۷ ذیل کلمه ملح.

الشُّود» (۱) و باز فرمود: «أَطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوَجْهِ» (۲)؛ خیر و خوبی را نزد خوبرویان جستجو کنید. سعدی با اقتباس از سنت نبوی چنین سروده است:

که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد

خطا بود که نیند روی زیبا را

در اینجا مناسب است به اموری که موجب نشاط اند اشاره شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود: النشرة فی عشر اشیاء: المشی و المکرّب و... (۳)؛ ده عمل است که باعث شادابی و نشاط می شود: پیاده روی، سواری با مرکب، در آب فرورفتن، تماشای گیاهان سبز، خوردن (با اشتها)، آشامیدن، نگاه به زن (محرم) زیبا، مباشرت با زنان (جماع)، مسواک زدن و گفت و شنود با افراد مجرب و دانا.

نباید از این مسأله سوء استفاده شود و موارد زیبایی و عشق، در عرض زیبایی مطلق قرار گیرد، زیرا همچنان که انسان از وجود ناقص نیز به وجود کامل پی می برد، از عشق ناقص به عشق مطلق راه می یابد. به همین دلیل عرفا گفته اند: «اذا تمّ العشقُ فهو الله» (۴)؛ وقتی عشق به کمالیت و تمامیت خود برسد همان خداست.

حافظ چه خوب سروده است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او چو مرده به فتوای من نماز کنید

حکیم سبزواری گفته است: «ارادت و محبت، مراتب دارد: ادنا مرتبه آن، شهوت و رغبت حیوانی و بالا-تر از آن، ارادت عقلانی است. تا به مرتبه عشق و محبت نفس ناطقه به خود و عشق و محبت عقل (کلی) به خویش برسد و سرانجام عشق ذات حق به خویشتن است که عرفا از آن به «اذا تمّ العشقُ فهو الله»، تعبیر و یاد کرده اند. (۵) و اساساً تعشق ها از او سرچشمه می گیرند.

و جامی چه زیبا سروده است:

از ندای تو درافتاد صدایی به حرم

خواست صد نعره لیک ز اهل عرفات

در غیر این صورت مظاهر زیبای عالم به منزله بت تلقی می شود. و این، شرک و فساد است؛ به این معنا که به زیبایی، به عنوان آیه و نشانه حضرت حق نگریسته نمی شود.

۱- همان.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۹.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲.

۴- ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۰۴، تعلیقه سبزواری.

۵- حکیم سبزواری، اسرارالحکم، ص ۸۳، ۱۳۶۱.

آنچه بیان شد «زیبایی ائی» است؛ یعنی از زیبایی معلول به زیبایی علت پی بردن و «زیبایی لمی» عکس آن است، چنانچه دو روایت بعدی بیانگر آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ»^(۱)؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد و دوست می دارد اثر نعمت زیبایی خود را بر بنده اش ببیند. و باز آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَالتَّجَمُّلَ»^(۲)؛

خدا زیبایی و خودآرایی را دوست دارد.

چند نکته درباره عشق و زیبایی

هرچه موجودی از زیبایی بیشتری برخوردار باشد، بیشتر نشان دهنده جمال ذات اقدس اله است. بنابراین جوان به ویژه جوان تحصیل کرده مؤمنِ ملیح، بیشتر دالّ بر علم و جمال مطلق خداوند است. او الحق و الانصاف آیه العظمی است.

ما وظیفه داریم جوانان را در امر زیبایی جهت دهیم و بگوییم: زیبایی ها در طول یکدیگرند و همه آن ها به زیبایی صرف و جاوید و قائم بالذات می رسند، نه این که آن ها در عرض زیبایی مطلق هستند، که اولی توحید جمیل است و دومی شرک چرک. ضرب المثلی است که می گوید: دختر جوان و ماه رویی بر پشت بام قالی تکان داد، که در واقع خودش را نشان داد. در حدیث قدسی آمده است: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ^(۳).

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

به این ترتیب نباید جوان تجمل گرا را از خود برانیم که اصلاً صحیح نیست؛ چرا که گفته اند: «دارندگی و برازندگی»^(۴).

پری روی، تاب مستوری ندارد

در ار بندی، سر از روزن درآرد

باید به جوان فهماند که زیبایی و جمال، امر مادی نیست و از عالم غیب است و در عین حال نباید زیبایی محدود، مانع وصول و قرب به جمال بی نهایت و دائمی شود.

ص: ۲۳۶

۱- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۲- همان، ص ۴۴۰.

۳- نک: رشحات البحار، ص ۱۴۲.

۴- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه برآزندگی.

این همه آثار صنع، از فرّ اوست

جمله نقشی از نقوش پَرّ اوست

زیبایی منحصر به زیبایی بدن انسان و جسم و طبیعت نیست، بلکه عوالم ملکوت، جبروت، علم، فلسفه، عرفان، قرآن، هنر، برهان، ایمان، جوانمردی، نماز، ایثار، زکات، حیا، حجاب، عقل، حلم، فراست، و... نیز زیبایند. امام حسن عسگری (علیه السلام) فرمود: «حُسْنُ الصَّوْرَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ»^(۱)؛ زیبایی صورت، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و فکر، جمال باطنی اوست. و اگر جوان، زیبا و هنرمند و دارای قدرت و شهرت و ثروت، عالم و متدین باشد زیبایی اش افزون تر می شود.

باید دانست: اکثر افراد خوش سیما، خوش صدا اند و اکثر خوش صوت ها خوش سیما، چرا که اعتدال در صورت، اعتدال در تارهای صوتی را در پی دارد و بر عکس. به همین دلیل خانم ها که زیباترند خوش صوت ترند و اکثر کسانی که از تقارن و اعتدال صورت و صوت برخوردارند خوش سیرت نیز هستند و چون چنین است زیبایی چند چندان می شود و در این جاست که حیا و حجاب و پوشش تجلی پیدا می کند. جوانان باید زیبایی ظاهر خود را مخصوصاً زیبایی صورت و دندان و لطافت پوست خود را با دخانیات و مواد مخدره و غصه خوردن و... خدشه دار نسازند.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در این خصوص چنین فرموده است: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ... شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ»^(۲)؛ جوانی که در عبادت خداوند پرورش یافته یکی از هفت گروهی است که در ظل رحمت و زیبایی خداوند جای دارد. و نیز آن حضرت فرمود: «التَّوْبَةُ حَسَنَةٌ لَكِنَّهَا فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ»^(۳)؛ توبه خوب است ولی از جوان بهتر و زیباتر است.

چه خوب است جوان بگوید: ظلمت نفسی و اعترفت بدنبی فاغفر لی ذنوبی جمیعاً. انه لا یغفر الذنوب الا انت^(۴).

آنچه مهم است این است که جوان نباید از حد اعتدال خارج شود، لهذا فلاسفه گفته اند: «اگر چیزی از حدش خارج شد، به ضدش تبدیل می شود؛ اذا جاوز الشیء حدّه انعکس

ص: ۲۳۷

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵.

۲- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴- محیی الدین بن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۶، ص ۲۵۹.

ضده»^(۱). برای مثال وقتی محاسن جوانی می روید، باعث زیبایی بیشتر او می شود. به همین دلیل به ریش، محاسن گویند و چنان که بیان شد تراشیدن آن، او را شبیه دختران، بلکه پسر بچه ها می کند و این از حد خود تجاوز کردن و خلاف طبیعت است؛ چون هر یک از آن ها حکم خاصی را اقتضا می کنند.

از سوی دیگر جوان نباید با سیگار کشیدن خود را مانند بزرگسالان قرا دهد که این حقارت و خود کم بینی است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «شارب را بزیند و ریش بگذارد و خود را به یهود و گبران و... شبیه مسازید». چنان که آن حضرت کراهت داشت به فرستادگان کسری که سبیل داشتند و بی ریش بودند نظر کند و به آن ها فرمود: پروردگار مرا به چیدن شارب و گذاشتن ریش امر فرموده است.^(۲)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «فكان ذلك (الشَّعْرُ) علامه الذَّكْرِ و عَزَّ الرَّجُلِ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ مِنْ حَدِّ الصَّبِيِّ وَ شِبْهِ النِّسَاءِ وَ أَنْ كَانَتْ أَنْثَى يَبْقَى وَجْهَهَا نَقِيًّا مِنْ الشَّعْرِ لَتَبْقَى لَهَا الْبَهْجَةُ وَ النَّضَارَةُ الَّتِي تُحَرِّكُ الرَّجَالَ لِمَا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ»^(۳)؛ موقعی که طفل بالغ می شود اگر پسر باشد در صورتش موی می روید و این نشانه جنس مرد و مایه عزت و شخصیت او است؛ چه بدین وسیله از حد کودکی و شباهت زنان خارج می شود و اگر دختر باشد پاک و بدون مو باقی می ماند تا طراوت و جذابیت که عامل و محرک مردان و مایه دوام نسل انسان است، در وی محفوظ باشد. بنابراین، زن ریش دار زشت است و مرد بی ریش زشت تر و ریش کوسه ای زشت ترین.

همچنین تیره شدن عقل در عشق سوزان شهوانی، خروج از حد وسط، و ظلم و عامل عدم تکامل انسانی است. علی(علیه السلام) فرمود: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَيْمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ»^(۴)؛ چشم انسان علاقه مند و عاشق، از دیدن عیوب محبوب خویش نابیناست و گوشش از شنیدن قبايح و زشتی های وی ناشنواست. وحشی بافقی چه خوب و زیبا سروده است:

اگر در کاسه چشم نشینی

به جز از خوبی لیلی نبینی

ص: ۲۳۸

۱- نک: رحمت الله شریعتی، حکمت احکم، ص ۳۸۵، ۱۳۹۳.

۲- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۱۱۷۷، حاشیه زیارات جامعه کبیره، انتشارات پیروز.

۳- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۶۲.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۱۹.

و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان

والدین نباید در برخورد با فرزندان جوانشان از حد اعتدال خارج شوند و أحياناً آن ها را مورد ضرب و شتم قرار دهند؛ چون اگر عاقلند که از اندرز و موعظه، پند می گیرند و اگر دیوانه اند جایشان در منزل نیست و ضرب و شتم نه تنها سودی نمی بخشد، بلکه مصائبی نیز به بار می آورد. (۱) این حیوانات هستند که جز با ضرب تازیانه فرمان نمی پذیرند. «فإن العاقل يتعظ بالأدب و البهائم لا تتعظ إلا بالضرب». (۲)

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «لا تضر به و اهجره و لا تطل» (۳)؛ فرزند خود را نزنید، بلکه از او دوری و قهر کنید ولی طول نکشد.

از طرف دیگر نباید به فرزند بیش از حد محبت نمود و او را لوس و نثر کرد که یکی از علایم آن این است که موقع حرکت به بازوی پدر تکیه می کند. (۴) جایز نیست که فرزند جوان هر چه خواست برایش تهیه کنند که آن سکر و مستی آور است و چنان که بیان شد، سکران نعمت و غفلت حاکی از آن، بدتر از سکران خمر و شراب است. علی (علیه السلام) فرمود: «سکر الغفله و الغرور أبعد إفاقة من سکر الخمر» (۵)؛ مست غفلت و غرور دیرتر از مست عقلائی شراب به هوش می آید.

لقمان حکیم وقتی فرزند خود را نصیحت می کرد، آمرانه و تحکم آمیز، یا تلخ و کدورت انگیز، یا موهن و تحقیر کننده، یا ذلت بار و آمیخته به تملق نبود، بلکه او با زبان اندرز و نصح و خیرخواهی، سخن می گفت. «وَ إِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ...» (۶) نصیحت مشفقانه و دلسوزانه والدین، فرزند را منقاد و رام می نماید؛ به همین دلیل گفته اند: «اول پند، آنگه بند» و «و هر چه در بند آنی بنده ی آنی» (۷).

امر به معروف باید توأم با دعوت به خیر باشد. (۸) به بیان دیگر باید هم امر، معروف باشد و

ص: ۲۳۹

۱- علی قائمی، خانواده و مسائل جوانان و نوجوانان، ص ۲۵۹.

۲- فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۵.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۹.

۴- محمدتقی فلسفی، کودک، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵- غررالحکم و دررالكلم، ص ۴۴۰.

۶- لقمان، ۱۳.

۷- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بند، امثال.

۸- آل عمران، ۱۰۴.

هم امر به معروف و حتی نهی از منکر نیز باید معروف باشد، هر چند نهی از منکر است.

اساساً دعوت قرآن با حکمت و استدلال، موعظه حسنه و مجادله به طریق احسن است که آن حضرت مطابق قابلیت فرزند خود از روش پند و نصیحت استفاده می کند.

ممکن است فرزند جوان یا هر شخص دیگر از راه استدلال وارد شود که باید با او با دلیل برخورد کرد و یا این که با او مجادله به طریق حسن بل احسن نمود، اگر وظیفه، مجادله باشد؛ یعنی طرف بحث مجادله کند. در هر حال نباید از راه سفسطه و مغالطه و شعرگونه؛ یعنی تخیلی صرف، در این موارد وارد شد. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) خلق را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن.

افزون بر آن، علم و تجربه جوان کم است، بنابراین اعتذار او پذیرفته می شود. علی (علیه السلام) فرمود: عذر نادانی جوان پذیرفته و مقبول است و علم او در جوانی محدود و محصور است؛ «جَهْلُ الشَّبَابِ مَعذُورٌ وَ عِلْمُهُ مَحْصُورٌ» (۲).

پس انسان نباید همیشه از در منطق و استدلال خشک وارد شود، گاهی یک محبت کوچک اثری می بخشد که از هیچ چیز دیگر حاصل نمی شود. در حقیقت، در شرایطی، خُلت مؤثرتر از حجت است. نقل کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) با یک یهودی همسفر شد و همچنان در حرکت بودند، ناگهان یهودی گفت: بنا بود شما به شهر کوفه بروی، پس چرا دنبال من می آیی، آن حضرت فرمود: طبق دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما به گردن من حق بدرقه پیدا کرده ای، در نتیجه آن یهودی مسلمان شد. (۳)

یادم نمی رود که کسی برخورد تندی با یکی از وزرای اصفهانی شهید رجایی (پرورش) کرد. او در جواب گفت: تو از موسی (علیه السلام) بهتر نیستی و من از فرعون بدتر نیستم، اما خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش فرمود: «قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (۴)؛ با فرعون به نرمی سخن بگویند شاید متذکر شود یا بترسد.

برخورد تحمیلی و تهدیدآمیز و آمرانه و با تحکم، عایدی جز دشمنی و کینه توزی ندارد.

ص: ۲۴۰

۱- نحل، ۱۲۵.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۵۵۰.

۳- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده خلق، ص ۴۱۶.

۴- طه، ۴۴.

علی (علیه السلام) فرمود: «الإفراطُ فی المَلامَةِ یُشبُّ نیرانَ اللّجَاجِ»^(۱)؛ افراط در سرزنش، آتش های لجاجت را مشتعل می کند. فرزندان به دلیل این که مادرشان زیاد امر و نهی می کنند نسبت به او لجوج اند و بر عکس نسبت به پدر مطیع، چرا که دستور و سرزنش او کمتر است. البته این امر طبیعی می نماید، زیرا پدر بیرون خانه و مادر داخل آن است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَعَنَ اللهُ وَالِدَیْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَی عُقُوبِهِمَا»^(۲)؛ خدا لعنت کند پدر و مادری که با اعمال ناروای خود فرزندان را به تجاوز علیه خودشان وامی دارند. از آن طرف امام صادق (علیه السلام) نیز به فرزندان دستور داده است: «مَنْ نَظَرَ الِیْ أَبَوَیْهِ نَظْرًا مَاقِیًّا وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ یَقْبَلِ اللهُ لَهُ صِلَاةً»^(۳)؛ هر چند پدر و مادر ظالم هستند نباید با چشم بغض و کینه به آن ها نگاه کرد و الا نمازشان قبول نیست. در مقابل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رِضَا الرَّبِّ فِی رِضَا الْوَالِدَیْنِ وَ سَخَطُهُ فِی سَخَطِهِمَا»^(۴)؛ خشنودی خداوند در خشنودی پدر و مادر است و خشم او در خشم آن دو است.

این، رضا و سخط طولی است و اما رضا و سخط عرضی در گفتار امام حسین (علیه السلام) است که فرمود: من طلب رضی الله بسخط الناس کفاه الله امور الناس و من طلب رضی الناس بسخط الله و کله الله الی الناس^(۵)؛ هر کس رضای خدا را بخواهد هر چند به سبب غضب مردم باشد خداوند امور او را، که به وسیله مردم اصلاح می شود، کفایت می کند و هر کس رضای مردم را توأم با غضب خدا طلب نماید، خدا او را به مردم وامی گذارد.

ز- جوان و اشتغال

قرآن در زمینه اشتغال می فرماید: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِیْهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^(۶) و به تحقیق، در زمین به شما سلطه و اقتدار و قدرت تصرف بخشیدیم و

ص: ۲۴۱

-
- ۱- حسن بن شعبه، تحف العقول، ص ۸۴.
 - ۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۰.
 - ۳- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۶۱، مکتبه الاسلامیه.
 - ۴- نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۵۰۳؛ پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ترجمه: خرمشاهی، ص ۳۸۸، ۱۳۷۶.
 - ۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۹.
 - ۶- اعراف، ۱۰.

به نفع شما در آن مایه های زندگی قرار دادیم، ولی اندکی از شما شکرگزار نعمت های خداوند هستید. (۱)

یکی از معضلات خطرناک جامعه، بیکاری جوانان است و تا این مسأله مورد توجه جدی دولتمردان قرار نگیرد، مشکلات ناشی از آن رفع و دفع نمی گردد. نباید هم و غم قوه اجرایی تنها در استخراج معادن مادی خلاصه شود.

آن ها باید مردم، مخصوصاً جوانان را به منزله معادن هنر و ظرافت، صنعت، قدرت، فرهنگ، استقلال، معنویت، اخلاق، خلاقیت، منبع ثروت و... به حساب آورند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» (۲) باید از هر انسانی، به خصوص جوان فرهیخته، به اندازه لیاقت و توانائیش استفاده کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اعملوا فكلُّ مَيْسَرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ». (۳) مولوی گفته است:

داند او خاصیت هر جوهری

در بیان جوهر خود چون خری

که همی دانم یجوز و لایجوز

خود ندانی این که حوری یا عجوز (۴)

روزنامه ها، جراید، رادیو، تلویزیون و... باید از بحث های حاشیه ای، تکراری، جناحی، فرو جناحی، حزبی، روزمرگی و بلکه روزمرگی دست برداشته، مقالات و نوشته ها و سخنان و فیلم ها و سریال های خود را به سمت و سوی حل این مشکل اجتماعی قرار و سوق دهند.

امروزه بعد از امر فرهنگی مسأله اصلی، اقتصاد و اشتغال توده عظیم و برومند و بالنده کشور عزیز ایران است. اشتغال و اشتغال آفرینی علاوه بر حل مسأله معیشتی باعث می شود مواد مخدره، دزدی، بی عفتی، ناامنی، فکر گناه، خودکشی، غیبت، تهمت، افترا، شایعه سازی، مصرف گرایی و... از جامعه رخت بریندد. به این دلیل است که گفته شده: «النفْسُ ان لم تشغلها شَغَلَتْكَ» (۵)؛ نفس را مشغول کنید و الا آن شما را مشغول می کند.

یک عده آنقدر شغل و مسؤلیت، آن هم چه بسا متفاوت دارند که اساساً تمرکز در اندیشه

ص: ۲۴۲

۱- شیخ طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۵۵؛ اعراف، ۱۰.

۲- کلینی، روضه کافی، ص ۱۷۷.

۳- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه یسر، ص ۷۳۲.

۴- مثنوی مولوی، دفتر سوم، ش ۲۶۵۰، ذفولیان.

۵- تعلیم و تربیت، مرتضی مطهری، ص ۴۱۴. شهید مطهری این را در آن کتاب به عنوان حدیث نبوی نقل کرده است، اما سند

آن در کتاب های روایی یافت نشد. حسن زاده آملی در کتاب «اتحاد عاقل به معقول» صفحه سیزده از قول حکما نقل کرده است که : نفس را مشغول بدار و گرنه او تو را مشغول می کند.

و عبادت توأم با توجه و معنویت را فراموش کرده اند، و یک دسته هم اصلاً کار و شغلی ندارند و عاطلند و باطل!

دسته اول حکمشان حکم قرآن است که می فرماید: «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (۱). در ضرب المثل ها آمده است: خر ملانصرالدین ایام هفته کار می کرد و روز جمعه به سنگ کشی می رفت (۲).

باید در این خصوص برنامه ریزی کرد و از ملاحظات و جانب داری های بی جهت دست کشید. برای مثال کسی که سی سال کار کرده باید واقعاً بازنشست شود و حقوق کافی نیز دریافت کند، و شخص دیگری به جای او استخدام شود و برای ساعت های اضافی در مدارس و دانشگاه ها و... نیز باید نیرو استخدام کرد. البته این منافات با این ندارد که از مردان مجرب و آزموده و بازنشسته استفاده در خور بشود.

نباید در یک خانواده، زوج و زوجه و کلیه فرزندان اداری باشند و همواره جایزه های بجا و نابجا و در حد بالا دریافت کنند و در یک خانواده دیگر حتی در یک قبیله، لیسانسیه ها و فوق لیسانسیه ها چند سال منتظر استخدام باشند و عاقبت هم به نتیجه ای نرسند. پس امکانات و توانایی ها باید در سطح جامعه تعمیم پیدا کند.

نباید زنان را مجبور کرد به بازار کار و کارخانه ها، آن هم کارهای سخت و خشن، بروند و با حقوق کم و برای جذب مشتری بیشتر، مشغول کار شوند و از آن سو مردان جوان تحصیل کرده بیکار بمانند.

از طرف دیگر بسیار زشت است مردم، مخصوصاً جوانان را مصرف گرا و غیر مولد بارآورد تا واردات نسبت به صادرات افزایش چشمگیر پیدا کند و سبب ایجاد شغل در خارج، و بیکاری و رکود و اقتصاد انفعالی در داخل کشور گردد.

لازم است تولید داخلی و خرید آن و ترویج و تقویت کشاورزی و کنترل آب و استفاده بهینه از ثروت مخصوصاً آب و زمین به صورت فرهنگ درآید و نهادینه گردد و الایکاری و فساد ناشی از آن افزایش می یابد و ایران ویران می شود. دشمن با واردات کالاهای ارزان و مرغوب و بعضاً خلاف شرع مانع پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی می شود، بنابراین باید تولید زیاد شود و مصرف کاهش یابد و جنس داخلی را به خرید و فروش رساند، هر چند بعضی از آن ها گران و یا از کیفیت خوب برخوردار نباشد؛ حداقل، شرعی و کارآفرین و

ص: ۲۴۳

۱- لیل، ۴.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خر، ص ۹۶۲۱.

اشتغال زا است. سه قوه باید حامی و هادی شرکت های خصوصی باشند و بر آن ها فرض است در جهت بهبود وضع اقتصادی نهایت جدیت را داشته باشند تا واردات بدل به صادرات گردد و سرمایه های عظیم به ویژه نفت به نابودی کشیده نشود و این ها با تقویت صنعت مادر توسط دولت منافات ندارد.

کشاورزی و هر صنعت جدید و مفید و بعضاً سنتی باید مورد حمایت اقتصادی و هدایت علمی و فنی مجریان امور قرار گیرد، چرا که ایران با جمعیت کم و نیروی زیاد و مستعد و کارآموده جوان و دارای فرهنگ غنی و ریشه دار و زمین وسیع و آب فراوان، چه تحت کنترل و چه غیر تحت کنترل، می تواند در سطح جهان در اندک زمان به تولید زیاد و با کیفیت عالی برسد و صادر کند که نتیجه آن، اشتغال زایی و اقتصاد مقاومتی است.

امروزه اقتصاد در دنیا حرف اول را می زند. وقتی مملکت الگویی نمونه می شود که در امر معیشت مشکل نداشته باشد. پس اکنون بجاست صادرات و واردات تحت کنترل دقیق دست اندرکاران نظام درآید تا از هر جهت این مرز و بوم به پیشرفت چشمگیر نایل آید.

والدین و مسئولین مدارس و دانشگاه ها و دولتمردان و... باید بیشتر به پیشگیری توجه کنند تا درمان، و آن جز به تبلیغ اسلام ناب که حامی کار و کارگر و صنعت است به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اطلب العلم و لو بالصّین» و تعلیم و تربیت دینی و عدالت و عدم تبعیض تام میسر نیست. «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَقِيَّةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَةٌ»^(۱)؛ عدالت سپر محافظ بلا و سبب بهشت باقی است.

مردم از بلایای زمینی و آسمانی ناراحت نیستند، چون تبعیض در آن ها وجود ندارد، پس گفته اند: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ بلیه و مصیبت وقتی فراگیر شود خوب است. در حالی که ناراحتی آن ها از تبعیض است، نه از تفاوت و عدالت.

از سوی دیگر توصیه بزرگان دین به جوانان این است که نباید دنبال سرگرمی های نامشروع و غیر عرفی مثل قمار، مطالعه کتب رمان و افسانه ای، توقف بی جا در معابر عمومی، به سر بردن با رفقای ناباب، دیدن فیلم های مبتذل ویدئویی و ماهواره ای بروند و الا- از مهمات واقعی حیات باز می مانند.^(۲) علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ تَسَرَّعَ إِلَى الشَّهَوَاتِ، تَسَرَّعَ إِلَى الْآفَاتِ»^(۳)؛ آن کس که در شهوات، تندروی کند، آفت ها و بلایا نیز با سرعت به سوی او

ص: ۲۴۴

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

۲- ر.ک: جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۰۴.

می شتابند. و باز آن حضرت فرمود: «وَلَوْعُ النَّفْسِ بِاللذاتِ يُغوى و يُزدي»^(۱)؛ حرص شدید به لذایذ و مشتبهات، آدمی را گمراه می کند و از راه سعادت منحرف می سازد و سرانجام باعث هلاکت و نابودی او می شود. و بالاخره فرمود: «طَهروا انفسَكم من ذنسِ الشهواتِ تُدرِکوا رَفیعَ الدَّرجاتِ»^(۲)؛ جان خود را از شهوات پلید منزّه سازید تا به مدارج عالی انسانی برسید.

اشتغال به کار علاوه بر تأمین مایحتاج زندگی از پیری زودرس جلوگیری می کند. پیرترین مرد شوروی «شیرعلی» کشاورز معروف بود که در سال ۱۹۷۲ به سن ۱۶۷ سالگی درگذشت.^(۳)

مهمترین عاملی که انسان را از غم و غصه نجات می دهد کار است. به همین دلیل گفته اند: بیگاری به از بیکاری است.^(۴) بعضی از پزشکان گفته اند: آنچه می خورید باعث زخم معده و اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد مثل نگرانی و غم و غصه، موجب پیدایش زخم معده است.^(۵)

روانشناسان گفته اند: اگر درون گرایی بعضی از جوانان از حد اعتدال تجاوز نماید به نوعی «در خود فرورفتگی عاطفی یا اوتیسم» می انجامد که مشخصه ی آن قطع ارتباط با دیگران است که تنها کار درمان آن است.^(۶)

ح- جوان و رفاقت:

۱. نیاز به دوست خوب

هیچ فردی نمی تواند ادعا کند که به دوست نیاز ندارد و قادر است به تنهایی زندگی کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «التَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نَصْفُ الْعَقْلِ»^(۷)؛ دوستی با مردم نصف عقل است. تنهایی طولانی، سبب افسردگی می شود. بنابراین انسان بعد از پدر و مادر و برادر و خواهر و...، به دوست صمیمی و صدیق احتیاج مبرم دارد. حافظ گوید:

ص: ۲۴۵

۱- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۳- نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۹۲.

۴- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بیگاری.

۵- صفدر صانعی، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، ص ۸۷.

۶- نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۵۷۲.

۷- الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۴۳.

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت (۱)

هرکسی که می خواهد میان مردم محبوب باشد و او را دوست بدارند باید با آن ها دوستی کند. از وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اعرابی این است که: «تَحَبُّبٌ إِلَى النَّاسِ يَحْبُوكُ» (۲).

در اسلام نه تنها برای دوست یابی تأکید فراوان شده است بلکه برای استحکام آن دستور این است که شخص به دوستش اعلام کند دوستش دارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی مردی را دوست می داری آن را به اطلاع او برسان تا دوستی مستحکم گردد؛ «إِذَا أَحَبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَانَّهُ أَثْبَتَ لِمُودَةٍ بَيْنَكُمَا» (۳).

هنر هر انسانی به انتخاب دوست صمیمی و صدیق و عالم و دائمی است، به نحوی که هیچ کدام از آن ها در حق دیگری خیانت نکنند و هر کدام عامل سعادت دنیا و آخرت دیگری باشد و این جز رفیق متدین که مصداق آن اولیاء الله به ویژه معصومین (علیه السلام) است، نیست؛ چرا که در دعای مستحبی روز دحو الارض آمده است: «وَاجْعَلْنِي مِنْ مُرَافِقِي أَوْلِيَاءِكَ وَاهْلِ اجْتِبَائِكَ وَاصْطَفَائِكَ» (۴).

مهم این است که انسان بتواند دوست حمیم و صمیم خود را به خوبی حفظ کند. امام علی (علیه السلام) در نکوهش نداشتن و از دست دادن دوست فرموده: «أَعَجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَاعْجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ» (۵)؛ ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد و ناتوان تر از او کسی است که دوستی از دوستان را که به دست آورده است، از دست بدهد. زیرا دوست یافتن آسان تر از نگه داشتن آن است. و باز آن حضرت می فرماید: «مَنْ أَعَانَكَ عَلِيٌّ دِينَكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ» (۶)؛ دوست و رفیق کسی است که تو را در راه دینت یاری دهد. خیر اخوانک من اعانک علی طاعه الله. (۷)

ص: ۲۴۶

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه هشیار.

۲- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۴۲.

۳- الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۴۴.

۴- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۵۷۰، اعمال روز دحو الارض.

۵- نهج البلاغه، از کلمات قصار ۱۱.

۶- شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص ۷۹.

۷- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳.

انسان به ویژه جوان، همیشه حتی در سفر و برای آخرت، محتاج رفیق خوب و شایسته و درخور و پاک و مجرب است. اساس و پایه گسترش دین و انحطاط آن، رفقای با ایمان و بی ایمان است.

در وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) آمده است: از خانه که برای سفر خارج می شوی تنها مباش؛ زیرا شیطان ملازم شخص تنها است. (۱) و باز روایت شده است: «الرَّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ» (۲) و «الرَّفِیقُ ثَمَّ السَّفَرُ» (۳).

در اهمیت و ارزش رفاقت شعر سعدی به خاطر می آید:

آن ها که خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

۲. دوستی و سرایت

به همین دلیل گفته اند: «دوست واقعی آن است که یار شاطر باشد نه بار خاطر». دوست آینه تمام نمای انسان است و بر عکس؛ به این معنا که هر کس را می توان از دوستش شناخت و از دوست می توان به معاشر آن رفیق پی برد، چنان که علی (علیه السلام) فرمود: «فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ» (۴) و باز روایت شده که: «لَا يُعْرَفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِرَفِيقِهِ» (۵)؛ مرد به وسیله دوستش شناخته می شود. دو رفیق، عجیب در یکدیگر اثر می گذارند، خواه بدانند یا ندانند. قال علی (علیه السلام): «لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ» (۶).

از لقمان نقل شده است که به پسرش گفت: ... کما لیس بین الذئب و الکبش خله کذالک لیس بین البار و الفاجر خله، من یقترب من الزفت یعلق به بعضه... (۷)؛ چنان که میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد همچنین میان نیکوکار و بدکاره دوستی نباشد و هرکس به قیر نزدیک شود پاره ای از آن به او می چسبد و همچنین هرکس با تبهکار در زندگی شریک شود از روش های او بیاموزد.

ص: ۲۴۷

۱- مولی محسن کاشانی، محجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

۲- کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۲ و المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۸.

۳- المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

۴- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۵- مولی محسن کاشانی، محجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۸.

۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۱، کلمه ۱۴۷.

۷- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۴۲.

به حکم تجرد ارواح گاهی بعضی از حقایقی که بر شخص کامل نازل می شود بر ندیم و جلیسش، چه خوب باشد و چه بد، نیز نازل می شود؛ چنان که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این جهت بیشترین بهره را برد ولی ندیم دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام عبدالله بن ابی سرح، چون لایق مجاورت آن حضرت نبود، از جهت مذکور سوء استفاده نمود و نفسش او را گمراه ساخت؛ زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» را به او املا فرمود تا بنویسد بر زبان آن ندیم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱) جاری شد، لذا ادعا نمود قرآن بر او نیز نازل می شود و بر این اساس مرتد گشت. البته در این باب توجیهاات دیگری نیز وجود دارد که ذیل شعر [۱۱] در «منطق شرق» نویسنده آمده است.

و در مقابل فرمود: «مَعَ الْإِنصَافِ تَدْوُمُ الْأُخُوَّةِ» (۲)؛ روابط برادرانه با وجود انصاف و رفتار عادلانه قابل دوام و بقاست. و باز فرمود: «عَلَيْكَ بِمُجَالَسَةِ أَصْحَابِ التَّجَارِبِ فَإِنَّهَا تُقَوِّمُ عَلَيْهِمُ بِالْغَلَاءِ وَتَأْخُذُ مِنْهُمْ بِأَرْخَصِ الرَّخِصِ» (۳)؛ با مردان آزموده همنشین باش، چه اینان متاع گرانقدر تجربه های خود را به گران ترین بها تهیه کرده اند و تو آن را با ارزان ترین قیمت، به دست می آوری.

در مورد هر سعادت مند یا شقی که مطالعه کنیم یا او را ببینیم، در می یابیم که رفیقش او را چنین یا چنان قرار داده است. به این دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (۴)؛ شخص بر دین خلیل و رفیقش است. و از همین باب است: «النَّاسُ بِأَمْثَلِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (۵)؛ مردم به امرایشان شبیه ترند تا به پدرانیشان. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ببینید با چه کسانی دوست می شوید؛ زیرا هیچ کسی نمی میرد مگر این که دوستان خوب و بدش در برابرش متمثل و مجسم شود. (۶)

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات

قرآن، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دوستی را تأیید کرده است؛ مثلاً در آن، این دو

ص: ۲۴۸

۱- مؤنون، ۱۴-۱۲.

۲- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۵، کلمه ۸۴۶؛ بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۴۸.

۵- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۶ و الاصول من الکافی، الکلینی، ج ۲، ص ۶۴۲.

۶- الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۳۸.

جنبه به خوبی گوشزد شده است. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۱)؛ دوستان در این روز -روز قیامت- نسبت به یکدیگر دشمنند مگر متقین.

در قیامت، تأویل آیات و حقیقت اشیاء بروز و تجسم پیدا می کند. حقیقت دوستی در معصیت، همان دشمنی در آخرت است و جلوه ای از دوستی ها در توسعه دینی، حورالعین، غلمان، بهشت و رضوان الله است، چنان که در دنباله آیه مذکور، این آیه آمده که مؤید آن مطلب است: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَازْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (۲)؛ شما و ازواجتان در بهشت در حالی داخل شوید که مسرور هستید.

در آیه دیگر خداوند می فرماید: «يَقُولُ... يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (۳)؛ کافری می گوید: ... ای وای کاش فلانی را به عنوان رفیق اتخاذ نمی کردم. مفسرین در شأن نزول این آیه گفته اند: عقبه بن ابی معیط، هرگاه از سفری به مکه باز می گشت، همه از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) را طعام می داد؛ چون به آن حضرت علاقه داشت. روزی آن حضرت فرمود: به شرطی من از طعامت تناول می کنم که مسلمان شوی و او پذیرفت، ولی «أَبِي بِنِ خَلْفٍ» ناخلف اجازه نداد و گفت: دوست من نخواهی بود مگر این که نسبت به آن مرد (رسول الله) اسائه ادب کنی و او چنین کرد، و او روز قیامت خواهد گفت: ای وای! کاش راه آن حضرت را در پیش می گرفتم و بدبخت نمی شدم.

جوانان باید بدانند حقیقت رفقاییشان در عالم آخرت تجسم عینی می یابد. اگر از اولیاء الله باشند به صورت زیبا و اگر از اشرار باشند به صورت کریه و زشت در برابر او متمثل می شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: انظروا من تحادثون؟ فانه لیس من احد ينزل به الموت الا- مُثَلَّ له اصحابه الى الله إن كانوا خياراً فخيراً و إن كانوا شراراً فشراراً و لیس احدٌ يموتُ الا تمثَلْتُ له عند موته (۴)؛ بنگرید که با چه کسی رفیق می شوید؟ زیرا هیچ کس نیست که مرگش فرا رسد جز آن که یارانش در پیش خدا برابرش مجسم شوند، اگر از نیکان باشند، از نیکانند (و بدان ها شاد شوند) و اگر از بدان باشند، از بدانند و هیچ کس نیست که بمیرد و هنگام مرگش من (پیامبر) در برابر او مجسم نشوم.

ص: ۲۴۹

۱- زخرف، ۶۷.

۲- التبیان، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۲۱۳.

۳- فرقان، ۲۸.

۴- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

رفیق ناباب و ناصاف و ناپاک که به رفیقش می گوید: من در حق تو خیانت نمی کنم، دروغ می گوید؛ زیرا وقتی او به خداوند و خود خیانت کرد به رفیقش که هیچ، بلکه به نزدیک ترین خویشاوندش نیز خیانت می کند.

زلیخا عاشق حقیقی یوسف (علیه السلام) نبود. او می خواست به کام خویش برسد، هر چند عشق به آن حضرت، تار و پود و اساس و کنه وجود او را فرا گرفته بود.

آن زلیخا از سپندان تا بعود

نام جمله چیز یوسف کرده بود(۱)

بنابراین وقتی در مقابل یوسف شکست خورد دشمن درجه اول آن حضرت شد، پس او را به زندان انداخت. اما در مقابل، علی (علیه السلام) وقتی بر یکی از عاشقان حقیقی اش حدی (به خاطر لغزشی) جاری کرد، او انگشتان قطع شده اش را در دست دیگرش گذاشت و گفت: من جنایت کردم و علی (علیه السلام) همچنان معشوق من است. این است تفاوت میل شهوی و شیطانی، و عشق علوی و رحمانی.

رفیقی که روزی به نفع رفیقش خیانت می کند حتماً روز دیگر به ضرر او خیانت خواهد کرد، و رفیقی که به نفع رفیقش به دیگری ظلم کند، قطعاً روز دیگر به نفع دیگری به ضرر رفیقش ظلم خواهد کرد، و کسی که به نفع دوستش سخن چینی کند، وقت دیگر به ضرر او سخن چینی خواهد کرد، بنابراین روایت شده است: «با خائن و ظالم و تمام رفاقت نکنید». حتی بعضی معصومین (علیه السلام) فرموده اند: «رفیقی که روزی برای فضیلتی که در تو نیست مدحت می کند، روز دیگر برای صفت بدی که از آن منزهی مذمت می کند» (۲) چون مبنای این نوع دوستی ها خودیت حیوانی و انانیت شیطانی است.

بعضی از فُسّاق ممکن است با شخص آبرومند و وجهی باب رفاقت باز کنند تا هم او را مانند خودشان کنند و هم تنها نمانند و هم این که بدی خود را در پیش وجدان مرده خود توجیه کنند که مثلاً همه بدند و رواج، عامل جواز است و دیگران را نیز فریب دهند. علاوه بر آن شخص خوب، حداقل چیزی که عایدش می شود این است که مورد اتهام دیگران قرار می گیرد و آبروی خود را از دست می دهد. پس لازم است پاکان، زیرک و باهوش باشند، نه پوک و پوچ.

یکی از دبیران به من می گفت: محصلی با ایمان دارم؛ زیرا همیشه از امام زمان (عج) سؤال

ص: ۲۵۰

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ش ۴۰۲۱، به کوشش دزفولیان.

۲- الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۳ و ۲۹۲.

می کند و مرا به میهمانی نیز دعوت می کند. به او گفتم: احتمال بده بهایی باشد و به همین طریق باب رفاقت را با دانش آموزان معصوم هم باز کند. مدتی بعد به من گفت: همان بود که گفتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أُولَى النَّاسِ بِالْتَّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التَّهْمَةِ»^(۱)؛ شایسته ترین مردم به اتهام کسانی هستند که با اهل اتهام درآمیزند.

اکثر قریب به اتفاق ترک تحصیل کنندگان، معتادان، بزهکاران و... وقتی داستان زندگی خود را شرح می دهند می گویند: رفیق باعث شد که چنین و چنان کنند و باشند. و مردان بزرگ نیز از راه رفیق به مقامات عالی رسیدند.

بعضی از رفقا احمق؛ یعنی پاک و صاف، ولی پوک و پوچ هستند که به جای این که به نفع رفیق خود کارکنند به ضرر او کار می کنند. پس نباید با این افراد باب دوستی را باز کرد. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْتَبِرَ عَقْلَ الرَّجُلِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَحَدِّثْهُ فِي خِلَالِ حَدِيثِكَ بِمَا لَا يَكُونُ فَإِنْ أَنْكَرَهُ فَهُوَ عَاقِلٌ وَإِنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ اِحْمَقٌ»^(۲)؛ اگر بخواهی در یک مجلس، عقل مردی را آزمایش کنی، در خلال سخنانت مطلبی را ذکر کن که ناشدنی است. اگر متوجه شد و انکارش کرد عاقل است، ولی اگر آن را پذیرفت و ناسنجیده تصدیق کرد او مرد احمقی است. علی (علیه السلام) فرمود: «وَأَفْرَزُ كُلَّ الْفَرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَحْمَقِ»^(۳).

شایان ذکر است همچنان که در تعلیم و تربیت انسانی «اصل تدریج» مسلم است، در افساد و اضلال نیز آن اصل مورد قبول است؛ مثلاً کسی را که می خواهند معتاد کنند اول با او رفیق می شوند، بعد به او سیگار تعارف می کنند سپس خودش، تفننی و غیر رسمی آن را دنبال می کند. سپس ممکن است سیگارهایی به او بدهند که با مواد مخدره عجین شده باشد و بالاخره به مجرد این که او معتاد شد، اسیرش می کنند و در پایان نیز کار او به جاهای باریک و تنگ و تاریک می کشد. چه بسا تدریج در فسق، توأم با تسریع باشد و یا به جای تدریج، حالت دفعی و یکبارگی حاکم شود.

گویند: نجاشی شاعر مخصوص علی (علیه السلام) و در تقوا در سطح بسیار والایی بود. در یکی از روزهای ماه رمضان هنگام عبور به مسجد به یک دوست نااهلی برخورد نمود.

آن دوست او را به منزلش برد و گفت: برای نماز فرصت هست و آهسته سرش را به گوشش نزدیک نمود و اظهار داشت: شراب و کباب گوشت بره دارم. میل بفرماید. نجاشی

ص: ۲۵۱

۱- الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۴ و ۲۹۱.

۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۱، ذیل ماده حمق؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

ابتدا یکه ای خورد و گفت: شراب و کباب و ماه رمضان؟ گفت: روزه ات را با آن دو افطار کن و بعد توبه کن که دو نفر سرانجام آن دو را میل نمودند و شروع به بد مستی نمودند که همسایه ها به اطلاع حضرت علی (علیه السلام) رساندند.

حضرت حکم جلب آن دو را صادر نمود ولی نجاشی فرار نمود و تنها صاحب خانه در مسجد هشتاد ضربه تازیانه خورد.

طایفه نجاشی ابتدا از راه خواهش سپس از راه تهدید خواستند از اجرای حد جلوگیری کنند که آن حضرت قبول نکرد. در نتیجه او به معاویه پناهنده شد. (۱)

شیاطین جنی و انسی، هر کس را مطابق استعداد و مقام و شأنش، بر طبق قاعده تدریج، فریب می دهند. برای نمونه وقتی من قصد مطالعه کنم شیطان یک مرتبه نمی گوید مطالعه را ترک کن، بلکه از در خیرخواهی وارد می شود و ابتدا می گوید: در هنگام شب، اول غذای مقوی میل کن، بعد می گوید: بنشین و مطالعه کن، سپس دستور می دهد: تکیه بزن، و در پایان دستور می دهد: بخواب و بخوان. در نتیجه خوابم می برد و مطالعه در طول شبِ دراز ترک می شود، که در اینجا معصومین (علیه السلام) دستور داده اند که اصلاً به شیطان اعتنا نکنید تا قهر کند و برود؛ زیرا او به دلیل غرورش زود قهر می کند، و اگر یک جواب منفی شنید به سرعت دور می شود، چنان که روایت شده و یا از مکاشفات است: «الشَّيْطَانُ مُتَكَبِّرٌ إِذَا عُصِيَ لَا يَعُودُ»؛ شیطان متکبر است، پس وقتی مورد عصیان و نافرمانی قرار گیرد بر نمی گردد و قهر می کند.

البته یک قاعده کلی هم وجود دارد و آن این است که: هر گناهکار و فاسقی، خود بزرگ بین است و باید نسبت به آن ها تکبر کرد. علی (علیه السلام) فرموده است: «التَّكْبَرُ عَلَى الْمُتَكَبِّرِينَ هُوَ التَّوَاضُّعُ بَعِيْنِهِ» (۲)؛ تکبر کردن با افراد متکبر، عین تواضع است. یعنی وقتی نسبت به متکبر، تکبر ورزیده شود، در واقع به متواضع، تواضع شده است.

در روایات آمده است که رفقایان را آزمایش کنید؛ امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «رفیقی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره ی تو به بدی سخن نگوید و مذمت ننماید، شایسته رفاقت است». (۳) اولیای خداوند امر فرموده اند: «نه آن چنان با کسی رفیق شو و همه اسرار را به او بگو و درباره ی او بذل بخشش زیاد داشته باش که بعد از جدایی پشیمان شوی، و نه آن چنان در وقت فراق و جدایی، بدگویی کن تا باب رفاقت برای همیشه بسته

ص: ۲۵۲

۱- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۲/۶۴، ۱۳۸۷

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۸، کلمه ۴۱۰.

۳- احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ص ۹۷.

شود و احیاناً اگر با او رفیق شوی سخت نادم و خجالت زده شوی».

۴. مراتب دوستی

باید گفت؛ دوست و دوستی دارای مراتبی است که در رأس آن ها تنها حضرت جَلّ و علا قرار دارد و بقیه به ترتیب الاشرف فالاشرف است؛ چون فقط در رفاقت با خداوند است که اتصال و اتحاد و درک حضوری و عشق ذاتی و دائمی و مستحکم پا برجاست و همه محبت ها نیز از او شروع می شوند و سرچشمه می گیرند و به او ختم می گردند. در دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) آمده است: «خسرت صفة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً».

دوست نزدیک تر از من به من است

وین عجب تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

اوج و قله عشق و دوستی در نهمین مناجات از مناجات های پانزده گانه حضرت سیدالسادین (علیه السلام) است که می فرماید: «يا مُنَى قلوب المُشتاقين و يا غايه آمال المُحِبِّين اسئلك حُبَّك و حَبَّ من يَحِبُّك و حَبَّ كل عمل يوصلني الي قربك... و امن بالنظر اليك عَلَيَّ و انظر بعين الوُدِّ و العطف اليَّ و لا تصرف عني وجهك...» (۱)؛ ای آرزوهای قلب های مشتاقان و ای نهایت آرمان های دوستان! از تو درخواست محبت و محبت کسی که دوستت دارد و دوستی هر عملی که مرا به قربت واصل سازد دارم... خدایا به چشم دوستی و مهر به من بنگر و صورتت را از من بر مگردان... .

انسان نباید دشمن داشته باشد و تا می تواند باید برای خود دوست هم سنخ انتخاب کند و این مقصود وقتی حاصل می شود که شخص، متدین باشد. علی (علیه السلام) فرموده است:

وَ لَيْسَ كَثِيرًا أَلْفٌ خِلٌّ وَ صَاحِبٌ

وَ إِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَكَثِيرٌ (۲)

هزار دوست و همنشین بسیار نیست، ولی بدون شک یک دشمن برای شخص زیاد است.

اما در حین حال اگر فردی دشمن پیدا کرد، چه بسا سبب خیر او شود. «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، چرا که بیشتر دوستان فقط از انسان تعریف می کنند و عیوب او را نمی گویند و از این طریق باعث غرور طرف مقابلشان می شوند، ولی دشمن صراحتاً عیب گویی می کند، در نتیجه انسان بیشتر مراقب اعمال خود می گردد.

۱- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، نهمین قسمت از مناجات خمس عشر.

۲- شیخ صدوق، امالی، ص ۶۶۹.

دشمن دانا به از نادان دوست (۱)

وقتی علی (علیه السلام) در نهروان، از جمیل، پیر آزموده، که سالیان دراز منشی ساسانیان بود، پرسید: شایسته است انسان چگونه باشد؟ جواب داد: باید دشمنان او زیاد باشند و دوستان او کم. «قال یَجِبُ أَنْ یَكُونَ قَلِيلَ الصُّدِیقِ کَثِیرَ العَدِوِّ...» مثل آن که زیادی کشتی بان، باعث غرق کشتی می گردد. (۲)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «أعداء الرِّجْلِ قَدْ یكونونَ أَنْفَعَ مِنْ إِخوانِهِ لِأَنَّهمْ یهدونَ إِلیه عُیوبَهُ فیتَجَنَّبُها وَ یخافُ شَماتَتَهُمْ به فیضبطُ نِعْمَتَهُ وَ یتَحَرَّزُ مِنْ زوالِها بِغایَةِ طَوْقِهِ» (۳)؛ گاهی دشمنان بیش از برادران و دوستان برای آدمی مفیدند؛ زیرا آنان نقایص شخص را می یابند و به او اهدا می کنند و او از ترس شماتت دشمن، خویشان را اصلاح می کند و بدین وسیله نعمتی را که دارد محافظت می نماید و با تمام قدرت از زوال آن جلوگیری می کند.

چه بسا در کلاس درس عده ای رابطه خوبی، بنا به عللی، با اینجانب، نداشته باشند. پس سعی می کنند انتقاد کنند، بلکه انتقام بگیرند. بنده هم سعی می کنم که آن موارد را در نمره آن ها تأثیر ندهم و نهایت کاری که ممکن است انجام دهم این است که با آن ها با عدل، نه با فضل، برخورد کنم، چون در برخورد مؤدب نیستند. اما دوستان، به جز عده ای، همیشه از من تعریف و تمجید می کنند که هر چند بالطبع به این تعریف ها علاقه دارم، اما باید آن منتقدین را نیز سبب تکامل خود بدانم. اگر چه از همه بهتر، دوست مؤمن و با تجربه ای است که مؤدبانه و سړی و دقیق انتقاد می کند.

در کتاب «الأصول من الکافی» چندین باب در مورد نوع برخورد برادران دینی با یکدیگر وجود دارد: از جمله آن ها به زیارت برادران ایمانی رفتن، مصافحه و دست دادن، معانقه، تقبیل و بوسیدن، ادخال سرور بر مؤمن و... می باشد. هر کس مایل است از آن ها اطلاع بیشتری کسب نماید به آن کتاب مراجعه نماید. (۴)

در این جا فقط باید به دو نکته توجه شود: ۱. بوسیدن جوان از روی شهوت حرام است و اگر مسلم شود که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده است باید حد بخورد و حدش از سی تا نود تازیانه است که هر قدر حاکم شرع صلاح بداند او را می زند (۵). ۲. نگاه کردن از

۱- محمد معین، ذیل کلمه رابطه.

۲- محمد تقی فلسفی، بزرگسالان و جوان، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ الدعوات للراوندی، ص ۲۹۷.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۱ کلمه ۱۲۷.

۴- کلینی، الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۹۲.

۵- شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۲۶.

روی شهوت به جوان آمد، یعنی پسری که هنوز مو در صورتش ظاهر نگشته است، حرام است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فتنه ی جوان زیبای امرد از فتنه دختر باکره بیشتر است (۱).

گفتنی است تمام دوستی ها و محبت ها باید در طول رفاقت و عشق به خدا باشد؛ زیرا والاترین محبت و عشق، عشق به خداست. علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَاللَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» (۲)؛ خوش ترین و لذیذترین چیز در بهشت، عشق به خدا یا عشق خداوند به بهشتی ها و عشق در ذات خدا و «الحمد لله» گفتن است که بنده خالص حضرت حق، مصداق آن هاست که در بهشت تجسم عینی پیدا می کنند. (۳) قرآن در مورد بهشتی ها می فرماید: «وَأَخِرُّ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۴)؛ و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است. چنان که قبلاً بیان شد.

بالا-تر از همه آن ها رضا و محبت حضرت حق از آن هاست. خداوند به آن ها می فرماید: رِضَايَ عَنْكُمْ وَمَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ. (۵) طبیعی است که چنین محبت و رضایتی، محبت و رضایت بنده را هم در پی دارد، قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً». (۶)

خوش آن ساعت که بی خشم و غضب با ما تو بنشینی

نه در دل عقده ای ما را، نه بر ابرو تو را چینی

موطن اصلی انسان، آن سویی و آسمانی است، نه این سویی و زمینی: به همین دلیل خداوند می فرماید: به سوی پروردگارت برگرد. عطار گوید:

تو فکندی ز وطن دور مرا دستم گیر

که چنین بی دل و بی صبر ز حبّ الوطنم (۷)

و منظور از وطن در حدیث «حب الوطن من الایمان»، وطن آخرتی است. شیخ بهایی در این خصوص چنین سروده است:

ص: ۲۵۵

۱- وسائل الشیعه، نکاح، باب ۲۱، ص ۴۳.

۲- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۹۲، ۱۳۸۱.

۳- متن عربی مصباح از رسائی تامّ و کامل برخوردار نیست، لذا در ترجمه نیاز به تأویل دارد.

۴- سوره ی مبارکه ی یونس/ ۱۰.

۵- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۶ و ۸۸ عن ثویر؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸، ص ۴۰ و ۱۴۱.

۶- فجر، ۲۷ و ۲۸.

۷- لغت نامه دهخدا ذیل کلمه وطن

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن جایی است کاورا نام نیست(۱)

اساساً تا خدا به سوی انسان نیاید بشر به سوی او نمی رود. که این همان نحوه اتحادی است که میان عاشق و معشوق تحقق دارد. هم عاشق میل به معشوق دارد و هم معشوق میل به عاشق.

سعدی چه خوب انشاد فرموده است:

یا بفرما به سرایم یا بفرما به سر، آیم

غرضم وصل تو باشد چه تو آیی چه من آیم

ط- جوان و الگو پذیری

اشاره

بدیهی است که جوان وقتی کسی را دوست بدارد، از حرکات، لباس ها، فرهنگ و... او تقلید می کند. در حقیقت او رفیق خود را مقتدا فرض می نماید و این تقریباً یک مسأله غریزی است و نباید با اصل آن مبارزه کرد، بلکه باید به او جهت مستقیم و فرهنگ اصیل داد و اسلام و شخصیت های بزرگ آن را به او شناساند تا از فاسقان و بی دینان نقش نگیرد و از تشابه با آن ها اجتناب کند.

کسی که به استادش علاقه مند است، به احتمال زیاد رشته تحصیلی او را دنبال می کند و سعی می کند خود را با او در اندیشه و اخلاق و عمل و نوع حرکات وفق دهد. فرد دیگری فوتبالیست یا خطیب یا شاعر یا قدرتمند یا صاحب جمال و... برایش ارزش دارد، بنابراین نا خود آگاه مسحور او می شود و هکذا...

که این ها همه از باب سرایت و تعمیم است. به این معنا اگر جوان شیفته صورت یا سیرت و یا صوت کسی شد، شیفته تمام و کل بدن و لباس و شغل و عقیده و رشته تحصیلی و... او می شود و به عکس اگر مثلاً از رفتار و یا اخلاق کسی نفرت حاصل نمود آن نفرت را به سراسر و همه او و متعلقاتش سرایت می دهد و این، طبیعی و غریزی است.

قاعده کلی این است که گروهی، مردم و به ویژه جوانان را تحقیر می کنند و عقلشان را می ربایند، در نتیجه این ها از آن ها اطاعت می کنند، چنان که قرآن می فرماید: فرعون قوم خود را سبک و خوار می کرد و عقل آن ها را می رباید(۲) و خود را بزرگ و روشنفکر جلوه می داد، پس آن ها از او فرمان می گرفتند؛ چرا که آن ها قوم فاسقی بودند. اگر آن ها فاسق نبودند تبعیت ظالمانه را نمی پذیرفتند. «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»(۳) چنان که بحث آن گذشت.

۱- همان

۲- المیزان، سید محمدحسین طباطبائی، ج ۱۸، ص ۱۱۷.

۳- زخرف، ۵۴.

دسته ای دیگر رَجایِ واثق به حضرت حق و روز جزا دارند و از ذاکرین هستند، بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته و لایق قدوه و پیروی خوبی برای آن هاست؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۱) خلاصه این که اصل الگوپذیری، فطریِ ثانویِ جوان است، به این ترتیب نمی توان آن را نابود کرد، بلکه باید آن را جهت داد؛ چرا که همه در هر چیزی مثل اصلاح سر و صورت، لباس، مسکن، برخورد، نگاه، احترام، اندیشه، اخلاق، عمل و...، انگاره و اقتدایی خاص دارند.

انسان باید الگو و رفیقش تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او و کسانی که آن ها تعیین و معرفی کرده اند باشد تا نتیجه مثبت و سعادت مطلق عایدش شود. قرآن کریم در این خصوص می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۲)؛

و کسانی که خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را پیروی می کنند، پس آنان (در روز رستاخیز) با افرادی، که خداوند نعمت خود را در بهشت بر آن ها تمام کرده است، از جمله پیامبران (به ویژه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)) و صدیقین (آن ها که اصلاً دروغ نمی گویند) و شهدا (ناظران و عالمان و گواهان نسبت به اعمال و نیات مردم و تحمل کنندگان آن آگاهی و گواهی و اداکنندگان آن گواهی در عالم آخرت) و صالحین (که منظور از این سه دسته ائمه هدی (علیه السلام) در بهشت می باشند)، همنشین خواهند بود و آنان (و اشخاصی که پیرو آن ها هستند) تنها رفقای خوب (برای مردم به ویژه جوانان) هستند..

روایت شده است که: آیه مذکور در مورد «ثوبان» مولای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. او عاشق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و طاقت فراق آن حضرت را نداشت. یک روز در حالی که رنگش تغییر کرده بود و جسمش لاغر گردیده بود نزد آن محبوب آمد. حضرت ختمی مآب از او پرسید: چرا رنگت دگرگون شده است؟ جواب داد: ای رسول خدا نه مریض هستم و نه دردمند، وقتی شما را نمی بینم شوق دیدارتان را پیدا می کنم، در نتیجه شما را ملاقات می کنم؛

اما وقتی به یاد قیامت می افتم، می ترسم آنجا شما را نبینم، برای این که می دانم شما با پیامبران در موطن بالا سکونت داری و اگر من داخل بهشت شوم در منزل پایین تر از منزل شما خواهم بود و از لقای شما محروم خواهم ماند و چنانچه به بهشت نیایم، ابداً شما را نخواهم

ص: ۲۵۷

۱- احزاب، ۲۱؛ مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۵۴۸.

۲- نساء، ۶۹.

دید. بنابراین آیه مذکور نازل شد و آن حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست بنده ایمان نمی آورد مگر این که او من را از خود و پدر و مادر و اهل و فرزندانم و مردم، بیشتر دوست داشته باشد».(۱)

علی (علیه السلام) در این باب فرموده است: «فَتَأْسَ بِبَنِيكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِبَنِيهِ وَ الْمُفْتَضُّ لِأَثَرِهِ»(۲)؛ پس به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله) که از همه خلائق نیکوتر و پاکیزه تر است اقتدا نموده، از آن بزرگوار پیروی کن؛ زیرا آن حضرت اسوه و نمونه و سزاوار پیروی کردن است برای کسی که پیروی کردن، شایسته اوست و انتساب شایسته اوست برای کسی که بخواهد به او نسبت داشته باشد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود بوده و دنبال نشانه او برود.

در قرآن آمده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»(۳). این آیه حقیقتی را به صورت قیاس شکل اول اثبات نموده است و آن این که: «هرکس خدا را دوست دارد باید از رسول او پیروی نماید. و هرکس از رسول او پیروی نماید خدا او را دوست داشته می آرمزد. پس هرکس خدا را دوست دارد، خدا (نیز) او را دوست دارد و می آرمزد. نتیجه این که قرآن میان دوستی انسان به خدا و دوستی خدا به انسان، حد وسط و پل ارتباطی قرار داده است و آن، اطاعت از رسول خداست. حاصل این که بهترین مقتدی و الگو، پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است که انسان با اطاعت او صداقت، عشق خود را به حضرت حق و حتی فرستاده ی او اثبات و اعلام می کند.

سفیران حضرت حق اکیسرانی هستند که مس روح انسان را به طلای ناب تبدیل می کنند. چه خوب است که هم جسم، سالم و زیبا و هم روح، با طراوت و شاداب و بشاش باشد، پس باید در دوران جوانی علاوه بر ورزش و تغذیه سالم، علم و ایمان و عشق به ارزش های اصیل، و محبت نسبت به اولیای خداوند تقویت شوند تا هر چه عمر افزون می شود، صفا و طراوت و امید نیز فزونی گیرد. این است که گفته اند: «جوانی هر کسی زیبا و ارزشمند و الگو است الا استاد و عالم ربّانی، که پیرش خوب و لذت بخش است». به همین جهت وقتی خواجه نصیرالدین طوسی در وقت سحر به حل یک مسئله علمی دست می یافت، می فرمود: «أَيْنَ أَبْنَاءُ

ص: ۲۵۸

۱- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴-۳، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ نساء، ۷۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- آل عمران، ۳۱.

الملوک من هذه اللّٰه»(۱)؛ کجایند فرزندان پادشاهان تا این لذت مرا - اگر اهلش هستند- درک کنند. الهی قمشه ای چنین سروده است:

لذت دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روزِ تَنَعْم و شبِ عیش و طرب مرا

همچون شب مطالعه و روزِ درس نیست

و حافظ چه خوب گفته است:

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

آنچه در کسب علم مهم است، عزم راسخ و خلوص و توکل برخداست و چه بسا ربطی به سن و استعداد و ثروت هم نداشته باشد. گویند سکاکی، ادیب دوران، در آغاز آهنگر بود. او صندوقچه ای کوچک و ظریف، بازحمت زیادی، ساخت و آن را به رسم هدیه برای پادشاه وقت برد. او به انتظار تحسین پادشاه وصله او، بدون این که صنعتش مورد توجه واقع شود، نشسته بود.

در این موقع دانشمند بزرگی وارد شد و تمام حاضران با کمال احترام دو زانو در مقابل او نشستند. سکاکی که سنش به سی سال رسیده بود پی به ارزش علم و عالم برد. او پیش استادی شروع به تحصیل علم و دانش نمود. استاد برای این که استعداد سکاکی را بسنجد، یک مسئله بسیار ساده فقهی، طبق نظر شیخ ابوحنیفه، را به او تعلیم داد و آن این بود که استاد گفت: «پوست سگ با دباغی پاک می شود». فردا استاد از او پرسید دیروز: من چه گفتم؟ او با غرور هر چه بیشتر پاسخ داد: «سگ گفت: پوست استاد با دباغی پاک می شود». شاگردان به او خندیدند و او را از مدرسه اخراج نمودند.

او روزی، که در سن چهل سالگی بود، برای استراحت سر به کوه و صحرا نهاد. اتفاقاً گذر او به جایی افتاد که دید قطره های آب از بلندی برروی تخته سنگی می چکد و سنگ را سوراخ نموده است. او با خود گفت: نه این سنگ از ذهن من سخت تر است و نه آب از علم نرم تر، لذا با اطمینان خاطر و توکل بر خدا سرگرم فراگرفتن علوم متداول عصر خود گردید و یکی از علمای طراز اول، در زمان خود و زمان های بعد از خود، شد او کتابی به نام «مفتاح العلوم» که دارای چهارده علم دز زمینه های مختلف ادبی بود تصنیف نمود.(۲)

١- جامع المقدمات، آداب المتعلمين، حاشيه ١٩٤.

٢- حسين مظاهري، اخلاق و جوان، ج ٢، ص ٢١٨، ١٣٨٧

علی (علیه السلام) در مورد الگوپذیری می فرماید: [«و لقد کان فی رسول الله (صلی الله علیه و آله) کافٍ لک فی الأسوه و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها... (۱)»؛ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی کردن برای تو کافی است. او بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسوایی ها و بدی های آن، برای تو راهنما می باشد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) گرسنه ترین اهل دنیا بود و مانند برده روی زمین می نشست و با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را خود وصله می کرد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سرش دیگری را سوار می کرد و وقتی پرده ای نقش دار بر خانه (اتاق) او نصب می شد، به یکی از زنانش می فرمود: «ای فلاینی آن را از من پنهان کن؛ زیرا من وقتی به آن نظر می کنم متذکر دنیا و زخارف آن می شوم».

او از دنیا با قلبش اعراض می کرد و یاد آن را از خودش زدوده بود و دوست می داشت زینت دنیا از جلوی چشمش غایب شود تا از آن لباس فاخر اتخاذ نکند و معتقد نشود که دنیا قرارگاه است و امیدی به اقامت در آن نداشته باشد...

و اگر بخواهی دوباره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی نمایی، از موسی (علیه السلام) تبعیت کن که می فرمود: «رَبِّ إِيَّي لِمَا أَنْزَلَتْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقَبَّلْ»؛ ای پروردگار من، من به آنچه از خیر و نیکویی برایم بفرستی نیازمندم». سوگند به خدا موسی (علیه السلام) از خدا چیزی نخواست بود مگر نانی را که بخورد؛ زیرا گیاه زمین می خورد و به جهت لاغری و کمی گوشت او، سبزی گیاه از پوست نازک درونی شکم او دیده می شد.

و اگر باز برای دفعه سوم بخواهی پیروی کنی، از داوود (علیه السلام) تبعیت کن که به دست خود از لیف خرما، زنبیل هایی می بافت و به همنشین های خود می گفت: کدام یک از شما در فروختن آن ها مرا کمک می کند، در حالی که از ثمن و بهای آن قرص نان جوی می خورد.

و اگر باز بخواهی پیروی کنی، از عیسی بن مریم (علیه السلام) پیروی کن که بالشش سنگ بود و جامه خشن می پوشید و طعام خشن می خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب، ماه بود و سایه بانس در زمستان، مشارق و مغارب زمین بود و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید... نه زنی داشت که او را به فتنه افکند و نه فرزندی

ص: ۲۶۰

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۲- قصص، ۲۴.

داشت که او را اندوهگین سازد... مرکب او دو پایش بود و خادمش دو دست او بود.^(۱)

نباید تصور کرد که همه، مخصوصاً جوانان باید مانند آن ها زندگی کنند؛ زیرا علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَىٰ أُمَّةِ الْحَقِّ (العدل) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»^(۲)؛ خداوند تنها بر ائمه ی عدل واجب کرده است که خود را با مردمانِ تنگدست برابر نهند تا فقر به فقیر فشار نیورد.

دیگر این که، زمان آن ها با زمان ما تفاوت دارد، چنان که آن حضرت می فرماید: آیا همین که به من امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگویند قانع باشم و در سختی های روزگار با آن ها شریک نباشم؟ «أَأَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ»^(۳).

علاوه بر آن، ائمه (علیه السلام) به قدری در سیر و سلوک غرق اند که حلال های دنیا برای ما، حرام های آن، برای آن هاست. آن حضرت فرمود: «أَلَا وَ أَنْكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَلِكُمْ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عَفْوٍ وَ سَدَادٍ»^(۴) و نیز می فرماید: «چگونه خانه دنیا را وصف کنم که آغازش رنج است و سرانجامش فنا و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب»^(۵).

آن ها طبق بیان قرآن: «فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ»^(۶) در کار خیر و کمال از همه جلوترند؛ چرا که آنان الگویی به تمام معنا هستند و حکم قیادت و رهبری، مخصوصاً رهبری دینی و فکری جز این نیست.

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست^(۷).

بنا بر قول حکما «بسيط الحقيقه كل الأشياء و ليس بشيء منها»^(۸)؛ یعنی موجودی که بسیط و دارای وجود جمعی، بلکه جمع الجمعی است کمالات همه اشیا را به نحو اعلی و اتم دارد، در حالی که هیچ کدام از آن ها نیست؛ یعنی فاقد نقصان آن هاست.

ص: ۲۶۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۲- همان، خطبه ۲۰۰.

۳- همان، نامه ۴۵.

۴- همان، نامه ۴۵.

۵- همان، خطبه ۸۲.

۶- بقره، ۱۴۸.

۷- نک: اتحاد عاقل به معقول، حسن زاده آملی، ص ۱۲۴.

۸- اوایل کتاب العرشیه ملاصدرا و شرح مبسوط منظومه، مطهری، ج ۲، ص ۵۵ و ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۰.

قرآن نیز در این مورد می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱)؛ به این معنا که رهبران الهی بین خوب و خوب تر، خوب تر را برمی گزینند.

آنچه مهم است این است که طبق دستورات دینی، حق هر کدام از دنیا و آخرت و امور مادی و دین باید رعایت شود؛ چرا که انسان مرکب از جسم و روح است و دنیا هم از مخلوقات حضرت رب العالمین و مزرعه آخرت است. از عالم، موسی بن جعفر (علیه السلام)، روایت شده که فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ» (۲)؛ از ما نیست آن کسی که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید. کسانی هم که میل دارند به بطن شریعت که طریقت است و متن طریقت که حقیقت است برسند، باید مو به مو دستورات شرع را عمل کنند.

ز خسرو گفتن و فرهاد شنیدن

طریقت کی بود همچون حقیقت

ی- جوان و بزرگسالان

اشاره

در این خصوص لازم است چند مطلب به طور خلاصه تذکر داده شود:

۱. جوانان تصور نکنند که اساس و پایه جامعه تنها آن ها هستند، بلکه باید بدانند

آنچه در آینه جوان بیند

پیر در خشت خام آن بیند (۳)

چنان که قبلاً بیان شد، و افزون بر آن این که آن ها واسطه میان بزرگسالان و کودکان هستند و هرگونه رفتاری که از خود نشان دهند، با آن ها و وابستگان آن ها همان رفتار خواهد شد. در قرآن آمده است: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّهُمْ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» (۴)؛ و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره ی یتیمان مردم) بترسند.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «بُرُّوا آبَائَكُمْ يَبْرُكُكُمْ ابْنَائُكُمْ» (۵)؛ به پدر و مادرتان نیکویی کنید تا فرزندانتان هم به شما نیکویی کنند. و در دنباله حدیث آمده است: «وَعَفُوا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ»

ص: ۲۶۲

٢- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٣٢١.

٣- حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ص ٢٢١، ١٣٨٣.

٤- نساء، ٩.

٥- همان، ص ١٨٤ و بروجردی، جامع احادیث شیعه، ٢٦/٩١٨، باب ٧٢ و تحف العقول، ٢/١٥٤، ترجمه جعفری.

(نساء غیر کم) تَعَفَّ نَسَاؤُكُمْ (۱) و زنان مردم را عقیف بدانید و از تعرض به آن‌ها امتناع ورزید تا از تعرض به زنان شما دست بردارند. در حقیقت هر بدی و خوبی علاوه بر تأثیر آن‌ها بر روی شخص خوب و بد، بر روی جامعه و تاریخ تأثیر دارند، لذا ثواب و عقاب مضاعف است. (۲)

۲. روح، کودکی و جوانی و پیری و مذکری و مؤنثی و خواب و بیداری و زمان و مکان و صحت و سقم و مردن و زنده شدن و... ندارد، بلکه آن‌ها مربوط به تن و جسد و جسم انسان هستند. به این ترتیب ایمان، کفر، ارزش، ضد ارزش، سعادت، شقاوت و... مربوط به روان آدمی است. پس اصالتاً قدر و منزلت و اهمیت جوان مربوط به روح ایمانی اوست؛ چرا که شادابی و زیبایی، مادی نیست؛ هر چند در بعضی موارد، ماده و جسم به عنوان زمینه شادابی و زیبایی محسوب می‌شوند.

۳. جوان‌ها چون نسبت به والدین و دیگر بزرگترها کم تجربه اند باید از آن‌ها پیروی کنند. امام علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «لَيْتَأَسَّ صِبْغِيكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَلِيَأْ فِ كَبِيرِكُمْ بِصَغِيرِكُمْ» (۳)؛ باید کوچک شما از بزرگتان پیروی کند و بزرگ شما به کوچکتان مهربان باشد. این کلام ترجمان گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ» (۴)؛ هیچ یک از مسلمانان را کوچک نشمر که خردسال آن‌ها در پیشگاه خداوند بزرگ است.

افزون بر آن اگر پدر و مادر مشرک یا کافر هم باشند باید نسبت به آن‌ها خوش برخورد بود. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۵)؛ و اگر پدر و مادر، تو را بر شرک به خدا، که آن را به حق نمی‌دانی، وادار کنند، در این صورت دیگر امر آن‌ها را اطاعت مکن، ولی در دنیا با آن‌ها به حسن خلق مصاحبت کن؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) به زکریا بن ابراهیم که از نصرانیت به اسلام گرایش پیدا کرده بود فرمود: به مادر نصرانیت نیکویی کن و او نیکویی نمود و در نتیجه

ص: ۲۶۳

۱- ابن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۵۴، شماره ۳۱.

۲- ۵- این نتیجه ای است که مصنف گرفته و خود مصنف هم یکی از منابع است.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵.

۴- تنبیه الخواطر و نزهه النواظر، مسعود ورام، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۲، ص ۱۲۲؛ ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۵.

۵- لقمان، ۱۵.

آن حضرت فرموده است: ثلاثٌ لم يجعلِ اللهُ لاحدٍ من الناس فيهن رُخصَةً... (۲)؛ خداوند در سه چیز به هیچ کس رخصت و اجازه (خلاف) قرار نداده است: نیکی نمودن به پدر و مادر؛ چه خوب باشند و چه بد، وفا نمودن به عهد، چه برای نیکوکار باشد و چه برای تبه‌کار و ادای امانت و پس دادن آن به صاحبش چه خوب باشد و چه بد.

قرآن و رابطه فرزندان با والدین

۴. جوانان باید نسبت به والدین خود متواضع باشند، چنان که قرآن می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (۳) که امام صادق (علیه السلام) در معنای آن فرمود: تنها با رأفت و رحمت به آن‌ها نگاه کن و صداقت بلندتر از آن‌ها نشود و دو دستت بالای دست آن‌ها نرود و پیشاپیش آن‌ها راه نرو. (۴) بنا به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه محبت آمیز فرزند به پدر و مادر، عبادت است. «نَظَرُ الْوَالِدِ إِلَى الْوَالِدِيهِ حُبًّا لَهُمَا عِبَادَةٌ». (۵)

طبق بیان امام رضا (علیه السلام): «قَرَنَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حَقَّهُمَا بِحَقِّهِ فَقَالَ اللهُ: أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» (۶)؛ خداوند حق والدین را قرین حق خود قرار داده و فرموده: شکرگزار من و والدین خود باش. تا آنجا که خداوند در احترام به والدین فرموده: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَ...» (۷)؛ به پدر و مادرتان «اف»، که دارای حداقل معنای ملال آور و تلخ آمیز است، نگویید. آن حضرت در این باب فرموده است: اگر خداوند برای جلوگیری از رنجش و ملاطمت والدین، کلمه ای موجزتر و کوتاه تر از لفظ «اف» می‌دانست (یعنی وجود می‌داشت) آن را در قرآن می‌آورد؛ «لَوْ عَلِمَ اللهُ لَفَظَةً أَوْجَزَ فِي تَرْكِ عُقُوقِ الْوَالِدِينَ مِنْ «أَفٍّ» لَمَأْتِي بِهِ». (۸)

به نظر فرزندان جوان و کم تجربه و قلیل‌الایمان یا خدای ناکرده بی‌ایمان و تابع

ص: ۲۶۴

- ۱- کلینی، الاصول من الکافی، ۲/۱۶۰.
- ۲- حسن بن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۶۹، مترجم جعفری، ۱۳۷۷.
- ۳- اسراء، ۲۴.
- ۴- مجمع البیان، حسین بن فضل طبرسی، ج ۵-۶، ص ۶۳۱.
- ۵- تحف العقول، حسن بن شعبه، ص ۴۶.
- ۶- مستدرک، میرزا حسین نوری، ج ۲، ص ۶۲۷؛ لقمان، ۱۴.
- ۷- اسراء، ۲۳-۲۴.
- ۸- مجمع البیان، حسن بن فضل طبرسی، ج ۶-۵، ص ۶۳۱؛ تفسیر نورالثقلین؛ ج ۳؛ ص ۱۵۱، اسراء، ۲۳.

اندیشه های غربی، پدر و مادر پیر باعث رنج و مشقتند؛ زیرا دیگر آن قدرت و قیافه و توان مالی و کاری دوران جوانی را ندارند، پس باید آن ها را به محل سالمندان تحویل داد یا منتظر ماند تا بمیرند تا اگر مالی دارند به ارث ببرند و... در حالی از دو آیه ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء چند دستور به دست می آید:

۱ فرزندان باید به والدین خود احسان کنند و عجیب است که خداوند آن را قرین عبادت خود قرار داده است «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱) و صله ی رحم نمایند و قطع رحم نکنند. امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: «والذنوب التي تعجل الفناء، قطيعه الرحم و...» (۲)؛ گناهایی که عمر را تباه و کوتاه می کند قطع ارتباط با پدر و مادر است و...

۲ آن ها تا آخر عمرشان باید نزد فرزندانشان باشند. «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» (۳).

۳ به آن ها نباید «اف» گفت.

۴ نباید آن ها را طرد و نهی کرد، بلکه باید آنچه نیاز دارند قبل از درخواستشان به آن ها اهدا کرد. دستور داده اند در موقع دادن چیزی به آن ها، آن را در دست بگذارند و دو دستی به آن ها تعارف کنند تا آن ها بردارند؛ زیرا دست فرزندان باید زیر دست آن ها باشد.

۵ باید با قول معروف و مؤدبانه با آن ها سخن گفت، چه مسلمان باشند و چه نباشند.

۶ باید نسبت به آن ها تواضع کرد.

۷ باید در حق آن ها دعا کرد و گفت: «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (۴). پروردگارا چنان که مرا از کودکی پروردند تو آن ها را رحمت فرما.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بفرماید: «الْبِرَّكُمُ مَعَ آبَائِكُمْ» (۵)؛ وجود پیران میان مردان برکت است. و باز بفرماید: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ» (۶)؛ از جمله تکریم های خداوند، تکریم به کهنسالان مسلمان است. و امام علی (علیه السلام) بفرماید: «فَانْتَهُم صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا

ص: ۲۶۵

۱- اسراء، ۲۳.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۷۱.

۳- اسراء، ۲۳.

۴- اسراء، ۲۴.

۵- رهنمای انسانیت، مرتضی تنکابنی، شماره ۱۱۱.

نظيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (۱)؛ ای مالک به مردم مصر محبت و لطف کن و درنده خو مباش؛ زیرا آن ها دو دسته اند یا برادر دینی تو هستند یا نظیر تو در خلقت و امام صادق (علیه السلام) بفرماید: «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (۲)؛ وجود پیر سالخورده در خانواده اش همانند پیامبر الهی در میان امتش است و... بنابراین پدران و مادران عین برکت هستند، و راه سعادت انسان، در گرو بزرگداشت پدر و مادر و مخصوصاً مادر است؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» (۳)؛ بهشت تحت قدم های مادران است.

دعای حضرت حجت (عج) در این خصوص چنین است: «...و (تفضل) علی مشایخنا بالوقار و السکینه و علی الشباب بالإنابة و التوبة و علی النساء بالحياء و العفة». (۴)

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان

لازم است جوانان بدانند آنچه آن ها را به پیری زودرس و مرض مبتلا می کند، صرف سن و عمر طبیعی نیست، بلکه غم و غصه و ناراحتی و فشار و به اصطلاح «استرس» و عدم رعایت بهداشت و آلودگی هوا و مخصوصاً گناه است. دکتر ژوزف مونتا گفته است: آنچه می خورید باعث زخم معده و اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد، مثل نگرانی و غم و غصه، موجب پیدایش زخم معده می شود. (۵)

علی (علیه السلام) فرمود: «الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ» (۶)؛ اندوه نصف پیری است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَرْبَعَةٌ تُهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ: أَكْلُ الْقَدِيدِ وَالْقَعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ وَالصُّعُودُ فِي الدَّرَجِ وَ مُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ» (۷)؛ چهار چیز باعث پیری قبل از موعد می شود: ۱. تغذیه کردن از گوشتی که بر اثر اشعه آفتاب خشکیده باشد.

۲. مسکن گزیدن در جای مرطوب لذا تا بدن کاملاً خشک نشده، نباید لباس پوشید و از بر تن کردن لباس نمناک لازم است خودداری شود.

ص: ۲۶۶

۱- فیض الاسلام، نهج البلاغه، آغاز نامه ۵۳، ص ۹۹۳.

۲- جامع الأخبار، ص ۱۸۱ (۹۲)؛ ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۵۶.

۳- پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بهاءالدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ۳۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

۴- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۳۵، ثامن الائمة.

۵- صفدر صانعی، سلامت تن و روان از نظر اسلام، ص ۸۷.

۶- نهج البلاغه، کلمه ۱۳۵.

۷- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۳. کار روزانه ی توأم با زیاد از پله بالا رفتن.

۴. آمیزش با زنان سالخورده.

میل های هوس آلود به هر اکل و شربی، استعمال بی رویه دارو، اسراف در خوردن و آشامیدن قرآن علی رغم آن فرموده: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» (۱) عدم رعایت بهداشت جسمانی و روانی، تغذیه ناسالم مادی و روحی، و امراض جسم و جان از جمله عوامل پیری زودرس اند.

از موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده که: «الْحَمِيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَ الْمِعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ» (۲)؛ پرهیز، سرسلسله داروها و معده، خانه (اتاق و مرکز) درد است. و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ عَلَى النَّقَاءِ وَ أَجَادَ الطَّعَامَ تَمَضُّغاً وَ تَرَكَ الطَّعَامَ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ لَمْ يَحْسِبِ الْغَائِطَ إِذَا أَتَى، لَمْ يَمْرُضْ إِلَّا - مَرَضَ الْمَوْتِ» (۳)؛ کسی که در خوردن غذا نظافت را رعایت کند و آن را خوب بجود و تا اشتها دارد، دست از غذا بکشد، به موقع، تخلیه روده کند، جز به مرض مرگ، دچار بیماری دیگری نمی شود. انسان باید با اشتها شروع به غذا کند و با اشتها امساک نماید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «كُلْ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي وَ أَمْسِكْ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي» (۴).

شکم بارگی انسان سبب دوری از رحمت و عنایت الهی و اشتغال روح به تدبیر بدن و انصراف از عالم غیب است و کم خوری و خالی بودن معده او از طعام از جمله عوامل سنخیت پیدا کردن او با عوالم ملکوت و جبروت است.

روایت شده است که شکم گرسنه از مهمترین علل تقرب بنده به بارگاه ربوبی است و در مقابل، مغبوض ترین بنده در پیشگاه الهی آن است که شکمش پر باشد؛ «وَ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مَتَى اللَّهُ إِذَا خَفَّ بَطْنُهُ وَ ابْغَضَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ» (۵) ضمن این که پیامبر فرموده است: یا رَبِّ اشْبِعْ يَوْمًا فَأَحْمَدَكَ وَ أَجُوعْ يَوْمًا فَأَسْئَلُكَ؛ روزی سیر می شوم تا سپاست

ص: ۲۶۷

۱- اعراف، ۳۱.

۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۵، ذیل کلمه «حمی»؛ مکارم الاخلاق، ص ۳۶۲.

۳- حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، تعلیقه: الاعلمی، ص ۱۴۶.

۴- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۵- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

گویم و روزی گرسنه می شوم تا از تو درخواست کنم (۱). علی (علیه السلام) فرمود: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحِقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مُؤَبِّئٌ» (۲)؛ قلب های خود را از کینه های نهانی پاک کنید، چه آن یک بیماری مهلکی است نظیر وبا.

و باز فرمود: «الْغَضَبُ نَارٌ مَوْقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهَا أَطْفَأَهَا وَ مَنْ أَطْلَقَهَا كَانَ أَوَّلَ مُخْتَرِقٍ بِهَا» (۳)؛ غضب آتشی مشتعل است و کسی که آن را فرو نشاند، آن را خاموش کرده است و الا خود اولین کسی است که در شعله های آن می سوزد. امام علی (علیه السلام) فرموده است: «الْحَدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجَنُونِ لَانَ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجَنُونَةٌ مُسْتَحْكَمَةٌ» (۴).

درباره علاج غضب گفته اند: به پشت دست خود نگاه کنید و یا آب سرد بیاشامید و یا به طور کلی تغییر وضعیت بدهید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: وقتی غضب کردید بنشینید، پس اگر غضب رفت که هیچ و الا- باید به پهلو خوابید (۵) و در انجیل آمده است: «اذکرنی حین تغضب اذکرک حین اغضب» (۶)؛ ای بنده من وقتی غضب می کنی مرا یاد کن تا وقتی من غضب می کنم تو را یاد نمایم.

اساساً و طبق دستور امام صادق (علیه السلام) باید کودک و میانسال و کهنسال مسلمان را به ترتیب: فرزند، برادر و پدر بگیریم که اولی به رحمت و دومی به وصلت و سومی به رأفت نیاز دارند. «...فَارْحَمْ وَلَدَكَ وَ صِلْ أَخَاكَ وَ بَرِّ أَبَاكَ» (۷).

کار پر تلاش، پوشیدن کفشی مناسب و راحت که پا را نزند و پوشیدن لباس سبک، تقلیل عمل جنسی، قَلت آمیزش با زنان از راه ازدواج موقت، عدم مشروب خوارگی، عدم اعتیاد به دخانیات، ترک هروئین، میانه روی در فعالیت (چنین نباشد که در قسمتی از روز

ص: ۲۶۸

۱- مجلسی، بحار الانوار، ۶۷/۳۱۸، باب ۵۸، زهد و درجات آن.

۲- فهرست غرر، ص ۷۳؛ معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۳.

۳- فهرست غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۹۳؛ معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۰۸.

۴- تصنیف غررالحکم و دررالکلم آمدی، ص ۳۰۱، به کوشش درایتی.

۵- الرسالة القشیریة، ص ۳۵۷، ۱۳۷۴.

۶- همان.

۷- ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۴؛ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات، بحرانی اصفهانی، ص ۲۶۵.

شخص خود را خسته نماید و در قسمت دیگر فعالیتش به صفر برسد)، عدم پر خوری و پر خوابی، خالی بودن سینه از کینه و حسادت امام علی (علیه السلام) فرمود: «الْحَسَدُ يُذِيبُ الْجَسَدَ»^(۱) و در روایت دیگر آمده است: «الْحَسَدُ أَهْلَكَ أَوْ أَفْسَدَ لِلْجَسَدِ»، مدارا کردن با بد، قانع بودن به آنچه کفاف می کند، حریص نبودن و عصبانی نشدن، از همه مهمتر ایمان به خدا و یاد کردن قلبی از او و از همه اساسی تر، توحید ناب و رفتار پاک و پندار زلال، از جمله عوامل بسیار ارزشمند در سلامت روح و تن و خانواده و جامعه و سعادت دنیا و آخرت است.

موحد چه زر ریزی اندر برش

و یا تیغ هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس

بر این است مبنای توحید و بس

بهترین ورزش که می تواند جوانان را از نظر روانی و جسمانی تقویت کند شناست. در شنا نشاط و شادی وجود دارد و تمام بدن فعالیت می کند، لذا بدن از رشد متعادل و هماهنگ برخوردار می گردد و در نتیجه زیبایی اندام حاصل می گردد. علاوه بر آن شناگر نه غرق می شود و نه می گذارد دیگری غرق گردد. اگر جوانان به تیراندازی نیز روی آورند، بسیار خوب است، زیرا هم ورزش است و هم مانند شنا عمل مستحبی است و سبب می شود جوانان از عهده دفاع از میهن خوب برآیند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: عَلِّمُوا ابْنَائِكُمُ السِّبَاحَةَ وَالرِّمِّيَّ.^(۲)

جوان، جوان مردی است که از خودیت بی خودی خویش و از غربت مغرب خود درآمده و به خودیت حقیقی و مطلق و نفسانیت اشراق مشرق خویشتن نایل آمده باشد، آن خودیتی که از من و مایی به دور باشد و جز خدا را نبیند.

ز احمد چو میم منی شد جدا

احد ماند، کثرت شد آن دم فنا

پس آنگه کلام خود از خود شنید

به چشم خود آن دم رخ خویش دید

ل- جوان و دین اعتدالی

چنانکه بیان شد مبنای زیبایی جوان، اعتدال و تناسب و تقارن است و هر چه او به پیری و مرگ نزدیک می شود آن سه مقوله رو به افول می گراید تا حدی که سبب مرگ می شوند.

اگر جوان در افکار و اخلاق و رفتار معتدل باشد خهی سعادت و زهی رستگاری او.

۱- غررالحکم و دررالکلم آمدی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- نهج الفصاحه، ص ۴۰۸، به کوشش فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي»؛ خدایا چنانکه خَلق و خلقت مرا زیبا و نیکو قرار دادی خَلق و خوی مرا نیز حَسَن و زیبا قرار بده.

عدالت، نحوه و حالت خاصی از اعتدال است. علی (علیه السلام) در تعریف عدالت می فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ هَا»^(۱)؛ عدل، امور را در مواضع و جاهای مناسب خود قرار می دهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدف از رسالتش را اجرای عدالت می داند. خداوند در این خصوص می فرماید: «قُلْ... أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُم»^(۲)؛ ای پیامبر بگو... من مأمور شده ام تا میان شما به عدالت عمل نمایم. عدالت آن قدر مهم است که قرآن آن را نزدیک ترین امر به تقوا می داند. «إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^(۳).

نظام آفرینش بر پایه عدل و تعادل استوار است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ». از اعتدال و عدل و نظمی که سراسر عالم را فرا گرفته است تعبیر به عدل تکوینی، و از اعتدالی که در سیستم دینی حاکم است تعبیر به عدل تشریحی و از اعتدالی که در گستره معیشتی جریان دارد تعبیر به اقتصاد و از اعتدالی که در قیامت نافذ است تعبیر به عدل جزایی می نمایند.

فلاسفه گفته اند: از جمله مصادیق و زیر مجموعه های عدالت در اخلاق، عفت، سخاوت، شجاعت و حکمت است.^(۴) عدالت، جنس آن چهار فضیلت و آن ها انواع عدالتند. آن فضایل، اوساط و حد وسط های میان اطراف رذایل اند، چرا که عفت، حد وسط میان رذیلت شهوت رانی و رذیلت خُمودی و سخاوت، حد وسط میان اسراف و تبذیر و شجاعت، حد وسط میان تهور و بی باکی و جبن و ترسویی و حکمت، حد وسط میان عدم تمرکز در کسب معارف الهی و کودنی است.

در مقابل عدل، ظلم قرار می گیرد و آن به این معناست که برای نمونه بسیاری از جوانان امور را در موضع و جای خودشان قرار نمی دهند، یعنی به جای این که به حکمت و عدالت و... متصف و مزین شوند، خود را به نکبت و ظلم و... متصف و آلوده می نمایند.

ص: ۲۷۰

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲- شوری، ۱۵.

۳- مائده، ۸.

۴- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۱۰۳.

در کتاب «عوالی اللالی» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است و نیز در کتاب عُده الداعی آمده است که: «أوحى الله تعالى إلى داوود (عليه السلام) يا داوود إني وضعت خمسه في خمسه (بل سته في سته) و الناس يطلبونها في خمسه (بل في سته) غيرها فلا يجدونها: وضعت العلم في الجوع و الجهد و هم يطلبونه في الشبع و الراحة فلا يجدونه و وضعت العز في طاعتي (او خدمتي) و هم يطلبونه في خدمه (او طاعه) السلطان فلا يجدونه و وضعت الغنى في القناعه و هم يطلبونه في كثره المال فلا يجدونه و وضعت رضاي في سخط النفس و هم يطلبونه في رضا النفس فلا يجدونه و وضعت الراحة في الجنه و هم يطلبونها في الدنيا فلا يجدونها (و ششمین قسمت که تنها در کتاب عوالی اللالی آمده است عبارت است از این که: و وضعت الفخر في التقوى و الناس يطلبونه بالانساب فلا يجدونه»^(۱)؛ خداوند تعالی به داوود (علیه السلام) وحی نمود: ای داوود! من پنج چیز را در پنج چیز (بلکه شش چیز را در شش چیز) قرار دادم، در حالی که مردم آن پنج (یا شش) چیز را در پنج (یا شش) چیز دیگر جستجو می کنند، لذا آن (نتایج مثبت پنج یا شش چیز) را نمی یابند.

۱. من علم را در گرسنگی و کوشش قرار دادم و مردم آن را در سیری و راحتی قرار می دهند، لذا آن (علم) را نمی یابند.

به قول سعدی علیه الرحمه:

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن

که پُری از طعام تا بینی

۲. من عزت را در طاعت و اطاعت (یا در خدمت نمودن مردم به من - به نقل از «عوالی اللالی» از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) قرار دادم ولی مردم آن را در خدمت به سلطان و تملق گویی او می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۳. من غنا و بی نیازی را در قناعت و کفاف قرار دادم، اما مردم آن را در کثرت مال و ثروت می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۴. من رضای خود را در سخط و غضب نفس انسان قرار دادم، لکن مردم آن را در رضای نفس خود می جویند، لذا آن را نمی یابند.

ص: ۲۷۱

۱- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۵۳، باب ۳۳: النوادر و المواعظ و الحکم، ص ۴۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۵. من راحتی را در بهشت قرار دادم ولی مردم آن را در دنیا می طلبند، لذا آن را نمی یابند.

دل بی غم در این عالم نباشد

اگر باشد بنی آدم نباشد

۶. من فخر و افتخار را در تقوا قرار دادم، در حالیکه مردم آن را در انساب و نسب ها و خویشاوندان می جویند ولی آن را نمی یابند.

ص: ۲۷۲

یکی از بهترین راه های جذب جوانان، به خصوص دانش آموزان و دانشجویان و به طور کلی فرهیختگان، به دین و تدین این است که مبلغین از طریق خطابه و کتب و وسایل ارتباط جمعی، آن ها را متوجه سازند که تنها آیین اسلام به خصوص مذهب شیعه اثنی عشری قادر است به طور صحیح و کامل به غریزه شهوی آن ها پاسخ مناسب و در خور بدهد.

یکی از اصلی ترین دغدغه های جوانان، ازدواج و تشکیل خانواده صمیمی، با نشاط و پایدار است. سلامت و موفقیت جامعه نیز وابسته به ایجاد خانواده های مستحکم، امیدوار و پویاست. در اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «از آن جا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و برنامه ریزی های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد».

اگر جوانان، به ویژه جوانان تحصیل کرده، بدانند اسلام به راستی و به طور هماهنگ به تمام قوا و ابعاد وجودی انسان به ویژه جوانان نظر واقع بینانه داشته و دارد، به این دین جذب می شوند و چنانچه مجذوب و شیفته اسلام شوند، دیگران را با تلاش مضاعف، به آن دعوت می کنند و در نتیجه، خود به خود، خود و دیگران از مکاتب ساخته و پرداخته بشری باز داشته می شوند.

از منظر اسلام، خانواده کانونی است که جوامع بشری و نسل ها را به یکدیگر پیوند عمیق و ریشه دار می زند و آن، ضامن بقای انسان در حال حاضر و در طول تاریخ است. آن کانونی که مرکز صمیمی ترین و مستحکم ترین روابطی است که شخصیت زوج و زوجه به عمیق ترین وجه در آن تجلی و فعلیت و کمال می یابد.

اسلام با نظریه «اصالت غرایز جنسی» و اینکه منظور و هدف از قوای شهوی، تنها ارضای شهوت زودگذر و ارضای لذت های آنی و حیوانی باشد، به مبارزه می پردازد و زناشویی را تنها وسیله حفظ و رشد نسل سالم و ازدیاد جمعیت ریشه دار و داشتن فرزند صالح و ایجاد

محبت، مودت، رحمت و عطوفت میان زن و مرد، و رحامت و خویشاوندی در بین مردم معرّفی می نماید.

امروزه اگرچه موضوعات متنوع آموزشی و مراکز علمی و رسانه ها، سطح فرهنگ و اطلاعات جوانان را بالا برده است، اما جای آموزش ازدواج و انتخاب همسر بهتر و تشویق در این خصوص تا حدودی خالی است. بنابراین لازم است در این نوشتار به طور مختصر و رسا بحثی پیرامون ازدواج و تشکیل مقدّس ترین نهاد اجتماعی بشود تا مردم مخصوصاً جوانان، به جای روی آوردن به فحشا و اعتیاد که منجر به امراض خطرناک و صعب العلاج، به ویژه افسردگی و استرس و بدتر از همه نیهیلیسم و پوچ گرایی می شود، به ازدواج موفقیت آمیز و مقبول شرع روی آورند.

ازدواج فطری و فراگیر

انسان قادر نیست به تنهایی زندگی کند، به ویژه این که انسان از انس مشتق شده است. بر این اساس فلاسفه گفته اند که: «انسان مدّنی بالطبع است». امروزه بیشتر از گذشته وسایل ارتباطی و تشکل های اجتماعی جای خود را در میان جوامع بشری باز کرده است که اساس همه آن ها گزینه تشکیل خانواده می باشد.

انسان مایل است تنها با انسان ارتباط برقرار کند؛ چون یکدیگر را درک می کنند و اساس و پایه این، وجود سنخیت میان روح های بشری است. حکما گفته: السنخیه عله الانضمام؛ سنخیت و مناسبت میان دو چیز، سبب ضمیمه شدن آن دو به هم است. بنابراین بهترین ارتباط، ارتباط زناشویی است.

در بعضی از کشورها، مثل ایتالیا به جای ارتباط زناشویی ارتباط انسان با جانورانی مثل سگ، میمون، گربه و... مطرح است که البته طبیعی و فطری نیست؛ چون نسل بشر و عشق و محبت انسانی انسان ها به یکدیگر را نابود می سازد. آن ها از جمعیت جوان و با نشاط محرومند و در آینده ای نه چندان دیر وارداتشان انسان به ویژه جوان و صادراتشان جانور خواهد بود.

این نوع ارتباط ها نمی تواند پاسخگوی نیازهای همه جانبه بشری باشد؛ لذا آن ها به انواع بیماری های سکسی و روانی مبتلا گشته اند. یکی از مهم ترین راه های نجات از این چالش ها تعدیل گزینه جنسی از راه طبیعی و مشروع؛ یعنی ازدواج می باشد که در این خصوص هیچ چیز قادر نیست جایگزین آن گردد.

نکاح یک امر طبیعی، همیشگی، معمولی و فراگیر است. رابطه توالد و تناسل در عالم

جمادات به صورت میل ترکیبی عنصری با عنصر دیگر و در نتیجه پدید آمدن عنصر سوم است و در عرصه گاه نباتات لقاح و تکثیر و در جرگه حیوانات ارتباط جنسی وجود دارد.

در قرآن آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»^(۱) لذا باید هرگونه مشکلی را در خصوص زناشویی بر طرف کرد و وصول آن را برای همگان مثل آب و نان تسهیل نمود.

ازدواج هایی که تنها در راستای اشباع غرایز جنسی صورت می گیرند، سبب بروز اختلاف های خانوادگی و چه بسا طلاق می شود. قانون خلقت، جاذبه جنسی را به عنوان بقای نسل و آرامش روان میان زن و مرد قرار داده و هرگونه تغییری از این مسیر آرامش روحی را بر هم می زند و سبب جنون جنسی می گردد.

اساساً کسانی که ازدواج نمی کنند کُمت عقلشان لنگ است؛ هر چند فیلسوف دهر و عالم زمانه خود باشند. زن و مرد هر کدام بر اساس حکمت الهی و قانون فطرت مکمل یکدیگرند. زن بی مرد مثل مرد بی زن، ناقص است. قرآن هر یک از زن و مرد یا زوج و زوجه را نسبت به دیگری به منزله لباس معرفی می کند. «هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ»^(۲) لباس عیوب را می پوشاند و سبب زیبایی و مصونیت از بیماری های

ناشی از تغییرات جوی و مانع بروز حوادث نا مطلوب شناخته و نا شناخته می گردد.

روابط زن و شوهر و زوج و زوجه از تمامی روابط انسانی، به هم نزدیک تر است. صمیمیت مطلوب میان همسران اقتضا می کند هر یک حافظ اسرار دیگری و مسائل خانواده باشد.

در حفظ اسرار خانوادگی، زن و مرد به یکسان مسئول اند، ولی از آن جا که زنان معمولاً زودتر رنجیده خاطر می شوند و ارتباط کلامی وسیع تری نسبت به مردان دارند، باید در حفظ اسرار خانواده بیشتر اهتمام ورزند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من زنی را که از خانه دامن کشان برای شکایت شوهرش بیرون شود، دشمن می دارم.^(۳)

ازدواج یکی از مستحبات مؤکد در اسلام است و روایات زیادی در تشویق به آن و مذمت از ترک آن وارد شده است. بعضی از اندیشمندان گفته اند: اگر می خواهید همیشه جوان بمانید ازدواج کنید و قبل از خواب معده را تخلیه کنید و در مناطق کوهستانی ساکن شوید. کار

ص: ۲۷۵

۱- یس، ۳۶.

۲- بقره، ۱۸۷.

۳- پاینده، نهج الفصاحه، ح ۹۶۰، ص ۳۴۸.

دوای گرانبهایی برای جلوگیری از پیری زودرس است (۱).

در اسلام تأهل قداست دارد و در مسیحیت تجرد؛ تا آنجا که بعضی از دانشمندان اروپایی گفته اند: در همه آیین ها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام. اسلام هرگز زناشویی را پلید نشمرده است. (۲) بنا به عقیده آگوستین قدیس مسیحی باید اذعان کرد که رابطه جنسی بین زوجین گناه نیست، بدین شرط که منظور از آن، حصول فرزند باشد، معهذا مرد با تقوی کسی است که در زندگی زناشویی نیز بتواند شهوت را از خویشتن براند (۳).

اسلام و تشویق به ازدواج

هیچ آیینی مثل اسلام جوانان را به ازدواج تشویق و ترغیب ننموده است؛ آن هم ازدواجی که عرفی، طبیعی، معقول و از هر جهت صحیح باشد. ازدواج سالم یک حکم فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است که انسان برای بقای نسل و آرامش روان و آسایش تن و حلّ چالش های زندگی خود به آن احتیاج دارد. تجربه نشان داده است کسانی که به عللی ازدواج نمی کنند دارای نوعی از خلی و سفاقت اند.

از پیامبر ختمی روایت شده است: من سعادة الرجل أن لا تحيض ابنته فی بینه؛ از جمله سعادت های مرد این است که دخترش در خانه حیض نشود (۴).

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» (۵)؛ مردان و زنان مجرد خود را همسر دهید. در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) یکی از سه طایفه ای که در روز قیامت در سایه عرش خداوند قرار دارد کسی دانسته شده است که وسایل ازدواج برادر مسلمانش را فراهم آورد و خادم و خدمتگزار او و سرنگه دارش باشد؛ «ثَلَاثَةٌ يَسْتَبَلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا» (۶).

نظیر آن، حدیث امام صادق (علیه السلام) است: «مَنْ زَوَّجَ أَعْرَبَ كَانَ مِمَّنْ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يَوْمَ

ص: ۲۷۶

۱- مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۹۱، ۱۳۸۶.

۲- علویه همایونیه، زن مظهر خلاقیت الله، ص ۲۹.

۳- راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، ص ۵۰۸، ترجمه نجف دریابندری، ۱۳۶۵.

۴- وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۲۳.

۵- نور، ۳۲.

۶- الخصال، شیخ صدوق، ص ۱۴۱، ح ۱۶۲.

الْقِيَامَةِ»(۱)؛ هر کس بی همسری را زن دهد از جمله کسانی است که خداوند در روز قیامت به او نظر (توأم با لطف و مرحمت) می کند.

فقر نمی تواند مانع ازدواج شود؛ چرا که خداوند می فرماید: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... وَ لَيْسَ تَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»(۲)؛ اگر فقیر باشند خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد... و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند.

مردی به خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید و از تهیدستی خود شکایت نمود. آن حضرت فرمود: «تَزَوَّجْ فَوْسَعَ لَهُ»(۳)؛ ازدواج کن و او ازدواج کرد و در زندگی اش گشایشی یافت.

اساساً طبق بیان امام صادق (علیه السلام) روزی و ازدواج توأمانند: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْعِيَالِ»(۴) امام صادق (علیه السلام) فرموده است: هم و غم برای روزی گناه است؛ زیرا بخت النصر، دانیال نبی (علیه السلام) را با چند درنده گرسنه به چاهی انداخت ولی خداوند به پیامبری از پیامبرانش وحی فرستاد که غذا برای دانیال ببرد(۵).

ازدواجی که به قصد عبادت باشد هم بهره ی دنیایی دارد - که معلوم و بدیهی است - و هم بهره ی آخرتی. بهره ی آخرتی اش ملاقات با خداست، یعنی او خدا را با زوجه ای دیدار نماید، در حالتی که هم خودش پاک است و هم خداوند او را به عنوان بنده پاک به حساب می آورد. از رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَلْفَهُ بِزَوْجِهِ»(۶) و در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده است: «الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبِ»(۷)؛ همسر دار خفته نزد خداوند بر بی همسرِ روزه گیرِ شب زنده دار فضیلت دارد.

ص: ۲۷۷

۱- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۳۱/۲.

۲- نور، ۳۲-۳۳.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۳، باب استحباب التزویج و لو عند الإحتیاج و الفقر و... .

۴- نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۵.

۵- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۵۷۱، تعلیقه شماره ۳.

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸، ح ۲۴۹۱۲.

۷- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۱، ح ۲۵.

اسلام همه راه های پاسخگویی به غریزه جنسی را به جز ازدواج مسدود کرده است تا خانواده - که کوچکترین نهاد اجتماعی است - به وجود آید. آن خانواده ای که بر مبنای سکونت و مودت و رحمت است تا نسل بشر پاک گردد و هدایت طبیعی و رشد بایسته ی خود را پیدا کند و جامعه، به عنوان امت واحد و قوی تلقی گردد.

از آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...» (۱) به دست می آید که اساس تشکیل خانواده شهوترانی نیست، بلکه آرامش و آسایش و مودت و محبت و رحمت و دلسوزی است، پس شهوت فرع است. این ازدواج است که دوام دارد و سبب می شود هر یک از زوج و زوجه به خدمت دیگری بشتابد، به ویژه اینکه در اسلام زناشویی یک امر مقدس و عبادت به حساب آمده است.

مودت متقابل و دو طرفی، میان زوج و زوجه، است که هر یک را وادار به خدمت به دیگری می کند و رحمت یک جانبه و بلا عوض و ایثارگرانه است که اصولاً زوج نسبت به زوجه اش رحیم و دارای نرمش و انعطاف قلبی است.

زن، بیشتر به قلب مرد و مرد، بیشتر به جمال ظاهر زن توجه دارد، لذا پسندیده است مرد به زنش بگوید: عزیزم! دوست دارم و زن به همسرش بگوید: عزیزم! من به تو افتخار می کنم.

تشکیل خانواده بهترین بنا در پیشگاه ذات اقدس اله و بدترین امر برای شیطان رحیم است. در اسلام هیچ بنایی نزد خداوند محبوب تر از بنای زناشویی نیست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ما مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ بَيْتٍ يَعْمُرُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ» (۲)؛ هیچ چیزی محبوب تر نزد خدا از خانه ای که آباد به نکاح است، نیست و در مقابل، از آن حضرت روایت شده است: «ما مِنْ شَابٍّ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثِهِ سِتْنَهُ إِلَّا عَيَّجَ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ يَا وَيْلَهُ! عَصَمَ مِنِّي ثُلُثِي دِينِهِ، فَلَيْتَقِيَ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي» (۳)؛ هیچ جوانی نیست که در دوره جوانی خود ازدواج کند، مگر آن که شیطان او فریاد برآورد: وای بر من! وای بر من! دو سوم دینش را از (گزند) من حفظ کرد. بنابراین انسان باید برای حفظ یک سوم دیگر، تقوای خدا را در پیش گیرد.

پیامبر اکرم در یک خطاب کلی به همه جوانان می فرماید: ای جوانان، هر کدام می توانید ازدواج کنید؛ زیرا ازدواج موجب عفت چشم و پاکدامنی می شود و هرکسی که قدرت

ص: ۲۷۸

۱- روم، ۲۱.

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۱.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۱، ح ۳۴.

ازدواج ندارد، برای فرونشاندن آتش شهوتش روزه بگیرد؛... فانه اغضّ للبصر و أحصن للفرج و من لم يستطع فعلیه بالصوم فانه له وجاء^(۱).

ازدواج انبیا و هدف آنها از آن

آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً»^(۲)، ازدواج و تولید نسل پیامبران را به عنوان دو شاخص مهم زندگی زناشویی آنان نام برده است.^(۳) آن رسولان با اینکه مرتبط با عالم غیب و وحی اند از جنس بشرند؛ چرا که خداوند برای آن ها همسران و اولاد مقزّر داشته است. ازدواج و رسالت مکمل یکدیگرند. انبیا(علیه السلام) با زناشویی خویش در تبلیغ رسالت خود موفق گردیدند و با تولید نسل به تکثیر مسلمانان پرداختند.

گفته شده است: خداوند در قرآن از پیامبران متأهل سخن رانده است، اما حضرت عیسی اگرچه مثل یحیی(علیه السلام) به سبب مسافرت های طولانی ازدواج نکرد، در عوض وقتی از آسمان نزول پیدا کرد ازدواج نمود و اولاد دار شد و حضرت یحیی(علیه السلام) ازدواج کرد، هرچند با همسرش نزدیکی نمود و آن به جهت دستیابی به ثواب ازدواج و چشم پوشی از نامحرم بوده است.^(۴)

البته این بیان محلّ تأمل است؛ چرا که بعضی می گویند: «فرضاً مجرّد زیستن در آیین مسیح موجه باشد با آمدن آیین اسلام، آیین مذکور نسخ می گردد.^(۵) پس ترک ازدواج آن حضرت، نمی تواند بهانه به دست جوانان برای ترک ازدواج دهد.

بعضی خیال می کنند ازدواج خلاف فضیلت اخلاقی و زهد است. چنین نیست. انسان می تواند از دامن زن به معراج برسد و برعکس.

بانویی به امام باقر(علیه السلام) عرض کرد: من متبتّله و تارک دنیایم، پس ازدواج نمی کنم. امام فرمود: «از این تصمیم دست بردار؛ زیرا فاطمه زهرا(علیه السلام) که هیچ بانویی مانند او در فضیلت اخلاقی سبقت ننموده است، ازدواج کرده است.»^(۶) إن امرأه سألت أبا جعفر فقالت: إني

ص: ۲۷۹

۱- احمد بن عبدالعزیز الحداد، اخلاق النبی فی القرآن، ۲/ ۶۹۲، ۱۴۱۹ ق.

۲- رعد، ۳۸.

۳- ر.ک: ازدواج و طلاق، فیض کاشانی و...، ص ۱۰.

۴- همان، ص ۱۱.

۵- اشتهاوردی، ازدواج آسان و شیوه همسر داری، ص ۲۰۴.

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۸.

چه زیبا و راست گفته است پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: «شَرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ» (۲)؛ بدترین شما مجردان شما هستند و نیز آن حضرت فرمود: «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُرَابُ» (۳).

اوج قداست ازدواج در سطحی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مراسم عقد ازدواج را آشکار نمایید و آن را در مساجد قرار دهید. (۴) ولی برگزاری مراسم عقد ازدواج در مسجد، به عنوان یک امر مستحب شرعی در نزد آنان ثابت نیست. (۵)

قوای سه گانه مملکتی باید در تسهیل تشکیل خانواده کوشا و دقیق و جدی و حامی و هادی باشند و بدانند هر طرح و چشم اندازی بدون در نظر گرفتن خانواده مثمر نخواهد بود.

اگر انسان به وظایف اسلامی اش در قبال همسر و اولاد خود عمل نماید نتیجه ازدواج او فرزندی مؤمن است که در بهشت عین سرشت به او ملحق می شوند. قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (۶)

در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «هنگامی که انسان وارد بهشت می شود، سراغ والدین و همسر و فرزندان را می گیرد. به او گفته می آید: آن ها به درجه و عمل تو نرسیده اند. عرض می کند: پروردگارا! من برای خودم و آن ها عمل می کردم. پس فرمان داده می شود که فرزندان به ایشان ملحق شوند» (۷) و دنباله آیه بیانگر این است که: ما چیزی از اعمال آن ها نمی گاهیم.

و اگر فرزندان فرزندان و... به آن افزوده گردد، تعداد آن ها «لا تُعَدَّ و لا تُحْصَى» خواهد شد و انسان در میان جمعیتی از نسل خود قرار می گیرد و به لذت غیر قابل وصف می رسد و بنا بر کلام خداوند، آن فرزندان مایه چشم روشنی او می گردند. (۸)

ص: ۲۸۰

۱- مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۰/۲۱۹، ح ۱۳.

۲- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۱، ح ۳۱.

۳- ر.ک: وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۰، ص ۲۰، باب کراهه العزوبه و ترک التزویج و ...

۴- کنز العمال، ح ۴۴۵۳۶.

۵- نک: مجمع المسائل، ج ۱، ص ۱۳۶، س ۳۵ و رحیم نوبهار، سیمای مسجد، ص ۳۳۵، ۱۳۷۲.

۶- طور، ۲۱.

۷- القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه مذکور.

۸- فرقان، ۷۴.

پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تَنَازَكُوا تَكَثَّرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ»^(۱)؛ ازدواج کنید و (با تولید نسل) بر تعداد نفرات خود بیفزایید. بدون شک من به جمعیت شما بر سایر امت ها، حتی در مورد فرزند سقط شده شما افتخار می کنم.

روایت دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که: «تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاثِّرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ حَتَّى إِنَّ السَّقَطَ يَجِيءُ مُحْبِنِطًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: أُدْخِلِ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ: لَا حَتَّى يَدْخُلَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ قَبْلِي»^(۲)؛ یقیناً من فردای قیامت به وسیله شما دارای جمعیت زیادتری نسبت به امت های دیگر خواهم بود، حتی فرزند سقط شده با حالت غضب بر در بهشت می آید، پس به او گفته می شود: داخل بهشت شو. او می گوید: داخل نمی شوم مگر اینکه پدر و مادرم قبل از من به بهشت داخل شوند. اهل لغت «محبنطی» را غضبناک معنا کرده اند.^(۳)

اسلام و معیار انتخاب همسر:

الف. کفویت

جوان مستعد برای ازدواج باید همسری انتخاب کند که خود و فرزندانش در دنیا و آخرت سعادت مند شوند و آن همسری است که خود و خانواده اش مؤمن باشند و از لحاظ ظاهری مناسب یکدیگر. بنا و اصل کفویت و همتایی و تناسب و به هم آمدن، تدین به دین اسلام است. مؤمن، کفو مؤمنه است. انسان باید با کسی ازدواج کند که از خودش نسبتاً و حساباً و شرفاً بالا و والاتر باشد.^(۴)

وقتی زن و شوهر به معنای واقعی کلمه مسلمانند، در هر نژادی می توانند با هم ازدواج کنند، ضمن اینکه برای تحکیم و برقراری ازدواج و دوام آن، تناسب و سنخیت فرهنگی و هماهنگی روحیات زن و مرد نیز باید منظور شود. پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «أَنْكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَ أَنْكِحُوا فِيهِمْ وَ اخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ»^(۵)؛ هم کفوها را با هم به ازدواج در آورید و نیز با کفوها ازدواج کنید و برای نطفه های خود، گزینش کنید و مناسب نطفه ها همسر انتخاب نمایید. یا این که هدف اصلی از برگزیدگی همسر، نطفه و تولید نسل باشد، نه شهوت رانی و

ص: ۲۸۱

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، ح ۲۴.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴، باب استحبابه ...، ۱۴۱۶ق.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۴، بیروت.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷، ۱۴۱۶ق.

۵- همان، ص ۴۸، باب استحباب اختیار الزوجه الکریمه ...

باز از آن حضرت نقل شده است که: «تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ النِّسَاءَ يَلِدْنَ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ وَ أَخَوَاتِهِنَّ»^(۱)؛ برای نطفه های خود گزینش کنید؛ زیرا زنان بچه هایی همانند برادران و خواهران خود به دنیا می آورند.

ب. منظور از منع ازدواج با اکراد و...

نتیجه این که کفو، هم شرعی است و هم عرفی. به همین دلیل است که در روایات اسلامی از ازدواج و نکاح با افراد زنگی، خزری، خوزی، سندی، هندی، قندهاری، بطنی و با کردها نهی شده است^(۲) و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «لَا تُنَاكِحُوا الزَّنَجَ وَ الْخَزَرَ فَإِنَّ لَهُمْ أَرْحَامًا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ قَالَ وَ السُّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْقَنْدَلِيسُ فِيهِمْ نَجِيبٌ يَعْنِي الْقَنْدَهَارَ»^(۳)؛ با زنگی ها و خزری ها ازدواج نکنید، زیرا نژاد آن بی وفایند و سندی و هندی ها نجیب نیستند.

و نیز از آن حضرت در مورد منع ازدواج با اکراد نقل شده است: «وَ لَا تُنَاكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُتِبَ عَنْهُمْ الْعِطَاءُ»^(۴)

بعید نیست این نهی ها به دلیل عدم تناسب فرهنگی در میان این خانواده ها باشد که چه بسا سبب تزلزل آن خانواده ها شود. در حقیقت این احادیث، موسمی و اکثری است؛ نه همیشگی و کلی. به همین دلیل بعضی گفته اند: آن ها ناصبی بودند. بنابراین عقب ماندگی آن ها، ذاتی آن ها نیست، بلکه بیشتر به سبب استعمارگران و ظلمه است که در عصر ائمه (علیه السلام) نمی گذاشتند آن ها رشد فرهنگی پیدا کنند. این سخن تنها در مورد آن اقوام نیست، بلکه در اقوام دیگر نیز صادق است. «و الله اعلم بالصواب و الصلاح و الوفاق و کیفیه الحال و حقیقه المآل».

ج. زیبایی در ازدواج

طبق سخن رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) «انسان نباید فقط برای جمال زن ازدواج نماید؛ و گرنه از او زشتی خواهد دید و شایسته نیست تنها به سبب مالش با او وصلت کند؛ و گرنه خداوند او را به مال او وا می گذارد. پس نکاح باید با فرد متدین باشد»^(۵)، لذا مهمترین کفویت، کفویت از نظر

ص: ۲۸۲

۱- کنز العمال، ۴۴۵۵۷؛ نهج الفصاحه، ص ۳۸۱، ح ۱۱۳۲.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۲، باب کراهه، مناکحه الزوج و الخزر و... .

۳- همان، شماره ۲۵۰۸۵.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۴، شماره ۲۵۰۹۳.

۵- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ۱۹ و ۲۳۵.

ایمان راستین است و بعد از آن، کفویت ظاهری ملاک نکاح است. اگر در زندگی زن و مردی، فقط باور قلبی به خدا، معاد و... حرف اول را بزند بقیه تناسب ها ایجاد خواهد شد.

اساساً خود ازدواج و برکات آن، به علاوه گذشت و سازگار بودن زوجین، بسیاری از ناهمگونی ها را به هم، همگون می نماید. (۱) قال الإمام الحسن (علیه السلام): «لِرَجُلٍ جَاءَ إِلَيْهِ يَسْتَشِيرُهُ فِي التَّرْوِيجِ ابْنَتَهُ زَوْجَهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٌّ فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَ إِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمْهَا» (۲)؛ امام حسن (علیه السلام) خطاب به مردی که با ایشان درباره ازدواج دختر خود مشورت کرد، فرمود: او را به مردی با تقوا شوهر ده؛ زیرا اگر دختر تو را دوست داشته باشد گرامی اش می دارد و اگر دوستش نداشته باشد به وی ستم نمی کند.

آنها که تنها دنبال جمال خانم ها می روند باید بدانند این نوع زن ها سبب اذیت و آزار و درد سر آن ها می گردند؛ چون ایمان ندارند به شوهرانشان خیانت می کنند. آن ها از نگاه های آلوده ی جوان های آلوده در امان نیستند. چه بسا آن ها سبب آه و حسرت کسانی شوند که قادر نیستند ازدواج کنند. آن زن ها به منزله صورت های زیبایی هستند که در ماده بی ارزش و هیولای زشت حلول پیدا کرده اند.

بهترین تمثیل در این خصوص تمثیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است: «إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ» (۳)؛ از خضراء الدمن (گیاه روییده در خرابه) پرهیزید. سوال شد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خضراء الدمن چیست؟ فرمودند: زن زیارویی که در خانواده ای فاسد رشد کرده باشد.

اسلام با زیبایی که پایه ازدواج و یا مقدم بر آن قرار می گیرد، مخالف است و الا جمال و زیبایی که فرع بر ایمان و بر مبنای آن است، مورد رضایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُوهُنَّ وَجْهًا وَ أَقْلُوهُنَّ مَهْرًا» (۴)؛ بهترین زنان امت من خوبترین و کم مهریه ترین آنانند و در مقابل، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أَمَّا سُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ زَوْجِهَا» (۵)؛ شومی و ناخجستگی زن، زیاد بودن مهریه ی او و نافرمانی از شوهرش می باشد.

ص: ۲۸۳

۱- امیرحسین بانکی پورفرد، نکات کلیدی ازدواج، ص ۱۷.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۰، ص ۴۸، ۱۴۱۶ق.

۴- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۶، ح ۲۵.

۵- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۵۲.

د. چند نکته دیگر درباره مقدمات ازدواج

بر این اساس، طبق سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله): «اذا جاءكم من ترضون دينه و امانته... فزوجه...»^(۱)؛ وقتی جوان متدین و امینی به خواستگاری آمد نباید او را رد کرد و طرد نمود، و الا در زمین فتنه و فساد بزرگ رخ می نماید. اصل و اساس، ایمان است و وقتی ایمان طرفین کامل بود نباید به ثروت نظر کرد. «ملاحظه المال ميع تمام الدين ليس محط نظر ذوی الهمم العوالی»^(۲)؛ در نظر گرفتن ثروت همسر، در حالی که دینش تمام و کامل است، مورد توجه اشخاص دارای همت های عالی نیست.

اساساً خواستگاری باید از طریق پدر و مادر و با آگاهی و رضایت آن ها و به طور کلی رسمی و عرفی باشد. در غیر این صورت ضرر اصلی متوجه دختران خواهد شد. یکی از نویسندگان غربی می نویسد: پژوهش ها نشان می دهد هرچه روابط جنسی قبل از دواج کمتر باشد زندگی مشترک پایدارتر است و شخص خوشبخت تر و سالم تر و موفق تر می باشد.^(۳)

باید قبل از ازدواج چشم ها را کاملاً باز کرد و بعد از آن چشم ها را کاملاً بست و الا ازدواج پانمی گیرد؛ در حالی که اصل و اساس، ازدواج و استحکام و دوام آن است و طلاق، فرع و عارضی و در حالت اضطرار است. بسیاری از عیب ها ناشی از این است که دنیا طلبان دنیا را مطلوب بالذات تلقی می کنند و چون می بینند دنیا مطابق با خواست آن ها نیست، از زندگی، به ویژه از ازدواج دل سرد می شوند.

شایسته نیست قبل از عقد رسمی دختر و پسر برای بهتر درک کردن یکدیگر رابطه خصوصی داشته باشند، آن هم درازمدت، هر چند در این خصوص اجازه پدر و مادر دختر وجود داشته باشد؛ زیرا چه بسا یا میل به ازدواج کاسته شود و یا شیطان و سوسه کند. زیرا در اینجا بیشتر شهوت حاکم است تا عقل و تدبیر و در هر حال بیشترین ضرر متوجه دختران است.

بعضی قبل از عقد رسمی صیغه محرمیت جاری می کنند و مدتی با هم خوش می گذرانند که احتمال دارد پسر عدم تمایلش را ابراز دارد و یک سکه هم پردازد که در این صورت نوعی طلاق صورت گرفته است و دختر بازنده اصلی است. علاوه بر آن ممکن است دختر مورد سرزنش همسر بعدی خود قرار بگیرد.

همچنین باید بلافاصله بعد از عقد، مراسم عروسی صورت گیرد که در غیر این صورت

ص: ۲۸۴

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۲-۲۷۳.

۲- شهید ثانی، شرح اللمعه، ج ۵، ص ۲۳۹.

۳- دختران به عفاف روی می آورند، وندی شلیت و...، ترجمه سمانه مدنی و...، ص ۴۱، ۱۳۸۸.

ممکن است مشکلاتی غیر منتظره به وجود آید که از لحاظ عرفی شایسته و بایسته نیست.

بنا به عقیده بعضی دوران نامزدی شش ماه تا یک سال است، از شش ماه کمتر نباشد و از یک سال بیشتر نباشد، زیرا هم خانواده ها فرصت کافی خواهند داشت تا مقدمات زندگی مشترک آن ها را فراهم آورند و هم دو طرف می توانند شناخت خود را از یکدیگر کامل کنند. پس تفاوت این نظر با نظر قبلی به تفاوت شرایط بستگی دارد.

درست است که با جاری شدن خطبه عقد، دو طرف از هر نظر به یکدیگر حلال می شوند، اما بهتر آن است که ارضای کامل نیازهای جنسی خود را به پس از دوران عقد، یعنی مراسم عروسی موکول کنند و در دوران نامزدی به همان حدی که در عرف پسندیده است، بسنده نمایند. (۱)

باید دانست که انتخاب همسر تنها با میل دختر و پسری است که می خواهند با یکدیگر ازدواج کنند، نه با میل پدر و مادر. مگر پدر و مادر می خواهند ازدواج کنند؟ ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: من زنی را برای همسری خود انتخاب نمودم ولی پدر و مادرم زن دیگری را برای من برگزیده اند، کدام را انتخاب نمایم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «تَزَوَّجِ الَّتِي هَوَيْتَ وَ دَعِ الَّتِي يَهْوِي أَبُوَاكَ» (۲)؛ با آن که خودت مایلی ازدواج کن و آن را که پدر و مادرت دوست دارند رها کن. البته این مسأله منافات با مشورت از والدین ندارد.

شایان ذکر است که وقتی همه شرایط مساعد و امور مناسب برای ازدواج شرعی و عرفی از جمله مهمترین آن ها، یعنی رشد عقلی و جسمی و جنسی، رخ نمود، شایسته نیست ازدواج به تأخیر بیفتد و الا سبب فتنه و فساد می شود.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را به مسجد دعوت کرد و بالای منبر رفت و به مردم خطاب کرد و فرمود: جبرئیل نزد من آمد و این پیام را از طرف خدا به من داده، گفت: دوشیزگان همانند میوه های روی درختانند که اگر رسیده شوند باید آن ها را چید و گرنه تابش خورشید آن میوه ها را تباہ می کند و باد اجزای فاسد شده ی آن ها را پراکنده می سازد. همچنین دوشیزگان وقتی به سنّ رشد رسیدند، دواپی برای آن ها به جز شوهرانشان وجود ندارد که در غیر این صورت در پرتگاه خطر فسادند؛ زیرا آن ها بشرند (و غریزه جنسی دارند و باید پاسخ مثبت بشنوند)؛ الامام الرضا (علیه السلام): «نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ: يَا مُحَمَّد...» (۳)

ص: ۲۸۵

۱- جمعی از نویسندگان، اخلاق خانواده، ص ۱۲۳ - ۱۲۲، ۱۳۹۱.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۳۵.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۳، ح ۲۲.

بعضی از مسائل پیرامون ملاک و معیار انتخاب همسر و هدف و فایده ازدواج، لازم و ملزوم یکدیگرند و در مصداق یکسانند، بنابراین بعضی از مطالب ممکن است تکراری باشد.

چرا انسان به نکاح و زناشویی پاسخ مثبت می دهد؛ زیرا نکاح از جمله رسوم و نهادهای اجتماعی است که در طول تاریخ و در تمام امت ها متداول بوده و خواهد بود و این دلالت بر غریزی و فطری بودن آن دارد. بهترین دلایل آن، نیاز به ارتباط و تعاون و مجهز بودن زن و مرد به جهاز جنسی و نیروی شهوی و تولید مثل و علاقه به فرزند داشتن و... است.

انسان با ازدواج به اهداف مذکور و از جمله به تولید نسل فرهنگی-اسلامی می رسد. تولید نسل، کشش و گسترش وجودی انسان و از زمره و جرگه و حلقه و دسته آثار در زمان حیات و پس از مرگ اوست. علاوه بر آن با ازدواج اموال انسان از طریق رسیدن آن به اولادش محفوظ می ماند؛ زیرا انسان خود را در آینه اولادش می بیند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است: تمامی اعمال آدمی (پس از مرگ) قطع می شود مگر سه عمل که یکی از آن ها فرزند صالح است و معلوم است که فرزند خوب از راه ازدواج به دست می آید. (۱)

افزون بر آن، پایه زناشویی، مودت و رحمت و فرع آن ها، شهوت است. بنابراین انسان از زنا تنفر دارد؛ زیرا پایه آن تنها غریزه حیوانی و عامل قطع نسل و امراض خطرناک و نابودی عرض و مال است. (۲)

فایده ازدواج رحمت به همسر است و رحمت به دیگری رحمت خداوند را به همراه می آورد؛ چون روایت شده است: «ارحَمُ تُرَحَّمُ».

اولین و مهمترین نتیجه ای که زناشویی به همراه دارد اخلاق است. با ازدواج بُعد عاطفی انسان شکوفا شده، از منیت و غرور حاصل از آن در می آید؛ یعنی او به غیر خود هم مثل زوجه و فرزندان و خویشاوندان سببی توجه و عنایت پیدا می کند. نکاح بهترین عامل کنترل طغیان غریزه جنسی است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است: «زَوْجُوا أَيَامَاكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْسِنُ لَهُمْ فِي أَخْلَاقِهِمْ وَ يُوسِّعُ لَهُمْ فِي آرْزَاقِهِمْ وَ يَزِيدُهُمْ فِي مُرْوَاتِهِمْ» (۳)؛ مردان و زنان بی همسران را همسر دهید، زیرا خداوند به سبب آن، اخلاقشان را نیکو می گرداند و ارزاقشان را توسعه می دهد و

ص: ۲۸۶

۱- فیض کاشانی، ازدواج و طلاق، ص ۱۳.

۲- ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۳۳۲.

۳- نوادر راوندی، ص ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۲، ح ۳۸، باب کراهه العزوبه و... .

مروّثان را زیاد می نماید. ازدواج، ارزش و پاداش پرستش و عبادت انسان را ده ها و گاهی صدها برابر می کند. (۱)

جوانانی که ازدواج نمی کنند: یا از لحاظ مالی مشکل دارند که خداوند قول داده آن ها را از این جهت بی نیاز سازد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ آسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۲) و یا می خواهند یله و آزاد باشند و هر کاری که بخواهند انجام دهند که در حقیقت گرفتار رفقای فاجر و فاسد و فاسق می شوند و شاید هم به فحشا مبتلا شوند. به همین دلیل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي نِصْفِ الْبَاقِي» (۳)

هر یک از زن و مرد به منزله لباس اند. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (۴) نتیجه آن که اول باید با هم، مناسب و کفو باشند. روایت شده است: «الْمُؤْمِنُ كُفُوُ الْمُؤْمِنَةِ وَ الْمُسْلِمُ كُفُوُ الْمُسْلِمَةِ» (۵) و دوم باید حافظ و پشتیبان هم باشند؛ چنانکه لباس، انسان را در مقابل گرما و سرما و حشرات حفظ می نماید. سوم اینکه آن دو مثل لباس، زینت یکدیگرند و چهارم اینکه هر کدام عیوب دیگری را می پوشانند، چنانکه لباس چنین است.

انسان مخصوصاً جوان با ازدواج، اولاد و فامیل پیدا کرده، ارتباط روحی و جسمی پیدا می کند و ارتباط، سبب نشاط و شادی و توسعه وجودی و رفع غم و غصه و افسردگی و تنهایی می شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمٌ فَائِدَةً بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ مِنْ زَوْجِهِ مُسْلِمِهِ تَسْرُّهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَهَا وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ» (۶)؛ هیچ مرد مسلمانی بعد از اسلام هیچ فایده ای بیشتر و بهتر از زوجه مسلمانی که «وقتی آن مرد نگاهش می کند شادش کند و وقتی امرش می کند اطاعتش نماید و هنگامی که آن مرد از او غایب می شود خودش و مال شوهرش را حفظ کند»، نبرده است.

ص: ۲۸۷

۱- اشتهاردی، ازدواج آسان، ص ۵۵.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸۵، باب فی من ترك التزويج مخافه الفقر.

۳- جامع احاديث شيعه، ج ۲۵، ص ۸۰، باب بدء التزويج و فضله و

۴- بقره، ۱۸۷.

۵- شيخ حر عاملی، وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۶۸، ح ۲۵۰۵۵، ۱۴۱۶ق.

۶- شيخ حر عاملی، وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۴۰، ح ۲۴۹۷۹، ۱۴۱۶ق.

قرآن طبق آیه «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»^(۱)، زنان صالح را زنانی می‌داند که دارای تواضع اند و در غیاب همسر خود، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده است، حفظ می‌کنند.

مهمترین چیز برای زن این است که عیوب همسر خود را آشکار ننماید و مرتکب غیبت نشود. علی (علیه السلام) می‌فرماید: اکبر العیب أن تعیب ما فیک مثله^(۲)؛ بزرگترین عیب آن است که عیب دیگران را که نظیرش در تو وجود دارد بر ملاء سازی. زن باید سعی نماید، به جای غیبت نمودن عیوب خود را برطرف نماید.

در مقابل، از دعاهای آن حضرت این بود که: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ إِمْرَأَةٍ تَشِينِنِي قَبْلَ مَشِيئِي»^(۳)؛ خدایا به تو پناه می‌آورم از زنی که مرا قبل از پیری، پیر کند.

عزب ها و نفرت اسلام از آن ها

فرد عزب و بی همسر، گوشه گیر و منزوی می‌گردد. چنین شخصی دیر یا زود به بیماری افسردگی و عقده روانی و خیال بافی مبتلا می‌گردد. انتحار و خودکشی بیشتر در میان مجرّدها دیده می‌شود و روایت شده است: «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَابُ»^(۴)؛ بیشتر اهل جهنّم، عزب ها اند.

آن ها معمولاً بیشتر از متأهل ها دست به جنایات هولناک می‌زنند؛ زیرا نصف ایمان خود را از دست داده اند و آن نصف دیگر نیز چه بسا کارساز نباشد. روایت شده است: «العَبْدُ كُلَّمَا إِزْدَادَ لِلنِّسَاءِ حُبًّا إِزْدَادَ فِي الْإِيمَانِ فَضْلًا»^(۵)؛ هر چه بنده محبتش به زنان زیادتر شود، ایمانش افزایش می‌یابد.

نیروی واهمه عزب ها بیشتر از متأهل ها فعال است. شیطان از طریق همین نیرو، او را وسوسه می‌کند. اساساً نفر دومی شخص تنها و نفر سومی شخصی که در خلوت با زن نامحرم همراه است، شیطان است. چنین انسانی در نماز آشفته خاطر است و توجه و عنایتش به هر چیزی جز حضرت حق است؛ چرا که شهوت، او را به نگاه های آلوده می‌خواند. گویی او در خاطره اش

ص: ۲۸۸

۱- نساء، ۳۴.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴، ح ۲۴۹۶۰، ۱۴۱۶ق.

۴- همان، ص ۲۰، باب کراهه العزوبه...، ۱۴۱۶ق.

۵- همان، ص ۲۴، باب استحباب حب النساء المحلات و...، ۱۴۱۶ق.

فیلم های سکسی و جنسی و مستهجن دارد که مرتب از جلوی ذهنش، مخصوصاً هنگام خوابیدن می گذرد. در حقیقت او به گناه های قلبی و ذهنی آلوده است. چنین انسانی احتمال دارد به گناه عینی و خارجی بزرگی هم دست یازد. در واقع او به دو گناه قلبی و خارجی مبتلاست.

بعضی می گویند: هنر آن است که آدمی خود را در معرض گناه اندازد ولی گناه نکند. آن ها نمی دانند که این خود گناهی آشکار است، زیرا مقدمه گناه هم گناه است. حافظ چه خوب سروده است:

قدرت بازوی پرهیز به خوبان مفروش

که در این خیل حصاری به سواری گیرند

ازدواج، انسان را از رهبانیت شوم مسیحیت و دنیاگرایی زشت یهود خارج ساخته به تعادل زینت بخش در معیشت می رساند.

چه خوب است کسی که ازدواج می کند و یا کسی دیگر را به ازدواج می رساند برای رضای خدا باشد. حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَنْ نَكَحَ لِلَّهِ وَ أَنْكَحَ لِلَّهِ اسْتَحَقَّ وِلايَةَ اللَّهِ»^(۱)؛ کسی که برای خدا ازدواج کند و برای خدا برای نکاح کسی اقدام نماید شایسته ی ولایت خداوندی است. هم او تحت سرپرستی خداوند است «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^(۲) و هم خداوند سرپرستی او را به عهده می گیرد. «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^(۳) چنین شخصی از خطا در اندیشه و عمل مصون و محفوظ است؛ یعنی او به ولایت مطلقه نایل آمده است.

امیرمؤمنان می فرماید: افضل الشفاعات أن تشفع بين اثنين في نكاح حتى يجمع الله بينهما^(۴)؛ برترین واسطه گری ها این است که میان دو نفر در امر نکاح واسطه شوی تا خداوند میان آن دو را جمع نماید.

جوان با تشکیل خانواده به انبیا تأسی پیدا می کند. انبیا هم به مردم آموزش دین می دادند و هم با زنان آمیزش بسیار داشتند. در حقیقت آن ها الگوی کامل در آموزش و آمیزش اند. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: در خروس سفید پنج صفت از صفات پیامبران وجود دارد:

ص: ۲۸۹

۱- محجه البيضاء، ج ۳، ص ۵۴.

۲- بقره، ۲۵۷.

۳- اعراف، ۱۹۶.

۴- کلینی، الفروع من الکافی، ۵/۳۳۱، باب من سعی فی التزویج، ح ۱.

ازدواج آسان

اسلام، دین فطری و سهل و با سماحت و بلند نظر است. در اسلام رهبانیت و مخالفت با گزینه جنسی به شدت نکوهش شده است؛ چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لارهبانیه فی الإسلام. تزوجوا فانی مکاتربکم الأمم» (۲)؛ در اسلام هیچ رهبانیتی وجود ندارد. ازدواج کنید؛ زیرا امت من به وسیله شما بر سایرین فزونی می یابند.

همسر عثمان بن مظعون - عثمان از یاران بسیار خوب پیامبر بود-. نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: عثمان روزها را روزه می گیرد و شب ها را به عبادت بر پا می دارد. آن حضرت با شتاب و غضب پیش عثمان رفت. دید او مشغول نماز است. وقتی او پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دید از نماز منصرف شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای عثمان خدا مرا به رهبانیت و عزلت و ترک دنیا نفرستاده است، بلکه مرا به دین حنیف و حق گرایانه و سهل و وسیع مبعوث کرده است. من روزه می گیرم و نماز می خوانم و با همسر همبستر می شوم، و در جای دیگر فرمود: چرا برخی از اصحاب من از خوردن گوشت و استعمال بوی خوش اجتناب می کنند؟! همانا من هم گوشت می خورم و هم بوی خوش استعمال می کنم (۳)؛ پس هر کس آیین فطری مرا دوست دارد باید سنت مرا پیروی کند و از سنت من نکاح و ازدواج است «... بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ (السَّهْلَةِ) السَّمْعَةِ...» (۴) باز آن حضرت فرمود: «النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (۵).

بنابراین، قانون ازدواج در آیین اسلام بسیار سهل و آسان است و تمام مشکلات پیچیده و دست و پا گیر در این خصوص ساخته دست بشر است، نه اسلام.

یکی از چالش های ازدواج جوانان سنگینی مهریه است. درست است که طبق بیان قرآن «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» (۶)؛ «و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان بدهی (یا عطیه) به آنان پردازید»، باید مهریه را پرداخت کرد و عقد بدون مهریه صحیح نمی باشد، ولی مهریه

ص: ۲۹۰

۱- شیخ صدوق، خصال، ابواب خمسه؛ ر.ک: پوشش زن در اسلام، اشتهاردی، ص ۱۷-۱۸.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ۷۰/۱۱۵.

۳- کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۹۶.

۴- بروجردی، جامع احادیث شیعه، ج ۲۵، ص ۱۰۴، ۱۴۱۶ ق، باب بدء التزویج و فضله و حکمه و... .

۵- ری شهری، منتخب میزان الحکمه، حدیث شماره ۲۷۷۴؛ جامع الاخبار، ص ۱۰۱.

۶- نساء، ۴.

زیاد و سنگین نیز مطرح و مورد توجه نیست.

آنچه مطرح است (مهرالسُّنه) است. طبق روایات، سفارش اکید شده که مسلمانان مهریه زنان خود را بیشتر از (مهرالسُّنه) قرار ندهند. (۱) پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهریه ازدواج هیچ کدام از دختران و همسرانش را بیشتر از ۵۰۰ درهم یا ۵۰ مثقال شرعی طلا قرار نداد. بر مبنای بعضی روایات یک شتر معمولی در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مبلغ چهارصد درهم خرید و فروش می شد. (۲) بعضی از علمای برجسته، مانند سید مرتضی (متوفی در قرن پنجم) بیشتر از مهرالسُّنه را جایز نمی دانند. (۳)

ضمناً مهریه نباید کمتر از ده درهم باشد که مکروه است؛ چرا که علی (علیه السلام) فرموده است: «من دوست ندارم مهریه کمتر از ده درهم باشد، تا به اجرت زنا شباهت پیدا نکند» (۴) و از طرف دیگر نباید در مهریه زنان زیاده روی نمود؛ زیرا این کار موجب عداوت می شود.

قال علی (علیه السلام): «لا تُغالوا بِمُهورِ النِّساءِ فَتَكونَ عِدَاوَةً». (۵) اگر زیاده روی، رسم و عادت شود فقرا نمی توانند ازدواج کنند، در نتیجه جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.

عقد موقت و دائم

عقد ازدواج بر دو قسم است: الف - عقد دائم ب - عقد موقت یا متعه و یا بنا بر قول عوام صیغه. هرگاه زن و مرد خودشان بخواهند صیغه عقد دائم را اجرا کنند، اول زن بگوید «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ» و بلافاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» و دستور خواندن عقد موقت این است که هرگاه زن و مرد بخواهند خودشان صیغه را بخوانند، پس از آن که مهر و مدت عقد را دقیقاً معین نمودند، ابتدا زن بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ». بعد مرد بدون فاصله بگوید: «قَبِلْتُ».

خواندن صیغه باید به قصد انشاء باشد؛ یعنی قصد زن این باشد که خود را همسر مرد قرار دهد و قصد مرد هم این باشد که همسر بودن او را برای خود قبول نماید. صیغه عقد باید خوانده شود و تنها رضایت زن و مرد کافی نیست و به عربی هم خوانده شود.

ص: ۲۹۱

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۳۷۶.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۲۴.

۳- شهید ثانی، شرح لمعه، کتاب النکاح، به کوشش کلانتر.

۴- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۴۷، ح ۳.

۵- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۵۳، باب استحباب قله المهر و... .

ازدواج دختر باکره باید با اذن پدر یا جد پدری باشد و در غیر باکره که بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر یا جد پدری لازم نیست. بهتر است در همه موارد از عرف پیروی شود تا مشکلی پیش نیاید.

مهمترین نکته در این خصوص این است که قبل از خواندن صیغه عقد چشم زن و مرد کاملاً باز باشد تا فریبی صورت نگیرد و بعد از عقد و ازدواج چشم‌ها را باید کاملاً بست تا خانواده مختل نگردد، چنانکه بیان شد؛ چنان که قبلاً بیان شد.

در اسلام حلیت هم بستر شدن میان مرد و زن سه قسم است: نکاحی که میراث دارد، مثل عقد دائم، نکاحی که میراث ندارد، مثل متعه و به اصطلاح مردم صیغه و نکاح به «ملک یمین»^(۱)، یعنی کنیز».

یکی از راههای جلوگیری از فحشا در جامعه ازدواج موقت است. قرآن صریحاً، ازدواج موقت را تجویز کرده است. «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَمَا تُوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»^(۲)؛ و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید واجب است مهریه آن‌ها را بپردازید.

امام فخر رازی معتقد است آیه مذکور نسخ شده است.^(۳) البته این درست نیست؛ زیرا شخصی که از امام صادق (علیه السلام) پرسید آیا آیه متعه نسخ شده است؟ فرمود: «نه، اگر عمر از آن نهی نمی کرد، جز پست فطرت زنا نمی نمود».^(۴)

در عقد موقت باید مقدار مهر و مدت معین شود. در آن، طلاق وجود ندارد و پایان آن، با سپری شدن مدت زمان عقد و یا با بذل مدت، یعنی بخشش مدت زمان باقیمانده عقد از جانب شوهر، محقق می شود. پس از اتمام دوران عقد، زن باید عده نگه دارد. به این معنا که زن بعد از نزدیکی، دو حیض ببیند و اگر حیض نمی بیند مدت عده ۴۵ روز است. زن حق مخارج از شوهر ندارد و از یکدیگر ارث نمی برند، ولی فرزندانشان از آنان ارث می برند. مرد میتواند زن را که به عقد موقت خود در آورده است به عقد دائم خود در آورد.^(۵)

ص: ۲۹۲

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۵، باب أن النکاح الحلال ثلاثه اقسام...، ۱۴۱۶ ق.

۲- نساء، ۲۴.

۳- تفسیر کبیر، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

۵- ر.ک: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۵۸، القول فی النکاح المنقطع.

اسلام، اطفای غریزه شهوی و پاسخ مثبت به میل جنسی را تنها از راه ازدواج طبیعی و معقول و عرفی، جایز دانسته، تأیید و تشویق می نماید.

اگر یک جوان قادر به ازدواج نباشد یا باید عفت نفس پیشه بگیرد تا خداوند از فضل و کرمش او را بی نیاز سازد. «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... وَ لَيْسَ تَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۱) یا اینکه به ازدواج موقت روی آورد و چنانچه توان مالی دارد ازدواج دائم کند، چون اسلام راه های دیگر دفع شهوت را ممنوع و بسته اعلام و اعلان می دارد.

به همین دلیل خَضَخَضَهُ و خودارضایی را حرام و از گناهان کبیر دانسته است؛ چون نطفه انسان حکم بذر را دارد که بایسته و شایسته است در سرزمین طیب و پاک و پاکیزه و بلد طیب (رحم و زهدان) قرار گیرد تا نبات فرزند به وجود آید و سپس فرزند ثمر دهد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ . ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ . ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»^(۲).

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به سؤالی در مورد خودارضایی، که نوعی انحراف جنسی است، فرمود: گناه بزرگی است که خداوند متعال در کتاب خود: «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»^(۳) از آن نهی فرموده است و کسی که این عمل را انجام دهد، گویا با خودش ازدواج کرده است. اگر بدانم کسی این کار را انجام می دهد، هرگز با او غذا نمی خورم؛ «لما سئل عن الخضخضه فقال: اثم عظیم قد نهى الله في كتابه...»^(۴) کسی که مرتکب آن عمل شنیع شود تعزیر می شود.^(۵)

این عمل آثار سوء جسمی و روانی نیز در پی دارد که عبارتند از ضعف در حافظه (یعنی فراموشی در) کوتاه مدت و ناتوانی در تمرکز و حواس پرتی^(۶) و ضعف لذت در ازدواج و کم شدن قدرت باروری و اختلال در خواب^(۷) و از همه بدتر، آن، عذاب وجدان و احساس اینکه

ص: ۲۹۳

۱- نور، ۳۲ و ۳۳.

۲- مؤمنون، ۱۲ و ۱۳ و ۱۴.

۳- مؤمنون، ۷.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۱۰۴/۳۰.

۵- تحریر الوسیله، ۲/۴۴۷.

۶- دیانت مقدم، آرامش طوفانی، ص ۳۰ - ۲۹، ۱۳۸۸.

۷- امیر شریفی، انحرافات جنسی، مطالعه تطبیقی جرم شناسی، ۲۳۵ - ۲۳۲، ۱۳۸۸.

خدا از آن راضی نیست را در پی دارد(۱).

و از آن طرف عمل جنسی با حیوانات نیز حرام است و کسی که مرتکب آن عمل گردید تعزیر می شود که تعداد تازیانه آن، از حد شرعی کمتر است و تعیین تعدادش، منوط و مربوط به حاکم شرع است و اگر شخصی سه دفعه تکرار نمود و در هر دفعه تعزیر شد دفعه چهارم بنابر احتیاط اعدام می شود(۲) و اگر حیوان مورد نزدیکی، حلال گوشت باشد گوشتش حرام می شود و باید ذبح شود و آن را بسوزانند. (۳)

اسلام زنا را نیز حرام دانسته و قرآن فرموده است: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»(۴)؛ به زنا نزدیک نشوید که همانا کار بسیار زشت و بد راه و مسیری است. کتاب آسمانی حد آن را صد تازیانه دانسته است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ»(۵).

مساحقه که به معنای خاموش کردن غریزه جنسی زن به وسیله زن دیگر است نیز حرام است و حد آن صد ضربه تازیانه است و چنانچه مرتکب آن، شوهر داشته باشد، رجم و سنگسار می شود.(۶) در آیاتی که به قوم رَسّ (قومی که در یمامه زندگی می کردند و پیامبرشان حنظله بود) اشاره شده، بر زشتی ارتباط جنسی زنان با یکدیگر، یعنی مساحقه و عذاب الهی تأکید شده است،(۷) چنانکه قوم سَیْدوم (شهری از شهرهای قوم لوط) به هم جنس بازی مردان با مردان آلوده شده بودند، در نتیجه زنان این قوم به مساحقه روی آوردند؛ پس گناه مساحقه به گردن لواط کنندگان نیز هست.

لواط و هم جنس بازی ذکور نیز حرام و مجازات آن، قتل یا رجم و سنگسار نمودن و یا احراق و سوزاندن او به وسیله آتش است که تعیین یکی از آنها، منوط و مربوط به حاکم شرع است.(۸)

ص: ۲۹۴

۱- نک: شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۵۵ و ناتوانی های جنسی، ص ۴۸-۵۲.

۲- امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۴۴۶.

۳- همان، ص ۱۴۱.

۴- اسراء، ۳۲.

۵- نور، ۲.

۶- امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۴۲۴، خرداد ۱۳۶۳.

۷- فرقان، ۳۸-۳۹ و ق، ۱۲.

۸- تحریر الوسیله، ۲/۴۲۳.

اساساً لواط و مساحقه و خضخضه خلاف غریزه و طبیعت جانداران است و هیچ حیوانی، در شرایط عادی، به آن‌ها روی نمی‌آورد و هم جنس بازی مردان از زشت‌ترین اعمال بشری است. به همین دلیل فرشتگان الهی قوم حضرت لوط پیامبر را سنگباران و سرزمین آنان را زیر و رو کردند. (۱) «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (۲)

هر امری غیر از ازدواج شرعی، هوس آلود و غیر اشباع‌کننده (جنون جنسی) و انحراف از مسیر طبیعی است. آن، عزت و حیا و آبروی انسان را نابود می‌سازد و نسل بشر را قطع می‌کند و بزرگترین عامل بیماری‌های مسری و مهلک و خانمان‌سوز و برانداز است و کشوری را در خطر ناامنی و سقوط حتمی قرار می‌دهد. اصولاً لواط سبب مساحقه می‌شود.

بوسیدن به وسیله هر کسی از روی شهوت، غیر از بوسیدن زوجین یکدیگر را، حرام است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: لیس القبله علی الفم الا للزوجه أو الولد الصغیر (۳)؛ بوسیدن دهن (لب) سزاوار نیست جز نسبت به همسر یا فرزند خردسال.

اسلام بوسیدن دختر شش‌ساله را برای مرد و بوسیدن زن برای پسر هفت‌ساله را قدغن نموده است، چون هم موجب انحراف جنسی و هم باعث بلوغ زودرس آن‌ها می‌شود (۴).

رودکی گوید:

کار بوسه چو آب خوردن شور

بخوری بیش تشنه تر گردی (۵)

امروزه بزرگترین تأثیر رسانه‌های تصویری سینمایی و تلویزیونی و اینترنتی و ماهواره‌ای بر حوزه اخلاق جنسی، عادی‌سازی روابط جنسی خارج از چارت و چارچوب ازدواج و نکاح مشروع است. تحقیقات درباره جوانان مبتلا به سکس، نشان می‌دهد این برنامه‌ها روابط جنسی نامشروع را برای آنان به امر طبیعی بدل کرده و همین، سبب اقدام آن‌ها به روابط جنسی غیر مشروع بوده است (۶) و آن، سبب کاهش حیا و در نتیجه موجب پایین آمدن سن روابط جنسی خلاف شرع و بالا رفتن سن ازدواج است که پی‌آمد آن ازدیاد پیری در جامعه و عدم قدرت دفاعی از کشور و نابودی آن است.

ص: ۲۹۵

۱- المیزان، ۸/۱۸۸.

۲- اعراف، ۸۴.

۳- کلینی، الاصول من الکافی، ۲/۱۸۶، باب التقییل، ح ۶، ۱۳۶۵.

۴- احمد بهشتی، خانواده در قرآن، ص ۲۴۲.

۵- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کار.

۶- گروه تحقیقات مدیا اسکوپ، سیاحت غرب، ص ۴۰.

در برخی از کتب فقهی اهل سنت، اهل سنت، اجرای «عقد ازدواج» در مسجد را مستحب دانسته اند و درباره آن حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند.^(۱) ولی فقهای شیعه تنها آشکار بودن عقد ازدواج را مستحب دانسته اند و برگزاری مراسم عقد ازدواج در مسجد، به عنوان یک مستحب شرعی در نزد آنان ثابت نشده است. صاحب جواهر در مبحث «کراهت خرید و فروش در مسجد» می فرماید: آن دسته از عقود و ایقاعات همچون نذر و وقف و عتق (آزاد کردن بنده) که از عبادات محسوب می شوند، انجام دادن آن ها در مسجد مکروه نمی باشد و شاید بتوان گفت: نکاح از این دسته اخیر است.^(۲)

البته چنانچه اجرای مراسم عقد ازدواج در مسجد به گونه ای مزاحم نماز گزاران و یا همراه با اموری باشد که با شأن و منزلت والای مسجد، سازگاری نداشته باشد و یا اینکه موجبات هتک حرمت مسجد را فراهم آورد، در این صورت بی تردید اجرای مراسم عقد در مسجد جایز نیست.

در استفتائیه ای از محضر امام خمینی آمده است: س. آیا تشکیل مجالس جشن عقد کنان و شیرینی خوری در مسجد جایز است؟ ج. اگر مزاحمتی با نماز گزاران و شؤون مسجد نداشته باشد، مانع ندارد.^(۳)

در استفتائیه ای از محضر آیه الله گلپایگانی چنین آمده است: س. این جانب قصد دارم طبق سنت صدر اسلام مجلس عروسی و ولیمه ی ازدواج پسر را با حفظ تمام شعائر مذهبی در مسجد برگزار نمایم، نظرتان را بفرمائید. ج. برگزار نمودن مجلس عروسی در مسجد در صدر اسلام به صورت یک سنت معلوم نیست و بهتر است این گونه مجالس را در منزل خود تشکیل دهید و نسبت به مسجد، اگر مزاحمت با نماز گزاران باشد، حرام است؛ و الا سزاوار نیست؛ زیرا مناسب وضع مسجد نیست و هتک حرمت است.^(۴)

آنچه مهم است اینکه در مراسم عروسی ولیمه داده شود؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إن من

ص: ۲۹۶

۱- سنن ترمذی، محمد بن عیسی، ج ۳، ص ۳۹۹؛ کتاب النکاح، باب ۶، ح ۱۰۸۹؛ اعلام الساجد باحکام المساجد، ص ۳۶۰.

۲- ۳- جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۱۱۵.

۳- استفتائات منتشر نشده از امام خمینی.

۴- مجمع المسائل، آیه الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۳۵.

سنن المرسلین الإطعام عند الترویج» (۱) ولیمه دادن دارای آثاری است؛ از جمله تجدید دیدار و صلّه رحم و آگاهی مردم از ازدواج است. آن حضرت فرمود: «أشیدوا النکاح و أعلنوه» (۲)؛ نکاح را آشکار و اعلام و اعلان نمایید، در نتیجه، آن از استحکام برخوردار می شود.

مراسم عروسی شادی آفرین است و اگر شادی و نشاط، جمعی باشد پایدارتر از نشاط فردی است. آن حضرت فرمود: «ایما مسلم لقی مسلماً فسره سره الله عزوجل» (۳)؛ هر مسلمانی که با مسلمانی دیدار کند و او را شاد نماید خدای عزوجل او را مسرور خواهد ساخت. باز آن حضرت فرمود: شادی کنید اما کاری که مورد رضایت خدا نیست انجام ندهید (۴).

بهتر است برای مراسم، مهمانی ترتیب داد که در غیر این صورت ممکن است آن، به صورت یک آرزوی برآورده نشده تا مدت ها در ذهن عروس و داماد باقی بماند و یا موجب دلخوری گردد.

درست است که بهترین خانه خانه ای است که در آن عروسی باشد و طلاق نباشد، چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ان الله عزوجل یحبّ البیت الذی فیہ العرس و ینقض البیت الذی فیہ الطلاق» (۵)؛ ولی مردم باید بیشتر به تشییع جنازه بروند تا مراسم عقد و عروسی، زیرا آن، یاد قیامت را در پی دارد و این، غفلت از آن را.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همیشه جبرائیل درباره زن به من توصیه هایی می کرد تا جایی که دانستم طلاق، تنها در صورت بروز فحشای آشکار، جایز می شود (۶).

قرآن و دوستی پنهانی دختر و پسر

برخی نوجوانان پسر، داشتن دوست دختر را برای خود نوعی موقعیت و قدرت و هنر اجتماعی تلقی می کنند. از این رو برای نشان دادن اقتدار و هنر خویش سعی می کنند با دختران رابطه برقرار کنند، و این در حالی است که دختران در این خصوص بیش از پسران آسیب جدی متحمل می شوند.

ص: ۲۹۷

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۲- پاینده، نهج الفصاحه، ص ۲۱۵، ح ۱۱۳.

۳- کلینی، ج ۲، ص ۹۲.

۴- نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴/۱۹۸.

۵- شیخ حر عاملی، وسائل، ۲۲/۷.

۶- ابن فهد حلی، عده الداعی، ص ۹۱.

بی هنرمندترین فرد جوان پستی است که خیال می کند هنرمندترین فرد کسی است که بیشترین تعداد دوست دختر را صید نماید و احمق ترین احمق ها همان دختران اند. آن ها به منزله مرغان یک خروس شهوتران اند. آن صیاد شاید کیف می خواهد بدون نفقه و مهریه به بیشترین لذت جنسی نایل آید.

دختری که حرمت و شأن خود را پایین آورد و به پسری اظهار علاقه نماید و یا به او عکس و یا نامه ای دهد، بعد از بی وفایی پسر، به شدت دچار سرخوردگی و در نتیجه افسردگی می شود و تا آخر عمر از خود متنفر می شود، چرا که عمر خود را مفت و مجانی به خاطر آرزوها و هوس هایش از دست داده است. او دین و روح و جان و عمر خود را فدای پسر پست و بی دین و بی ارزش و حيله گر نموده است.

وقتی پسر و دختر با دوست یابی پنهانی به خداوند خیانت می کنند، به یکدیگر نیز خیانت می کنند. اگر پسری نامه ی محبت آمیز دختری را نسبت به خود، در چند نسخه زیراکس کند و پخش نماید، چنانچه به فرض، ازدواج با شخص دیگر صورت گیرد آن دختر همیشه مورد سرزنش خود و همسر و خانواده او قرار می گیرد و چه بسا منجر به طلاق شود، و اگر رابطه قطع گردد، زندگی همیشه برای او تلخ و نامیمون خواهد بود.

اساساً آن ها تا جوانند به سبب هوا و هوس قبل از ازدواج و بعد از ازدواج، هر کدام با جنس مخالف دیگر خود ارتباط سری برقرار می کنند و وقتی آن ارتباط علنی شد منتهی به فرو پاشی خانواده می گردد.

اتخاذ دوستی سری، امری نا هنجار و خلاف شرع و عرف است که هدفی جز ارضای غریزه جنسی در آن حاکم نیست. پسر می خواهد مفتی و مجانی کامجویی کند و هرچه زودتر به شهوت رانی خود برسد و زیر بار مهریه و نفقه و تولید مثل نرود. معلوم است که این نوع ارتباطات، اکثر قریب به اتفاق، به ازدواج منتهی نمی شود.

دختر و پسری که معتقدند برای درک یکدیگر باید با هم دوست سری شوند، باید بدانند در آن نوع دوستی، احساس و عشق و شیفتگی حاکم است، نه عقل و دوراندیشی، لذا انتخاب صحیح صورت نمی گیرد. اساساً برای شناخت صحیح یکدیگر باید از طرق عرفی و شرعی بهره جست.

قرآن می فرماید: «فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ... وَ لَا مُتَّحِدَاتٍ أَخْدَانٍ» (۱)؛ دختران (کنیزان) را با اجازه خانواده هایشان (مالکان کنیزان) به همسری خود در آورید... (به شرط آنکه)

ص: ۲۹۸

دوست گیران پنهانی نباشند. و باز می فرماید: «وَلَا تُنكِحُوا الْأَخْدَانِ» (۱)؛ یعنی مردان هم نباید با دختران رابطه دوستی پنهانی برقرار نمایند. و در آیه دیگر می خوانیم: «وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» (۲)؛ ولی پنهانی با آن ها (زنانی که شوهرانشان مرده اند) قرار و پیمانی مگذارید مگر آنکه سخنی شایسته و پسندیده (آن هم به طور کنایه ای برای ازدواج با آنها) بگویید. (اما اقدام به ازدواج با آن ها در زمانی است که عده آن ها به سر آمده باشد).

عرب جاهلی دوست پنهانی می گرفت و آن را جایز می دانست و به آن افتخار می کرد و آن را هنر تلقی می کرد، ولی در غرب و بعضاً در ایران اسلامی، در جاهلیت قرن بیست و یکم دوست سِرِّی و پنهانی و علنی و آشکار اتخاذ می شود و چه بسا سینما ها و تلویزیون و... تا حدودی از آن ها تقلید می کنند، لذا بدآموزی در آن ها احساس می شود.

در میان دختر و پسری که دوستی سِرِّی و آشکار وجود دارد احساس و لذت جنسی و کورتاژ و استثمار حاکم است، نه عشق و عاطفه و تولید نسل. حکم آن ها نظیر حکم دو درازگوش نر و ماده است که ارتباطی جز ارتباط حیوانی و غریزه جنسی ندارد. اولین و عمده عامل زنا، نگاه غیر شرعی و سپس ارتباط سری و علنی است. قرآن می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ» (۳)؛ ضمن اینکه پژوهش ها نشان می دهد هرچه روابط جنسی قبل از ازدواج کمتر باشد زندگی مشترک پایدارتر است و شخص خوشبخت تر، سالم تر و موفق تر می باشد. (۴)

اگر دوستی سِرِّی، منتهی به ازدواج نشود حتماً منتهی به زنا می گردد و اگر منتهی به ازدواج گردد نیازی به ارتباط پنهانی ذلت بار نبوده است، چرا که ازدواج بعد از آن ارتباط با دلسردی صورت می گیرد و... در ازدواج رسمی، عقل و درک و آینده بینی و تصمیم با بصیرت و مشورت و اذن ولی و تهیه مسکن و تولید نسل پاک، اصل است و غریزه جنسی، فرع. در ارتباط جنسی، احساس و غریزه و شهوت حاکم است، نه عقل و عرف و ایمان و در ازدواج شرعی عقل و عرف و ایمان حاکم است، نه احساس و غریزه و ایمان.

پایه ارتباط و دوستی سِرِّی، بسیار سست است، چرا که عامل ارتباط، شهوت و غضب است، نه عشق و آرامش و وقتی جدایی حاصل شود، که می شود، حاصلی جز شکست و افسردگی جدی مخصوصاً برای دختر نیست. عشق های از راه تلفن به طلاق های از طریق

ص: ۲۹۹

۱- مائده، ۵.

۲- بقره، ۲۳۵.

۳- اسراء، ۳۲.

۴- دختران به عفاف روی می آورند، وندی شلیت و...، ترجمه سمانه مدنی، ص ۴۱.

موبایل می انجامد. اساساً عشق هایی که صرفاً با نگاه غیر شرعی آغاز می شود با صرفاً یک اخم پایان می پذیرد و چه بسا به خصومت و قتل بینجامد. ماحصل اینکه هیچ پیمانی محکم تر و مقدس تر از ازدواج بر پایه عقل و شرع نیست.

دوستی های سَری-جنسی که طرف مقابل در آن هیچ تعهد الزام آوری را نپذیرفته، لزوماً با دوام نخواهد بود؛ بدین بیان که چه بسا فرد در برخورد با دختر یا پسری جذاب تر، دوست خود را رها سازد.

گفتنی است پسران و دخترانی که برای کسب تجربه با جنس مخالف دوست می شوند، باید بدانند انسان نمی تواند همه چیز را تجربه کند، چرا که پاره ای از تجربیات بی گمان تلخ و ناگوار و مهلک است، لذا نوبت به تجربه دیگر نمی رسد. (۱) دختر پست با بد حجابی خود، دوست فاسد می یابد و دختر محجب با حجاب برتر خود همسر مؤمن. «الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ...» (۲)

آقایی به دانشجویی بد حجاب گفت: چرا حجابت را رعایت نکرده ای؟ گفت: نگاه نکن. گفت: اگر می خواهی نگاهت نکنم پس چرا حجابت ناهنجار است و آرایش کرده ای و بوی راه انداخته ای و این، خُلفی است آشکار. وقتی دراز گوش نر، دراز گوش ماده را می بیند تحریک می شود. دراز گوش ماده آنقدر خر نیست که به الاغ نر بگوید: نگاه نکن تا تحریک نشوی.

گر نه کارت دلبری و غارت و یغماستی

پس چرا اینسان جمال خویش آراستی

دوست سری و دو حادثه دلخراش

دانشجویی خوزستانی به من می گفت: اتخاذ و گرفتن دوست سَری دختر بلا اشکال است. گفتم: فرضاً اگر دیدی خواهرت با جوانی رابطه مخفی دارد آیا به غیرت بر نمی خورد؟ گفت: اتفاقاً فیلمی در موبایل من موجود است که وقتی مرد عرب خوزستانی وارد خانه اش شد دید مرد جوانی پهلوی همسرش است، لذا غیرت او گل کرده به او چند چاقو زد؛ سپس به من گفت: اجازه دهید آن فیلم را در موبایل شما بریزم. گفتم: این هم نوعی اشاعه فحشاست. خدا ما را از شر شیطان هنرمند نجات دهد که چه آسان دعوت به فحشا می کند.

دوستان پسر و دختر به هم می گویند: تا نظر یکدیگر را جلب و جذب نماییم دست به

ص: ۳۰۰

۱- جمعی از نویسندگان، اخلاق خانواده، ص ۶۹ و ۷۰، به کوشش زهرا آیت اللهی.

۲- نور، ۲۶.

ازدواج نمی‌زنیم و عموماً نظر پسر جلب نمی‌شود، لذا باز بازنده اصلی دختران اند، چون ازدواج برای پسر مسئولیت زاست و ممکن است خدای ناکرده بر اثر ارتباط سرّی، کار به جاهای باریک و تاریک منتهی شود و نیاز به کورتاژ پیدا شود و... . اساساً در پنهانی‌ها، خیانت‌ها و توطئه‌ها و سرقت‌ها و قتل‌ها و فحشاها و... به فعلیت می‌رسند، چون مانعی جز وسوسه شیطان وجود ندارد و در این موارد باز بازنده اصلی دختران اند مگر مسلح باشند.

بعثی‌های زمان صدام زنانی بَزْک کرده به اطراف کردستان می‌فرستادند. آن‌ها مأمور بودند سربازان ایرانی مستقر در کردستان را با چشم چرانی به خود جذب و جلب نمایند. همین که بعضی از آن‌ها جلب می‌شدند با کُلت آن‌ها را می‌کشتند و سرهای آن‌ها به قیمت زیاد به بعثی‌ها می‌فروختند. آن‌ها قادر نبودند این حيله‌ها را در مورد پاسداران و بسیجیان اعمال کنند.

آن‌ها که ارتباط تصنعی و غیر مرسوم دارند باید هر چه زودتر ارتباط پنهان و آشکار غیر شرعی و غیر عرفی و جاهلی جدید خود را قطع نمایند و الا مَثَل آن‌ها، مَثَل قمار بازی است که هر چه می‌بازد باز به قمار بازی خود ادامه می‌دهد تا هستی تن و جان خود را تماماً به نابودی کشاند. آن‌ها مانند آتش و پنبه اند که ارتباطشان اشتعال زاست.

همه بزرگان دینی به ویژه مراجع، ارتباط و تفریحات و به گردش رفتن آن‌ها را قبل از ازدواج، غیر شرعی می‌دانند و همه آن‌ها اظهار عشق و محبت بین دختر و پسر را به منظور ازدواج، گناه و حرام می‌دانند.

دوستی دختر و پسر در جاهلیت اول و دوم

در عصر جاهلیت اولی و آغازین، اتخاذ دوست سرّی جایز بود ولی امروزه در غرب و چه بسا در میان بعضی از جوانان ایرانی ارتباط دوستی سرّی و علنی جایز دانسته شده است. دلیل آن‌ها این است که ارتباط، سبب درک کردن یکدیگر است، در حالیکه در آن، تنها چیزی که وجود ندارد درک و حکمت است و تنها چیزی که وجود دارد محض نکبت و هتک حرمت و سُکر غفلت است.

جوان دفعتاً و یک مرتبه شقاوتند و بدبخت نمی‌شود. اول می‌گویند: یک نگاه به فلان دختر چه مشکلی را پیش می‌آورد؟ سپس می‌گویند: اگر با او سرّی رفیق شوم مگر چی می‌شود؟ بعد می‌گویند: اگر با او ملاعبه و شوخی کنم و ارتباط جنسی نامشروع برقرار کنم مگر اشکال دارد؟ و بالاخره بیان می‌دارد اگر طرف کورتاژ شود مگر کار خلاف بهداشت صورت گرفته است؟ تا سرانجام اعدام و جهنمی شود. کاسته شدن قبح عمل شیطانی مذکور نیز تدریجی است و آن، نظیر همان است که بیان شد.

دختر جوانی در نامه ای نوشته است: من با پسری دوست صمیمی بودم، سپس با دیگری

ازدواج کردم، اکنون آن پسر مرا تهدید می کند یا خواهر شوهرت را برای دوستی با من آماده کن یا مسائل مربوط به دوستی سزی را آشکار می کنم.

بعید نیست افرادی مثل بنی صدر ملعون و مسعود رجبی منفور و بعضی از سیاسیون مبغوضی که حاضرند به آمریکا و اسرائیل چراغ سبز نشان بدهند از این مشکلات داشته باشند، لذا مجبور بوده و هستند طبق خواست دشمنان اسلام و وطن فعالیت کنند.

خداوندا لحظه ای از ما نظرت را بر مگردان و آنی ما را به خود وامگذار و ما را قدردان و شکرگزار اسلام و نظام اسلامی قرار بده و ثانیه ای ما را از اهل بیت طهارت و عصمت جدا مکن تا بشود آنچه باید بشود و نشود آنچه نباید بشود و الا می شود آنچه نباید بشود و نمی شود آنچه باید بشود.

ص: ۳۰۲

بسیار مناسب است بعد از بحث پیرامون «جوان و ازدواج»، پیرامون «جوان و خانواده اسلامی» نیز تحقیق و پژوهش شود، هرچند به ظاهر آن دو بحث، یکسان می نمایند ولی از لحاظ هایی که بعداً روشن می شود متفاوت اند.

امید است در این خصوص تکرار مطالب خواننده را ناراحت ننماید و آن وقتی است که آن ها را سخنان نغز به شمار آورد که با تکرار او را خوش آید.

در شعر ز تکرار سخن عیب نباشد

زیرا که خوش آید سخن نغز به تکرار

و مشکلی بداند که هر چند تکرار شود بوی خوب آن بیشتر بخش شود؛ هو مسک ما کز رته یتضوع.

یکی از دغدغه های مردم مخصوصاً مسلمانان و به خصوص نسل جوان شیعی در عصر حاضر، با توجه به حجمه های گوناگون فرهنگی که از سوی مکتب های مختلف نسبت به فرهنگ اسلامی، به ویژه خانواده صورت می گیرد، سلامت مادی و ظاهری و معنوی و روانی خانواده می باشد؛ زیرا توقع یک جامعه سالم بدون اصلاح نظام خانواده توقعی نابجا و بی مورد است.

اسلام با توجه به نیازهای فطری آدمی، با تشویق مؤمنان مبنی بر تشکیل خانواده و مبعوض ترین حلال نامیدن طلاق، بر گرمی و استحکام بنیان خانواده تأکید کرده است، چرا که سلامتی و رشد ظاهری و باطنی جامعه مرهون سلامتی و رشد این کانون و نهاد مقدس است.

با این وصف در جهان صنعتی، این نهاد ارزشمند دچار چالش های اساسی شده است، به گونه ای که تمامیت آن در معرض تهدید قرار گرفته است تا آنجا که خانواده های دین مدار را هم تحت تأثیر قرار داده، دچار مشکلات اساسی نموده است.

بر این اساس ترسیم و تبیین ملاک های اسلامی در معرفی خانواده نمونه و صحیح، به صورتی که تمام نیازهای اعضای خانواده اعم از نیازهای روانی و عقلانی، اقتصادی و مالی،

جنسی و جسمی و احساسی و عاطفی مورد توجه و پوشش قرار گیرد، امری ضروری است. به ویژه این که کودکان امانت های الهی در دستان والدین هستند و تربیت آنان نیز یکی از اصلی ترین وظایف زوج و زوجه است که خدای متعال بر دوش آنان نهاده است و آنان در روز واپسین در قبال آن مسئولند.

هر فردی در خانه حقی دارد که در قبال آن تکلیفی هم دارد، لذا رعایت آن دو سبب استحکام خانواده می شود و در صورت عدم رعایت آن دو، این کانون مقدس آسیب می بیند و در نتیجه جامعه نیز به ناهنجاری های جدی گرفتار می شود، همان طور که ما در خانواده های غربی و صنعتی شاهد ناهنجاری های جدی و اساسی هستیم.

با این توصیف، پژوهش و تحقیق در مورد حل چالش ها و مشکلات خانواده امروزی، و بیان نظر اسلام در مورد علل و عوامل استحکام و اضمحلال خانواده، امری ضروری می باشد.

ضرورت و ارزش خانواده در اسلام

اجتماع خانواده از لحاظ کمیت از حداقل دو نفر به نام زوج و زوجه برخوردار است و از لحاظ کیفیت، به ویژه از منظر اسلام، از محکمترین بنیان هاست.

طبیعی ترین شکل خانواده، همین است که هیچ عاملی به جز مرگ نتواند، پیوند زناشویی را پاره کند و میان زن و شوهر، جدایی بینداند.

این، بسیار تفاوت دارد با ضرب المثلی که در افغانستان وجود دارد که: «زن خوب آن است که در خانه باشد یا در گور» و «با چادر سفید رفتی، با کفن سفید بیرون بیایی»^(۱).

کوشش مصلحان جامعه، مخصوصاً پیامبران خدا، این بوده است که نظام خانواده، مستحکم باشد و هیچ عاملی نتواند این کانون سعادت را متلاشی گرداند^(۲).

پی ریزی شخصیت دینی و سلامتی جسمانی انسان، مخصوصاً جوان، خانه است که از دو جهت مورد توجه است: یکی از جهت زن و شوهر و دیگر از جهت نتیجه و ثمره ی آن دو، یعنی فرزند. اگر می خواهیم جامعه مستحکم داشته باشیم. باید خانواده را به صبغه ی خدائی و اسلامی، رنگ آمیزی نمود. و آن را از دین گریزی به اسلام محوری در آورد تا امتی نمونه و ایده آل و عزیز و سرفراز در عاجل و آجل باشیم.

بعضی گفته اند: کلمه انسان از انس مشتق شده است؛ چون انسان از آغاز تا سرانجام حیات در دنیا، با اجتماع انس و الفت گرفته است و برخی هم گفته اند: انسان به لحاظ این که

ص: ۳۰۴

۲- . احمد بهشتی، خانواده در اسلام، ص ۳، ۱۳۶۱.

فراموش کار است و از نعمت های پروردگارش، مخصوصاً نعمت خانواده غافل است، انسان نامیده شده است که اولی ترجیح دارد.

خانواده، کلی ترین و پرجاذبه ترین مسأله ی مورد پژوهش است. هیچ بحثی به اندازه خانواده مورد احتیاج بشر نیست، به ویژه اگر آن از منظر اسلام باشد؛ زیرا در آن، مسایل بسیار زیاد و بحث برانگیزی، به عنوان زیر مجموعه «خانواده در اسلام» قرار می گیرد.

پی ریزی سعادت و شقاوت انسان، از ازدواج و رحم مادر و خانه ناشی می شود. به قول برخی: بعضی از صفات انسان، ارثی است (۱).

البته آن، به نحو اقتضا و استدعاست، نه به نحو علت تامه و نقش تعیین کننده. البته آن، به نحو اقتضا و استدعاست، نه به نحو علت تامه و نقش تعیین کننده (۲). امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگ جمل به فرزندش محمد بن حنفیه که در جنگ ناتوانی از خود نشان داد، فرمود: ادرکک عرق من امک؛ یک عرق و ژنی از مادرت به تو رسیده است (۳)، لذا باید در امر تشکیل خانواده زیاد دقت شود و می طلبد که در این خصوص تحقیق شود.

یکی از مشکلات و تهدیدهای جدی عصر حاضر در این مرز و بوم، مخصوصاً در مغرب زمین تزلزل خانواده است که علت اصلی آن، دین گریزی و یا نقصان حاکمیت دینی در امور و شئون زندگی است. بسیاری از دولت ها آنقدر که به کشاورزی و دامداری توجه دارند، به خانواده توجه ندارند و در این باب بودجه هزینه نمی کنند و در نظر نمی گیرند. چه بسا تا می توانند با وسایل ارتباطی، خانواده ها را متزلزل و یا متلاشی می کنند تا بتوانند به سلطه گری خود ادامه دهند.

هیچ آیینی به اندازه اسلام نسبت به مسأله ازدواج و فرزند حاصل از آن، حساسیت نشان نداده است. در این خصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرماید: ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله من الترویج (۴)؛ در اسلام بنایی محبوب تر برای خدا از ازدواج وجود ندارد و درباره خانواده می فرماید: خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی (۵)؛ بهترین شما کسانی اند که برای اهل و

ص: ۳۰۵

۱- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۱/۶۵-۶۴، ۱۳۸۷.

۲- نک: حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۱/۶۵-۶۴، ۱۳۸۷.

۳- نک: خانواده پویا، ۱/۵۱، بهار ۱۳۸۶ و ۳/۶۹، پاییز ۱۳۸۶.

۴- حسین نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴/۱۵۳، ح ۱۶۳۵۰۰ و نک: حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۱/۱۳۵، ۱۳۸۷.

۵- حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲/۱۷۱، ح ۲۵۳۳۷.

خانواده خود بهترین افراد باشند و من برای خانواده ام از شما بهترم و در این مورد در قرآن آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان و اهل و عیالتان را از آتش نگاه دارید.

پدر و مادر نسبت به عقاید فرزندانشان نیز مسئولیت دارند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: قبل از این که مرجه (یک فرقه از فرق کلامی اسلامی)، فساد در عقاید کلامی فرزندانتان، به وجود آورند احادیث ما را به آن ها تعلیم دهید؛ بادروا اولادکم بالحديث قبل أن يسبقكم اليهم المرجه (۲).

خوشبختی انسان به وسیله دو چیز رقم می خورد که عبارتند از صحت بدن و سلامتی روان که پایه ریزی آن دو به عهده پدر و مادر است. آن ها باید به گونه ای زندگی کنند که اسلام میان آن ها و فرزندانشان حاکم باشد، تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. بنابراین اگر گفته شود: بهشت و یا جهنم انسان از خانواده شروع می شود، گزاف نیست؛ به عبارت دیگر، انسان از انعقاد نطفه تا دم گور به خانواده محتاج است تا آنجا که عالم آخرت جلوه، انعکاس و مظهر کامل همان خانواده است.

امروزه بسیاری از دانشمندان مغرب زمین پس از تحقیقات زیادی به این نتیجه رسیده اند که انسان علاوه بر نیاز به صحت و سلامت جسمانی خود، به صحت و سلامت روانی و معنوی نیز نیاز مبرم دارد و در القای این مسئله به دانشمندان مذکور، ایران و فرهیختگان آن، سهم بسزایی داشته اند.

گفتنی است: قرآن انسان را حاصل از نطفه زن و مرد می داند و می فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» (۳).

به تعبیر آن کتاب آسمانی، مرحله بعد از نطفه، علقه است که ریشه در علاقه دارد، پس قانون حاکم بین زوج و زوجه و به طور کلی خانواده، محبت و مودت و رحمت و سکونت همراه با کرامت است، نه غریزه و شهوت و هوی و هوس توأم با خواری و ذلت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این خصوص می فرماید: اکرما اولادکم و أحسنوا آدابهم (۴) و نیز آن حضرت می فرماید: احبوا الصبیان و ارحموهم (۵)، ضمن اینکه رحمت حضرت حق بر پدر و مادر، مرهون رحمت آن ها به اولادشان است؛ ان الله لیرحم الرجل لشدته حبه ولده (۶).

ص: ۳۰۶

۱- . تحریم، ۶.

۲- . کلینی، کافی، ۴۷۶.

۳- . انسان، ۲.

۴- . مجلسی، بحار، ۱۰۴/۹۵.

۵- . کلینی، کافی، ۶/۴۹، باب بَرِّالْوَالِدِ.

۶- . شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۳/۴۸۲.

هدف اصلی آفرینش انسان عبودیت، در ظل معرفت الهی و تقرب حاصل از آن هاست، بنابراین خانواده باید در این راستا قرار گیرد.

خانه و خانواده و پی ریزی سعادت و شقاوت جوان

اساساً مکان‌ها تفاوت دارند. بعضی از آن‌ها از ارزش و قداست بیشتری برخوردارند و بعضی کمتر؛ تفاوت آن‌ها به تفاوت منسوب الیه و مضاف الیه‌های آن هاست، مثل خانه‌ی خدا، بیت «اهل البیت»، مسجدالاقصی، طور سینا، مسجد سهله، مسجد کوفه، مکه، مدینه، قبور ائمه (علیه السلام)، مراکز علمی و خانه...؛

به همین دلیل قرآن از بعضی از مکان‌ها مثل مکه معظمه و برخی پدران و فرزندان (که لازمه آن‌ها مادران هم هست)، مانند حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) با قسم یاد کرده است: وَطُورِ سِينِينَ. وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۱)؛ قسم به طور سینا و قسم به این شهر امن و امان (یعنی مکه معظمه). لَمَّا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ (۲)؛ قسم به این شهر (مکه مقدسه). شهری که تو (ای محمد) در آن ساکنی. و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح).

و از همین باب است: شرف المکان بالمکین؛ شرافت مکان به کسی است که در آن جای می‌گیرد. همچنین است زمان‌ها، مثل شب قدر و میلاد پیامبر و... .

در یک خانواده رابطه‌ی خویشاوندی فرزندان، نسبی است؛ در حالی که رابطه خویشاوندی پدر با مادر سببی است. البته ممکن است پدر و مادر در یک خانواده قبل از ازدواج با یک دیگر رابطه نسبی نیز داشته باشند.

خانه یک واحد اجتماعی است. اولین و کوچکترین جایی که انسان زندگی اجتماعی خود را شروع می‌کند خانه است. سپس دبستان و دوره راهنمایی و دبیرستان و بالاخره دانشگاه است و انسان سرانجام به وسیع‌ترین مکان یعنی جامعه وارد می‌شود.

به عبارت دیگر در میان نهادهای اجتماعی «خانواده» مقام مهمی دارد. خانواده پایه اصلی جامعه است و اولین نهادی است که انسان پس از تولد به عضویت آن در می‌آید (۳).

ص: ۳۰۷

۱- . تین، ۳ و ۲.

۲- . بلد: ۳ و ۲ او ۳.

۳- . جمعی از صاحب نظران، خانواده و تعلیم و تربیت، ص ۲۵۶.

در این خصوص امام صادق می فرماید: خداوند خانه ای را دوست می دارد که در آن عروسی و ازدواج صورت گیرد، نه طلاق و ویرانی بنای ازدواج؛ ان الله عزّ و جلّ يحب البيت الذي فيه العُرس و يبغض البيت الذي فيه الطلاق(۱).

و در جای دیگر از رسول حق (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «اذا دعيتُم الى العُرسات فابطئوا فانها تذکر الدنيا و اذا دعيتُم الى الجنائز فأسرعوا فانها تذکر الآخرة(۲)»، چون به عروسی ها دعوت شدید عجله نکنید که آن یاد آور دنیاست و وقتی به (تشییع) جنازه ها خوانده شدید سرعت بگیرید که آن یادآور آخرت است»، که تعارضی میان آن دو حدیث نیست، چرا که جهات متفاوت است.

قرآن تعبیر بسیار جالبی در مورد ارتباط میان زن و مرد دارد. می فرماید: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ(۳)؛ زنان لباس شما مردان هستند و شما لباس زنان هستید. زن و مرد مثل لباس، که زینت است، زینت یکدیگرند یا این که همانگونه که لباس عیوب انسان را می پوشاند، آن دو، ساتر و پوشاننده نقصان ها و عیوب یکدیگرند.

از این رو، سعادت و یا شقاوت انسان، وابسته به پدر و مادر، مخصوصاً مادر و به طور کلی خانه است؛ بعد از آن کودکان نقش اساسی را در این رابطه به عهده می گیرد و پس از آن تا حدودی هم مراکز علمی.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعید فی بطن امه(۴). همچنین از آن حضرت روایت شده است: الجنة تحت اقدام الامهات(۵)؛

این مطالب با حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه(۶)»، منافات ندارد، زیرا طبق آن حدیث، در انسان بذره های توحیدی و اخلاق حسنه وجود دارد، لذا آنها در قبال تعلیم و تربیت اسلامی، جواب مثبت می دهند و فعلیت و شکوفایی می یابند.

ص: ۳۰۸

۱- حر عاملی، وسایل الشیعه، ۲۲/۷.

۲- بحار الانوار، ۶۹/۲۹۵.

۳- بقره، ۱۸۷.

۴- مجلسی، بحار النوار، ۵/۱۵۷.

۵- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۵/۱۸۰، ۱۴۰۸ق.

۶- مجلسی، بحار النوار، ۵۸/۱۸۷، باب ۴۴.

والدین علاوه بر این که تن و بدن فرزندان خود را، پرورش می دهند به تدریج خصلت های روحی خود را به فرزندان انتقال می دهند. ذهن نونهالان خالی است و هر نقشی را به سرعت می پذیرد. علم و تربیت در کودکی، همچون نقش در سنگ است. به همین دلیل مردم به سبب خوبی یا بدی اشخاص می گویند، خدا پدر و مادر آن ها را بیامزد یا لعنت کند.

البته این سخن تعارض با حدیث مذکور، یعنی «کل مولود یولد...» و با اختیار بشر در تمام دوران حیات او، ندارد. با این تفاوت که فرزند مفسور به فطرت توحیدی و تربیت شده ی در یک خانواده اسلامی، آسان تر می تواند سرنوشت سعادت‌مندانه الهی آینده خود را، رقم زند و بر عکس فرزندان که در محیط فاسق و فسق و فجور، بزرگ شده به راحتی و با سرعت دنبال شیاطین انس و جن می روند؛ پس بذرها ی مذکور به نحو اقتضا و استدعا و علت ناقصه و زمینه ساز است و لا غیر.

خانواده بایسته و شایسته

یکی از مسایل بسیار مهمی که در قرآن و روایات مطرح است خانواده است. اساس خانواده هم فیزیکی است و هم متافیزیکی (۱)،

به این ترتیب خانه غیر از خانواده است. خانواده عبارت است از خانه به علاوه ی زوج و زوجه و پدر و مادر و فرزندان (۲).

مبانی و پایه های حجاب، عفاف، شکوفایی کرامت های انسانی و... در خانه و قبل از آن به وسیله زوج و زوجه، به ویژه رحم زوجه است. رسول حق فرمود: *انکحوا الاکفاء و انکحوا منهم و اختاروا لنطفکم* (۳)؛ کفوها و هم سنخ ها را به ازدواج هم در آورید و براساس کفوها ازدواج کنید و هدفتان از ازدواج برای نطفه و تولیدنسل باشد (نه شهوت رانی).

و باز از آن حضرت روایت شده است: *تخیروا لنطفکم فان النساء یلدن اشباه اخوانهن و اخواتهن* (۴)؛ برای نطفه های خود گزینش کنید، زیرا زنان بچه هایی همانند برادران و خواهران خود به دنیا می آورند.

حکما گفته اند: *السنخیه علیه الانضمام؛ تجانس و سنخیت، سبب اتصال و وصلت است.*

ص: ۳۰۹

۱- نک: مهدی نیلی پور، مدیریت خانواده، ۳/۷۲-۶۹، ۱۳۸۵.

۲- علی قائمی، نظام حیات خانواده در اسلام، ص ۲۰، ۱۳۶۷.

۳- مجلسی، بحار، ۱۰۰/۳۷۳.

۴- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ح ۷۸۵۰.

کند هم جنس با هم جنس پرواز

و آن، به انواعی تقسیم می شود: ۱. سنخیت در انسان بودن است، لذا ارتباط جنسی انسان با جانوران معقول و فطری و عرفی و شرعی نیست. ۲. سنخیت در ایمان است. وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ (۱). ۳. سنخیت در احصان و پاک دامنی است. وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ (۲). ۴. کفایت و هم کفو بودن اصطلاحی است (۳).

خانواده زیر بنای اجتماع است که اگر مرفقی و اسلامی باشد، جامعه هم مرفقی و اسلامی است و اگر جامعه مرفقی باشد جوامع و کشور متعالی و سعادت مند در دنیا و آخرت است.

بدن و روح سالم و کامل انسان، در خانه و حتی قبل از آن پی ریزی می شود. طبیعی ترین و زیباترین شکل خانواده، این است که هیچ عاملی جز مرگ نتواند پیوند زناشویی را پاره کند. به قول معروف: زن با چادر به خانه شوهر می آید و با کفن از آن خانه بیرون می رود.

بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی، از قبیل سرقت، اعتیاد، خودکشی و...، از خانه و حتی قبل از آن یعنی رحم، نطفه و غذا شروع می شود. بیشتر بی حجابی ها و یا بد حجابی ها و فسادهای اخلاقی و بی اطلاعی از ارزش ذاتی بشری و خانه خرابی ها، در خانه تحقق پیدا می کند.

بی حجابی و یا بدحجابی از زنا بدتر است، چرا که آن نوعی از اشاعه فحشاء است و گناه اشاعه فحشاء از فحشاء، بزرگتر است (۴).

قرآن می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشْتَبِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (۵)؛ کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم باایمان شیوع یابد، عذاب و عقاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است...

ریشه ی شک ها، شبهه ها، عقاید خرافی، چالش های نظری و ناهنجاری های علمی، خانواده است. اگر ظرف دل و ذهن فرزندان از معارف صحیح پر شود، دیگر او شبهه پذیر نخواهد بود.

ص: ۳۱۰

۱- بقره، ۲۲۱.

۲- نور، ۲۶.

۳- نک: احمد بهشتی، خانواده در اسلام، ص ۳۴-۲۰، بی تا.

۴- حسین مظاهری، اخلاق در خانه، ۱/۱۴۵، زمستان ۱۳۸۰.

۵- نور، ۱۹.

امام صادق، چنان که بیان شد، می فرماید: با دروا اولادکم بالحديث قبل أن يسبقكم اليهم المرجئه(۱).

اگر زن و مرد که دو عنصر اصلی و رکن خانه هستند، با مهر، عفت نفس، مناعت طبع، تعاون، انصاف، اغماض، عفو، صفح، حکمت و تدبیر زندگی کنند، فرزندان، که فروع آن کاشانه می باشند، متصف به همان خصوصیات می گردند و در دنیا و آخرت سعادت مند می شوند.

بهترین مردم کسانی هستند که مناسب ترین و بهترین ارتباط را با خانواده خود، داشته باشند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اقرّبکم منی مجلساً یوم القیامه احسنکم خلقاً و خیرکم لاهله(۲)؛ نزدیک ترین شما به من در همنشینی در روز قیامت، بهترین شما در خلق و نیکوترینتان به اهل و خانواده اش می باشد و در غیر این صورت سرانجام آن ها جهنم است. خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا(۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان و اهل و عیالتان را از آتش نگاه دارید.

نیاز فرزندان به رفیق

فرزندان بیشتر تابع و تحت تأثیر کسانی هستند که او را قبول و دوست دارند. آن ها سعی می کنند در نوع لباس و کردار و اندیشه، تابع دوستان خود باشند. خواه دوستشان والدینشان باشد خواه کسانی دیگر.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل(۴)؛ شخص آئین خود را بر مبنای دوستش قرار می دهد، لذا هر یک از شما باید بنگرد او با چه کسی طرح دوستی می ریزد؛ بر این اساس پدر و مادر باید طوری با فرزندانشان رفتار نمایند، تا فرزندان آن ها را قبول داشته، دوستشان بدانند و در دوست یابی با آن ها مشورت نمایند.

الگوپذیری، اصلی مسلم است. انسان خصوصاً فرزندان در بسیاری از امور، تابع شخصی هستند که به او محبت دارند، به این ترتیب والدین باید در امر دوست یابی فرزندانشان، به

ص: ۳۱۱

۱- . کلینی، کافی، ۶/۴۷.

۲- . حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۲/۱۵۳، ح ۱۵۹۲۷.

۳- . تحریم، ۶.

۴- . مجلسی، بحار، ۷۴/۱۹۲، باب ۱۲، ح ۱۲.

آن‌ها کمک نمایند. آنها باید ماهرانه در فرزندانشان نفوذ پیدا کرده، با زبان و ادبیات خاص و درخواست‌های آنها، آشنا شوند، تا در هدایت و ارشاد آن‌ها به خیر، موفق‌تر باشند.

چون که با کودک سر و کارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

اگر والدین متدین می‌بینند رفتار، لباس و عقیده فرزندشان به آن‌ها نمی‌خورد، باید ببینند او با چه کسی دوست شده است و در آن موارد، شبیه او شده است. در غیر این صورت افراد فاسد با آن‌ها دوست شده، سبب شقاوت آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شوند.

بسیاری از دوستی‌ها و دوست‌ها در دنیا، به دشمنی و دشمن‌ها در عالم آخرت تبدیل می‌شوند، ولی متقین از آن قاعده مستثنی هستند. قرآن می‌فرماید: **الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۱)**؛ دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران.

رفاقت با ظالمی که از رفاقت با رسول خدا گریزان و به رفاقت با دشمن خدا و پیامبر او مایل گردیده است، از اصالت و صداقت برخوردار نیست و سبب پشیمانی و غفلت از یاد خدا می‌شود؛ چرا که او تنها خود را می‌خواهد. او با هر کس که مطابق میل و شهوتش باشد، رفیق می‌شود. این نوع خلّت‌ها و دوستی‌ها در دنیا دوام ندارد تا چه رسد در آخرت.

تجسم عمل آن نوع خلّت‌ها، دشمنی و جهنم است. **وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ ... يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذُّكْرِ (۲)**؛ (و به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ... ای کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم؛ او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت.

به این ترتیب پدر و مادر لازم است، فرزندانشان را به گونه‌ای تربیت کنند که با بهترین شخص رفیق شده، در پندار و گفتار و کردار، از او الگو بگیرند. قرآن می‌فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ (۳)**؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بوده، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیر دارند.

همنشین تو از تو به باید

تا تو را علم و دین بیفزاید

در مقابل آن، اشعار نغز سعدی صاحب مغز مطرح است:

ص: ۳۱۲

۲- . فرقان/۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

۳- . احزاب، ۲۱.

تاتوانی می گریز از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها اگر برجان زند

یار بد برجان و بر ایمان زند

نتیجه و خلاصه این که هر جا دوستی میان افراد باشد، سرایت اوصاف خوب یابد از یکی به دیگری تحقق می یابد. حکیم ابوالقاسم فردوسی در این خصوص سروده است:

به عنبر فروشان اگر بگذری

شود جامعه تو همه عنبری

و گر تو شوی نزد آن کشتگر

از او جز سیاهی نیابی دگر

از این رو می توان گفت، اساس و پایه ریزی محبت و دوستی یابی فرزندان، والدین به ویژه پدر است.

والدین باید فرزندان را به دو مطلب آگاهی دهند: یکی این که آن ها دوستی را اتخاذ کنند که شادی و غم او، شادی و غم آن ها باشد و آن جز امام معصوم و بعد از آن اولیاء الله نیست.

امیر المؤمنین می فرماید: یا رمیله، ما من مؤمن یمرض الا مرضنا لمرضه ... و لا یفرح الا فرحنا لفرحه (۱)؛ ای رمیله! هیچ مؤمنی مریض نمی شود جز این که ما به خاطر مرضش مریض می شویم... و هیچ مؤمنی شاد نمی شود مگر اینکه ما به خاطر شادیش شاد می شویم.

و دیگر این که در این عصر که به امام عصر (علیه السلام) دسترسی نیست شخص باید به دوستان آن حضرت محبت و عشق ورزد و با آن ها طرح دوستی ریزد، در نتیجه ثواب دوستی مستقیم با او نصیب وی می شود.

امام زمان می فرماید: من لن یقدر علی صلتنا، فلیصل صالحی موالینا... یکتب له ثواب زیارتنا (۲)؛ کسانی که قادر بر وصلت و ارتباط مستقیم با ما نیستند باید با صلحای از دوستان ما ارتباط برقرار نمایند... تا برای آنها ثواب زیارت مستقیم با ما نوشته شود.

مقصود از تشکیل خانواده

هدف از ازدواج نباید صرفاً جمال، ثروت، قدرت و شهوت رانی باشد و الا با تغییر آن ها، پیوند خانوادگی از بین می رود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: زناشویی کنید تا صاحب فرزند شوید، زیرا

ص: ۳۱۳

۱- . عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه رمیله.

۲- . محمد، شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲/۷۳.

من در روز قیامت به جنین های سقط شده شما بر امت های دیگر افتخار می کنم و باز از آن حضرت نقل شده است: ... تا آن جا که جنین سقط شده، خشمگینانه بر در بهشت توقف می کند و می گوید: تا پدر و مادرم وارد نشوند، وارد نمی شوم (۱).

یا این که در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: من تزوج احرز نصف دینه فلیتقی الله فی النصف الباقی (۲)؛ هر کس (با هدف تولید نسل پاک) ازدواج کند، نصف دین خود را حفظ کرده است، لذا شخص باید از نصف باقی از خدا بترسد. مؤمنان وظیفه دارند در این خصوص با نیت الهی ازدواج نمایند، حال نتیجه هر طور شد بلاشکال است؛ چون آن ها مأمور وظیفه اند، نه نتیجه. و این، به آن معنا نیست که آن ها مقدمات مناسب تشکیل خانواده را فراهم نمایند.

بسیاری از انسان ها، از طریق عمل به وظایف و احکام خانواده به مدارج عالی هنری، حکمی، اخلاقی، علمی، اجتماعی و سیاسی رسیده اند. از دامن زن مرد به معراج می رسد. چرا که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: اکثر الخیر فی النساء (۳)؛ زیاده ترین خیر (و برکت نظیر تولید نسل) در زنان است.

گفتنی است: بسیاری از مردم وقتی متوجه می شوند همسرشان دختر به بار آورده است ناراحت شده، مشاجره و دعوا راه می اندازند و خانواده را به فروپاشی سوق می دهند، در حالی که نمی دانند امام صادق فرموده است: «البنات حسنات و البنون نعمة و انما یثاب علی الحسنات و یسأل عن النعمة» (۴)؛ دختران، حسنات و پسران، نعمتند و بدون شک به حسنات ثواب داده می شود و از نعمت سؤال می شود که در چه مسیر و راهی قرار گرفت.

نکته جالب توجه این که برای دختران، حسنات و برای پسران، نعمت منظور شده است، یعنی اولی جمع است و دومی مفرد. پیامبر ختمی مآب فرمود: کسی که سه دختر تحت تکفل خود در آورد، بهشت بر او واجب می شود. پرسیدند: دو دختر؟ فرمود: دو دختر. پرسیدند:

ص: ۳۱۴

۱- محمد باقر مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ۸/۸۲ و ۸۳، ۱۴۱۳.

۲- همو، ص ۸۲.

۳- همو، ۸/۹۳.

۴- حر عاملی، وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱۴، ح ۳ و احمد بهشتی، مسائل و مشکلات خانوادگی، ص ۶۸، ۱۳۸۴.

یکی؟ فرمود: یکی؛ من عال ثلاث بناتٍ، وجبت له الجنة. فقيل: يا رسول الله واثنتين؟ قال: واثنتين. وقيل: وواحدة؟ قال: وواحدة^(۱).

خانه و خانواده، سلوک بی سالک عارف بالله است. از آن طرف آن، خشت زیر بنای افراد ستمگری چون یزید، معاویه، چنگیزخان مغول، رضاشاه و فرزندش، هیتلر، استالین، موشه دایان، صدام و ... بوده است. از کوزه همان تراود که در اوست.

انسان نسبت به آنچه که به امانت گرفته است، مخصوصاً در قبال خانواده اش، مسؤول است؛ ان الله تعالى سائل كل راع عما استرعاه أحفظ ذلك أم ضيعه حتى يسأل الرجل عن اهل بيته^(۲)؛ بلاشک خداوند متعال از هر مسؤول چیزی که مسئولیتش را به عهده گرفته است سؤال می کند که آیا آن چیز را حفظ یا ضایع نموده است تا آن جا که از اهل و عیال او نیز سؤال می کند.

نیاز جنسی نمی تواند علت تامه تشکیل خانواده باشد، یعنی عامل اصلی ارتباط زن و شوهر، شهوت رانی نیست. زیرا احتیاج مذکور همیشه شدید نیست. بسیاری از ازدواج ها تا سنین بالا حتی تا دم مرگ ادامه دارد. زن و مرد پیر و فرتوت، لیلی وار و مجنون وار به زندگی زناشویی خود، همچنان ادامه می دهند. اگر علت اصلی جذب و انجذاب زوج و زوجه، عیاشی و کیفی می بود، با وارد کردن بسیاری از حیوانات در خانه، هم می توان به هدف مذکور رسید.

آن هائی که اساس و اصلشان در ازدواج، زیبایی زن است و به خانواده زوجه توجه ندارند، نمی دانند که مثل زن زیبا که در خانواده ی سوء و بد، تربیت شده باشد مثل نیلوفر و پیچک های قشنگ و سمی است که در آبگیر و برکه رشد یافته است که بسیار خطرناک اند.

پیامبر فرمود: ایها الناس ایاکم و خضراء الدمن. قیل یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ما خضراء الدمن؟ قال (صلی الله علیه و آله): المرأه الحسناء فی منبت سوء^(۳)؛ ای مردم! شما را از خضرای دمن و مزبله دان ها باز می دارم. سؤال شد: ای رسول خدا خضراء دمن چیست؟ فرمود: زن زیبا در رستنگاه (و خانواده) سوء و بد است.

ص: ۳۱۵

۱- . همو، ح ۶.

۲- . نهج الفصاحه، ح ۴۸۶.

۳- . حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲۰/۷۸، باب ۱۳، روایت ۲۵۰۰۱.

بسیاری از آمریکایی ها و اروپائیان، مخصوصاً ایتالیایی ها و بعضاً غرب زده ها با جانوران از قبیل سگ و گربه و میمون و خر و...، انس برقرار می کنند و از تشکیل خانواده، امتناع می ورزند. این مسأله، خانواده و تولیدنسل را به شدت تهدید می کند؛ به این ترتیب با جانوری که روحيات انسان را درك نمی کند، نطفه او را ضایع می کند و چه بسا نجس العین باشد نمی شود رابطه عاطفی توأم با درك متقابل برقرار کرد.

سگ به دریای هفتگانه مشوی

چون که شستی پلیدتر باشد

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد(۱)

آن ها انسان را تا حد حیوان، بلکه پست تر از آن پایین آورده اند، چرا که هیچ حیوانی در خصوص ارضاء و اطفای غریزه جنسی خود، با یک نوع حیوان دیگر ارتباط برقرار نمی کند. در شرایط عادی در حیوان حتی همجنس بازی هم وجود ندارد. این خصلت رسماً در بعضی از انسان ها مثل قوم لوط و بعضی از کشورهای آمریکایی و اروپایی و... یافت شده و می شود.

قرآن در این مورد می فرماید: **أَتِنَّكُمْ لَتِيَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ(۲)؛** آیا شما به جای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟ این تنها بشر است که گاهی مصداق کامل «يحرفون الكم والكيف والطبيعه عن مواضعهم»؛ «انحراف انسان ها به حدی است که به نسخ تکوینیات نیز پرداخته، کمیت و کیفیت های طبیعی و حتی خود طبیعت را تحریف و دگرگونه می سازند» است.

قرآن نخواستسته است زوج های انسانی و حیوانی مخلوط و مخدوش بشوند، لذا می فرماید: **جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا(۳)؛** و از جنس شما همسرانی برای شما(و به نفع شما) قرار داد و آفرید و جفت هایی از چهارپایان (نیز) قرار داد.

کتاب الله چقدر جالب هدف ازدواج را بیان فرموده است: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(۴)؛** و از جمله آیات خداوند این است که برای شما از جنس خودتان جفت هایی بیافرید تا با آن آرامش و سکونت پیدا کنید و بین شما دوستی و رحمت و عطف قرار داد، بدون شك در آن ها، برای قومی که تفکر می کنند، آیات و نشانه های (تدبیر) خداوند وجود دارد.

ص: ۳۱۶

۱- نک: حسن حسن زاد، غط ۹ اشارات و تنبیهاات ابن سینا، ص ۶۰، ۱۳۹۴.

۲- نمل، ۵۵.

۳- شوری، ۱۱.

زن بیشتر به قلب مرد توجه دارد، یعنی هدفش این است که قلب مرد را تسخیر کند و مرد بیشتر به جمال ظاهر زن توجه دارد؛ در همین راستا پیامبر فرموده است: اگر مردی به همسرش بگوید دوست دارم این سخن هرگز از قلب او خارج نمی شود؛ قول المرء لزوجته انی احبک لا یذهب من قلبها ابداً(۱).

خانه و خانواده دینی

از قرآن و روایات اهل بیت استفاده می شود: آن خانه ای که در آن الفت، راز و نیاز با خدا باشد با برکت و محبوب خداوند است. *فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصِيَالِ. رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ... (۲)*؛ در خانه هایی (مانند معابد، مساجد و منازل انبیاء و اولیاء الله)، خداوند رخصت داده که آن جا رفعت یابد و در آن ذکر نام خداوند شود و رجالی صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند. آن پاک مردانی که هیچ کسب و تجارتي آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز بپا داشته و زکات به فقیران دهند و از روزی که دل و دیده ها در آن روز حیران و مضطرب است ترسان و هراسانند.

چرا در اسلام سفارش شده است که نوافل در خانه خوانده شود، ولی نمازهای واجب در مسجد و به جماعت، برای این که خانه و اهل آن نورانی، بهشتی و مقرب خداوند بشوند. دین به ما دستور می دهد که مواظب باشید مثل یهودی ها و نصارا نباشید که یک عبادت خرافی هم که انجام می دهند، به صلات (معبد یهود، معرب ثلوثا) و یا کلیسا و یا دیر (معبد مسیح) می روند.

وظیفه مسلمانان این است که خود و خانواده خود را، به وسیله نماز گزاردن به ویژه نافله خواندن، رعایت اصل حجاب، کنترل نگاه و شناخت ارزش انسان، مخصوصاً کمال زن و معرفت نسبت رفقای خود و فرزندان خویش و ... از آتش حفظ کنند. *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (۳)*؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن، انسان ها و سنگ هاست نگه دارید.

ص: ۳۱۷

۱- . حراملی، وسائل الشیعه، ۲۰/۲۳.

۲- . نور، ۳۶ و ۳۷.

۳- . تحریم، ۶.

بنابر قول برخی از صاحب نظران، در جهان اسلام، برای خانواده، شش نقش یا کارکرد عمده ی اجتماعی را می توان برشمرد:

۱- کارکرد زیستی و تولید مثل

اساساً چیزی که پیوند ازدواج را محکم می کند فرزند است. تأخیر در فرزند دار شدن، تا حدودی طراوت فرزند داری را از بین می برد و ممکن است دیگر فرزند پیدا نکنند.

هر چه انسان جوان تر باشد -حدود ۲۰ سالگی- فرزند سالم تر و با هوش تر به دنیا می آورد. پیامبر فرمود: تناکحوا تناسلوا اباهی بکم الامم یوم القیامه(۱)؛ ازدواج کنید و تولید نسل نمائید تا من به وسیله شما به امت های دیگر افتخار کنم.

والدین مسئولیت و نقش اساسی، در سه حیات بدنی، فکری و اخلاقی فرزندان را، در سه دوره هفت ساله ی گوناگون دارند؛ یعنی می توانند آن ها را در تقویت بنیه بدنی و سلامتی آن، رشد اندیشه، ارتقای سطح جهان بینی، تزکیه نفس و اصلاح عاطفه، در آن سه دوره حمایت و هدایت نمایند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: فرزند در هفت سال اول سن خود سید و آقا و آزاد است، یعنی باید شرایطی فراهم شود که به راحتی آن چه را می خواهد انجام دهد تا استعدادش شکوفا شود. آموزش در این دوره به تخصص زیاد نیاز دارد و هفت سال بعد خادم و مطیع است و شایسته است پدر و مادر آن ها را امر و نهی نمایند.

در این دوره فرزندان به معلمان ماهر و زبردست نیاز مبرم دارند، به همین دلیل در آمریکا کسانی را برای تدریس به دبستان می فرستند که دارای مدرک دکتری باشند، سپس در هفت سال بعد وزیر و مورد مشورت در امور خانه و بیرون آن است؛ الولد سید سبع سنین و خادم سبع سنین و وزیر سبع سنین(۲).

علی (علیه السلام) می فرماید: یُرَبِّی الصَّبِیُّ سَبْعًا و یُؤَدَّبُ سَبْعًا و یُسْتَخْدَمُ سَبْعًا و منتهی طوله فی ثلاثٍ و عشرين سنهً و عقله فی خمسٍ و ثلاثین سنهً و ما کان بعدَ ذلکَ فبالتجارب(۳)؛ کودک به مدت هفت سال تربیت می شود و به مدت هفت سال ادب آموزی می شود و به مدت هفت

ص: ۳۱۸

۱- حسین نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴/۱۵۳، قم، مؤسسه آل بیت.

۲- الهندی، کنز العمال، ۱۶/۴۴۲، حدیث ۴۵۳۳۸.

۳- مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۸/۶۵۱، ۱۴۱۳.

سال به خدمت گمارده می شود. رشد بدنی او تا سن ۲۳ سالگی است و رشد عقلی او تا سن ۳۵ سالگی است و آنچه بعداً فرامی گیرد، از راه تجارب است.

از معصوم روایت شده است: نحن نأمر صبياننا بالصلوة اذا بلغوا خمس سنين و مروهم بالصلوة اذا بلغوا سبع سنين و اضربوهم اذا بلغوا تسع سنين (۱)؛ ما نونها لانمان را در سن پنج سالگی به نماز امر می کنیم. شما آن ها را در سن هفت سالگی به نماز فرمان دهید و وقتی نه ساله شدند (می توانید در امر نماز و یا کارهای خوب دیگر) بزنید (و آن در صورتی است که امر منحصر به زدن باشد، آن هم زدنی که آنها را به لجاجت و تنفر نکشاند).

گفتنی است: هرچند عاق والدین و نافرمانی آن دو از گناهان کبیره محسوب می شوند ولی پدر و مادر نباید سبب آن گناه کبیره شوند و گرنه ملعون اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی لعن الله والدین حملا و لدهما علی عقوقهما (۲).

۲- آموزش و پرورش کودکان

امام سجاد (علیه السلام) اولین سخنی که در مورد حقوق پنجاه گانه، در رساله ی خود می فرماید: این که فرزند از تو است، خیر و شرش در همین دنیا به تو منسوب است؛ و اما حق ولدک فأن تعلم أنه منك و مضاف الیک فی عاجل الدنيا بخیره و شره (۳).

اگر درخت فرزند به بار نیکو نشست نگاه لذت بخش آن، بهترین ثمر و اثر است. انظروا إلى ثمره إذا أثمر وینعه (۴)؛ هنگامی که درخت میوه می دهد به میوه ی آن و طرز رسیدنش بنگرید. و الا چنانچه ثمرش بد باشد نگاهش بسیار رنج آور است، چرا که جز زقوم نتیجه ای ندارد.

فرزند سه حق بر گردن پدر دارد: یکی این که نام خوب روی او بگذارد و دیگر این که او را خوب ادب کند و دیگر این که قرآن به او بیاموزد. علی (علیه السلام) در این خصوص می فرماید: حق الولد علی الوالد أن یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن (۵).

ص: ۳۱۹

۱- . مجلسی، بحارالانوار، ۸۸/۱۳۳، باب ۴، ح ۵.

۲- . نک: الصفار، حسن موسی صفار، بصائر و هدی، ص ۲۶.

۳- . شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲/۶۲۱.

۴- . انعام، ۹۹.

۵- . نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹، صبحی صالح.

نکته ای که در اینجا تذکرش لازم است، این که در امر تأدیب و تربیت فرزندان باید از خداوند کمک خواست، چرا که تربیت از ظریف ترین امور دینی است. در این باره امام سجاد می فرماید: واعنی علی تأدیبهم و تربیتهم و برهم (۱)؛ و مرا در ادب کردن و تربیت نمودن و نیکوکاری آن ها کمک کن.

۳- ارضای نیازهای عاطفی و تأمین امنیت روحی و جسمی

عاطفه در حیات، سرّ استحکام زندگی است. اگر در زندگی عاطفه نباشد، به مثابه همان است که می گویند: سنگ روی سنگ بند نمی شود. هم بین زوج و زوجه باید، علاقه و عاطفه حکم فرما باشد و هم میان والدین و فرزندان. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، چنان که بیان شد، فرمود: قول الرجل للمرأة انی احبک لا یذهب من قلبها ابدأ (۲)؛ این که مرد به زنش بگوید: دوستت دارم، هیچ گاه از قلب زن بیرون نمی رود.

چه خوب است مرد به همسرش بگوید: عزیزم! الی الابد دوستت دارم. عاشقتم. و زن به شوهرش بگوید: الهی فدات بشوم. تو جان منی. من همیشه به تو افتخار می کنم. فاطمه زهرا (علیها السلام) به همسرش علی (علیه السلام) می فرمود: روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوفاء یا ابوالحسن... (۳) ای ابوالحسن، علی، روح من فدای روح و نفس من حافظ نفست باد...

و باز آن حضرت رسول خدا، فرمود: جلوس المرء عند عیاله احب الی الله تعالی من اعتکاف فی مسجدی هذا (۴)؛ نشستن مرد پیش زن و بچه اش، نزد خدا، از اعتکاف در مسجد من یعنی مسجد النبی محبوب تر است.

گاهی اوقات زن بهتر از مرد و مرد بهتر از زن کسی را ندارند. اگر مرد بدی هایی دارد، خوبی هایی هم دارد. باید از بدی های او فرار کرده به سوی خوبی هایش پناه برد، چنان که کودک از دست مادرش ناراحت می شود و گریه کنان به دامن مادرش پناه می برد. این دستور، ظل سخن حضرت سجاد در دعای ثمالی است که فرمود: اللهم انی... هاربٌ منك الیک (۵)؛

ص: ۳۲۰

۱- صحیفه سجادیه، دعای شماره ۲۵.

۲- وسائل الشیعه ۱۴/۱۰.

۳- نک: اخلاق خانواده، ص ۱۶۴.

۴- ورام، مجموعه ورام، ۲/۱۲۱.

۵- مجلسی، بحار، ۸۸/۲۰.

خدایا بدون شک من... از قهر تو فراری و به لطف تو پناه آورنده ام. سعدی در این خصوص چه خوب مترنم است به این که:

ور بزنی به تیغ تیزم

در تو گریزم از گریزم

یکی از سیره های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این بود که هر روز صبح دست پر مهر و محبت بر سر فرزندان و نوه هایش می کشید، کان رسول الله (صلی الله علیه و آله) اذا اصبح مسح علی رؤوس وُلده و وُلد ولده(۱). باز آن حضرت می فرماید: کودکان را زیاد ببوسید چرا که برای هر بوسیدن شما درجه می دهند. درجه بالاتر از اجراست(۲).

والدین باید سلامتی و رشد جسمی خود و فرزندان خویش را مورد توجه جدی قرار دهند. چرا که گفته اند: عقل سالم در بدن سالم است.

تقویت جسم آنقدر مهم است خداوند درباره طالوت پادشاه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ(۳)»؛ خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است.

او هم جسم قوی و زیبا داشت و هم در حکمت نظری سرآمد بود. خَلَقَ وَخُلِقَ او هر دو شایسته و بایسته برای رهبری جامعه آن زمان بودند.

روایت شده است که: «ان لبدنک علیک حقاً(۴)»، پس بدن انسان بر گردن انسان حقی دارد که انسان نیز در قبال آن تکلیفی دارد.

فلاسفه اثبات نموده اند که بدن، مرتبه ی نازله ی نفس است، نه این که بدن مابین و جدا و در مقابل آن باشد. روح، عمق تن است و تن، ظاهر آن. روح، در نزولش تن است و تن در صعودش، روح.

اساساً انسان باد و بال علم و عمل قادر است به عالم والا پرواز نماید. علم، بعد روانی انسان را تشکیل می دهد و عمل که مربوط به جوارح و اعضاست بعد جسمانی او را. به این ترتیب چنانچه اعضای خانه به جسم خود توجه ننمودند، جسم عکس العمل نشان داده به روح و روان آسیب می رساند و به عکس اگر حق روح ادا نشود بدن مختل می گردد، چنان که غم و غصه و بی ایمانی و وسواس روی بدن تأثیر دارند.

ص: ۳۲۱

۱- . مجلسی، بحار، ۱۰/۹۹.

۲- . نک: خانواده پویا، ۹/۱۰۱.

۳- بقره، ۲۴۷.

۴- . احمد بن حسین، بیهقی، شعب الایمان، ج ۵، ۳۸۴۲، ح ۳۵۸۴، ۱۴۱۰ ق.

جوانان باید بدانند که اسلام به هیچ وجه میان طبیعت و ماوراء الطبیعه و دنیا و آخرت، تقارن و تباین قائل نشده. در قرآن آمده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (۱) و روایت شده است که: «الدنيا مزرعة الآخرة» (۲) و الدنيا مزرعة والآخرة دار الحصاد» (۳).

برای نمونه نوع علما وقتی یک مقدار سن شان بالا آمد اکثرشان مبتلا به غده ی پروستات می شوند که این بر اثر یک جا نشستن و راه نرفتن است (۴).

مهدی الهی قمشه ای نقل می کند: وقتی تکیه عالی قاپوی اصفهان را می ساختند دیدند جوانی کارگر، بسیار سرمست و توانا از پایین داربست، از فاصله زیاد، مرتب آجرها را به استاد بنا می رساند. یکی از امرا با تعجب گفت: چقدر این جوان نیرو دارد! لابد او همسر و خانواده و زندگی آرام بخشی دارد.

برای اثبات این مسئله، رابطه او را با همسر و خانواده اش تیره نمودند. ملاحظه نمودند او دیگر نمی تواند آجرها را به استاد بنا برساند و آن ها برمی گردند (۵). به این ترتیب خانواده نقش بزرگی در تقویت بنیه جسمانی اعضا خانه می تواند ایفا نماید، مخصوصاً اگر هر کدام از آن ها مناسب حال خود تغذیه و ورزش داشته باشند.

۴- ایجاد جهان بینی و تعهد دینی

والدین فرزندان را از سنین کودکی باید با اصول عقاید آشنا کنند، آن هم به نحوی که در خور آن ها باشد و در این مورد نباید به آن ها دروغ بگویند یا آن ها را خرافه پرست تربیت نمایند.

بهترین اصول عقاید، گرایش به توحید و عدم قبول وجود شریک برای خداوند است و این که انسان بداند حق متعال به همه ی امور آشکار و پنهان جهان و انسان، چه در گذشته و

ص: ۳۲۲

۱- . قصص، ۷۷.

۲- دیلمی، ارشاد القلوب، ۱/۸۹.

۳- . شرح المنظومه، ۲/۱۴۹، تعلیقه شماره ۱۲۰، به کوشش حسن زاده.

۴- . حسن حسن زاده، دروس اشارات و تنبیهات، نمط ۳، ص ۶۸/۱۱.

۵- . دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۱۰، ص ۴۴.

چه در حال حاضر و چه در آینده، به طور دقیق، آگاه است و این که سرانجام حرکت انسان، حضرت حق است و به طور کامل به نتایج اعمالش می رسد(۱).

پدر و مادر باید مانع شوند که فرزندان به تقلید کورکورانه متصف شوند. سعی کنند دلایل بیشتر دستورهایی را که برای آن ها تجویز می کنند، به آن ها تعلیم دهند.

در این صورت، پدر و مادر باید به فرزندان خود اندیشیدن و روش آن را بیاموزند، نه این که تنها اندیشه ها را.

از این رو آنها باید فرزندانشان را، به تدریج و با سهولت و توأم با استدلال، متخلق به اخلاق الله و متدین به دین اسلام نمایند. در مرحله اول باید خودشان را اصلاح کنند تا فرزندانشان مایل به اصلاح شوند. لذا آن ها را باید با عمل، نه با زبان غیرموافق با عمل، دعوت به خیر کنند؛ **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (۲)؛** آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید. علی (علیه السلام) می فرماید: ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه(۳)؛ (و رهبر جامعه) باید پیش از ادب نمودن و آراستن دیگری به زبان، به روش خود او را ادب و آراستن سازد؛ مثلاً اگر وعده به فرزندانشان دادند باید وفا کنند. قال الصادق (علیه السلام) ... إذا وعدتموهم شيئاً ففوا لهم لا يدرون الا انکم ترزقونهم(۴)؛ ... وقتی به فرزندانتان چیزی را وعده می دهید، پس به وعده تان، که به نفع آن هاست، عمل کنید، زیرا آن ها شما را رازق خود می پندارند.

فرزندان باید بدانند شکر والدینشان بسیار مهم و لازم است، چرا که در قرآن شکر آن ها و خداوند با هم آمده و در یک ردیف و در کنار هم قرار گرفته است. **أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۵)؛** به انسان وصیت کردیم که برای من (خدا) و برای پدر و مادرت شکر گزار باش که بازگشت (همه شما) به سوی خداست.

فرزندان باید عاشقانه به والدینشان نیکوئی کنند، چنان که حضرت یحیی در حق پدر و مادر بسیار نیکوئی می کرد و جبار و عصیان گر نبود. **وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۶).**

ص: ۳۲۳

۱- . لقمان/۱۰ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶.

۲- . بقره، ۴۴.

۳- . نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۷۳.

۴- . کلینی، الکافی، ۶/۴۹، باب بَرِّ الْاَوْلَادِ، ح ۳.

۵- . لقمان، ۱۴.

۶- . مریم، ۱۴.

روایت شده است: به پدر و مادرتان نیکوئی کنید تا فرزندانتان به شما نیکوئی کنند؛ بَرُوا آبَائَكُمْ يَبْرَكُمْ ابْنَاءُكُمْ (۱).

آنقدر پدر و مادر در پیشگاه خداوند با ارزش اند که روایت شده است: النظر الى الوالدين عباده (۲)؛ نگاه به والدین عبادت است. راقم این سطور هر هفته صبح های جمعه و اکنون بعد از نماز جمعه، به دیدار پدر و مادرم می شتابم و نهار در خدمت آنها هستم، در نتیجه به مدت یک هفته نیروی معنوی می گیرم و با نشاط زندگی می کنم. خدا آن ها را در دو جهان سر بلند گرداند و حق ما را نسبت به آن ها حلال نماید. امید است در قبال این لطف، خدا را بیشتر بشناسیم و شاکر او باشیم و فرزندانمان در این خصوص بهتر از ما باشند.

۵- کارکرد اقتصادی و تولیدی

در این مورد باید به چند نکته توجه شود:

۱- زندگی نباید بدون حساب و نظم و نظام و کتاب و برنامه و آغاز و انجام باشد. حسن تقدیر در معیشت یکی از سه خصلتی است که سبب می شوند انسان به حقیقت ایمان برسد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا يستكمل عبد حقیقه الايمان حتى يكون فيه خصال ثلاث... و حسن التقدير في المعيشه... (۳)؛ بنده به حقیقت ایمان (و تشیع) نمی رسد مگر این که در او سه خصلت نهادینه شده باشد... و (دوم) حسن و خوبی تقدیر و اندازه گیری در معیشت و زندگی است... .

خصلت اولی تفقه و عمق بخشی دینی و خصلت سومی صبر بر مصائب است. شخص نباید در برخورد با مشکلات به مردم بگوید: من مشکل دارم. او باید به مشکل بگوید من خدا دارم.

۲- انسان نباید هلوع و حریص باشد که وقتی به او شر و فقر برسد جزع و فزع کند و وقتی به او خیر و رفاه برسد، آنرا از دیگران دریغ بدارد. إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۴)؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی

ص: ۳۲۴

۱- . کلینی، کافی، ۵/۵۵۴.

۲- . مجلسی، بحار، ۹۹/۶۵.

۳- . مجلسی، بحار، ۱/۲۱۳، باب ۶، ح ۱۱.

۴- . معارج، ج ۲۱-۱۹.

که بدی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خیر و خوبی به او رسد، آن را از دیگران منع می کند و بخل می ورزد.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید: القناعه مال لاینفد(۱)؛ قناعت مالی است که تمام نمی شود. اگر مردم ثروت می خواهند باید قناعت پیشه کنند. سعدی گوید:

خدا از چنان بنده خرسند نیست

که راضی بقسم خداوند نیست

۳- انسان نباید در شکم و شهوت، دیگران را اسیر خود کند، بلکه باید دیگران را هم در نظر بگیرد. تفاوت مؤمن و منافق این است که مؤمن طبق میل اهل و عیالش غذا می خورد و منافق، اهل و عیالش، طبق میل و شهوت او غذا می خورند؛ المؤمن يأكل بشهوه اهله و المنافق يأكل اهله بشهوته [او بشهوه بطنه] (۲).

۴- انسان تا می تواند نباید خود را مقروض کند، چرا که وام، دامی است که نتیجه اش غصه شب است که چگونه می تواند پرداخت نماید و ذلت روز نزد طلبکار است؛ هم باللیل و ذلّ بالنهار (۳).

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن

که می خوانند مداحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک رودی

انسان نباید دنیا پرست باشد و گرنه آخرت او خراب می شود و نباید تنها به آخرت بیندیشد و الا دنیای او تباه می گردد؛ لذا شایسته است حق عاجل و آجل را ادا نماید. علی (علیه السلام) می فرماید: اعمل لدنیاک کانک تعیش ابداً و اعمل لآخرتک کانک تموت ابداً (۴)؛ آن چنان برای دنیایت عمل کن که گویی همیشه زندگی می کنی و (در عین حال) آن چنان برای آخرت تلاش نما که گویی فردا می میری، چنان که آن حضرت فرمود: خالطوا الناس مخالطةً إن تمم معها بکوا و إن عثتم حسنوا الیکم (۵)؛ با مردم چنان در آمیزید که اگر از دنیا رفتید بر شما بگریند و اگر در حیات بودید شما را تحسین کنند (در مرگتان، تسلیت گویند و در حیاتتان، تهنیت).

ص: ۳۲۵

۱- . مجلسی، بحار، ۶۸/۳۳۴.

۲- . مجلسی، بحار، ۷۵/۲۳۷.

۳- . حر عاملی، وسائل، ۱۸/۳۱۶، روایت ۲۳۴۵۰.

۴- . بحار، ۴۴/۱۳.

۵- . مجلسی، بحار، ۷۴/۱۶۷ و نک: حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۱/۲۹، ۱۳۸۷.

۵- انسان نباید غیرعقلانه و سفیهانه خرید و فروش نماید. به این معنا که چیزهایی را که احتیاج ندارد بخرد، در نتیجه مجبور می شود بر اثر بیچارگی، چیزهای مورد نیازش را بفروشد و این ترجمان سخن امام علی (علیه السلام) است که می فرماید: من اشتری ما لایحتاج الیه باع ما یحتاج الیه (۱).

۶- ایجاد مهارت شغلی در زمینه ی کسب شغل و مقام اجتماعی

کار و تولید و ایجاد مهارت شغلی بهترین ارثی است که والدین برای فرزندان خود می گذارند. هر موجودی به فراخور حالش فعال است. خداوند هر در هر لحظه و زمانی در شأن و کاری است؛ کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ (۲). کار خداوند جز افاضه و تکمیل موجودات نیست. إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ (۳). خدا کارگر نمونه است و ما سوی الله نمونه کارگر.

پروین اعتصامی در این خصوص چه خوب سروده است:

قطره ای کز جوی باری می رود

از پی انجام کاری می رود

و ناصر خسرو نیز چنین انشاد فرموده است:

نشان داری که گل از خار خیزد

بکن کاری که کار از کار خیزد (۴)

بهترین تفریح انسان کار است. هیچ کس نابرده رنج به گنج نمی رسد. وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۵). خواجه عبدالله انصاری گفته است: کار کن تا کاهل نشوی و رزق از خدا دان تا کافر نشوی (۶).

پیامبر فرمود: مردی که برای عیالش برای کسب روزی حلال زحمت می کشد نظیر مجاهد فی سبیل الله است؛ الکادّ علی عیاله من حلّ کالمجاهد فی سبیل الله (۷).

اساساً کار به شخص مهارت و نشاط و سلامتی و آبرو می دهد. بیعار ناشی از بیکاری، ما حصل سعی دیگران را سرقت می کند. تا آن جا که گفته اند: بیگاری بهتر از بیکاری است.

ص: ۳۲۶

۱- . شیخ بهائی، الکشکول، ۱/۲۶۱.

۲- . الرحمن، ۲۹.

۳- . هود، ۱۰۷.

۴- . لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کار.

۵- . تحریم، ۳۹.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کار.

۷- . کلینی، کافی، ۵/۸۸.

آن‌ها که کار نمی‌کنند و با کسی در این خصوص ارتباط ندارند دچار افسردگی و اعتیاد و گناه می‌شوند و از شکوفائی عقلانی و تقویت و زیبائی و متابولیسم و سوخت و ساز بدنی محرومند. اینان کار نمی‌کنند و از کسانی که کار می‌کنند و نمی‌خورند، ارتزاق می‌کنند.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: کسی که آبی و زمین بیابد و آنگاه نتواند نیازهای خود را برآورد از رحمت خدا دور است (۱).

شخصی از علی (علیه السلام) سؤال کرد اگر روزی مقدر است چگونه روزی کسی که در خانه می‌نشیند می‌رسد؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: از همان جا که مرگش می‌رسد. اگر شخص در خانه بنشیند روزیش مرگ است، یعنی قدر و تقدیر خدا در رزق او، مناسب با قابلیت، یعنی تنبلی اوست و اگر تلاش نمود قدر خداوند مناسب با سعی و تلاش و فعالیت اوست.

امام صادق در گرمای تابستان کار می‌کرد و عرق می‌ریخت؛ یکی از صوفیان آن حضرت را سرزنش کرده، گفت: اگر در این حال بمیری در طلب دنیا مرده‌ای. آن حضرت فرمود: من تلاش می‌کنم تا از امثال تو بی‌نیاز باشم و دوست دارم خدا مرا در حال تلاش برای تحصیل روزی ببیند (۲).

تذکر این نکته ضروری است که والدین نباید فرزندانشان را زود به بازار کار روانه کنند تا از تحصیل و تربیت عقب یا محروم بمانند. زشت است دختران زیبا را برای صرفاً جذب مشتری یا ارزانی کار به مغازه‌ها در بازار راه داد تا مانع رونق کار آقایان شوند، در نتیجه آن‌ها از وظیفه اصلی خود که آموزش و پرورش و خانه‌داری است محروم بمانند و آقایان هم بیکار. انسان همیشه می‌تواند هر شغلی را انتخاب نماید اما علم اندوزی و تربیت از آغاز طفولیت است تا زمانی خاص (۳).

هیچ کس نباید از اشتغال و شغل ننگ و عار داشته باشد، لذا بر پدران و مادران است که فرزندانشان را به شغلی مناسب تشویق کنند؛ ضمن این که هر کسی باید مناسب با موقعیت خود، شغلی را انتخاب نماید.

تعلیم و تعلیم و خانه‌داری و تربیت فرزند و حسن تبعل و شوهر داری و... نیز شغلند. روی این حساب می‌توان گفت: شغل‌ها متفاوتند: شغل‌هایی مربوط به ذهن و شغل‌هایی مربوط به عاطفه و شغل‌هایی هم در ارتباط با دین و تبلیغ اسلام و شغل‌هایی نیز بدنی‌اند.

ص: ۳۲۷

۱- حرعاملی، وسائل، ۱۷/۴۰.

۲- نک: خانواده پویا، ۹/۱۰۶.

۳- نک: جمعی از صاحب نظران، خانواده و تعلیم و تربیت، ص ۲۵۸.

شغل‌ها از لحاظ تأمین زندگی یکسانند. هیچ تمایزی از این جهت نیست و اگر تفاوتی در این جهت وجود دارد، تنها مربوط به دنیاست نه آخرت؛ با این تفاوت کسی که می‌تواند تدریس کند و یا پزشک خوبی باشد و یا طلبه‌ی متدین و با استعداد و یا مسئول مملکتی ماهر و متخصص باشد اگر به شغل دیگری دست یازد گناه است.

والدین برای فرزندانشان مطابق با پیشرفت زمان و شأن آن‌ها باید شغلی انتخاب نمایند و سعی نکنند شغل خودشان را به آن‌ها تحمیل کنند.

ضمناً باید ساعات روز، بین کار و عبادت و استراحت و خواب تقسیم شود. بعضی همه اوقات را به تحصیل می‌پردازند؛ در نتیجه ممکن است دچار ضعف اعصاب و اضطراب و استرس شدید شوند. آن‌ها خیال می‌کنند بزرگان یک شبه عالم و دانشمند شدند. این افراد به فرض از بزرگان علمی هم بشوند نه برای خود مفیدند و نه برای دیگران؛ آن‌ها دیوانگان عالم هستند.

برخی از فرزندان که تحت فشار والدین درس می‌خوانند و نمره خوبی هم می‌گیرند و در بهترین دانشگاه هم قبول می‌شوند چه بسا ممکن است دچار مرض‌های بسیار خطرناک شوند و به انزوای بی‌اورند. ضعف اعصاب با انسان چنین می‌کند. آن‌ها از همه کس وحشت دارند و احساس می‌کنند عده‌ای می‌خواهند به آن‌ها حمله کنند. اصل اساسی در هر کاری اعتدال است، نه تفریط صحیح است و نه افراط.

یکی از نوادگان امام راحل روز جمعه مطالعه می‌کرد. امام به او فرمود: برو با بچه‌هایی که دارند بازی می‌کنند بازی کن. من در طول عمرم یک ساعت از درس را به تفریح و یک ساعت از تفریح را به درس ندادم (۱).

بسیاری از بزرگسالان بازی با کودک را کم‌اهمیت و بی‌ارزش تلقی می‌کنند و انتظار دارند کودکان ساکت و آرام باشند، در حالی که اسلام با دید وسیع و کامل خود می‌گوید: *تُستحبُّ عَرامَةُ الغلامِ فی صِغَرِهِ لیكونَ حَلیماً فی کِبَرِهِ* (۲)؛ بازی کردن طفل در خردسالی و رها کردن او برای بازی، مستحب و پسندیده است تا در بزرگسالی، بردبار و صبور بشود. اساساً هر انسانی به تفریح سالم، به ویژه این که توأم با جنب و جوش باشد، نیازمند است؛ زیرا آن باعث صحت و سلامتی تن و روان و مانع بسیاری از امراض شده، سبب طول عمر می‌گردد.

ص: ۳۲۸

۱- . خانواده پویا، ۷/۶۳.

۲- . مجلسی، روضه المتقین، ۸/۶۵۲.

البته تفریح هم تنها به بازی نیست بلکه نگاه به طبیعت کردن و رنگ ها را دیدن و شنا کردن و مسافرت کردن و کتاب مطالعه را عوض نمودن و... را تفریح می گویند.

بهترین رنگ، رنگ زرد است که قرآن به آن تذکر داده است. *إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَيْغُرَاءُ فَاقْعَ لَوْ نُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ* (۱). آسمان زیبا و آب آبی و زلال را دیدن و به درختان سرسبز نظر کردن آرام بخش و از جمله تفریحات بسیار مفید است. قرآن دستور می دهد به میوه ها نظر کنید و رسیدن آن ها را مورد توجه قرار دهید. آن ها آیات و نشانه هایی برای مؤمنین است. *انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* (۲). آیا یکی از میوه های درخت، حضرت آدم و حوا (علیه السلام)، یعنی زوج و زوجه، نیستند که آن ها باید به هم نگاه کنند و لذت ببرند و به توحید نایل آیند.

کمال تفریح در غذا خوردن به نگاه کردن به آن است. *فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ* (۳)؛ پس انسان باید به طعامش (چه مادی و چه روحی) بنگرد. تفریح در تدریس به این است که بین آن مزاح سالم داشته باشیم، مشروط به این که از جاده اعتدال خارج نشویم. درباره اخلاق پیامبر اعظم فرموده اند: *كان يمزح و لا يقول الا حقاً و لا يؤذی قلباً و لا یفرط فيه* (۴)؛ پیامبر ختمی مزاح می کرد ولی جز حق چیز دیگری نمی گفت و قلبی را آزرده خاطر نمی کرد و در مزاح زیاده روی نمی کرد.

و از همه مهمتر این که بدانیم زمان آینده ی نونهالان غیر از زمان ما است، لذا شایسته است آن ها را طوری تربیت نمائیم که در هر عصری از اعصار، بالاخص در روزگار ما که علوم و تکنیک پیش رفت قابل توجهی دارند، بتوانند جامعه ای متمدن و نواندیش و نوآور به وجود آورند؛ از این رو باید هماهنگ با این پیش رفت، بنا به فرمایش علی (علیه السلام) «ادبوا اولادکم لغیر زمانکم؛ اولادتان را برای غیر زمان خودتان ادب نمایید.»، فرزندان را باید برای زمان خودشان تربیت کرد (۵).

ص: ۳۲۹

۱- . بقره، ۶۹.

۲- . انعام، ۹۹.

۳- . عبس، ۲۴.

۴- . مجلسی، ۶۹/۲۳۵.

۵- . جمعی از صاحب نظران، خانواده و تعلیم و تربیت، ص ۳۳۷.

اگر مکان و جایی مضر و بر مبنای کفر و نفاق باشد حتی اگر مسجد هم باشد نباید در آن اقامت گزید و بهترین عمل مثل نماز در آن صورت بگیرد. ملاک حسن مکان، چه خانه و چه معبد، اهلیت داشتن اهل آن امکان است.

قرآن در این رابطه حقیقت مطلب را به بهترین وجه در چهار آیه ذکر کرده است: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيْقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاجًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا... أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ... لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ... (۱)؛

آن مردم منافقی که مسجدی برای زیان رساندن به اسلام بر پا کردند و مقصودشان کفر و عناد و تفرقه کلمه بین مسلمین و مساعدت با دشمنان دیرینه خدا و رسول او بود و با این همه، قسم های مؤکد یاد می کنند که ما جز قصد خیر و توسعه اسلام نداریم، خدا گواهی می دهد که محققاً دروغ می گویند.

تو ای رسول ما هرگز در مسجد آن ها قدم نگذار که همان مسجد (قبا) که بنیانش از اول بر پایه تقوای محکم بنا گردیده بر این که در آن اقامه ی نماز کنی، شایسته تر است، زیرا در آن مسجد مردان پاکی هستند که مشتاق تهذیب نفوس خودند و خدا مردان پاک و مذهب را دوست می دارد.

آیا کسی که مسجدی به غرض و هدف تقوی و خدا پرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است مانند کسی است که بنایی سازد بر پایه سستی در کنار سیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت آن بنا از پایه به دوزخ افتد؟ و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد فرمود.

بنیانی که آن ها بر کفر و نفاق بنا کردند دل های ایشان راهمیشه به حیرت و ریب افکند تا آن که از آن یا به مرگ یا به توبه، دل بر کنند و خدا به اسرار خلق دانا و به دقایق امور عالم آگاه است.

بنابراین، اعتبار محلّ به اعتبار حالّ و داخل شونده ی در آن است، لذا خداوند به خاطر ارزش و قداست حقیقی حالّ و مجازی محلّ به هر دو، قسم یاد کرده، می فرماید: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ (۲)، که بحث آن گذشت.

ص: ۳۳۰

۱- . توبه، ۱۰۷-۱۱۰.

۲- . بلد، ۳ و ۲ و ۱.

چرا وجود سگ در خانه مانع ورود ملائکه در آن است؟

و از آن طرف روایت مشهوری است که: «لا تدخل الملائکه فی بیت فیہ الکلب» که آن دارای سه معنای طولی است: ۱- همان معنای ظاهری سگ بازی است، چنان که بعضی غربی ها و غرب زده ها از این کارهای ناشایست انجام می دهند. آن ها با یزید سگ باز و میمون باز محشور خواهند شد. در حقیقت روحیه آنان سگ خصلتی و میمون صفتی است که روز قیامت به صورت سگ و میمون آشکار و بارز می شوند که این همان تجسم عمل است. در دنیا خلق و خلق از هم جدایند، یعنی متمایز می نمایند ولی در آخرت آن دو یکی می شوند.

۲- منظور از بیت خانه ای است که در آن اختلاف باشد. در این خانه، خشم و غضب حاکم است. آن خشم و غضبی که نوعی از جنون است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: الحده ضرب من الجنون (۱)؛ تندی و عصبانیت نوعی از دیوانگی است. جنون، جن زدگی و دیوانگی است و جن و دیو نیز از آتش است، لذا شخص بداخلاق مثل دیو و جن آتشی است و داغ می کند.

باید دانست روایات در حالی که جوانی را شعبه ای از جنون می داند (روایت شده است: «الشباب شعبه من الجنون» (۲).

، آن را در شمار یکی از دو نعمتی می داند که تنها پس از گذشتن آن، ارزشش معلوم می شود (شیئان لایعرف فضلها الا من فقدهما: الشباب و العافیة) (۳).

قرآن می فرماید: راه اختلاف و نزاع نپویید که در این صورت ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد؛ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ (۴)؛ نزاع مکنید که سست شوید و قدرت و شوکت شما از میان برود. خانه این افراد جای رفت و آمد ملائکه نیست.

چگونه می شود به زن پرخاشگری کرد، در حالی که به آن ها اف (کمترین توهین لفظی) هم نمی شود گفت. آن ها امانت های الهی هستند که شوهرانشان آن ها را گرفته اند و نباید در امانت خیانت کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اخبرنی أخی جبرئیل و لم یزل یوصینی بالنساء حتی ظننت أن لا یحل لزوجها یقول لها اف... اخذ تموهن علی امانات الله (۵).

ص: ۳۳۱

۱- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ۲۳۰/۷-۲۳۱.

۲- مجلسی، بهار، ۱۳۳/۷۷.

۳- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۱/۱۹، ۱۳۸۷.

۴- انفال، ۴۶.

۵- حسین نوری، مستدرک الوسائل، ۲/۵۵.

یکی از گران بهاترین وصیت‌هایی که از معصومین، به ما رسیده است این جمله است: «ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصرأ الا الله (۱)؛ از ستم بر کسی که در مقابل تو هیچ پناه و یاوری جز خدا ندارد، هراسان باش.

۳- مراد از بیت، دل انسان است، دلی که در آن صفات رذیله باشد و در واقع انسان، خُلق کلبی دارد و خُلق انسانی. الهام‌های ملائکه در آن دل وارد و نافذ و راسخ نمی‌شود. کسانی که در شدت وحدت‌عصبانیت می‌گویند: «آن روی سگیم بالا می‌آید»، از همین باب است.

گویی همه بالقوه خلق سگی دارند که نباید آن را بالفعل نمایند. ضرب‌المثلی است که:

«أَجْعُ كَلْبِكَ يَتَّبِعُكَ (۲)؛ سگ خود را گرسنه بدار تا پیرو تو باشد.

البته در بعضی از موارد این دو معنا (خُلق و خُلق) یک مصداق پیدا می‌کند و آن روز قیامت است که از آن به تجسم عمل تعبیر می‌شود.

چند عامل مهم در بهبود روابط خانواده

زوج و حتی زوجه با تحمل و مدارا کردن با ناهنجاری‌های همسر به مقامات عالی‌تر می‌رسد. حافظ چه زیبا سروده است:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

نقل می‌کنند: ابوالحسن خرقانی چون با سوء اخلاق همسرش ساخت خداوند شیری را به تسخیر او درآورد و او هیزم‌ها را روی آن بار کرده، خودش هم سوار بر آن می‌شد (۳). سعدی نیز نقل می‌کند که او در رودبار پلنگ سواری را دیده است و نتیجه می‌گیرد:

توهم گردن از حکم داور میچ

که گردن نیچد ز حکم تو هیچ (۴)

بهترین شیوه رفق و مدارا و تحمل، تجاهل و تغافل است. امیرالمؤمنین فرمود: لا- عقل کالتجاهل (۵) و باز فرمود: لا- حلم کالتغافل.

در خانه باید مودت و رحمت حاکم باشد. مودت، اظهار حب است، یعنی زوج به زوجه بگوید: دوستت دارم. نسبت مودت به حب مانند نسبت خضوعی است که اثرش ظاهر است به خشوعی که عبارت است از نوع تأثر نفسانی از عظمت و کبریائی حق.

- ۱- . نك: مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان، ج ۳، ص ۴۵۸، ۱۳۸۹.
- ۲- . کلیه و دمنه، ص ۳۳، تصحیح حسن حسن زاده آملی، چ امیر کبیر.
- ۳- . خانواده پویا، ۵/۷۸.
- ۴- . سعدی، بوستان، در نیایش خداوند ونك: حسن حسن زاده، نمط. ۱، ص ۱۱، ۱۳۹۳.
- ۵- . آمدی، غرر الحکم، ص ۵۳.

رحمت نوعی تأثر نفسانی به سبب مشاهده ی حرمان محروم از کمال و نیازش به رفع نقصان است که مرحوم راحم را به نجاتش از نقص فرا می خواند(۱).

زدن زن دیه و یا قصاص به دنبال دارد؛ علاوه بر آن میان زدن و رابطه جنسی تعارض و تقابل جدی وجود دارد. پیامبر فرمود: چگونه یکی از شما همسرش را می زند و سپس در آغوشش می گیرد(۲).

اگر کسی برای مدت طولانی مثلاً چهل روز با هیچ کس رابطه نداشته باشد یا نتواند ارتباط برقرار کند دچار افسردگی می شود. انسان ها با پیوستگی و ارتباط زنده اند(۳). و بهترین ارتباط، ارتباط روح زوج با روح زوجه است که ظل ارتباط روح انسان با حضرت اله است.

چنان که قبلاً بیان: قالت فاطمة: روحی لروحك الفداء و نفسی لنفسك الوقاء یا ابالحسن. إن كنت فی خیر كنت معك و إن كنت فی شر كنت معك.

در ادبیات جدید، اصول زندگی بهینه به چند چیز دانسته شده است: یکی قرار دادن وقتی برای خانواده که اسمش را (Family time) گذاشته اند.

دیگر این که زن و مخصوصاً شوهر باید یاد بگیرند حرف همدیگر را خوب گوش کنند(۴). بسیاری از مردم فقط حرف می زنند و از هنر خوب گوش دادن محرومند. علی (علیه السلام) می فرماید: تعلم حسن الاستماع كما تعلم حسن القول(۵).

دیگر این که باید همیشه سخن آن حضرت آویزه گوش ما باشد که می فرماید: اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب(۶)؛ زیبا سخن بگوئید تا پاسخ زیبا دریافت کنید و این، ترجمان، بل تفسیر، بلکه تأویل کلام خداوند است که می فرماید: « وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا(۷)؛ و به مردم نیک بگوئید». نتیجه این که هم باید سخن خوب و هم سخن را خوب بگوئیم، یعنی سعی کنیم صدق و جد و فصاحت و بلاغت را عجین با سخنانمان کنیم.

و بالاخره این که سعی شود زن و مرد با رفتار مناسب، یکدیگر را به صلاح و اصلاح دعوت کنند. روایت شده است: کونوا دعاه الناس بغير الستتکم(۸)؛ مردم را به غیر زبانتان به خیر دعوت نمایید.

ص: ۳۳۳

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ۱۶/۱۶۶.

۲- فیض کاشانی، وافی، ۳/۱۱۸.

۳- خانواده پویا، ۶/۱۳.

۴- خانواده پویا، ۶/۱۴.

۵- نک: خانواده پویا، ۶/۱۲ و محاسن برقی، ۱/۲۳۳.

۶- آمدی، غررالحکم، شماره ۲۵۶۸.

۷- . بقره، ۸۳.

۸- . مجلسی، بهار، ۶۷/۳۰۹.

انگلیسی ها ضرب المثلی دارند که می گویند: [\(The voice of action is louder than the voice of words\)](#)؛ صدای عمل و زبان بدنی از صدای سخن و تلفظ رساتر و بلیغ تر است.

دیگر اینکه بسیاری از متدینان، تحکمانه و سلطه گرانه امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به جای اینکه مرض را نابود کنند، مریض را نابود می کنند، در حالی که امر و نهی نیز بایسته و شایسته است معروف و پسندیده باشند، یعنی آنها باید امر معروف به معروف و نهی معروف از منکر نمایند.

بنا به نظر بعضی عوامل نشاط و آرامش، ساده زیستی و قناعت و اشتغال به ذکر خدا و دوری از غم و غصه و انسان مثبت بودن و دوری از منفی بافی (همچو زنبور عسل، نه مانند خرماگس) است (۲).

عفو و صفح در خانه

در خانه باید اصل عفو و بالاتر از آن، صفح، حاکم باشد. بیان قرآن کریم چنین است: **وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)؛** و باید با خلق خدا عفو و صفح پیشه کنند. آیا دوست نمی دارید که خداوند هم در حق شما مغفرت فرماید؟ و خداوند بسیار آمرزنده و دارای رحمت است.

انسان در عفو بدی را می بیند و از آن در می گذرد ولی در صفح اساساً بدی را نادیده می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود. اگر مردم مخصوصاً مرد در خانه آن دو صفت حسنه را از خود بروز دهند خداوند هم آن ها را می بخشد و میانشان صلح و اصلاح برقرار می کند.

در مقابل عفو، کیفر دادن به مجرم و انتقام گرفتن از او مطرح است که صفت خوبی نیست، چرا که گفته اند: در عفو لذتی است که در انتقام نیست. اصولاً کسانی که منتقم هستند اول خودشان در رنج و گرفتاری روحی قرار می گیرند تا بعد نوبت به کیفر و ناراحتی حاصل از آن برای طرف مقابل برسد. تازه وقتی هم انتقام گرفت پی آمدهای نامطلوبی در انتظار اوست و چه بسا کار به جاهای تاریک و باریک بکشد.

قرآن می فرماید: **وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا (۴)؛** و جریمه و کیفر برای بدی کسی و انتقام از عمل قبیح او، که به اندازه بدی وی باشد، بد است.

ص: ۳۳۴

۱- نک: خانواده پویا، ۶/۶۷.

۲- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، از ۱۰۹-۱۰۲.

۳- نور، ۲۲.

۴- شوری، ۴۰.

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی «أحسن الی من أسا»

البته این معنای باطنی آیه است و معنای ظاهری آن این است: و انتقام از بدی هر کسی، به اندازه بدی او (باید) باشد و (نه بیشتر). این معنایی است که مفسرین ابراز داشته اند؛ اما اهل دل و حال به همان معنای باطنی گرایش و میل دارند. به همین دلیل دنباله آن قسمت از آیه، آمده است: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. آیا صحیح است اگر به ناموس کسی تجاوز شد او هم به ناموس او تجاوز کند؟ جواب، منفی است.

مرتبه بالاتر از عفو و صفا، در برخورد حضرت یوسف با برادران خود، آشکار می شود. او تقصیر جنایت برادران رادر حق خود، به شیطان نسبت می دهد و می فرماید: وَجَاءَ بِكُمْ مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (۱)؛ و خدا شما را از آن بیابان (به این جا) آورد بعد از آن که شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد.

اوج مردانگی و آقایی آن حضرت وقتی است که به برادران خجالت زده و شرمنده خود گفت: اگر شما و برخورد شما نسبت به من نبود، من عزیز مصر و وزیر خزانه داری آن نمی شدم.

ماحصل این بحث این که اگر زن و مرد خانه به ویژگی ها و سجایای اخلاقی آن حضرت مزین شوند، جهنم خانه آنها در دنیا و آخرت، تبدیل به بهشت خانه آنها در آن دو عالم خواهد شد.

وظایف زن و شوهر و نمونه های خوب و بد خانواده

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده: و الکاد علی عیاله من حلّ کالمجاهد فی سبیل الله؛ آن کسی که برای تأمین نفقه خانواده اش از راه حلال زحمت می کشد گویی مجاهد در راه خداوند است (۲).

امام صادق فرموده است: «مجادلة السیوف اهون من طلب الحلال» (۳)؛ جهاد با شمشیر از به دست آوردن روزی حلال آسان تر است.

اگر خدای ناکرده تأمین مایحتاج زندگی از راه حرام باشد در نسل خانواده تأثیر نامطلوبش آشکار خواهد شد. امام صادق این حقیقت را اعلان فرموده است: الحرام یبین فی الذریه (۴).

ص: ۳۳۵

۱- . یوسف، ۱۰۰.

۲- . مجلسی، بحار، ۱۰۱/۷۲.

۳- . کلینی، کافی، ۵/۱۶۱.

۴- . حر عاملی، وسایل، ۱۷/۸۱، ح ۲۲۰۴۳.

از طرفی اگر زن خوب شوهرداری کند یک مجاهد فی سبیل الله محسوب می شود، چرا که پیامبر فرموده است: جهاد المرئنه حسن التبعل (۱)؛ جهاد زن خوب شوهرداری نمودن است. و باز از آن حضرت روایت شده است: اگر زن علاوه بر آن، رضایت شوهرش را بخواهد و از موافقت او تبعیت کند همه ثواب ها از قبیل ثواب جمعه و جماعت و حج مستحبی و عیادت مریض و تشییع جنازه و... به او داده می شود؛ حسن التبعل احداکن لزوجها و طلبها مرضاته و اتباعها موافقته يعدل ذلك كله (۲)؛ خوب شوهرداری یکی از شما زنان برای همسر خود و طلب رضایت او و پیروی از موافقتش، معادل تمام کارهای خوب مذکور است.

در اسلام مرد و زن هر دو سید و مدیرند با این تفاوت که مرد، سید و سرپرست اهل و عیالش است و زن، سرپرست خانه و امور داخلی آن. کل نفس من بنی آدم سید، فالرجل سید اهل و المرأه سیده بیتها (۳)؛ هر کسی از فرزندان بنی آدم سید و آقا است، پس مرد سید اهلش و زن سید خانه اش می باشد. بهترین خانه خانه ای است که نه مردسالاری باشد و نه زن سالاری، بلکه خدسالاری باشد.

اساساً تفاوت هایی از نوع تفاوت تناسب، نه نقص و کمال، میان زن و شوهر وجود دارد و الا خلف و تناقض لازم می آید. زن باید خود را به زن نمونه و مرد هم باید خود را به مرد نمونه برساند. آنچه محکوم است تبعیض است، نه تفاوت. در کل نظام خلقت تفاوت وجود دارد و تفاوت ها عامل زیبایی و خیرند. روایت شده است که خداوند لعنت می کند زنانی را که خود را شبیه مردان یا مردانی که خود را شبیه زنان قرار دهند (۴).

اگر میان زن و مرد تفاوت وجود نمی داشت خانواده پا نمی گرفت. خداوند در این باره چنین می فرماید: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ (۵)؛ یعنی مردان به سبب بنیه ی قوی و این که از مال خود به زنان نفقه می دهند، قوام بخش و خدمتگزار زنان می باشند.

خانم های صالح کسانی هستند (که به عنوان شکرگزاری یا تکلیف) متواضع و خاضع نسبت به شوهران خود و مطیع آنان هستند و در غیب، حافظ حقوق و اسراری هستند که

ص: ۳۳۶

۱- . مجلسی، بحار، ۱۰/۹۹، ح ۱.

۲- . محمد ری شهری، میزان الحکمه، ۹/۹۷.

۳- . الهندی، کتذ العمال، ۶/۲۲، ۱۹۸۵م.

۴- . نک: خانواده پویا، ۹/۴۸.

۵- . نساء، ۳۴.

خداوند به حفظ آن‌ها دستور داده است. بنا به سخن حضرت علی (علیه السلام) زنان باید علاوه بر مردان، از سه صفت تکبر و ترس و بخل برخوردار باشند(۱).

بنابراین زنان باید تسلیم شوهرشان باشند. شوهر یک نوکر مجانی برای همسرش است. اگر یک زن یک نوکر مجانی داشته باشد روزی چند بار از او تشکر می‌کند، پس لااقل او روزی یکی دو بار از شوهر خود تشکر نماید.

درست است که زن و مرد بر گردن یکدیگر حقوقی دارند که در قبال آن‌ها تکلیفی هم دارند ولی بالاتر از آن این است که زن سعی کند موافقت شوهرش را در امور کسب کند تا همیشه با شادی و نشاط زندگی کنند و در حال حیات، سرد و جامد و مرده نباشند؛ چرا که روایت شده است: موافقه الزوج کمال السرور(۲)؛ موافقت شوهر کمال و نهایت سرور و شادی است و بالاتر از این آن که مردان مخصوصاً زنان بدی دیگری را با حسن و خوبی پاسخ دهند و یکی دیگری را غیر مستقیم تنبیه نمایند. علی (علیه السلام) می‌فرماید: إِزْجِرِ الْمَسِيئَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ(۳)؛ یعنی بدکار را با پاداش نیکوکار زجر بده و تنبیه کن.

یکی از راه‌هایی که بسیار سفارش شده است هدیه است. گاهی با هیچ چیزی جز هدیه نمی‌توان محبت را افزود و کینه را از سینه زدود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: تَهَادَوْا فَاِنَّ الْهَدِيَةَ تَزِيدُ فِي الْمَحَبَةِ وَ تَهَادُوا فَاِنَّ الْهَدِيَةَ تَذْهَبُ بِالضَّغِينَةِ(۴)؛ به یکدیگر هدیه بدهید، زیرا هدیه محبت را زیاد می‌کند و کینه را زایل می‌نماید.

بهترین نمونه خانواده، اهل بیت عصمت و طهارت است که خداوند خواسته است هیچ آلودگی و پلیدی نداشته باشند و پاک و مزگی باشند، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(۵)؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

آنها عالیترین الگوی حجاب و حیا و عفت نفس و الفت و زهد و به طور کلی تدین هستند و نسل آن‌ها تا قیامت پاک و پاکیزه خواهد ماند. این خانواده کوچک از لحاظ بنا و بزرگی از لحاظ محتوا بر همه خانواده‌های لایق و خوب سایه پر مایه انداخته است. این خانواده‌ی حق، در عاقبت بر همه جوامع بشری و کشورهای باطل غلبه خواهد کرد.

ص: ۳۳۷

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۲۶ و نک: مظاهری، اخلاق و جوان، ۲/۱۷۵.

۲- مجلسی، بحار، ۷۶/۳۰۳، باب ۱۰۹، ح ۱۶.

۳- مجلسی، بحار، ۷۶/۳۰۲، باب ۱۰۹، ح ۱۶ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۸/۴۱۰.

۴- کلینی، کافی، ۵/۱۴۳.

۵- احزاب، ۳۳.

در مقابل، بدترین الگو و سست ترین خانه و خانواده، خانه و خانواده کسانی است که غیر خدا را دوست و سرپرست خود اتخاذ کرده اند. مَثَلِ خَانه هَای آناں مَثَلِ لَانه و کاشانه عنکبوت است و اگر کفار بدانند، آن ها، سست ترین خانه ها است؛ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱).

عوامل مهم استحکام خانواده

الف - محبت

نظام عالم بر پایه ی زیبایی و محبت و عشق استوار است. این دو در کل نظام هستی ساری و جاری و حاکم است. در حدیث قدسی آمده است: کنت کنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف (۲)؛ من (خداوند) گنج نهانی بودم و هستم و خواهم بود و دوست داشتم و دارم و خواهم داشت شناخته شوم، پس خلق کردم و می کنم و خواهم کرد تا شناخته شوم. عرفا گفته اند: اذا تمَّ العشق فهو الله؛ وقتی عشق به تمامیت و کمال خود می رسد، پس آن، خداست.

دین هم چیزی جز محبت نیست و محبت هم جز دین نیست. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: هل الدين الا الحب، الدين هو الحب و الحب هو الدين (۳)؛ آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟ دین همان محبت و محبت همان دین است.

مردمی که متدین واقعی به دین اسلام می شوند هم خداوند آن ها را دوست می دارد و آن ها خدا را دوست می دارند. در قرآن آمده است: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۴). مینا و پایه ی حیات معقول انسان، محبت و مودت و عشق هدایت شده است. حافظ چه خوب سروده است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید (۵)

ص: ۳۳۸

۱- . عنکبوت، ۴۱.

۲- . مجلسی، بحار، ۸۴/۱۹۸.

۳- . مجلسی، بحار، ۶۵/۶۲.

۴- . مائده، ۵۴.

۵- . دیوان حافظ، غزل ۲۴۴.

میان دو همسر شایسته هم، عشق و محبت متقابل وجود دارد که آن‌ها باید آن را تقویت کرده نسبت به هم احترام نمایند.

ب و ج - استماع و سخن گفتن

دو عامل دیگر استحکام خانواده، روی آوردن و عنایت نسبت به هم از طریق سخن گفتن و حرف شنیدن است. اصولاً توجه و مکالمه و استماع زن و مرد به سخن یکدیگر، سبب افزایش محبت و در نتیجه استحکام خانواده می‌شود. بعضی هم هنر خوب سخن گفتن و هم با محتوا صحبت کردن را دارند. هم حرف خوب می‌زنند و هم حرف را خوب می‌زنند، اما هنر خوب و با دقت گوش دادن ندارند.

در استماع، چهره و وضعیت و حالت و رفتار هم باید هماهنگ با آن باشد؛ به همین دلیل گفته‌اند: رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون. انسان با سخن گفتن شناخته می‌شود. تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. علی (علیه السلام) می‌فرماید: تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوءٌ تحت لسانه (۱)؛ صحبت کنید تا شناخته شوید، زیرا شخصیت مرد تحت زبان او مستور است. در ضرب المثل‌ها آمده است: زبان باد بزن دل است.

چه خوب است مرد به زن خود بگوید: عزیزم دوستت دارم و زن به مرد بگوید: عزیزم من به تو افتخار می‌کنم. ضمن این که ارتباط غیر کلامی هم باید مناسب با آن گفتار باشد. امروزه می‌گویند: کل بدن پیام دارد (body language). سبب بسیاری از دشمنی‌ها در خانواده این است که اعضای خانواده نمی‌توانند پیام خود را که حاکی از دوستی و محبت است به طور کامل و واضح و بلیغ برسانند.

عطر و لباس هم از جلوه‌های پیام بدنی محسوب می‌شود. روایت شده که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از نماز که می‌خواستند بر همسرشان وارد شوند مسواک می‌کردند و عطر می‌زدند. اصحاب می‌پرسیدند مگر نماز تمام نشد؟ حضرت می‌فرمود: می‌خواهم پیش همسرم بروم (۲).

شخصی بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد و دید یک لباس قرمزی روی دوششان افکنده است. او تعجب کرد و امام تعجب را در چهره‌ی این فرد خواند و به او فرمود: خانم بنده این لباس را دوست می‌دارد (۳).

ص: ۳۳۹

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۰.

۲- خانواده پویا، ۶/۲۲.

۳- کلینی، کافی، ۶/۴۴۷.

البته محبت ها و جلوه های آن باید در طول محبت خداوند و قرآن و اهل بیت باشد، نه در عرض آن ها و در سمت و سوی دنیا. علاوه بر آن همیشه باید محبت و عشق اعضای خانواده نسبت به یکدیگر معتدل و هدایت شده باشد.

گفتگوی صمیمانه از بهترین و راحت ترین راه ها و راه کارهای ایجاد انس و الفت و محبت است. مرد در خانه باید بخشی از اوقاتش را برای ارتباط کلامی با همسر و حتی فرزندانش (Family Time) اختصاص دهد.

د- لطیفه گوئی

از جمله عوامل دیگر استحکام خانواده، مزاح و لطیفه گوئی است، مشروط بر این که موجب آزار دیگری نشود و از مرز حق خارج نگردد و از افراط هم دور باشد.

اساساً در لطیفه، زیبایی و ظرافت روحی و نُصح و خیرخواهی و هدایت و حمایت و هدف و ارشاد و رشد و نشاط موج می زند: لطیفه غیر از شوخی و جک است؛ زیرا هدف این دو بیشتر خندانند است.

در مورد اخلاق پیامبر اعظم گفته اند: کان یمزح و لایقول الا حقاً و لا یؤذی قلباً و لا یفرط فیه (۱).

مزاح و شوخی مخصوصاً میان والدین و فرزندان و بین استاد و دانشجو و به طور کلی در بین مردم نباید سبب حرمت شکنی و خدشه بر بزرگ منشی و طعنه بر حشمت باشد، چرا که تا وقتی حشمت باقی است مودت هم باقی است و نابودی حشمت، نابودی حیاست. امام صادق می فرماید: لا تذهب الحشمة بینک و بین اخیک و ابق منها فان ذهاب الحشمة ذهاب الحیاء و بقاء الحشمة بقاء الموده (۲)؛ حشمت و بزرگ منشی را میان خود و برادرت از میان مبر و آن را باقی بدار، زیرا نابودی حشمت، نابودی حیا و بقای حشمت، بقای مودت و دوستی است.

سخن قابل توجه برای مدرسان این که در مزاح باید ظرفیت شاگردان را در نظر بگیرند که مبادا سوء استفاده کنند و خارج از نزاکت و صرفاً برای خنده مزاح نکنند، بلکه مزاح باید توأم

ص: ۳۴۰

۱- . مجلسی، بحار، ۶۹/۲۳۵.

۲- . بحار، ۷۵/۲۵۴.

با محتوا و نکته باشد و در این خصوص اساتید باید از حرکات مناسب و معقول برخوردار باشند تا کلاس درس، جذاب و با نشاط باشد که در غیر این صورت نظم کلاس و مدیریت آن خدشه پیدا می کند و کلاس از هدف اصلیش باز می ماند.

علی (علیه السلام) می فرماید: ایاک أن تذکر من الکلام ما یكون مضحکاً إن حکیت ذلک عن غیرک (۱)؛ تو را بر حذر می دارم از این که کلامی بگویی که خنده آور باشد، اگرچه از دیگری حکایت کنی و به همین دلیل گفته اند:

ز شوخی بپرهیز ای با خرد

که شوخی تو را آبرو می برد

ه- مشورت با زن

از جمله عوامل دیگر مشورت با زن و همسر خود می باشد، مشروط بر این که عقل او آزمایش شده باشد، که در این صورت مرد به زوجه اش شخصیت داده است، لذا این امر سبب افزایش استحکام خانواده است. از علی (علیه السلام) روایت شده است: ایاک و مشاوره النساء الامن جرّبت بکمال عقل (۲)؛ از مشورت با زنان بپرهیز مگر اینکه با زنانی مشورت کنی که به کمال عقل و تعقل رسیده باشند.

یکی از پرسش های درون دینی، چرایی پرهیز از مشورت با زنان است. علی (علیه السلام) می فرماید: «و ایاک و مشاوره النساء فان رأیهنّ الی افسن و عزمهنّ الی وهنّ؛ از مشاوره با زنان بپرهیز که نظریه آن ها ناتوان و ناقص و تصمیماتشان ناپایدار است» (۳).

با توجه به روایت قبلی آن حضرت، این حکم، کلی و مراد آن امام همام قطعاً منع مطلق نیست. به نظر می رسد منظور حضرتش از منع مشورت با زنان، همان رعایت احتیاط و دقت در گفتار و حذر از اندیشه های زنان معمولی و عدم اختلاط و ارتباط بیش از حد نیاز با آن ها است. زیرا قرآن به طور مطلق می فرماید: وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ (۴).

ص: ۳۴۱

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱ به امام حسن یا محمد بن حنفیه، فی الاسلام، ص ۹۳۸.

۲- مجلسی، بحار، ۱۰۳/۲۵۳، باب ۴، روایت ۲۵۳.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۸، فیض الاسلام.

۴- آل عمران، ۱۵۹.

افزون بر آن، پیامبر ختمی مآب با همسرش امّ سَلَمَه، پس از امضای صلح حدیبیه و با دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام)، درباره ازدواجش با حضرت علی (علیه السلام) مشورت نمود(۱).

و- صله رحم

یکی دیگر از عوامل اتقان و ابرام و محکم بودن خانواده، ارتباط خانوادگی و صله رحم است. پایه صله رحم، حق رحم است که اعم از حق اسلام است. رَحِم، هم خانواده رحمت و از اسمای حسنی حضرت رب العالمین است و هم چنان که رحمت او عالم گیر است، انسان نیز که خلیفه به حق اوست باید رحمتش جهان شمول باشد.

اگر فامیل شخص مسلمان باشد دو حق وجود دارد: یکی حق اسلام و دیگری حق خویشاوندی. قال الصادق (علیه السلام): ... حق الرحم لا یقطعہ شیء و اذا کانوا علی امرک (ای دینک) کان لهم حقان: حق الرحم و حق الاسلام(۲)؛ هیچ چیزی حق رحم را قطع نمی کند و وقتی ارحام، هم کیش تو باشند دو حق برای آن ها وجود دارد: یکی حق رحم و دیگری حق اسلام.

در تکمیل بحث، بسیار مناسب است سخن امام صادق، رئیس مذهب شیعه، در این جا آورده شود. آن حضرت فرمود: خداوند در سه چیز به هیچ کس رخصت و اجازه برکناری نداده است: بَرُّ الوالدین بَرِّینِ کانا او فاجرین و وفاءً بالعهد للبرِّ و الفاجر و أداء الأمانه الی البرِّ و الفاجر(۳)؛ ۱. نیکی نمودن به پدر و مادر؛ چه نیکوکار باشند و چه فاجر و بدکردار ۲. وفا نمودن به عهد؛ چه برای محسن و نیکوکار باشد و چه برای تبهکار ۳. پس دادن امانت به صاحبش؛ چه خوب باشد چه بد.

اصل فعلیت پیدا کردن صله رحم و حداقل آن، قرابت و وصل و ارتباط میان رحم ها، یعنی خویشاوندان است، اگرچه تحقق آن با یک سلام و یا با نوشیدن یک جرعه آب باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: صِلُوا ارحامکم فی الدنیا و لو بالسلام(۴) و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: صِل رَحِمَک و لو بشربه من ماء(۵). البته عوامل دیگری جهت استحکام میان افراد جامعه و خانواده ها وجود دارد که می توان در لا به لای این نوشتار پیدا نمود.

ص: ۳۴۲

۱- مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان، ۵/۵۲۳، به کوشش: محمد آصف.

۲- کلینی، کافی، ۲/۱۵۷، باب صله الرحم، ح ۳۰.

۳- ابن شعبه، تحف العقول، ۲/۱۶۹، ترجمه: بهزاد، جعفری، ۱۳۴۵.

۴- مجلسی، بحار، ۷۱/۱۰۴.

۵- کلینی، ۲/۱۵۱.

هدف اصلی از خلقت انسان، عبادت است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) مصداق اتم و اکمل عبادت، نماز است. نماز یک نوع ارتباط عمیق و آگاهانه میان عبد و معبود است که اساس آن، معرفت و عشق است.

از آغاز خلقت، بشر به ویژه جوان به عبادت گرایش داشته است، هر چند ممکن است در این خصوص خطا در مصداق داشته باشد؛ چرا که عبودیت فطری است. از آثار به جا مانده از گذشتگان پیداست که انسان همواره با اشکال مختلف گرنش در مقابل حضرت حق روبرو بوده است که نماز روشن ترین و جذاب ترین شکل عبودیت است.

چون بسیاری از مسایل دینی نظیر توحّد، تأله، یاد خدا، دوری از گناه، خلوص نیت، حکمت، عبادت سرتی مخصوصاً نماز در خلوت و... بر خلاف شرک، ارتکاب جرم و جنایت، قتل و سرقت و... قلبی و روحی و درونی هستند، پس محال است که به صورت ظاهر جلوه کنند تا از آن ها آثار باستانی در اماکن و موزه ها و غارها باقی بماند.

به بیان روشن تر مسایل معنوی، مثل ایمان و وجدان و آرامش و محبت و عشق به خدا و... بروز خارجی ندارند تا به شکل آثار باستانی در موزه ها باقی بماند ولی بت پرستی و فحشا و قمار بازی و مشروب خواری و... عملی اند، لذا آثاری از آن ها در موزه باقی می ماند؛ به این ترتیب نمی توان گفت: آن ها حقه اند و این ها حق.

نماز و دعا در همه ادیان الهی بزرگ نظیر یهود، مسیحیت و زرتشتی بوده است و در اسلام به بهترین شکل و کامل ترین هیأت و عالی ترین کیفیت تجلی دارد. (۲)

روایت شده است که بعضی انبیا مثل آدم (علیه السلام) نمازشان دو رکعتی بوده است و به همان نحو امتش را نیز امر می فرمود. بعضی دیگر نمازشان سه رکعتی بوده است، مثل نوح (علیه السلام) و تعدادی چهار رکعتی، مثل ابراهیم (علیه السلام). و نماز محمد (صلی الله علیه و آله) دو و سه و چهار رکعتی بوده است

ص: ۳۴۳

۱- ذاریات، ۵۶.

۲- ر.ک: عشق و نماز، طرح پژوهشی دانشگاه آزاد، واحد نجف آباد، رحمت الله شریعتی.

و مردم هم در این موارد تابع انبیایشان بوده اند. ملائکه نیز علاوه بر وحی و الهام، تصرفات و تأثیراتی دارند که یا با دو بال است یا با سه بال یا با چهار بال یا بیشتر؛ چرا که از «جنح» به «صلات» تعبیر شده است. (۱) قرآن در این مورد می فرماید: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ». (۲)

عالی ترین نقش و تأثیر نماز برای مردم به ویژه جوانان، امنیت جان و سلامتی روان و منطقی بودن اندیشه و صحت جسم و تندرستی جرم است.

هر انسانی احساس می کند که دوره و کوره ی کوران جوانی، بیشتر از همه دوران برای او خطرناک است و مرتب امنیت و سلامتی او تهدید می شود. بنابراین در آن زمان احساس نیاز بیشتری به عبادت و نماز می شود. اینجاست که اهمیت حدیث «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ: الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ» روشن می شود. افلاطون می گوید: «بزرگترین اشتباهی که پزشکان مرتکب می شوند این است که سعی دارند جسم بیمار را معالجه کنند، بدون اینکه لحظه ای هم در صدد شِفای فکر و روح برآیند». (۳) و از علی (علیه السلام) روایت شده است: «شیئان لایعرف فضلهم الا من فقدهما الشباب والعافیه». (۴)

اشتباه کثیری از مردم این است که بیشتر به دنبال آسایش و رفاه، که مربوط به جسم و ظاهر است، می روند و از آرامش روانی، که اساس کار و زندگی است، بی بهره اند.

نماز، هم جسم و بدن و نفس و جان انسان را سالم نگه می دارد و هم گناهان او را می زداید. علی (علیه السلام) می فرماید: «الصَّلَاةُ صَابُونُ الْخَطَايَا». (۵) و نماز بهترین عامل شفا ی جسم مریض و روح علیل است. به عبارت دیگر صلوات، دوا ی تن و طیب عقل و حیب دل است و یک دوره ی سیر و سلوک.

نماز زینده هر انسانی مخصوصاً جوان به ویژه جوانی که آلوده نباشد، می باشد؛ چرا که جوان دارای زیبایی هایی است که عبارتند از: زیبایی جوانی و زیبایی حاصل از طینت و سرشت پاک و زیبایی حاکی از ذهن زلال و عقل ناب و فطرت صاف و زیبایی ناشی از

ص: ۳۴۴

۱- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، سید حیدر آملی، ص ۱۶۹.

۲- فاطر، ۱.

۳- صفدر صانعی، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، ص ۱۰۱؛ مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، مهدی

سلیمانی آشتیانی و محمدحسین درایتی، ج ۲، ص ۲۵۴، شرح دعاء النبی، بعد الصلاه...

۴- حسن شیخ الاسلامی، هدایه العلم فی تنظیم غرر الحکم، ص ۲۹۳، ۱۳۷۱، قم.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۳؛ حکمت منسوب به علی ابن ابی طالب، ح ۵۹۸.

عبادت در شکل نماز. خلاصه اینکه جوان هم خلقتش زیباست و هم خلقتش، به این ترتیب او بیشتر از هر کس آیت خداوندی و دال بر کمالات حسنی حضرت اله است. هر اندازه موجودی از کمالات بیشتری برخوردار باشد بیشتر مورد عنایت خداوند و آیت و نشانه‌ی او است.

به این ترتیب بسیار مفید می‌نماید که ارتباط احکام و مختصات نماز و ویژگی‌های جوان و جسم و نفس او، بیان و اثبات شود.

نکته‌ای در اینجا تذکرش لازم است اینکه چون بیشتر مباحث بخش دوم و سوم مربوط به جوان است، طبیعی است در این بخش بعضی مطالب در این خصوص تکراری باشد؛ امید است از این لحاظ ملالی حاصل نیاید. چرا که هر تکراری ملال آور نیست.

ناصر خسرو چنین سروده است:

در شعر ز تکرار سخن عیب نباشد

زیرا که خوش آید سخن نغز به تکرار

و باز گفته شده است: «هو المسک ما کزرتہ یتضوع»^(۱)؛ آن (سخن)، مشکی عطر آگین است که هرچه تکرار کنی بوی مطبوع آن بیشتر پخش می‌شود و سعدی گفته است:

آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم

معیار جوانی و ویژگی‌های آن

در مورد اینکه جوانی در چه سنی است و معیار و ملاک آن چیست؟، اختلاف وجود دارد، چنانکه قبلاً بیان شد، علی (علیه السلام) در خصوص آیه «أَوْلَم نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ»^(۲)؛ آیا به شما به مقداری که برای یک نفر ممکن باشد فکر کند و پند گیرد و در امور دین و عواقب حالش نظر کند، مشروط بر اینکه بخواهد فکر کند و متذکر شود، عمر ندادیم؟. می‌فرماید: «عمری که آدم نمی‌تواند بهانه بیاورد که نمی‌توانم بیندیشم و... سی سال است». امام صادق (علیه السلام) بیان می‌دارد: «آن آیه، توبیخ کسی است که هجده ساله است»^(۳).

ممکن است کسانی مثل اصحاب کهف پیر باشند ولی چون ایمان دارند، جوان بلکه جوانمرد نامیده شوند که قرآن از آن‌ها تعبیر به «فتیه»، یعنی جوانمردان می‌نماید. «انهم فتیه

١- محمد رضا مظفر، المنطق، ص ٤٦٣.

٢- فاطر، ٣٧.

٣- طبرسي، مجمع البيان، ج ٧-٨، ص ٦٤١.

آمنوا بر بهم» (۱) امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «ان اصحاب الکهف کانوا شیوخاً فسماهم الله عزوجل فتیه بایمانهم» (۲).

پیر منم جوان منم

من نه منم نه من منم

تیر منم کمان منم

من نه منم نه من منم

شمس شکر نیز تویی

معجز تبریز تویی

لخلخه آمیز تویی

خواجه عطار مرا (۳)

جوانی دوره تمامیت الگوپذیری و فعلیت عبودیت و تحقق شاکله نماز است. همان زمان شبابت است که از آن به جوانمردی، نه نونهال مردی و نه میانسال مردی و نه پیرمردی، یاد می شود.

تجربه ثابت کرده است که انسان تا سن سی و پنج و چهل سالگی هرچه باید بشود می شود، یعنی پی ریزی امور علمی و اخلاقی و هنری و تخصص شغلی و... در این سنین است. ابوعلی سینا تا سن هجده سالگی همه علوم را فراگرفت (۴) و بعد از آن روی یافته هایش کار کرد و آن ها را تعمیق بخشید که آن نشان از هوش سرشار آن فیلسوف و طبیب تواناست.

آیه الله ایزدی نجف آبادی، استاد راقم این سطور، می فرمود: شیطان پیشانی اشخاصی را که تا سن چهل سالگی خود را آراسته به صفات نیکو ننموده اند می بوسد و می گوید: پدر و مادرم فدایت! هیچ وقت روی سعادت را نخواهی دید. قال النبی (صلی الله علیه و آله): إذا بلغ الرجل أربعین سنه و لم یغلب خیره شره قبل الشیطان بین عینیه و قال: هذا وجه لا یفلح (۵).

امام جعفر صادق (علیه السلام) به ابو جعفر احوال، مبلغ بزرگ اسلام، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ» (۶)؛ در امر تبلیغ بر تو باد که روی جوانان کار کنی، زیرا جوانان نسبت به هر خیری سریع تر از هر چیزی هستند. به دلیل اینکه وقتی برادران یوسف (علیه السلام) برادرشان،

ص: ۳۴۶

۱- کهف، ۱۳.

۲- نک: مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۲۲۷، ۱۳۸۶.

۳- فروزان فر، چهار مقاله.

۴- دکتر محمود نجم آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، ص ۴۸۶، ۱۳۵۳.

۵- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۶۷، حاشیه.

۶- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۶، باب ۱۳ أن مودتهم أجر الرساله... .

عزیز مصر را شناختند، آن حضرت فرمود: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱). ولی چون به پدر گفتند: برای ما خطاکاران از خداوند آمرزش بخواه، آن حضرت استغفار را تا شب جمعه به تعویق انداخت. «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲).

علاوه بر آن یوسف (علیه السلام) خداوند را به «ارحم الراحمین» و یعقوب (علیه السلام) به «رحیم» توصیف می کنند، در حالیکه مورد جنایت واقع شدن و عفو، بالذات مربوط به یوسف و بالعرض مربوط به یعقوب (علیه السلام) بود، چنانکه قبلاً بیان شد. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجْرِ» (۳).

در عین حال باید توجه داشت که جوانی و فراغت و ثروت ممکن است از جمله عوامل فسادآور باشد.

ان الشباب و الفراغ و الجدة

مفسده للمراءى مفسده

ضمن این که نباید از شیوخ و پیران مجرب غافل بود. علی (علیه السلام) می فرماید: رأی الشيخ احب الی من جلد الغلام؛ تدبیر پیر را از چابکی و چالاکی جوان بیشتر دوست دارم. (۴)

الگوپذیری و ارزش و آزادی جوانان

والدین باید الگوی خوبی برای فرزندان خود باشند؛ زیرا فرزندان وارث اعتقادات، اخلاق و اعمال والدین خویشند. به همین دلیل خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (۵)؛ خانواده ات را به نماز امر کن و در این رابطه صبر پیشه خود ساز. قرآن، پیامبر ختمی مرتبت را اسوه و انگاره خوبی برای مردم، به خصوص جوانانی که به خدا و روز جزا امید دارند و او را زیاد یاد می کنند (و نماز می خوانند) معرفی می کند. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۶).

ص: ۳۴۷

۱- یوسف، ۹۲.

۲- یوسف، ۹۸.

۳- محدث قمی، سفینه البحار، ص ۶۸، ذیل کلمه شیب؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۲، باب آداب طلب العلم و احکامه.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۸۶ نک: احمد بهشتی، تجرید، ص ۵۲، ۱۳۹۱.

۵- طه، ۱۳۲.

۶- احزاب، ۲۱.

انسان تا زمانی که در بحر جوانی غرق است قدر آن را نمی شناسد. علی (علیه السلام) می فرماید: «شَيْئَانِ لَا يُعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا: الشَّبَابَ وَ الْعَافِيَةَ» (۱)؛ دو چیزند که کسی فضل و قدر و ارجشان را نمی شناسد مگر اینکه آن دو را از دست بدهد: یکی جوانی اوست و دیگری عافیت؛ به عبارت دیگر تا شخص پیر و فرتوت نگردد، به درستی قدر و منزلت بهار جوانی و طراوت آن را نمی داند.

جوانی بهار است ای برادر

همه گلها در آن روید سراسر

در دوره کهولت است که آرزو می کند: ای کاش جوانی برگردد تا از سختی ایام پیری به آن شکوه و شکایت کند، هر چند این رجعت محال است.

فِيالِيَتَّ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا

فَأُخْبِرُهُ بِمَا فَعَلَ الْمَشِيبَ (۲)

معمولاً قلب جوان از قلب پیر، رقیق تر است؛ چرا که جوانان از آلودگی های دنیا دورترند و قلبشان از تیرگی های مادی پاک است. در تأیید این سخن، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لِأَنَّ قَلْبَ الشَّبَابِ أَرْقُ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ». (۳) مولوی در این باره چه خوب سروده است:

سخت گیری و تعصب، خامی است

تا جنینی، کار خون آشامی است

برخی تصور می کنند که همه چیز را با زور و ضرب و شتم و قدرت بازو می توانند حل کنند. تر آن ها این است که «العصا لمن عصی»؛ عصا و چوب، مخصوص کسی است که عصیان می کند؛ در حالی کتک را، آن هم گاهی اوقات، به چهار پایان می زنند، نه انسان؛ چرا که او تنها با ادب تربیت می شود. علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْأَدَابِ وَ الْبَهَائِمِ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ». (۴)

منظور از آزادی انسان به خصوص جوان این است که او در امور، به ویژه امور معنوی، مثل تفکر و انتخاب دین و مشی زندگی و... خود تصمیم بگیرد و انتخاب و اختیار نماید. انتخاب و اختیار یعنی با استدلال، نه با تحمیل و اجبار، نخبه و خیر را برگزیدن.

در این خصوص قلب صاف و عشق به حقیقت و مطالعه در جهان هستی و اندیشیدن در

- ۱- غررالحکم و دررالکلم، آمدی، ص ۴۱۴.
- ۲- جامع المقدمات، کتاب شرح العوامل فی النحو، ص ۱۵۴. در جواهر البلاغه هاشمی در صفحه ۸۶ آمده است: الالیت الشباب یعود یوماً فاخبره بما فعل المشیب
- ۳- الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۱، ص ۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۸۰، باب قصص یعقوب و یوسف... .
- ۴- صالح صبحی، نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

نظام آفرینش و دوستی با اولیاءالله و مجالست با فرزنانگان وارسته و عدم تبعیت از هوی و هوس و... بسیار کارساز است و انسان را در تصمیم گیری معقول و منطقی موفق می سازد.

به یله و رها بودن و بی بندوباری و هر جایی آزادی گفته نمی شود، چرا که آن ها خصلت های حیوانی است که اساسشان شکم و شهوت پرستی است، در حالی پایه حریت و آزادی، اراده و عقل و دانش است تا شخص قادر باشد از میان امور، آنچه را که او را به سعادت مطلق نزدیک می کند برگزیند. آزادی اندیشه غیر از آزادی عقیده است که اولی مقبول و دومی مطرود است.

اگر بشر با اندیشه خود، جهان بینی خاصی، که منشأ عقلانی و فطری دارد، را برگیرد به او اندیشمند و آزاد اندیش گویند، مشروط بر اینکه عقده و تقلید کورکورانه و شخص پرستی و شهوت و حزب گرایی و... حاکم نباشد.

هر کس که از تقوای ذاتی و فطری که منظور همان تقوای در «هدی للمتقین»^(۱) است و فطرت سالم برخوردار باشد و در حقیقت، عشق به هدایت مطلق داشته باشد خداوند او را حمایت و هدایت می کند.

انسان، آزاد مطلق نیست، بلکه در محدوده افعالش آزاد است و این آزادی خلاف قانونمندی عالم خلقت نیست. مقصود اینکه حریت و آزادی از قاعده علی و معلولی و قضا و قدر پیروی می کند.

اراده الهی بر این تعلق گرفته که مردم آزاد باشند و با انتخاب خودشان به یکی از دو راه سعادت و شقاوت نایل و واصل شوند، بنابراین اراده انسان در طول اراده حضرت حق است، نه در عرض آن. به این معنا که خداوند خواسته مردم بر طبق خواست خود تصمیم گیری کنند. در قرآن آمده است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^(۲) و باز فرموده «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»^(۳).

فعل انسان اختیاری است ولی اصل اختیار، اختیاری نیست. فعلنا اختیاری و لکن اختیار فعلنا لیس با اختیارنا.

ملائکه نیز بر طبق آیه «وَمِن يُّقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّن دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ»^(۴)؛ و هر کس از آن ها بگوید: من جز خدا، معبودی دیگرم، کیفر او را جهنم قرار می دهیم، مختار و مکلف

ص: ۳۴۹

۱- بقره، ۲.

۲- غاشیه، ۲۱ و ۲۲.

۳- بلد، ۱۰.

۴- انبیاء، ۲۹.

و اهل وعد و وعیداند، لذا اهل حدیث شیعه که آن‌ها را مضطر و مجبور می‌دانند (۱)، سخت در اشتباه‌اند.

جوان، جمال و عشق

چون انسان در دوره جوانی اش نسبت به تمام دوره‌های عمرش زیباتر است، ارزشمندتر است، چون بیشتر دلیل و آیت جمال خداوند است، به ویژه جوانانی که از جوانان دیگر ملیح‌تر هستند و افزون بر آن خداوند نسبت به آن‌ها عنایت بیشتری دارد.

اینجاست که سخن رهبر انقلاب درست می‌نماید که فرمود: «جوانی بهار زندگی است»، مخصوصاً اگر جوان زیبا خَلق، زیبا خَلق، شیوا عابد و خاضع، آن‌هم در نهایت تواضع و خشوع گردد.

هیچ‌اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ

که نه از هیچ نشان است و نه از سایه هیچ

ملاصدرا درباره لب و نهایت عشق فرموده است: «اذا تمَّ العشق فهو الله» (۲)؛ وقتی عشق به کمال و تمامیت خود برسد همان خداست.

از ندای تو در افتاد صدایی به حرم

خواست صد نعره‌ی لیک ز اهل عرفات

هر زیبایی که در نظام خلقت وجود دارد به حضرت جمال مطلق و جمیل بی‌قید منتهی می‌گردد. به همین دلیل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَطْلَبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوَجْهِ» (۳)؛ خیر و خوبی را نزد خوب‌ویان جستجو کنید.

جوانان باید هر چه بیشتر با عبادت، به ویژه نماز، خود را پیرایش و آرایش دهند تا جمال حق بیشتر در آینه جمالشان رخ بنماید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أَنْتَرَ النَّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ» (۴)؛ خدا زیباست و تجمل و خودآرایی را دوست دارد چه پیرایش و آرایش ظاهری و چه باطنی و خداوند دوست می‌دارد اثر نعمت زیبایی را بر بنده اش ببیند. به همین دلیل گفته‌اند: «دارندگی و برازندگی».

پری روی تاب مستوری ندارد

در ار بندی سر از روزن درآرد

ص: ۳۵۰

۱- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۴۳.

۲- ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۰۴؛ تعلیقه ملاهادی سبزواری، پاورقی.

٣- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٩، باب اصناف الناس و مدح حسان الوجوه....

٤- کلینی، اصول کافی، ج ٦، ص ٤٣٨.

شایسته است همیشه شکرگزار خداوند باشیم که بر ما مقرر فرموده و به ما اذن داده است که با گزاردن صلوات فرضی و واجب و ندبی و مستحب با او مراوده و معاشقه داشته باشیم و عشق بازی کنیم. اساساً هنر آن است که حضرت حق عاشق ما باشد، نه ما عاشق او. قال ابویزید البسطامی: لیس العجب من حبی لک و أنا عبد فقیر و لکن العجب من حبک لی و انت مَلِکٌ قَدِیرٌ(۱).

همه کردند چرا من نکنم

یک نظر رخسار زیبای تو را

باید دانست که عبادت به ویژه نماز و تعقل، جمال باطن است و خداوند باطن و اصل همه زیبایی هاست. امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمود: «حُسْنُ الصَّوْرَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ»(۲)؛ زیبایی صورت، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و تفکر، جمال باطنی اوست. نظیر آن سخن از امام علی(علیه السلام) نقل شده است: «حسن الصورة الجمال الظاهر و حسن التیة جمال السرائر»(۳) طبق بیان پیامبر مکرم(صلی الله علیه و آله): جوانی که در عبادت خداوند پرورش یافته است، یکی از هفت گروهی است که در ظلّ ظلیل ربّ رحیم جای دارد.(۴)

هر زیبایی که در عرض و مقابل خداوند قرار گیرد پلشت و چرک و شرک است و هر زیبایی و شیوایی و شیدایی که در طول او قرار گیرد توحید است. عشق های دنیایی و عرضی سبب کوری و کری می شود، چنانکه پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: حَبْکَ لِلشَّيْءِ یَعْمَى وَ یَصْمُ(۵) و در نتیجه عشق های معنوی و طولی باعث بینایی و بصیرت و سمیعت و شنیدنی می گردد.

هر زیبای ظاهری که در عرض خدای زیبا باشد، زشت است و هر زشت ظاهری که در طول خدای زیبا باشد، زیباست و هر زیبای ظاهری که در طول خدای زیبا باشد، «نُورٌ عَلَی نُورٍ(۶)» است و هر زشت ظاهری که در عرض خدای زیبا باشد، «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»(۷) است.

ص: ۳۵۱

۱- شیخ بهائی، الکشکول، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵، باب فضل العقل و ذمّ الجهل

۳- غررالحکم و درراکلم، ص ۳۴۳.

۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵.

۵- الرساله القشیریه، ص ۴۵۱.

۶- نور، ۳۵.

۷- نور، ۴۰.

ضرب المثلی است که دختر جوان و ماه رویی بر پشت بام منزل خود فرشی تکان داد که در واقع خود را نشان داد. همه زیبایی های عالم گرد فرش الهی است که ما را به وجود عرشش راهنمایی می کنند و عرش هم منتهی به ذی العرش المجید الحمید می گردد.

روح پدرم شاد که فرمود به استاد

فرزند مرا عشق بیاموز و دگر هیچ

اسلام، هم به زیبایی ظاهر و زینت صوری توجه دارد و هم به زیبایی باطن و جمال معنوی. خداوند فرموده است: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «اسْتَأْكَوا عَرَضاً وَ لَا تَسْتَأْكَوا طَوَّالاً» (۲)؛ عرضی و از بالا به پایین مسواک کنید، نه طولی. و باز آن حضرت فرموده است: «اِكْتَحَلُوا وَ تَرَأً وَ اسْتَاكَوا عَرَضاً» (۳)؛ یکی در میان - نه هر شب - چشمتان را سرمه کنید و عرضی و از بالا به پایین مسواک نمایید. مسواک با روش مذکور سبب استحکام دندان و در نتیجه زیبایی صورت و سلامتی دستگاہ گوارش است.

همچنین روایت شده است: «المالُ و البنونُ زينهُ الحيوه الدنیا. إِنَّ الثَّمَانِي رَكَعَاتٍ يُصَلِّيْهَا الْعَبْدُ آخِرَ اللَّيْلِ زِينَةُ الْآخِرَةِ» (۴)؛ مال و فرزندان زینت زندگی دنیایند و بدون شك هشت رکعت نماز شب که بنده آخر شب به جا می آورد زینت آخرت است. حافظ گوید:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

ایمان، طمأنینه و یقین

قبل از هر چیز توجه به این نکته مهم است که راقم این سطور از رفاه جسم و لذت نفس حیوانی به «آسایش» و از اطمینان روح به «آرامش» تعبیر می کند.

کلماتی نظیر تَأَنِّي و سَكِينَت و ثَبَات و وقار و طمأنینه با آرامش - البته با قطع نظر از تفاوت هایی - هم معنی اند و در مقابل آن ها، عجله و اضطراب و تذبذب و هَلَع و جزع و فزع و قلق قرار دارند. (۵)

ایمان به حسب لغت اذعان و باور نمودن است و به حسب اصطلاح مجموع تصدیق به قلب و اقرار به لسان و عمل به جوارح است و این تعریف اصطلاحی مورد تأیید بسیاری از احادیث

ص: ۳۵۲

- ٢- محمد باقر مجلسى، بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ١٣٩، باب السواك و الحث عليه و... .
- ٣- شيخ حر عاملى، وسائل الشيعه، ج ٢، ص ١٠١، باب استحباب الاكتمال و... .
- ٤- محمد رى شهرى، ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٤١٧؛ بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٢٦، باب تحقيق منتصف الليل و... .
- ٥- نك: حسين مظاهرى، الاخلاق، ١/٤٨٠ - ٤٥٥، ١٣٨٩.

معصومین (علیه السلام) است (۱) و یقین ایمانی است که در آن هیچ شک و وجود ندارد. یقین سه مرتبه دارد که به ترتیب عبارتند از علم یقین و عین یقین و حق یقین که اولی عام و دومی خاص و سومی خاص الخاص است. (۲)

برای هر انسانی مسأله اساسی و مهم، ایمان و یقین نسبت به مبدأ آفرینش و اطمینان خاطر و آرامش قلبی حاصل از توحید است و اینکه عالم و از جمله انسان، روی به سوی غایت و هدفی دارد که به آن در اصطلاح «معاد» می گویند و اینکه اذعان داشته باشد: اگر بر خدا تکیه نمود او کفایتش را می کند و امر او نافذ است؛ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ يَالِغُ أَمْرِهِ» (۳).

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالْيَقِينُ الْإِيمَانُ كُلُّهُ» (۴)؛ صبر، نصف ایمان است و یقین، کل ایمان. مردی از علی (علیه السلام) خواست که او را به سوی کار خیر رهبری کند. آن حضرت فرمود: «إِيَّهَا السَّائِلُ اسْتَمِعْ ثُمَّ اسْتَفْهِمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ» (۵)؛ ای سائل بشنو سپس فهم کن بعد یقین کن.

یقین تا آنجا اهمیت دارد که «افضل عبادات» به حساب آمده است. روایت شده: «اليقين افضل العباده» (۶) و نقل شده است: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى شَكٍّ» (۷)؛ خواب کسی که یقین دارد بهتر از نماز کسی است که بر مبنای شک و شبهه است.

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست

جز به خلوت گاه حق آرام نیست (۸)

همچنین روایت شده: «إذا اراد الله بعبدٍ خيراً ففقهه في الدين و الهمة اليقين»؛ (۹) وقتی حضرت حق اراده خیری به بنده اش داشته باشد او را در امر دین فقیه و عمیق می نماید و به او یقین الهام می کند.

ص: ۳۵۳

۱- ملا عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۱۶۴، ۱۳۶۴.

۲- کشف المحجوب هجویری، ص ۴۹۷.

۳- طلاق، ۳.

۴- فرید تنکابنی، نهج الفصاحه، ح ۱۸۵۹.

۵- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۶.

۶- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۴۷.

۷- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۷۶.

۸- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱.

۹- ر.ک: ارزش و افتخارات طلبه، محمد نوری، ص ۲۰؛ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۱، ح ۱۵۹.

بسیاری از غربی‌ها به جای یقین، تلقین را اساس و پایه می‌دانند و واقعیت و حقیقت، مورد توجه آن‌ها نیست؛ مثلاً می‌گویند: بسیاری از افراد متوجه شده‌اند که اگر بعضی از چیزها را به طور مکرر به خودشان بگویند، این کار به آن‌ها کمک خواهد کرد تا آن چیزها را قبول کنند.^(۱)

آنها متوجه نیستند که یقین و قبول امری، مربوط به علم و دانش است، نه فعل و عمل، بنابراین زیر بنای قبول و پذیرش آن، دلیل و برهان است، نه تلقین صرف که ممکن است درست یا نادرست باشد.

امروزه رأی غالب در مغرب زمین طبق نظریه انیشتین این است که علوم نسبی‌اند نه مطلق، هر چند در فیزیک جدید برخی، نظریه وی را زیر سؤال برده‌اند. بسیاری از دانشمندان غربی علوم را ظنون متراکمه تلقی می‌کنند و علم را وقتی صحیح می‌دانند که از توافق اکثری برخوردار باشد و بیشتر بتواند مسائل جدید را توجیه نماید.

بعضی علم را زمانی مقبول می‌دانند که در عمل مفید باشد. مکتب آن‌ها پراگماتیسم و اصالت عملی است. جماعتی به جای نظر و عقلانیت در علوم، تعبیر به قدرت می‌کنند.^(۲) پس حرف مشترک تمام آن‌ها این است که یقین و اطلاق و ثبات و نظری بودن علم و عقلانیت آن، مخدوش است.

حال چنانچه بین این سخن و کلمات معصومین (علیه السلام) مقایسه صورت پذیرد، معلوم می‌شود تفاوت ره از کجاست تا به کجا! در این راستاست که کلام امام محمدباقر (علیه السلام) به گوش جان می‌نشیند که به سلمه و حکم می‌فرماید: «شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَآ تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»^(۳)؛ به مشرق و مغرب بروید، پس علم صحیحی را نمی‌یابید مگر آنچه که از نزد ما اهل بیت (علیه السلام) خارج و صادر شده باشد.

ایمان به معنای این است که مؤمن، خود را از لحاظ فکری و اندیشه توأم با تصدیق، در امن و امان قرار دهد، که ارکان آن بنا بر گفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای چهار رکن است: «الإيمان له أركانٌ أربعة: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ التَّفْوِيضُ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ

ص: ۳۵۴

۱- داریوش کوهی کمالی، کنترل استرس، ص ۱۶.

۲- راسل؛ جهان بینی علمی، ص ۷۸، مترجم: حسن منصور.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۲، باب من يجوز اخذ العلم منه و... .

لأمر الله عزّ وجلّ» (۱)؛ توکل بر خداوند و وانهادن همه امور به او و راضی بودن به قضای او و تسلیم فرمان و دستور او.

و کلت الی المحبوب امری کله

فان شاء احيانی و ان شاء اتلفا (۲)؛

تمام امور خود را به محبوب (خدا) واگذار نمودم؛ پس اگر خواست مرا یا زنده بدارد و یا تلف نماید.

بعضی خدا را با شرک می پرستند؛ چرا که وقتی از جانب خداوند به آن ها خیری رسید نسبت به او مطمئن می شوند و اگر بلایی رسید، از او بر می گردند. اینان در دنیا و آخرت خاسر و زیان مندند «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ...» (۳) اکثر ایمان مؤمنان آلوده به شرک است؛ هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خصوص ایمان خالص آن ها تلاش نماید. «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (۴) و «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۵).

نماز سلامت و سکونت روان

قرآن در کوتاه ترین عبارت، گویاترین مسأله روانی را به انسان گوشزد کرده و می فرماید: «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۶)؛ آگاه باشید که با ذکر و یاد خداوند، قلب ها آرامش پیدا می کند.

باید گفت نماز، اتمّ و اکمل مصادیق ذکر شده است، چنانکه خداوند می فرماید: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (۷) و باز می فرماید: «فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۸). پس ذکر، اطمینان می آورد و اطمینان موجب مورد خطاب مستقیم خداوند قرار گرفتن است و این، سبب دخول در بهشت خاص حضرت ربوبی است. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ

ص: ۳۵۵

۱- رک: سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، صفدر صانعی، ص ۱۷؛ تحف العقول، ص ۴۴۵.

۲- اسرار الشیعه، سید حیدر آملی، ص ۱۸۷.

۳- حج، ۱۱.

۴- یوسف، ۱۰۳.

۵- یوسف، ۱۰۶.

۶- رعد، ۲۸.

۷- جمعه، ۹.

۸- طه، ۱۵.

الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَاَدْخُلِي جَنَّتِي» (۱) روایت شده است که شأن نزول این آیات یا امام علی (علیه السلام) است (۲) و یا امام حسین (علیه السلام)؛ چون هر کدام از آن ها مجسمه ذکر و اطمینان و عبادت، به ویژه نماز است.

شادی واقعی و خوشی حقیقی، تنها در دین و معنویت وجود دارد، در حالیکه لذت حسی و مادی جز دفع الم موقتی، چیز دیگری نیست.

برای نمونه پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «یا علی ثلاث فرحات للمؤمن: لِقَى الْإِخْوَانِ وَ الْإِفْطَارِ مِنَ الصَّيَامِ وَ التَّهَجُّدِ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ» (۳)؛ ای علی! سه لذت برای مؤمن وجود دارد: ملاقات با برادران ایمانی و دوستان، افطار کردن، و شب زنده داری و لذت حاصل از آن.

انسان به خصوص جوان وقتی به خدا، نظم عالم و معاد یقین پیدا کند، جداً در امنیت خاصی قرار می گیرد که اصطلاحاً به او «مؤمن» گویند که اگر به اوج ایمان رسد نشانه اش این است که وقتی به یاد خدا می افتد قلبش ترسان و لرزان می گردد و زمانی که آیات خدا برایش تلاوت می گردد ایمانش افزایش می یابد و در نتیجه متکی و متوکل بر خدا می گردد. او کسی است که اقامه صلوات می کند و زکات می دهد و حقاً مؤمن است. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ... *أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (۴)

بشر بر اثر تصلیت و نماز خواندن و به طور کلی پرستش، به منزلتی می رسد که خداوند به او «عبدی» خطاب می کند؛ یعنی ای بنده من، مثل «عبدی أتعنى اجعلك مثلي...». در نتیجه، چنین انسانی هیچ خوف و ترسی نسبت به آینده و حزنی از گذشته و استرس و فشار و غمی ندارد. «يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (۵)

امام خمینی (ره) فرمود: «من هیچ موقع از دشمن نترسیدم و این تنها دشمن بود که از من می ترسید». این قدرت، حاصل از یقین و عبودیت خالصانه و در حد بالاست. در حدیث آمده است هر که از خدا بترسد همگی موجودات از او بترسند (۶) و هر کس از غیر خدا بترسد خدای

ص: ۳۵۶

۱- فجر، ۲۷-۳۰.

۲- علی نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۵۶۲.

۳- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۱۷.

۴- انفال، ۲-۴.

۵- زخرف، ۶۸.

۶- عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۸۹، ۱۳۶۷.

او را از تمامی موجودات بترساند. (۱)

ماحصل اینکه، تنها عبادت به خصوص نماز، گره گشای امر مربوط به جسم، عقل، روح و قلب انسان است. بنابراین اهل نماز هیچ کم و کاستی احساس نمی کنند. روایت شده که اگر یکی از شما در هنگام شب برای طهارت (وضو)، جهت معالجه نفس، قیام کند، در حالیکه دارای عقده و گره روحی باشد، پس وقتی دستش را وضو دهد عقده اش منحل و باز می گردد، سپس زمانی که صورتش را وضو دهد گره اش بازتر می شود... پس خداوند به کسانی که در ورای حجابند می گوید: به بنده ام بنگرید که مشغول معالجه خودش است و از من سؤال می کند که من هم پاسخ مثبت به او می دهم؛ «يقوم احدكم من الليل... فإذا وضأ يده انحلت عقده (عقدته) فإذا وضأ وجهه انحلت عقده (عقدته)... فيقول الله...» (۲)

اگر قلب مریض باشد، سلامتی جسم سودی ندارد، ولی چنانچه جسم مریض باشد و روح سالم، اشکال چندانی نیست.

جراحات السنان لها الالتيام

و لا يلتئم ما جرح اللسان (۳)؛

جراحت های شمشیر التيام می یابد ولی زخم زبان خوب نمی شود.

سلامتی روح، تنها وابسته به ایمان به خدا و معاد است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ذَكَرُ اللهُ شِفَاءَ الْقُلُوبِ» (۴)؛ ذکر خدا شفای قلب هاست.

علی (علیه السلام) می فرماید: «و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء» (۵) و «من ساء خلقه عذب نفسه» (۶)؛ هر آن کس که خُلقش بد باشد، خودش را عذاب داده است.

وقتی انسان خدا را دارد چه غمی دارد؟ خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ* وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَ كَيْفَ يَقُودُ صِدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ*... وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ» (۷)؛ ما به جای مسخره کنندگان برایت مکفی هستیم و بدون شک ما می دانیم سینه ات به سبب بدگویی مسخره کنندگان تنگ می شود. پس با حمد، پروردگارت را تسبیح کن و از

ص: ۳۵۷

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خوف.

۲- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳- محمد علی شاه آبادی، رشحات البحار، ص ۱۱۰.

۴- فرید تنکابنی، نهج الفصاحه، گفتار ۱۶۲۰.

۵- فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۱۱۵۴.

۶- کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۲؛ ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی.

۷- حجر، ۹۵-۹۹.

ساجدین (نماز گزاران) باش و تا دم مرگ پروردگارت را عبادت کن.

وقتی انسان به اعانت خداوند یقین دارد در حساس ترین دوران زندگی خود هیچ حَک و حِکّه و شک و شکّه و شُبه و شبهه ای پیدا نمی کند. حضرت موسی (علیه السلام) به خدا عرضه می دارد: «ای پروردگار من! شرح صدر به من عطا فرما و امر مرا آسان نما و گره و لکنت زبانی مرا بگشا تا زیاد تسبیحت کنم و کثیر و بسیار ذکرت گویم». پس خداوند او را مورد لطف خود قرار می دهد و وقتی در مقابل سَیْحَره ماهر، وحشت و دهشت می کند حضرت اله می فرماید: چون تو واقعاً اعلی هستی مترس. «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي... وَ اَحْلِلْ عُقْمَهُ مِّنْ لِّسَانِي... كَيْ نَسِيَّبِحَكَ كَثِيرًا* وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا*... قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّي مَعَكُمْ اَسْمَعُ وَ اَرَى*... قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلَى». (۱)

نماز و بی نیازی از ما سوی الله

وقتی انسان به خصوص جوان به آخرین مرحله ایمان رسید، ولی و مطیع و دوست و فرمانبردار خدا می گردد، بلکه حضرت حق، ولی و متولی و متصدی امور او می شود و انسان، جلوه و آینه او می گردد، چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» (۲)؛ هر کس مرا ببیند، حق و خدا را دیده است. وقتی نفس به اوج خود رسید می تواند بگوید: «سبحانی ما اعظم شأنی». در این مرحله انسان هیچ است، نه اینکه پوک و پوچ است، بلکه فهمیده است که هویت تعلقی پیدا کرده است. هر چه هست، تنها خداست. چنین بشری دیگر احساس جزع و فزع و حزن و آسف و غرق و تلف ندارد. او باقی به بقای حضرت اله است، نه باقی به ابقای او. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ». (۳)

اصل انسان، ضمیر عابدانه و هویت عین ارتباط با خداوند است، چه بفهمد و چه نفهمد. این را می توان عبادت تکوینی نام نهاد. او هرچند به زبان قال خویش نیازمندی به خدا و دین را انکار کند، اما زبان حال او حکایتی دیگر دارد. آنچه مهم و اساسی است اینکه نماز حال و تکوینی جوان، به نماز قال و تشریحی او منتهی شود.

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

ص: ۳۵۸

۱- طه، ۲۵-۶۸.

۲- ر.ک: اسرار الشریعه، سید حیدر آملی؛ بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵، باب آخر فی رؤیه النبی (صلی الله علیه و آله) و اوصیائه (علیه السلام)...

۳- یونس، ۶۲-۶۳.

او به مرحله ای می رسد که همه چیز را از خدا می طلبد. خداوند به موسی (علیه السلام) می فرماید: «سَلْنِي حَتَّى الدُّقَّة» (۱)؛ ای رسول من حتی نمک آشت را نیز از من بخواه. نظیر این دعا در مسیحیت نیز وجود دارد. ویلیام جیمز از قول یکی از دوستانش می نویسد: «هرگاه من کلیدی یا چیز دیگری را گم می کنم، از خداوند می خواهم که آن را برای من پیدا کند و می دانم دعای من مستجاب خواهد شد. اگر بگویم مسیح دعای ما را اجابت می کند، جسارت است و حال آنکه اگر بگویم خداوند جهان است که دعا و نماز ما به سوی اوست، اصولی ترین حقیقت را بیان کرده ایم» (۲).

خود ویلیام جیمز می نویسد: مسأله حقیقی بودن و اصیل بودن مذهب نمی تواند حل بشود مگر آنکه درست بودن و نادرست بودن اثر دعا حل بشود؛ زیرا اعتقاد به یک «رابطه داد ستدی» بین آدمی و خدا پایه اساسی مذهب است (۳).

جوان به نماز ناب محتاج است و جوان ملیح، محتاج تر و نماز هم به جوان صاف و زلال و زیبا نیازمند است و مفتخر.

خداوند، فوق تصور انسان، به او نزدیک است، چنانکه می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۴)؛ و وقتی بندگان من در مورد من از تو سؤال کردند (بگو) بدون شک من بسیار نزدیک هستم و دعوت خواهنده را اجابت می کنم، زمانی که از من بخواهد. آیا چنین دستوری و پذیرش درخواستی، در مکتب های دیگر وجود دارد؟ و آیا اساساً امکان دارد وجود داشته باشد؟ جواب منفی است.

باز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «مَنْ أَحْدَثَ... وَ لَسْتُ بَرَبِّ جَافٍ» (۵)؛ کسی که وضویش باطل شود و وضو نگیرد به من جفا کرده است، و کسی که وضویش باطل شود و وضو بگیرد و دو رکعت نماز نخواند باز به من جفا نموده است و کسی که وضویش باطل شود و وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و از من چیزی نخواهد باز به من جفا کرده است، و کسی که وضویش باطل شود و وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و از من چیزی نخواهد و جوابش را ندهم من به او جفا کرده ام، در حالیکه من رب جافی و تو خالی نیستم.

ص: ۳۵۹

۱- طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲- دین و روان، جیمز ویلیام، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۳- ویلیام جیمز، دین و روان، ص ۱۵۶، ترجمه: مهدی قائمی.

۴- بقره، ۱۸۶.

۵- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۳۸۲، باب استحباب الوضوء لنوم الجنب و عقیب الحدث و... .

عبادت چیزی جز محبت و عشق ورزیدن نیست. ابن سینا درباره پرستش می فرماید: تعبده له فقط لأنه مستحق للعباده لأنها نسبة شریفه الیه لا- لرغبه أو رهبه^(۱)؛ تعبد و پرستش عارف، فقط برای خداست، زیرا او مستحق برای عبادت است، چراکه عبادت سنخیت و رابطه وجودی و نسبت با شرافت میان انسان با اوست، به گونه ای که آن از روی رغبت و میل برای پاداش و یا به خاطر ترس از عذاب نباشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها»^(۲)؛ بهترین مردم کسانی هستند که با عبادت عشق می کنند، سپس با آن معانقه و مصافحه می کنند و با قلبشان آن را دوست دارند و با جسدشان به آن مباشرت جسته اند و برای آن فراغت حاصل کرده اند. یعنی به کار دیگر پرداخته اند.

ابن سینا فرموده است: العباده عند العارف ریاضة ما... لیجزها بالتعوید عن جناب الغرور الی جناب الحق^(۳)؛ عبادت نزد عارف، ریاضتی خاص است... تا با عادت پیدا کردن به وسیله آن، انسان، خود و قوایش را از دنیای فریبنده به درگاه حضرت حق بکشاند.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «لا تکرهوا الی انفسکم العباده»^(۴)؛ به خودتان عبادت را تحمیل نکنید. ماحصل اینکه دین و عبادت و نماز جز محبت و ذوق و شوق و عشق و شیدایی چیز دیگر نیست. روایت شده است: «هل الدین الا الحب و البغض فی الله»^(۵)؛ آیا دین جز حب و عشق و بغض و دشمنی به خاطر خدا نیست؟

آنچه از نماز پذیرفته می شود نماز با حضور قلب و عاشقانه است، نه نماز ساهی و عشقی. در حدیث قدسی آمده است که خداوند خطاب به بنده اش می فرماید: «یا عبدی اذا تقوم للصلوه استمع الیک کانه لا عبدلی غیرک و تغفل عنی کأن لک ارباباً کثیراً»^(۶)؛ ای بنده من! وقتی برای نماز می ایستی به دقت گوشم به تو است، به نحوی که جز تو بنده ای ندارم، در

ص: ۳۶۰

۱- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ۳/۳۷۵.

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۲، باب العبادة، ص ۸۳.

۳- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط نهم، ص ۳۷۰.

۴- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۱۳.

۵- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۶۳.

۶- حدیث قدسی.

حالیکه تو آنچنان از من غافل‌ی که گویی ارباب و خدایان زیادی داری.

حدیث مذکور به این گونه نیز نقل شده است: «عبدی عند ما تقوم للصلاه استمع و انظر اليك و كأنه ليس لددى عبید غیرك، و انت غافل و كأن لك مئات الآلهه» (۱) نماز یعنی فانی شدن انسان در خداوند. شبستری گوید:

تو تا خود را بکلی در نبازی

نمازت کی شود هرگز نمازی (۲)

انسان باید کلیه دردهای روانی و نفسانی خود را از طریق خود و درون خود و خود درمانی به وسیله درون درمان کند؛ چرا که دوی درد باطن، جز باطن چیز دیگری نیست. اشعاری منسوب به علی (علیه السلام) است که:

دوائك فيك! و لا تبصر

ودائك عنك و لم تشعر

و انت الكتاب المبین الذی

باحرفه يظهر المضمّر

اتزعم انك جرم صغیر

و فيك انطوى العالم الاكبر (۳)

یعنی: ۱- دوی داءت (بیماریت) در وجود تو است، در حالیکه آن را نمی بینی و داء و دردت از خودت می باشد، در حالیکه آن را حس نمی کنی.

۲- و تو کتاب مبین و روشنگری هستی که با حروفش ما فی الضمیرت را ظاهر می کنی.

۳- آیا تو گمان می کنی جرم کوچکی هستی؟ در حالیکه در تو عالم بزرگ تری خلاصه شده است. برخی اشعار مذکور را به علی بن ابی طالب قیروانی که دیوانی دارد نسبت می دهند نه به علی (علیه السلام). (۴)

سعدی شیرین سخن چه خوب سروده است:

همه از دست غیر می نالد

سعدی از دست خویشتن فریاد! (۵)

روایت شده است که کارت را خودت انجام بده و الا کسی برایت کاری انجام نمی دهد. «احمل نفسك لنفسك فان لم تفعل لم يحمك غيرك». (۶) در ضرب المثل آمده است:

ص: ۳۶۱

۱- <http://www.ysh.cm/>

۲- نک: شریعه شهود، درباره جلال الدین آشتیانی و...، به کوشش: خسرو پناه.

۳- ر.ک: کتاب روح بشر، ناصرالدین صاحب الزمانی، ص ۱۹۷.

۴- کتاب «گفتگو» مصاحبه با حسن حسن زاده آملی، ص ۱۱۶.

۵- ر.ک: همان، ص ۱۹۷.

۶- الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۳، ص ۲۱۳ و ص ۲۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۶۱، باب وجوبه... .

ما حَكَ جِلْدَكَ مِثْلَ ظَفْرِكَ؛ هیچ چیزی مثل ناخنت پوستت را خارش نمی دهد.

برگ سبزی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

آنچه انسان را می خورد خود خوری است، نه خوراک خوری؛ یعنی به احتمال خیلی قوی تا درون و باطن انسان بیمار نباشد بیرون (جسم) او بیمار نخواهد بود. بنابراین غصه خوری و سپس پرخوری، انسان را از پا در می آورد. ارسطو می گوید: «بعضی می خورند تا زندگی کنند و برخی زندگی می کنند تا بخورند». افلاطون در جواب سؤال عتاب آمیز فیلسوفی درباره سبب قلت اکل او (افلاطون) فرمود: «و إنما أريد أن أكل لأعيش و انت تريد أن تعيش لتأكل والسلام». (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «لا تغضب فإن الغضب مفسده» (۲)؛ غضب مکن؛ زیرا آن مفسده و ویران کننده است. دکتر ژوزف مونتاکو گوید: «آنچه می خورید باعث زخم معده و اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد (نگرانی و استرس)، موجب پیدایش زخم معده و اثنی عشر است». (۳) چنان که بیان شد.

هفت شهر عشق

نماز، ظاهری دارد و باطنی که اصل آن، همان باطن است. محیی الدین گوید: و الحق لا یناجی بالالفاظ فی هذه الحاله و انما یناجی بالحضور معه (۴). عرفا مرحله چهارم تکامل انسان را «اطمینان» دانسته اند و آخرین مرحله آن را «ولایت مطلقه». آن ها به لطایف سبع که عبارتند از: نفس، عقل، قلب، روح، سر، خفی و اخفی اعتقاد دارند.

مرحله اول: نفس حیوانی است که همان حس و لذایذ مربوط به آن می باشد، چنانکه خداوند می فرماید: «زین للناس حُبُّ الشَّهَوَاتِ... ذلك متاعُ الحیوه الدُّنیا و الله عندهُ حُسْنُ المآبِ». (۵)

ص: ۳۶۲

۱- شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۷۴.

۲- فرید تنکابنی، نهج الفصاحه، گفتار ۲۴۷.

۳- صفدر صانعی، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، ص ۸۷.

۴- محیی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیه، ۶/۲۳۴.

۵- آل عمران، ۱۳.

مرحله دوم: عقل است که به دنبال لذایذ باقی است، چنانکه خداوند می فرماید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (۱).

مرحله سوم: در این مرحله، انسان حضور تمام اشیاء و اعمال را نزد حضرت حق درک می کند، که این همان مقام «و ان لم تکن تراه فانه يراك» (۲)؛ و اگر تو او را نبینی او تو را می بیند و مقام «وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» (۳) می باشد.

مرحله چهارم: حصول اطمینان انسان به حضور حضرت حق در همه ممکنات و کائنات است؛ یعنی مقام «اعبد ربك كأنك تراه» است. این عبارت پیش از عبارت قبلی است؛ یعنی «اعبد ربك كأنك تراه و ان لم تکن تراه فإنه يراك». و زبان حال این مرحله، قول خداوند است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (۴) انسان در این مرحله نفسش را از مراتب علم خدا می داند. در قوس نزول، او در منتهای عالم وحدت و بدایت عالم کثرت است.

مرحله پنجم: سر الهی است که عارف متوجه می شود تمام ممکنات و کائنات و از جمله خود او عین ربط الی الله و نفس اضافه هستند. نه اینکه مرتبط به او و مضاف باشند. یعنی چنین نیست که شیئی باشند که ارتباط به خدا داشته باشند، چرا که شیء، تنها اوست و بقیه، فئی اند، چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: «ما رأیت شیئاً الا - و رأیت الله قبله و معه و فیه و بعده» (۵)؛ یعنی «لیس فی الدار غیره دياراً»؛ در عالم، غیر خدا وجود ندارد. «و هو الخلو عن الغیریه بل الخلو عن رؤیه الخلو»؛ و عارف توجهی به خلو و غیر خدا ندارد. چنین نیست که خلو را ببیند. او رؤیت خلو ندارد. که از آن به «وحدت در کثرت نزولی» و «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» (۶) تعبیر می کنند.

مرحله ششم: هنگامی که سیر پنجم، که همان ظهور وحدت در آینه کثرت در نزول قوسی است، تمام شد ظهور کثرت در مرآت وحدت، در مرتبه عروج قوسی، رخ می نماید. در مرحله پنجم، عارف خدا را در همه اشیا می دید و در مرحله ششم، اشیا را در خدا مندک و منتهی می یابد. در این مقام و منزلت، نبوت، رسالت، ولایت و وصایت، خلافت و امامت تحقق

ص: ۳۶۳

۱- بقره، ۲۰۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۷، باب المنجیات و المهلكات ...

۳- بقره، ۱۱۰.

۴- نساء، ۱۳۶.

۵- درخشان پرتویی از اصول کافی، ج ۶، ص ۵۳ و ملاصدرا، الأسفار، ج ۷، ص ۲۸۴، تعلیقه سبزواری.

۶- توحید، ۱.

پیدا می کند.

مرحله هفتم: مقام «أخفى» است که اشاره به این آیه دارد: «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِمَا لَقُولِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۱) طبق سخن امام جعفر صادق (علیه السلام): سرّ، چیزی است که انسان آن را پیش خودش کتمان می کند و «أخفى» چیزی است که در خاطر و ذهن او می آید و خطور می کند، سپس او آن را فراموش می کند؛ «السِّرُّ مَا كَتَمْتَهُ فِي نَفْسِكَ وَأَخْفَى مَا خَطَرَ بِبَالِكَ ثُمَّ انْسَيْتَهُ» (۲) این، مرتبه و رتبه واحدیت و احدیت، است. در مقام واحدیت ذات خداوند و صفاتش مطرح و مطرح است و در مقام احدیت فقط «ذات لم یزل و لا یزال» که از آن «واحدیت» به «عالم لاهوت» و از این «احدیت» به «حقیقت هاهوت» تعبیر می گردد. عارف در این مرحله، مصداق «لم تره العیون بمشاهده الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان» (۳) و «لم اعبد رباً لم اره» (۴) می گردد. در حقیقت او به ولایت مطلقه و اینکه خدا سرپرستی او را به عهده بگیرد. «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۵)، رسیده است.

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

نماز شریعت و طریقت و حقیقت

اصل کلمه «نماز» نیم شدن، یعنی خم و دوتاه شدن برای تعظیم و کرنش است (۶) و صلوات از صمله یا صلت و یا وصل مشتق شده است که به معنای اتصال و ارتباط می باشد؛ بنابراین می توان گفت: نماز که به معنای تعظیم و بزرگ داشتن است سبب صلوات که به معنای وصل و تقرب است می باشد؛ به این ترتیب صلوات، رساتر از نماز است.

آنچه در نماز مهم است حضور همه جانبه به خصوص حضور قلب و تقرب به خداست،

ص: ۳۶۴

۱- طه، ۷

۲- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۱۴۳.

۳- نک: علی و فلسفه ی الهی، علامه طباطبائی، ص ۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۷، باب نفی الرؤیه و تأویل الآیات... .

۴- ر.ک: رشحات البحار، محمدعلی شاه آبادی، ص ۱۷۷ و ۲۶۵؛ درخشان پرتویی از اصول کافی، محمدحسین همدانی نجفی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۵- اعراف، ۱۹۶.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه نماز.

چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الصلوة قربان کل مؤمن»^(۱) و نیز روایت شده است: «لا صلوه الا بحضور القلب»^(۲).

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم

شاید که نگاهی کند و آگاه نباشم

آنها که نماز نمی خوانند وجودشان عین جهنم است و آن ها که نماز می خوانند و دلشان را به دنیا سپرده اند، جایگاهشان در «ویل»^(۳) جهنم است. حضرت حق می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^(۴) بعضی گفته اند: میان «عن صلاتهم...» و «فی صلاتهم...» تفاوت وجود دارد. در اولی شخص از اصل نماز غافل است، اما در دومی انسان اصل نماز را قبول دارد ولی در قسمت هایی از آن غفلت و سهو دارد.

اولین چیزی که در نماز حضور می یابد کالبد نماز گزار است و سپس جز خدا را ندیدن و فنای حق گردیدن و باقی به بقای حضرت اله گشتن.

نماز سه مرحله دارد: نماز اهل شریعت، نماز اهل طریقت، و نماز اهل حقیقت. نماز اهل شریعت، مشتمل بر افعال، کیفیات و ترک ها است و هر کدام به دو قسم «واجب و مفروض» و «مستحب و مسنون» تقسیم می شود که تمام آن ها در نمازهای پنجگانه یومی، هزار و سیصد و سی فعل و کیفیت و ترک است که رساله عملیه عهده دار بیان آن هاست.

نماز اهل طریقت برای خلوص نیت و تقرب الی الله است، چنانکه از عرفا نقل شده است: «إِنَّ الصلوه خدمه و قربه و وصله فالخدمه هی الشریعه و القربه هی الطریقه و الوصله هی الحقیقه»^(۵).

گفته شده است که شریعت این است که خدا را عبادت کنی و طریقت، این است که برای او حاضر شوی و این معنا را درک و وجدان کنی و حقیقت، این است که او را شهود کنی و حاضر و ناظر ببینی.

هدف از عبادت مخصوصاً نماز، قرب و تقرب است، چنانکه خداوند می فرماید: «وَ اسْجُدْ

ص: ۳۶۵

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۹؛ شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، محمد بن سلامت قضاعی، ص ۸۶، باب اول).

۲- ر.ک: اسرار الشریعه، سید حیدر آملی، ص ۷۷.

۳- ویل در مقابل وئیس است و اصل آن در لغت عذاب و هلاکت است و نیز به معنای وادی در جهنم و بابی از ابواب آن است. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۲۲).

۴- ماعون، ۵ و ۴.

۵- ۱- سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۱۸۱.

وَ اقْتَرِبَ» (۱)؛ سجده کن و نزدیک شو. محیی الدین بر این باور است که نماز، مظهر بندگی (۲) و تواضع و دلشکستگی است. به همین دلیل ما مأمور شده ایم در سجده شریف ترین قسمت بدن خود را که پیشانی است، بر پست ترین چیز، یعنی زمین بگذاریم. بهترین محصول نماز، انکسار قلوب است، زیرا آن، سبب تقرب می شود (۳).

حالت سجده و لفظ آن نماد نقطه اوج کرنش و پرستش عاشق است. به همین دلیل وقتی بنده خدا را سجده می کند ابلیس ندا در می دهد: ای وای بنده اطاعت نمود و من عصیان ورزیدم و سجده نمود و من ابا و امتناع کردم؛ «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ نَادَى ابْلِيسَ: يَا وَيْلَهُ اطاع و عَصِيَتْ و سَجَدَ و آبَيْتَ». (۴) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند عقل را برای ادای حق عبودیت آفریده است، نه برای ادراک حق ربوبیت (که محال است)؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ لِإِثْمَاءِ الْحَقِيقِ الْعَبُودِيَّةِ لَا لِادْرَاكِ حَقِّ الرَّبُوبِيَّةِ». (۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «ما عرفناك حق معرفتك» (۶). بر این اساس هیچ کس قادر نیست حق عبادت و اطاعت خدا را به جا آورد. امام علی (علیه السلام) درباره ی فرشتگان می فرماید: لو عاينوا كنه ما خفي عنهم منك... لعرفوا أنهم لم يعبدوك حق عبادتك و لم يطيعوك حق طاعتك (۷)؛ اگر ملائکه حقیقت تو را که بر آن ها پنهان است آشکار ببینند (که محال است)، خواهند فهمید که عبادت و طاعت سزاوار الوهیت تو را بجا نیاورده اند.

نماز اهل حقیقت، وصلت حقیقی به حق تعالی و شهود واقعی او است. صلات، خدمت (شریعت) و قربت (طریقت) و وصلت (حقیقت) است. اگر انسان راه خدا را طی کرد و حریم او را حفظ نمود خدا نیز او را حفظ می کند و عارف، او را در حضور خود، حاضر و ناظر و مُدْرَك به درك عقل و قلب می یابد. «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده امامك». (۸)

ص: ۳۶۶

۱- آخرین آیه سوره علق.

۲- محیی الدین، الفتوحات المکیه، ۶/۲۵۹.

۳- همو، ۶/۱۹۵.

۴- ۱- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۳۳، باب فضل الصلاه و عقاب تارکها...

۵- سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۴۸.

۶- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۲، ح ۲۲۷.

۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، فیض الاسلام.

۸- سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۸۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۹.

این جانب وقتی کلاس درس تمام می شود به دانشجویان می گویم: شما را به خدا می سپارم و خدا را به شما. همان گونه که خدا ما را حفظ می کند ما نیز باید شأن و مقام او را حفظ نموده مایه افتخار او باشیم.

چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «حَبِيبِ الْيَوْمِ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: الطَّيِّبُ وَ النِّسَاءُ وَ جُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (۱) که «طیب و عطر» اشاره به قیام علمی و عملی شریعت دارد و آن تخلق به اخلاق پسندیده و تهذیب نفس است و «نساء» اشاره به قیام ذوقی و مهربانی و وجدانی طریقت دارد؛ چرا که اصل و مادر تمام بشریت و پرورش جسمی و روانی و عاطفی آنها، حضرت حوا (علیه السلام) بوده است. «اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (۲).

و «صلوات»، اشاره و دلالت به حقیقت دین دارد، چنانکه پیامبر ختمی مرتبت فرمود: «الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه و إن لم تكن تراه فإنه يراك» (۳) احسان این است که خدا را به گونه ای عبادت کنی که گویی او را می بینی و اگر تو او را ندیدی او تو را می بیند.

البته مادون و درجه نازل آن احسان، احسانی است که هریک از ما در حق دیگری اعمال می کند. قرآن می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (۴)؛ اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید.

گویند درویشی در راه همی می گفت: «هرچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی». پیرزنی به آن گفته اعتقاد نداشت، لذا به او نان سومی داد. آن درویش آن را نخورد تا این که به مرد مسافری بسیار گرسنه برخورد کرده آن را به او داد و او آن را خورد و مرد. بعد معلوم شد آن مسافر، فرزند آن پیرزن بوده است (۵).

باید دانست که مراد از نماز اهل حقیقت، مشاهده یار و لقاء الله و میل و نیل و وصل به محبوب است. بنابراین نماز، مظهر عبودیت و تذلل و سپاسگزاری است. چنانکه وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) کثرت نماز، به خصوص نماز شب، باعث توهم پاهایش شده بود و مورد اعتراض عایشه قرار گرفت که در مورد تو نازل شده است: «لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا

ص: ۳۶۷

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۶۰.

۲- نساء، ۱.

۳- بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۶۶، ص ۲۰۳.

۴- اسراء، ۷.

۵- مهدی سهیلی، ضرب المثل های معروف ایرانی.

تَأَخَّرَ» (۱)، فرمود: «افلا أكون عبداً شكوراً» (۲)؛ پس آیا بنده شکر گزار نباشم؟

بیا عاشقی را رعایت کنیم

ز مردان عاشق حکایت کنیم

فایده نماز شایسته و بایسته

بهترین مصداق ذکر و نماز و شور و شیدا و کیف و حال همانا حسین زهرا (علیه السلام) است. باید اذعان کرد که یکی از عالی ترین اهل راز و نماز و آه و زار در عرصه زمین و گستره گیتی و طول عصر و زمان، آن امام همام مظلوم است، آن خلیفه و وصی به حقی که دین و دنیا را مزین نمود و به انسان حیاتی مجدد عطا فرمود.

آن حضرت، عبودیت و شهادت را به هم درآمیخت، بلکه تألیف کرد تا انسان ها را از بند عبودیت الناس به عقاب پرستش الله درآورد. او ثارالله و خون خدا بود که دیه و خون بهایش تنها ذات «لم یزل و لایزال» اوست؛ چرا که حکم «فانی» همان حکم «مفنی فیه» است؛ چرا که روایت شده است: «العبودية جوهره کنهها الربوبیه». (۳) عبودیت ظاهری دارد که مربوط به عوام است و جوهر و اصل و باطنی نیز دارد که به عابد، ربوبیت و سلطه می دهد، یعنی او بر اثر پرستش خالصانه و عارفانه خود می تواند طبیعت را منقاد و رام خود نماید.

آن «أعبد العابدین» و «أعشق العشاق»، از مصادیق بارز «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة...» ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب» (۴) بود.

نماز گزار سرانجام به مرحله ای می رسد که مثل سلمان، بهشت بیشتر شائق و عاشق اوست تا او نسبت به آن. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «الجنة أشوق الى سلمان من سلمان [الجنة] اليها». (۵)

صدرالمتألهين در این خصوص می فرماید: «برای اینکه سلمان در بهشت معنوی قرار دارد و فارغ از بهشت صوری و ظاهری است». جنت معنوی همان است که در مورد آن وارد شده

ص: ۳۶۸

۱- فتح، ۲.

۲- مصباح الانس، ص ۶۹۰

۳- رشحات البحار، محمدعلی شاه آبادی، ص ۲۱۴ ۲۱۵؛ مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص ۴۰۷.

۴- نور، ۳۷ و ۳۸.

۵- روضه الواعظین، ص ۲۴۱ و بحار الأنوار، ۲۲/۳۴۱ و عوالی اللئالی، ۴/۱۰۱.

است: «إِنَّ لَهِ جَنَّةً لَيْسَ فِيهَا حَوْزٌ وَلَا قَصُورٌ وَلَا لَبَنٌ وَلَا عَسَلٌ بَلْ يَتَجَلَّى فِيهَا رَبُّنَا ضَاحِكًا مُتَبَسِّمًا»^(۱)؛ خداوند بهشت خاصی دارد که در آن حورالعین و قصرها و لبن و شیر و عسل وجود ندارد، بلکه پروردگار ما در آن تجلی می کند، در حالیکه خندان و متبسم است.

نماز آزادگان جوان در دوران اسارت

اکنون جالب است به گوشه هایی از اقامه نماز آزادگان افتخارآفرین اشاره گردد. یکی از آن ها نقل می کند: یک روز «ضابط» عراقی به همراه چند سرباز، وارد آسایشگاه شد و پس از به خط کردن ما، رو به همراهان خود گفت: «به نظر شما کدام را (برای تنبیه) انتخاب کنیم؟» یکی از سربازهای نا پاک در پاسخ، شروع به خواندن این آیه شریفه کرد: «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ الشُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»^(۲)، سپس با خنده ای نفرت انگیز مشغول انتخاب عزیزانی شد که جای مهر بر پیشانی شان نقش بسته بود.^(۳)

نمونه دیگر: مصادف با سالگرد عملیات «بستان»، بچه ها از شدت گرسنگی مشغول خوردن چمن های میدان شدند. آنان برای رفع تشنگی، ناگزیر از نوشیدن آب چاله ای شدند. وقتی آب تمام شد با خاک تیمم کردند. مکبر نماز جماعت، جوان دوازده ساله ای بود که با پدرش اسیر شده بود. عراقی ها با مسلسل های خود نماز جماعت آن ها را محاصره کردند. پس از نماز، افسران عراقی به صفوف آنان نزدیک شدند و دستور دادند هر کس به اتاق خودش برود. آنان بدون توجه به زورگویی های افسران، بلند فریاد زدند: «أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ اتَّحِدُوا اتَّحِدُوا»، در نتیجه سیصد سرباز به اصطلاح ضد شورش، برای هزار و دویست اسیر وارد عمل شدند. در عرض چند ثانیه صحرای محشری پاشد و بچه ها با داد و فریاد ناشی از شتم و ضرب سربازان، هر کدام در گوشه ای افتاده بودند.

صدای «یا حسین» و «یا زهرا» و «یا مهدی» در محوطه اردوگاه طنین انداخته بود و همین، آتش خشم بعضی های بی هدف و با عبث را بیشتر شعله ور می ساخت، در نتیجه چند نفر به شهادت رسیدند و تعدادی بی شمار زخمی گردیدند.^(۴)

دیگری می گوید: گلوله به بازوی راست و ترکش به ران راستم اصابت کرده بود، به

ص: ۳۶۹

۱- مجموعه ی رسائل فلسفی صدر المتألهین، ملاصدرا، ص ۴۴۹، پاییز ۱۳۷۵.

۲- فتح، ۲۹.

۳- نماز در اسارت، اکرم ارجح و هادیان...، ص ۱۶، ۱۳۷۳.

۴- همان، ص ۱۸-۱۷.

طوری که سنگینی جسم را با نیم دیگر می کشیدم. از زخم ها مدام خون می ریخت و بی اندازه درد داشتم. از طرفی مرا در اطافی حبس کرده بودند که چهار دیوارش بسته بود و یک توالت فرنگی و یک دوش حمام در پایین اتافی بود. به یاد نماز افتادم، جهت قبله را با استنباط زیاد کشف کردم. با خونم وضو گرفتم. و از پشت دست چپم به عنوان مهر استفاده کردم. آن شب چه شبی و چه مبارک سحری بود. (۱)

من از آن دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

دیگری نقل می کند: یک روز در آسایشگاه با تعدادی نزدیک به صد نفر نماز جماعت تشکیل شد. مدام و به ترتیب هر امام جماعتی را زندانی می کردند که بر اثر شکنجه چشم و گوششان معیوب شد. بعد که سربازان از مقاومت آزادگان عاجز شدند، در آسایشگاه ها تلویزیون هایی رو به قبله (قسمت جنوبی آسایشگاه) نصب کردند و دستور دادند همیشه باید روشن باشد. بچه ها تلویزیون ها را بیرون گذاشتند، حتی بعضی از آسایشگاه ها، آب داخل تلویزیون ریختند. عراقی ها جداً مستأصل شده، گفتند: آیا شما اسیر ما هستید یا ما اسیر شما؟ (۲)

آزاده ای بیان کرد: شبی سرباز عراقی از پشت پنجره، مسئول آسایشگاه را صدا زد و پرسید: چرا الان دو ساعت به نماز صبح مانده نماز می خوانند؟ حتماً در دوره شاه نماز نخوانده اند و می خواهند جبران مافات کنند. او گفت: اینها نماز شب می خوانند. آن سرباز پرسید: چرا یک ساعت است قنوت گرفته اند و گریه می کنند؟ او ضمناً یکی از آزادگان را که گریه می کرد مورد خطاب قرار داد و گفت: مگر مرد گریه می کند؟ آن آزاده گفت: برای بدبختی شما گریه می کنم و نمی دانم چه وقت می خواهید به حقیقت برسید؟ پس او را به مدت ده شب به زندان انفرادی فاقد دستشویی حبس کردند!

هنگام نماز ظهر یکی از سربازان عراقی می شنید که کسی در قنوت می خواند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۳)، پس او بر آشفته شد که: منظور از قوم کافر ماییم؟ بنابراین او را به مدت ده شب زندانی کردند. (۴)

نقل شده است: یک شب در حیات، کسی متوجه شد فردی به خاطر یخ زدگی با شکم

ص: ۳۷۰

۱- همان، ص ۵۵-۵۶.

۲- نماز در اسارت، اکرم ارجح و هادیان...، ص ۷۴-۷۵.

۳- بقره، ۲۵۰.

۴- نماز در اسارت، اکرم ارجح و هادیان...، ص ۱۱۰-۱۱۱.

روی زمین افتاده است. او را به داخل آسایشگاه بردند و با پتو گرمش کردند تا به هوش آمد. او گفت: برای نماز بایستی غسل می کردم و چون آب سرد بود دچار سرگیجه شدم و دیگر چیزی نفهمیدم. (۱) «طوبی لهم کلهم اجمعون»

نتیجه اینکه، این انقلاب و ادامه موفقیت آمیز آن رایگان به دست نیامده است. بنابراین باید شکر نعمت کرد و دیگران را به اعجاز پیروزی خون بر زور و تدبیر بر شمشیر متوجه ساخت. «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ». (۲) همین نمازها، اذکار و اوراد، دعاها و ظفر در پیام رسانی انقلاب به وسیله ی آزادگان، باعث بیداری عراقی ها و تشکیل حکومت اسلامی شیعی آن ها گردید.

علاوه بر آن سربازان آمریکایی و سربازان کشورهای مسلمان و غیر مسلمان در عراق مظلوم، سبب بیداری ملت ها به ویژه آمریکایی ها می شوند، و بنابراین ظهور ولی عصر را نزدیکتر می کنند. خداوند می فرماید: «وَأَشِيتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». (۳)

انقلاب اسلامی ایران به عنوان الگوی حسن بل احسن در تمام بلاد و کشورهای اسلامی پذیرفته شده است. محرکین خیزش های مسلمانان کشورهای اسلامی اقرار می کنند که انقلاب های آن ها نشأت یافته از انقلاب اسلامی ایران است. انقلاب ایران و دیگر مناطق اسلامی، امکان تشکیل حکومت حضرت مهدی (عج) را ممکن و میسر می کند.

ماحصل اینکه نماز نا امن ترین اماکن را به امن ترین اماکن تبدیل می کند، چنانکه ترک آن، سبب تبدیل امن ترین اماکن به ناامن ترین اماکن می شود. بسیاری از استرس ها و عصبانیت ها و افسردگی ها و اعتیادها و جرح و قتل و خودکشی ها و به طور کلی ناهنجاری ها نتیجه مستقیم قطع ارتباط با خداست. همیشه افرادِ مظهرِ نارالله، از رزمندگانِ نارالله، وحشت و دهشت داشته اند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من خاف الله اخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله اخافه الله من كل شيء (۴)؛ هرکسی از خدا بترسد، خداوند هر چیزی را از او می ترساند و آن کس که از خدا نترسد، خداوند او را از هر چیزی می ترساند.

ص: ۳۷۱

۱- همان، ص ۱۷۰.

۲- ضحی، ۱۱.

۳- بقره، ۴۵.

۴- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۸.

همان گونه که سلامتی جسم و روان رابطه مستقیمی با ایمان به خدا و پرستش و گزاردن نماز دارد، مرض های جسمی و روانی نیز رابطه مستقیمی با شرک و کفر و ضایع کردن نماز دارند.

فرض کنیم از هم اکنون جوانانی چند، خدا و قرآن و ذکر و دعا و به طور کلی دین را کنار بگذارند، بلافاصله از امنیت و سلامتی جسمانی و نفسانی محروم می شوند؛ چرا که وجدانشان و به تعبیر قرآن «نفس لوامه شان»، آن ها را سخت می آزارد و اساساً هر نوع ناراحتی روحی برای جسم مضر و زیان آور است.

در نتیجه به قرص های آرام بخش، که اضطراب آن ها را موقتاً برطرف می کند(۱)، دخانیات، انواع غذاهای مطبوع، چه حلال و چه حرام، و تفریحات سالم و غیر سالم روی می آورند و به دلیل تنوع طلبی و زیاده خواهی و تلذذ، سرانجام به هروئین و مشروبات الکلی تمایل پیدا می کنند، هر چند در واقع مشروب خوارگی لذت بخش نیست بلکه آن ها آن را می خورند تا از عذاب روحی و استرس و هیجان نجات پیدا کنند و عاقبت نیز معتاد می شوند، ضمن اینکه عملاً به اعمال نادرست؛ یعنی گناه و فساد دست یازیده اند. خلاصه این که آن قرص ها برای انسان آرامش دائمی نمی آورند، بلکه او را به آرامگاه ابدی می برند.

ممکن است این افراد با مشکلات مالی نیز مواجه شوند که برای جبران آن، هر کاری، حتی سرقت می کنند. پس هر آن انتظار می رود که دستگیر و حبس شوند که دلهره و هیجان از پیامدهای آن است. آنان به محض نظر نمودن به ناموس مردم میل شهوانی پیدا می کنند و اکثر نیز به فحشا و منکر دچار می گردند. چنین اشخاصی از شخصیت، تهی و خالی می شوند، بنابراین برخورد آن ها با رفقاییشان بی ادبانه و با فحاشی و مغرورانه و... است. در حقیقت آن ها با این کارها می خواهند کمبودهای خود را جبران نمایند.

آن ها از وسایل نقلیه نیز درست و صحیح استفاده نمی کنند و اکثر بر اثر سرعت های غیر مجاز یا حرکت های خلاف قوانین راهنمایی و رانندگی و یا نگاه به داخل ماشین ها و... تصادف می کنند؛ و اصلاً برایشان مهم نیست تعدادی را مجروح و یا مقتول می کنند که در آن صورت نیز یا فرار می کنند و یا دستگیر می شوند. آن ها از استرس و فشار قبر دنیوی می نالند، بعد هم از عذاب الهی و فشار در قبر اخروی مصون نیستند. آن ها از هیچ گناهی مثل قمار بازی، اعمال خلاف عفت، بزهکاری، تجاوز و... بی بهره نیستند. آن قدر به کمک رفقاییشان به

ص: ۳۷۲

۱- چگونه ناراحتی عصبی خود را کاهش دهیم، ترجمه السید منشاوی، ص ۱۰۸.

فحشا و منکر ادامه می دهند تا نابود گردند، ضمن اینکه دیگران را نیز نابود می کنند.

فکر آن ها اساساً مثل روانشان مریض است. دنیا برای آن ها گیج کننده است. از اراده قوی جداً بی نصیب هستند. به عبارت دیگر هیچ کاری را که به عزم قوی نیاز داشته باشد، نمی توانند انجام دهند. آنان نوعاً عصبی و مأیوس و بدبین و مسخره کننده اند. فحاشی، چاقوکشی، زد و خورد، داد، دعوا، ادعا، فریاد و... از خصوصیات بارز و چه بسا از حداقل خصوصیت منفی آن هاست.

این افراد، حاضر به وطن فروشی نیز هستند. و حتی خودفروشی نیز می کنند. آدم کشی برایشان آسان است. آن ها بسیار سریع افرادی را که با آن ها برخورد دارند به فساد و تباهی و پشیمانی می کشانند. نمونه آن تفنگ داران آمریکایی و سربازان اسرائیل در عراق و مصر و سوریه و... بودند.

علامه حلی به فرزندش فخرالمحققین وصیت می کند: «و ایاک و مصاحبه الأراذل و معاشره الجهال فإنها تفید خلقاً ذمیماً و ملکه ردیه» (۱).

چنین افرادی از احترام و رفاقت و شفقت جداً و قطعاً بی بهره اند. آن ها بر اثر عیاشی و کیفی زیاد، زیبایی ظاهری و توان جسمانی خود را سریع از دست می دهند و از سلامتی اندیشه و تهذیب نفس و رفتار حسنه کاملاً محروم و بی نصیب هستند. آن ها عالم را بی هدف و تهی و به اصطلاح غربی ها «کی به کیه» (Wh is wh) تلقی می کنند.

بعضی از این اشخاص آرزوهای عجیبی دارند: اگر مردند دوست دارند زن باشند و اگر زنند دوست دارند مرد باشند! این مردان نامرد، ژست و خیز زنانه دارند و آن زنان پست، فکل و کاکل و کت و شلوار و کلاه دارند و سیگار هم استعمال می کنند! اینان از مردان، حسد می برند و آنان از زنان (۲).

در این جا لازم است به چند نکته توجه شود: یکی این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حُبَّ إِلَیَّ مِنْ دُنْیَاكُمْ ثَلَاثٌ: النساء... (۳)؛ از دنیای شما سه چیز به نظر من خوش آیند است: زنان و...؛ چراکه زن مظهر رحمت و محبت و مادری و ربوبیت و پرورش دهندگی است؛ به این ترتیب اگر مرد زن را صرفاً از جنبه جنسی و شهوی دوست بدارد، موقت و حیوانی و انحراف است.

دیگر این که نساء جمعی است که مفرد ندارد و به معنای تأخیر است، زیرا اول آدم (علیه السلام)

ص: ۳۷۳

۱- شرح لمعه، شهید دوم، ج ۵، به کوشش کلانتر، ص ۴۰۸.

۲- ر.ک: کتاب روح بشر، ناصرالدین صاحب الزمانی، ص ۱۹۷.

۳- حسن زاده، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۶۲۳، چاپ اول.

آفریده شد سپس حوا(علیه السلام) و مرد، مظهر عقل کل و زن، مظهر نفس کل است.

آسمان مرد و زمین زن در خرد

آنچه آن انداخت این می پرورد(۱)

دیگر این که روح که اصل و اساس زن و مرد است مذکر و مؤنث ندارد؛ پس مرد نباید مورد غبطه زن قرار گرفته بگوید: ای کاش مرد بودم و زن مورد حسادت مرد قرار گرفته بگوید: ای کاش زن بودم. ضمن این آن ها باید بدانند تنها ملاک ارزش نزد خدا تقوی است(۲).

آفات بی دینی و مخصوصاً ترک نماز

لباس جوان بی دین غرب گرا زننده است. او می خواهد کم بودش را با لباس فاخر و با رنگ مخصوص جبران کند. سعی اش این است که خود را با پوشش خاص مطرح و مورد توجه سازد. در حالیکه نمی داند لباس شهرت حرام است، چون مردم را مشمئز می کند و سبب می شود آن ها به غیبت او پردازند. به همین دلیل روایت شده است: «رحم الله امرأً جَبَّ الغيبة عن نفسه»(۳)؛ خدا رحمت کند کسی را که غیبت کردن دیگران را از خودش بخشکاند.

علی(علیه السلام) می فرماید: کُلُّ من الطعام ما تشتهی و ألبس من الثياب ما يشتهی الناس؛ تا آن جا که میل و اشتها داری غذا بخور، ولی مطابق با میل و رغبت مردم لباس بپوش(۴).

آنها هر چند جوان زیبا باشند؛ چون، بُزدل و بد دل و بد سیرتند، زشت می نمایند. آن ها به منزله تندیس های جمیلی هستند که درونشان را کثافت فرا گرفته است. مار خوش خط و خال و پر زهر و کشنده اند و یا مانند صندوق بلدی به ظاهر زیبا و از درون پر از آشغال. نسل این ها نوعاً به سبب عدم ازدواج نابود می گردد. آن ها هرچه پیرتر می شوند افسرده تر می شوند؛ چرا که دیگر از طراوت و پول و رفیق و زور بازو و... آن ها اثری و ثمری و خبری یافت نمی شود.

آنان به فنای ابدی به اعتقاد خودشان لحظه به لحظه نزدیک تر می شوند. بعد از مرگ نیز به اعتقاد ما عذاب الهی کاملاً آن ها را محاصره می کند. در دنیاگویی آن ها در بحر و دریای تاریکی محض به سر می برند. بر فرازشان ابر تیره ای است که شروع به باریدن کرده است. در کشتی ای سوارند که سوراخ است و دریا موج می زند. در نتیجه مشرف بر غرق شدن اند. «أَوْ

ص: ۳۷۴

۱- مولوی، مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۰۴، به کوشش دفولیان.

۲- حجرات، ۱۳.

۳- ر.ک: المنطق، محمدرضا مظفر، ص ۳۳۴.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۲، شماره ۵۸۳.

كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ... ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ اللَّهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۱)

آنها اعتدال روانی ندارند. و چون خائند همیشه می ترسند، چنانکه در روانشناسی ثابت شده است که: «الخائن خائف». به این ترتیب هر آن احتمال دستگیری شان می رود. بنابراین ممکن است در موقع دستگیری، برای فرار، کسی یا کسانی را نیز بکشند و بالاخره دستگیر شده اعدام می گردند.

نوعاً بدن این افراد ضعیف است. هر جا میکروبی باشد، اول در بدن آن ها وارد می شود. آن ها که متدین اند و اهل نماز و روزه و دعا، اگر یک لحظه از خدا غافل شوند چه بلایی بر سرشان می آید؟! آن ها که یک عمر در غفلتند و به ترک نماز و به طور کلی ترک عبادت، آلوده گشته اند چه عذاب و فاجعه غم انگیزتری در انتظارشان است!

آنها ممکن است برای رهایی از جهنم زندگی، عذاب وجدان، شماتت خانواده، مردم محله خود و... دست به خودکشی بزنند.

سرتاسر وجودشان را یأس و طمع و حسد و دروغ و نیرنگ فراگرفته است. اعمال و اخلاق و اندیشه شان، سرتاسر متناقض است.

آنها چون هیچ منعی در زندگی ندارند، خواستار بهره مندی از هر لذتی، هر چند مضر می باشند، در حالیکه جسم آن ها واقعاً تحمل آن همه لذت را ندارد. بنابراین چه بسا مرگ زودرس آن ها را تهدید کند.

آنها از نظافت ظاهری نیز بی نصیبند، تا چه رسد به نظافت و طهارت باطنی. وضو نمی گیرند تا چرک صورت و پلیدی سیرتشان را از بین ببرند و غسل نمی کنند، در نتیجه منی، تمام خلل و فرج عروقی و تنفسی آن ها را می گیرد.

خداوند آن ها را که نماز می خوانند در یک آیه چنین توصیف می کند: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا» (۲)؛ اما پس از آنان، یعنی پیامبران، فرزندان ناشایسته ای از آن ها روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ لذا به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید.

آنها که در نماز ساهی و سهل انگار اند و حضور قلب ندارند و یا از وقتش تأخیر می اندازند و یا نماز را ریاکارانه می گذارند در غی، که به معنای وادی و چاهی و نهری در جهنم است،

ص: ۳۷۵

۱- نور، ۴۰.

۲- مریم، ۵۹.

خواهند افتاد(۱)، پس وای به حال تارکین صلات.

به این ترتیب باید گفت: آن‌ها که این چنین نماز می‌گزارند، جهنم در انتظار آنهاست و آن‌ها که آن را به طور کلی ترک می‌کنند، عین جهنم اند. چنانکه نظیر این سخنان در خصوص «فویل للمصلین» بیان گردید. بعید نیست طبق سیاق سوره ماعون سهل انگاری در نماز سبب تکذیب دین بشود.

در اینجا بسیار مناسب است در این خصوص حدیثی از پیامبر نقل شود. آن حضرت فرموده است: «يقول الكلب: الحمد لله الذي خلقني كلباً و لم يخلقني خنزيراً و يقول الخنزير الحمد لله الذي خلقني خنزيراً و لم يخلقني كافرأ و يقول الكافر الحمد لله الذي خلقني كافرأ و لم يجعلني منافقأ و المنافق يقول الحمد لله الذي خلقني منافقأ و لم يخلقني تارك الصلوه»(۲)؛ سگ می‌گوید: حمد مخصوص خدایی است که مرا سگ (قرار داد و) خلق کرد و خوک (قرار نداد و) خلقم نکرد و خوک می‌گوید: حمد خدا راست که مرا به صورت خوک خلق کرد و مرا کافر خلق نکرد و کافر می‌گوید: حمد خدا راست که مرا کافر خلق کرد و منافق قرار نداد و منافق می‌گوید: ستایش مخصوص ذاتی است که مرا منافق خلق کرد و تارک الصلوه خلق نکرد.

خلاصه اینکه هر جا اضاعه صلات باشد، اتباع شهوت و بحران غضب و استرس و طغیان و فشار روحی و افسردگی، نتیجه مستقیم آن است. به همین دلیل است که خداوند می‌فرماید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»(۳)؛ پروردگار خود را - آشکارا - از روی تضرع و در پنهانی بخوانید - و از تجاوز دست بردارید که - او متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید و او را با بیم و امید بخوانید. - بیم از مسئولیت‌ها و امید به رحمتش. و نیکی کنید - زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

بنابراین آن‌ها که می‌نویسند: «غالباً در ماورای چهره‌ی بسیاری از تبهکاران، قیافه یک سرپرست سختگیر و جفا پیشه وجود دارد و یک ولی زورگوی نادان، پنهان است»(۴)، ناتمام است.

ص: ۳۷۶

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۸۵.

۲- الشعیری، جامع الأخبار، الفصل الخامس و الثلاثون فی فضائل صلوه اللیل، ص ۷۴.

۳- اعراف، ۵۵-۵۶.

۴- کتاب روح بشر، ناصرالدین صاحب الزمانی، ص ۱۸۸.

نماز، حلال مشکلات روانی جوانان

امروزه کثیری از جوانان، مخصوصاً جوانان غربی، از استرس و عصبانیت در عذابند و از احساس افسردگی، پوچی، بی هویتی، ناامیدی، نا کامی و شکست رنج می برند.

در طی یک نظرخواهی از گروهی از مردم آمریکا در سال ۱۹۶۸، ۵۲٪ اظهار داشتند که از احساس تنهایی و افسردگی رنج می برند. (۱)

آنها تنها راه فرار و نجات را در تریاک، هروئین، داروهای شیمیایی، الکل، L.S.D و... می دانند. یک سوم قتل نفس ها، یک چهارم خودکشی ها، ۶۷٪ موارد تجاوز جنسی به اطفال، ۳۹٪ تجاوز به زنان، بر اثر مصرف الکل بوده است. مصرف الکل هر سال ۱۲۰۰۰ اسپانیایی را به کام مرگ می کشاند. (۲) «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳)؛ بدون تردید شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبنندی (نوعی بخت آزمایی) همه آن ها پلید و از نوع عمل شیطان است، پس از آن ها دوری کنید تا شاید رستگار شوید. در واقع تمدن بی تدین و صناعت بی عبادت، توان مقابله با چالش های مذکور را به هیچ عنوان ندارد.

اسلام بر مبنای نظافت استوار شده است، چنانکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «بُئِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى النَّظَافَةِ» (۴) آن ها که به طهارت صوری و ظاهری و معنوی و باطنی دست می یازند مورد محبت و مودت خداوند متعال هستند. در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۵) خداوند آن ها را که از کثافت و نجاست به نزاکت و طهارت روی می آورند دوست می دارد. در واقع اینان از پاکان ظاهری و باطنی اند و مورد دوستی خدا می باشند. «وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۶)

پس در حقیقت همه عبادات برای دوری از قذارت جسم و روح و تنزیه آن دو است. علی (علیه السلام) می فرماید: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ... وَالسَّلَامَ

ص: ۳۷۷

۱- H.n.lulu Advertiser ,Nv ۲۰.۱۹۶۸. «A۳-۱»

۲- جامعه شناسی انحراف اجتماعی، جعفر سخاوت، ص ۱۱۳ و ۱۳۰.

۳- مائده، ۹۰.

۴- ر.ک: اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، سید حیدر آملی، ص ۶۷.

۵- بقره، ۲۲۲.

۶- اعراف، ۱۵۷.

اماناً من المخاوف»^(۱)؛ خداوند ایمان را برای تطهیر از شرک واجب کرد و نماز را جهت تنزیه از کبر... و سلام کردن را سبب امان از خوف از یکدیگر قرار داده است.

به همین دلیل خداوند می فرماید: ای پیامبر نماز به پای دار؛ زیرا نماز از فحشا و منکر باز می دارد. ولی باید دانست که نماز تنها فایده سلبی ندارد، بلکه فایده اثباتی نیز دارد و آن اینکه نماز، ذکر و یاد حضرت حق است و ذکر از هر امری (مثل امور دنیایی) بالاتر است. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^(۲).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر کس خواست بداند که نمازش قبول است یا نه، ببیند که نمازش او را از قبایح باز داشته است یا نه که نمازش به قدر آنچه از قبایح باز داشته است، پذیرفته می شود»^(۳).

ویلیام جیمز آمریکایی می نویسد: «مؤثرترین داروی شفابخش نگرانی ها، همانا ایمان و اعتقاد مذهبی است... هرچه انسان پیرتر می شود کمتر می تواند بدون اعتقاد مذهبی زندگی کند»^(۴) و روانکاو دیگری می نویسد: «در میان تمام بیماران میانسال من... یک نفر نبود که مسأله اش، مسأله یافتن یک نگرش دینی به حیات (معقول) نباشد»^(۵) و به عقیده بعضی: «زیبایی، شهرت، محبوبیت، قدرت و ثروت فوق العاده، هیچ یک به تنهایی و یا حتی مشترکاً برای سعادت بشر و احساس آرامش او کافی به شمار نمی رود»^(۶).

به این ترتیب هرچه زمان می گذرد علمای تجربی به خصوص روانشناسان، پی می برند که راه علاج و درمان دردهای مزمن هلاک کننده مخصوصاً هیجانانات روحی و فشارهای روانی مردم، مخصوصاً جوانان، چیزی جز دین و عبادت و نماز نیست، چنانکه شواهدی در این خصوص ذکر گردید.

تعریف استرس و درمان آن

یکی از بزرگترین معضلات در زمان معاصر پدیده «استرس» است که بیشتر، از ره آوردهای تکنیک و صنعت و هنر خشک و بی روح، در عصر نوین است. روانشناسان در

ص: ۳۷۸

۱- ر.ک: اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، سید حیدر آملی، ص ۶۷.

۲- عنکبوت، ۴۵.

۳- قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ص ۴۰۱، محمد فقیهی رضایی.

۴- سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، صفدر صانعی، ص ۲۰۴.

۵- ۲۸۴. Jung, Carl G., M»dern man in search of A soul

۶- کتاب روح بشر، ناصر الدین صاحب الزمانی، ص ۲۱۲.

تعریف استرس می گویند: «محروم شدن از تمایلات شخصی و عدم موفقیت در زندگی روزمره را استرس و هیجان و فشار و نگرانی گویند. به عبارت دیگر اگر برآورده شدن احتیاجات شخصی به موانع برخورد نماید، استرس و نگرانی روحی به وجود می آورد» (۱).

بنا به عقیده عده ای، هیجانان از نوع احساسات زودگذر یا ممتد، خلّقی (به وجود آمدن دفعی) هستند. هنگامی که یک تغییر ناگهانی و ناراحت کننده ای، برخلاف تمایلات موجود، رخ دهد و یا حادثی در خارج، مخالف خواست های انسانی به وجود آید، هیجان و ناراحتی به وجود می آید (۲). به نظر راقم اشکال این دو تعریف، خلط و خبط بین سبب و مسبب است.

به نظر می رسد انسان از دو عذاب دنیوی و اخروی رنج می برد: یکی استرس است و دیگری فشار شب اول قبر.

جهت معالجه استرس، دکتر بنسون روش اندیشه تجربی را برای مدت ده تا بیست دقیقه، یک تا دو بار در روز پیشنهاد می دهد بدین شکل: ۱- در وضع راحتی بنشینیم؛ ۲- چشمهایمان را ببندیم؛ ۳- اندیشه خود را بر یک لغت یا جمله ی مخصوص تمرکز دهیم؛ ۴- فکرهای دیگر را از ذهن خود خارج کنیم (۳).

البته این روش، موقتی و غیر فراگیر است؛ چرا که نگرانی اصلی، ناشی از معضلات فلسفه حیات همچنان وجود دارد. به علاوه اساس دستور شماره سه تمرکز است که در عبادت به نحو کاملی تحقق دارد. پس آن روش چندان چیز تازه ای نیست و همه روانشناسان تجربی آن را تجویز نمی کنند؛ چرا که در این باره (درمان استرس) اختلاف نظر وجود دارد. بند چهارم نیز همان استرس و هیجان است که راه خروج آن بیان نشده است.

برخی دیگر گفته اند، برای رفع استرس به سه اصل باید توجه کرد:

به خاطر مسائل کوچک خود را ناراحت نکنید.

در واقع تمام مشکلاتی که با آن مواجه می شوید همان مسائل کوچک هستند.

اگر در برابر فشار این مسائل کوچک یارای مقابله ندارید با آن ها بسازید (۴).

این دستور نیز جز خطابه و شعار، چیز دیگری نیست و همه یک چیز را بیان می کنند که: «با مشکلات بسازید» و این یک دستور اخلاقی است، نه روانشناسی؛ یعنی استرس، درد بی درمان است و لا غیر.

ص: ۳۷۹

۱- سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، صفدر صانعی، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۶.

۳- طاعون قرن، غلامحسین صالحیار (مترجم)، ص ۴۸.

۴- همان، ص ۱۳.

اگر قبول کردیم که تنها خداوند کفایت عبادش را می‌کند، زهی سعادت است. چنانچه خداوند می‌فرماید: «أليس الله بكافٍ عبده» (۱) پس چه بسا دستورات عملی روانشناسان برای رفع استرس، خود استرس‌زا باشند.

اشکال اساسی این است که روانشناسان انسان را به درستی و به طور واقعی نشناخته‌اند و نمی‌دانند که حقیقت انسان بزرگ‌تر از آن است که آن‌ها می‌شناسند، پس حلال مشکلات مذکور، تنها شریعت محمدی است.

البته عده‌ای از آنان به زوایای جدیدی از روان انسان پی برده‌اند؛ مثلاً روانشناسان قدیم فکر می‌کردند انسان تنها جسم و منیت (روان خودآگاه) است، در حالیکه فروید ثابت کرد که حقیقت انسان علاوه بر جسم، شامل سه قسمت دیگر نیز هست: ۱- من یا ضمیر آگاه؛ ۲- او یا ضمیر ناخودآگاه؛ ۳- فرا خود؛

فروید، علی‌رغم کسانی که اعتقاد داشتند روش و رفتار زندگی آنان فقط از عقل و منطق و اراده سرچشمه می‌گیرد، معتقد بود یک دسته نیروهای پنهانی وجود دارد، که انسان هیچ‌گونه آگاهی و کنترلی نسبت به آن‌ها ندارد، می‌تواند بیشتر رفتار و روش زندگی انسان را تحت کنترل قرار دهند. فروید تنها در توجیه مذهب نظر نادرستی داشت، در حالیکه شاگردش یونگ به اصالت مذهب پی برد. (۲)

اساساً حل مشکل اساسی جسم مردم به خصوص جوانان و به خصوص روح، به عهده انبیا (علیه السلام) و به ویژه خاتم آنهاست. اگر به آیات و روایات در این باب مراجعه کنیم، جداً به حقایق دست می‌یابیم که روانشناسان به بعضی از آن‌ها آن‌هم به طور ناقص رسیده‌اند؛ مثلاً ما گمان می‌کنیم کسانی که فشار روحی دارند از عالم هستی طرد شده‌اند، در حالیکه روایت شده که خداوند می‌فرماید: «أنا عند المنكسره قلوبهم لأجلی» (۳) و در قرآن آمده است: «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَآخْفَى» (۴)؛ اگر گفتاری را آشکار کنی، پس خداوند سرّ و مخفی‌تر را می‌داند. به این ترتیب قرآن مدعی است انسان دارای امر سرّی و سرّی‌تر است و با این حال این مطلب کجا و نظر فروید در باب ضمیر ناخودآگاه کجا!

ص: ۳۸۰

۱- زمر، ۳۶.

۲- ر.ک: فطرت، مرتضی مطهری.

۳- ر.ک: اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، سید حیدر آملی، ص ۱۵۱ و ر.ک: سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۴۷، ۱۳۶۷.

۴- طه، ۷.

باز در قرآن می خوانیم: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۱) باید گفت: علت عمده فشار های ناشی از حسد و ترس و عداوت و عقده نسبت به یکدیگر، برخورد نادرست افراد با یکدیگر است.

انسان باید به خود بنگرد تا متوجه شود که محال می نماید ذات او شناخته شود. حکیم سبزواری درباره ی کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۲)، بیان می دارد: هو أن يكون من قبيل التعلیق علی المحال (۳). بعضی بزرگان گفته اند: الهی در ذات خود متحیرم تا چه رسد در ذات تو (۴).

اسلام برای رفع فشار و استرس، سلام کردن به یکدیگر را سفارش می کند و ثواب بیشتر را برای کسی قرار می دهد که زودتر سلام کند و دستور می دهد جواب سلام بهتر است، احسن باشد و آن را از موارد درجات به حساب می آورد. قال الباقر (علیه السلام): «فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ (۵) فإِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ» (۶).

قرآن آیات زیادی در باب نماز جماعت، نماز جمعه، حج، زکات مال و فطره، صدقه، صله رحم، عفو، گذشت، رحمت الهی، احسان و... دارد که هر کدام باعث رفع فشار روحی مخصوص آن، از فرد و جامعه می شود. برای نمونه روایت شده است که: حلال نیست مسلمانان بیشتر از سه روز، از برادر ایمانی خود دوری کند. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «لا يحلّ لمسلم أن يهجر أخاه في الكلام فوق ثلاث» (۷).

و اساساً در اسلام قنوط و ناامیدی حرام و نادرست است. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۸) «و لا تأیسوا من روح الله انه لا یأیس من روح الله الا القوم الکافرون» (۹).

ص: ۳۸۱

۱- ذاریات، ۲۱.

۲- نک: الفناری، مصباح الانس، ص ۱۳۲، ۱۳۷۴.

۳- ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۲۲، تعلیقه و نک: رحمت الله شریعی، حکمت احکم، ص ۴۴۶، بوستان کتاب، ۱۳۹۳.

۴- الهی نامه حسن زاده آملی.

۵- آن حضرت می فرماید: سه چیز از جمله درجات به حساب می آید و سه چیز از موارد کفارات و سه چیز از جمله مویقات و هلاک کننده ها و سه چیز از مصادیق منجیات است.

۶- خصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸۴.

۷- شرح لمعه، ج ۵، ص ۴۲۹، به کوشش کلانتر و مستدرک سفینه البحار، نوری، ج ۲، ص ۱۰۲.

۸- زمر، ۵۳.

۹- یوسف، ۸۷.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعٍ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى أَرْبَعٍ: عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى...؛ تعجب می کنم از کسی که از چهار چیز، جزع و فزع و وحشت و دهشت داشته است و به چهار چیز دیگر پناه نمی برد:

تعجب می کنم از کسی که ترس او را فرا گرفته است و به قول خداوند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱)» پناه نمی برد؛ زیرا من شنیدم که خداوند عزوجل به دنبال آن آیه می فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ (۲)».

و تعجب می کنم از کسی که غم او را فرا گرفته است و به قول خداوند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۳)» پناه نمی برد؛ زیرا من شنیدم که خداوند عزوجل به دنبال آن می فرماید: «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۴)».

و تعجب می کنم از کسی که فریب خورده است و به او نیرنگ زده شده است و به قول خداوند: «وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۵)» پناه نمی جوید؛ زیرا من شنیده ام که خداوند عزوجل به دنبال آن می فرماید: «فَوَقَّاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا (۶)».

و تعجب می کنم از کسی که دنیا و زینت آن را خواسته است و چگونه به قول خداوند: «مَّا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۷)» پناه نمی برد؛ زیرا من شنیده ام که خداوند عزوجل به دنبال آن می فرماید: «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ (۸)». و «عسی»، موجه است (۹).

ص: ۳۸۲

- ۱- آل عمران، ۱۷۳.
- ۲- آل عمران، ۱۷۴.
- ۳- انبیاء، ۸۷.
- ۴- انبیاء، ۸۸.
- ۵- غافر، ۴۴.
- ۶- غافر، ۴۵.
- ۷- کهف، ۳۹.
- ۸- کهف، ۴۰ و ۳۹.
- ۹- امالی شیخ صدوق، مجلس دوم، حدیث دوم.

اعتیاد (Accut)mania)، نوعی مکانیزم دفاعی است که برخی افراد جهت فرار از عذاب و موقعیت رنج آور خود، بدان متوسل می شوند. (۱)

با توجه به مطالب و مباحث گذشته، روشن شد که نماز عامل اصلی ایجاد امنیت است. مؤمن نماز گزار از عذاب نفس لوامه به دور است. او اهل یقین و دارای سلامت کامل روانی و جسمانی است. به این ترتیب نیازی به مواد مخدر ندارد؛ چرا که در عبادت به ویژه نماز، که مصداق بارز و اتم و اکمل عبادت است - به چه دلیل نماز مصداق بارز عبادت است؛ زیرا قرآن می فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۲)، آگاهی و حضور قلب و هوشیاری و لذت جان، مطرح است؛

زیرا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (۳) «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسِيحًا يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (۴) در غیر این صورت، یعنی با تجویز مشروب خواری، یعنی نا آگاهی، خلف لازم می آید. معتاد شدن، عین غفلت و مستی و گیجی است، پس آن دو با هم سازش ندارند؛ یعنی نماز و اعتیاد مثل دو بعد مغرب و مشرق از هم دورند.

ای جوان با قدرت و عظمت! اگر در همه امور و مخصوصاً در عبادت و صلوات از مستی و سستی رستی و از علقه دنیا گسستی، آن وقت به قربت حضرت حق پیوستی و در دنیا و آخرت سعادت مندی و گرنه بسیار رذلی و پستی و بدبختی.

مواد مخدر جز زیان و ضرر و خسارت چیز دیگری برای بشر به ارمغان نمی آورد و اهل عبادت به خصوص جوانان اهل نماز و راز و نیاز از آن ها دورند؛ چرا که قرآن می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۵) اگر بعضی عاشق اعتیادند، چرا به اعتیاد منفی روی می آورند؟ آن ها باید به اعتیاد مثبت و ملکات نفسانی نظیر شنا، تیراندازی، اسب سواری، مطالعه، ذکر و ورد و دعا، نماز، انفاق، راستی، و به طور کلی سجایای اخلاقی میل و نیل داشته باشند و لا غیر، تا تفاوت آن دو نوع اعتیاد را متوجه شوند. اصولاً زندگی

ص: ۳۸۳

۱- اولین سمینار بررسی مسائل اعتیاد، امیرکبیر، تهران، ص ۱۵۵، ۱۳۶۵.

۲- طه، ۱۴.

۳- نساء، ۴۳.

۴- نساء، ۱۴۲.

۵- عصر، ۳.

انسان بر پایه عادات مثبت و ملکات انسانی است و این چنین هم باید باشد، نه عادت منفی که مهلک است.

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

اساساً فرد متقی آن قدر مشغول عبادت است که وقتی برای غیر عبادت ندارد. اگر انسان نسبت به کرنش و نماز، محبت پیدا کند و از آن ها لذت حقیقی و عمقی و دائمی ببرد، دیگر لذت های دروغین و موقتی حاصل از سیگار، تریاک، مرفین، هروئین، L.S.D، داروهای شیمیایی، شراب و... جایی ندارند و عذاب به حساب می آیند.

وقتی هدف از خلقت، عبادت است، چنانکه خداوند می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) آیا دیگر معنی دارد شخص پناه به چیزهایی ببرد که او را از عبادت که فوز عظیم و سعادت مطلق است باز می دارد.

رسانه ها باید علاوه بر تبلیغات گسترده و برنامه هایی پیرامون پدیده شوم اعتیاد برای جوانان، فرهنگ نمازخوانی را نیز در برنامه های خود بگنجانند و درباره آن تبلیغ کنند. مردم و به خصوص جوانان باید به عشق حقیقی هدایت شوند؛ یعنی به آن ها تفهیم شود که بعضی از لذت ها، انسان را از لذایذ عظمی و بهجت های روحی و پایدار باز می دارند.

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

مگر انسان چقدر عمر می کند که دائماً در پی خوشی های متنوع است؟ اگر شخص به لذت واقعی و حقیقی راه پیدا کند، دیگر تنوع خواهی و انزجار از یک لذت و میل به لذت دیگر مورد و معنا ندارد. چنانکه بهشتی ها این گونه اند. «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» (۲)

اعتیاد در غرب به طور جدی، عامّ البلوی و امّ البلوی و جهنم دنیاست و نماز در ایران زمین و بلاد اسلامی و...، عامّ الرحمه و ام البرکه و بهشت دنیاست، پس باید شکر آن را گزارد؛ هر چند عده ای از آن نعمت عظمی قدردانی نمی کنند.

اساساً مواد مخدره از خبائث است و حرام می باشد. از وظایف مهم پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) این است که امور طیب و پاکیزه را برای مسلمانان حلال شمرد و چیزهای نا پاک و خبیث را تحریم نماید. در این خصوص خداوند می فرماید: «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (۳)، پس نباید خود را در دام هلاکت بار اعتیاد انداخت. «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا

ص: ۳۸۴

۱- ذاریات، ۵۶.

۲- کهف، ۱۰۸.

با توجه به این آیات فقهای اسلام فتوا به حرمت اشیای مضر داده اند. شهید ثانی در شرح لمعه، ضابطه حرمت مواد و چیزهای زیانبار را اضرار به بدن و افساد مزاج دانسته است و می گوید: «و ضابط المَحْرَم ما يحصل به الضرر علی البدن و افساد المزاج» (۲)؛ ملاک و مناط حرام، چیزی است که برای بدن مضر و برای مزاج مفسد و تباه کننده باشد.

روشن است که اصل پیروزی انقلاب اسلامی و در پی آن پیروزی دیگر کشورهای اسلامی، وابسته به یک نفر؛ یعنی امام خمینی (ره) بود و او تنها به خدا متکی بود. اگر عبادت و نماز و هشیاری و ایمان او نبود و مردم به خصوص جوانان، معتاد به عبادت و نماز و دعا نبودند، معلوم نبود سرانجام این مردم چه می شد! مشخص و معلوم بود که آن ها حق مراسم مذهبی را نداشتند و عبادت و نماز، قاجاق محسوب می شد و بعد از اینکه نفت و دیگر منابع ما را به غارت می بردند و تمام می شد، جوانان دختر و پسر ما را غارت می نمودند و

حکم یک فرد معتاد بدتر از حکم مردی است که اربابان مختلفی دارد و هر کدام او را به سمت و سوی می کشاند، چرا که او بی جنب و جوش و ساکت و مرده نماست. یک زمانی پلیس در نیمه شب به شخصی مظنون و مشکوک می شود و می گوید: بی حرکت! او بلافاصله می گوید: کو حرکت! بنابراین معلوم می شود او معتاد است. و حکم اهل عبادت و نماز، حکم مردی است که تابع یک مرد الهی باشد. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا» (۳).

ما باید تا می توانیم با عبادت به خصوص نماز، دنیا و آخرتمان را آباد کنیم و از دنیا از جهت عبادت و نماز بهره مان را فراموش نکنیم و همان گونه که خداوند به ما نیکویی کرد، به دیگران نیکویی کنیم که در غیر این صورت جز فساد در زمین و هلاکت حَرْث و نسل چیز دیگری جستجو ننموده ایم. حضرت موسی (علیه السلام) به قارون فرمود: «وَ ابْتَغِ فِيْمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ» (۴). خلاصه و عصاره اخلاق، همین آیه است. این بهترین سخنی است که تاکنون در این خصوص شنیده و دیده ام و خواهم دید و شنید، چنان که قبلاً بیان شد. و خداوند

ص: ۳۸۵

۱- بقره، ۱۹۵.

۲- شهید ثانی، شرح لمعه دمشقیه، ج ۷، ص ۳۲۹، ۱۴۱۰ ق.

۳- زمر، ۲۹.

۴- قصص، ۷۷.

ملکات و عادات

زندگی انسان، سراسر بر اساس عادات و ملکات است. هر کس نسبت به کار و شغل دائمی اش عادت هایی دارد. این لطف خداست که هر انسانی می تواند طبق عادات خود کارهایش را سریع و آسان و با کمترین اشتباهی انجام دهد.

اخلاق نیز بر پایه پر مایه ملکات و عادات نفسانی است. کسی که دائماً مؤدبانه سخن می گوید و برخورد صادقانه و عفت و حیای لازم و مناسب دارد، ملکه ادب و راستی و عفت پیدا می کند. پس بعید است انسان خلاف صفات و سجایای اخلاقی مناسب افعال خود، عمل نماید.

اگر عادات بشری نبود چه بسا و بلکه به طور کلی در زندگی دینی و دنیوی اختلالات اساسی به وجود می آمد و انسان قادر به ادامه حیات مادی و معنوی نبود. پس هر عادت و تکرار کاری و اعتیادی نادرست و منفی و ملال آور نیست، بلکه عادت منفی و نامطلوب است که زندگی انسان را با چالش و خطر جدی روبرو سازد. تکرار در یادآوری خدا و لطفش در مورد بنده روح افزا و نشاط آور است، ولی استعمال دخانیات برای یک یا دو بار، ضرر محسوسی ندارد، ولی اگر کراراً انجام گرفت، منجر به اعتیاد منفی می شود که ترک آن بسیار مشکل است، و عاقبت چیزی جز مرگ زودرس برای معتاد نخواهد بود.

اگر عادت به امر مهمی مثل نماز و به طور کلی تدین، توأم با شناخت صحیح باشد، جزء طبیعت ثانوی انسان می شود و دائمی است. چه خوب است والدین فرزندان خود را از کودکی به نماز، آن هم نماز در خور آنها، تشویق کنند تا در آغاز تکلیف یک مرتبه با نمازهای یومیه واجب و دیگر تکالیف روبرو نشوند و در نتیجه زدگی به بار بیاورد.

اهل بیت (علیه السلام) فرزندانشان را از پنج سالگی به نماز تشویق و توصیه می کردند. به این ترتیب آن ها که می نویسند: «نمازی که طبق عادت باشد ارزش ندارد؛ چرا که ترک عادت موجب مرض است، و روزه و نمازی ارزش و ثواب دارد که عادی انسان نشده باشد و با سختی انجام گیرد تا سبب قرب انسان گردد (۲)؛ چرا که روایت شده است: اَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» (۳)، دلیل و

ص: ۳۸۶

۱- بقره، ۲۰۵.

۲- ر.ک: وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب تحریم صوم الوصال، ج ۷، ص ۳۸۷.

۳- ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۸، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۴.

استدلالشان نادرست است. «إِنَّ هَذَا النُّوعَ مِنَ الاسْتِدْلَالِ اشْبَهَ مِنْهُ بِتَشْبِثِ الْغَرِيقِ بِالْحَشِيشِ» (۱).

چرا که اولاً- ترک عادت مثبت، مثل ترک حیا و عفت، موجب مرض، بلکه هلاکت و بدبختی است و ترک عادت منفی، سرانجام، سبب نجات و رستگاری است.

ثانیاً تغییر اوقات نماز و اختلاف رکعت ها و انواع نمازها مثل نماز یومیه، جماعت، جمعه، عید، آیات، حتی نوافل و روزه های منقطع در زمان های گوناگون و روزه های مستحبی، سبب می شوند که گزاردن نماز و روزه گرفتن زیاد عادی و در نتیجه راحت و آسان نباشند.

به همین دلیل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از وصال در روزه نهی فرموده است و گفته است: «افضل الصیوم صوم داود (علیه السلام) و هو أن یصوم یوماً و یفطر یوماً» (۲)؛ هرچند در آن ها نیز به نحوی عادت وجود دارد.

ثالثاً مگر چه اشکال دارد که تکرار عمل خوب، سبب اعتیاد و عادی شدن آن گردد تا علی الدوام اثر و ثمرش عاید صاحبش گردد؟

اساساً عشق انسان به عبادت، عبادت را آسان و عادی می نماید. آیا آسانی و عادی شدن عبادت از این جهت اشکال دارد؟ جواب منفی است. مگر استاد درسی که بر اثر تکرار تدریس، مجرب و دارای ملکه تدریس شده است، بی ارزش است؟ اساساً استاد نمونه جز با تکرار تعلیم و تدریس، نمونه نمی شود. تفاوت استاد نمونه و نمونه استاد، جز از طریق تجربه و تکرار و در نتیجه عادت و ملکه و عدم تجربه و تکرار و در نتیجه عدم عادت و ملکه نیست. به این ترتیب انسان هم می تواند با اشیا کار کند و بر آن ها اثر بگذارد، و هم کار می تواند بر او تاثیر داشته باشد.

رابعاً میان افضل و احمز در روایت مذکور عموم و خصوص من وجه حاکم است، بنابراین بعضی افضل ها احمز و سختند و بعضی احمزها افضلند.

خامساً قبلاً بیان شد اسلام دین سهل و آسان و فطری است. اگر بنا بود تحمل هر سختی ارزشمند باشد باید الاغ که سخت کوش و سخت کار و شلاق خور است، افضل از انسان باشد. اساساً مگر کفار و ظلمه و منافقین سختی تحمل نمی کنند؟ آیا در این صورت با ارزشند؟ جواب منفی است. حافظ شیرازی چه خوب نفاق و منافق را وصف نموده است:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

ص: ۳۸۷

۱- شرح لمعه، ج ۵، ص ۲۷۲، به کوشش کلانتر.

۲- ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، محمد ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۹، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۴.

خلاصه این که به صورت ملکه در آمدن نماز به سبب زیاد نماز گزاردن و عشق و معرفت نسبت به آن است و این ها ارزشمنداند.

آثار مادی و روحی نماز مطلوب

«اللهم... و صلِّ على محمدٍ كما أقام الصلوة و آتَى الزكوة... و صلِّ على محمدٍ كما... فرَجَّتْ به الكُروب و صلِّ على محمدٍ كما دفعتْ به الشَّقَاء و كَشَفَتْ به الغَمَاء... و نَجَّيَتْ به من البلاء».(۱)

عبادت به خصوص نماز، در همه زمان ها و همگانی و در تمام عمر انسان است؛ چرا که قرآن می فرماید: «و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»(۲) «و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»(۳) و علی (علیه السلام) فرموده است: من در سن هفت سالگی قبل از مردم نماز می خواندم؛ «صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ».(۴) بعید نیست از آن کلام بشود استنباط نمود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) قبل اسلام نماز می خواندند.

گفتنی است: در ضمن خصومتی میان علی و عثمان، عثمان به علی گفت: ابوبکر و عمر از تو بهترند. آن حضرت فرمود: من از تو و از آن دو بهترم؛ زیرا من خدا را قبل از آن دو عبادت می کردم (عبادتُ الله قبلهما) و تو بعد از آن دو، او را عبادت می کردی(۵).

نماز را باید به گونه ای گزارد که گویی هر نمازی، نماز وداع است و عامل قرب و وصلت. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «صَلِّ صَلَاةَ مَوْدَعٍ فَإِنَّ فِيهَا الْوُصْلَةَ وَ الْقُرْبَى».(۶) و به وجهی دیگر می توان گفت: «إِنَّ الصَّلَاةَ خِدْمَةٌ وَ قُرْبَةٌ وَ وَصْلَةٌ».(۷) به برکت «الله اکبر» در آغاز نماز، مصلی یقین می کند که:

آنچه در فکر تو آید آن فناست

آن که در وهم تو ناید آن خداست

ص: ۳۸۸

۱- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، بخش صلوات بر حجج طاهره.

۲- انبیاء، ۲۵.

۳- نحل، ۳۶.

۴- شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۱۶۵.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، شماره ۶۶، ص ۲۶۶.

۶- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۰.

۷- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، سید حیدر آملی، ص ۱۸.

هم جوان به نماز نیاز دارد و هم نماز به جوان نیازمند است؛ چرا که هر یک زیب و زینت دیگری می باشد، پس شایسته و بایسته است که جوان با صفا و جمال، نماز را با حال و به طور تمام و کمال بخواند و یک لحظه از خداوند غافل نباشد و الا نماز او بی مخاطب می شود.

جوان ملیح چون بیشتر مورد عنایت خداست باید برای شکرگزاری نعمت شبابت و طراوت و سلامتی، بیشتر اهل راز و زار و نماز و دعا و به طور کلی عبادت عاشقانه باشد.

استرس و اضطراب، به علت شلوغی و سر و صدای زیاد و دوری از طبیعت آرام است، و این در حالی است که قرآن ما را به جمال و زیبایی طبیعت فرا می خواند. از جمله می فرماید: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» (۱).

عبادت و نماز نه تنها سبب آرامش قلب و دل می شود، بلکه ترس، دلهره، اضطراب و فشار روحی را تبدیل به ازدیاد ایمان و تسلیم می کند. مؤمنان، در گرفتاری های طاقت فرسا به خدا پناه برده ایمانشان افزایش می یابد. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ... وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» (۲).

امنیّت و اطمینان خاطر در زندگی فردی و اجتماعی، به قدری مهم است که اگر در کشوری و قریه ای وجود داشته باشد سبب فراوانی نعمت و روزی می گردد. این نظریه را می توان از قرآن استنباط کرد: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ» (۳).

باید اذعان داشت که وقتی مضطری دعا کرد، فقط خداست که اجابتش می کند، نه قدرتمندان ستمگر و اغنیای غافل از خدا. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» (۴).

اهل نماز هیچ گاه شکست و محرومیّت ندارند و می دانند که هرچه در دنیا از دست می دهند در دار دیگر بیشتر و بهتر از آن را حیازت می کنند و این، منافات با تلاش بی وقفه انسان ندارد.

هرچه در این راه نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند

وقتی انسان جدّاً مقیم الصلوه شد، اصل و اساس برای او، زیبایی دائمی روح و روان است، نه جمال موقتی جسم و تن. در کتاب «روح بشر» آمده است که خانمی در نامه ای نوشته است:

ص: ۳۸۹

۱- نحل، ۶.

۲- احزاب، ۲۲.

۳- نحل، ۱۱۲.

«از اینکه زن آفریده شده ام بیزارم...، اگر بدانید چقدر به مرد بودن مردم حسد می برم!» (۱) بسا همین آرزوها سبب تغییر ظاهر وی و تبدیل شکل ساختمان بدنی او به مردان گردد؛ در حالیکه روح، مذکر و مؤنث ندارد. در حقیقت او اصالت ارزش را به جرم خود داده، نه به روان خویش.

اکثر استرس ها و اضطراب ها و افسردگی ها و... حاصل از سوء برخورد افراد با یکدیگر است. بنابراین اهل عبادت و نماز، باید به وسیله جماعات و جمعه ها هرچه بیشتر ارتباط دوستانه و برادرانه و رفاقت معنوی خود را مستحکم و تعمیق کنند، در غیر این صورت عباداتشان مقبول در گاه حضرت حق نمی افتد. علاوه بر آن، چنان قبلاً متذکر شدیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوری مؤمنان از یکدیگر را حرام اعلام فرموده است. «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فِي الْكَلَامِ فَوْقَ ثَلَاثٍ» (۲).

آثار عبادت عاشقانه

اعتقاد بر این است که اهل عبادت و طاعت سرانجام بعد از خوف و دهشت، به امتیت مطلق و جهانی خواهند رسید، در نتیجه تنها خداوند را می پرستند و هیچ شرکی ندارند. «وَلَيَبْذُلْنَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (۳).

انسان بر اثر عبودیت و ذکر و ورد، به مرحله ربوبی می رسد؛ یعنی او مسلط بر قوای خیالی، شهوی و غضبی خویش می گردد، چنانکه روایت شده است: «الْعَبْدِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» (۴) در نتیجه او از تشنّت فکر به تمرکز اندیشه که اساس همه موفقیت ها و قدرت هاست، نایل می آید.

انسان بر اثر عبادت خدا و اطاعت از او، غنی مطلق و زنده ی ابدی و خلاق دائمی می شود. ما ورد فی الحدیث القدسی: یا ابن آدم أنا غنی لا أفقر اطعنی فیما امرتک اجعلک غنیاً لا تفتقر. یا ابن آدم أنا أحی لا أموت أطعنی فیما امرتک اجعلک حياً لا تموت. یا ابن آدم أنا أقول للشیء: کن فیکون أطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء: کن فیکون (۵).

ص: ۳۹۰

۱- روح بشر، ناصر صاحب الزمانی، ص ۱۹۷.

۲- شهید ثانی، شرح لمعه، به کوشش کلانتر، ج ۵، ص ۴۲۹.

۳- نور، ۵۵.

۴- مصباح الشریعه، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، ص ۵۹۷-۵۹۸.

۵- احمد الحلی، عده الداعی، ص ۳۱۰.

عبادت و نماز باید با شور و حال و عاشقانه و با آگاهی و صحت توأم با خلوص، باشد؛ یعنی نماز باید هم مورد قبول عرفا و هم مورد تأیید فقها قرار گیرد.

بیا عاشقی را رعایت کنیم

ز مردان عاشق حکایت کنیم

پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا» (۱) و باز روایت شده است: «لَا تُكْرَهُوا إِلَيَّ أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ» (۲) چنانکه قبلاً بیان شد.

وقتی با نماز و روزه می توانیم زمستان خشک و سردمان را به بهار با طراوت و عطر آگین تبدیل کنیم، به طریق اولی قادریم بهارمان را هرچه بیشتر و بهتر با صفا و روح افزا نماییم. عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام): «الْشَّتَاءُ رَبِيعُ الْمُؤْمِنِ يَطُولُ فِيهِ لَيْلُهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى قِيَامِهِ وَ يَقْضِي فِيهِ نَهَارَهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى صِيَامِهِ» (۳)؛ زمستان، بهار مؤمن است که در آن او از شب های بلندش برای شب زنده داری و سحرخیزی و از روزهای کوتاهش جهت صوم و گرفتن روزه استعانت می جوید.

چنانچه انسان بتواند نمازهای مستحبی، مخصوصاً نماز شب، بخواند، خداوند برایش پاداش هایی در نظر می گیرد که هیچ کسی حتی خود پیامبر ختمی مرتبت هم نمی داند که چیستند؛ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ... فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۴) طبرسی در این خصوص حدیثی بسیار جالب از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که خداوند می فرماید: اعددتُ لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر (۵)؛ برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده ام که چشمی آن ها را ندیده است و گوشی آن ها را نشنیده است و آن ها به قلب احدی خطور نکرده است.

عمل قلیل و ثواب عظیم

اگر انسان دقیقاً طبق دستورات قرآن و روایات معصومین (علیه السلام) عمل کند می تواند ره صد ساله را یک شبه طی کند. حافظ در مورد امام عصر (عج) چه خوب سروده است:

ص: ۳۹۱

۱- شیخ کلینی، اصول کافی، باب العباده، ج ۳، ص ۲۱۵.

۲- شیخ کلینی، اصول کافی، باب الاقتصاد فی العباده، ج ۲، ص ۸۶.

۳- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۲۸، باب معنی قول الصادق (علیه السلام) ...

۴- سجده، ۱۷-۱۶.

۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۵۱۸-۵۱۷.

کاین طفل یک شبه ره صد ساله می رود

ارزش انسان به زیاد کار کردن نیست، بلکه به نیت خالص و رعایت احسن عمل است. قرآن می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۱) قاعده در مقبولیت عمل هم حسن فاعلی است و هم حسن فعلی. بسیاری از ثواب ها به ترک و عمل نمودن است، مثل دزدی نکردن و دروغ نگفتن و غیبت نمودن و سکوت کردن و... .

بنابراین اکثر و احمز و زیادی و سختی کار، معیار فضیلت نیست، بلکه اطاعت محض یک مؤمن از کل و تمام فرامین واجب تعالی و ابتغاء مرضات الله و رضای او، ملاک و معیار و مناط ارزش و پذیرش عمل اند؛ پس احسنیت، مقبول است، نه اکثریت.

بسیاری عمل ریاکارانه انجام می دهند و در این خصوص برای خدا شریک قایل اند که خداوند در قیامت می فرماید: من بهترین شریک هستم، بنابراین کسی که برای من در عملش یکی از خلائق من را شریک قرار بدهد، تمام آن عمل را برای آن شریک رها می کنم و جز آنچه را که برای من خالصانه انجام داده است نمی پذیرم (۲)؛ یعنی فقط اعمال مخلصانه را قبول می کنم. در ادعیه نبویه آمده است: اللهم انی اعوذ بک من الشرك الخفی. (۳)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اصحاب و یارانش پرسید: «کدامتان روزه سال می گیرید؟» سلمان اصفهانی گفت: «من؛ زیرا در هر ماهی سه روز روزه می گیرم که طبق آیه «مَنْ حَيَّاءَ بِالْحَسَنِ نَبِهَ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۴)؛ گویی در طول سال روزه گرفته ام». باز آن حضرت پرسید: «کدامتان روزه دهر می گیرید؟» سلمان در پاسخ گفت: «من؛ زیرا من روزه ماه شعبان را به روزه شهر رمضان متصل می کنم، بنابراین گویی آن، روزه ی روزگار است».

باز پرسید: «کدامتان شب زنده داری می کنید؟» سلمان فرمود: «من؛ چرا که تو ای حبیب من! فرمودی: هر کسی، شب با وضو بخوابد گویی شب زنده داری کرده است».

باز پرسید: «کدامتان قرآن را هر روز ختم می کنید؟» سلمان فرمود: «من - زیرا روزی سه دفعه سوره اخلاص (توحید) را تلاوت می کنم -؛ برای اینکه ای حبیب من! روزی به علی (علیه السلام) فرمودی: یا ابا الحسن! مثل تو در امت من مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. بنابراین کسی که یک مرتبه آن را بخواند، ثلث قرآن را خوانده است، و کسی که دو مرتبه بخواند، دو ثلث آن را، و

ص: ۳۹۲

۱- ملک، ۲.

۲- سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

۳- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۲۵۱.

۴- انعام، ۱۶۰.

کسی که سه دفعه آن را تلاوت کند، گویی ختم قرآن برداشته است. بنابراین کسی که تو را با زبانش دوست بدارد ثلث دینش کامل شده است و آن کس که با زبان و قلبش تو را دوست بدارد، دو ثلث دین و ایمانش کامل شده است، و کسی که تو را با زبان و قلب دوست بدارد و با قدرتش یاریت کند، دین و ایمانش کامل شده است» (۱).

کیمیای روحانی بهتر از کیمیای جسمانی است.

موضوع بحث قرآن، انسان است و هدفش انسان سازی. آن کتاب حکم کیمیا و اکسیر را دارد. بنابراین قلع وجود انسان را به نقره ی کمال و مس هستیش را به طلائی تزکیه تبدیل می کند.

از بارزترین امور در خصوص کیمیا، توبه است. قرآن توبه را به عنوان کیمیا معرفی کرده است، زیرا گناه را تبدیل به حسنه می نماید. «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۲) در حقیقت توبه گناه را که پاک می کند هیچ، بلکه سبب می شود به اندازه جرم، به گناهکار ثواب دهند.

نفس گناهکار به منزله درخت زقوم و شجره ی خبیثه است که جز میوه تلخ و سمی اثری و ثمری ندارد و وقتی آن، به وسیله توبه تبدیل به شجره طیبه گردید میوه طیب و مطبوع و شفا بخش می دهد؛ چرا که آن یکی، مظهر نفس اماره است و این یکی، مظهر نفس لوامه. خداوند با لطف خودش مجرمین را تشویق به اصلاح به وسیله توبه می کند.

از دیگر موارد کیمیا، دوست شفیق و رفیق صمیمی است. رفیق خوب، مصاحب فاسدش را به رفیق صالح متحول می سازد. حافظ در این خصوص چه خوب سروده است:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

در حقیقت تنها اهل بیت (علیه السلام) کیمیای سعادت مطلقند که به یمن لطف خود، خاک پست انسان را به زر کمال تبدیل می نمایند.

انسان منحصرأ موجودی است که قادر است قلع کمبود و مس نقص وجودش را به نقره ی علو بشری و طلائی تعالی انسانی دگرگون سازد. در مقابل، شیطان جنی و انسی می تواند انسان را از خلیفه الهی به خلیفه الشیطانی درآورد.

ص: ۳۹۳

۱- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۳۴-۲۳۵.

۲- فرقان، ۷۰.

اکنون در اینجا بسیار مناسب است که ذیلاً خاطره ای جالب آورده شود:

آیت الله آقا موسی شبیری زنجانی، نقل کرده اند که: در سفری که حضرت امام(ره) و پدرم برای زیارت به مشهد مقدس رفته بودند، امام خمینی؛ در صحن امام رضا(علیه السلام) با حاج شیخ حسنعلی نخودکی، سالک الی الله، برخورد می کند. امام امت که در آن زمان شاید در حدود سی الی چهل سال سن بیشتر نداشت، وقت را غنیمت می شمارد و به ایشان می گوید: «با شما مطلبی داشتم». حاج شیخ حسنعلی نخودکی می گوید: «من در حال اعمال هستم. شما در بقعه حر عاملی بمانید من خود نزد شما می آیم».

بعد از مدتی که امام و سید احمد در بقعه حر عاملی می مانند، حاج شیخ حسنعلی نخودکی می آید و می گوید: «چه کار دارید؟» امام(ره)؛ خطاب به ایشان و رو به گنبد و بارگاه امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: «تو را به این امام رضا(علیه السلام) اگر (علم) کیمیا داری به ما هم بده». حاج شیخ حسنعلی نخودکی، انکار به داشتن علم (کیمیا) نکرد، بلکه به امام(ره)؛ فرمودند: «اگر ما کیمیا به شما بدهیم و شما تمام کوه و در و دشت را طلا کردید، آیا قول می دهید که به جا استفاده کنید و آن را حفظ کنید؟ و در هر جایی به کار نبرید؟» (منظور اینکه: اگر اسم اعظم یا علم کیمیا را به شما تعلیم دادم، مبادا به وسیله آن ها در کارهای خداوند دخالت بکنید و کوهی را طلا نمایید و دشتی را سرسبز کنید و... که در غیر این صورت نقض غرض در نظام حکیمانه الهی می شود).

امام خمینی؛ که از همان ایام جوانی، صداقت از وجودشان می بارید سر به زیر انداختند و به ایشان گفتند: «نه نمی توانم چنین قولی به شما بدهم». حاج شیخ حسنعلی نخودکی که این را از امام شنید رو به ایشان کرد و فرمود: «حالا که نمی توانید کیمیا را حفظ کنید من بهتر از کیمیا را به شما یاد می دهم و آن اینکه بعد از نمازهای واجب: ۱- یک بار آیه الکرسی را تا «و هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۱) بخوانید؛ ۲- تسیحات فاطمه الزهرا(علیه السلام)؛ ۳- سه بار سوره توحید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانید؛ ۴- سه بار صلوات بفرستید؛ ۵- سه بار آیه مبارکه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» و يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ

قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (۲) را تلاوت کنید. این از کیمیا برای بهتر است».

ص: ۳۹۴

۱- بقره، ۲۵۵.

۲- طلاق، ۳-۲.

آخرین نماز با شور و شیدایی عاشوریان

نمازگزاران چند دسته اند: دسته ای که در نمازشان سهو و غفلت و تأخیر و چه بسا ریاکاری دارند و زکات نمی دهند و یا به طور کلی نمازشان را ترک می کنند. قرآن در این خصوص می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ* وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (۱) در این نمازها هرگز ارتباط میان عابد و معبود برقرار نمی شود. نماز آنان بی مخاطب است، چرا که اساساً نماز برای تقرب و اتصال به خداوند است. حافظ در این خصوص چه خوب سروده است:

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران

بیکی ندوانید و غلامی نفرستاد (۲)

ولی آن ها که نماز نمی خوانند و اصلاً آن را قبول ندارند، عین جهنم و ملعون و محروم از رحمت حضرت حق اند.

دسته دیگر کسانی اند که در نماز، حریص اند و در مشکلات، جزع کننده و در رفاه، خسیس نیستند. بلکه همیشه در نمازند و در اموالشان حق معلوم و معین شده ای برای سائل و محروم وجود دارد و... «إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۳)

مصدق بارز و اکمل و اعلائی مصلین آن نمازگزارانی اند که در اوج خطر و گرما و تشنگی، در آن ریگ های سوزان و تفتیده کربلا، در ظهر عاشورا، آن هم محصور از چهار طرف به وسیله دشمن قسی القلب و با عده و عده کم و بسیار دور از شهر و خانه و کاشانه و خانواده و خویشاوند، عاشقانه و مستانه و دلداده، پیشنهاد نماز دادند که امام حسین (علیه السلام) سخت منتظر همان بود، بنابراین با قبول حسن بل آحسن تقبل نمود و فرمود، «ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».

چرا که آن ها باید ثابت کنند که فرشتگان در سجده به انسان آن سانی اشتباه نکردند و پشیمان نشدند و باید سخن حضرت اله را به کرسی حق بنشانند که فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۴)؛ من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. به این دلیل آن ها مظهر «وَعَلَّمَ آدَمَ

ص: ۳۹۵

۱- ماعون، ۷-۴.

۲- مولانا بدرالدین، بدر الشروح «شرح حافظ»، ص ۳۸۷.

۳- معارج، ۲۵-۲۲.

۴- بقره، ۳۰.

طوبی لهم که چه آسان وضوی خون گرفتند و نماز عشق و وداع گزاردند، آن ها به انسانیت، آبرو و به عشق، اعتبار و به سیر و سلوک، افتخار و به علم، ایمان و به ایمان، علم و به فحاشان، ادب و به بانوان، حُجُب و حیا و عفاف و حجاب و به مردان، غیرت و حمیت و به این دو، عزت و عفت و به نشستگان، قیام و به قائمین، جهاد و به مجاهدین، عرفان و به عرفا استدلال و به سیاستمداران دگم، عاطفه و به راهبان، برهان و به مسبین بحران، جدال و به فلاسفه، کشف و به گوشه گیران، دفاع و به خشک مقدسان، تفکر و به ظاهرینان، بصیرت و به جوانان، طهارت و به ساکنان، تکان و به ایستادگان، جهت و به خرده گیران، انصاف و به انتقام گیرندگان، انتقاد و به منتقدین، واقع بینی و به غربی ها، اشراق و به شرقی ها، صنعت و به مستضعفان، اقتدار و به سنی ها، محبت توأم با ولایت به عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به شیعیان، وحدت کلمه و کلمه وحدت و به مسلمانان، ایمان و به ایران ویران، عمران و سرزمینی آباد و اسلام ناب و ظفر و پیروزی در دفاع مقدس و به انقلاب اسلامی، دوام و ثبات و برکت و حرکت و به تارکین صلات، صلات و به این امت یگانه، امامی دردانه و رهبری فرزانه و به همه نسل ها و در تمام مصرها و عصرها، قرآن ناطق و فرقان صامت عطا کردند.

در مقابل، به کفار، خجالت و به منافقان، سرافکنندگی و فضیحت و به مرتدان، افسردگی و ترس و اضطراب و به موهنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذلّت و به محرقین قرآن، وعید عذاب دو جهان و به وهابیت ریش دار بی ریشه و مزدور بی مزد و تروریست وحشی و ضد شیعه و سنی، انزجار و نفرت جهانی و به غرب و شرق زورمند و زرمند و مزور و مغرور، ذلت و دهشت و وحشت و شکست دادند.

آنها چه ماهرانه و هنرمندانه و عارفانه و عالمانه و کارشناسانه و عامدانه و عاشقانه در این همایش صحنه هستی، به آرایش و پیرایش و پالایش انسان پرداختند و تأویل حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً (ای خفياً) فَاحْبِبْ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» (۲) و تنزیل قرآن کریم «و ما خلقت الجن والانس الا ليعرفون» و تفسیر کتاب حکیم «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ

ص: ۳۹۶

۱- همان/۳۱.

۲- من (خدا)، گنج مخفی بلکه خفی بودم (و هستم و خواهم بود)، لذا دوست داشتم (و دارم و خواهم داشت)، معروف بشوم (تا قابل ها مرا بشناسند، در نتیجه به کمال شایسته خود برسند)، به این ترتیب دست به خلقت زدم (و می زنم و خواهم زد) تا شناخته شوم (و بشر با شناخت من از قوه به فعل و از افت به رشد و از نقص به تمامیت و کمال و از ریزش به رویش برسد).

وَ لِدَلِيكَ خَلَقَهُمْ» (۱) شدند.

به همین دلیل تربت و خاک پاک کربلا، تحسین حضرت علی (علیه السلام) را قبل از وقوع حادثه تاسوعا و عاشورا برانگیخت و فرمود: «واهاً أيتها التربة ليحشُرَنَّ منك اقوامٌ يدخلون الجنةً بغير حساب» (۲)؛ شگفتا از تو ای خاک که اقوامی از درون تو محشور می گردند که بدون حساب وارد بهشت می شوند.

پس نماز ما کجا و نماز آن ها کجا؛ این التراب و رب الارباب و این الثرى و الثريا و این الظلمه و النور و این الذرّه و الدرّه و این الطخياء و البيضاء.

خدایا از نمازمان و به طور کلی اعمال و اخلاق و افکارمان به تو پناه می بریم. امید است از قصور و تقصیر و افراط و تفریط ما در کلیه امور صرف نظر بکنی.

اشعاری درباره آمزش و عشق

از آن روزی که ما را آفریدی

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چارت

ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

و به ما قلبی پاک و دلی که تنها در آن عرش تو باشد عطا بفرما.

الهی سینه ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل افسرده غیر از مشتی گل نیست

بسیار مناسب است غزلی از مولوی، که از شاهکارهای هنری او درباره ی اتحاد عشق و عاشق و معشوق است، در اینجا آورده شود:

پیر منم جوان منم

تیر منم کمان منم

يار مگو که من منم

من نه منم، نه من منم

گر تو تویی و من منم

من نه منم، نه من منم

عاشق زار او منم

بی دل و یار او منم

یار و نگار او منم

غنچه و خار او منم

لاله عذار او منم

چاره ی کار او منم

بر سر دار او منم

من نه منم، نه من منم

ص: ۳۹۷

۱- هود، ۱۱۹.

۲- امالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۶.

باغ شدم ز ورد او

داغ شدم ز پیش او

لاف زدم ز جام او

گام زدم ز گام او

عشق چه گفت نام او

من نه منم، نه من منم

دولت شید او منم

باز سپید او منم

راه امید او منم

من نه منم، نه من منم

آب گذشت از سرم

بخت برفت از برم

ماه بریخت اخترم

من نه منم، نه من منم

روح مرا حیات از او

ذات مرا صفات از او

فقر مرا زکات از او

من نه منم، نه من منم

جان مرا جمال از او

نفس مرا جلال از او

عشق مرا کمال از او

من نه منم نه من منم

غرق شدم ز روح او

بحر شدم ز نوح او

تا برسد فتوح او

من نه منم نه من منم

گفت برو تو شمس حق

هیچ مگوز آن و این

تا شودت گمان، یقین

من نه منم، نه من منم(۱)

ص: ۳۹۸

چون عنوان این کتاب «جوان، دین و تربیت پذیری» است، می‌طلبید که درباره‌ی ارزش و مرتبه ادیان دیگر بحث و بررسی شود و آن‌ها مورد نقد و واکاوی قرار گیرند و برای اینکه جوانان مسلمان تصور نکنند اسلام یک دین هم‌تراز با دیگر ادیان است و شاید یکی از ادیان دیگر، بر حق باشد و اسلام دین تحریف شده باشد و یا اینکه چون اسلام بیشتر از حدود هزار و چهارصد سال قدمت دارد از قیمت و اعتبار چندانی برخوردار نباشد، یعنی هرچه دین قدیمی‌تر باشد، بیشتر به صحت نزدیک است، پس دین یهود و بعد از آن آیین زردشت و مسیحیت معتبر است.

لذا ضروری می‌نماید سربسته در مورد ادیان مطرح و مورد توجه جهان، تحقیق بشود تا جوانان مسلمان به قدر و منزلت آئین خود واقف گردند و شکر نعمت هدایت به سعادت مطلق به وسیله اسلام گزارند.

نتیجه‌ای که از این بخش حاصل می‌شود این است که اصل ادیان آسمانی در زمان خودشان مورد تأیید اسلام است ولی بعداً عده‌ای طبق هوی و هوس خود آن‌ها را تحریف و کم و زیاد نمودند و چنانچه به فرض همان ادیان، دست نخورده باقی می‌ماندند با آمدن دین کامل‌تر از آن ادیان، آن ادیان، دیگر مورد تبعیت واقع نمی‌شوند. در غیر این صورت باید پذیرفت: خداوند کار لغو و بیهوده انجام داده است و در این خصوص هدف معقول نداشته است.

اساساً دین اسلام قابل مقایسه با ادیان موجود و تحریف شده در جهان نیست، ضمن اینکه یک مسلمان اصل ادیان آسمانی را که قرآن و روایات تأیید و معرفی می‌نمایند باور دارد. در حقیقت هر مسلمانی متدین به اصل ادیان دیگر می‌باشد ولی نه به عکس، لذا گفته‌اند: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» ولی به عکس این چنین نیست، پس هر مسلمانی یهودی و زردشتی و مسیحی است و نه به عکس.

بلکه می‌توان اذعان نمود که هر پیرو دین آسمانی دیگر غیر از اسلام باید مسلمان باشد و

الا مسیحی و یا یهودی واقعی نیست. برای مثال کسی که مسیحی است باید جمله مسیح (علیه السلام) که فرمود: «فارقلیط و احمد خواهد آمد» را باور داشته باشد، روی این حساب لازم است مسلمان شود و الا مسیحی حقیقی نیست و همچنین است در مورد یهود و... .

گفتنی است: ادیان به دو قسم ابراهیمی و غیر ابراهیمی تقسیم می شود. ادیان ابراهیمی عبارتند از اسلام، مسیحیت و یهودیت و ادیان غیر ابراهیمی، چه آسمانی و چه غیر آسمانی، عبارتند از آیین زرتشت، هندوئیسم، بودیسم و تاتوئیسم. (۱)

اسلام به عنوان «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها»، کمالات تمام ادیان آسمانی را در بر دارد ولی از نقص ها و کاستی ها و تحریفات آن ها بری و به دور است. اینک بررسی آن ادیان:

هندوئیسم

هندوئیسم (۲)

حدود ۳۵۰۰ سال پیش قومی که خود را «آریا»، یعنی نجیب و شریف می خواندند از آسیای مرکزی به هندوستان و ایران و اروپا مهاجرت کردند.

آئین هندو در قدیم دین برهمنی خوانده می شد که به «برهما»، خدای هندوان اشاره می کرد و معتقد بود. هندوئیسم شکل تکامل یافته آنیسم است و به همین دلیل بنیانگذار آن معلوم نیست. آئین بسیاری از اقوام گذشته جان پرستی (Animism) بوده است. براساس این آئین، همه مظاهر طبیعت، روح دارند و برای بهره برداری از آن ها باید به نیایش و سپاس و ستایش آن ها پرداخت. (۳)

آنیسم، اصطلاحی است که از واژه لاتینی anima به معنای جان و روان مشتق شده است که نخستین بار انسان شناسی، انگلیسی به نام ای. بی. تایلر (۱۹۱۷-۱۸۳۲م) آن را به کار گرفت. وی بر آن بود که اقوام ابتدایی، همه موجودات جهان را زنده و دارای نفوس یا ارواح می پنداشتند. آنیسم بدین معناست که مظاهر طبیعت، روح و احساس دارند و از همین رو بر زندگی آدمی اثر گذارند. تقدیس این پدیده ها نیز به دلیل همین باور است.

هندوئیسم و آئین هندو گونه ای از فرهنگ و آداب و سنن اجتماعی است که با تهذیب نفس و ریاضت همراه شده است و در تمدن و حیات فردی و جمعی مردم هندوستان نقش

ص: ۴۰۰

۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۱۵، پاورقی، ۱۳۹۰.

۲- نک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۳۱، سمت، ۱۳۸۰.

۳- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۲۱.

بزرگی داشته است.

هندوان به عده ی بی شماری از خدایان آسمانی و زمینی معتقدند و در مقابل آن ها کرنش می کنند و برای هر یک بتخانه های باشکوهی می سازند. این خدایان با هم خویشاوندی سببی و نسبی دارند.

فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس

فرهنگ و تربیت در ودا(۱) یا مجموعه ی کتب مقدس

حدود قرن ۶ ق.م در اوج اقتدار روحانیان هندو، که برهمن نامیده می شوند، نظام طبقاتی شدیدی پذیرفته شد که مدت ۲۵۰۰ سال سایه سنگین خود را بر کشور پهناور هندوستان افکنده بود و هنوز هم بقایای آن وجود دارد.

در این نظام چهار کاست و طبقه اجتماعی اصلی وجود داشت که عبارتند از: ۱. برهمنان، یعنی روحانیان؛ ۲. شاهان و شاهزادگان و جنگاوران؛ ۳. بازرگانان و دهقانان؛ ۴. طبقه کارگران.

معاشرت افراد یک طبقه با طبقات دیگر شرعاً و عرفاً ممنوع بود، به خصوص طبقه اخیر که هرگونه تماس، حتی نگاه کردن افراد طبقه بالا به این گروه گناه بزرگ شمرده می شد. فروتر از این چهار طبقه، گروهی از بومیان غیر آریایی به نام «نجس ها» بودند. افراد این طبقه به هیچ وجه حق نداشتند در محله های آن طبقات چهارگانه تردد کنند و هرگاه از باب ضرورت برای حمل زباله و کتاسی به اماکن می رفتند، موظف بودند با صدای بلند حضور خود را اعلام کنند که مبادا نگاه افراد طبقات بالا به این گروه بیفتد. در این صورت، بیننده باید با غسل خود را طاهر نماید.

گوش دادن به تلاوت کتاب های مقدس نیز بر آن ها حرام بود و اگر فردی از ایشان در این مورد استراق سمع می کرد، برای مجازات، سرب مذاب در گوش او می ریختند.

عجیب تر اینکه افراد طبقه نجس ها به این وضع خو گرفته، آن را حق می پنداشتند و باور داشتند که این تیره بختی زاییده ی بد کرداری آنان در زندگانی پیشین است که از طریق تناسخ(۲) آن را دریافت کرده اند. (پیروان آئین جین [jain] که شاخه ای از شاخه های آئین هندوست بر این باورند که زنان راهی به کمال ندارند و برای این امر باید به انتظار مرد شدن

ص: ۴۰۱

۱- ودا یا وداس بر مجموعه کتب مقدس چهارگانه هندوان اطلاق می شود. آن ها مشتمل بر ادعیه و عباداتند. (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ودا).

۲- ۲- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

در دوره های بعدیِ تناسخ باقی بمانند).^(۱) البته این سنت غلط اجتماعی در سال ۱۹۵۵ رسماً لغو شد ولی جلوه های آن باقی است.

رود خروشان و پر برکت «گنگ» (تندرو) در هندوستان از تقدس والایی برخوردار است و غسل کردن در آن، به خصوص در شهر بنارس، عبادتی مهم شمرده می شود.

گفتنی است کتاب اوپانیسادهای توجه مردم را از آداب و رسوم ظاهری به اسرار درونی جلب می کند. این کتاب عرفانی شهرت جهانی دارد و به فارسی به نام «سِرّ اکبر» توسط دارا شکوه ترجمه شده است تا آنجا که برخی از مطالب توحیدی آن در نوشته های علامه طباطبای آمده است.^(۲)

خدایان سه گانه

آریائیان هندوستان مانند سایر مشرکان به خدای حقیقی جهان نیز معتقد بودند و او را برهما به معنای قائم بالذات و ازلی و ابدی می نامیدند. در دوران های بعد بتهای بیشمار و بتخانه هایی باشکوه و گوناگون ساختند.

خدایان تثلیث هندو عبارتند از: ۱. برهما، خدای ایجادکننده^(۳)؛ ۲. شیوا، خدای فانی کننده که مجسمه ی چهار دست و در حال رقص او فراوان است. رقص شیوا نقش او را در ایجاد و در عین حال انهدام نشان می دهد. ۳. ویشنو، خدای حفظ کننده. جلوه های دهگانه ی این خدا برای مردم در طول تاریخ عبارتند از: ماهی، لا-ک پشت و... و بودا و کلکی، یعنی ویشنو تا کنون نه بار به شکل حیوان یا انسان تجلی یافته و به خدمت رسانی مردم پرداخته است. آخرین تجلی او کلکی نام دارد که موعود آخرالزمان است و برای اصلاح جهان، ظهور خواهد نمود.^(۴)

پرهیز از آزار جانداران، اصل مهمی است که همچنان در آئین هندوان پابرجاست. این آموزه، خوردن گوشت حیوانات را عملی غیر اخلاقی می داند. در این میان، گاو مقدس ترین حیوان به شمار می رود و نوشیدن ادرار و خوردن سرگین آن برای تبرک و تطهیر درونی، معمول است.^(۵)

ص: ۴۰۲

۱-۱- آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴.

۲-۲- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۱ و همو، قرآن در اسلام، ص ۲۳.

۳-۳- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۴-۴- مبانی اندیشه اسلامی ۲، حسن یوسفیان، ص ۱۱۲، پائیز ۱۳۸۹.

۵- مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۱۱.

در آئین جین پرهیز از آزار جانداران تا نباتات و جمادات پیش می رود و کندن زمین برای کشاورزان ممنوع شمرده شده است. استفاده از محصولات زیر زمین مانند چغندر، هویج، شلغم و سیب زمینی که کندن زمین را همراه دارد، حرام است. پیروان این آئین بیمارستان هایی بزرگ برای معالجه حیوانات اهلی و وحشی دایر کرده اند. آنان آب را قبل از نوشیدن صاف می کنند که مبادا کرمی وارد دهانشان شود و جان بدهد. (۱)

شیواپرستان، عورت شیوا را نیز می پرستند و آن را لینگا می نامند. مجسمه های لینگا و معابد آن نیز فراوان است.

افرادی از شیواپرستان، به نام لینگاوات، یعنی حاملان لینگا، پیوسته مجسمه ای از لینگا را که داخل کیف کوچکی است به گردن آویخته دارند. چیزهای شگفت آوری مانند قربانی انسان و نوشیدن شراب در کاسه ی سر مردگان به برخی از فرقه های شیوایی نسبت داده می شود.

فرقه های «شکتی» (نیرو) معتقدند قوه ی الهی در جنس لطیف قرار دارد. از اینجاست که در معابد شکتی زنانی جوان می رقصند. برخی از این فرقه ها رقص های وحشیانه و آوازهای گوش خراش و حرکات جنون آمیز را برای تکامل روحی لازم می دانند.

بعد احیاگر شیوا در قالب پرستش اندام جنسی نرینه (لینگا) جلوه گر شده است. مجسمه های لینگا و معابد آن بسیار است. به گفته ویل دورانت، گاندی از اینکه غریبان عورت پرستی را کاری زشت دانسته اند، گله مند بوده است. (۲)

در آئین جین (پیروز)، که پنج قرن قبل از میلاد پایه گذاری شد، پوشیدن لباس را حرام می دانند و معتقدند مهاویرا تا آخر عمر برهنه به سر برد. در حدود سال ۷۹ ق.م دو فرقه به وجود آمدند: فرقه آسمان جامگان که هیچ لباسی را نپذیرفتند و فرقه سفید جامگان که استفاده از اندکی پارچه را جایز دانستند. گاندی جزء دسته دوم محسوب می شود. (۳)

تناسخ در آئین هندو

براساس قانون کار ما (کردار)، آدمی نتیجه ی اعمال خود را در دوره های بازگشت مجدد خود در این جهان می بیند. کسانی که کار نیک انجام داده اند، در مرحله بعد، زندگی مرفه و

ص: ۴۰۳

۱- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴ و نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۱۶۵.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۹۱.

۳- ۳- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۳.

خوشی دارند و آنان که کار بد می کنند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت می کنند. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر رنج گرفتار است. شاعری از روی طنز، چارپایی را مخاطب قرار داده و این رباعی را گفته است:

ای رفته و باز آمده «بل هم» گشته

نامت ز میان مردمان گم گشته

ناخن همه جمع آمد و سم گشته

ریشت ز عقب در آمده دم گشته

تنها راه رهایی انسان از گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر درد و بلا، پیوستن به «نیروانا» (خاموشی و آرامش) و در اصطلاح «فنا فی الله» است.

برحسب عقیده هندوان، روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علیین با برهما وحدت تام حاصل می کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می شود، سلسله ای از توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر درمی آید. چرخه توالد، پی در پی در یک سلسله بی انتها ادامه دارد.

در اوپانیشادها آمده است: آن ها که در زندگانی خود دارای عمل و رفتار نیکوانند، بعد از مرگ، روانشان در رحم یک زن برهمنی جای می گیرد؛ اما روح اشخاص بدکردار در رحم سگ و یا گرگ و یا خوک مأوی می گزینند. (۱)

یکی از اصول مسلم آیین هندوان آن است که ما همه قبلاً- زندگی کرده ایم و شرایط حیات کنونی ما نتیجه ی حیات های پیشین ماست (۲) و با زندگی کنونی، زندگی آینده خود را رقم می زنیم.

طبیعتاً این طرز تفکر معاد دینی را انکار می نماید. علاوه بر آن عقیده به تناسخ می تواند دستاویزی برای ستمکاران و سودپرستان گردد تا عزت و رفاه فعلی خویش را معلول پاکی و وارستگی حیات پیشین بدانند و بدبختی مظلومان و محرومان را نتیجه زشتکاری آن ها در مراحل پیشین حیات و بدین وسیله اعمال زشت خویش و ظلم ها و بی عدالتی را در جامعه ی تحت سلطه خویش توجیه نمایند و خود را بری از عامل خوشبختی ها و بدبختی ها بدانند.

ص: ۴۰۴

۱- ۱- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

۲- ۲- جان هیک، فلسفه دین، ص ۳۱۴، ترجمه بهزاد سالکی، ۱۳۷۶.

حکیمان و دانشمندان هندو می گویند: همه خدایان بی شمار آن دین، همه مظاهر یک خدای واحد و بزرگند و تمام موجودات بخش هایی از کالبد عظیم الوهیت به شمار می روند. از دیدگاه آنان این جهان و همه ی اجزای آن در حقیقت خیالی بیش نیست. این خیال را مایا (Maya)، یعنی فریب و وهم می نامند. به عقیده ی آنان تمام این صورت های وهمی سرانجام نابود می شوند و تنها برهما ثابت و پایدار و باقی است.

اصول ایمان هندوان چهار چیز است: ۱. الوهیت روح؛ ۲. وحدت موجودات؛ ۳. وحدت خدایان؛ ۴. وحدت مذاهب و ادیان.

در قرون اخیر عرفان هندویی غربیان را مسحور خود کرده است، همان طور که عرفان اسلامی جمعی از غربیان را به اسلام جلب نموده است (۱).

قوانین اخلاقی، تصوف و اندیشه های لطیف آیین هندو از روزگار کهن جذابیت داشته است و به گفته بعضی، تأثیر تفکرات هندو بر اهل تصوف در مسیحیت و اسلام دیده می شود (۲). البته قسمت اخیری عبارت محل تأمل است.

آئین هندو با خودمحوری میانه ای خوب ندارد و یک هندو می تواند علاوه بر آئین خود به هر یک از ادیان جهان بگردد. با این وصف، شدیدترین تعصب ها را می توان میان هندوان یافت. کافی است به یاد بیاوریم که مهاتما گاندی به سبب اعتقاد به برابری هندوان و مسلمانان، مورد دشمنی گروهی از هندوان قرار گرفت و یکی از ایشان با گلوله او را از پای درآورد.

جنايات هندوان در کشمیر ناگفتنی است. ستیز آنان با اسلام و مسلمین و همکاری با رژیم غاصب اسرائیل با این هدف در سایت اینترنتی (www.Hinduunity.com) وجود دارد.

یوگی یا روش جوکیان

واضع فلسفه یوگا فیلسوف هندی به نام پاتانجلی بود که در حدود دو قرن پیش از میلاد می زیست. او راهی که برای نجات نفس اختراع کرده است یوگا خوانده می شود (۳).

به عقیده هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا (Yoga) یعنی یوغ و ربّقه و بند و ریسمان اطاعت به گردن نهادن حاصل می شود. یوگا به ریاضت های سخت

ص: ۴۰۵

۱- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۳۴، تهران، ۱۳۸۵.

۲- ۱۰-۴۶۰، «The Encyclopedia of Religion», Vol. ۱۵, Mircea Eliade(ed),

۳- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۵، ۱۳۵۹.

و طاقت فرسا دلالت می کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه با تأمل انجام می گیرد. شیوه هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن، وارونه ایستادن، خم شدن، آویختن دست ها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ های تیزی سربرآورده است. این عملیات چه بسا برای ده ها سال ادامه یابد و با مشقت های دیگر مانند در پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد.^(۱)

با آنکه هدف از ریاضت، وصول به حقیقت است، گاهی کشف و کراماتی را پدید می آورد. (که چه بسا آن برای شهرت یابی و چه بسا کسب درآمد و... باشد). یوگی (Yogin) معمولاً آن امور، یعنی انجام دادن کارهای عجیب و غیب گویی را مانع کمال خود می یابد و بسیار می شود که به آن خوارق عادت ابداً توجهی نکند و از اظهار آن روی برگرداند.

حبس دم به گونه ای است که بر اثر تمرین های سخت، تنفس کاهش می یابد و یوگی در طول سال به چند نفس بسنده می کند. همچنین ضربان نبض و سایر کارهای بدن را می توان با یوگا در اختیار گرفت. در همه این حالات بدن شیوه های نوی برمی گزیند و زنده می ماند.

چه بسا یک یوگی را به مدت شش ماه دفن کنند و پس از این مدت قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و وی با یک بار تنفس زندگی را از سر گیرد^(۲). توانیهای دیگری نیز برای برخی از آنان میسر می گردد، مانند رهایی از جاذبه ی زمین و متوقف نمودن قطار و به جوش آوردن آب با یک نگاه و غیره.

جوکی یا سالک ایمان دارد که در آیین یوگا می توان هر عضو را از راه تمرکز حواس و توجه به آن، بی حس کرد و نیز می توان به دلخواه خود نامرئی شد و یا بدن را از حرکت بازداشت و یا به رازهای گذشته و آینده آگاهی حاصل کرد^(۳).

بودیسم

آئین بودا یکی از شاخه های کیش هندوست. این آئین از هندوستان بیرون آمده سراسر مناطق خاوری را در نور دیده است و به علت داشتن اندیشه های عرفانی لطیف و گسترش در مناطق پر جمعیت جهان، پیروان زیادی دارد و اخیراً به اروپا و آمریکا نیز سرایت نموده است.

ص: ۴۰۶

۱- آداب و شرایط یوگا در کتاب پاتانجالی آمده است که ابوریحان بیرونی آن را به عربی ترجمه کرده است.

۲- ۱- حسین توفیقیان، آشنای با ادیان بزرگ، ص ۳۶، ۱۳۸۵.

۳- ۳- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۷، ۱۳۵۹.

بودا (بیدار) لقب گوتاما (متولد در سال ۵۶۳ ق.م) است. وی شاهزاده و بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است. به عقیده ی بودائیان در دوران های پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده اند.

بودا در ۲۹ سالگی شبانه از کاخ و تنعمات آن گریخت و زندگی راهبان را پیش گرفت. اندیشه های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب های برهمنان بوده است. او اختلاف طبقاتی را باطل می شمرد.

بودا در بیست و نه سالگی اتفاقاً روزی تنها از کاخ خویش بیرون آمد و شخص بیماری را دید. لذا دانست که عاقبت تندرستی بیماری است. برحسب تصادف با دیگر به پیرمردی برخورد و فهمید سرانجام جوانی پیری است. برای بار سوم که به تنهایی از کاخ خود بیرون رفته بود مرده ای را در سر راه خویش دید که کسان او بر سرش شیون می کردند، برخلاف تصور که گمان می کرد آدمی همواره تندرست و زنده خواهد ماند، فهمید که زندگی هر چند دراز باشد، سرانجام مرگ و نابودی است.

چونکار جهان را بقایای نیافت و آن را فانی و بی حاصل دانست، کاخ و پادشاهی خود را گذاشته به دشت و جنگل پناه برد... (۱).

ابراهیم ادهم داستان معروفی شبیه داستان مشهور بودا دارد. در ابتدا پادشاه بلخ بود و جریانی رخ داد که توبه نمود و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت. (۲) عطار نیشابوری نقل کرده است: ابراهیم ادهم پادشاه بلخ بود. ابتدای حال او در وقت پادشاهی آن بود که عالمی زیر فرمان داشت. و چهل سپر زرین در پیش و چهل گرز زرین در پس او می بودند. یک شب بر تخت خفته بود. نیمه شب سقف خانه بجنیید، چنانکه کسی بر بام بود. گفت: کیست؟ گفت: آشنایم. شتر گم کرده ام. گفت: ای نادان! شتر بر بام می جویی؟. شتر بر بام چگونه باشد؟ گفت ای غافل! تو خدای را بر تخت زرین و مجلل و در جامه اطلس می جویی. شتر بر بام جستن از آن عجیب تر است؟ از این سخن هبیتی در دل وی پدید آمد و آتشی در دل وی پیدا گشت. متفکر و متحیر و اندوهگین شد. (۳) او از کاخ بیرون گریخت و بر اثر ریاضت از عرفای بنام و معروف روزگار گشت.

ص: ۴۰۷

۱-۱- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۷۰، ۱۳۵۹.

۲-۲- مطهری، کلام-عرفان، ص ۹۹.

۳-۳- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ص ۱۰۲، به کوشش استعلامی، بهار ۱۳۷۲.

تعالیم وی، که بر آئین هندو پایه گذاری شده است، ترک دنیا و تهذیب نفس و تأمل و مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونه ی زندگی پر رنج این جهان را توصیه می کند و برای وصول به نیروانا(۱) (فناهی کل و رهایی و آرامش) اهمیت زیادی قائل است. او برهما و خدا را قبول ندارد و جهان را ازلی و ابدی و بی نیاز از خالق می داند.(۲)

بعید نیست در برخی از فرقه های بودایی از خدا و خداپرستی اثری یافت شود؛ چرا که بعضی بر این باورند که در برخی از فرقه های بودایی، از خدا (به معنای واقعی کلمه) اثری نمی توان یافت.(۳)

او راه درست را راه میانه، که میان لذت و رنج است، می داند که از راه های هشتگانه به دست می آید. آن ها عبارتند از: ۱- ایمان درست؛ ۲- عزم درست؛ ۳- سخن درست؛ ۴- کردار درست؛ تا آدمی هرگز دزدی نکند و دست به خودکشی نیالاید و کاری نکند که روزی پشیمان گردد. ۵- کار درست؛ تا آدمی ربا نخورد و ربا نوزد و از مال دزدی کسب نکند. ۶- کوشش درست؛ تا آدمی همواره در پی نیکی بکوشد و از آنچه زشت است بپرهیزد. (سه قسمت اخیر تقریباً یکسانند). ۷- اندیشه درست؛ تا آدمی همواره آرام باشد و نگذارد غم اندیشه او را دگرگون نماید. ۸- تمرکز درست حواس؛ که زمانی برای شخص حاصل می شود که هفت قانون مذکور را به کار بسته و به آرامش واقعی دست یافته باشد.(۴)

آنگاه بودا دستورهایی را درباره ی درستی بدین گونه بیان می کند: ۱- پرهیز از آزار و بی جان نمودن جانوران؛ ۲- احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده است؛ ۳- پرهیز از بی عصمتی و ناپاکدانی؛ ۴- اجتناب از مکر و فریب؛ ۵- خودداری از مستی و شرابخواری؛ ۶- خودداری از پرخوری و شکم پروری، خاصه هنگام بعدازظهر؛ ۷- چشم پوشیدن از تماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لهو و لعب؛ ۸- فاصله گرفتن از استعمال زیورها و عطریات و آرایش ها؛ ۹- نخفتن در بسترهای نرم؛ ۱۰- دوری از قبول زر و سیم.(۵)

ص: ۴۰۸

۱- ۲- نیروانا کلمه ای است سانسکریت به معنای خاموش ساختن و از میان بردن. این لفظ پیش از بودا به صورت «نیروان جاین» (Nirvan- Jain)، در مفهوم حالت خوش و سعادت ابدی به کار رفته است. و در دین بودایی به معنای آخرین مقصد حیات انسانی است. (محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۷۴، ۱۳۵۹).

۲- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۷.

۳- ۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶، ۱۳۹۰.

۴- آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸.

۵- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

این تعلیماتی است که از بودا مسلم می دانند. بودا چیزهای دیگر از قبیل عبادات و قربانی ها و غیب گویی ها و فلسفه و اسرار را اضافی و غیر قابل قبول می داند. (۱)

آئین بودا سه فرقه دارد: ۱- چرخ بزرگ که در چین رواج دارد. این شعبه از آئین بودا از اعتقادات و سنن کنفوسیوس (۲) و لائوتسه (۳) در چین و شینتو (۴) در ژاپن آمیخته شده است. ۲- چرخ کوچک در سری لانکا و کشورهای جنوب شرقی آسیا مشاهده می شود. (۵) چرخ الماس، این فرقه در تبت وجود دارد. (۶)

سرگذشت زرتشت و دین او

زردشت و زرتشت و رزدهشت از واژه «زَرْتَوْشْتَر» می آید که معادل زرد اشتر یعنی دارنده ی شتر زرد است.

زردتشت، ایرانی و اهل آذربایجان بوده است. براساس نظریه مشهور، وی در سال ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمد و در سن ۳۰ سالگی به پیامبری مبعوث شد و در سن ۷۷ سالگی در بلخ افغانستان شهید شد. (۷) برخی گفته اند: برحسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱-۶۲۸ و بعضی ۱۰۰۰ پیش از میلاد می دانند. (۸)

ص: ۴۰۹

۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

۲- کنفوسیوس، مرکب از دو کلمه «گونگ و فیلسوف»، متوفای ۴۷۹ ق. م.، حکیم و سیاستمدار چینی بود که آیین تازه ای برای مردم چین آورد که با وجود مقبولیت عامه، پس از چندی از رونق افتاد و جای خود را به آیین بودا داد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸، ۱۳۸۵). او وفاداری به آداب و رسوم ملی و خانوادگی را در درجه اول اهمیت قرار داد و برای دنیا و زندگی، ارزش و اهمیت فراوانی قایل بود. وی در پاسخ یکی از شاگردان خود که از زندگی پس از مرگ سؤال کرده بود پاسخ داد: «ما هنوز درباره ی زندگی چیزی نمی دانیم، چگونه می توانیم دوران پس از مرگ را بشناسیم (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کنفوسیوس).

۳- لائوتسه، فیلسوف چینی، حدود شش قرن قبل میلاد می زیست و دارای کتاب «راه پرهیزکاری» بود (فرهنگ معین، ذیل کلمه لائوتسه).

۴- شینتو یعنی «طریقه خدایان»، آیین باستانی ژاپن است. این آیین الهه ی خورشید به نام اماتراسو (Amaterasu) را نگهبان سرزمین اجدادی می داند و خاندان سلطنتی را از نسل این خدا و تجسم وی می شمارد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۳، ۱۳۸۵). شینتو منشعب از ادیان کنفوسیوس و بودایی می باشد. این دین بیشتر به اجداد و قوای طبیعی اهمیت می دهد (فرهنگ معین، اعلام، ذیل کلمه شینتو).

۵- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

۶- آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۹.

۷- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۲.

۸- خسرو قلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۵، ۱۳۸۸ و نک: القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ص ۳۴۳.

در چند قرن بعد از ورود آریائیان به ایران، انسان اصلاح‌گری برخاست و آریائیان را که خواستار ترک خرافات قدیم بودند به آئین تازه دعوت نمود و آئین مغان را برانداخت.

برخی از پژوهشگران معتقدند که دوگانه پرستی یعنی ایمان به خدای خیر و خدای شر در دین زردشت از مغان قدیم آمده است؛ زیرا در کتاب گاتها که قدیمی‌ترین بخش اوستا و دارای صبغه ایرانی است، چیزی در مورد دوگانگی یافت نمی‌شود، (۱) ولی از کتاب‌های تاریخی برمی‌آید که مغان قدیم دوگانه پرست بوده‌اند. (۲)

به این ترتیب سخن جان بایرناس مبنی بر اینکه: «دیو اگر خالق حقیقی همه‌ی شرور است پس بالضروره او نیز باید مانند حق تعالی ازلیت داشته باشد... و الا- لازم می‌آید که قائل به خلقت شر و بدی به دست خدای خیر و نیکی بشوم» (۳)، باطل و نادرست است.

این پیامبر مصلح که خود را فرستاده‌ی خدای خوبی و روشنایی معرفی می‌کرد، زردشت نام داشت. دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است. (۴)

زردشت مدعی بود آئین خود را از اهورا مزدا (دانای توانا) دریافت کرده تا جهان را از تیرگی پاک نماید و آن را به سوی نیکی و روشنایی رهنمون شود.

زردشتیان به نام‌هایی چون گبر و مجوسی و پارسی خوانده می‌شوند. واژه «المجوس» در دستور زبان عربی، اسم جنس جمعی و مفرد آن مجوسی است؛ مانند «عرب» و «عربی»، «روم» و «رومی» و... (۵). آن کلمه در قرآن کریم در کنار پیروان ادیان دیگر یافت می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (۶)

این آیه ملت مجوس یا مغان زرتشتی را اهل کتاب دانسته و آن طایفه را با یهود و نصاری که از امم خداپرست و دارای شرایع آسمانی (البته در اصل) هستند در یک ردیف آورده و کلمه‌ی مجوس را با «واو» وصل و عطف، به ایشان می‌پیوندد و به وسیله موصول که «الذین»

ص: ۴۱۰

۱- نک: گاتهای زردشت، به کوشش فرانک دوانلو. از مخاطب‌های زردشت متوجه به توحید می‌شویم.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۱.

۳- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۷۱ - ۴۷۲، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.

۴- تاریخ جامع ادیان، ص ۴۵۶.

۵- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۷، پاورقی، ۱۳۸۵.

۶- حج، ۱۷.

باشد آنان را از مشرکان جدا می سازد.

در تأیید آن سخن، احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) به ما رسیده است که از آن جمله حدیث پیامبر است که فرمود: *سُئُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ؛* با ایشان همان طور که با اهل کتاب رفتار می شود، رفتار نمایید (۱).

تاریخ حیات زردشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت: اخبار دقیق مربوط به او به ما نرسیده و غیر روشن است. مجوس، کتاب مقدس خود را در ماجرای تسلط اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، به طوری که حتی یک برگ آن نماند. تا اینکه در زمان پادشاهان ساسانی باز به رشته تحریر درآمد. (۲)

اکثر علمای اسلام زردشتیان را اهل کتاب دانسته اند. احادیثی در این باب موجود است: امام صادق (علیه السلام) در جواب کسی که سؤال نمود: آیا در میان مجوس پیامبری مبعوث شد؟ فرمود: من برای آن ها کتابی محکم می یابم که دارای مواظب بلیغی و مثال های شفا دهنده است. آن ها به ثواب و عقاب اقرار دارند. آن ها شریعی دارند که بدان عمل می کنند، چرا که قرآن می فرماید: «... وَ إِنَّ مِنْ أُمَّهٖ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ». (۳) پس در میان آن ها پیامبری همراه با کتابی از جانب خداوند مبعوث شد ولی آن ها آن را انکار و جحد نمودند. (۴)

تعالیم زردشت

در آئین زردشت سه اصل عملی «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» وجود دارد. نکته قابل توجه اینکه کامل تر از این اصول سه گانه در آئین بودا، که بیان شد، وجود دارد. علاوه بر آنکه این گونه سخن گفتن کلی، حکم باد را دارد که به هر قفلی می خورد ولی باز نمی کند. با آن سه اصل نمی توان مشکلات فکری و عملی و اخلاقی مردم مخصوصاً جوانان را حل نمود و نظر کسانی که اصول مذکور را بر این سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «الایمانُ اقراؤُ باللسان و معرفة بالقلب و عملٌ بالأركان» (۵) تطبیق نموده اند (۶)، تمام نیست، بلکه خطاست.

ص: ۴۱۱

۱- نک: محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۱۱۲، ۱۳۵۹.

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۲.

۳- فاطر، ۲۴.

۴- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹.

۵- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۶۷، باب ما کتبه صلوات الله علیه... حدیث مذکور به گونه دیگر نیز وارد شده است: «الایمان قول باللسان و اقرار بالجنان و عمل بالارکان».

۶- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، ۱۳۸۵.

احترام به آتش به عنوان یکی از مظاهر خدای روشنایی (نورالانوار) و افروخته نگه داشتن آن و انجام دادن مراسمی خاص در اطراف آن در معابدی به نام آتشکده به رهبری موبدان، مشخص ترین ویژگی این آئین است.

معمولاً آتش دان ها در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن می سوخت. محافظ آتشکده را هیربد می گویند... پس آنگه آن توده چوب های مقدس را مشتعل می سازند و به خواندن نیایش و سرودهای مذهبی مشغول می شوند. موبدان و هیربدان همواره دستمال بر دهان بسته اند که مبادا دم ایشان به آتش پاک دمیده آن را پلید سازد(۱).

همچنین آبادانی و کشاورزی و دامداری و شهرنشینی در آئین مذکور مورد ستایش قرار گرفته است. احترام به حیوانات، مخصوصاً سگ و گاو همچنین خوش رفتاری با مردم نیز جایگاه ویژه دارد. برخی از آداب و رسوم سرزمین ایران از قبیل مراسم چهارشنبه سوری و سوگند خوردن به روشنایی چراغ و چیزهای دیگر با تعالیم زردشتی ارتباط دارد.

سؤالی که در اینجا مطرح است و زردشتیان کنونی آن را باید پاسخ دهند اینکه چه تفاوتی میان آتش و عناصر دیگر، از جهت جسمانیت، وجود دارد که آتش را، برخلاف آن عناصر، مقدس شمرده اند. اگر آتش مظهر نور است، خورشید هم همین حکم را دارد و نورش شدیدتر است. تمام موجودات چه مادی و چه غیر مادی، نوری اند که نور مطلق خداوندی را نشان می دهند، پس تبعیض مردود و محکوم است و آتش پرستی با توحید مورد قبول حضرت زردشت (علیه السلام) منافات دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، آن ها که می نویسند: «زردشتیان آتش را نمی پرستند بلکه آن را نشانی از فروغ ایزدی می دانند»(۲)، صحیح نیست.

اوستا و خدایان

کتاب آسمانی زردشتیان اوستا نام دارد که به معنای اساس و بنیان و متن است. زردشتیان و پژوهشگران بر این مسأله اتفاق دارند که اوستا در اصل بسیار بزرگ تر بوده است. اوستای کنونی دارای ۸۳۰۰۰ کلمه است و احتمالاً اصل آن دارای ۳۴۵۷۰۰ کلمه، یعنی تقریباً چهار برابر بوده است.

اوستا دارای پنج بخش است که یکی از آن ها یسنا (= جشن و پرستش) است. قسمتی از این بخش، گاتها (به معنای سرود) نامیده می شود. این بخش که مشتمل بر ادعیه و معارف دینی و

ص: ۴۱۲

۱- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۵-۱۰۴، ۱۳۵۹.

۲- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۵، ۱۳۵۹.

معروف ترین قسمت اوستاست، به خود زردشت نسبت داده می شود، در حالیکه سایر قسمت ها را به پیشوایان دین زردشت نسبت می دهند. و بخش های دیگر، شامل نیایش و امور حلال و حرام و ذکر و تسبیح و مراسم مذهبی می باشد.

کسی نمی داند گرایش زردشتیان به خدایان دوگانه، یعنی خدای نیکی و خدای بدی یا خدای روشنایی و خدای تاریکی در چه عصری آغاز شده است. در قسمت گاتها (از یشنای اوستا) که به خود زردشت نسبت داده می شود، اهریمن در برابر خرد مقدس صف آرائی می کند و نه در برابر آهورامزدا که خدای واحد و فوق پروردگاران روشنایی و تاریکی است. همچنین گروهی از زردشتیان به نام زُرَوانیان در عصر ساسانی پدید آمدند که معتقد به خدای یکتا به نام زروان بودند و او را از خدای روشنایی و تاریکی برتر می شمردند.^(۱)

با مطالعه در آئین زردشت معلوم می شود که وی در میان ایرانیان به اصلاح دینی قیام کرده و خرافات مذهب باستانی آریاییان را مورد حمله قرار می داده است. از جمله آنکه وی از اهورا مزدا تبلیغ می کرده و خدایان قوم خود را که دِئو (=دیو) خوانده می شده اند، باطل می دانسته و آن ها را خدای دروغ دوستان می نامیده است.

در آئین زردشت، اهورا مزدا دست یارانی دارد که به منزله فرشتگان ادیان ابراهیمی هستند. آن ها واسطه فیض محسوب می شوند. آن ها رهبری به نام خرد مقدس (عقل اول) دارند. پس از آنها، دست یاران دیگری نیز وجود دارند که تشکیلات آن خرد مقدس اند. در مقابل، اهریمن نیز تشکیلاتی دارد؛ لذا اهورا مزدا و اهریمن در عرض هم قرار نمی گیرند بلکه دومی، در طول و مخلوق اولی است. بر این اساس تشکیلات خدای خیر و خدای شر به حدیث «جنود عقل و جهل» شباهت دارد.^(۲)

زردشتیان به جاودانگی روح عقیده دارند. آنان می گویند روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می ماند. همچنین آنان به صراط و میزان اعمال و بهشت و دوزخ معتقدند. بهشت آئین زردشت چیزی مانند بهشت اسلام است، ولی به خاطر مقدس بودن آتش، دوزخ زردشتی جایی بسیار سرد و کثیف است که انواع جانوران در آن، گناهکاران را آزار می دهند.

به عبارت روشن تر در دوزخ زرتشتی از شعله های آتش فروزان خبری نیست، زیرا چنان که می دانیم، آتش مقدس است و هرگز نباید به لوث وجود گناه کاران آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را شکنجه و عذاب می دهد نبودن آتش و وجود سرمای سخت و

ص: ۴۱۳

۱- خسروقلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۹ و توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۰، تهران، ۱۳۸۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

ظلمات محض است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که قابل لمس با دست ها است و بوی نامطبوع این شکنجه گاه ها به قدری مادی و جسمانی است که می توان آن را با کارد برید(۱).

این تناقصی آشکار میان تقدس بخشیدن به آتش و اعتقاد به دوزخ و جهنم آتشین که مورد تأیید زردشت می باشد است که متوجه زردشتیان می باشد. آن ها اگر مثل اشراقیان نور را مقدس می دانستند بهتر بود. بر این اساس به احتمال بسیار قوی اعتقاد به جهنم بسیار سرد و زیر صفر از تحریفات(۲) مغرضین پس از حضرت زردشت(علیه السلام) است.

یهودیت

۱- ریشه تاریخی

بحث در مورد یهود بسیار وسیع است، لذا سعی می شود بیشتر در مورد اشکالاتی که متوجه آنهاست، بحث شود.

قبل از بعثت حضرت موسی(علیه السلام) بنی اسرائیل بر دین جدشان، حضرت ابراهیم(شیخ الانبیاء)(علیه السلام) بودند و در میان آن ها اسحاق و یعقوب و یوسف(علیه السلام) مبعوث شدند و همه ی آن ها به توحید و نفی شرک دعوت می کردند و اینکه خدا مادی و جسمانی نیست و شکل و اندازه ای ندارد، اما از داستانهای بنی اسرائیل در قرآن فهمیده می شود که آن ها قومی مادی و حسی بودند و بالاتر از ماده را قبول نداشتند و اگر هم چیزی درباره ی خدا می گفتند، تشریفاتی بوده و حقیقت نداشته و به آن اعتقادی نداشتند؛ زیرا آن ها سال های طولانی در اسارت فرعونیان و قبطیان بودند و آن دو گروه بت می پرستیدند و به همین دلیل، بت پرستی با روح و جان بنی اسرائیل در آمیخته بود؛ اگرچه تعصب نژادی، آن ها را وادار می کرد که دین آباء و اجدادشان را به صورتی تشریفاتی نگه دارند.

به همین خاطر بیشتر آن ها از خدا تصور موجودی جسمانی و مادی داشتند و هر زمان که موسی(علیه السلام) می خواست چیزی از معارف الهی را به ذهن آن ها نزدیک کند، آن ها از آن، یک تصور مادی در ذهنشان ایجاد می کردند. به همین دلیل وقتی در مسیرشان به قومی رسیدند که بت می پرستیدند، خوششان می آمد و دلشان می خواست که بت هایی مانند آن ها داشته باشند، به همین جهت از موسی(علیه السلام) خواستند که برای آن ها بتی قرار دهد تا بدان تواضع و خضوع کنند.

ص: ۴۱۴

۱- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۱، ۱۳۵۹.

۲- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۴۷۷.

در روایتی آمده است که یکی از یهودیان برای طعنه زدن به اسلام و مسلمانان به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: شما سی سال از وفات پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) نگذشت که به روی هم شمشیر کشیدید. حضرت فرمود: ولی شما یهودیان پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) گفتید: معبودی برای ما قرار ده، همان گونه که آن ها معبودانی دارند. (۱)

حضرت یعقوب (علیه السلام) دوازده پسر داشت و به اسرائیل ملقب بود. اهل کتاب این اسم مرکب را چنین معنا می کنند: کسی که بر خداوند مظفر شد. به گفته ی تورات، کشتی گرفتن حضرت یعقوب (علیه السلام) با خدا که به پیروزی او بر خدا انجامید، علت ملقب شدن وی به اسرائیل است. (۲) اسرائیل مرکب از دو کلمه «اسرا» به معنای عبد و «ئیل» به معنای الله است.

یهودیان از نژاد عبرانی اند. این نژاد با اعراب و آشوریان و چند قوم دیگر خاورمیانه، اصلی مشترک دارند. از پیشینه ی تاریخی قوم عبرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سرزمین کنعان به او دادند، (۳) زیرا او با عبور از رود فرات وارد کنعان شد. براساس آنچه در تورات آمده است، خداوند با ابراهیم (علیه السلام) عهد بست که از نیل تا فرات به فرزندان او که از اسحاق پدید آیند، عطا نماید. (۴)

بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان، کلمه «عبری» و «عربی»، هر دو از یک ریشه و به معنای «بدوی» و «ویابانی» است و چون آن ها از بیابان های عربستان به سرزمین فلسطین هجوم آورده و در آن جا ساکن شده بودند، از این جهت آنان را عبرانی، یعنی بدوی گفته اند. (۵)

در اخبار اسلامی آمده که دانشمندان یهود و مسیحیان نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گفتگو و نزاع درباره ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برخاستند. یهودیان می گفتند: او یهودی بود. مسیحیان نیز می گفتند: او نصرانی بود. به این ترتیب، هر کدام مدعی بودند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آنهاست تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند؛ زیرا از حضرت ابراهیم (علیه السلام) در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت یاد می شد. به همین جهت آیه ی «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۶) نازل شد و ادعای آنان را تکذیب نمود؛ زیرا او

ص: ۴۱۵

۱- المیزان، ج ۸، ص ۲۴۵، ذیل آیه ۱۳۸ سوره اعراف.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۷۵ یا ص ۷۹، ۱۳۸۵.

۳- نک: سفر پیدایش، ۱۴/۱۳.

۴- سفر پیدایش، ۱۵/۱۸.

۵- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۱۱۶، تهران، ۱۳۵۹.

۶- آل عمران، ۶۷.

سال‌ها پیش از موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) می‌زیسته است و تورات و انجیل پس از او نازل شده است. (۱)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) مسلم، به اصطلاح قرآن بود. اسلام او به معنای تسلیم مطلق بودن در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هرگونه شرک است که او پرچم دار آن بود، لذا اسلام تنها به معنای پیروان پیامبر ختمی نیست.

از آیه استنباط می‌شود که یهود، مسلمان حنیف و حق‌گرا و مسیحیان، موحد نبودند.

هرچند قرآن، طبق آیه ی «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۲)، نوعاً یهود را نسبت به مؤمنین، چموش و لدود و عنود و کفور و لجوج و مسیحیان نصارا را نسبت به آن‌ها دوست نزدیک معرفی می‌نماید.

تاریخ اسلام، گواه این مطلب است که در بسیاری از صحنه‌های نبردهای ضد اسلامی، یهود به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشت و از هیچ کارشکنی و دشمنی خودداری نمی‌کرد و افراد بسیار کمی از آن‌ها به اسلام گرویدند، در حالیکه در غزوات اسلامی، مسلمانان را کمتر با مسیحیان مواجه می‌بینیم و نیز افراد زیادی از آنها، مانند نجاشی و یارانش، را مشاهده می‌کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند. قرون گذشته نیز شاهد اسلام آوردن بسیاری از مسیحیان بوده است، در حالیکه از میان یهود و بت پرستان، عده کمی به اسلام گرویدند (۳) و این حاکی از اعجاز قرآن کریم است.

دو موضوع بسیار مهم در تاریخ حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد که در تورات کنونی اشاره‌ای به آن‌ها نشده است: یکی بت‌شکنی و به آتش افکنده شدن وی است و دیگری داستان بنای کعبه و این، منافات دارد با ادعای یهود که آن حضرت را از خود می‌دانند.

تورات داستان ذبح فرزند ابراهیم (علیه السلام) را می‌آورد و می‌گوید: حضرت ابراهیم (علیه السلام) مأموریت یافت حضرت اسحاق (علیه السلام) را قربانی کند ولی این مسأله را با وی در میان نگذاشت و به او گفت: می‌خواهم گوسفندی قربانی کنم و آن گوسفند را خداوند برایم خواهد فرستاد (۴) و این، دروغ و خلاف بیان قرآن است که می‌فرماید: «... قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي

ص: ۴۱۶

۱- نمونه، ج ۲، ص ۶۰۴.

۲- مائده، ۸۲.

۳- المیزان، ج ۶، ص ۸۲.

۴- آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۷۴.

۲- تلفظ خدا

یهود مانند مجوس و مسیحیان و مسلمانان از آغاز بر توحید استوار شده است و همه انبیای یهود، از حضرت موسی (علیه السلام) تا انبیای پرشمار بعدی، با شرک مبارزه کرده اند. بدیهی است که پیروان بعضی ادیان توحیدی نیز در مواردی از دین خود غافل می شدند و به گونه ای به شرک روی می آوردند. (۲) این مسأله هیچ گاه نظر پژوهشگران را نسبت به اصل ادیان تغییر نداده است. آنان با قطع نظر از لغزش های پیروان یک دین، از تحقیقات خود دانسته اند که ادیان دو گونه اند: ۱- ادیانی که مردم را از شرک برحذر می دارند، مانند ادیان ابراهیمی؛ ۲- ادیانی که شرک را به مردم تعلیم می دهند مانند بعضی از ادیان شرقی.

نام خاص خدا در دین یهود «یَهُوه» یعنی باشنده (موجود) است. این نام بسیار احترام دارد و بر زبان آوردن آن از طریق قرائت تورات حرام است. بر اثر این تحریم، کسی تلفظ حقیقی آن را نمی داند و گاهی در کتاب های علمی مغرب زمین، از باب احتیاط آن را بدون حرکت (YHWH) ثبت می کنند.

هنگام تلاوت تورات «یهوه» به «ادونای» به معنای آقای من تبدیل می شود. عمومی و فراگیرترین نام خداوند در سراسر کتاب مقدس، «الوهیم» است. (۳)

یکی دیگر از نام های خدا «إِهِهَ أَشْتَرُ إِهِيَه» است، به معنای «هستم آنچه هستم». این نام در متون یهود (۴) و در برخی ادعیه ی اسلامی آمده است، مثل «و علی جمیع الرسل و باهتیا شراهتیا». (۵)

وهب بن وهب، که در آغاز عصر بنی العباس به جعل حدیث اشتغال داشت، در یکی از احادیث ساختگی خویش، «یاهو» را اسم اعظم خدا معرفی کرد و این امر به مذاق صوفیان خوش آمد و آن را ترویج کردند، در حالیکه ترکیب «یاهو» از نظر دستور زبان عربی کاملاً غلط است؛ زیرا از «یَهُوه» اقتباس شده است. یهوه و یاهو نام برخی از بت های خاورمیانه ی قدیم بوده است. (۶) البته این نظریه قابل تأمل و نقد و بررسی است، چرا که از روایات استفاده

ص: ۴۱۷

۱- صافات، ۱۰۲.

۲- نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۴۸۴.

۳- نک: پیدایش، ۳۱: ۳۰.

۴- سفر خروج، ۳: ۱۴.

۵- کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب عرفه، ص ۴۷۴.

۶- حسن توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۸، پاورقی، ۱۳۸۱.

می شود که دعای «یا هو یا من لا هو الا هو اغفرلی و انصرنی عل القوم الکافرین»^(۱)، اسم اعظم است.

باید دانست خدای فارسی و خواتای پهلوی، همچون «اله» و «الله»، نام ذات باری تعالی است و خدا در نزد یهودیان یهوه است. خدا به معنای «از خود زنده» و «خود آینده» و «از خود به وجود آمده» و «از خود آغاز کرده»^(۲)، معقول نیست. به همین دلیل لفظ خدا برای بیان ذات حضرت حق رسا نیست.

۳- حقیقت خدا از منظر یهود

یهود، علی رغم مسیحیت، موحد است و در مورد حضرت حق مشترکات زیادی میان اسلام و یهود وجود دارد. در کتاب اول موسی آمده است: در ابتدا خدا آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و خالی بود و تاریکی... و خدا گفت که روشنایی شود و روشنایی شد... و خدا روشنایی را روز خواند و تاریکی را شب خواند^(۳). البته توحیدی که در اسلام مطرح است قابل مقایسه با توحید یهود نیست. آن از باب احدیت است و این از حیث واحدیت^(۴).

آن فرد که غیر از او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

در کتاب مقدس با این تصور غالب، روبرویم که خداوند فقط خدای بنی اسرائیل است. براساس اسفار پنج گانه پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تشیه، یهود خدایی است کاملاً ملی و شخصی^(۵).

بنی اسرائیل با تکیه بر قوم گرائی و نژادپرستی، خود را از غیر یهودیان جدا نمودند، لذا وقتی به سرزمین مقدس وارد شدند موسی بدان ها دستور داد با اقوام ساکن در آنجا عهدی نبندند و از آنان دختری به همسری نگیرند و مذبح هایشان را ویران کنند و بی هیچ ترحمی آن ها را نابود سازند^(۶).

ص: ۴۱۸

۱- نک: علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰/۵۴۷، ۱۳۹۷ق.

۲- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خدا.

۳- کتاب مقدس عهد عتیق و جدید، سفر تکوین، ص ۲، ترجمه، فاضل خان همدانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۴- المیزان، ج ۶، ص ۷۴.

۵- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۳۶۵.

۶- دوم پادشاهان، ۷: ۶-۲.

در کتاب عاموص پیامبر آمده است: ای بنی اسرائیل این کلامی که خداوند به شما می فرماید به تمامی خاندانی که از مصر بیرون آورده، گفتم بشنوید. از جمیع قبایل زمین شما را به انفرادی شناختم، پس سزای تمامی گناهان شما را به شما رد خواهم نمود(۱).

یهودیت سنتی، برخلاف سنت متداول در فلسفه ارسطویی و افلاطونی، به مباحث عقلی درباره ی خدا و جهان بی علاقه اند. در این سنت آموخته می شود: هرکس که درباره ی چهارچیز بیندیشد، بهتر است که به دنیا نیاید: در بالا چیست، در پایین چه خبر است، پیش از آفرینش جهان چه بوده است و پس از انقراض عالم چه خواهد شد.(۲)

یهود به وحدانیت خداوند معتقدند. خداوند حقیقتی است که در شش قرن پیش از میلاد در این بیان اشعیا (نام پیامبری در عهد کورش) آمده است: من یهوه هستم و غیر از من خدایی نیست.(۳) وحدانیت خداوند مهمترین موضوع مورد تأکید و تأیید عهد عتیق است.

بنابر کتاب مقدس یهودیان، هستی وجودش، مدیون یک خداست، خدایی که آفریدگار زمین و آسمان است و از آنجا که انسان بر صورت او آفریده شده است، همه انسان ها با هم خواهر و برادرند.(۴)

در اینجا سخن بر سبیل عدالت رفته است، در حالیکه قبلاً یهود طرفداری از تبعیض و نژادپرستی می کردند و این تعارضی آشکار در نوشتار آنهاست و به همین دلیل کتاب های آنها، از حضرت موسی(علیه السلام) نیست، بلکه دیگران نوشتند، چنانکه خودشان بر این مطلب اذعان دارند.(۵)

ضمن اینکه باید دانست عبارت «انسان بر صورت او یعنی خدا آفریده شده است»، اشاره به حدیث پیامبر(صلی الله علیه و آله): «ان الله خلق آدم علی صورته»، دارد. امام رضا(علیه السلام) می فرماید: شخصی نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) دیگری را چنین دشنام داد: «قبح الله وجهک و وجه من یشبهک؛ خدای زشت و نکوهیده کناد چهره ی تو را و هر آن کس که همانند توست». رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین مگو؛ زیرا خداوند آدم را نیز به همین صورت آفریده است.(۶) برخی ضمیر در

ص: ۴۱۹

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۹۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۲- میشناحگیگا، ۱:۲.

۳- اشعیا، ۴۵: ۷-۵.

۴- مبانی اندیشه اسلامی، اکبری، ص ۵۸.

۵- نک: ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸، ۱۳۶۸.

۶- محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ۴/۱۱ و مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۵۱.

«صورت» را با قطع نظر از سخن آن امام به خدا یا به آدم (علیه السلام) برمی گردانند. (۱)

۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود

قرآن در این خصوص می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...» (۲)؛ یهود گفتند: «عزیر پسر خداست». و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست». این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آن ها را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند.

اعتقاد به ابوت و بنوت از عقاید و تئیه و بت پرست های برهمنی و بودائی است که به اهل کتاب سرایت کرده است. (۳)

باز قرآن از قول یهود می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ...» (۴)؛ یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم». بگو: «پس چرا (خداوند) شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟ بلکه شما بشری از نوع مخلوقاتی هستید که (خداوند) آفریده است.

در حقیقت اهل کتاب مانند کافران گذشته ی خود، کلمات کفرآمیز و شرک آلود به زبان جاری می کنند که حاکی از کفر و شرک قلبی آنان است، هر چند به ظاهر پدری و فرزندگی را از باب لقب تشریفی تلقی کنند. (۵)

در بعضی از کتب یهود مطالب «خرافی - شرک آمیز» وجود دارد. از جمله این که: وقتی مردم روی زمین زیاد شدند و دخترانی آوردند پسران خدا دیدند که دختران خدا زیبا هستند، آمدند از آن دختران برای خود همسران انتخاب کرده فرزندان آوردند که همان جباران روی زمین اند. خدا دید شر آدمی زیاد شده است، لذا غمگین و متأسف شد و تصمیم گرفت تا همه آدمیان و جانوران را هلاک کند (۶).

این ، علاوه بر شرک آلود بودن، ظلمی آشکار خداوند و موجه جلوه دادن تجاوز صهیونیست ها علیه دیگران است.

ص: ۴۲۰

۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۴۳، ۱۳۹۰.

۲- توبه، ۳۰.

۳- المیزان، ج ۶، ص ۸۱.

۴- مائده، ۱۸.

۵- المیزان، ج ۶، ص ۸۱-۸۰.

۶- سفر تکوین، ۷-۲ و باهنر و رفسنجانی، جهان در عصر غیبت، ص ۱۱۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

خدای تلمود (تفسیر متن تورات) شبیه انسان است... می‌گیرید... بر اریکه تکیه می‌زند و در اطرافش گروه فرشتگان و کروبیان حلقه زده‌اند و هر روز سه بار تورات می‌خواند (۱).

موضوع تغذیه تا آن جا اهمیت دارد که هر کس زیادت‌تر در مستراح درنگ کند عمرش زیادت‌تر می‌شود (۲).

باز قرآن در مورد یهود می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» (۳) و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است». دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد.

وقتی یهودیان آیاتی را شنیدند که در آن‌ها صدقات، به عنوان قرض دادن به خداوند تعبیر شده است، مانند آیه ی: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...» (۴)، با ریش خند گفتند: دست خدا بسته است و نمی‌تواند برای نیازش در ترویج دین خود و زنده کردن دعوتش خرج کند و به همین خاطر از مردم قرض خواسته است.

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ی «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...» نقل شده است: یهود گفتند: خدا کار خلقت را تمام کرده و دیگر هیچ کار جدیدی نمی‌کند جز آنچه در ابتدا تقدیر کرده که عالم به طور خودکار باشد، خداوند سخن آن‌ها را رد کرده و فرموده است: «بلکه دستان او باز است...» (۵).

یهود قائل به دوام صحت شریعت موسی (علیه السلام) هستند و می‌گویند: نسخ باطل است (۶)؛ زیرا آن، دلیل پشیمانی خداوند است. آن‌ها گفته‌اند: موسی (علیه السلام) فرموده است: شریعتی لا تُنسخ؛ شریعت من هیچ گاه نسخ و باطل نمی‌شود.

استدلال آن‌ها مغالطه آمیز و باطل است، برای اینکه احکام و شریعت، منوط و مربوط و تابع مصالح است و مصالح، با تغییر زمان‌ها و مکان‌ها و اختلاف مکلفین، متغیر و دگرگون می‌شوند و در غیر این صورت، مردم و حتی یهود باید تابع صرف و محض حضرت آدم باشند

ص: ۴۲۱

۱- همان، ص ۱۱۳.

۲- همان.

۳- مائده، ۶۴.

۴- بقره، ۲۴۵.

۵- المیزان، ج ۶، ص ۴۰.

۶- کتاب اشعیا، ص ۸۷.

که در این صورت یهود باطل می شود. شریعت یهود، به دلیل تحریف و نابودی تورات به دست بخت النصر، مردود و منسوخ است. به این ترتیب باید آن ها تابع محض پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) شوند.

و اینکه یهود روایت کرده اند که: «شریعتی لا تنسخ» از مفتریات و بافته های ابن راوندی می باشد و به فرض صحت آن، می توان گفت: دوام و عدم نسخ آن شریعت، نسبی و تا شریعت حضرت مسیح (علیه السلام) است. (۱)

یکی از اشکالات مهمی که متوجه یهود است اینکه شجره ی منیه را علم دانسته اند، (۲) و این، بیانگر این است که عقل و وحی در تعارض اند، در حالیکه روایات اسلامی آن را حسد از نوع غبطه دانسته اند. (۳) باید دانست حضرت آدم قبل از نهی از آن شجره، مورد تعلیم خداوند به تمام اسماء و حقایق بوده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (۴)

عین عبارت کتاب مقدس در این زمینه چنین است: و زن به مار گفت که از میوه ی درختان باغ می خوریم اما از میوه ی درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید، مبادا که بمیرید و مار به زن گفت که البته نمی میرید و حال این که خدا می داند روزی که از آن می خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را می دانند خواهید شد. پس زن... درختی که مر دانشمندی را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و به شوهرش نیز داد که خورد. آنگاه چشم های هر دوی ایشان گشوده شده دانستند که برهنه اند (۵).

نتیجه این که علامه بر اشکال مذکور، عمده اشکال دیگر یهود این است که کتاب مقدس آن ها، خدا را دروغگو معرفی نموده است. مار راستگو در آمد و خدا دروغگو.

یهود خدا را انسان وار معرفی کرده می نویسند: ... (آدم و حوا در بهشت) دانستند برهنه اند و برگهای درخت انجیر را دوخته برای خود فوطه (لنگ) ساختند و آواز خدا را شنیدند که ... در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خدا پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده وی را گفت: کجائی؟ او دیگر جواب گفت که آواز تو را شنیدم و ترسیدم ...

ص: ۴۲۲

۱- العلامة الحلبي، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۳۵۷، به كوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ه.ق.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۴.

۳- المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴- بقره، ۳۱.

۵- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر تکوین، ص ۵-۶، ترجمه فاضل خان همدانی، اساطیر، ۱۳۷۹.

پنهان شدم ... خداوند گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبادا ... از درخت حیات بگیرد و خورده دائماً زنده ماند. پس ... او را ... از باغ عدن راند. (۱)

در هیچ جای کتاب مقدس یهودیان سخنی از معاد نیامده است. این خود، دلیل محکمی است بر اینکه تورات رایج کنونی تورات حقیقی موسی (علیه السلام) نیست؛ چون معاد از اصول مهم عقاید دینی است. (۲) از نظر تورات، دینداری، در جلب نعمت های این جهان و بی دینی، در سلب آن ها تأثیر مستقیمی دارد.

عالم دینی یهود، موسی بن میمون که به آئین یهود لباسی نو پوشاند، آخرین اصل خود را، یعنی سیزدهمین اصل، «قیامت و جاودانگی نفس آدمی» قرار داد (۳) و این، نشان می دهد که آئین یهود ناقص است و نیازمند به مکمل دارد.

۵- اعتبار کتب یهود

تورات واژه ی عبری و به معنای قانون است؛ زیرا در کتاب تورات احکام و قوانین زیادی وجود دارد.

یکی از قدیم ترین و معروف ترین نقدهای تورات و کتاب مقدس را باروخ اسپینوزا انجام داده است. وی می گوید: ما در شرایطی زیست می کنیم که مسائلی تعصب آمیز به نام دین معروف شده است و مردم برای عقل در اعتقادات خود سهمی قائل نیستند. تقریباً همه (اهل کتاب) معتقدند که موسی تورات را تألیف کرده است، به گونه ای که فرقه فریسیان از یهود در تأکید بر این عقیده مخالف آن را مرتد دانسته اند.

به همین دلیل ابن عزرا با اشاراتی مبهم، اشتباه بودن این اعتقاد عمومی را متذکر شد. سپس اسپینوزا به بررسی علمی اسفار پنج گانه ی تورات می پردازد و اثبات می کند که نویسندگانی آن ها نمی تواند حضرت موسی (علیه السلام) باشد، بلکه نویسندگانی آن ها کسی است که سال ها پس از وی می زیسته است. (۴)

یکی از مسائلی که در قرن نوزدهم رواج یافت بررسی انتقادی کتاب مقدس بود. در پرتو این پژوهش ها، پنج کتاب اول عهد عتیق نشانه ای از چند مؤلفی بودن به دست داد. بررسی

ص: ۴۲۳

۱- کتاب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ص ۶، ۱۳۷۹

۲- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۹۵، ۱۳۳۹.

۳- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۷.

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۳.

دقیق داستان های مکرر و تفاوت سبک ها و واژگان و فکر، دلالت بر این دارد که آن ها در هیئت کنونی شان، مجموعه ای از چندین روایت (با سبک های متفاوت) و متعلق به زمان های مختلف است. بعضی بخش ها در عصر تبعید یا اسارت بابلی، یعنی ۸۰۰ سال پس از موسی (علیه السلام) به رشته ی تحریر درآمده است. (۱)

یکی دیگر از نویسندگان مسیحی در همین باره می گوید: نقادان به طور کلی عقیده دارند نویسندگان پنج کتاب اول، چهار شخص مختلف بوده اند. نقادان معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها درباره وقایع آینده پیش گویی هایی وجود دارد بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته اند. (۲) عزیر نزد یهود بسیار محترم است و او را ملقب به لقب تشریفی «عزیر ابن الله» می کنند، چون او تورات را برای بار دوم، بعد از نابودی آن، توسط بخت النصر جمع آوری نمود. (۳)

در قرآن آمده است: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (۴)؛ بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می کنند و می گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم و بشنو؛ که هرگز نشنوی! و راعنا (= ما را تحمیق کن) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند ولی اگر آن ها می گفتند: «شنیدیم و اطاعت نمودیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک نمایم) برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود.

باز در قرآن آمده است: «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... وَ قُولُوا حِطَّةٌ... فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». (۵) به فرموده ی قرآن بنی اسرائیل می بایست در هنگام ورود از در معبد بیت القدس، کلمه «حطه» (خداوندا، گناهان ما را بریز) را بر زبان جاری می کردند ولی آن ها این کلمه را از روی استهزا و مخالفت با دستور خدا تغییر دادند و به جای آن گفتند: «حِطَّه» (گندم). (۶) از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «نحن باب حطتکم»؛ بدین مفهوم که ما برای شما به منزله دری هستیم که بنی اسرائیل می بایست از آن وارد می شدند و «حطه» می گفتند تا گناهانشان بخشیده شود و پاداش الهی را دریافت کنند و اگر مسلمانان هم می خواهند مشمول

ص: ۴۲۴

۱- ایان باربور، علم و دین، ص ۱۳۱-۱۳۰.

۲- ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸.

۳- المیزان، ج ۶، ص ۸۰.

۴- نساء، ۴۶.

۵- بقره، ۵۹.

۶- مجمع البیان، ۱/۲۳۰.

آمزش و رحمت الهی قرار گیرند باید به ولایت ما اهل بیت (علیه السلام) اعتراف کنند و به حریم محرم ما اهل بیت (علیه السلام) وارد گردند. (۱)

۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل

همچنان که باید وهابیت را از مسلمانان جدا دانست، صهیونیست ها را نیز باید از یهود جدا دانست.

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می دانند که مخصوص نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف اگر کسی یهودی شود، او را می پذیرند.

در «تلمود» (تلمو به کتابی بزرگ که احادیث و احکام یهود را در بر دارد اطلاق می شود) توصیه شده است که هرگاه کسی بخواهد یهودی شود باید ذلت های این قوم را به او تفهیم نمود تا اگر مرد این میدان نیست، پا در آن نگذارد. (۲) تحمیل به یهودیت به ندرت وجود داشته است. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم دعوت می کنند.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه اخراج شدند. عده ای از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و گروهی به فلسطین رفتند و در مکانی نزدیک دریای مدیترانه ساکن شدند و نام «صیهون» را برای آنجا برگزیدند. فلسطین در آن زمان تابع خلافت عثمانی بود.

صهیون نام تپه ای است در قدس که در زمان شکوفایی دولت بنی اسرائیل در عصر داود و سلیمان (علیه السلام) مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور اقتدار آن قوم بوده و در کتب انبیای متأخر از آن یاد شده است.

در همان زمان، یهودیان اروپا و روسیه با نادیده گرفتن سنت انتظار، برای کسب استقلال و عزت برخاستند و صهیونیسم را بنیاد نهادند و به دنبال آن، مهاجرت یهودیان به فلسطین آغاز شد.

اندیشمندان مسلمان این عمل را توطئه ای خطرناک دانستند و مسلمانان را از همکاری با مهاجران براساس آیه ی «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وَّلِیًّا وَ كَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیْرًا» (۳) برحذر داشتند. (۴) مسلمانان هنگامی از عمق فاجعه آگاهی یافتند که راه چاره بسته شده بود.

ص: ۴۲۵

۱- اطبیب البیان، ۲/۴۱.

۲- نک: گنجینه ای از تلمود، ص ۸۴.

۳- نساء، ۴۵.

۴- نک: تفسیر المنار، ذیل آیه مذکور.

صهیونیست ها مهمان نوازی مسلمانان فلسطین را از یاد بردند و با قساوت آمیزترین شیوه، آن سرزمین را اشغال نمودند و پس از چندی بخش هایی از کشورهای همسایه را گرفته ضمیمه ی کشور صهیونیستی خود نمودند.

این در حالی است که تورات یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه برحذر داشت (۱) و همچنین گفته است: «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد» (۲).

استکبار جهانی به سرکردگی انگلستان و آمریکا به پشتیبانی همه جانبه از صهیونیسم برخاست (۳) صهیونیست ها با اتکا به آن حمایت ها و با بهره برداری از ضعف و ذلت و زبونی رهبران کشورهای اسلامی، موقعیت خود را محکم نمودند و وضعی را پیش آوردند که اکنون با تلخ کامی شاهد آن می باشیم.

در بیشتر از نیم قرن که از تشکیل رژیم صهیونیستی می گذرد، غاصبان فلسطین از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده اند و با شیوه های گوناگون به گسترش سلطه ی ظالمانه ی خود ادامه داده اند. همچنین آنان قطع نامه ها و بیانیه های مجامع بین المللی را به چیزی نگرفته اند. کسانی هم که صلح طلبی صهیونیست ها را باور کرده اند، در اندک زمانی به دورویی و ناجوانمردی آنان پی برده اند (۴).

به حمدالله با بیداری اسلامی و خیزش های فراگیر دینی و دفاع جوانمردانه مجاهدین اسلامی در لبنان و غزه و سوریه و مصر و یمن و... و با هدایت ها و حمایت های بی دریغ نظام جمهوری اسلامی از آنان روز به روز اسرائیل به پایان عمر نکبت بار خود نزدیک می شود. «...إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» (۵).

پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت

مقدمه

چون تحقیق همه جانبه در مورد مسیحیت، بسیار گسترده است و کتاب گنجایش آن را ندارد، لذا صلاح در این است که پژوهش، گزینشی صورت گیرد، آن هم تنها درباره ی چند

ص: ۴۲۶

۱- خروج ۱۷:۲۰ و تثیبه ۵:۲۱.

۲- تثیبه ۱۷:۲۷.

۳- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۵۷۲.

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۸.

۵- هود، ۸۱.

عقیده از عقاید مهم و زیربنای آن دین باشد تا مردم مخصوصاً جوانان، علی‌الاصح جوان فرهیخته و باسواد پی به اشکالات آن آئین در عصر جدید ببرند و از ارزش اسلام غافل نمانند.

اسلام چون ریشه در وحی دارد و از تراوش های فکری بشری نیست، قابل مقایسه با مسیحیت تحریف شده و به دور از وحی و تعقل و متأثر از بعضی از ادیان شرقی نیست.

کثیری از جوانان با توجه به ظاهر فریبنده مسیحیت، شیفته آن می شوند و بدون اینکه از اصول و جهان بینی غیر معقول آن مطلع باشند از آن دفاع می کنند. جوانان فرهیخته باید بدانند جهان از جهت فرهنگ، به ویژه از حیث مسیحیت در چه وضع و موقعیتی است که کتاب حاضر عهده دار بیان مسائلی در این خصوص است.

جوانان مسلمان باید سطح بینش و نگرش و مطالعه خود را در مورد دین خود به نحوی بالا ببرند تا به مجرد اینکه با یک شبهه ای از شبهات عقیدتی از جانب دوستان بعضاً منحرف و بی دین خود مواجه شدند، خود را نوازند و بتوانند پاسخ منطقی به آنان در آن مورد بدهند.

بعضی می گویند: مسیحیان چون پیشرفت کرده اند و پیروان آن زیادند، پس دین آن ها حق است. افزون بر اینکه می بینند زیادی از پیروان مسیح، ثروتمند و یا مخترع و مکتشف اند. این یک مغالطه ای بیش نیست؛ زیرا کثرت و قلت پیروان یک دین ربطی به صحت و سقم آن دین ندارند. علی (علیه السلام) می فرماید: ایها الناس لاتستوحشوا فی طریق الحق لقله اهله (۱)؛ ای مردم در راه حق به خاطر قلت و کمی اهل و پیروانش وحشت به دل راه ندهید.

اصولاً هر آیینی در آغاز پیرو کمی دارد. به علاوه عده زیادی از دانشمندان در هنر و صنعت، از آیین و دین خود، آگاهی ندارند، بلکه دینشان همان دین آباء و اجدادشان است. نگارنده ی این سطور سعی کرده خلأ در این خصوص را پر نماید.

اگر دقت شود دلیل عمده ی پیشرفت اروپائیان و آمریکائی ها مدیون مبارزه کردن آن ها با خرافات دینی و تحقیق منطقی در مورد علم و دانش است.

اساساً حقانیت و صحت یک آئین به منطقی و معقول بودن جهان بینی آن دین وابسته است، نه به این است که پیروان آن دین مقتدرند یا ضعیف و یا خوشبخت اند یا عقب مانده و یا در صنعت رشد دارند یا افت.

یکی از دوستان فرهیخته به نگارنده ی این سطور می گفت: اگر اشکال مسیحیت، تثلیث است، ولی کمال آن، در نظم و بهداشت و محبت و مودت و خدمت به هم نوع و امور مربوط به دنیاست. نگارنده به او گفت: وقتی اصلی ترین اصول آن، معیوب است، دیگر نباید سراغ

امور دیگر رفت. برای مثال اگر به شما بگویند: یک هواپیمایی وجود دارد که همه چیز آن کامل و صحیح است؛ فقط یک اشکال دارد و آن اینکه وقتی در اوج جو قرار گرفت ممکن است موتورش خاموش شود و همه ی سرنشینان را به کشتن بدهد. آیا معقول است با آن هواپیما مسافرت کرد؟ جواب منفی است.

وقتی غربی ها در عصر رنسانس با دین یهود و مسیحیت خرافی مبارزه نمودند و علوم تجربی را دنبال کردند، ترقی علمی روز افزونی پیدا کردند ولی هم زمان بسیاری از جوانان این مرز و بوم، تقلیدوار، خیال کردند اسلام عامل بدبختی آن ها شده است، لذا از آن دست کشیده و بدبخت و عقب افتاده شدند، چون دین آن ها حق و مشوق علوم تجربی بود.

سرگذشت مریم و عیسی

«حَنَّهُ» و «اشیاع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران» که از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل بود درآمد و زکریای پیامبر، دومی را به عنوان زوجه خود برگزید.

سال ها گذشت که حَنَّهُ فرزندان نشد. روزی پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد. مشاهده ی این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل، از درگاه الهی تقاضای فرزند نمود و چیزی نگذشت که دعای خالصانه او مستجاب شد.

حضرت حق به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خداوند زنده نماید به او خواهد داد که او به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد. او این جریان را با همسر خود «حَنَّهُ» در میان گذاشت، لذا هنگامی که او باردار شد، تصور می کرد، فرزند مذکور همان است که در رحم دارد؛ بی خبر از اینکه کسی که در رحم او است مادر آن فرزند می باشد و به همین دلیل، نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس یا مسجدالاقصی یا قبله پیشینان» نماید.

مادر مریم به هنگام تولد فرزندش مشاهده نمود که فرزندش دختر است. در این موقع نگران شد، زیرا خدمتکاران بیت المقدس تنها از میان پسران انتخاب می شدند. قرآن، چگونگی حال مادر مریم را پس از تولد فرزندش شرح می دهد که او با ناراحتی، اظهار داشت خداوندا، من این فرزند را دختر آوردم و تو می دانی که پسر و دختر برای هدفی که من نذر کرده ام همانند نیستند. به هر حال من او را مریم (زن عبادت کار) نامیدم و او و فرزندانش را از وسوسه های شیطان رانده شده از رحمت، در پناه تو قرار می دهم.

خداوند مریم را جهت رشد جسمانی و عقلانی و عرفانی به خوبی پذیرفت و او را همچون

گیاه ارزنده و نیکویی پرورش داد و آن پذیرش به این نحو بود که حضرت رب العالمین، زکریا را به عنوان کفیل مریم و معلم و مربی او برگزید؛ زیرا عمران قبل از تولد او چشم از جهان فرو بسته بود.

مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را به معبد آورد و به دانشمندان و بزرگان بنی اسرائیل خطاب نمود که این نوزاد جهت خدمتگزاری خانه خدا نذر شده است، لذا سرپرستی او را به عهده بگیرید.

از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ (خاندان عمران) بود، دانشمندان و عابدان بنی اسرائیل برای سرپرستی او بر یکدیگر سبقت می جستند، لذا تصمیم بر قرعه گرفتند و قرعه به نام زکریا افتاد و سرپرستی او نسبت به مریم مسلم و قطعی شد.

مریم تحت سرپرستی زکریای نبی و همسر خاله اش بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت خدا بود که هنگامی که نه ساله شد روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزکاری و معرفت پروردگار، پیش رفت که از احبار و عبّاد و سلاک آن زمان و زمین، سبقت جست و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده می کرد که از آن به تعجب می افتاد.

روزی از او پرسید: این غذا را از کجا آورده ای؟ مریم جواب داد: این از طرف خداست که به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد. در این جا بود که زکریا پروردگارش را خوانده، عرض می کند خداوندا از جانب خودت فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما، پس هنگامی که او در محراب، نماز می خواند، فرشتگان به او یحیی را بشارت دادند.

مریم محدّثه بود، یعنی فرشتگان با او سخن می گفتند. آن ها به او بشارت دادند که ای مریم: خدا تو را برگزیده و پاکت ساخته و بر تمام زنان جهان آن روز تو را برتری داده است. بنابر قول امام صادق (علیه السلام) او بانوی نمونه زمان خود بود و فاطمه (علیه السلام) بانوی نمونه همه بانوان اولین و آخرین. او چون چنین بود، خداوند عیسی آن چنانی به او عطا فرمود.

ملائکه به دنبال آن بشارت، به او گفتند: ای مریم به شکرانه ی آن نعمت برای پروردگارت خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع کن. مسیح، کلمه خداست که خدا نام او را مسیح، عیسی بن مریم گذاشت. او در دنیا و آخرت، صاحب و جاهت است.

مریم می خواست مکانی خالی و فارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای بی نیاز خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوبش غافل ننماید، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس را که شاید محلی آرام تر و یا از جهت تابش آفتاب پاکیزه تر و مناسب تر بود،

برگزید. در این هنگام حجابی میان خود و دیگران افکند تا خلوت گاه او از هر نظر کامل شود.

مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ...

در این موقع جوان زیبایی را می بیند که به خلوت گاه او راه یافته است، لذا بلافاصله صدا می زند: من از تو به خدای رحمان پناه می برم! اگر با تقوا هستی به من تعرض مکن.

اما دیری نپایید که آن جوان زیبا گفت: من (جبرائیل) فرستاده ی پروردگار توام و بلافاصله افزود: من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم! مریم گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالیکه تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام؟ او با صراحت به مریم گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده که این کار بر من سهل و آسان است. سپس افزود: ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم و او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنماییم و این امری است که جای گفتگو ندارد.

سرانجام مریم باردار می شود و این سبب می شود از بیت المقدس به مکان دوردستی برود. (این درحالی است که فاطمه بنت اسد برای وضع حمل علی (علیه السلام) به داخل کعبه راه می یابد) او هرگز نمی خواست وضع حمل او را ببینند. او با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را در پیش گرفت و آن درد، او را به کنار تنه درخت خرماي خشکیده ای کشاند. او پیش خود می گفت: اگر مردم به من بگویند: فرزند را از کجا آوردی چه بگویم! لذا گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم.

ناگهان صدایی به گوشش رسید که از طرف پایین پا، آن صدا بلند بود و آشکارا می گوید: غمگین مباش. درست بنگر، پروردگارت از زیر پای تو چشمه ی آب گوارایی را جاری ساخته است و نظری به بالای سرت بیفکن و بنگر چگونه آن تنه درخت به نخل باروری تبدیل شده است، لذا تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد. از این غذای لذیذ و نیروبخش بخور و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن بدار و اگر از آینده نگرانی، آسوده خاطر باش، هرگاه کسی از انسان ها را دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه ی سکوت گرفته ام و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم؛ زیرا نوزاد به جای او سخن خواهد گفت.

سرانجام در حالیکه مریم کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی و به سراغ بستگان و اقوام خود بازگشت.

بعضی هنگامی که کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند و به سابقه پاکدامنی او آگاهی

داشتند، سخت نگران شدند و بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی که در قضاوت عجول بودند، لذا گفتند: ای مریم تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی. ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود و مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت. در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد و اشاره به نوزادش نمود تا او جواب آن‌ها را بدهد. به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این حال نوزاد گفت: من بنده ی خدایم. او به من کتاب آسمانی عطا فرموده و مرا پیامبر قرار داده است. خداوند مرا پر برکت برای بندگان در هر جا باشم، قرار داده است و مرا تا زمانی که زنده ام به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است. سلام خدا بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم (نه آن که بنا بر عقیده ی مسیحیان مصلوب می شوم) و آن روز که برانگیخته می شوم.

خداوند می فرماید: تورات و انجیل را به او آموختیم و او را به عنوان رسول به سوی بنی اسرائیل قرار دادیم. (۱)

مسیح طبق آیه ی «... وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...» (۲) و سخنان او، شریعت جدیدی در میان قوم بنی اسرائیل آورده است؛ لذا سخن مسیحیان که می گویند: مسیح فرموده است: «تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه ای و یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد» (۳)، صحیح نیست.

سرانجام حضرت مسیح شروع کرد معجزاتش را به طور مفصل بیان نماید. در این جا مناسب است فقط به یک معجزه بسیار عجیب اشاره شود و آن این که مسیحیان به آن حضرت نسبت می دهند که وی در یک عروسی آب های شش خمره را تبدیل به شراب کرد (۴). البته این، دروغ و تهمتی آشکار است؛ چراکه در تورات و انجیل فعلی با آن همه تحریفات تحریم مسکرات به چشم می خورد (۵).

تثلیث در مسیحیت

تثلیث یا اقانیم ثلاثه یا ثالوث اقدس (Trinity) یعنی اعتقاد به سه خدای مستقل به نام های

ص: ۴۳۱

- ۱- آل عمران، ۳۷-۳۵ و ۴۸-۴۲ و مریم، ۳۳-۱۶.
- ۲- آل عمران، ۵۰.
- ۳- متی، ۱۷-۴۸ و نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۸.
- ۴- انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۱۲۲.
- ۵- نک: شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۵۷، پاورقی.

آب و این و روح القدس است (۱). آب، خدای آسمانی و این، خدای زمینی است که همان عیسی مسیح است و روح القدس همان مریم (علیه السلام) است و یا منظور، جبرائیل است. انجیل ها روح القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که بر عیسی فرود آمد و در او استقرار یافت (۲)، لذا مسیحیان در مورد روح القدس نظر واحد ندارند.

کلمه «تثلیث» هرگز در کتاب مقدس مسیحیان نیامده است و نخستین کاربرد آن در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ میلادی باز می گردد. البته به گمان مسیحیان، عبارت مربوط به «اعطای حق تعمید» در انجیل متی، بیانگر تثلیث است: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس، غسل تعمید دهید». بعید نیست مسیحیان، تثلیث را از هندوها، که معتقد به سه خدای برهما و شیوا (شیوا=Siva) و ویشواند، اقتباس کرده باشند.

نویسندگان عهد جدید با تأثیر از یهودیت، معمولاً خدا را «پدر» می نامند. (۳) پسر نیز همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده است. روح القدس نیز نه فرشته ای از فرشتگان الهی است، بلکه خود خداست که در قلوب مردم و در جهان می زید. همو جامعه مسیحیت را ارشاد می کند و تعلیم می دهد و به نویسندگان کتاب مقدس، مثل تورات و انجیل و رساله ها الهام می بخشد. با توجه به این بیان، خداوند یگانه محسوب می شود.

با گذشت زمان، مسیحیان مدعی شدند در طبیعت سه گانه ی خدا رازی است که با تعابیر بشری نمی توان آن را تبیین نمود. در این جاست که به جای تعقل به تعبد روی می آورند.

نمایندگان تمام کلیساهای ممالک مختلف اعتقاد نامه ای تصویب کردند به نام «اعتقاد نامه نیقیه» که نص آن چنین است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه ی چیزهای مرئی و غیر مرئی و به خداوند واحد عیسای مسیح، پسر خدا، که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه و مولود از او، که از ذات پدر است (۴) و اینکه به وسیله ی او (پدر) همه چیز وجود یافت و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم (متجسد) شد و انسانی گردید و رنج برد (و مصلوب شد و) روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد و (دوباره) خواهد آمد تا زندگان و مردگان را

ص: ۴۳۲

۱- مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۶۳، ۱۳۵۹.

۲- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.

۳- نک: مزامیر، ۷: ۲، هوشع، ۱: ۱۱.

۴- نک: تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۴۸.

این اعتقاد نامه یک کلام فرعی دارد که از این قرار است: «لعنت باد بر کسانی که می گویند: زمانی بود که عیسی وجود نداشت و بر کسانی که اقرار می کنند پسر خدا از ذات یا (از) جنس دیگری (غیر از آنچه بیان گردید) است و یا آنکه پسر خدا، مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است» (۲).

البته این اعتقاد نامه به این صورت و بدین سرعت بر اثر فشار امپراتور به تصویب رسید. بعضی عبارات اعتقاد نامه به شدت مورد انتقاد قرار گرفت که اسقف اسکندریه به شدت از آن دفاع کرد تا اینکه آن، پس از چندین نسل جنبه تقدس پیدا کرد و اصلی زوال ناپذیر شد (۳).

اگر در منطق فرقان و قرآن، قانون «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (۴) حاکم است، در منطقه بحرانِ ضدِ برهان و خلط و خبط و ناهنجاری و سردرگمی مسیحیت، قاعده تحمیل و تزریق و تزویر و شمشیر وجود دارد. یا باید مردم با دلیل عقلانی دست از تثلیث بکشند و یا باید با زور و تزویر مردم را خفه نمایند، بلکه بکشند. آیا مگر می شود با سکوت مرگ بار در چند قرن، در مورد امری خلاف وجدان و عقل و وحی مثل تثلیث، آن امرِ خلاف را مقدس و معقول و زوال ناپذیر نمود؟

اساس کار خدای آسمانی، فریب و دروغ و مکر بود، یعنی در واقع او نه متجسد شد و نه به صلیب کشیده شد. در حقیقت انسان شدن و فرزند گردیدن پدر آسمانی، کذب محض و سرابِ صِرف و شعبده بازی بحت بود. بیچاره مسیحیان ساده لوح که دچار خدای حقه باز و گرفتار روح القدس خرافی شده اند.

از دیدگاه اسلامی، تثلیث باطل است؛ زیرا که از سه حال خارج نیست:

۱. یا هریک از این سه خدا، مستقل می باشند که در این صورت با وحدت و یکتائی خدا مخالف است و هر کدام با دو دیگری می تواند خدای جهان باشد، پس هر کدام از آن سه وجود، محتاج و محدود و نیازمند است و هر یک مسلوب الکمال از کمال دو خدای دیگر است و این با وجوب وجود و یگانگی او سازش ندارد.

۲. یا این که سه خدا دارای یک شخصیت بوده و هر یک جزئی از آن را تشکیل می دهند،

ص: ۴۳۳

۱- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۴.

۲- و. م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۴۴.

۳- تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۵.

۴- بقره، ۲۵۶.

که در این صورت مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خدا مخالف است.

۳. یا این که در عین این که سه تا است، یکی است (۱) و در عین این که یکی است، سه تا است، در نتیجه سه، برابر با یکی است، پس سه، ضرب در سه می شود: یکی و یک، برابر سه تا است، پس یک، ضرب در یک می شود: نه تا و این همه، خلف و خلاف عقل و بی اعتباری ریاضیات است.

ضمن این که به اعتقاد مسیحیان، اناجیل سه گانه «مرقس (۲) و لوقا و متی» در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) چندان غلو نمی کنند، اما در سراسر انجیل یوحنا مطالب غلو آمیزی مانند الوهیت آن حضرت وجود دارد. مثلاً می گوید: علت مخالفت یهودیان با عیسی آن بود که وی خود را خدا خواند. (۳) که مقصود از این عبارت تأکید بر الوهیت و مقام خدایی مسیح است.

در سخنانی که از حضرت عیسی مسیح در اناجیل چهارگانه ثبت شده، آن حضرت بارها با تعبیر «خدای من» از خدای عزوجل یاد کرده است، مثلاً در انجیل یوحنا می خوانیم: نزد پروردگار خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم. (۴)

اگر این سخنان ریشه در وحی می داشتند اینقدر تعارض و اختلاف نمی داشتند. اساساً تعدد و تعارض اناجیل، دلیل تحریف آن هاست. در کتاب سیر تاریخی انجیل برنابا آمده است: یکی از اهداف اصلی انجیل برنابا در نوشتن انجیل، برافروختن چراغ توحید می باشد که عیسی نیز مانند پیامبران دیگر همان را روشن می داشته و ترویج می فرموده است.

باید از مسیحیان پرسید: چگونه شد که تنها حضرت مسیح مقام الوهیت یافت و هیچ پیامبر دیگری حتی حضرت آدم (علیه السلام) که نه پدر داشت و نه مادر از چنان خصوصیتی برخوردار نبود؟ افزون بر آن چگونه می شود مسیح را که واجب الوجود بود را به صلیب بکشند؟ همه چیز شنیده بودیم غیر از خداکشی!!!

جالب است که انجیل برنابا می گوید: چون آدم و حوا (علیه السلام) از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه ی بهشت نوشته اند: لا اله الا الله محمد رسول الله. (۵) البته مسیحیان این انجیل را قاچاق و بی اعتبار می دانند.

ص: ۴۳۴

۱- نک: حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶.

۲- در لغت نامه دهخدا به ضم میم ضبط گردیده است که باید به فتح باشد.

۳- آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۴۸.

۴- همان.

۵- سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۴۸.

ضمن اینکه باید توجه نمود که مسیحیان ناخواسته به هیچ خدایی نباید معتقد باشند، چرا که یکی از تفسیرهای آن‌ها درباره ی روح القدس این است که او همان خداست که در قلوب مردم و جهان زندگی می کند، پس روح القدس همان خداست و نیز بر این باور و عقیده اند که عیسی مسیح همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده (۱) و چون خدای پسر کشته شد، پس خدای آسمانی نیز کشته شد، چون حکم وحدت و عنیت جز این نیست.

اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت

مسیحیان نسبت به کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نظری کاملاً موافق دارند و تمام القاب و احترامات شایسته ی یک کتاب آسمانی، مثل کتاب خدا و وحی را نسبت به آن روا می دارند.

یهودیان و مسیحیان، تورات را نوشته ی خود حضرت موسی (علیه السلام) می دانند. مسیحیان درباره چهار انجیل معتقدند که آن‌ها سال‌ها پس از حضرت عیسی نگارش یافته اند و به گفته ی آنان در آغاز مسیحیت، تنها کتاب‌های عهد عتیق به عنوان کتاب خدا مطرح بودند ولی کتب عهد جدید اندک اندک در مجامع مسیحی جنبه الهی پیدا کرد. عهد جدید که مجموعه ی آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از ۲۷ کتاب (اناجیل اربعه) و رساله‌های پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته است. (۲)

مسیحیان هرگز نمی گویند: عیسی کتابی به نام انجیل آورده است. مسیحیان، عیسی را تجسم وحی می دانند و به عقیده ی آنان، وی حامل پیام و وحی نیست، بلکه عین پیام و وحی بوده است. بدین سبب، ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد. این روح القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان انجیل را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیده ی سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی، در آن‌ها رهنمون شد. جامعه ی مسیحیان، با راهنمایی روح القدس از میان نوشته‌های مسیحی بی شمار، به ۲۷ کتاب - که انجیل‌های چهارگانه نیز جزو آنهاست - اقرار کرد و پذیرفت که آن‌ها با الهام الهی نگارش یافته اند. (۳)

مسلمانان عقیده دارند که خدا پیامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحی کرد و امت

ص: ۴۳۵

۱- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۳۱، ۱۳۸۹.

۲- مکارم شیرازی، قصه‌های قرآن، ص ۴۵۵، ۱۳۸۰.

۳- توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۴۹-۵۱.

اسلامی به دنبال آن پدید آمد ولی مسیحیان می گویند که جامعه ی مسیحیت به ارشاد روح القدس، ایمان ویژه (دارند) و کتاب های خویش را، که از وحی خدا در عیسی سخن می گویند، پدید آورد. به همین شیوه، جامعه مقرر کرد که کتاب های مقدس مسیحیت مجموع ۴۶ کتاب عهد عتیق یهود و ۲۷ کتاب عهد جدید باشد، نه چیز دیگر. عهد عتیق نزد پروتستان ها ۳۹ کتاب است؛ زیرا آن ها ۷ کتاب «اپوکریفایی» (۱) را نمی پذیرند (۲).

اشکالاتی که در این خصوص به اهل کتاب وارد است اینکه: اولاً کتاب های آن ها مصداق وحی، مثل قرآن نیستند؛ لذا هر اشتباه و خطا و تحریفی رخ بدهد، می گویند: بشر جایز الخطاست و نفس اماره او را به تحریف رهنمون می سازد. ثانیاً کتب و رساله های آن ها زیاد است که این تعدد و تکثر، اهل کتاب را گیج و مشوش و مغلوط و سردرگم می کند و این سبب می شود که در بحث با مسلمانان راه گریز و فرار داشته باشند و حداقلش آن است که مردم به این زودی ها نمی توانند به تحریف و دستبرد آن پی ببرند و علاوه بر آن، سردمداران و سیاستمداران مسیحیت، هر وقت خواستند و صلاح بدانند از آن نوشته ها حذف کنند و یا آن ها را تأیید بنمایند؛ چنان که یهود به قول قرآن چنین کردند و چنانکه بیان شد، پروتستان ها ۷ کتاب «اپوکریفائی» را حذف کردند (۳).

روی این حساب نباید همه آن کتب و رسائل را قطعی و مسلم بدانند که در این صورت آن ها از ارزش و اعتبار ساقط می شوند. قرآن چه جالب در این خصوص می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا...» (۴).

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه نقل شده است: آن ها وحی الهی را در کاغذ ها می نوشتند، سپس آنچه را می خواستند آشکار می کردند و آنچه را می خواستند، پنهان می نمودند (۵). هر چند این آیه در شأن یهود لجوج است ولی مخاطب آن، شامل مسیحیان نیز می شود، چرا که آن ها اساس وحی را به بازی گرفته اند و آن را در حق هر اهل و نا اهل ساری و جاری می دانند، یعنی مورد وحی هر کسی می تواند باشد.

ص: ۴۳۶

۱- اپوکریفا به معنای مخفی و پوشیده است.

۲- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۳- نک: آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۴- انعام، ۹۱.

۵- المیزان، ج ۷، ص ۳۲۲.

دانشمندان علوم تجربی ارتباط گیری آفریدگار را با انسان از مقوله های علمی بیرون می دانند و می گویند: معجزه را نمی توان با علم اثبات نمود. از این رو در مورد مفاهیم دینی و در مورد وجود خارجی انبیاء (علیه السلام) به دلیل ذکر نشدن آنان در منابع تاریخی مستقل، القای شبهه می کنند.

براساس دیدگاه علمی هرگاه علم گامی به جلو نهاده، خداوند قدمی به عقب گذارده است؛ چنانکه اگوست کنت می گوید: علم، پدر طبیعت و کائنات (= خدا) را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق داد. (۱)

به نظر می رسد مسیحیان چون دریافتند هرچه علم به پیش می رسد خرافی بودن بسیاری از اصول و فروع مسیحیت بیشتر روشن می گردد، لذا اناجیل را وحی ندانستند تا مثل کتب دیگر قابلیت خطاپذیری داشته باشد و در نتیجه سختی تحمل دفاع از حقانیت آن آیین (البته حقانیت از منظر خود آنها) از دوش آن ها برداشته شود و اینها همه یعنی بی اعتباری مسیحیت.

به ویژه اینکه کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب خواری، مستی، دروغ گویی، بی غیرتی، شهوت رانی، بی بند و باری و بی احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می دهد. (۲)

ریشه تحریف ها

موضوعاتی عجیب مربوط به داستان مسیح است که آدمی را کاملاً در شک و تردید می اندازد: برای مثال ذکر شده است که در دو قرن اولی میلاد، انجیل های فراوانی نوشته شده بود که شماره ی آن ها به یکصد و اندی می رسید و اناجیل چهارگانه ی معروف از آن ها به شمار می رفت، سپس کلیسا تمام آن ها را تحریم نمود، مگر انجیل های چهارگانه را که به واسطه ی موافقت داشتن متن هایش با روش کلیسا، صورت قانونی به خود گرفت.

«شیلوس» در کتاب «خطاب حقیقی» نصاری را مورد سرزنش قرار داده می گوید: آنان با انجیل ها بازی کردند، آنچه را امروز نوشته بودند، فردای آن روز محوش می کردند. در سنه ۳۸۴ میلادی پاپ «داماسیوس» دستور داد: ترجمه جدیدی از عهد قدیم و جدید، به خط لاتینی بنویسند، تا در کلیسا صورت قانونی داشته باشد. ترجمه نامبرده که مخصوص انجیل های چهارگانه ی: «متی و مرقس و لوقا و یوحنا» بود خاتمه یافت. این ترجمه در سال ۱۵۴۶ تثبیت شد، سپس در سال ۱۵۹۰ تخطئه شد و دستور داده شد، نسخه جدیدی طبع کنند

ص: ۴۳۷

۱- نک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (علل گرایش به مادیگری)، ص ۴۸۲.

۲- نک: جعفر سبحانی، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ص ۱۷۷ - ۸۴ و نک: اندیشه اسلامی ۲، ص ۳۹، ۱۳۸۷.

و پس از آن باز تخطئه شد و دوباره طبع شد.^(۱)

آری از انجیل های متروک، یکی انجیل «برنابا» (Barnabas) است که یک نسخه آن چند سال قبل پیدا شد و به عربی و فارسی ترجمه کردند. این انجیل تمام قسمت های داستان مسیح را عیناً مطابق آنچه قرآن شریف در آن زمینه بیان داشته معرفی نموده است^(۲)؛ اینکه آن انجیل تحریم شده^(۳) و قاچاق به حساب آمده است.

در قرون اخیر عده ای از دانشمندان عربی مشاهده کرده اند که بین عقاید مسیحیان و ادیان هندی تشابه عجیبی وجود دارد. آنان در مطالعات خود متوجه شدند که عقاید تثلیث و فدا و تصلیب و سایر مسائل اعتقادی مسیحیان عیناً در مذاهب بت پرستان وجود داشته و در اعتقادات بنی اسرائیل سابقه نداشته است.

دانشمندان محقق، حتی در برابر جمله هایی از انجیل، عبارت های مشابهی در کتاب های هندو و بودائی یافتند که حیرتشان را برانگیخت. آنان دیدند که حتی لقب های گوسفند خدا و فرزند خدا^(۴) و بردارنده ی گناهان و فدا شونده و غیر اینها که به مسیح اطلاق و مربوط می شود، در آن مذاهب نیز هست و چون سابقه ی تاریخی آن ادیان بیشتر است، دانشمندان نظر دارند که اعتقادات و اصطلاحات مسیحیان در این باب باید از آن ادیان گرفته شده باشد.

در سال ۱۹۴۷ در بیابان های فلسطین، در غارهایی بر کرانه ی بحرالمت، طومارهایی کشف شد که یک جنبش فکری در باب مسیحیت پدید آورد. فرقه ای از یهودیان در صحرا زندگی می کردند و انتظار مسیحای بنی اسرائیل را می کشیدند. آنان نوشته های خود را در کوزه کردند و در آن غار به ودیعت نهادند.

تاکنون چند هزار کتاب درباره ی این طومار نوشته شده است، از آن جمله کتابی

به نام «مفهوم طومارهای بحرالمت» نوشته «پاول دیویس» است. در آن کتاب چنین آمده است:

چیزی که عامی نمی داند، اما دانشمند می داند، این است که در عصر مسیح و پس از آن، بت پرستان برای خدایان خود باورهایی داشتند و نام هایی می گفتند که عین آن ها در عقیده ی مسیحی اظهار شده است. میترا منجی بشر بود و همین طور تموز و ادونیس و اوزیرس. اعتقاد به فادی بودن مسیح که سرانجام در مسیحیت وارد شد، یک اعتقاد یهودی نبود و مسیحیان

ص: ۴۳۸

۱- تفسیر الجواهر، جزء دوم، ص ۱۲۱ و المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲- المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶ و نک: مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۷۱، ۱۳۵۹.

۳- سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳.

۴- سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳۶.

نخستین در فلسطین نیز آن را باور نداشتند.

مسیحای مورد انتظار یهودیان و مسیحیانِ یهودی الاصل، پسر خدا نبود، بلکه پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش، کفاره ی گناهان دیگران شود...!

آنچه شایسته مطالعه می باشد، آن است که اقوامی که در ابتدا، دعوت مسیحی در آن بسط و توسعه پیدا کرد، مانند روم و هند و غیر آن، خود پیش از گرویدن به دین جدید، آیین بت پرستی «صابئی و برهمنائی و بودائی» داشته اند، که به طور کلی در تمام آن ها قسمت عمده ای از ظهور «لاهوت» در مظهر «ناسوت»، (ظاهر شدن خدا در لباس انسان) بوده است.

علاوه بر آنچه از کتب مربوط به ادیان و مذاهب قدیم استفاده می شود: تحمل صلب و عذاب چوبه ی دار و فدائی مردم شدن، موضوعات و مسائلی است که میان قدمای بت پرستان هند و چین و مصر و کلدان و آشور و ایران رایج بوده است.

دوان در کتاب «خرافات تورات و نظائر آن در ادیان دیگر» می نویسد: هنگامی که دیده را به مملکت «هند» بدوزیم، می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنان همان «تثلیث» یعنی سه بودن خدای واحد است، که در لغت سنسکریت این روش تعلیم را «تری مورتی» یعنی سه بودن اقنوم ها، می نامند، که روی هم «اقانیم ثلاثه» معنی می دهد. اقنوم های سه گانه نزد آنان: «برهما و ویشنو(۱) و شیوا(۲)»

می باشد. آنان عقیده داشتند که این سه اقنوم متحد، از هم انفکاکی ندارند و به گمان خود، آن سه را خدای واحد می دانستند. (۳)

و همچنین می نویسد: هندی ها اقنوم سوم را به صورت کبوتر می کشند، چنانکه نصاری هم آن را به همان شکل نشان می دهند...!

باید دانست: تمام اختلافات به هوی و هوس برمی گردد که جلوه های آن، کتمان حقایق توسط علما و عدم تحقیق و پژوهش مردم و سکوت نکردن جاهلان است. امام علی در یک جمله معجزه آسا می فرماید: لو سکت من لا یعلم سقط الاختلاف (۴).

مسیح مصلوب نشد

یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانت کار تصمیم بر قتل مسیح گرفتند و خداوند نقشه های آن ها را نقش بر آب کرد و پیامبرش را از چنگال آن ها رهایی بخشید. خداوند

ص: ۴۳۹

۱- Vishnu.

۲- Siva.

۳- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (۱).

اناجیل چهار گانه کنونی همگی مسأله مصلوب شدن مسیح را ذکر کرده اند. به دار آویخته شدن مسیح یکی از مهمترین مسائل زیر بنای آیین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد، زیرا مسیحیان عصر حاضر مسیح را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان، فدا شدن و باز خریدن گناهان بشر بوده است. به همین دلیل مسیحیت را مذهب «نجات» یا «فداء» می نامند و مسیح را «ناجی» و «فادی» لقب می دهند.

دلایل ابطال ادعای مذکور از این قرارند:

اولاً. مسیح پیامبری همچون سایر پیامبران خداست. او نه خدا بود و نه فرزند خدا. و اگر او را به این دلیل فرزند خدا می دانند که پدر نداشت، حضرت آدم را باید «ابن الله» می دانستند، چون نه پدر داشت و نه مادر.

ثانیاً. فدا و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی غیر منطقی است، زیرا هرکس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

ثالثاً. عقیده ی «فدا»، گناه پرور و تشویق کننده ی انسان به فساد و تباهی و آلودگی است.

مسیحیان با اشاره به سرپیچی حضرت آدم (علیه السلام) از فرمان الهی، بر این مطلب تأکید می ورزند که گناه یک شخص، نژاد بشر را آلوده می سازد؛ به گونه ای که همه آدمیان احساس آلودگی می کنند و خود را نیازمند پاک شدن مجدد می دانند. از سویی دیگر، یک نماینده از بشر که خود کاملاً بی گناه و با حکمت الهی متحد باشد، می تواند کفاره ی این گناه قرار گیرد و آثار آن را زایل سازد (۲). به باور مسیحیان، عیسی کفاره ی آن آسیب را یک بار و برای همیشه پرداخت کرد و با تسلیم کامل و اطاعت مطلق، دیواری را از میان برد که میان خدا و انسان متمرّد، از طریق گناه، ایجاد شده بود. (۳)

رابعاً. اناجیل چهار گانه کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) می دهند همگی سال ها بعد از مسیح به وسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند، لذا در این خصوص از اعتبار برخوردار نیست.

ص: ۴۴۰

۱- نساء، ۱۵۷.

۲- انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۲۰۳.

۳- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.

عده ای از رمان نویسان مسیحیت مثل دانته، شاعر ایتالیایی، در قرن ۱۴، معتقدند اشخاص بی گناه حتی آدم و هابیل و نوح و موسی و ابراهیم و داود و یعقوب و...، که قبل از میلاد مسیح از دنیا رفته اند، چون خدا را «کما هو حق» نشناختند و رسم تعمیم در مورد آن ها صورت نگرفت، لذا در لیمبو، بالاترین طبقه جهنم، که نه نشانی از عذاب است و نه خبری از نعمت های بهشتی، جای داشتند و مسیح داخل آن شده، روح های همه آن ها را از آن جا با خود بیرون آورد و رستگار نمود(۱).

خامساً. در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم بر چوبه ی دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است. اگر مسیح(علیه السلام) برای فدا به دنیا آمده است، پس اعتراض او نادرست است.(۲)

سادساً. کسی که به مسیح(علیه السلام) خیانت نمود، نقش جاسوس را ایفا نمود. ضمناً او شباهت کاملی به حضرت مسیح داشت، لذا او به جای آن حضرت دستگیر شده، مصلوب شد.(۳)

سابعاً. بعضی از اناجیل موجود مانند انجیل برنابا رسماً مصلوب شدن مسیح(علیه السلام) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی تردید کرده اند و حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده اند: یکی «عیسای مصلوب» و دیگری «عیسای غیر مصلوب» که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است.

ثامناً. چگونه ممکن است عیسای خداوند، مصلوب شود؟ آیا این طرز تفکر خرافی ترین مسئله در عالم انسانیت نیست؟ آن ها با محتوای آیه ی «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَبِّئِ النَّاسَ الْكَافِرِينَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ صَلَاةَكَ لِذِكْرِي وَلَا تُكْفِرْ بِآيَاتِي فَتَكُونَ مِنَ الْكَافِرِينَ»(۴)، مخالفت می کنند، در حالیکه آن با الوهیت مسیح، البته به اعتقاد آنها، مناسب تر است. آیا وجوب و واجب الوجود بودن مسیح و الوهیت او با حیات و رفتش به سوی خدا منطبق تر نیست؟ هر چند او در واقع بنده ی خدا و رسول اوست و لا غیر.

ص: ۴۴۱

۱- نک: دانته آلیگیری، کمندی الهی، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۵، ترجمه شفا، ۱۳۷۸.

۲- قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۴۶.

۳- القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۵۷ نساء.

۴- آل عمران، ۵۵.

ارباب کلیسا در قرون وسطی خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه‌ی دنیاطلبی و مال‌اندوزی، سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول، پیش فروش می‌کنند. تامس گسکوین در سال ۱۴۵۰ میلادی گفته است: امروزه گناهکاران می‌گویند: من پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آمرزش نامه پاپ کلاً از تمامی معاصی و کفاره‌ها برائت حاصل می‌کنم (۱).

تنی چند از واعظان پرشور، مناطق مختلف اروپا را زیر پا گذاشتند و در همه جا اعلام کردند که هر مؤمنی می‌تواند با پرداخت مقداری پول به کلیسا از مجازات معاف شود و خود را بازخريد کند و نجات دهد (۲).

مارتین لوتر در قرن شانزدهم اعلام داشت که معلومات مذهبی و وسیله بخشایش مردم از گناهان، در انحصار پاپ و کلیسا نیست. وی در قلمرو عقاید خود ادعای کلیسا را مبنی بر فروش بهشت و آمرزش و عفو گناهان و میانجیگری اولیای مسیحی برای نجات از معاصی، باطل دانست. وی گفت: ایمان و فقط ایمان، برای نجات انسان کافی است. خداوند متعال، رحیم و بخشاینده به صاحبان ایمان است (۳).

از دیگر خرافات مسیحیان، «عشای ربانی» است و آن یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. در اناجیل کنونی آمده است که آن حضرت در چنین مراسمی، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آن‌ها را بخورند و بنوشند (۴).

ارتدکس‌ها مراسم عشای ربانی را در روزهای یکشنبه و اعیاد برگزار می‌کنند ولی کاتولیک‌ها می‌گویند: عشای ربانی قلب عبادات روزانه است و به همین دلیل، آن مراسم را هر روز برپا می‌دارند (۵). خلاصه این که این رسم در تمام فرق مسیحی مثل کاتولیک و ارتدکس و پروتستان پذیرفته شده است. و به یاد آن شب، شرابی می‌نوشند و نانی می‌خورند (۶).

ص: ۴۴۲

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۲۷.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۹۷، ۱۳۸۵.

۳- مشکور، خلاصه‌الادیان، ص ۱۸۱.

۴- نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۳۹.

۵- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۸۷، ۱۳۸۵.

۶- خلاصه‌الادیان، ص ۱۷۸.

بعید نیست مراسم نان و شراب از مهرپرستی وارد مسیحیت شده باشد، با این تفاوت که مهرپرستان مراسم نان و عسل به جا می آورند(۱).

از دیگر خرافات مسیحیت این که بعضی از اندیشمندان مسیحی فلسفه ی افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعلیم مسیحی آمیخته بودند که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می گردید. ایان باربور در این باره می گوید: الهیات اهل کتاب در قرون وسطی چنان با مکتب ارسطو آمیخته بود که هر معارضه ای با کیهان شناسی ارسطو به حساب معارضه با مسیحیت می گذاشتند(۲).

فارقلیط خواهد آمد

قرآن با اشاره به مسأله ی رسالت حضرت عیسی (علیه السلام) و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او می گوید: «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...»(۳).

و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم، در حالیکه تصدیق کننده ی کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است». هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است».

و در آیه دیگر قرآن: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...»(۴)، مصداق آن بشارت تورات و انجیل را معین فرموده است که کسی جز پیامبر ختمی نیست.

بر این اساس حضرت عیسی (علیه السلام) حلقه ی اتصالی است که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر اسلام و کتاب او یعنی قرآن پیوند می دهد.

در کتاب های موجود یعنی تورات و کتاب های وابسته به آن و انجیل و کتاب های وابسته

ص: ۴۴۳

۱- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۳، ۱۳۸۵.

۲- ایان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی، ۱۳۶۲.

۳- صف، ۶.

۴- اعراف، ۱۵۷.

به آن، تعبیرات و نشانه‌های فراوانی درباره‌ی ظهور پیامبر بزرگی دیده می‌شود که آن‌ها جز به اسلام و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) تطبیق نمی‌کند.

در سه جا در انجیل یوحنا، روی کلمه‌ی «فارقلیط» تکیه شده است که در ترجمه‌های فارسی، «تسلی دهنده» ترجمه شده، اما در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده، به جای تسلی دهنده، «پارقلیط» و در متن یونانی «پیرکلتوس» آمده که در یونانی به معنای «شخص مورد ستایش» و معادل محمد و احمد است.

هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه‌ای به تشکیلات آن‌ها ضربه‌ی شدیدی وارد می‌کند به جای پیرکلتوس، «پارا کلتوس» نوشتند که به معنای «تسلی دهنده» است و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون کردند، هرچند با وجود این تحریف نیز، بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده وجود دارد. (۱)

اگر آیات مذکور، دروغ از آب در می‌آمدند، کافی بود یهود و نصاری و حتی مشرکین در عصر پیامبر خاتم، آن دروغ را آشکار می‌نمودند و اسلام را از راه بحث و جدال منکوب و سرکوب می‌کردند و دیگر نیازی به آن همه جنگ‌ها در صدر اسلام و بعد از آن نبود و به یقین آن‌ها، آن فصاحت را به صورت مهمترین حوادث تاریخی خود ذکر و ثبت می‌کردند ولی کار به صورت عکس واقع شد (۲)، یعنی به جای بحث و اقرار، جنگ و انکار را در پیش گرفتند.

در دائره‌المعارف بزرگ فرانسه در این باره آمده است:

«محمد» مؤسس دین اسلام و فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است، کلمه‌ی «محمد» به معنای بسیار حمد شده است و بر اثر تصادف عجیب نام دیگری که مرادف لفظ محمد می‌باشد، احمد است که احتمال قوی می‌رود، مسیحیان عربستان، آن لفظ را به جای «فارقلیط» به کار می‌برند. احمد به معنای بسیار ستوده شده و مجلل، ترجمه‌ی لفظ «پیرکلتوس» است که اشتباهاً لفظ «پارا کلتوس» را به جای آن گذارده‌اند. به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده‌اند که مراد از این لفظ بشارت ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز

ص: ۴۴۴

۱- قصه‌های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۵۰ و نک: عیون اخبار الرضا، ترجمه علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۲۸، ۱۳۸۷.

۲- نک: انجیل برنابا، مقدمه‌ی سید محمود طالقانی، ص ۹، ترجمه‌ی سردار کابلی، بهار سال ۱۳۶۲.

آشکارا در آیه شگفت انگیز سوره ی صف به این موضوع اشاره می کند. (۱)

فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی

«فخرالاسلام» مؤلف «انیس الاسلام» که یکی از کشیشان مسیحی بود و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانده است، در مقدمه ی آن کتاب می نویسد: «بعد از تجسس بسیار، خدمت کشیش والامقامی رسیدم که از نظر زهد و تقوی ممتاز بود. فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤالات دینی خود را از او می پرسیدند. من نزد او مدتی مذاهب مختلف نصارا را فراگرفتم. او شاگردان فراوانی داشت. کلیدهای منزل او همه در دست من بود. فقط کلید یکی از صندوق خانه ها را پیش خود نگاه داشته بود.

در این بین روزی کشیش مذکور به من گفت، به شاگردها بگو: توان تدریس ندارم. وقتی نزد آن ها آمدم، دیدم مشغول بحث اند. آن بحث، منتهی به معنی لفظ «فارقلیط» شد.

پس از بازگشت استاد، او پرسید: امروز چه مباحثه ای کردید؟ ماجرا را به او گفتم. کشیش گفت: واقع خلاف همه این اقوال است. من اصرار نمودم که معنای آن را برایم بگویید. وی سخت گریست و گفت: من آن را به تو می گویم به شرط اینکه به کسی نگویی و الا من و تو را خواهند کشت. من به تمام مقدسات سوگند یاد کردم که آن را فاش نمی کنم. پس گفت: این اسم از اسماء پیامبر خاتم مسلمین است و به معنای «احمد» و «محمد» است.

پس از آن کلید اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور. کتاب ها را آوردم. به من گفت: این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته بود. در هر دو کتاب لفظ «فارقلیط» را به معنای «احمد و محمد» ترجمه نموده بودند. سپس اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی از آن جهت نداشتند ولی بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تأویل (بلکه تحریف) نمودند.

سؤال کردم درباره ی دین نصارا چه می گویی؟ گفت: با آمدن دین اسلام منسوخ و متروک است و آن را سه بار تکرار نمود. سپس پرسیدم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم کدام است؟ گفت: در متابعت پیامبر اسلام منحصر است. پرسیدم: آیا تابعان او اهل

ص: ۴۴۵

نجاتند؟ جواب داد: آری والله! و آن را سه دفعه تکرار نمود. بعد از آن من و استاد بسیار گریستیم و سرانجام گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی، البته باید دین حق یعنی اسلام را قبول کنی و من همیشه تو را دعا می کنم، به شرط آنکه در روز قیامت شاهد باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمداًم. هیچ شکی نیست که امروز بر روی کره ی زمین، دین اسلام، دین خداست».(۱)

ص: ۴۴۶

۱- فخرالاسلام، انیس الاسلام، مقدمه.

چون بخش پنجم کتاب در مورد نماز است و نماز، بارزترین مصداق شکرگزاری و نیایش است؛ به دلیل اینکه وقتی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به واسطه کثرت عبادت مورد اعتراض واقع شد فرمود: «افلا اكون عبداً شكوراً»^(۱)؛ آیا بنده شکرگزار (خدا) نباشم؟ و امام علی(علیه السلام) فرموده است: «لو لم يتوَعِدِ اللهُ على معصيته لكان يجب أن لا يُعصى شكراً لنعمة»^(۲)؛ اگر خداوند (مردم را به وسیله انبیا) بر معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود، برای سپاسگزاری از نعمت های او واجب بود که او را معصیت نکنند (برای آن که شکر نعمت به گفتار و کردار عقلاً واجب است، پس ترک معصیت نیز که لازمه اطاعت و سپاسگزاری است واجب خواهد بود). و به قول بعضی: عبادت (به ویژه نماز)، عالی ترین عکس العمل سپاس گزارانه ی انسان است از پدیدآورنده ی خلقت، اظهار شیفتگی و عشق انسان است به کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق، و بالاخره سلوک و سیر الی الله است.^(۳) و در قرآن آمده است: «قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...»^(۴)؛ بگو: «پروردگارم برای شما توجه و عنایت و اعتنا و ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد».

حکیم سبزواری گفته است: طلب و دعا از عوامل سعادت انسان است، از این جهت که انسان در آن، متذکر خدا می شود. به همین دلیل خداوند به موسی(علیه السلام) وحی کرد که همه چیز را حتی نمک طعامت را از من طلب کن. چه خوب گفته شده است:

هر چند دعا کنی اجابت نکنم

زیرا که مراد من از آن زاری توسست^(۵)

ص: ۴۴۷

۱- ترمذی، ص ۱۴۸-۱۴۷ و نک: فناری، مصباح الانس، ص ۶۹۰ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۳/۲۲۷، ۱۳۸۹.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار، ۲۸۲.

۳- مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۹۷، ۱۳۷۹.

۴- فرقان، ۷۷.

۵- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۴۰۳، تعلیقه سبزواری.

لذا بسیار مناسب است چند فقره و فرازی از موارد سپاس گزاری و نیایش، در دو بخش بیان و گوشزد شود؛ به ویژه آن که آن ها کلام با وزن و وزنه و سجع و سیخته و سخن پاکیزه و سنجیده است و چون از این بخش تا آخر، سبک سخن ها بیشتر انشائی است تا خبری، مناسب تر دیده شد آن ها در بخش ششم و هفتم و هشتم قرار گیرند.

آن ها محصول عمر نویسنده و برگرفته از آیات و روایات و سخنان فرزنانگان است و در حقیقت می توان آن ها را «گنجینه های قویم و وزین تجربه دینی» قلمداد نمود که یک جوان سلیم النفس و آگاه، با مطالعه و امعان نظر و دقت در آن ها، به اذن خداوند، هر چه صحیح تر و سریع تر و آسان تر به غایت نهایی و هدف پایانی و دارالسلام مطلوب برسد.

امید است به فضل حضرت حق این دو بخش شکرگزاری و نیایش، مثل بخش های دیگر برای اهل علم و دانش، مخصوصاً جوانان اهل مطالعه و عزیز و با ذوق و سلیقه و شور و شیدا و عارف بالله، مطبوع و دلنشین و متنوع و متنوع قرار گیرد و این دو سنخ کلام مسجع، جذاب و یادگار ماندگار و اثر عالی و مثمر باشد و به عنوان «ختام مسک گونه نماز» تلقی و محسوب گردند. «خَتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (۱)

توجه به دو نکته لازم و ضروری می نماید: یکی این که بعضی از مطالب این دو بخش مربوط به چند سال قبل است و دیگر این که منظور از «رحمت» در آنها، بیشتر و اغلب، نام نویسنده است؛ زیرا اسم او «رحمت الله» است. این منافات ندارد که در برخی موارد منظور از «رحمت» انسان نوعی و یا... باشد، روی این حساب مقصود از معدودی از آن، صفت عام حضرت حق است؛ ضمن اینکه اگر بعضی مطالب، سبک و دور از انتظار می نماید، نسبی است، ولی در هر حال نکته یا نکته های خاص خود را دارد. آنچه مهم است این است که نویسنده خواسته است در قالب شکرگزاری و نیایش درهایی به معارف اسلامی برای جوانان باز و گشوده شود.

شکرگزاری

۱. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... بَجُودِكَ أَنْ تُدْنِي مِن قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي (الایزاع، التوفیق و الإلهام) (۲) شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ (۳). خوشا خوی و حالی که در آن اعتقاداً و قولاً و فعلاً (و)

ص: ۴۴۸

۱- مطففین، ۲۶.

۲- انیس اللیل، ص ۱۵۳.

۳- کلیات مفاتیح الجنان، اوایل دعای کمیل

خُلِقًا) اظهار نعمت حضرت حق شود (۱)، چرا که خداوند می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۲) و حَبْذا ملكه و خُلُقِي که در آن، نعمت او در آنچه او پسندد، صرف گردد، چرا که در قرآن آمده است: «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۳) و چه خوب است رضا به قسمت و خرسندی از مقدار کفافی!

چو حافظ در قناعت کوش وز دنیوی دون بگذر

که یک جو منت دو نان دو صد من زر نمی ارزد

۲. شکر (۴) ای جانانِ جانم که «راء» در اول اسم راقم «رحمت» از حروف مقطعه است که به صورت «الر» در شش سوره بعد از سوره توبه آمده است و دو حرف دیگر آن اسم، «حاء و میم» است که در هفت سوره بعد از سوره زمر به صورت «حم» آمده است که به «حوامیم» معروفند و «تاء» آخر آن، حرف قسم است که اختصاصاً بر لفظ «الله» داخل می شود.

۳. شکر که هم ریاضی خوانده ام و هم ریاضت داشته ام و هم فلسفه خوانده ام و هم بی دغدغه بوده ام.

۴. شکر ای دل دار و دل آرام که در کشتگاه دلم آنقدر معرفت و عشق، کاشتی و کشتی تا در برداشت، نفسم بکشتی.

۵. در حیرتم که اگر خاموش باشم، دلم در جوش و خروش است و اگر ناطق باشم، خرد مدهوش و بیهوش است.

۶. شکر که صلاتی مشربم و قرآنی مکتبم و امامی مذهبم و ولایی مسلکم.

۷. شکر که از میان حیوانات، آدم برگزیده شدم و از میان آدمیان، سالم انتخاب گردیدم و از میان سالم ها، عاقل هستم و از میان عقلا، پیرو مکتبم و از میان مکتب ها، مسلمانم و از میان مسلمانان شیعه ام و از میان شیعه ها، ایرانی ام و از میان ایرانی ها، اصفهانی ام و از میان اصفهانی ها، نجف آبادی ام.

ص: ۴۴۹

۱- از باب این که انسان دارای سه بعد جهان بینی و ملکه نفسانی و عمل است.

۲- ضحی، ۱۱.

۳- ابراهیم، ۷.

۴- شکر، تصور نعمت و اظهار آن است. بعضی گفته اند: شکر، مقلوب کشر، که به معنای کشف است، می باشد. مقابل شکر، کفر است. شکر سه نوع است: ۱. شکر قلب و آن تصور نعمت است. ۲. شکر زبان و آن ثنا و تحسین منعم است. ۳. شکر اعضای بدن و آن، به کار گرفتن آن ها به قدر استحقاق آن ها و بر طبق خواست منعم است. (مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه «شکر»)

الشكر لله شكراً ازلاً ابداً سرمداً

قد صار لي نجف آباد سكناً و موطناً

نعم ما قال الله: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (۱) و از میان نجف آبادی ها، معلمم و از میان معلمین، معلم فلسفه ام و از میان معلمین فلسفه، معلم فلسفه صدرایی هستم و از میان معلمین فلسفه صدرایی، ولایی هستم.

۸. شکر که در نماز تلفن همراه ندارم، یعنی همراهم همراهم نیست و الا حضور قلب، همراه نداشتم.

۹. ای خسرو شیرین بیان، شکر که شکر نخورده کام دلم را شیرین کرده ای. حمد فقط تو را سزد که مرا از آنانی قرار ندادی که شکر خورده، کام دلشان تلخ است.

۱۰. خدایا تو فرمودی: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۲) رحمت هم در جواب گفت: لِيُبَيِّكَ و سَعِدَيْكَ. چنان که امام حسن (علیه السلام) هر موقع در قرآن تلاوت می کرد: «یا ایها الذین آمنوا»، می فرمود: لِيُبَيِّكَ اللَّهُم لِيُبَيِّكَ (۳) شکر که فهمیدم در نماز با خدا صحبت می کنم و در قرآن، خدا با من.

۱۱. سبحانه و سُبْحَانَكَ که رحمت در تدریس حکمت صدرایی و مشایی و اشراقی از طرف نا اهلان مشمول موهبت «وَ إِيَّيْ عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (۴)، شده است و اکنون آن مانع، رفع شده است. خدا نکند اهل نکبت سد راه تعلیم حکمت رحمت شوند.

۱۲. شکر که در مقابل سارقین درس، در فوق لیسانس (نه فوقش لیسانس)، بعد از اعتراض، علی وار سکوت کرده ام، چرا که «أَسْرَقُ التَّيْرَاقَ مَنْ سَرَقَ دَرَسَ الْأُسْتَاذِ»؛ بدترین دزدان کسانی اند که درس استاد را می دزدند و اکنون که آن مسروق به این جانب مسترد شد، ادريس وار به تدریس آن مشغولم. بارالها کسانی را که سبب زحمت در جهت تدریس حکمت رحمت اند، دلالت و هدایت بفرما.

چراغی را که ایزد برافروزد

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد (۵)

۱۳. شکر که به آن چیزی که آرزو داشتم نرسیدم و به آنچه آرزو نداشتم رسیدم، پس تو را ای خداوند به رحمت و رحمانیت و رحیمیت سوگند می دهم که به رحمت، خیر دنیا و

ص: ۴۵۰

۱-۲-۱. بلد، ۱-۲.

۲-۲۷-۲۸. فجر، ۲۷-۲۸.

٣- منتهى الآمال، ص ٢٢٢.

٤- دخان، ٢٠.

٥- نك: احمد على احمدى، اسلام و عقايد، ص ١٦٣.

آخرت عطا بفرما، چرا که در دعاهاى هر روز ماه رجب آمده است: «و اَقْسِمُ لِي فِي شَهْرِنَا هَذَا خَيْرَ مَا قَسَيْتُمْ وَاخْتِمَ لِي فِي قَضَائِكُمْ خَيْرَ مَا حَتَمْتُمْ، وَاخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فِيمَنْ خَتَمْتُمْ»؛^(۱) و در دعای سحر آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجَلِهِ وَكُلِّ جَلَالِكَ جَلِيلٌ».^(۲)

۱۴. شکر که می گویم: شکر و نمی پویم: کفرت. شکر که سبحان الله می گویم و سبحانک اللهم که شکر می گزارم.

۱۵. شکر که شب و روز رحمت به خواندن و نوشتن و تدریس و ارشاد می گذرند.

۱۶. شکر که شنا گرم و وزرشکار و پیاده رونده ام و چرخ سوار، لذا در رفت و آمد، گرد و دود و بوق و ترس و آه و حسرت به وجود نمی آورم و لباس هایم از معمول پایین تر است و زیاد اسیر اصلاح سر و صورت و مو و ریشم نیستم و سپاس مر خدای راست که شکل اصلاح موی سرم به شکل موهای پشت گردن گورخر و یا نظیر تاج شاهنشاهی و یا مطابق الگوی ایتالیایی ها نیست.

۱۷. سبحانک و تعالیٰ که فهمیدم چگونه نقش تو بر روی آب اسپر ماتوزوئید و اوول (تخمک، یعنی سلول جنسی ماده)، نقش بر آب نیست و نقش قلدرمآبان بر آهن، نقش بر آب است و سرانجام، آن قطره ی منقش چه ممتی و آنایتی و چه ممتی و بُغیتی (آرزو) پیدا کرده و می کند.

۱۸. شکر که معراج رحمت، صلوات و طرف نجوایش، ارحم الراحمین و مرقاتش، قرآن و وسیله قربش، ولی خدا، قطب عالم امکان، حضرت ولی العصر و الزمان (عج) است.

۱۹. سپاس مر تو راست که در حال حیات و معاش، نه جنازه ام و نه جیفه و نه مرده ام و نه افسرده. «الحمد لله الذی لم یجعلنی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ»؛ حمد خدا را سزد که مرا از جمله مردگان سیاه قرار نداد.

۲۰. شکر که بیشتر به ملت وابسته ام، تا به دولت. نه سربار دولتم و نه انگل امت.

۲۱. شکر که حال دارم و موبایل (گران قیمت) ندارم و فقر دارم و نیاز ندارم.

۲۲. شکر که رحمت فهمیده است امکان دارد نماز با شوق و عشق و شور و شعور و میل و نیل و لذت خواند و گزارد، چرا که کافی است نماز گزار آداب نماز را رعایت کند و خود را به خدا سپارد، آن وقت خداوند به وجد و حالش می آورد، پس در درگاه خدا بسته نیست بلکه دست و پای ما بسته است.

ص: ۴۵۱

۱- کلیات مفاتیح الجنان، دعاهاى هر روز ماه رجب، ص ۳۱۹.

۲- دعای سحر.

۲۳. شکر که کسی نیستم، لذا کسی هستم و اگر کسی بودم آن وقت کسی نبودم. شکر لک اگر پستی ندارم پستی هم ندارم، لذا هم پست دارم و هم پست نیستم.

۲۴. شکر که نمو جسمانی رحمت از شیر پاک و طاهر مادر و روزی طیب و حلال توأم با رنج بسیار پدر و مادر بوده است و رشد روانی اش از پستان ایمان و روح با طهارت و تقوای اساتیدش بوده است. شکر که نمردم و دیدم عکس محسن حججی، حجت خدا، مزین به دو جمله بود: بابا نان حلال داد. محسن سر داد.

۲۵. الحمد لله که هم قرآن به سر می کنم و هم به دل.

۲۶. شکر که در سفر خطر نکردم و در حضر ضرر نکردم.

۲۷. سبحانک و تعالیت که مستانه، در آستانه زمستان، به تدریس ادیسی مشغول شدم و می شوم و شتاء جهل را به ربیع علم تبدیل کرده و می کنم و پاییز زرد را به بهار سبز متحول نموده و می نمایم. شکر که تابستان امسال و پارسال و هر سال کلاس نگرفتم تا تابستانم زمستان نگردد و در نتیجه زمستانم تابستان شود.

۲۸. سبحانک اللهم که در صیف به تصنیف پرداختم و کوخ گلیم را به کاخ گلی تعویض ننمودم و چه لذتها بردم که هیچ رهنی نیارست آن را سرقت کند.

۲۹. شکر که رنگرز رحمت، خداست، چرا که فرمود: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ (۱) خوشا و خنکا و نعم و حَبْذا که همنشین توأم تا از تو رنگ زین و شنگ بگیرم و برگیرم.

۳۰. شکر که اگر با اولیاء خاصیت حشر و نشر ندارم، دوستشان دارم. شاعری گفته است: أَحَبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ لَعَلَّ اللَّهَ بَرِّزَقْنِي صِلَاحًا (۲)

۳۱. شکر که نه آواز و آوازه دارم و نه صورت و صولت و نه صیت و صات و نه مال و نال و نه منصب و جاه و الا از درس و بحث و حلم و علم، خبری و اثری و ثمنی و ثمری نمی بود.

۳۲. لک الحمد که اگر زمین دار بودم زمین گیر بودم و اگر در دام دامداری گرفتار بودم، آدم دار نبودم و اگر طیب تن ها بودم حبیب دل ها نبودم.

۳۳. شکر که فهمیده ام لذت حقیقی، در ترک لذت حیوانی است.

۳۴. شکر که رحمت زمینی، درس آسمانی می دهد.

١- بقره، ١٣٨.

٢- جامع المقدمات، هدايه، ص ٢١١

۳۵. ای به قربان لب و فَم و لسان و نای و درک و علم و عقل و فهمم بروم که شکرگزار تواند.

۳۶. شکرْت که هم و غَم بز و بزغاله، جَزَدَره و جَزغاله ام نکرده است.

۳۷. احمَدک اللهم که خانه گِلیم را خراب نکردم تا تن و جانم تباه شود و مدتی بی خانه گِردم و برای همیشه اسیر وام ربایی.

۳۸. حمدت که دانستم: التوحید، أن أنسی غیر الله و حدّ التوبه أن أنسی ذنبی. حاصل توبه، عریان و نسیان و فقدان از عصیان و عدوان و طغیان است. شبستری می گوید:

خبر داده اندت از خرابات

که التوحید اسقاط الاضافات

□

۴۰. شکرْت که دانستم حق شکرْت را نیارستم. «افبلسانی هذا الکال اشکرک؟» سعدی سراید:

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش بدر آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر بدرگاه خدا آورد

۴۱. شکرْت که سر می دهم ولی سرّ نمی دهم و سر دارم ولی سرّ دار نیم و سامان دارم اما سازمان ندارم.

قربان خودم که خر ندارم

از گاه و جوش خبر ندارم

۴۲. شکرْت که جوان مرگ نشدم و إن تَشَأْ پیر خرفت هم نخواهم شد ولی آه و واویلا که دارم مفت پیر می شوم. تنم لب

گور است و آفتاب عمرم دم بوم.

۴۳. دریغا که بر خوان الوان عمر

دمی چند خوردیم و گفتند بس

۴۴. شکرْت که غرب نرفتم و نان غربی نخوردم و الا در غربت مغرب، غروب می کردم و از شروق مشرق محروم می ماندم.

۴۵. لك الحمد كه از صلاتم دستگيرم شد كه نسبت رحمت به ارحم الرحيم مثل نسبت موج به درياست، چرا كه موج از دريا خيزد و با آن آميزد و در آن گريزد و از آن ناگير است و ناگيريز و در عين حال جزئي از آن نيز نيست.

۴۶. شكر شـكـري، مر حضرت احدی راست كه رحمت به دانشجويان جوان و دانشجويان جوان، به رحمت، پر و بال علم و عبادت و عشق دهند.

ص: ۴۵۳

۴۷. خوشا آن دم که در تو گم؛ زیرا وقتی در تو گم، گم نیستم؛ هر چند تنم در خاک، کفن و دفن و گم و گور و کم و کاسته شود.

در خدا گم شو کمال این است و بس

گم شدن گم کن وصال این است و بس (۱)

۴۸. شکر که از اساتید بی رنگ، رنگ بی رنگی گرفتم. و از تو رنگ اسلام؛ پس سپاس تو راست که صباغ و نقاش و رنگریز و رنگرزم تویی. «صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَهُ» (۲).

۴۹. بسیاری پرسند؟ خدا کو؟ رحمت گوید: جز خدا کو؟ تفاوت آن «کو» و این «کو» به تفاوت «گاه» و «کوه» است. سئل عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) این الله؟ فقال: «فی قلوب عباده». (۳) کسی در کلاس رحمت از رحمت پرسید: کو خدا؟ او از او پرسید: کو من تو؟ لذا می شود پرسید: کو کوه ولی نمی شود پرسید: خدا کو؟ خدای زمان و مکان آفرین، در زمان و مکان محصور نمی شود. حاصل اینکه انغمار در ماده و مادیات جز انحراف در تفکر توحیدی نمی باشد. یارو کوه به کوه در پی آهو و تیهو و تاهو بود و از «یاهو یاهو» جداً به دور. شکر که از افت شرک به رشد توحید رسیده ام.

۵۰. طوبی آنان که وقتی بیدار می شوند که هنگام بیدار شدن است و وقتی می خوابند که هنگام خوابیدن است و زمانی می گویند که باید بگویند و زمانی صامتند که زمان صمت است.

۵۱. نیکا کسی که دنیایش، آخرتش شد و انجام و آخرتش، آخر و آغل نشد.

۵۲. شکر که دوستانم اگر چه در آغل روند عاقلند و دشمنانم اگر چه در کاخ روند احمقند. حمد تنها تو را سزد که دشمن ها نیز دارم؛ چرا که سعی وافر دارند عیوب مرا به من بگویند، در نتیجه افت من به رشد منتهی می شود، ولی دوستان چه بسا از روی تملق تعریفم کنند که سبب غرور من می شوند.

۵۳. حمدت که فهمیدم: گذشته ها نگذشته است، بلکه همه در من جمعدند، پس آه آه از یوم الجمع.

۵۴. سپاس مر تو راست که کثیری از دعاها و نفرین های رحمت، مستجاب نشد و الا به ضررش تمام می گشت.

۵۵. شکر که رسیدم به این که من دارا تر از تو هستم، چرا که من تو را دارم و تو مرا و

ص: ۴۵۴

۱- سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۴، ۱۳۶۱.

۲- بقره، ۱۳۸.

۳- ملاصدرا، تفسیر قرآن الکریم، ج ۶، ص ۴.

انت کلک الوجود و انت کل الوجود و انا لست بشیء بل انا ظل و فیء و فرع.

۵۶. ممنونت که رحمت، مال و جاه نیافت، در عَوْض، نماز و حال یافت و الا از حسرت و خسران هلاک و تباه می گشت. باباطاهر چه زیبا و شیوا و کوتاه و گویا گفته است: خوشا آن کس که بارش کمترک بی!

۵۷. یکی نان دارد و دندان ندارد. یکی جان دارد و جانان ندارد. شکرست که رحمت هم این دارد و هم آن.

۵۸. شکرست که همکار توأم، چرا که تو معلمی من هم معلم ام. تو صلات و صلوات داری من هم صلات و صلوات دارم. تو اهل تقوی و اهل مغفرتی من هم، هم آن دارم و هم این. تو خالق من هم خالقم، پس من مَثَل و نمود و نماد و علامت و فیء و فرع و خلیفه توام.

ظهور تو به من است و وجود من از تو

فلست تظهر لولای؛ لم اک لولاک (۱)

سایه ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود (۲)

۵۹. شکرست که همه ی ما سوی را در خدمت و اطاعت و هدایت و حمایت رحمت قرار داده ای.

۶۰. شکرست که فهمیدم روزگار نمی ایستد تا من از آن، عبور کنم، بلکه این روزگار است که بر کالبد من می گذرد، نه بر روح من؛ زیرا روح زمانی و زمینی و متناهی و محدود نیست.

۶۱. استغفرک اللهم از این که تو را با صیلا و صدا و صوت و ندا و نوای بلند می خواندم، چرا که فرمودی: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا». (۳)

۶۲. شکرست که دانستم کتابداری و کتاب خری و کتاب خوانی و کتابدانی مهم نیست. خوشا آن کس که خود، کتاب شود و کتاب آفریند. این زمان، زمانی است که اهل تلاوت و درایت و هدایت، کتاب الله شوند و از اهل کتاب بیزار. به قول شمس مغربی:

مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر

که من حقیقت خود را کتاب می بینم (۴)

۶۳. شکرست که در دانشگاه آزاد گرفتارم و از لیبرالیسم غربی آزاد.

۶۴. شکرست که چون تو مرا داری، (نه این که من تو را دارم؛ زیرا من کیستم که تو را داشته باشم)، پس نقص و کم و هم و

غمی ندارم. الحمد لك كه به زشت ترين مخلوقات، اذن عشق ورزیدن به زیباترین زیباها، یعنی خودت دادی.

ص: ۴۵۵

۱- نک: حسن زاده، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ص ۲۹، ۱۳۷۹.

۲- همان.

۳- مریم، ۳.

۴- نک: حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ص ۱۱۷، ۱۳۸۱.

۶۵. چگونه از عهده شکر بدرآیم که به رحمتِ بی نام و نان و باغ و راغ و آب و جاه و عنوان و نشان، سر و سامان و شوقِ ایمان و ذوق اطمینان و شور عرفان و اشتیاق برهان و درایت قرآن و عشق بسیار عطا فرمودی.

۶۶. خُنُک آن که رحمت از راه زحمت، روزی خورد و با رنج به گنج رسد و نانِ عنوان و آبِ نام و لقمه جاه نمی خورد؛ پس ای رنجورِ در این دنیای پر از رنج، رنج بی گنج و گنج بی رنج مجو. شکر خدا راست که وی به سبب اتخاذ پُست، پُست نگردیده است. بهترین پُست او این است که هیچ پُست پُست و بلندی ندارد. بدا به حال کسانی که از راه پُستی به پُستی رسیده اند. منت خدای راست عزوجل که به رحمت لقمه لقمانی خورانید و جرعه سلمانی چشانید و از نکبت شیطانی رهانید و به حکمت قرآنی رسانید.

۶۷. طوبی لی که پیر نشده توبه کردم که استغفار پیر، استهزاء را ماند و استفراغ آرد و ویل لمن کان بعکس ذاک.

۶۸. سبحانک که دانستم اثر و صنع توأم، لذا چگونه به خود نبالم و به خویش ننازم و خوش نخرامم.

۶۹. شکر که علم رحمت، سبب کثرت حیرت شده است. ربّ زدنی فیک تحیراً.

۷۰. نیکا که وزر وزارت و سؤال مسئولیت و حبّ ریاست و سعی شتی ندارم تا در عبادت، اخلاصم خلاص نشود چرا که گفته اند: بالإخلاص یكون الخلاص و در نماز تمرکز بیشتر گردد.

۷۱. شکر که راه کربلا- باز شد، چرا که، بنا بر قول امام صادق (علیه السلام) روح من سواه فداه کربلا اسراری دارد که چنانچه ائمه (علیه السلام) به مردم می گفتند، حج (حج مستحبی) تعطیل می شد. ولکن الآن لأقول: و اَسْفَى عَلٰی اهل کربلاء المعلى و جیل النجف الأشرف و آل من کان فی سامراء (سیر من رأى) و مشاهد الائمة و قبور هم (علیه السلام) و واهاً لهم ثم واهاً واهاً و سبحان الله الأعلى. «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ» (۱) «فَصَبِّرْ جَمِيلًا» (۲) عسى الله ان يهلك اعداء الله المشركين جميعاً و الله المستعان على ما وقع و يقع و سيوقع من قبل المنافقين و الوهابين.

۷۲. کی (چه کسی)، کی و کجا «الله» گفت و لیبیک نشنید، چرا که نفس گفتن «الله» همان لیبیک خداست. علی ای حال یجیبهم إذا ناجوه و یلبیهم إذا نادوه. (۳) و روایت شده است: «أدعوا

ص: ۴۵۶

۱- یوسف، ۸۶.

۲- [۲] یوسف، ۸۳.

۳- خطبه شعبانیه «رسول اکرم».

و انتم موقنون بالاجابه» (۱) مولوی چه خوب انشاد فرموده است:

گفت: لئیکم نمی آید جواب

ز آن همی ترسم که باشم ردّ باب

گفت آن الله تو لئیک ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست (۲)

۷۳. شکر که مصداق «رایتُ ربّی بعین قلبی» شده ام. امید است در آینده از موارد «من رأنی فقد رأی الحق» (۳) گردم.

۷۴. بسا کسی که شنید و ندید و بسا که دید و دقت نکرد و دقت کرد و ندانست و دانست و عمیق نشد و عمیق شد و علم یقینی پیدا نکرد و علم یقینی پیدا کرد و به عین یقین نرسید و به عین یقین واصل شد و به حق یقین نرسید و به حق یقین نایل شد و عاشق نشد و عاشق شد و فانی نشد و فانی شد و به صحو بعد از فنا راقی نشد. ای خوش آن کس آن همه را داشت و این را هم.

۷۵. بعضی نه سر آسوده می خواهند و نه دل آسوده و جماعتی سر آسوده می خواهند و قومی دل آسوده و شکر که رحمت هر دو را می خواهد. حمد تنها تو را سزد که به رحمت آرامش دادی؛ چرا که هر که را آرامش دادی آسایش نیز دادی و اگر آرامش ندادی آسایش نیز ندادی اگرچه آسایش داشته باشد.

۷۶. ناس از عاقبت کار ترسند و خواجه عبدالله انصاری از اول کار و تارک الصلوات از هیچ کدام و رحمت از هر دو.

۷۷. شکر که عبد شکورم نه عبد شبکور و انسان مافوقم، نه مافوق انسان.

۷۸. شکر که خاکی ام و ملک، نه خوکی ام و سَفَهی. غریق منت توأم که انسان ارضا نا شده ام؛ نه حیوان ارضا شده.

۷۹. سبحانک ربّ البیت العتیق که احمق تر از بوش میش جبلت و شارون قارون خصلت وجود ندارد، از این رو آفت حماقت شیطانی آن ها همان عافیت فطانت رحمانی ماست.

۸۰. خدایا با تو هر شرّی، خیر است و بی تو هر خیری شرّ است. چرا که أحسن الحسن قول اخ الحسن (علیه السلام) است که: «ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ و ما الَّذی فقدَ مَنْ وجدَكَ».

۸۱. گداترین گدا، گدایی است که از گدایان گدایی کند، هر چند بسیار داشته باشد و غنی ترین اغنیا، غنی است که تنها به غنی مطلق قناعت و بسنده کند و لو هیچ نداشته باشد؛

۱- نك: المراقبات، ۱۱۵.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، ۱/۴۱۱، ۱۳۷۸، به كوشش دزفولیان.

۳- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۸۷ و ۴۲۱.

مدح خدا راست اگر از دومی باشم.

۸۲. شکر که کلامت را نیوشیدم و جامت را بنوشیدم و راحت را بپویدم و مشک دولت کریمه ات را بپویدم.

۸۳. خوشا آن کس که جوش و شور و خروشش در سزش باشد، نه سر به سر و سراسر، آن هم سرسری، در سزش، تا دم به دم گوش سزش، صفیر سروش نیوش کند.

۸۴. سپاس خدای راست اگر رحمت مصداق منظومه یکی از دانشجویانش باشد. او چنین سروده است:

رحمت الله، رحمت

او مرحم زخم غم

چون رحمت الله، ارحم

احوال می پرسد از رمه

او عاشق و دوست همه

او خیر خواه و ناصح

در امر و نهی او مقتدی

هر دائی را او هست دوا

او در کلاسش جدی

درس و بحثش شادی

او شبهه ها حل می کند

او رشد علمی می دهد

او در تواضع بی مثال

او در سلام ها پیش قدم

او قلع ها نقره کند

او مس ها را زر می کند

هر که او ببند سلامش می دهد

او هم جواب، احسن می دهد(۱)

برخی گویند کو استاد نیست

در حقیقت غیر او استاد نیست

گر من ز پل هم بگذرم

زانچه می گویند، من برترم

ورنه از کل پست ترم

بل ز مادون، دون ترم

رحمت الله ای خدا کن قرین مغفرت

در جوار و قرب تو در آخرت

۸۵. خنک آن شب که از جمله مبشرات و بشارتی هایم این باشد که: یا (رحمه الله) «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (۲) و خبر خوشِ غیبی برای ما همه این باشد: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۳)

۸۶. شکر که شغلم خوراندن حلال ها و طیبات علمی و کلامی و فلسفی و قرآنی و عرفانی و اخلاقی به دانشجویان و خودم است تا تبدیل به عمل صالح شوند، چنان که تهیه

ص: ۴۵۸

۱- نک: نساء، ۸۶.

۲- مریم، ۱۲.

۳- اعراف، ۱۷۱.

نفقات در خانواده ام تنها برای همین منظور است و الا اسراف است. اعاذنا الله و اياكم عن هذا. «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (۱) شکر که رحمت در کلاس تدریس مصداق بارز شعر شاه قاسم انوار است. او سروده است:

نغمه ی مطرب خوش گو همه پند است و شفا

ساغر ساقی مه رو همه فتح است و گشاد (۲)

و اگر چنین نیست، چنینش کن.

۸۷. حمد خدا راست که بوکسور نشدم تا به خاطر این که یک مشت نخورم، همیشه مشت بخورم.

۸۸. شکر که دانستم شیطان در اغوا و فریب انسان، جدی جدی است؛ زیرا آنجا که برای پدر و مادر ما قسم یاد کرد که ناصح آنهاست: «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ» (۳)، دروغ گفت، چرا که رسماً و مؤکداً گفته است: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي... وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (۴) و از همه روشن تر، برای اغوا و فریب او، قسم هم یاد کرده است: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (۵)؛ پس آنجا که سوگند خورد که ناصح است ناصح نبود، این جا که قسم یاد کرده که ناصح نیست، بطریق اولی ناصح نیست.

۸۹. شکر و حمدت و مدحت و ثنایت که توفیقمان دادی همیشه برای حضرت مهدی (عج) جانان شیعیان، جانانه دعا کنیم و از خداوند بخواهیم در علن برای ظفر و فرج و حضور و ظهور و بروز آن محبوب جان ها و معشوق دل ها و سُرور صدور و سکون قلوب، تعجیل و تسریع و شتاب فرماید.

۹۰. شکر که روزی مردم در دست رحمت نیست و الا- روزی چند دفعه، رزق مرد را قطع می نمود یا حداقل از روی تبعیض، کم یا زیاد می کرد ولی رحمت خداوند وسیع است و به همه روزی و وسیله معاش می دهد.

۹۱. شکر که فهمیدم کلّ عالم هستی، در صلوات و صلواتند: صلوات خدا همان رحمانیت او در دنیا برای همه و رحیمیتش در آخرت برای تنها مؤمنین است. «انما یرحمُ اللهُ من

ص: ۴۵۹

۱- مومنون، ۵۱.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «گشاد» با تبدیل «کلام» به «شفا».

۳- اعراف، ۲۱.

۴- حجر، ۳۹.

۵- ص، ۸۲.

عباده الرُّحَمَاءِ» که ثمره ی آن شجره ی طوبی آسا و سدره المنتهی سان از رحمانیت، اخراج مردم از ظلمات به نور است (۱) و صلوات و صلوات ملائکه همان قیام و رکوع و سجود و استغفار آن ها برای مؤمنین (۲)

و واسطه بودن آن ها در فیض رسانی از عالم جبروت و رحمت و ملکوت به عالم مُلک و ناسوت و طبیعت است و صلوات آسمانی ها و زمینی ها (و حتی آسمان و زمین) همان نماز و تسبیح است که تمام آن ها آگاه به این دو هستند (۳) و بالاخره صلوات و صلوات انسان همان نمازهای یومیه است «وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۴) و صلوات خاص خداوند (۵) همان فرستادن درود به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آل او است. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۶) ما حصل آن که در تمام عوالم هستی، وصلت و ارتباط و سنخیت حاکم است و نماز اعلام و اعلان و صلواتی خاص میان عابد و معبود است.

۹۲. شکر به سبب نعمت یُسرت؛ و صبر به علت رحمت عُسرت.

۹۳. شکر و منت تو راست که عده ای از نَفَائِثِ فِي الْعُقَدِ وَ حُسَادَانِ فِي السَّقَرِ وَ حَقْدَهُ صَبَّحُوا وَ فَسَدَ قَهْ وَ يَلِ وَ ظَلَمَهُ هَاوِيَهُ، در حق ما بد گفتند، چرا که آن، سبب سرافرازی ما شد و سرافکنندگی آنها. نعم ما قال خواجه نصیر الدین طوسی:

دی در حق ما کسی بدی گفت

دل را ز غمش نمی خراشیم

ما نیز نکوئیش بگویم

تا هر دو دروغ گفته باشیم

۹۴. شکر، هر چند درویشم و در گلیم نشینم. و ثروتمند، ابریشم گریند و مرا دل ریش کند، چرا که عاقبت تمام گلیم.

خواجه در ابریشم و ما در گلیم

عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

۹۵. شکر که مطالبی نوشتم و مباحثی ننگاشتم که از بس ضیق و خاص باشد که به عنوان قانون و الگو نیارست بهره جست و از بس عام و شامل باشد که به عنوان بادی ماند که به هر قفلی خورد ولی باز نکند و الا حکم، آن را ماند که:

نمد سبزوار، از پشم است

زیر ابروی مردمان، چشم است

۱- احزاب، ۴۳.

۲- غافر، ۷.

۳- نور، ۴۱.

۴- طه، ۱۴.

۵- اسراء، ۸۱.

۶- احزاب، ۵۶.

آنچه در جوی می رود آب است

آنچه در چشم می رود خواب است

و بالاخره اگر خطم زشت است ولی در خط شرع و در نهج عشقم.

چرا لبخند زنند بر خط زشتم

زیرا تعجیل کردم تند تند نوشتم

۹۶. منت تو راست که پُست پست ندارم، یعنی بهترین پستی که دارم این است که هیچ پست ندارم و از پستان پستان مست نمی دوشم و بر پشت پلشتان سوار نیستم و بر پشت کنندگان صلوات و صیام پشت کرده ام.

۹۷. سبحانک و بحمدک که شک و حِک و شبهه و شکه ندارم. کم دارم، اگر بگویم: شکم دارم چه غم دارم. شکرت که مثل خربی خرد نیستم که خر داده و زر داده و سر هم داده و هیچ هم به دست نیاورده.

۹۸. شکر مر تو راست که فهمیدم: احسن الحَسَن، قولُ الحَسَن، ابنِ ابی الحسن و اخِ الحسین (علیه السلام): «استعدَّ لسفرک و حصَّ ل زادک قبل حلول أجلک» (۱).

۹۹. کلام رحمت حق این چنین از این پاکیزه تر نبود کلامی

نه خل هستم که کلاً رُک بگویم

نه از بلهم که طراً جک نویسم

از هزل و کذب و کید بدورم

تا قول فصل و حتم و جدّ بجویم

امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه «ادْفَعِ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۲) فرمود: «إن الحسنه التقيه و السیئه الإذاعه» (۳).

۱۰۰. ای صد فغان برای ملت افغان که عاقبت از آنچه رنجیدند و رheidند، عینا به همان دوباره در رسیدند.

۱۰۱. الحمد لله که همه شوق و اشتیاقم ابوالفضل ولایی تاسوعایی و همه شور و افتخارم حسینِ نمازی عاشورایی و همه ذوق و حالم زینبِ پیام رسانِ خون و قیام کربلایی است.

۱۰۲. خوشا آنان که ازلاً و ابداً و سرمداً از شجره کلمه طیبه، ثمره ی بهیّه و شهیّه برچینند، آن بر و میوه ای که مصداق «و»

فَاكْهَهُ كَثِيرَهُ * لَّا مَقْطُوعَهُ وَ لَّا مَمْنُوعَهُ» (۴) است.

هردم از این باغ بری می رسد

تازه تر از تازه تری می رسد

۱۰۳. به کسی که با بی مهری به دیده انتقاد بل انتقام به مقاله و نوشتار ما می نگریست

ص: ۴۶۱

۱- منتهی الآمال، ص ۲۳۵.

۲- فصلت، ۳۴.

۳- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰.

۴- واقعه، ۳۳۳۲.

گفتم:

چه خوش است دوغاب فروشی

هیچکس نخرد خودت بنوشی

اساساً در نقد خوبی از بدی جدا می شود و در انتقاد تنها عیوب آشکار می گردد(۱) و در انتقام عذاب و عقاب صورت می گیرد.

۱۰۴. تو ای حکیم حلیم و علیم صبور، جداً و قطعاً، اهل حمدی و مستحق مدحی و سزد تو را شکری؛ زیرا ما را از اذان و اقامه ی ولادت در زایشگاه تا صلوات بعد از کفن و قبل از دفن در قبرستان، در صراط مستقیم عبودیت تثبیت فرموده ای.

۱۰۵. شکرأ لک! که طویله گوسفندان را مایه سکینت و برکت قرار دادی، چرا که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْغَنَمُ برکه» و امام صادق(علیه السلام) دستور داده است: «صَلُّوا فِيهَا (المرابض) فَإِنَّهَا بَرَكَةٌ»(۲) و کاخ سفید ستمگران غرب را لرزان و قصر کرملین را ویران و در آینده نزدیک آن دیگری را خراب اندر خراب و هبأً منتوراً مقدر خواهی فرمود؛ زیرا در قرآن آمده است: «وَلَا تَزْكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ».(۳)

۱۰۶. شکر که دولت های همجوار مستقیم و غیرمستقیم ستمگر، مخصوصاً اسرائیل، به طمع اشغال و تصاحب وطن ما و دیگران، اذیت و آزار، به ما و آن ها را روا داشته و می دارند، لذا طبق سنت قطعی الهی، هر چه زودتر خداوند تمام سرزمین هایشان را به ارث ما و دیگران، درمی آورد، چنان که خداوند می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا... فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَنُسَخِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ»(۴) و در این خصوص پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز بیان می دارد: «مَنْ آذَى جَارَهُ طَمَعًا فِي مَسْكَنِهِ وَرَّثَهُ اللَّهُ دَارَهُ». به علاوه این که طبق قانون الهی وقتی نعمت ستمگران افزون گردد، به دنبال آن، رهبت و وحشت و دهشت از زوال نعمت پیش می آید، بر عکس، دنباله استیصال و نقتت ما و دیگران، آرزو و امید و رجای واثق به نابودی نقتت و گرفتاری وجود دارد. علی(علیه السلام) می فرماید: «المأمول مع التَّم. المرهوب مع النعم».(۵)

ص: ۴۶۲

۱- احمدحسین شریفی، آیین زندگی اخلاق کاربردی، ص ۸۴، پاورقی، ۱۳۹۳.

۲- شرح لمعه، کلاتر، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳- هود، ۱۱۳.

۴- ابراهیم، ۱۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۶۵.

۱۰۷. شکر خدا (و با معذرت خواهی از سگان و خران) که مخصوصاً امروزه، سران ویلان عظام جهان، خران و سگانند و خران و سگان، سران ویلان عظام جهان.

چه خوش گفت آن نهانندی به طوسی

که مرگ خر بود سگ را عروسی

۱۰۸. ممنونم و شاکر اگر جسم پیروانم و نفس بآرایم و قلب ببالایم و مغبونم و خاسر اگر جرم بزدایم و روح بآلایم و دل به دنیا بسپارم.

۱۰۹. حتماً و قطعاً و جداً سپاس و حمد و مدح، تنها از آن تو و مخصوص و ویژه تو است، چرا که ما را به بهترین نعمت که نماز است، آن نمازی که بر محور استوار ولایت و مقبولیتش در پیشگاه و بارگاه و دربار تو، بر پایه پر مایه حضور قلب است، هدایت و دلالت و حمایت نموده ای و فرموده ای: ای بنده من وقتی برای صلات و نماز قیام می کنی سخت به تو گوش فرا می دهم و توجه بحت و محض دارم، به نحوی که گویی هیچ بنده ای غیر از تو ندارم، در حالیکه تو در آن حال به گونه ای از من غافلگی که گویی برای «ارباب متفرقون» و خدایانی زیاد وجود دارند؛ «یا عبدی اذا تقوم للصلوة استمع الیک كأنه لا عبد لی غیرک و تغفل عنی کأن لک ارباباً کثیراً»^(۱) شراشر و سراسر این حدیث قدسی، گویای عشق آغازینت به ماست، پس شکر به سبب عشقت و حمدت به علت حلمت و مدحت به خاطر غفرانت.

۱۱۰. شکر ای خداوند که به زیباترین سخن دست یافتم و آن فرموده ی حضرت فاطمه (علیه السلام) است که بیان داشته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این جبرئیل است که به من خبر می رساند که سعید، آن هم سعید تام و کامل و سعید اصیل و حقیقی، کسی است که علی (علیه السلام) را در حیات و بعد از وفات من دوست بدارد؛ هذا جبرئیل (علیه السلام) یخبرنی: «إن السعید، کلّ السعید، حقّ السعید، اصل السعید، بطن السعید و فوق السعید»، من أحبّ علیاً فی حیاتی و بعد وفاتی»^(۲).

۱۱۱. «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»^(۳) که حضرت فاطمه زهرا (علیه السلام)، بهترین زنان عالمیان را، که عصاره ختم نبوت و خلاصه بدو امامت و سرّ تمام خلافت و زبده کل وصایت و زوجه ابو الأئمه است، به ما معرفی فرمودی. کمپانی در مدح امالائمه، صدیقه ی طاهره (علیه السلام) چنین انشاد فرموده است:

ص: ۴۶۳

۱- حدیث قدسی.

۲- ر.ک: زندگانی چهارده معصوم، آیه الله مظاهری، ص ۱۴۷.

۳- بقره، ۳۰.

دختر فکر بکر من، غنچه لب چو وا کند

از نمکین کلام او حق نمک ادا کند(۱)

۱۱۲. شکر ت که به اذنت نوشتم: ای به قربان خودم که به قربان تو است.

۱۱۳. شکر ت که به این مطلب رسیدم: ارزش سخن به عمل و ارزش عمل به نیت و ارزش نیت به اصابت و انطباق به سنت حضرت احمد(صلی الله علیه و آله) است. قال رسول الله(صلی الله علیه و آله): «لا يُقْبَلُ قَوْلُ الْإِبْنِ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَنِ».(۲)

۱۱۴. شکر ت که زبده اخلاق نوشتم: أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ، احسانُ ابی الإحسان(۳)

لِمَنْ يُسَىءُ أبا الإحسان؛ بهترین احسان، احسانِ پدر احسان به کسی، که به پدر احسان بدی می کند، است.

۱۱۵. الحمد لله رب العالمین که نمردم و فهمیدم: ولایت بی اطاعت با اطاعت بی ولایت در یک عرض است. امام سجاده(علیه السلام) می فرماید: «ان المحب لمن يُحب مطیع».(۴)

۱۱۶. چه زیبا گفته است آن که گفته است: تا آدمی، اسیر سیرت و سنت حضرت احمد(صلی الله علیه و آله) نگردد. امیر هوی و هوس نفس خود نمی گردد. و چه زیباتر گفته است آن که گفته است: الحمد لله الذی جعل العیید ملوکاً بطاعته و جعل الملوک عییداً بمعصيته(۵).

۱۱۷. شکر ت که رحمت به قیمت چند وعظ و نغز و پند قند پی برده است: حکمت و سعادت در این است که انسان قیمتی زندگی کند و نکبت و شقاوت در این است که به هر قیمتی زندگی کند.

۱۱۸. طوبی لمن یا کلون لکی یعیشوا و ویل لمن یعیشون لکی یا کلوا. خوشا به سعادت کسانی که می خورند تا بتوانند زندگی کنند و وای به حال کسانی که زندگی می کنند تا بخورند.

۱۱۹. ای هیچ بلکه کمتر از هیچ! به خاطر هیچ بر هیچ مپیچ و چون هیچ بودی و هیچ خواهی شد پس اکنون هیچ باش و ذره ای غره ای به خویش راه مده.

دنیا و ما فیها همه هیچ اندر هیچ

ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ

و دیگری گفته است:

در این در گه که گه گه که گه و گه که شود ناگه

-
- ۱- ر.ک: دروس شرح منظومه، یحیی انصاری، ص ۷۷۶.
 - ۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۱.
 - ۳- ابو احسان کنیه رحمت الله است.
 - ۴- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۴.
 - ۵- نک: مجمع البیان، ذیل آیه ۵۵ سوره یوسف

و حافظ چنین انشاد فرموده است:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

۱۲۰. سپاس خدای را که رحمت انسان جفت و جور است، نه حیوان جفت جو.

۱۲۱. الحمد لله که رحمت مثل کسانی نیست که: «حرف مفت خیلی می زنند ولی مفتی حرف نمی زنند».

۱۲۲. شکر که رحمت مثل خودت دیرگیر است اما سخت گیر.

۱۲۳. شکر سزاوار توست که رحمت هم امر و نهی، معروف و پسندیده است و هم امر به معروف و نهی از منکر می کند. وای بر کسی که نتیجه امر به معروفش، تحریک و تشویق به منکر گردد و در نهی از منکر، مریض را نابود نماید، نه مرض را.

۱۲۴. شکر که رحمت همکار خداست، چرا که هر دو معلم اند و بی انصافی است که مردم رحمت را به منزله شمع بدانند، زیرا او در کلاس تعلیم و تدریس می سوزد تا بسازد ولی شمع را می سازند تا بسوزد.

۱۲۵. شکر که رحمت قابلیت استفاضه از رحمت را داراست، لذا مصداق ضرب المثل: «خدا جامه دهد کو اندام. نان دهد کو دندان. دین دهد کو دین دار»، نمی باشد.

۱۲۶. شکر که همی گویم: شکر و هیچ وقت نبوده ام کافر نعمت و مدعمن که نتوانم بجای آورم حق شکر. قال داود (علیه السلام): «الهی، کیف أشکرک و شکرى لک، نعمه من عندک؟ فأوحى الله الیه: الآن قد شکرتنی» (۱).

و شاکرم اگر نعمت بینم و شکورم اگر منعم.

۱۲۷. خدایا شکر تنها تو را سزد که رحمت را عاقل خلق کرده ای، چرا که ارسطو گوید: عاقل آنچه را می داند نمی گوید ولی آنچه را می گوید می داند. (۲).

۱۲۸. شکر که برای غصه خوردن وقت نمی گذارم ولی برای تغذیه وقت می گذارم، چرا که آدمی آنچه را می خورد برای سلامتی و حیات است ولی آنچه آدم را می خورد موجب مرض و مرگ است؛ پس آنچه را می خوریم مبقی است و آنچه ما را می خورد مهلک.

۱۲۹. شکر خدای را سزد که الف قامت رحمت هنوز دال نشده است و اگر در شیخوخت و کهولت سن، چنان شد، هرگز مباد قامت روح ایمانی شیعی او چنین گردد. ناصر خسرو چه خوب سروده است:

١- الرساله القشيره، ص ٢٧٨.

٢- طلوع انديشه، حوزه علميه نجف آباد، شماره ٧٨، ص ٩٣.

ای خواجه از این مار و از این باز حذر کن

زیرا الف پشت تو زینهاست شده دال(۱)

۱۳۰. شکر ت که مصداق ضرب المثل «آدم بی اولاد پادشاه بی غم است»(۲)

نشده ام، چرا که نه شخص بی اولاد بی غم است و نه پادشاه.

۱۳۱. شکر الله که رحمت هیچ موقع ریشش را از ریشه نزده است تا شبیه امردها و جوانان نارس نباشد و در عنفوان جوانی نیز سیگارکش نبود تا شبیه میانسال ها نشود. او هیچ گاه نقش غیر خود را بازی نکرد و خود را گم ننمود. روایت شده است: «شَرُّ كهولكم من تشبه بشبابكم»(۳)

۱۳۲. شکر ت که بهترین عید مسلمانان، علی الأخص شیعه، عید غدیر خم است.

علی در عرش بالا بی نظیر است

علی بر عالم و آدم امیر است

به عشق نام مولایم نوشتم

چه عیدی بهتر از عید غدیر است

۱۳۳. شکر ت که به بلای زن گرفتارم، چرا که

زن بلا باشد به هر کاشانه ای

بی بلا هرگز مبادا خانه ای(۴)

امید است به بلای اولیا و انبیا نیز گرفتار آیم و از بلای ظالم و جائز بری و رها باشم. امیرمؤمنان(علیه السلام) فرموده است: بلا برای ظالم، ادب و برای مؤمن، آزمایش و برای انبیا درجه و برای اولیا کرامت است(۵) و معروف است که: «البلاء للولاء»(۶)، یعنی

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

۱۳۴. شکر ت که این بخش از کتاب، مشحون و پر از تسیح و تحمید و شکرگزاری و... است. برای اینکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرموده است: «التسیح نصف المیزان و التحمید یملأ المیزان و لا اله الا الله و الله اکبر (والله اکبر) یملأ ما بین السماوات

و الارض» (۷) و روى عن الصادقین (عليه السلام): املأوا اول صحائفكم خيراً و آخرها خيراً يغفر لكم ما بينهما. (۸)

ص: ۴۶۶

-
- ۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه پشت.
 - ۲- همان، ذیل کلمه آدم.
 - ۳- نک: مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۱۲۵.
 - ۴- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «بلا».
 - ۵- قرآن همراه با شرح آیات منتخب، ص ۳۹۶.
 - ۶- مطهری، عدل الهی، ص ۱۷۹.
 - ۷- ابن فهد الحلّی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۶۲.
 - ۸- همان، ص ۲۶۶.

۱۳۵. شکر که توفیق دادی ارسطوی بی بال را بر پرستوی بال دار ترجیح دهم، زیرا هر بال داری با ارزش نیست و هر بی بالی بی ارزش نیست. ارسطو در هاهوت جولان می دهد و پرستو در ناسوت طیران می کند.

صفایی ندارد چون پرستو شدن

خوشا پرکشیدن فوق پرستو شدن

تو که عشق نداری ارسطو شوی

بناچار بایست پرستو شوی

۱۳۶. شکر که هم اصفهانی ام، چون در آن جا سکونت دارم. جلال الدین همایی گوید:

اصفهان را نیمه خوانند از جهان

صد جهان من دیده ام در اصفهان(۱)

و هم شیرازی، زیرا دلداده شیراز حافظ پرورم. حافظ شیرازی سروده است:

اگرچه زنده رود آب حیات است

ولی شیراز ما از اصفهان به(۲)

۱۳۷. شکر که مقروض نیستم و گرنه هم و غم آن در شب و خواری و ذلت آن در روز مرا مریض و علیل ی کرد. امام صادق فرموده است: الدین غم باللیل و ذل بالنهار(۳).

۱۳۸. شکر که از سقیفه ی نکبت اهل ثلاث به سفینه حکمت اهل نجات راه یافتیم.

۱۳۹. شکر که ما را از شرّ سامة(جانور سمی) و هامة(گزنده) و عامّة(سال قحط) و لامّة(چشم زخم(۴)) و حاسد و نَفث(سحر) و نفخ(دمش) و بغی جن و انس و عرب و عجم(۵) و تور و بربر نجات داده ای.

۱۴۰. شکر که ما را نه از مغضوبان، یعنی یهودیان قرار داده ای و نه از ضالین، یعنی مسیحیان، بلکه ما را به صراط مستقیم، یعنی اسلام زلال احمدی، هدایت و حمایت نموده ای(۶). علی (علیه السلام) می فرماید: الیمین و الشّمال مَضَلَّة و الطریق الوُسطی هی الجاده(۷).

۱۴۱. خدایا سپاس تنها تو را سزد که ما را عارف و آشنای اهل بیت مقرر فرمودی، نه منکر آن ها تا کافر باشیم، مثل وهابی ها و تکفیری ها و نه از جمله کسانی قرار دادی که نه عارفند و

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل اصفهان، برخی ابیات درباره ی اصفهان.

۲- همان.

۳- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۵۴، ترجمه جعفری.

۴- گویند: چشم شخصی آنقدر گیرایی داشت و چشمی شور بود که خودش را نیز گرفت، زیرا گفته بود: «قد من چقدر بلند است!»، در نتیجه هلاک شد (حسن حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نَمَط ۱۰، ص ۳۲۳، پاورقی شماره ۵، ۱۳۹۴)

۵- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۵۷۰-۵۶۹.

۶- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲-۱، ص ۱۰۸.

۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

نه منكر، مثل اكثر اهل سنت و جماعت؛ زیرا امام صادق فرمود: من عرفنا كان مؤمناً و من أنكرنا كان كافراً و من لم يعرفنا و لم ينكرنا كان ضالاً (۱).

۱۴۲. شكرت كه برادرانی دارم كه مصداق این ضرب المثل نیستند: «برادر كه در بند خویش است نه برادر است و نه خویش است» (۲).

۱۴۳. حمدت سزد كه آدم خلق شدم تا از راه گوش رشد نماید، نه جانور تا از راه نوش.

آدمی فربه شود از راه گوش

جانور فربه شود از حلق و نوش (۳).

شكرت كه آخوند بی عمامه ام، نه خر بی یال و دم.

۱۴۴. رزاقا! حمد و ثنا مخصوص تو است كه به رحمت حسن خلق دادی تا سبب افزایش رزق و روزی گردد. امام صادق می فرماید: حُسن الخلق من الدین و هو یزید فی الرزق (۴).

ص: ۴۶۸

۱- وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بند.

۳- مثنوی معنوی، دفتر ششم، شماره ۲۹۱

۴- تحف العقول، ج ۲، ص ۱۸۰، ترجمه جعفری.

این مقدمه در تکمیل مقدمه «جوان و شکرگزاری» است. چنانکه قبلاً بیان شد میان شکرگزاری و عبادت ارتباط مستقیم وجود دارد. علی (علیه السلام) می فرماید: «... و إن قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عباده الأحرار»^(۱)؛...

و (دسته سوم) قومی هستند که خدا را به خاطر شکرگزاری عبادت می کنند که آن، عبادت آزادگان (سرافراز) است.

و اکنون درخصوص این بخش کتاب گفته می شود: عبادت همان دعاست و برعکس. زیرا در قرآن آمده است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^(۲)، لذا بخش هفتم این کتاب که درباره ی «جوان و نیایش» است، ضروری می نماید.

دعا در لغت ندا و اعلان کردن و استدعا و درخواست نمودن است و در اصطلاح طلب ادنا و پائین تر از اعلا و بالاتر، جهت برآوردن حاجتی، بر وجه خضوع و استکانت و فروتنی است.^(۳) ولی امر، عکس دعاست و آن طلب شخص اعلا از ادنا برای انجام فعلی خاص است و التماس طلب مساوی از مساوی برای انجام فعلی به طور مکرر است.^(۴)

انسان باید ظاهر و باطنش گویای دعا و عبادت باشد؛ یعنی در دعا و عبادت باید خضوع و تواضع بدنی و خشوع و تواضع قلبی توأمان باشند. در حدیث آمده است: یابن عمران هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع^(۵)؛ ای موسی از ناحیه قلبت خشوع و از ناحیه بدنت خضوع را به من هدیه کن؛ بنابراین اساس دعا، درخواست واقعی انسان، تنها از خداوند است.

ص: ۴۶۹

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۲۹.

۲- غافر (مؤمن)، ۶۰.

۳- احمد بن فهد الحلّی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۲.

۴- همان، پاورقی شماره ۷.

۵- همان، پاورقی شماره ۸.

قرآن می فرماید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^(۱) و هر عبادتی هم نوعی دعا محسوب می شود.

بعضی بر این باورند که: دعا باید همچون سخن گفتن طفلی با پدرش باشد. و هر چه گستاخانه تر و همچون یک طلبکار، مصرانه تر دعا بشود، به اجابت نزدیک تر است.^(۲) در اهمیت دعا همین بس که «فقدان نیایش در میان ملتی، برابر است با سقوط قطعی آن ملت».^(۳)

بخش هشتم کتاب درباره ی «جوان و نیایش» است. سعی شده است در این بخش بسیاری از سخنان آموزنده و اخلاقی و تربیتی، که خیلی مفید و دارای نقش تعیین کننده برای مردم مخصوصاً جوانان است، در قالب دعا آورده شود و با سبکی نو و شیوا و جذاب در معرض دید و در اختیار آن ها قرار گیرد.

عناصری که دعاهای اسلامی را تشکیل می دهند عبارت از: ۱. فصاحت و بلاغت زبان است. متون دعاهای دینی ما از زیباترین متون ادبی و هنری و عالی ترین نثر در زبان و بهترین نمونه به کارگیری از فصاحت و بلاغت در بیان است و این نشان می دهد که اسلام به زیبایی و هنر اهمیت به سزایی می دهد.

۲. موسیقی کلمه و کلام و هماهنگی و نظم تمام متن است. کلمات از نظر اشتقاق و از جهت سجع با هم هماهنگی دارد و دارای موسیقی و هماهنگی حساب شده ای است. و همچنین جمله و کلام دارای یک آهنگ عبارتی خاص است و نیز تمام متن، یک منحنی صوتی خاص و یک زیر و بم خوش آهنگ و متناسب و معنادار و هماهنگ با مضمون دعا دارد و اینها سبب تلطیف روح و ایجاد زمینه عشق می شوند.

۳. عنصر فکری و حکمی در دعاهای شیعه است. تمام متن دعاهای شیعی از اول تا آخر، که نمونه کامل آن صحیفه سجادیه است، درباره ی خداشناسی، انسان شناسی و معارف عقلی و اصول اخلاقی و تربیتی و انسانی است. منظور از حکمت طبق بیان موسی بن جعفر (علیه السلام)، فهم و عقل است.^(۴)

۴. عنصر سیاسی و اجتماعی در دعاهای شیعه است. چنانکه می دانیم از زمان امام چهارم به بعد، رهبری شیعه و شیعه در نهایت سختی قرار می گیرند، لذا آن حضرت تنها از طریق دعا

ص: ۴۷۰

۱- نمل، ۶۲.

۲- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، شماره ۸، نیایش، ص ۹۶.

۳- همان، ص ۲۶.

۴- المیزان، ذیل آیه ۱۲ لقمان، در بحث «گفتاری در داستان لقمان».

می تواند به بیان وظایف سیاسی و اجتماعی خود پردازد. اگر دقت شود نویسنده تمام عناصر مذکور را در بخش هفتم «جوان و نیایش»، لحاظ و اعمال کرده است. (۱)

۵. لطائف و اسرار و حقایق عمیقی که در ادعیه یافت می شود در روایات یافت نمی شود. علتش این است که معصومان در روایات با مردم محاوره داشتند و مطابق عقل خودشان با آن ها سخن نگفتند، بلکه به قدر فهم و عقل آن ها با آن ها سخن می گفتند.

در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: ما کلم رسول الله (صلی الله علیه و آله) العباد بکنه عقله قط (۲). و باز از آن حضرت نقل شده است: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس علی قدر عقولهم (۳)؛ اما آن ها با خداوند متعال مطابق عقول خودشان مناجات و راز و نیاز داشتند.

نیایش تنها وسیله وصول به نیازمندی های شخصی و مادی نیست، بلکه آن، بیان فقر ذاتی و تجلی عشق و گرایش به زیبایی مطلق انسان نیز هست. انسان نه تنها در لباس ظاهر و قیل و قال و از لحاظ شرعی دعا می کند، بلکه در باطن و کیف حال و از جهت عرفانی نیز مظهري از دعاست. چنانکه در کتاب های دعا آمده است: «حسبی حسبی حسبی من سؤالی علمک بحالی» (۴)؛ ای خداوند تنها علمت به درخواست و دعای من، کافی در اجابت آن است.

گفتنی است: اساساً انسان از نظر اخلاقی حیوانی است که دعا می کند. همان گونه که در منطق، فصل ذاتی انسان، ناطق است در دعا نیز فصل ذاتی او دعا کردن است. چه خوب گفته است آن که گفته است:

هر چند دعا کنی اجابت نکنم

زیرا که مراد من از آن زاری توست

لذا اگر انسان دعا نکند انسان نیست و افزون بر آن از اثرات و ثمرات دعا که رشد و تکامل در انسانیت است محروم می ماند. نعم ما قیل:

ده بود آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار (۵)

ویلیام جیمز، چنان که قبلاً تذکر داده شد، گفته است: مسأله حقیقی بودن مذهب نمی تواند

ص: ۴۷۱

۱- دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، ص ۶۷.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۴، ذیل ماده عقل، ۱۳۶۱.

۳- همان.

۴- کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب عرفه، ص ۵۷۸، شیرازی.

۵- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۴۰۳، تعلیقه سبزواری.

حل بشود مگر آن که درست بودن و نادرست بودن اثر دعا حل شود؛ زیرا اعتقاد به یک «رابطه داد و ستدی» میان آدمی و خدا پایه اساسی مذهب است. (۱)

هر موجودی در صحنه هستی ممکن، دعا و درخواست مخصوص به خود را دارد؛ به این معنا که دعا و عبودیت و کرنش، ذاتی و فطری آن‌ها و مخصوصاً انسان، که بیشتر در صورت و شکل نماز است، می‌باشد. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». (۲)

انسان در دو بعد علم و گرایش و نظر و عبادت خلاصه می‌شود، به این ترتیب مردم مخصوصاً جوانان از لحاظ اندیشه شایسته است اندیشه خود را ارتقا دهند و از جهت شرعی باید همیشه ارتباط عبادانه خود را با مبدأ هستی برقرار سازند تا در سکینت و سکونت مطلق و آسایش و آرامش حقیقی و دارالسلام و ساحل نجات رضوان الله قرار گیرند که در غیر این صورت تکویناً عابدند و تشریحاً عابد نیستند.

دعا به قدری کارساز است که ممکن است قضای الهی را خنثی کند مگر وقتی که قضا به مرحله امضا برسد که دیگر دعا مؤثر نمی‌افتد، چون امضا، مقارن با حصول حادثه است. ایجاد حادثه ای ناگوار توسط خداوند، بر علم و مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضای خداوند نسبت آن حادثه، توقف دارد که ممکن است در مرحله مشیت تا امضا، بداء حاصل شود که سبب آن بداء ممکن است دعا باشد. (۳) البته دعا و تغییر قضا و قدر توسط آن، باز طبق قضا و قدر است، با این تفاوت که قضا و قدر در دعا، قوی تر از قضا و قدر است. به همین دلیل امام جعفر صادق (علیه السلام) فرموده است: «الدعا يرد القضاء و قد ابرم ابراماً و ضم اصابعه» (۴) و در قرآن آمده است: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ». (۵)

نیایش

۱. خدایا ما را از تیه و حیرت و عُسر، بَرَهان و به طیب و رحمت و یسر برسان.
۲. خدایا به رحمانی‌ها، انجام عافیت و خیر عاقبت عطا فرما و به شیطانی‌ها، آفت در عاقبت و عاهت در نهایت برسان.

ص: ۴۷۲

۱- ویلیام جیمز، دین و روان، ص ۱۵۶، مترجم: قائمی.

۲- الرحمن، ۲۹.

۳- ابن فهد الحلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷-۱۶، ۱۴۰۷ق.

۴- همان، ص ۱۷.

۵- فرقان، ۱۷۷.

۳. الهنا ما را از حضيض درکات ذلت منغص برهان و به اوج درجات عزت مقدس برسان.

۴. رحمت همیشه در نماز سوره اخلاص (توحید) می خواند، چرا که آن را دوست دارد؛ به ویژه اگر آن اخلاص را با اخلاص قرائت نماید و علی (علیه السلام) هم همین گونه بود، پس هر جا علی را بردی رحمت را هم ببر و الا آن حضرت ناراحت می شود و تو از ناراحتی اولیایت هرگز خوشنود نیستی.

۵. مولانا ما را از روث ثنویت و قرث و ثنیت و لوث تثلیث و چرک شرک برهان و به لبین خالص عرفان و غسل مصفای برهان و شراب طهور اخلاص و سره ی توحید و حقیقت صلوات و لب ولایت برسان.

۶. یا ربّ وقتی با تو نجوی کردم اجابت کن و چون ندایت کردم لئیک بگو.

۷. اللهم آنسنا بالذکر الخفی، لأنّ دعوه العبد سراً دعوه واحده، تعدل سبعین دعوه علانیه.

۸. مولانا دعا و ذکر کم و سزی، دعا و ذکر کثیر و مقبول است و ذکر و ورد آشکار و زیاد، ذکر و ورد قلیل و غیر مقبول است، پس از اینم خارج کن و به آنم داخل نما.

۹. اگر بنده ای بگوید: یا ربّ یا ربّ یا ربّ، از طرف خداوند خطاب شود لئیک بنده من، هر چه می خواهی طلب کن تا به تو عطا کنم و بر من توکل کن تا امورت را کفایت کنم.

۱۰. خدایا شاهد باش رحمت هم گفت و هم نوشت: یا ربّ یا ربّ یا ربّ، لذا مرا در مورد عشق به نماز و دعا و جهاد و شهادت یاری کن و در همه کارها کفایت نما، چون در تمام امورم بر تو توکل می کنم.

۱۱. مستحب است قبل از تکبیره الاحرام، شش تکبیر گفته شود و افضل این است: وقتی سه تکبیر پشت سر هم گفته شد، گفته شود: «اللهم انت المَلِکُ الحَقُّ المَبِیْنُ لا اله الا انت سبحانک انی ظَلَمْتُ نفسی فَاغْفِرْ لی ذَنْبِی اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنُوبَ اِلَّا انت». سپس دو تکبیر دیگر گفته شود و خوانده شود: «لئیک و سَعْدَیْکِ و الخیرُ فی یدیک و الشّرُّ لیس اِلیک و المهدیُّ من هَدَیْت لا ملجأ منک اِلَّا اِلیک سبحانک و حَنَائِیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّ البیت»، سپس دو تکبیر دیگر گفته شود و گفته شود: «وَجْهَتْ وَجْهَی لِلذی فَطَرَ السَّمَوَاتِ و الارضَ عالم الغیب و الشهاده حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین، ان صیّلاتی و نُسُکی و مَحْیای و مماتى لله ربّ العالمین، لا شریک له و بذلك اُمرْتُ و انا اوّل المسلمین». سپس آهسته «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفته شود و بالاخره قرائت خوانده شود. (۱) خدایا توفیق

ص: ۴۷۳

ادای آن را به من عنایت بفرما و این استحباب را برایم به فعلیت برسان.

۱۲. یا هادی الصّالین المضلّین اهدنا الصراط المستقیم.

۱۳. اللهم اخرجنا من الدنيا سالماً الى دار السلام. (۱)

۱۴. اللهم انی استلک... اَنْ تجعلَ دعایی اَوَّلَه فلاحاً و اوسطه نَجاحاً و آخره صلاحاً، انک انت علاّم الغیوب. (۲)

۱۵. یا من یعفو عن الكثير و يعطى الكثير بالقليل، رحمت را از نعمتِ کثرت وارهان و به نعمت وحدت برسان.

۱۶. خدایا ما بیچارگان را چاره باش و هیچ کاره ها را کاره باش.

۱۷. منافقین در نفاقشان، نفاق و سستی ندارند و اکثر مؤمنان در ایمانشان، توحید و استقامت ندارند. سبحانک و حنائیک ما را در بهترین امور، یعنی در صلوات و ولاء، شتابان قرار بده.

۱۸. الهی به رجب یک وجب بیشتر نمانده است، مبادا رجب بر ما بگذرد و ما از خود نگذریم و الا تو از ما بگذر.

۱۹. یا من یُحیی الارض المیتة! دامن و شکم را بایر کن و دل و جانم را دایر؛ زیرا چنانچه شکم دایر باشد دلم بایر است. آن ها که فقط شکم دارند چه کم دارند و آنان که فقط عشق دارند چه غم دارند.

۲۰. اللهم همان گونه که به رحمت هاضمه ای قوی و حافظه ای حدید دادی، قلبی رقیق و عقلی دقیق هم عطا بفرما. خدایا توفیقمان ده هم غذا را خوب هضم نماییم و هم معارف حقه را.

۲۱. یا سیدنا و مولانا هم سر آسوده و هم سر نالوده ده. هم آسایش معیشت و هم آرامش عبادت عطا فرما.

۲۲. استغفرک اللهم من الصلوات و الصیام و القیام فی الحَجَّه الإسلام و... و تُبَّتُ الیک من تَوْبَاتِی الّتی تَبَّتُ الیک. سعدی چنین سروده است:

عاصیان از گناه توبه کنند

عارفان از عبادت استغفار

۲۳. سبحانک و تعالیّت! می خواهم که نخواهم. نه دنیا را طالبم و نه عقبی را، بلکه فقط تو

ص: ۴۷۴

۱- مکارم الاخلاق، طبرسی، ج ۲، ص ۵۴۵ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۳.

۲- مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه.

را می خواهیم و می خواهیم آنچه تو می خواهی و طالب آنی هستم که تو طالب آنی.

دو دنیا را به یک جاز دل تنگ

برون کردیم که تا جای تو باشد. (۱)

۲۴. خدایا رحمت، نمازی خواهد که روزش را روحانی و شبش را نورانی و مغزش را عقلانی و قلبش را آتشین و روحش را قدسانی کند. باباطاهر گوید:

خوش آنان که الله یارشان بی

بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوشان آنان که دائم در نماز ند

بهشت جاودان بازارشان بی

۲۵. یا ایها الناس فانظروا الی آثار السید رحمه الله کیف یحیی طلاب الصفوف بعد موتهم و یرشدهم بعد غیثم.

۲۶. خدایا رحمت در سجده ات سر به خاک پاک می گذارد، در عوض، تو هم دلش را از خاک بردار و پاک پاک کن.

۲۷. سبحانک و حنائیک چشم سیرم را به چشمه سیرم و گوش رأسم را به گوش هوشم و زبان دهنم را به دهانه قلبم و شامه دماغم را به دماغه دلم متصل بفرما.

۲۸. سبحانک و تبارکت ما را کر سميع و کور بصیر و گنگ ناطق، در شرایط خاص، قرار بده. چه برای کر، بزنی (کف بزنی)، چه برای کور برقصی، چه از لال زخم زبان طلبی، یکسان است.

۲۹. سبحانک اللهم اگر کورم کردی کور بینا و اگر کرم کردی کر شنوا و اگر گنگم نمودی گنگ گویا و اگر دیوانه ام نمودی دیوانه عاشق قرارم ده.

۳۰. سبحانک ربّ البيت العتیق! رویم نیکو کردی، خویم را نیز ذی جود و زبونم را یاهو (۲) گوی قرار ده. حسن خلقی کما حسّت خلقی.

۳۱. یا رحیم! رحمت را کودک صفت قرار بده؛ زیرا کودک بالغریزه فهمیده است با زار و گریه بهتر می توان طلب کرد تا با داد و خنده.

۳۲. یا غیاث المستغیثین به حق آیه کریمه ی «الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۳) رحمت را در تکبیر و قیام و رکوع و سجود صلوات، قوی و اکید و جدی و مایل و شایق و عاشق و سرانجام به قربت واصل کن؛ چرا که همه جا، همین جاست و این جا،

۱- ر.ج: ناگفته های عارفان، محمدجواد نورمحمدی، دفتر سوم، ص ۴۷.

۲- به نظر بعضی یا هو از یَهُوه اقتباس شده است و ترکیب آن غلط و نام برخی از بت های خاورمیانه قدیم است. البته قبلاً بیان شد آن نظریه قابل تأمل و نقد است.

۳- معارج، ۲۳.

اینجا، آب اینجا، کجا روم از اینجا. (۱)

۳۳. مُصلی و نمازگزار کجا و مقیم و به پا دارنده ی صلات کجا؟ تالی فرقان کجا و قرآن ناطق کجا؟ خوش آن که مصلی نیز مقیم شود و تالی فرقان همچین قرآن ناطق.

۳۴. خدایا اغنیا را به خانه گلّیت و گلّیت خوانده ای و فقرا را به صلات لقایت. آنان سنگ و گلّ و سر دارند و اینان قلب و دل و سِتْر. آنان سرگرم صورتند و اینان محو در معنا. خدایا به اغنیا، صفت درویشی بده و به درویشان خصلت بی نیازی و آنان را اینان قرار بده و اینان را آنان.

۳۵. به یک اهل علم روحانی که هر سال یکی دو بار به حج مشرف می شود گفتم: شما که این همه به خانه خدا می روی پس کی به اهلیت علم واصل می شوی و خدا را عبادت می کنی؟ تا تو خاکی باید دور خاک بگردی. دعا کن عالم بشوی و اهل دل، تا خاک پیشت آید و به دورت بگردد.

۳۶. یا ربّ به رحمتِ ناشکسته، شکستگی عطا کن، نه ورشکستگی.

۳۷. عقل، بطن روح و عشق، عمق آن بطن است. خدایا عقلا را عاشق کن و عشاق را دیوانه خود، چرا که عاقل تر از دیوانه ی تو کسی نیست.

۳۸. الهی چه کنم؟ اگر نماز نخوانم سر به سر و سراسر، در به در و خاک بر سرم و اگر بخوانم دم به دم در ویل و در جهنم، چرا که فرموده ای: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»، (۲) پس ای معشوقِ رحمت، به ارحم الراحمینیت سو گند، به رحمت، به سبب رحمت، صلات و راز و نیاز و زار، نثار نما و نماز لقاء، عطا، تا نه به سَقَر نزول کند و نه به صَعُود (۳) صَعُود، بل به بهشت عنبر سرشت، وصلت و وصول حاصل نماید.

۳۹. یا سیدنا و مولانا عبادت عاشقانه و عارفانه نصیب ما فرما، هر چند کم باشد و الا خرواری از عبادت ریاکارانه به خردل و ارزنی نمی ارزد و انبانی را ماند بسیار ارزان.

۴۰. خدایا از وزن و کَمیم، کم کن و به وزنه و کیفم بیفز. زیرا خرّم آن وقت که مصداق «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (۴) باشم، نه مصدوق و مورد «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (۵) و نه

ص: ۴۷۶

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه نان، امثال.

۲- ماعون، ۶۵.

۳- راه بلند در کوه و کوهی در دوزخ.

۴- القارعه، ۶.

وسيله صدق «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» (۱).

۴۱. یا احسن الخالقین، سفیر کبیرت فرمود: «حَسَّنُ خُلُقِي كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي»؛ خُلُقَم را حَسَن کردی، خُلُقَم را نیز حَسَن کن. خدایا صوت و صورتَم را بیتا کردی، طینت و سیرتَم را نیز زیبا نما.

۴۲. بارالها! در دنیا خَلَق و خُلُق از هم جدایند و در آخرت متحد، پس هر دو را نیکو و جمیل قرار ده.

۴۳. مولانا و سیدنا ما را از دیوان دنی و دَدانِ دُونِ صفتِ بَرهان و مگذار ایمانمان به اسلام و عشقمان به اهل بیت پیامبر(علیه السلام)، ما را با کسبه ی دین و با حمله ی تعصب و عمله ارتجاع هماواز کند.

۴۴. اَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْ عِبَادَتِنَا وَ اِحْمَدُكَ اللَّهُمَّ مِنْ عَفْوِكَ.

۴۵. رَبَّنَا ما را از جهالت به معرفت و از معرفت به تحیر و از تحیر به سکونت و اطمینان و یقین و از یقین به سمت و سوی وصال برسان.

۴۶. یا من «هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ» (۲) رحمت را سیر، گرسنه بدار.

۴۷. ای خدا ما را از منافقان دور دار که در عَلَن بایزیدی اند و در خَفَا با یزیدند.

ظاهرت طعنه زند بر بایزید

وز درونت شرم می دارد یزید

۴۸. خدایا ما را در جهاد اکبر و دشوار و جهاد اصغر و آسان، موفق بدار که این سر در راه سر دار دادن است و آن دل به دست دلدار دادن.

۴۹. یا ارحم الراحمین پدر و مادرم را نمرده رحم کن و پیامرز که اسمم را رحمت الله گذاشتند، چرا که ارحم بودند، لذا رحمت نامم نهادند و گفته اند: «الاسماء تنزل من السماء» و قال الباقر(علیه السلام): «اصدق الاسماء ما سمی بالعبودية و افضلها أسماء الأنبياء و الأئمة» (۳) کعبدالله و عبدالرحمن و الرحيم و محمد و علی و...!

۵۰. یا غافر الذنب: اجداد طاهر مرا پیامرز که فامیلم را شریعتی گذاشتند و از والدینم در گذر که نامم را رحمت الله و مرا هم ببخش و هدایت کن که به ظاهر، رحمت و به باطن، زحمتم تا در سرّ و عَلَن، ذو نعمت و رأفت و اهل اغماض و گذشت گردم. چه خوش است که از شریعت در گذرم و پس از وصول به طریقت، به حقیقت در رسم.

ص: ۴۷۷

٢- انعام، ١٤.

٣- نك: شرح لمعه، ج ٥، ص ٤٤٣.

ز خسرو گفتن و فرهاد شنیدن

طریقت کی بود همچون حقیقت

۵۱. یا ایها الرحمن الرحیم، رحمت، نمود و نماد و فیء و موج است و تو بود و وجود و شیء و بحر. رحمت، تویی و رحمت، رحمت نما.

۵۲. یا لا اله الا انت، «من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء» را اول رحم کن سپس اذن دخول به عالم ملکوت بلکه جبروت ده.

۵۳. ای خدایی که صیلاحم را در صلوات و سلاحم را در جهاد و خلوصم را در صیام و خلاصم را در اخلاص گذاشتی، از من آه گه گاهی و از تو نگاه همیشگی.

۵۴. جهان بر آب نهاده و آدمی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس بقدر همت اوست

۵۵. یا سیدی و مولای! عبد الهوائی ام را به عبد الهویی تبدیل کن و روز شب کوری ام را به شب شکوری تبدیل نما.

۵۶. یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم! گل گفتم، هر چند شل گفتم که: گل ترین گل، گل واجب الوجودی توست و سست ترین سست، مست ذات اقدس توست.

۵۷. حییبا زیبا شود آن که در مقابل تویی بیبا، دوتا شود و در مقابل ما سواک یکتا گردد و راست قامت و ایستا؛ چرا که اگر در مقابل تو، الف قامتم دال نشود در مقابل خلق تو دال قامتم الف نشود.

۵۸. ای خدای صمدی که ما سوایت همه محدود و تو خالی و میان تهی و ذو زوج ترکیبی بد ترکیب از ماهیت و وجود است و ای احدی که احدی غیر از تویی احدی، احد و صمد نیست، ملت ایران را مخلع به خلعت عزت و قدرت و استقلال و توحید کن و ایران این ملت را هم ویران منما و هیچ ویرانی به هیچ ایرانی وطن دوست مرسا.

۵۹. یا الهی و ربی رحمت هیولای اولای هیچ ندار، قابل دیدار تنها صورت یار غار خودت نما.

۶۰. محبوبم! پرخورم مکن تا شکم خر و خر خمیازه و پر کار و پر خواب و پر خُرخر، در نیایم (میان چه چه بلبل و خُرخر پرخور تفاوت از زمین تا آسمان است) و پرخر از بازار و کم فهم و کسل و غیر متمرکز در عبادت شوم.

۶۱. یا خبیر رحمت را مظهر «هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ» (۱) قرار ده؛ چو او خلیفه ی توست.

۶۲. خدایا ریش رحمت روز به روز در سفیدی، فسحت و وسعت و رحبت پیدا می کند،

ص: ٤٧٨

١- انعام، ١٤.

ریشه اش را هم سفید و نورانی کن و الا- ظاهر و باطنش دو گونه و دوگانه می شود، لذا به نفاق شباهت پیدا می کند. امید است سفیدی ریشم از سفیدی قلبم ناشی شده باشد.

۶۳. مولای! رحمت را موفق کن: آنقدر در موقع خوابیدن صادقانه، «رَبِّ ارْجِعُونِ» (۱) بگویند تا در لحظه تحقق رسمی «انا الیه راجعون» (۲)، نگویند: «...رب ارجعون* لعلی أعمل صالحاً فیما ترکْتُ...» (۳) و الا خداوند در پاسخ آن تقاضا گویند: «...کلاً إنها کلمة هو قائلها...» (۴) و سخت تر از آن پاسخ، این است: «...أخسؤوا فیها و لا تکلمون» (۵). اعاذنا الله و ایاکم عن ذلک.

۶۴. خدایا به ما پیشه حفاری در سرزمین نفس عطا بفرما تا به «کنا کنزاً مخفین» برسیم و خیال نکنیم که تنها حفاران چاه به گنج و جاه می رسند که آن یقینی و حقیقی است و این ظنی و وهمی.

۶۵. ربّ زدنی علماً، ربّ انعمت فزّد. یا صانع یا حاذق: در اجسام گوناگون ماتم و در اشجار رنگارنگ متحیرم و در اجناس حیوانات درشگفتم و در افراد لونا لونا و ملل و بلاد گوناگون در عجبم و بیش از همه در اطوار جورواجور خودم در حیرتم. ربّ زدنی فیک تحیراً.

۶۶. یا مُطلق الأَساری! همان گونه که به توانگران نعمت آزاد کردن اسیران و بندگان دادی، به رحمت هم قدرت اسیر کردن و بنده کردن آزادگان مرحمت بفرما.

۶۷. یا شاهد! مرگم را در فراش قرار مده، بل در جهاد و در دفاع از حریم حرم امن اسلام مقرر بفرما، تا حرامیان نامحرم از حلول در آستانه محرمت محروم شوند.

۶۸. یا علّام الغیوب! ملت خیزان ایران را در مقابل شیاطین جن و انس و دشمنان دژ مانده و خشمگین، مظهر و جلوه «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ» (۶) قرار ده تا ایران ویران نشود و چهره ی منحوس ویرانی در ایران رخ ننماید.

۶۹. یا طاهر الطهر المبارک: همیشه ما را ملبّس به لباس تقوی و ورع و مُحرم در حریم

ص: ۴۷۹

۱- مؤمنون، ۹۹.

۲- بقره، ۱۵۶.

۳- مؤمنون، ۱۰۰-۹۹.

۴- همان، ۱۰۰.

۵- همان/ ۱۰۸.

۶- بقره، ۲۵۵.

حَرَمَت و مَحْرَم اَسْرَارَت قرار بده. هم ما را مقوٰی به تقوٰی نما تا از محرمات حذر كنيم و هم ما را متصف به ورع كن تا از مكروهات بدور شويم. (۱)

خدایا به رحمت تقوای ستیز بیاموز تا در انبوه مسئولیت نلغزد و از تقوای پرهیز مصونش دار تا در خلوت عزلت نپوسد. (۲)

۷۰. یا ستّار! پاک زنان و مردان ایران زمین را از فسق و فجور و بی حجابی و بد حجابی، پاک و بری و مهذب کن و به عفت و حیا موفق، چرا که گفته اند: عقیف کسی است که کشف عورت نمی کند، اگر چه عاری از لباس و خالی از ثیاب باشد و فاجر کسی است که کشف عورت می کند، اگر چه کاسی به کساء و ساتر به حجاب باشد.

۷۱. رحمانا! رحمت را از تجارت سر به سر خسارت و ذلت، وارهان و به صلات تماماً سود و سیادت، مخصوصاً در رجب و شعبان و رمضان، درسان.

۷۲. یا قائم القسط! رحمت را نه راستی و نه چپی و نه فرا جناحی و نه فرو جناحی و نه غربی و نه شرقی و نه یهودی و نه مسیحی و نه ثنوی و نه وثنی و نه برهمنی و نه بودایی و نه مجوسی و نه زردشتی و نه وهابی و نه سَیَلَفی و نه داعشی و نه تکفیری قرار بده، بلکه او را مقیم صلات و مؤتی زکات و مُنْفِق رزق و جان بر کف در راه اعتلای دینت و خدمتگزار خلقت و وفاکننده به عهدت و صابر در بأساء و ضراء قرار بده. (۳)

۷۳. یا رحیم، رحمت را رحم کن؛ چرا که ریش را به ریشه می شناسد، نه ریشه را به ریش و از طریق سیرت به صورت راه می یابد، نه از طریق صورت به سیرت که آن، برهان «لمی» است و این برهان «انی».

۷۴. خداوندِ الرحمن الرحیم، رحمت را جِداً رحمت کند، چرا که رحمتش وسیع است و ابو علی سینا فرموده است: اِسْتَوْسِعَ رَحْمَةَ اللّٰهِ (۴)، لذا اگر از او پرسند: تو فلانی را دوست می داری یا بهمانی را؟ پاسخ می دهد هر دو را، ولی اَحَقّ را بیشتر از حق دوست دارم. و حق را بیشتر از دوست، دوست. و خدا را بیشتر از آن بیشتر؛ چرا که اولیت و اولویت و مولویت تنها او را سزد.

۷۵. چه بسا عَوایِتِ اَدَمِ متواضع و در خط خدایی، برکاتی داشته باشد و چه بسا عبادت انسان متکبر و در خط عَجَب و حَبّ نفس، زیان هایی بیار آورد، لذا باید به مذنبین بشارت داد و

ص: ۴۸۰

۱- النضید، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲- نک: علی شریعتی، مجموعه آثار، شماره ۸، نیاپش، ص ۹۹.

۳- بقره، ۱۷۳.

۴- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۲۸ و نک: جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۲۸.

به صدیقین انذار، خدایا ما را مطیع و فروتن و در مسیرت قرار بده.

۷۶. اگر گناه آدم (علیه السلام) اینقدر ثمر دارد، ثواب او چقدر اثر دارد، چرا که خرابی آدم، سبب عمارت عالم گردید و توبه او علت طهارت و عصمت خاص او. یا رحمن الدنیا و یا رحیم الآخره! رحمت الله را مرحوم فرما، نه محروم و او را محرم نما، نه نامحرم، چرا که جدّ و جدّه او، آدم و حوّای مذنب با دعای همراه با توبه و اوبه و انابه و ناله و گریه و زاری در ظل رحمت حضرت الهیت قرار گرفتند، نه این که آن دو، ملک و فرشته ی معصوم بودند. آن دو انسان مافوق بودند، نه مافوق انسان و نه فوقش انسان.

۷۷. دُمادُم و دَمادَم و دَم به دَم، در درد دلم با دلدار گویم: یا الهی! دوستار آهم پس دردم بده و خواستار فوزم پس صبرم بده و مشتاق یُسرَم پس عُسرم بده و مُفتاق علمم پس تقوا و حلمم بده و محتاج وصالم پس صیام و صلّاتم بده.

۷۸. ای خسرو شیرین بیان، کامم را به ملاحظت و حلاوت قرائت حمدِ صلّات و سوره اخلاص نمازت شیرین کن.

۷۹. آخر خَر چه داند قدر حلّوای نبات

آدم می شناسد ارج سودای نماز

نظیر آن معنا را سعدی چه خوب در شعر ذیل آورده است:

بفروخته ای دین خود از بی خبری

یوسف که بده درم فروشی چه خری

۸۰. یا ظاهر یا باطن، ظاهر را چون باطن مخلصان گردان و باطنم را چون ظاهر مُرائیان. همان گونه که به دشمنت آهن آهین دادی به دوست آه عارفان مرحمت فرما.

۸۱. خدایا فرمودهای: اگر آدمیان گناه نمی کردند خلقی را خلق می کردم تا گناه کنند و توبه نمایند تا در رحمتم باز شود (۱)، پس اگر رحمت، مذنب نباشد، غفار کیست و اگر قبیح کار نباشد، ستار چیست؟

۸۲. یا غافر الذنب و یا قابل التوب! اگر ثواب دارم به لطف تو است و اگر گناه دارم بیامرم، چرا که جدّ و جدّه من هم مذنب بودند و استغفار کردند و تو آمرزیدی و من فرزند آنان هستم. الهی لیس لک شریک فیؤتی و لا وزیر فیُرشی و لا حاجب فینادی ان اطعتک فلک الحمد و الفضل و ان عصیتک فلک الحجه فباثبات حجتک علی و قطع حجّتی، اغفر لی. (۲)

۸۳. یا غفار چه گناه کنم، چه ثواب، همیشه بنده ام و از زی بندگی خارج نشده ام و تو چه اطاعت شوی و چه عصیان، دائماً خدایی و از زی خدایی خارج نشده ای، لهذا من بندگی

-
- ۱- نك: تفسير القرآن الكريم، ج ۳، ص ۱۴۶.
 - ۲- محمدرضا كلباسی، انيس الليل در شرح دعای كميل، ص ۳۱۴.

می کنم، یعنی اگر گناه کردم باید توبه کنم و تو هم خدایی می کنی، یعنی اگر معصیت شدی ببخش. من شین مطلقم و تو زین محضی. اگر من بنده خوبی نیستم، تو مولای خوب منی. قربانت بشوم! آخر من بنده ام و تو خدایی.

۸۴. یا الله به عظمت ابتهاج خودت و پیامبر خاتمت، ابتهاج رحمتِ واله و شیدا و شیفته ات را مزید و شدید گردان و وعده ی حقِ «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (۱) را در حق او اکید و عتید نما و بر من بی تاب هم متاب.

۸۵. ای طاهر طهر مطهر مبارک: آخر ما خاکبیم و أَحْسَ مراتب هستی و تو پاکی و اعلای درجات هستی، پس چه زیباست که فرموده ای: چه کنم با مستی خاک (خاکی) مگر بیامرزم. روی این حساب مبادا با حساب و کتاب با ما برخورد نمایی و الا زیر مهمیز حساب رسی رسمی ات حتماً خورد می شویم؛ چرا که فرموده ای: «...فإنه ليس عبد أنصبه للحساب الا هلك» (۲).

۸۶. یا فِکَاکِ الرقابِ من النار: پُری و پروایی و خاکی و پاکی و منش و خوی افلاکی خواهم، نه پوکی و خوکی و پوچی و هیچی و خیکی.

۸۷. یا الله! به وحدت ذات سوگند می دهم، وحشت خلوتم را بزُدا و به کثرت مخلوقت قَسَم می دهم، اُنسم را به اِنس و ناس و خلقت بیفزا.

۸۸. خدایا رای زن را رهن مکن و رهن را رای زن مکن. و فاسق را عالم نکن و عالم را فاسق مکن.

۸۹. اللهم انی فَرَرْتُ مِنْکَ و اِلَیکَ و انما شکوتُ بئى و همى و حزنى مِنْکَ و اِلَیکَ.

ور بزنی به تیغ تیزم

در تو گریزم از گریزم

۹۰. یا واهب العطايا! به رحمت حکمتِ مستحکمم عطا فرما، چرا که رسولت فرموده است: «معرفة الحکمه متن المعارف» و باز فرمود: «رَبُّ أَرْنَا الْأَشْيَاءَ کَمَا هِيَ». خدایا نکبت را از رحمت بزدا و حکمت را به رحمت بنما.

فردوسی سروده است:

جهان سربسر حکمت و عبرت است

چرا بهره ی ما همه غفلت است

و سعدی گفته است:

تهی از حکمتی بعلت آن

که پری از طعام تا بینی

۱- ق، ۳۵.

۲- حکمت های قدسی، ص ۲۰.

۹۱. معبودا دم به دم بنما و دَمادَم بُرُبا؛ زیرا نمودنت شیرین است و ربودنت دل نشین.

۹۲. خدایا ما را موفق کن از گدایان گدایی نکنیم و تنها از تو سؤال کنیم ولی از

آن ها، درس سماجت بگیریم و از دزدان، درس احتیاط و برنامه ریزی و از بی ادبان، ادب و از شب پره، پرواز در شب و از گاو، تیزی و وقار و از سگ، دقت که ناشی از حافظه قوی است و وفا و از فرس، فراست و هوش و از الاغ، روش آب خوردن و از خروس، شور و خروشِ سحری و از غاز، شبانی و حیا و متانت و از مار، جوان شدن بعد از پیری که توأم با پوست انداختن است و از عقرب، دل آتشینی و آمادگی در دفاع، آن هم از ورای خود و از آهو، چابکی و سرعت در دوندگی، جهت مسابقه خود در خیرات و از شتر، صبر و مقاومت و طمئینه و از زنبور عسل مهندس کندوسازی، نظم و نظافت و از پرندگان، صلوات و از گیاهان و درختان، دوام در سجده و از کرات سماوی، حساب و اعتدال و میزان و از سماوات و زمین و متعلقات آن ها، سبحان الله گفتن و از سایه ها، سجده و از کل موجودات، تسبیح بگیریم.

۹۳. خدایا از من ناقص تر چه کسی؟ و از تو کامل تر چه کسی، پس لابدم و ناچار، مستانه، آستان بوس تو باشم و تو هم وعده دادی به دربار و درگاهت راهم دهی و الا اگر جز درگاه رحمت تو برای رحمت درگاه دیگری است نشانش بده. اگر رحمت تو مناسب رحمت، که همیشه از رحمت تو دم زده است، نباشد، پس چه چیزی مناسب رحمت است؟

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود

من در عجبم که آن کجا خواهد بود

آنجا که توئی عذاب نبود آنجا

وانجا که تو نیستی کجا خواهد بود؟

۹۴. خداوندا نفس رحمت را پاک کن تا از مرگ نترسد، چرا که کسی که از مرگ می ترسد از خود می ترسد؛

ای که می ترسی ز مرگ اندر قرار

هان ز خود ترسانی ای جان هشدار

زشت، روی توست نی رخسار مرگ

جان تو همچون درخت و مرگ، برگ (۱)

در حقیقت مرگ، گسترش حیات است و به سوی معشوق واصل شدن. لهذا انسان بر اثر عبودیت، مرگ به معنای نیستی را شکار می کند و سر می برد و نابود می کند و به حیات طیبه ی ابدی واصل می شود.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

و در غیر این صورت، یعنی در کفر و الحاد، حیات وجود ندارد تا مرگ موضوعیت پیدا کند. کافر قبل از مرگش مرده است و مؤمن بعد از مرگش نیز نمرده است. در واقع حیات با

ص: ۴۸۳

۱- نک: قیام و انقلاب مهدی، ص ۱۱۲.

ثواب، حیات است و حیات با عقاب، حیات نیست؛ بلکه آتش و دوزخ است.

۹۵. یا رَبِّاهِ هِرْ چِیزِ شِکِستِه، جِزِ دَلِ شِکِستِه، شِکِستِگیِ سِببِ وِرشِکِستِگیِ اسْت، پَسِ دَلِ شِکِستِه بِه رِحمَتِ دَلِ نَاشِکِستِه مَرِحمَتِ کُن تا دِیگَرانِ از رِحمَتِ بَشِکِن بَشِکِنی بَشِنونَد. و چنان پای کوبی و دست افشانی کند تا مردم و احشام و اشجار را از شورش، بشورانند و از سازش، برقصانند.

۹۶. خِداوندِ اُپُستِ تَرِکِ اُپُست بِه رِحمَتِ مَرِحمَتِ فرما، چِرا کِه مَقامِ در تَرِکِ مَقامِ اسْت و پَستی، در اُپُستِ پَرستی اسْت.

۹۷. یا رِحمَهَ لِّلعالَمین! رِحمَتِ را از لَذتِ تَرِکِ و طَرِحِ لَذتِ مَتَلَذذِ بفرما. سَعَدی چِه خُوب مَتَرنم اسْت:

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

ناصرخسرو نیز چنین سروده است:

لذت علمی چو از دانا به جان تو رسد

زان سپس ناید بچشمت لذت جسمی لذیذ

۹۸. یا حَبیبِ قُلُوبِ الصّادِقین! ای کاش گناه رحمت همه اش این باشد که: هر چه با «لَنْ تَرانِی» او را برانی، بگویند: «اَرَنِی» تا این که موسی آسا بفهمد با این کالبد ممکن نیست، خدا رؤیت شود و از این جهالت توبه کند و سرانجام بداند تا نمیرد، نبیند.

۹۹. یا اِلَهَ العالَمین! زود، زادِ شَرابِ طهورم ده، نه آن چنان که تا جام به لب رسد جان به لب رسد. اساساً ساقی، اصل است و شراب، فرع. رؤیت روی ساقی، حضرت رب العالمین، چنان آدمی را مست می کند که نوبت به مستی شراب او نمی رسد. «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً». (۱) رودکی گوید:

ای بلبل خوش آوا آواده

ای ساقی، آن قَدح را با ماده (۲)

ساقی شرابِ رحمانی بهتر از شرابِ رحمانی است و ساقی شرابِ دنیایی بدتر از شرابِ دنیایی است، پس مرا از این ساقی وارهان و به آن ساقی برسان. شرابِ دنیوی یک غذای ضد غذای بدن است و شرابِ اخروی یک غذای تام و تمام روح.

۱۰۰. یا عزیز الوجود! رِحمَتِ را از مَقامَتِ و اُبْهَتَتِ بترسان تا دِیگَرانِ از او جاها لانه نترسند، بلکه عزیز و کریم باشد و از او حساب ببرند و عالمانه بترسند. پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

۱- انسان، ۲۱.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بلبل.

هر کس از خدا بترسد همه از او می ترسند و هر که از خدا نترسد، از هر چیزی می هراسد. (۱)

۱۰۱. سبحانک اللهم! انت اهل التقوی و اهل المغفره فاجعلنی اهل التقوی و اهل المغفره.

۱۰۲. یا کریمُ یا ربُّ! رحمت را از سُکرانِ غفلت در معیشت و نسیانِ غرور در عالم طبیعت که بدتر از کفرانِ نعمت و سکرانِ شراب است نجات ده. «سُکر الغرور ابعده افاقه من سُکر الخمر». به او سکرانِ خوبِ مستِ صلوات عطاء نما، نه سکرانِ بدِ مستِ شراب.

۱۰۳. یا الهنا و یا مولانا ما را از سُیکاری و کُسالی در فرائض و نوافل و ارهان، چرا که فرمودی: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى» (۲) و باز فرمودی: «وَلَا يَأْتُونَ (المنافقون) الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى» (۳) در نماز نه سَیْکَر و نه پَکَر باشم و نه کَسَل و فِشَل.

۱۰۴. یا ربِّی رحمت را از نسیانِ شیطانی و ارهان و به سُکرانِ رحمانی در رسان.

۱۰۵. یا الهی و سیدی و ربی، رحمت را از خشوعِ نفاق که همان خضوعِ جسم و تواضعِ تن و نفاقِ قلب است، نجات ده و به خشوعِ قلب و خضوعِ بدن در رسان.

۱۰۶. یا سیدی و الهی و مولای، رحمت را به عبادتی واصل و نایل کن که به محبتت و از محبتت به رؤیتت بینجامد، چرا که گفته اند: العبادَةُ باعثةٌ للمحبه و المحبه باعثةٌ للرؤیه. به این ترتیب سعدی شیرازی که می گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلوق نیست (۴)

ناتمام و بلکه خطاست.

۱۰۷. اللهم مولانا ما را از دُونِ مستی و بد بی هوشی و زشت مدهوشیِ شرابِ برهان و به خوش مستیِ سَکَرِ صلوات برسان.

۱۰۸. یا قابلِ التوب! جدّاً از تو می خواهم یک بار، خالصانه و محضاً لک بگویم: «استغفرالله ربِّی و اتوب الیه» و از تمام گناهان به عنوان این که ترک امر مولوی حضرت حق تعالی است، همیشه، دست بکشم. مولوی در این خصوص چنین انشاد فرموده است:

توبه کن مردانه سرآور بره

که فمّن يعمل بمثقال یره

۱۰۹. یا مقلب القلوب، حوّل قلوبنا من حَرَم الشیطان الی حرم الله، لِأَنْ يُسَكِّنَ فیه الله لا

١- محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، ج ٧٧، ص ٥٠.

٢- نساء، ٤٣.

٣- توبه، ٥٤.

٤- سعدى شيرازى، بوستان، بيت ٥٤٣.

غیر. لأنه قال الصادق (عليه السلام): «القلب حَرَمُ اللهِ فلا يُسْكِنُ في حَرَمِ اللهِ غيرُ الله».

۱۱۰. سیدی! تو که باب رحمت بی نهایت مفتوح است و خوان نعمت بی حسابت مبسوط، به رحمت حالی آشفته و دلی شوریده و فزادی شیدایی و قلبی داغدار و چشمی اشکبار و سری سودایی بی قرار و سینه ای شرحه شرحه آتشبار مرحمت فرما. مولای سگ رحمت را گرسنه بدار تا سگ رحمت، تابع رحمت شود و الا رحمت تابع سگ شده آن روی سگیش بالا می آید. در ضرب المثل ها آمده است: أَجْعُ كَلْبِكَ يَتَّبِعُكَ (۱)؛ سگت را گرسنه بدار تا تابع تو شود.

۱۱۱. یا ولّی المؤمنین یا غایه آمال العارفين یا غیاث المستغیثین یا حیب قلوب الصادقین و یا اله العالمین! ما را از حرق و غرق و آسف و حزن و تلف و تعب و وجع و الم و مرض و جزع و فزع و مَرَح و فرح نجات ده و نزد خودت و در جوارت اسکان ده و در مقعد صدقت، در جایگاه پادشاهی مقتدرانه است؛ «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۲) متوطن ساز.

۱۱۲. خداوندا، اگر ما را به شب خیزی و اشک ریزی و سَهَر در سَهَر موفق کردی از دعا کردن در حق مؤمنان، ما را محروم نما، چرا که امام حسین (علیه السلام) از زینب (علیه السلام) درخواست کرد: مرا در نماز شب و نافله لیل فراموش نکن؛ یا اختاه لا تنسینی عند نافله اللیل.

۱۱۳. ای خدا ما را کربلایی کن

بعد از آن با ما هر چه خواهی کن

۱۱۴. خداوندا در دنیا به تو در مورد معیشت و زندگی گرفت و گیری نکردیم، تو هم در آخرت گرفت و گیری به اعمال ما مکن. دیده را نادیده و نادیده را دیده و کرده را ناکرده و ناکرده را کرده انگار.

۱۱۵. از آن روزی که ما را آفریدی

بغیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چارت

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

۱۱۶. الهنا به ما دوام در صلوات و صلوات در دوام عطا بفرما، چرا که فرمودی: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۳) و ما را آل رسولت (صلی الله علیه و آله) قرار ده تا مشمول صلوات تو و ملائکه و مؤمنان شویم. پیامبر رحمت تو فرموده است: کل تقی و نقی آل (۴).

- ۱- کلیکه و دمنه، ص ۳۳، تصحیح: حسن زاده آملی، امیر کبیر و حسن زاده، نمط ۹، ص ۴۵
- ۲- قمر، ۵۵.
- ۳- معارج، ۲۳.
- ۴- بحار الانوار، ۹۱/۲۶۲

۱۱۷. الهی آفریدی رایگان، روزی دادی همگان، لذا آمرزیده باد همه مان، آخر

تو خدایی، نه بازرگان؛ چیزی نیستیم تا شویم بدهکار.

۱۱۸. خدایا ما را موفق کن هفت منزل سیر و سلوک را که به ترتیب عبارتند از: یقظه و توبه و تقوی و تخلیه و تجلیه و لقاء باطنی و دائمی یار، نه دیدار ظاهری و موقتی آن، بی سالک و بخوبی و سریع و دقیق بگذرانیم.

۱۱۹. خدایا از غفلت و جهل در آرم و به ذکر و علم برسانم و به حکمت حیرت بوصولم و به سکون و یقین بنشانم.

۱۲۰. یارب در آغاز، خودت درم دمیدی و گفستی «و نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱)، لذا خودت دوباره، به آسانی آن منفوخ و گوهر روحی ام را مقبوض و متوفی بفرما تا در حضورت راه یابم و به درگاهت بار یابم؛ نعم ما قلت: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (۲).

۱۲۱. یا رحیم الدنیا والاخره، رحمت زمینی را ارحم آسمانی و ارحم آسمانی را امیدوار به ارحم الراحمین نما.

۱۲۲. خدایا! همه نقشه ها و توطئه ها علیه و بر ضد رحمت را نقش بر آب نما و تمام کثراتی را که سبب حجابش شده است سراب کن.

۱۲۳. مولای! رحمت را موفق به بایست ها نما. میان یلان سرفرازش نما.

۱۲۴. ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! ای اهل بیت (علیه السلام)! ای قطب الاقطاب نظام آفرینش! ای امام همام زمین و آسمان و جن و انس مهدی تمام زمان و زمین! ای ملائکه! همیشه در نمازهایم به شما سلام می کنم، لذا از شما انتظار سریع و اکید دارم دعا کنید خداوند رحمت ناقابل را قابل کند تا جواب سلام شما را که واجب است بدهید، با گوش جان بشنود، چرا که در زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده است: «أشهد أنك تشهد مقامي و تسمع كلامي و ترد سلامي» (۳)، بنابراین مرده و زنده اهل عصمت و طهارت یکسان است. (۴) و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: یا عبدالله... و أنك حی عند ربك ترزق فاسأل ربك و ربی فی قضاء حوائجی (۵).

۱۲۵. الهنا شئد و تلوین شئاد و مکار را شهد و شیدا و بیتاب نما.

ص: ۴۸۷

۱- حجر، ۲۹.

۲- زمر، ۴۲.

۳- کلیات مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۷۶۱ و ۷۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۶۰.

۴- ر.ج: نساء، ۶۴.

۵- عده الداعی، ص ۶۵.

۱۲۶. امید است ما توسط عبادات و دعاها و طاعات قابلیت پیدا کنیم و بتوانیم خود را در معرض و محل دمس ها و وزش های گه گاهی و گاهگاهی الهی قرار دهیم، چرا که روایت شده است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ (نَفْحَاتٍ) أَلَا فَتَعْرَضُوا لَهَا وَلَا تُعْرَضُوا عَنْهَا» (۱).

۱۲۷. معشوقا! از تو خواهیم به توبه و در حال نوبه و نوحه و ندبه از حوبه، اوبه کنم.

خواجه عبدالله انصاری گوید:

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ

گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ

این درگه ما، درگه ناامیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازآ (۲)

حافظ گوید:

من رند و عاشق در موسم گل

آنگاه توبه! استغفرالله (۳)

که منظور وی این است که هرگز وی از رندی، یعنی ملامتی - که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد - توبه نخواهد کرد.

۱۲۸. یا ناصر المستضعفین و قاصم المستکبرین! برای دعا جهت تعجیل صاحب العصر و الزمان (عج) توفیقمان ده، چرا که روایت شده است: «و اکثرُوا الدعَاءَ بتعجیل الفرَجِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ فرَجُكُمْ» (۴).

۱۲۹. خدایا از شَرِّ سَهْوٍ و سَيِّئَاتِ لَهْوٍ و خِسْتِ جَهْلِ و شَيْطَنَةِ شَيْطَانٍ و غَفْلَتِ حَقِّهِ تَوْپِنَاهُ مِی بَرَم. «وَأِمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۵).

۱۳۰. أسئلك التوبه و حُسْنَ الْأَوْبَةِ و النزوع عن الحوبه.

۱۳۱. خدایا ما را از هَنَاءِ نُعَاسٍ و وَهْنِ خَوَابٍ و مَسْتِ دُنْيَا و خَمْرِ شَرَابٍ و سَهْوِ فُؤَادِ بَرَانٍ و به محبت عَشَاقِ حَضْرَتِ حَقِّ و مَوَدَّتِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ و عِبَادَتِ سَلَاكٍ و تَجَرُّدِ زُهَادٍ و مَشَقَّتِ رُهْبَانِ بَرَسَانِ.

۱۳۲. بارالها با آب زلال حکمت های عرشیه ات، زنگار تار شبهه های فرشیه ی ما را زایل نما.

١- المراقبات، در مقدمه علامه طباطبائی.

٢- نك: يحيى يثربى، ص ٢٢١، ١٣٨٩.

٣- لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه «استغفار».

٤- كمال الدين، ج ٢، ص ٤٨٥.

٥- فصلت، ٣٦.

اعوذ بكلمات الله التامه من شر كل سامه و من كل عين لامه؛ به وسیله کلمات تام و تمام خداوند که منظور ائمه هدی (علیه السلام) اند از شر و نحوست هر چیز سمی و چشم زخمی به خدا پناه می برم (۱).

۱۳۴. خدایا همچنان که جرمم کوچک است جرمم را کوچک قرار ده و الا جریمه ی جرم صغیر، جرم بزرگ و طاقت فرسا خواهد بود.

۱۳۵. درود بر حامل زیب و زیور و زینت رسالت و خاتم نبوت، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و سلام بر کمال دیانت و تمام وصایت، سید عرب و عجم، علی عدالت گستر در جهان، که آن رسول، در دنیا در قبال اذیت امت، سباحت و شفقت نمود و در آخرت در عوض شکوه و شکایت، رأفت و شفاعت خواهد نمود.

بَلِّغِ الْعُلَىٰ بِكَمَالِهِ كَشَفِ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ

حُسْنُ جَمِيعِ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آله

و این وصی، مظلوم به دنیا آمد و مظلوم زیست و مظلوم جان به جان آفرین تسلیم نمود. آن، در تنزیل با مشرکین جنگید و این، در تأویل با منافقین و رحمت با تحریف و هابیان و تفسیر تکفیریان.

۱۳۶. ای رحیم و دود، طبق فرمان انبیایت، در آغاز، طلب مغفرت می کنم، سپس به وسیله توبه به درگاهت مایل و نایل و واصل می گردم تا مورد رحمت و محبت تو قرار گیرم و از آثار آن دو، که بهشت و رضوان اکبر است، بهره مند گردم. (۲) «وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ». (۳)

۱۳۷. یا عزیزنا! ما را با نزول در منزلت اهل اذان و صلوات و زکات و خمس و جهاد و...، ثواب و پاداش مرحمت و عنایت فرما و با صعود به صعود (نام کوهی در دوزخ) اهل عنود، عذاب و عقاب منما.

۱۳۸. معبودنا ما را از صعود به صعود عنیدی و هبوط شهوی و هاویه سفسطی و نکبت مغلطی و مستی قلبی و شک شبهه فلسفی و علقه دنیوی و هوئی هوسی و فرود سبیطی و سقوط سقیری «وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ* لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ* لَوْ أَحَ لِّلْبَشَرِ» (۴) و شرک بشری برهان و به

۱- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه لامه.

۲- المیزان، ۱۰/۳۹۱.

۳- هود، ۹۰.

۴- مدثر، ۲۷-۳۹.

بَصِيرِ بصیری و گوش هوشی و عقل و حیانی و صعود به فلسفه نظری و حکمت عملی و تدریس ادیسی و ذوق ابداعی و سلوک صوفی صافی و صلوات عشقی جدی و صیام شوقی و زکات سری و حج قلبی و دفاع جانانه از اسلام علوی برسان.

۱۳۹. ای خدای تنها و معشوق رعناء و محبوب دل ها و رحمان ریحان و ذی جود قهرمان و مأنوس زیبا و خور تابان و آفتاب درخشان و ماه تابان و چشمه جوشان و لعل بدخشان و یاقوت رخشان و امید بیتا! از آن جهت اذان گویم و نماز گزارم و به طور کلی عبادت کنم و... تا موفق به رؤیت رویت و دیدن وجهت و ملذذ به نگاه لب لعلت و خدّ زبیت و گونه گلت و صورت ماهت و قد سروت و قامت مستقیمت و جست و خیز دلربایت شوم بل محو ذاتت گردم و به صحو بعد از محوت و محقت در رسم، لذا صلوات و صلواتم نه برای توبره آخر و آغل دنیای دنی و دون و نه به سبب طوبای آخرت و نه به علت سدره المنتهای جنت است. من از دنیا و عقبی و بهشت گذشتم و تنها به تو پیوستم.

۱۴۰. یا لاله الا الله حقاً حقاً! شنگولم و منگولم اگر شهید و شیبا و شاد و شیدا شوم و خشمگینم و رنجور اگر شید و شیاد و شوم و شهوان گردم.

۱۴۱. ای همه چیزم و همه ی امیدم! و ای آن که از پس هر شب یأس، صبح یأس امید دمیدی! از تو در فرائض، سجده طولانی و تقرب خواهم و زار و راز و نیاز و ناله، چرا که فرموده ای: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (۱). وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم در سجود می فرمود: اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سختک و اعوذ بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک، انت کما اثنت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون (۲).

ای خدا همی خواهم که به سجده بیفتم، چنان که سحره فرعون چنین بودند. «وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» (۳) نه این که به سجده بروم، چنان که اکثر مردم چنان اند.

ای معبود و معشوقم! و در نوافل قنوت طولانی نصییم نما، تا در آن شعر و دعا و شعور و نوا و ادب و نداء در هم آمیزم و مترنم به ترنم منظوم ذیل گردم:

الهی عبدک العاصی أتاکا

مقرّاً بالذنوب و قد دعاکا (۴)؛

خدایا بنده ی عاصی نزد تو آمده است و تنها تو را خوانده است، در حالی که به گناهانش اقرار

ص: ۴۹۰

۱- علق، ۹۰.

۲- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۲۱، ش (۲-۴۷۸۴).

۳- اعراف، ۱۲۰

می کند.

۱۴۲. ای محبوب دل اهل دل! مصلین را همه اهل آه و آهن و قوم با عزت و امت با قدرت و جیل با ابهت و جماعت با وحدت و هنگ با فرهنگ و فرهنگ با فطرت هماهنگ با عقل و مجتمع مایل به جمعه و جماعت و طائفه ی طائف به دور کعبه و ملت با شوکت و شوکت با حکومت و حکومت با حکمت و عدالت و نظام با شریعت توأم با محبت و قرین با طریقت با شور و شوق و عجزین با حقیقت همراه با عشق و ولایت و... قرار بده.

۱۴۳. یا معبودنا! ما را از منافقین قرار مده و الا بر مسلمانان حرام است برای میت منافق نماز گزارند و دعا بخوانند و بر سر قبر آن ها برای آموزش آن ها بایستند. (۱)

مکن نماز بر آن هیچکس که هیچ نکرد عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد (۲)

۱۴۴. خدایا نسل و تبار و هابیت منفور در پیشگاه اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه و جوامع بشری و خبیث تر از منافقین و سلفی های مغضوب و داعشی های تروریست و تکفیری های خون آشام را قلع و قمع و قطع نما. آن ها ریش داران بی ریشه و شعار دهندگان بی شعورند. نه اصل و بُنی در تاریخ دارند و نه از اندیشه ی فطری و عرفی و عقلانی و وحیانی تغذیه می نمایند و نه از شیعیان زنده در عصر غیبت کبری درس می گیرند و نه از صحابی شیعه و شهید، مثل حجر بن عدی و... .

چرا داعش ها مقدس های خشکند

که یکسر پشک جز آن ها که مشکند

يُرِيدُونَ (آل سعود و الداعشیون و اسرائیل و آمریکا) لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳)

کی شود دریا ز پوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منطمس (۴)

۱۴۵. یا هو الله الذی لا اله الا هو! ما را موفق به دعا کن تا ثمرش اجابت باشد و به شکر، تا اثرش زیادت گردد و به توکل، تا حاصلش کفایت باشد و به استغفار، تا ثمرش توبه پذیری باشد. امام صادق (علیه السلام) در خصوص آیه ی «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۵)، می فرماید: «مَنْ أَعْطَى ثَلَاثَةَ لَمْ يَحْرَمْ ثَلَاثَةَ، مَنْ أَعْطَى الدَّعَاءَ أُعْطِيَ الإِجَابَةَ وَمَنْ أَعْطَى الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ وَ»

ص: ۴۹۱

۱- توبه، ۸۴.

۲- گلستان سعدی، ص ۲۳۴.

۳- صف، ۸

۴- نڪ: حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیہات، نمط ۹، ص ۱۶۰

۵- مؤمن، ۶۰.

مِنْ أَعْطَى التَّوَكَّلَ اعْطَى الْكَفَايَةَ» و در قرآن آمده است: «لِيَمُنَّ شَاكِرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ» (۱) و «وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۲) و «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (۳) و اگر آیه ی «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۴)، ملاحظه شود می توان گفت: چهارمین چیزی که خدا به بنده اعطا می کند توفیق یاد و ذکر انسان از خداست که ذکر خدا از انسان را در پی دارد.

۱۴۶. یا ایها الملک القدوس السّلام المؤمن المهیمن! رحمت، با سَعَت و رحبَت در خور معرفتش نسبت به تو، دعا می کند، تو هم با فسحت و وسعت بی نهایت رحمتت، اجابت کن (۵) و اما آن دعا و مسألت این است: رحمانا و مولانا و الهنا و سیدنا! بحرین و لبنان و غزه و عراق و سوریه و یمن و افغانستان و مسجد الأقصى و ما و من فی اطرافه و اکنانه و ایران و... را از خرابی و ویرانی و قتل و غارت و هلاکتِ حرث و نسل و فساد در برّ و بحر و جوّ، توسط آمریکا و اسرائیل و اروپا، جدّاً و حتماً و بتأ و قطعاً، به دور بدار و خیزش اسلام خواهی اعراب را منتهی به پیروزی نهایی بفرما.

۱۴۷. یا ایها العزیز الجبار المتکبر الذی لا اله الا هو! رحمت را به مرحمتت، فقیه و حکیم و عارف قرار بده تا خلیفه و نمونه و مثال و مثل و مثیل تو در روی زمین باشد و او را در امر ابلاغ و تبلیغ و تنفیذ و تحکیم شریعت محمدی و شیعه علوی و پیام رسانی خون و قیام و عرفان حسینی و سلحشوری عاشورایی و وحی و حکمت کربلایی، در میان نسل ها و در اعصار و امصار، کاملاً موفق و صد در صد مؤید «من عندک» قرار بده. یا رب مرا و ما را در این باب دریاب، چرا که روایت شده است: «اذا اراد الله بعبد خیراً، افقهه فی الدین» و باز روایت شده است: «الحکمه ضالّه المؤمن یاخذها حیث وجدها» (۶) و قرآن فرموده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای ليعرفون» (۷).

۱۴۸. ایها الخالق الباری المصوّر، لك الأسماء الحسنی و الصفات العلیا! خواهم بهر کفاف بخورم و ما بقی را بخورانم، نه این که به زیادت بخورم و هیچ نخورانم و نه این که نخورم و

ص: ۴۹۲

۱- ابراهیم، ۷.

۲- طلاق، ۳.

۳- نوح، ۱۰.

۴- بقره، ۱۵۲.

۵- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۳.

۶- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۵، باب من يجوز أخذ العلم...

۷- ترجمه المیزان، ج ۱۸، ص ۵۷۹، ذیل آیه ی ۵۶ ذاریات.

بخورانم و از همه بدتر این که: نخورم و نخورانم. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: خوشا کسی که زیادی مال را به دیگران ببخشد و زیادی سخن را برای خود نگاه دارد.(۱)

چه گنج ها که نهادند و دیگری برداشت

چه رنج ها که کشیدند و دیگری آسود

امام صادق فرموده است: من کثر اشتباکه بالدنیا کان أشدَّ حسرَةً عند فراقها؛ کسی که به دام دنیا بیشتر گرفتار آید، در موقع جدایی از دنیا، حسرت و پشیمانی در مورد آن(دنیا) بیشتر گردد(۲).

۱۴۹. یا ایها العزیز الحکیم! رحمت را موفق و مؤید و ملذذ و مکیف به نمازی کن که سبب مشاهده تنها تو باشد، آن مشاهده ای که قره العین من محب باشد، لذا صلوات، مشاهده و رؤیت است، یعنی مشاهده ی عیانی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است و رؤیت عینی، در مظاهر فرقی، پس اگر رحمت مصلی، صاحب بصر و عرفان نباشد، یعنی نداند: حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز، متجلی است، حق را نمی بیند.(۳) به همین دلیل حکیم سبزواری گفته است: ان المعرفه بذر المشاهده(۴) و نعم ما قال علی(علیه السلام) «لم اعبد رباً لم اره».(۵)

و به او روزه ای عطا فرما که خوابش عبادت و سکوتش تسبیح و عملش مقبول و دعایش مستجاب باشد. قال الصادق(علیه السلام): نوم الصائم عباده و صمته تسبیح و عمله مقبل و دعاؤه مستجاب.

یکی از اولیاء الله به واسطه مراقبتی به لقای «من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لایتمثل بی» تشریف حاصل نمود. از آن عالی جناب ذکر خواست. حضرت فرمود: من به شما ذکر سکوت می دهم(۶).

۱۵۰. یا ص! صلّ علی س و آل س کما صلّیت علی الیاس و ال یاسین.

۱۵۱. ای پاک پاک! به حق پاکانت، پاک ما را از ناپاکی، پاک پاک نما.

۱۵۲. خوشا جوان زیبا صورت و خوش سیرت و پاک طینت و قوی هیكل و رهیده از

ص: ۴۹۳

۱- مطهری، سیر نبوی، ص ۲۵۵، ۱۳۷۷.

۲- عده الداعی، ص ۱۱۵.

۳- ر.ک: صد کلمه در معرفت نفس، حسن حسن زاده آملی، ص ۵۵۵۴.

۴- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۵، ۱۳۶۹ و نک، رحمت الله شریعتی، حکمت احکم، ص ۴۴، بوستان کتاب، ۱۳۹۰

۵- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ مصباح الهدی، محسن حسینی، ص ۶۰.

۶- حسن حسن زاده آملی، انسان در عرف عرفان، ص ۲۶، ۱۳۹۴

شهوَت و رسیده به عبادت و مصلی با ادب و فخر حضرت حق. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْهَى بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُ: أَنْظِرُوا إِلَيَّ عَبْدِي تَرْكَ شَهْوَتِهِ مِنْ أَجْلِي».(۱)

۱۵۳. خداوند رحمت از تو سه خصلت خواهان است: اول: خصلت خودت و آن کتمان سر است، دوم: خصلت پیامبرت و آن مدارا با مردم است، سوم: خصلت ولایت و آن صبر و تحمل است.(۲)

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

۱۵۴. خداوند، به جوانان توفیق ده تا عبادت، مخصوصاً نماز خوب و خالصانه خود را به سوی تو صعود دهند تا تو بهترین مصلحت آن ها را به سوی آن ها هبوط دهی. قالت فاطمه (علیه السلام): «من اصعد الى الله خالص عبادته أهبط الله اليه افضل مصلحته».(۳)

۱۵۵. پروردگارا، به رحمت، آن نوع ایمانی را عطا فرما که در موقع غضب از حق خارج نشود و در وقت خوشی در باطل داخل نگردد و در عصر قدرت و مکنت بیشتر از حقش نگیرد.(۴)

۱۵۶. خدا پیامزد آن کسی را که به رحمت یک نصیحت نمود: مالت را در کساد و ایمانت را در رواج نگه دارد.

۱۵۷. نعم ما قال الرسول (صلی الله علیه و آله): «اللهم لا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدًا».(۵)

۱۵۸. صلوات و سلام حضرت حق بر امام حسین (علیه السلام) باد که فرمود: «لو بايعت يزيد فعلى الاسلام السلام».

۱۵۹. چه زیباست این دعا: «يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد! اسئلك بنبیک، بنبی الرحمه و عترته، ائمه الأئمه: أن تصلى عليه و عليهم و أن تجعل لی من أمری فرجاً قریباً و مخرجاً و حياً و فلاحاً سریعاً و خلاصاً عجیلاً و اجيراً جزیلاً. إني اجدك على كل شيء قديراً عليماً»(۶) و چه خوش است سخن امام حسن (علیه السلام) در موقع

ص: ۴۹۴

۱- نهج الفصاحه، به کوشش تنکابنی، ص ۱۸۵، ۱۳۸۰.

۲- کلینی، اصول کافی، ۲/۲۴۱ و زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۵۹.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ۶۸/۱۸۴.

۴- نک: آیه الله مظاهری، زندگانی چهارده معصوم، ص ۱۵۹.

۵- نک: همان، ص ۱۶.

۶- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۵ (با کمی تصرف).

ورود به مسجد: «الهی ضیفک بیابک یا محسنُ قد أتاک المسئ فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».

۱۶۰. الهی و ربی! هر چه به رحمت موقعیت علمی بیشتر می دهی بیشتر احساس نیاز به حفظت از او می شود. لَأَیْنَ الْحَسَنَ مِنْ کَلِّ، حَسَنٌ وَ مِنْهُ أَحْسَنَ لِمَکَانِهِ مِنَ الْأَسَاتِیذِ وَ الْقَبِیحِ مِنْ کَلِّ، قَبِیحٌ وَ مِنْهُ أَقْبَحَ لِمَکَانِهِ مِنَ الْأَسَاتِیذِ.

۱۶۱. چه زیباست سخن حضرت عیسی (علیه السلام) به حواریین: «الدنیا قنطره فاعبروها و لا تعمروها». (۱)

۱۶۲. ای قهار مطلق، حریت و هابیت آل عفریت را به حریت اهل حریت بدل نما.

۱۶۳. ای جانان مطلق! جانانه عشق عشقی ما را به عشق جدی غیر عشقی دگرگونه کن.

۱۶۴. خداوندا پاکم کن آنگاه خاکم کن، لذا از پاک و نا پاک هیچ ندارم باک.

۱۶۵. یا قاصم الجبارین! منافقین را از شبکوری و خرگوشی و بحران جدال و مرء، برهان و به شکوری و خرگوشی و برهان منطقی و فلسفی، برسان و الا به آن ها از ثمره ی شجره ی خبیثه ی زقوم دوزخ بخوران.

۱۶۶. ای معبود مطلق! اگر من گه گاهی در نماز تأخیر دارم مرحومم بدار و مرحومم مدار؛ چرا که: «اگر دیر آمدم شیر آمدم».

۱۶۷. یا رب العالمین! جوانان معتاد به مواد را معتاد به نماز نما تا به امنیت روان و صحت جسم و جان برسند و در هیچ مشکلی هراسان نشوند.

مشکلی نیست که آسان نشود

مرد باید که هراسان نشود

۱۶۸. یا غایه آمال العارفين! رحمت را نه از خود، راضی نما و نه از خود، بیگانه که آن، غرور آورد و این، سقوط. نعم ما قال سعدی علیه الرحمه:

اگر خویش راضی نباشد ز خویش

چو بیگانگانش براند ز پیش

۱۶۹. خداوندا نوجوانان و میانسال ها را از هر جهت، مخصوصاً از این جهت مصون بدار که نه آنان، اینان بشوند و نه اینان، آنان، بلکه آنان، آنان باشند و اینان، اینان.

شیئان عجیبان هما اُبرد من یخ

شیخ یتصبی و صبئی یتشیخ؛

دو چیز عجیب، سردتر از یخ اند، میانسالی که خود را مثل و شبیه نوجوان بنمایاند و نوجوانی که خود را مثل و نظیر میانسال.
زنی که خود را شبیه و نظیر و الگوی مرد نشان دهد،

ص: ۴۹۵

۱- خصال، شیخ صدوق، ص ۶۵.

زن نیست؛ بلکه شیطان و ابلیس و لاقیس است و مردی که خود را شبیه زن نشان دهد، مرد نیست؛ بلکه امرد نامرد است. خدایا رحمت و رحمت خواهان رحمت را از شهوان شیطان و وسواس خناس و شیطان بلاز(۱) و تلبیس ابلیس و تلقین لاقیس و نفرت عفریت نگاه دار.

تو گویی که عفریت لاقیس بود

به زشتی نمودار ابلیس بود

۱۷۰. یا اهل الحکمه المطلقه! رحمت را خَرِیتِ ضد خَرِیتِ قرار ده تا از حکمت، لذت برد و از نکبتِ ضد حکمت نفرت ورزد.

۱۷۱. یا عالم الخفایا! اگر رحمت را جاهل قرار دادی، عالم به جهلش قرار بده تا جهلش را تبدیل به علم نماید. چه خوب گفته است ابن سینا:

نموت و لیس لنا حاصل

سوی عَلِمنا أنه ما عَلِم؛

می میریم در حالیکه برای ما حاصلی جز این نیست که آگاه شده ایم به اینکه آگاه نشده ایم. می دانیم که مردیم و چیزی با خود نبردیم. برخلاف کسانی که جاهل اند و خیال می کنند عالم اند و فاسق ترین اند و تصور می کنند نیکوترین اند. این ها در جهل و فسق مرکب اند و آنها در جهل و آلودگی بسیط.

۱۷۲. یا اهل التقوی والمغفره! ما را از پنج چیز میانی حفظ نما: ما بین دو گوش (چشم) و ما بین دو فک (زبان) و ما بین دو کف (داری) و ما بین دو پا (دامن) و ما بین دو جنب (شکم). الهنا و مولانا! رحمت را از شرّ لقلقه (لسان) و قبقه (بطن) و ذبذبه (ذکر) و ارهان و به خیر صَمت و حکمت و عفت در رسان. روایت شده است: رحم الله امرأً أمسک ما بین فکیه و اطلق ما بین کفیه(۲) (و حفظ ما بین رجليه و صان ما بین اذنیه و عصم ما بین جنبيه).

۱۷۳. یا دائم الفضل علی الطبیعه اعطنا علومنا العمیقه و ارزقنا ارزاقنا الوسیعه و اهدنا سبلنا الشرعیه و أوصلنا جنّاتنا، راضیه مرضیه. اللهم ارزقنی من فضلک وجودک رزقاً و اسعاً، حلالاً طیباً، مبارکاً دائماً، لاملئاً و لا خالیاً(۳).

۱۷۴. خدایا رحمت را که از تلبیس و کفر ابلیس و تسویف و فسق لاقیس و تزیین و اثم عفریت به تو پناه می آورد، پناهش ده.

۱۷۵. ای پناه دهنده ی پناه خواهان! رحمت، به اقتدای پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)، از همسری که

١- ابن منظور، لسان العرب، ذيل كلمه «بلز».

٢- جواهرالبلاغه، ص ٣٤٩.

٣- نك: مستدرک، ١٣/٣٩، ١٢. باب استحباب الدعاء في طلب الرزق.

او را قبل از پیری، پیر می کند به تو پناه می آورد. آن حضرت فرمود: اعوذ بک من إمرأه تُشینی قبل مَشییی. (۱)

۱۷۶. معشوقا! رحمتِ عاقل را شهید عقل مقرر مفرما، بلکه شهید عشق قرار بده؛ چرا که روایت شده است: من عشق و عَف و کتم و مات، مات شهیداً. (۲)

خدایا از سرگذشتن را سرگذشت ما و از سِرّ نگذشتن را سرشت ما قرار ده.

خدایا مقدر فرما: به داعشی پلیدتر از هر پلیدی، سر بدهیم اما سِرّ ندهیم تا برای آن ها نه سری ماند و نه سروری و نه بهره دنیوی ماند و نه ثواب اخروی عاشقان را سرشوریده به پیکر عجب است دادن سر، نه عجب، داشتن سر عجب است

۱۷۷. ای ساقی شراب طهور! مستم کن، ولی مست می وصل ذات، نه مست غفلت و غرور و سکرِت خُمور. علی (علیه السلام) می فرماید: سُکر الغفله و الغرور أبعَد إفاقه من سکر الخُمور. (۳) خدایا مدنیین دل شکسته را بشارت ده و صدیقین اهل عجب را انداز.

۱۷۸. خدایا همان گونه که رحمت را بالغ جسمانی مقرر فرمودی، بالغ حکمی و عقلانی و قدسانی و عرفانی نیز مقرر فرما. مولوی چه خوب انشاد فرموده است:

خلق اطفالند جز مست خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوی (۴)

خاقانی گوید:

و طفل می خواندمت زهی بالغ

مست می گفتمت زهی هشیار (۵)

۱۷۹. رزاقا! رزقی به رحمت عطا فرما که آن، او را بطلبد، نه او آن را؛ چرا که علی (علیه السلام) فرمود: الرزق یطلب من لایطلبه. (۶) سعدی در مورد قناعت چنین سروده است:

خدا از چنان بنده، خرسند نیست

که راضی بقسم خداوند نیست (۷)

۱۸۰. پاكا! قدوسا! سُبوحا! دیده ی ما را پاكِ پاكِ كن تا پاكِ عالمِ پاكِ و آدمِ پاكِ و ناپاكِ را پاكِ و پاكیزه ببینیم.

- ١- وسائل الشيعه، ج ٢٠، ص ٣٤، ١٤١٦ق.
- ٢- الهندي، ح ٧٠٠٠ و نك: اشارات و تنبيهات، ٣/٣٨٤.
- ٣- غرر الحكم، ص ٤٤٠.
- ٤- مثنوى معنوى، دفتر اول، ص ١٧٦، نيكلسون.
- ٥- لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه بالغ.
- ٦- غرر الحكم آمدى، ج ١، ص ٤٦٥.
- ٧- نك: لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه «خدا».

دیده ی پاک این چنین بیند

نازنین جمله نازنین بیند

۱۸۱. خدایا! همه طالب صیدند و رحمت نیز. و تو بهترین صیدی و من صیاد. معشوقا! تور درخور، به رحمت عطا فرما تا تو را صید نماید و الا تو او را صید کن و گرنه شیطان او را صید می کند.

کل من فی الوجود یطلب صیداً

انما الإختلاف فی الشبکات(۱)

۱۸۲. یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح! از رحمت در گذر که دائم با حال و قال گوید: یا رب یا رب یا رب! هذا عبدک بْهلولٌ(۲)، بین یدیک مغلول و فی استغفارک مشغول.

۱۸۳. خدایا ما را در حلقه و دسته و زمره و جرگه کسانی قرار بده که برای عمارت آخرت دنیا را ویران نکنند و برای عمارت دنیا آخرت را خراب نمایند و با داده های خدایی در جستجوی سعادت آخرت باشند و بهره و نصیب خود را از دنیا فراموش نمایند و نیکوکار باشند؛ چنانکه خداوند در حق آنان نیکویی نموده است و مفسد نباشند. «وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».(۳) ناصر خسرو سروده است:

کنم نیکی چو نیکی کرد با من

خداوند جهان، دادار سبجان(۴)

و ما را از افرادی قرار مده که پیامبر درباره ی آن ها فرموده است: بدترین مردم کسی است آخرت خود را به دنیایش بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرت خود را به دنیای دیگری بفروشد(۵).

۱۸۴. ای دادار بیدار و حامی هر گرفتار! به ما آن ده که آن به.

۱۸۵. ای دادار سبجان! به رحمت می ناب و زلال صلوات و عشق دیدار یار غار و نی نای الله خوان عطا بفرما.

میگو با ذوق و دل آگاه

الله الله الله(۶)

۱۸۶. خداوندا به رحمت، عرفان اشراقی و حکمت صدرایی و جهاد و حیانی و عزت

- ١- حسن زاده آملی، الهی نامه، ص ٦٥.
- ٢- مرد خنده روی و نیکو صورت.
- ٣- قصص، ٧٧.
- ٤- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه دادار.
- ٥- من لایحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٥٣.
- ٦- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ٧٦٧.

اسلامی و ایمان سینایی لطف و مرحمت بفرما. شیخ الرئیس چه خوب سروده است:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چون من و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

۱۸۷. الهی و املی و بُئیتی و سُؤلی و مُئیتی و مولای و سیدی إن كان النَّدْمُ على الذنب تَوْبَةً فَإِنِّي و عَزَّتْكَ من النادمین و إن كان الإِسْتِغْفَارُ من الخَطِيئَةِ حِطَّةً فَإِنِّي لَكَ من المُسْتَغْفِرِينَ (۱)؛ امام سجاد(علیه السلام) می فرماید: ای خدای من! اگر پشیمانی از گناه توبه است، پس من بلا ریب و بدون شک و به عزت سوگند از پشیمانان ام و اگر طلب بخشش از خطا، سبب ریزش و محو گناه است، پس من از طلب کنندگان بخشش از توام.

۱۸۸. بار خدایا رحمت را عالم رؤوف قرار ده و سفیه شرور مقرر مفرما. به او درایت توأم با رعایت و دقت عطا فرما و از سَفَاهَتِ همراه با تنها روایت و گفتار، بری و بیزار فرما. قال الصادق(علیه السلام): ... لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ هَمَّتَهُمُ الرَّعَايَةُ وَالسَّفَهَاءُ هَمَّتَهُمُ الرَّوَايَةُ. (۲)

چه خوش است! «از گل بویی و از خرس مویی» (۳) و چه زشت است! «بلبلان خاموش و خر عرعر کند» (۴).

۱۸۹. بارالها! هرچند مداد علما بر دماء شهدا ترجیح دارد ولی به رحمت هم آن را مرحمت فرما و هم این را تا با آن دو بال صعود و پرواز به وصل و قربت نایل و واصل آید. قال الصادق(علیه السلام): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ. جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَوَضَعَتِ الْمَوَازِينَ فَيُوزَنُ دِمَاءُ الشَّهَدَاءِ مَعَ مَدَادٍ (منظور از مداد مرکب است، نه قلم) الْعُلَمَاءِ فَيَرْجِحُ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشَّهَدَاءِ. (۵)

خدایا و بارالها! همانگونه که به پیامبرت وحی کردی: بخوان و بخوان، به رحمت نیز الهام کن: بنویس و بنویس. روح عنصر المعالی شاد باد که در قابوسنامه نوشته است: مرد آنگاه توانا شود که نوشتن گیرد.

۱۹۰. بار معبود! رحمت از تو مسئلت چهل زیارت اربعین حسینی پی در پی و خالصانه و عاشقانه و توأم با معرفت را در ذیل بقعه ی امام حسین دارد؛ چرا که در آن زیارت،

ص: ۴۹۹

۱- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۸۳، شیرازی.

۲- احمد بن فهد الحلّی، عده الداعی فی نجاج الساعی، ص ۷۷، بیروت.

۳- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه گل.

۴- همان، ذیل کلمه بلبل.

۵- عده الداعی، ص ۷۷..

ویژگی هایی وجود دارد. فقد روی أن الله سبحانه و تعالی (خَصَّيْص) عَوْضَ الْحَسِين (علیه السلام) من قتله بأربع خصال: جعل الشفاء فی تربته و إجابته الدعاء تحت قبته و الأئمه من ذریته و أن لا یعدّ ایام زائریه من اعمارهم. (۱)

۱۹۱. خداوندا رحمت را از حظّ و لَمَدّ مال و منال دنیای دنی دور بدار و گرنه به حزن و حسرت از دست دادن آن، هنگام مرگ، سخت دچار خواهد شد. قال الصادق (علیه السلام): من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشد حسره عند فراقها. (۲) علاوه بر آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ما یعبد الله بشیءٍ مثل الزهد فی الدنیا. (۳) دنیاگرایان در رفاه بیش از حد خندان و در نتیجه مغرورند و در فقر بی اندازه گریان و در پی آن مایوسند که هر دو خطر روانی به دنبال دارد.

۱۹۲. الهی کیف أدعوك و أنا أنا و کیف اقطع رجائی منك و انت انت (۴).

۱۹۳. ای رحمت! از روی حقیقت به بارگاه رحمت حق عزّوجل برو و بگو: لبیک. آمدم. اگر گفت این جا چرا آمدی؟ بگو به کجا روم و به کدام سمت و سو رو کنم؟

این ره است و دگر دوم ره نیست

این درست آن دگر دوم در نیست

اگر گفت به اذن چه کسی آمدی؟ بگو

بر ضیافتخانه ی فیض نوال منع نیست

در گشاده است و صلا در داده، خوان انداخته

اگر گفت تا به حال کجا بودی؟ بگو حل مشکل من ازین به بعد است. ما مضی فات. اگر گفت چی آورده ای؟ بگو دل شکسته، زیرا گفته ای:

در کوی ما شکسته دلی می خرنند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

و افزون بر آن در این جا بیچارگی چاره کار است.

جز نداری نبود مایه دارایی من

طمع بخششم از در گه سلطان من است

و علاوه بر آن تو آفریدی رایگان. روزی دادی رایگان. پیامرز رایگان. تو خدایی نه بازرگان.

اگر گفت بیرونش کنید بگو

نمی روم ز دیار شما بکشور دیگر

برون کنید از در درآیم از در دیگر

اگر گفت این جرئت را از که آموختی؟ بگو از حلم تو.

ص: ۵۰۰

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۱۵.

۳- همان/ ۱۲۱.

۴- امام سجاده، دعای سریع الاجابه، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۳۰، سجاده.

اگر گفت قابلیت استفاضه نداری. بگو قابلیت را نیز تو افاضه می کنی. باز اگر از تو اعراض نمود بگو:

به والله به بالله به تالله

بحق آیه ی نصر من الله

که مؤ از دامت دست بر ندیڑم

اگر کشته شوم الحکم لله

اگر گفت مذنب و گناهکاری بگو اولاً تو غفاری، یعنی اگر گناهکار نباشم تو غفور نیستی و ثانیاً من ملک نیستم و آدم زاده ام و ثالثاً

ناکرده گنه در این جهان کیست بگو

آنکس که گنه نکرده و زیست بگو

من بد کنم و تو بد مکافات دهی

پس فرق میان من و تو چیست بگو

اگر گفت این حرف ها را از کجا یاد گرفتی بگو

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

اگر گفت چه می خواهی؟ بگو:

جز تو ما را هوای دیگر نیست

جز لقای تو هیچ در سر نیست(۱)

پس قسم به دادار بیدار که آیم به دیدار خدای دل آگاه، دیدار پروردگار بیزار از آزار مردم مردم آزار.

۱۹۴. ای منزل آهن از آسمان! آه آهنین شهدای مظلوم حجاج بلاد اسلامی مخصوصاً ایرانی را سبب سقوط هرچه سریع تر آل سعود قرار ده و آن ها را به عذاب صعود بر قله کوه صعود در دوزخ گرفتار نما.

۱۹۵. خدایا داعشی ها را منافق و منافقان را کافر و کافران را ضالّ و ضالین را مسلمان و مسلمانان را مؤمن و مؤمنان را متقی و

١٩٦. رَبِّ اجْعَلْ هذه المقالة و الرسالة و الكتابه، تكمله و مقبوله و مغفراه و ورداً و ذكراً و فكراً و تعقلاً للمسلمين و المسلمات. رَبِّ إِنِّي حَاولْتُ ليلاً و نهاراً و حَضَرْتُ و سَفَرْتُ و تَعَبْتُ و فَرِحْتُ و غِنَيْتُ و فَقَرْتُ و مَدْرَساً و مَسْجِداً و مَسْكناً و مَكْتَباً و سَرّاً و عِلانِيَةً عند بيتك المحرم. رَبَّنَا لِيُقيموا الناسُ الصلوةَ فاجْعَلْ افئدةَ منهم تَهوى إليها و ارزقهم من ثمراتها و اثراتها و بركاتِها لعلهم يشكرون. الحمد لله الذي وَهَبَ لِي هذا التوفيقَ. إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدعاءِ. رَبِّ

ص: ٥٠١

١- نك: حسن زاده ، هزار و يك نكته، ص ٧٧، ١٣٦٥.

٢- نك: روايات ذيل سوره تكاثر.

اجعلنی مقیم الصلوہ و من ذُرِّتِی. رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دَعَاءِ. رَبَّنَا اغْفِرْ لِي و لِوَالِدَيَّ و لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.

تا تو را دیدم ندادم دل به کس

تا دلم، خواندت بدادی آنچه هست

ص: ۵۰۲

به نظر می‌رسد چون بخش هفتم و هشتم این کتاب، که به ترتیب در مورد شکرگزاری و نیایش است، ضروری و مفید است، ولی غیر کافی است، لازم می‌نماید، بخش دیگری در تکمیل آن، افزوده و ضمیمه گردد.

این بخش از جهاتی نسبت به آن دو بخش، حالت خاص و جزئی دارد و بیشتر به صورت نصیحت و اندرز آن هم توأم با حکمت و در شکل و هیأت کلمات شیوا و زیبا و دلنشین است؛ به نحوی که مستقیماً مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته را مخاطب خود قرار دهد.

آن سخنان، اکثر کوتاه و گویانند، لذا بیشتر به دل می‌نشینند. زیرا ادبا گفته‌اند: خیر الکلام ما قلّ و دلّ؛ لذا هیچ کسی نباید خود را از آن‌ها بی‌نیاز بداند و الا از آدمیت کم دارد.

آن کلمات نغز و موزون و مستحکم، بیشتر حاصل تجربیات فلاسفه و علمای علم اخلاق و عرفاست که بعضاً، بلکه کلاً ریشه در قرآن و روایات و احادیث قدسی دارند.

در حقیقت نویسنده سعی وافر دارد از هنر کلامی و نوشتاری در جهت رشد علمی و هنری و اخلاقی و عرفانی و حکمی جوانان بهره‌لایزم و کافی بگیرد؛ چرا که سعدی شیرین بیان گفته است: علم از بهر دین پروردن است، نه از بهر دنیا خوردن. (۱)

اصولاً بعضی از سخنان و بیان‌ها معجزه‌آمیزند، به نحوی که وقتی جوانان سلیم‌النفس آن‌ها را بخوانند و یا بشنوند، آنچنان تحت تأثیر واقع می‌شوند که قابل وصف و توضیح نیست؛ به ویژه این که اگر از سخنان انبیا و اوصیای عظام باشد و علی‌الاصح چنانچه آن‌ها در قالب شعر و سجع و نظم خاصی درآیند.

گفت پیغمبر که إنّ فی البیان

سحراً و حق گفت: آن خوش‌پهلوان (۲)

چون جوان از فطرت سالم برخوردار است، به محض این که سخنان حکیمانه‌ای بشنود و یا

ص: ۵۰۳

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه علم.

۲- جامی، مثنوی هفت اورنگ، ص ۲۰.

مطالعه نماید و یا رفتار شایسته و بایسته ای ببیند، به سرعت می پذیرد و خود را با آن ها تطبیق می نماید.

آنچه مهم است و نگارنده این سطور بر خود بایسته می داند اینکه بهترین روش برگزیده شود تا در این خصوص موفقیت بیشتر حاصل آید. علی(علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَاقْبَالَاً (و نَفْرَةً) وَ اِدْبَاراً، فَأَتْوَهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَ اِقْبَالَهَا فَان الْقَلْبَ إِذْ أَكْرَهَ عَمِّي» (۱).

حکمت هم یا نظری است و یا عملی. حکمت نظری مربوط به جهان بینی و انسان شناسی است و حکمت عملی مربوط به قضایای اخلاقی و بایدها و نبایدهاست که این بخش، بیشتر در خصوص قسمت دوم است. نعم ما قال الله: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (۲).

حکمت ها و عبرت های قدسی

حکمت ها و عبرت های قدسی (۳)

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ: عَبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. وَ هَبَّتْكَ الدُّنْيَا بِالْإِحْسَانِ وَ الْآخِرَةُ بِالْإِيمَانِ (۴)؛ خداوند جل جلاله می فرماید: تمام موجودات را برای تو خلق نمودم، در حالیکه تو را برای خودم. دنیا را از روی احسان و لطف به تو هدیه دادم، در حالیکه آخرت را به سبب ایمان. (دنبال روزی که برایت تضمین شده است، مرو، بلکه پیگیر امر آخرت باش. آخرت را مرس. آخرت را برس).

خداوند به یکی از پیامبران الهی وحی نموده است: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَ لَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَ لَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي (۵)؛ به مؤمنان بگو لباس دشمنان مرا نپوشند و طعام دشمنان مرا میل نکنند و سلک و سلوک دشمنان مرا نپویند که در نتیجه دشمنان من می شوند، همان طور که آن ها دشمنان من اند.

خداوند عزوجل فرموده است: أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ. مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا

ص: ۵۰۴

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳، دشتی.

۲- نحل، ۱۲۵.

۳- نک: حکمت ها و عبرت های قدسی، جواد محدثی، ۱۳۸۷.

۴- جواهرالسنیه فی احادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۲۸۴.

۵- همان، ص ۶۷۱.

می افکند سرور پیدا نماید و زمانی که از او غایب می شود خودش و مال شوهرش را حفظ نماید، به وجود می آورم.

خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد: ای موسی! الْفَقِيرُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي كَفِيلٌ وَالْمَرِيضُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي طَبِيبٌ وَالْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي مَوْنِسٌ (۱)؛ فقیر (واقعی) کسی است که کفیل و وکیل و ضامنی مثل من ندارد و مریض کسی است که طیبی مانند من ندارد و غریب کسی است که مونس همانند من ندارد. (کسی به رحمت گفت: هم مریضم و هم فقیر. رحمت گفت: پیش حبیب برو، نه طیب و نزد کریم برو نه عبدالکریم).

گر طیبانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم لذت بیماری را

در «صِيحْفِ مُوسَى (عليه السلام)» و کتاب آسمانی او آمده است: خداوند می فرماید: عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ بِالْدُنْيَا وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالنَّارِ كَيْفَ يَضْحَكُ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالحِسَابِ كَيْفَ يَعْمَلُ السَّيِّئَاتِ (۲)؛ در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه به سبب دنیا (و در دنیا) شاد است و تعجب دارم از کسی که به آتش یقین دارد (که آن قطعی است)، چگونه می خندد و عجب از کسی دارم که به حساب (قیامت) باور دارد، چگونه مرتکب بدی ها می گردد.

گرگ اجل یکایک از این گله می برد

گله را ببین که چه آسوده می چرد!

سخن حکیمانه امام حسن و موعظه های دهگانه امام صادق

امام حسن (علیه السلام) بر جوانی گذشت و او را خندان دید. به جوان گفت: از صراط گذشته ای؟ گفت: نه! گفت به بهشت خواهی رفت یا به دوزخ؟ گفت: ندانم. گفت: از چه رو می خندی؟ راوی گفت: دیگر جوان را خندان ندیدند! (۳)

مردی نزد امام جعفر صادق آمده درخواست موعظه نمود. آن حضرت فرمود: إن كان الله تبارك و تعالی قد تكفل بالرزق فاهتمامك لماذا؟ و إن كان الرزق مقسوماً فالحرص لماذا؟ و ان كان الحساب حقاً فالجمع لماذا؟ [و ان كان الثواب من الله فالكسب لماذا؟] و ان كان الخلف (جای گزینی و عوض دادن) من الله عزوجل حقاً فالبخل لماذا؟ و ان كان العقوبه من الله

ص: ۵۰۶

۱- همان، ص ۱۴۵، الباب السابع فيما ورد في شأن موسى (عليه السلام).

۲- كنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۳۷.

۳- كشكول شيخ بهایی و نك: فرهنگ جوان، نكته ۲۷۳.

عزوجل النار فالمعصيه لماذا؟ و إن كان الموت حقاً فالفرح لماذا؟ و ان كان العزض على الله عزوجل حقاً فالمكر لماذا؟ و ان كان الشيطان عدواً فالغفلة لماذا؟ و ان كان الممّر على الصراط حقاً فالعجب لماذا؟ و ان كان كل شيء بقضاء من الله و قدره فالحزن لماذا؟ و ان كانت الدنيا فانيه فالطمأنيه اليها لماذا(١)؟

در مناجات خداوند با موسی (علیه السلام)، خداوند می فرماید: ای فرزند عمران، کذب من زعم يُجْبِنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي. أليس كلُّ محبٍّ يحبُّ خلوةَ حبيبهِ؟... (٢)؛ دروغ می گوید کسی که باور دارد مرا دوست می دارد؛ زیرا او در وقتی که پرده ی شب او را فراگیرد می خوابد (و از مناجات با من محروم است)، آیا نه چنین است که هر مُحب و عاشقی خلوت با معشوق خود را دوست دارد...؟

خداوند به داود وحی فرمود که ای داود: تُرِيدُ و أُرِيدُ و لا يكون إلا ما أُرِيدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أُعْطِيْتُكَ مَا تُرِيدُ و إن لم تُسَلِّمْ لِمَا أُرِيدُ أُتَعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ و لا يكون إلا ما أُرِيدُ (٣)؛ تو چیزی را می خواهی، من نیز چیزی را می خواهم، در حالیکه جز آنچه را من می خواهم تحقق پیدا نمی کند، پس اگر در مقابل اراده من تسلیم شدی، هر آنچه را که می خواهی به تو عطا می کنم و اگر در مقابل اراده من تسلیم نشدی، تو را در آنچه می خواهی به تعب و رنج می افکنم و جز آنچه من اراده می نمایم، تحقق پیدا نمی کند.

هرچه دلم خواست نه آن می شود

آنچه خدا خواست همان می شود

در حدیث قدسی وارد شده است: یا ابن آدم أنا غنی لا أفقر، أتعني فيما امرتك أجعلك غنياً لا تفتقر. یا ابن آدم أنا حی لا اموت أتعني فيما امرتك أجعلك حياً لا تموت. یا ابن آدم انا أقول للشيء: كن فيكون أتعني فيما امرتك أجعلك تقول للشيء: كن فيكون. (٤)

لقمه لقمانی در لسان قرآنی

لقمه لقمانی در لسان قرآنی (٥)

در حدیث نبوی آمده است: حقاً أقول: لم يكن لقمان نبياً ولكن كان عبداً كثير التفكير،

ص: ٥٠٧

١- من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٩٢، ح ٥٨٣٦.

٢- جواهرالسنیه فی احادیث القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ٥٠.

٣- توحید شیخ صدوق، ص ٣٣٧.

٤- احمد بن فهد الحلّی، عده الداعی، ص ٣١٠، بیروت.

٥- نك: علامه طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، ج١٦، ص ٢٣٣.

حَسَنَ الْيَقِينِ احْبَبَ اللَّهُ فَاحِبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ (۱)؛ حقیقت را می گویم: لقمان، پیامبر نبود، ولكن بنده ای بود که زیاد تفکر می نمود و یقین نیکو داشت. خداوند را دوست داشت، پس خدا نیز او را دوست داشت و با اعطای حکمت به او بر وی منت نهاد.

محدث قمی می گوید: قیل: إن بطلميوس كان تلميذ جالينوس و جالينوس تلميذ بليناس و بليناس تلميذ أرسطو و أرسطو تلميذ افلاطون و افلاطون تلميذ سقراط و سقراط تلميذ بقراط و بقراط تلميذ جاماسب و جاماسب أخو كشتاسب و هو من تلامذه لقمان الحكيم، مثل فيثاغورث الحكيم المشهور. (۲)

دو صفت بارز لقمان، شکرگزاری و عدم کفر ورزی او بوده است که از آن دو، به حکمت تعبیر می شود. حکمت، قضایایی است که مطابق با واقع، از جهت اشتمالشان به نحوی بر سعادت انسان، است. (۳) به عبارت دیگر حکمت آن علم با منفعت برای انسان است که حد وسط میان جهل و عدم تمرکز (جربزه) (۴) و افراط و تفریط در امور، در آن لحاظ شده باشد. به همین دلیل قرآن در مورد وی می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ». (۵)

مولوی گوید:

شکر کن تا نایدت از بد بتر

ورنه، مانی ناگهان در گل چو خر (۶)

لقمان حبشی بسیار به دیدن داود نبی می رفت و او را اندرز می داد و مستحکم به حکمت می کرد و مواظب و حکمت ها و علمی را در اختیار او می گذاشت. او مورد غبطه ی داود (علیه السلام) بود.

روزی داود به لقمان حکیم گفت: خوشا به حالت که حکمت را به تو داده اند و بلای نبوت را به من. (۷)

ص: ۵۰۸

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

۲- الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۷۴.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۷.

۴- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۵- لقمان، ۱۲.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «خر».

۷- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

لقمان به دیدن قاضیان و پادشاهان و صاحب منصبان می رفت و از بهر پُستشان به آن ها تسلیت می گفت و برایشان اظهار ترحم و دلسوزی می نمود که چگونه به سلطنت و قدرت دل بسته اند و از خداوند بی خبر شده اند. او به حالشان زار زار گریه می کرد که حضرت حق به چنین مقامی مبتلایشان نموده است.

یکی از نصایح لقمان به فرزندش «برائا یا باثار» این بود که: «یا بُنَّیْ أَقِمِ الصَّلَاةَ»^(۱)؛ ای پسرک من نماز را برپا بدار. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بعد از معرفت خدا هیچ چیزی بهتر از نماز سراغ ندارم که با آن بنده به خدا تقرب جوید.^(۲)

از جمله اندرزهای دیگر لقمان این است: «وَ اقْصِدْ فِی مَشِیْکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»^(۳)؛ ای پسرک من! در مشی و روش میان رو باش و از صدایت بکاه؛ زیرا زشت ترین صداها، صدای خَران است (که بی جهت و وقت و بی وقت فریاد سر می دهند). امام صادق (علیه السلام) مصادق آن را عطسه نمودن با صدای بلند و زشت و بلند بودن و ناخوشایندی صدای انسان در سخن گفتن معرفی فرموده است.^(۴)

به این ترتیب هر صدای بلندی، مخصوصاً صدای بلند دانشجو در مقابل استاد و بحث و جدال های با صدای غیرمتعارف و دعوایها و خصومت های با صدای ناهنجار، به ویژه اگر همراه با فحاشی و ناسزاگویی باشد و...، از جمله مصادیق بارز «انکر الاصوات» اند. موتورسواران و رانندگانی که ممتد بوق می زنند و سبب سر و صداهای ناهنجار در معابر عمومی می شوند، به منزله نفس و خود الاغ و خر بی خرد و بی یال و دم محسوب می شوند. آن ها سر خر دارند و دندان سگ. آن ها احمق هایی هستند که سر بزرگ دارند و ریش دراز.^(۵)

سعدی گوید:

خر بر آدمی شرف دارد

که دل مردمان بیازارد

مسکین خر اگرچه بی تمیز است

چون بار همی برد عزیز است^(۶)

ص: ۵۰۹

۱- لقمان، ۱۷.

۲- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۲، ذیل آیه ی ۱۷ لقمان.

۳- لقمان، ۱۹.

۴- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

۵- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «سر».

٦- همان، ذیل کلمه «خر».

پسرک من! از آن روزی که به دنیا آمده‌ای، همواره از دنیا داری دور می شوی و به آخرت نزدیک. همیشه از بهر تعلم در مقابل علما زانوی تواضع بزن ولی با آن‌ها مجادله مکن و الا از تعلیم آن‌ها محروم می‌مانی.

در دنیا آنچه‌ای داخل مشو که به آخرت ضرر رساند و آنقدر روزه بگیر که از شهوت جلوگیری نماید و آنقدر روزه بگیر که از نماز بازت بدارد؛ زیرا نماز نزد حضرت اله از روزه محبوب‌تر است.

پسرک من! دنیا دریایی عمیق است که دانشمندان زیادی در آن هلاک گردیدند. ایمان تو، کشتی تو است و بادبان آن، توکل و آذوقه تو، تقوی. اگر به ساحل رسیدی به سبب رحمت خداست و الا از بهر گناهانت می‌باشد.

پسرک من! ساعتی از عمرت را برای طلب علم قرار بده، چرا که هیچ چیزی جز ترک علم، عمر گرانمایه را ضایع نمی‌کند.

پسرک من! هرگز با اشخاص حکر و لجوج و چموش، ممارات و منازعه و جدال مکن، بلکه راه مدارا را پیش بگیر، چرا که گفته‌اند: «مِنْ عِلْمَاتِ اللَّئِيمِ الْمُمَارَاتِ وَالسَّفَهَةِ»^(۱) و با هیچ ستمگری سازگاری و دوستی مکن و با هیچ فاسقی برادری موزر و با هیچ متهمی رفاقت منما و علم خود را مانند پولت خزینه و گنجینه کن و به هر کس و ناکس عرضه مدار.

پسرک من! از خدای عزوجل آنچه‌ای ترس که اگر در قیامت نیکی‌های همه جن و انس را داشته باشی، باز ترس آن را داشته باشی که عذابت کند و به رحمت خداوند امیدوار باش، آنچه‌ای که اگر در قیامت با تمامی گناهان جن و انس روبرو شوی، باز احتمال و امید این که تو را بیامزد، داشته باشی؛ به همین دلیل باید گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بشیر مذنبین و گناهکاران و نذیر صدیقین و راستگویان واقعی است؛ پس باید میان خوف و رجا بود.

پسرک من! به دنیا اعتماد مکن؛ زیرا خداوند هیچ خلقی ذلیل‌تر از دنیا نیافریده است. آیا نمی‌بینی که نعیم دنیا را مزد و پاداش مطیعان و بلای دنیا را عقوبت گناهکاران قرار نداده است؟ قال علی (علیه السلام) فی صفة الدنیا: (الدنیا) تغرّ و تضرّ و تمرّ، ان الله تعالی لم یرضها ثواباً لاولیائه و لا عقاباً لاعدائه.^(۲)

از جمله اندرزهای نغز حضرت لقمان، که جامع همه حکمت‌ها باشد، این است که: لا

ص: ۵۱۰

۱- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل «ممارات».

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمات قصار، ۴۱۵.

أَتَكَلَّفُ مَا قَدْ كَفَيْتَهُ وَ لَا أَضَيِّعُ مَا وَلَّيْتَهُ؛(۱) خود را درباره ی چیزی که برایم ضمانت شده است (مثل روزی)، به زحمت نیندازم و آنچه را به خود من واگذار شده است (مثل بهشت)، ضایع نسازم.

و اگر در ضرب المثل ها آمده است که: «بهشت را به بها نمی دهند، به بهانه می دهند»(۲)، نسبت به خدای رحمان و رحیم است و اگر نه نسبت به ما، کلام دکتر شهید بهشتی درست می نماید که فرمود: «بهشت را به بها می دهند نه به بهانه».

پسرک من! اگر درباره ی مردن شک داری، خواب را از خودت بردار و اگر درباره ی قیامت شک داری، بیداری را از خودت مرتفع ساز که قادر به هیچ کدام نیستی.

پسرک من! زیاد نزدیک دنیا مشو که از آن دور (و محروم) می شوی و زیاد هم دور مشو که خوار (و فقیر) خواهی شد.

پسرک من! به خداوند چنان امیدوار باش که از مکرش ایمن نباشی و از او چنان بترس که از رحمتش نا امید باشی.

پسرک من! دنیا را به منزله پلی فرض کن که بر روی نهری زده اند که تو از آن بگذری و رهائش نمایی و دیگر تا ابد به سویش برنگردی، لذا هیچ عاقلی به قیمت تخریب آخرت آن را تعمیر نمی نماید. (ما باید خانه آخرت را تعمیر نماییم، چون به معمور داشتن آن مأموریم و دنیا را عمران و آباد ننماییم، چرا که در این خصوص مأمور نیستیم، اما اکثر مردم دنیایی را که نباید آباد کنند، آباد می کنند و آخرتی که باید آباد نمایند، آباد نمی نمایند، لذا از مرگ وحشت و نفرت دارند).

حکمت نامه لقمان

حکمت نامه لقمان (۳)

پسرم مبادا خروس، زرننگ تر از تو و مراقب تر از تو بر نمازها باشد! مگر آن را نمی بینی که هنگام هر نمازی، بانگ می زند و سحرگاهان -در حالیکه تو خوابی- با صدایش اعلان وقت می کند.(۴)

پسرم! یا دانشمند باش یا دانش آموز (و دانشجو) یا مستمع دانش باش و یا دوستدار دانش و

ص: ۵۱۱

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بهشت.

۳- نک: حکمت نامه لقمان، محمد محمدی ری شهری، مترجم: جعفر آریانی.

۴- ارشاد القلوب، ص ۷۲.

پنجمی نباش و گرنه هلاک می شوی. (۱) حضرت ختمی مآب فرموده است: «اکرموا العلماء فانهم ورثه الانبياء فمن اكرمهم فقد اكرم الله ورسوله». (۲)

قال النبي (صلى الله عليه وآله): لا تجلسوا عند كل داع مدع، الذي يدعوكم من اليقين الى الشك و من الاخلاص الى الرياء و من التواضع الى التكبر و من النصيحة الى العداوه و من الزهد الى الرغبه و تقربوا من عالم يدعوكم من الكبر الى التواضع و من الرياء الى الاخلاص و من الشك الى اليقين و من الرغبه الى الزهد و من العداوه الى النصيحة (۳).

پسرم! تا وقتی که به دانسته های پیشین خود عمل نکرده ای، در یادگیری آنچه نمی دانی، خیری نیست؛ زیرا مثل آن، مثل کسی است که هیزمی را جمع کرده و یک بسته آن را برمی دارد و در حالیکه ناتوان از حمل آن است، یک بسته دیگر بر آن می افزاید. (۴)

پسرم! همانطوری که پادشاهان، حکمت را برای شما وا گذاشته اند، شما نیز دنیا را برایشان وا گذارید. (۵) (بسیاری از پادشاهان از حکمت سر در نمی آورند، لذا به دنبالش نیز نیستند و حکمت حکما را دستبرد نمی زنند، پس این خوب معامله ای است که دنیای فانی داده شود و حکمت باقی گرفته شود. سود دارترین معامله، نکبت دادن و حکمت گرفتن است).

پسرم! آنچه را که نمی دانی، از دانشمندان بیاموز و آنچه را که می دانی، به مردم بیاموز تا در ملکوت از تو یاد گردد. (۶)

پسرم! به راستی که اگر حکیم تو را بزند و رنجیده شوی، بهتر از این است که نادان تو را با روغن خوش بمالد. (۷) (و خرسند شوی. عنف و ضرب عالم بهتر از لطف و عفو جاهل است و به قول سعدی: جور استاد به ز مهر پدر (۸)).

ص: ۵۱۲

- ۱- ابن قتیبه، عیون الأخبار، ج ۲، ص ۱۱۹.
- ۲- نهج الفصاحه، ح ۲۵۴۰.
- ۳- عده الداعی، ص ۷۸.
- ۴- روح المعانی، ج ۲۱، ص ۸۴.
- ۵- جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۴۱۳.
- ۶- ارشاد القلوب، ص ۷۳.
- ۷- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۶.
- ۸- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «جور».

پسرم! اگر حکیم تو را دور کند، بهتر از این است که احمق تو را نزدیک نماید. (۱) چرا که آن، تنبیه و رویش و رشد است و این، تخسیر و ریزش و افت است). مولوی گوید:

دل نگه دارید ای بیحاصلان

در حضور حضرت صاحب‌دلان

پسرم! بکوش امروزت بهتر از دیروز و فردایت بهتر از امروز باشد؛ زیرا هر که دو روزش برابر باشد، مغبون است و هر کس امروزش بدتر از دیروز باشد، ملعون است. (۲)

پسرم! زبانت را به «خدایا مرا بیامرز» عادت بده؛ زیرا خدا را لحظاتی است که سائل را در آن، دست خالی باز نمی‌گرداند. (۳) به ویژه این که خداوند فرموده است: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (۴).

پسرم! در تشییع جنازه‌ها شرکت کن؛ زیرا آن‌ها آخرت را به یادت می‌آورند، ولی در عروسی‌ها حاضر نشو، چرا که آنها، تو را مشتاق دنیا می‌کنند. (۵)

پسرم! از زنا پرهیز؛ زیرا (نزدیک شدن به آن، منهی عنه خداوند است. «لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَيِّئًا» (۶) و آغازش ترسناک و پایانش پشیمانی. (۷)

پسرم! به موسیقی گوش نده؛ زیرا آخرت را از یادت می‌برد. (۸)

پسرم! با کسی که در کارها تجربه دارد، مشورت نما؛ زیرا او نظرش را که گران به دست آورده است، به تو می‌دهد، در حالیکه تو آن را رایگان دریافت می‌کنی.

ای پسرم! چنان شیرین نباش که بلعیده شوی و چنان تلخ مباش که طرد شوی. (۹)

ای پسرم! تنها خیر، شر را خاموش می‌کند، چنان که آب، آتش را خاموش می‌کند و با شر

ص: ۵۱۳

۱- بهجه المجالس و أنس المجالس، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲- ارشاد القلوب، ص ۷۳.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۸، ح ۲۳.

۴- ضحی، ۱۰.

۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۱۵.

۶- اسراء، ۳۲.

٧- تفسير ابن كثير، ج ٣، ص ٣٩٧.

٨- ارشاد القلوب، ص ٧٢.

٩- الدر المنثور، ج ٦، ص ٥١٥.

نمی توان شر را خاموش نمود، چنان که با آتش نمی شود، آتش را خاموش کرد. (۱) پسرم اگر کسانی از سر نادانی به تو خندیدند، تو برای شفایشان گریه کن. (۲).

به همین دلیل حضرت مسیح فرموده است: شنیده اید که در تورات آمده است: چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، ولی من می گویم با شریر مقاومت نکنید بلکه هر که بر رخساره راست تو سیلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و خواهد که پیراهنت را بگیرد، قبای خود را نیز به وی واگذار. (۳).

البته کسی مانند مارکس که پی به حقیقت آن اندرز نبرده است با دید انتقاد بل انتقام به آن نگریسته می گوید: اصول اجتماعی مسیحیت، بی غیرتی، حقارت، خواری و خلاصه تمامی صفات پست را وعظ می کند. (۴).

پسرم!... هرگاه گناهی مرتکب شدی، در پی آن صدقه ای بده تا آتش گناه را خاموش نماید. (۵).

پسرم! هیچ سرمایه ای، مانند تندرستی و هیچ نعمتی مانند پاک سرشتی نیست.

پسرم! کاری را که گذشته است، پیگیری نکن (مثلاً چیزی را که فروخته ای فکرت را مکن) و کار پیش رو را رها نکن (والا آن، اندیشه را گمراه و خرد را خرد و) سبک می گرداند. (۶).

پسرم! بدان که به چهارصد پیغمبر، خدمت نمودم (در گلستان سعدی عمر لقمان سه هزار سال ثبت شده است و بعضی عمر وی را به چهار هزار سال نیز رسانده اند) (۷) و از میان سخنان آنان، چهار سخن را دریافته ام که چنین اند: هرگاه در نماز بودی دلت را حفظ کن و هرگاه سر سفره بودی، گلویت را نگه دار و هرگاه در خانه دیگری بودی، چشمت را نگه دار و هرگاه

ص: ۵۱۴

-
- ۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۸.
 - ۲- طلوع اندیشه، شماره ۷۸، ص ۶۰، جامعه الامام المنتظر.
 - ۳- انجیل متی ۵: ۱۷-۴۸ و محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۵۷، ۱۳۵۹ و حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۴۵، ۱۳۸۵.
 - ۴- آندره پی یترا، مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع الدین ضیائیان، ص ۲۳۷، ۱۳۶۰.
 - ۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۶، ح ۲۱.
 - ۶- قصص الانبیاء، ص ۱۹۳، ح ۲۴۳.
 - ۷- محمد محمدی ری شهری، حکمت نامه لقمان، ص ۲۴.

در میان مردم بودی، زبانت را نگه دار. (۱)

پسرم! هفت هزار حکمت آموخته ام، اما چهارتا از آن ها را حفظ کن تا با من به بهشت بیایی: کشتی ات را محکم کن؛ زیرا دریا، عمیق است. بارت را سبک کن؛ زیرا بالا رفتن از گردنه، سخت است، توشه ات را زیاد بردار؛ زیرا سفر، طولانی است. عمل ات را خالص گردان؛ زیرا ارزیاب، بیناست. (۲)

پسرم! تو را از غضب و خشم باز می دارم؛ چرا که آغاز خشم، دیوانگی است و آخر آن، پشیمانی؛ ایاک و الغضب فاؤله جنون و آخره ندم. (۳)

پسرم! از بسیاری دارایی پرهیز؛ زیرا فردا حسابرسی تو درباره ی آن به درازا می کشد و در حدیث قدسی آمده است: «... فإنه لیس عبدٌ أنصبه للحساب الا هلك». (۴)

بر طبق آیه ی «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۵)، عطای صابران در طاعت و معصیت و مصیبت، بی حساب و تام و کامل است؛ یعنی آن ها در قیامت بدون حسابرسی و نشر دیوان عمل وارد بهشت می شوند (۶). از مصادیق بارز و آشکار صبر، طبق آیات قبل از آیه مذکور، نماز شب و علم توحیدی است.

پسرم! از دوستی با فاسقان پرهیز. آنان چون سگانند که اگر نزد تو چیزی را بیابند، می خورند و گرنه تو را سرزنش می کنند و رسوایت می کنند و دوستی آنان میان خودشان لحظه ای است. دشمنی مؤمنان از دوستی فاسقان، بهتر است؛ زیرا فاسق، خدا را رعایت نمی کند، چگونه حال تو را رعایت نماید.

دوستی با مردم دانا نکوست

دشمن دانا به از نادان دوست (۷)

پسرم! هرگاه دیدی در مجلسی خداوند یاد می گردد با آنان بنشین؛ زیرا اگر دانا باشی، دانشت تو را سود می دهد و اگر نادان باشی، آنان به تو می آموزند و اگر خداوند به رحمت، بر آنان نظر کند، رحمت خداوند به همراه آنان، شامل حال تو نیز می شود و در مجلسی که

ص: ۵۱۵

۱- المواعظ العددیه، ص ۲۳۸.

۲- البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۰۳، ح ۶۸۹۷.

۴- حکمت های قدسی، ص ۲۰.

۵- زمر، ۱۰.

٦- علامه طباطبائي، الميزان، ذيل آيه مذکور.

٧- نك: محمد معين، فرهنگ فارسي، ذيل كلمه رابطه.

خداوند در آن یاد نمی شود، نشین... اگر خداوند جل و علا بر اهل آن خشم گیرد، تو را نیز همراه آنان گرفتار می نماید.

خدای نامه

خدای نامه (۱)

خدایا: عقیده ی مرا از دست عقده ام مصون و محفوظ بدار.

خدایا: به من قدرت تحمل عقیده ی مخالف و معارض ارزانی کن تا با استدلال، طرف را مجاب نمایم.

خدایا: تو را همچون حضرت سجاد (علیه السلام) سپاس می گذارم که دشمنان من و ملت ایران و بلاد اسلامی را از میان احمق ها برگزیده ای، چرا که آن ها نعمت هایی اند که تنها به بندگان خاصت عطا می نمایی (هرچند آن ها فی نفسه نعمت و نکبت اند).

خدایا: به من توفیق تلاش، در شکست و صبر، در نو میدی و رفتن بی همراه و جهاد بی سلاح و کار بی پاداش در دنیا و تنها برای خودت و دین بی دنیا و مذهب بی عوام زدگی و عظمت بی نام و خدمت بی نان و ایمان بی ریا و خوبی بی نمود در ظاهر و با نمود در دل و تنهایی در انبوه جمعیت روزی فرما.

خدایا: به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ، بر بی ثمری لحظه ای که برای زیستن گذشته است، حسرت نخورم و مردنی ارزانی کن که عین حیات با ارتزاق از جانب و قبل تو باشد.

خدایا: شریعتی را از مصلحت پرستی مصون بدار تا از برای آن، حقیقت پرستی، ذبح شرعی نشود، در نتیجه این حرام گردد و آن حلال.

خدایا: لطف و رحمتی کن تا ایمانم، نام و نان بر ایم نیآورد. قوتم بخش تا نامم را و حتی نامم را در خطر ایمانم فدا نمایم تا از آن ها باشم که پول دنیا را می گیرند و برای دین کار می کنند، نه آن ها که پول دین را می گیرند و برای دنیا کار می کنند.

خدایا: همواره تو را سپاس می گزاریم که هرچه مردم این کشور و این ملت بیشتر در راه تو و در طریق تبلیغ دین و پیام تو حرکت می کنند و رنج می برند و فداکاری می کنند، دشمنان به جای دلنوازی می زنند و به جای همگامی سد راه می شوند و به جای حق شناسی، حق کشی می نمایند و به جای فشردن دستان آن ها، به آن ها سیلی می زنند و پیش از دشمن اصلی حمله می کنند.

ص: ۵۱۶

پروردگارا اکنون، طبق وعده ات، نوبت تو است که مدد رسانی و کافران و ملحدان و وهابیان و صهیونیست ها و ابر نامردها را نابود سازی.

حمد و شکر مختص تو است که روز به روز آن ها را رسوا می نمائی و از قدرتشان می گاهی و ما را بیشتر توان و عزت می دهی و به ظهور ولی عصرت امیدوار می سازی.

حمد و مدح تنها تو را سزد که روزی ما تنها در دست تو است و اگر در دست بندگان می بود؛ روزی چند دفعه قطع می کردند، مخصوصاً اگر در دست اروپائیان و آمریکائیان می بود، روزی چند وهله، بلکه به طور کلی قطع می کردند و در نتیجه یا ما را گرسنه، نابود می ساختند و یا به بردگی می گرفتند.

شکرت که ما را به اسلامی دعوت نمودی که گرایش و پذیرش آن، ما را در دو جهان سربلند نمود و خواهد نمود و سبب شد، دشمنان انسی و جنی ما رو به هلاکت و نابودی روند.

خدایا: در برابر هر آنچه انسان ماندن را به تباهی و فساد می کشاند، مرا با نداشتن و نخواستن، روئین تن کن.

خدایا: مرا از فقر ترجمه و زبونی تقلید نجات بخش تا قالب های ارثی را بشکنم، و تا در برابر «قالب» ریزی غرب بایستم و تا همچون این ها و آن ها دیگران حرف نزنند و من فقط دهنم را تکان دهم. (۱)

خدایا: مرا یاری ده تا جامعه ام را بر سه پایه ی کتاب، ترازو و آهن استوار کنم و دلم را از سه سرچشمه حقیقت، زیبایی و خیر سیراب سازم.

خدایا: چگونه زیستن را تو به من بیاموز، «چگونه مردن» (که انعکاسی از زیستن مطلوب برای تنها تو است) را خود خواهم دانست. (۲)

خدایا: مرا از این فاجعه ی پلید «مصلحت پرستی» که چون همه کس گیر شده است، وقاحتش از یاد رفته و بیماری یی شده است که، از فرط عمومیتش، هر که از آن سالم مانده باشد بیمار می نماید مصون بدار، تا: «به رعایت مصلحت، حقیقت را ذبح شرعی نکنم». (۳)

خدایا: مرا به عنوان یک «من علی وار: یک روح در چند بعد: خداوند سخن بر منبر، خداوند پرستش در محراب، خداوند کار در زمین، خداوند پیکار در صحنه، خداوند وفا در کنار محمد (صلی الله علیه و آله)، خداوند مسئولیت در جامعه، خداوند قلم در نهج البلاغه، خداوند پارسایی

ص: ۵۱۷

۱- علی شریعتی، مجموعه آثار، شماره ۸، نیاپش، ص ۱۰۰.

۲- همان.

در زندگی، خداوند دانش در اسلام، خداوند انقلاب در زمان، خداوند عدل در حکومت، خداوند پدری و انسان پروری در خانه، و... بنده ی خدا در همه جا و همه وقت و به عنوان یک شیعی مسئول، وفادار به: مکتب و وحدت و عدالت و رهبری و برابری و فداکردن همه ی مصلحت ها در پای حقیقت قرارم بده. (۱)

خدایا: نه معلم، شمع است و نه شمع، معلم؛ زیرا شمع را می سازند تا بسوزد، ولی معلم می سوزد تا بسازد. پس معلم، معلم است و شمع، شمع. و نه آن به این ماند و نه این به آن.

خدایا: آلبرت هیوبار می گوید: بزرگترین اشتباه این است که از اشتباه بترسیم ولی من (رحمت) می گویم: بزرگترین اشتباه این است که مرتکب بزرگترین اشتباه شویم و یقین کنیم هیچ اشتباهی مرتکب نشده ایم و حقیقت جز این نیست. (۲)

خدایا: امرسون می گوید: کارتتان را آغاز کنید، توانایی انجامش به دنبال می آید؛ ولی من می گویم: کار خوبتان را با نام خدا آغاز کنید. آن وقت مطمئن باشید کارتتان به انجام با ثمر و اثر می رسد. و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: أغلقوا ابواب المعصیه بالاستعاذه و افتحوا ابواب الطاعه بالتسمیه (۳)؛ درهای معصیت را با گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ببندید و درهای طاعت را با قول «بسم الله الرحمن الرحیم» بگشایید.

خدایا: ویکتور هوگو می گوید: امید در زندگانی همان قدر اهمیت دارد که بال برای پرندگان؛ ولی من می گویم: امید به منزله حیات عقلانی و روانی انسان است و نومیدی، گمراهی و اضطراب و استرس و افسردگی و کفر و زندقه است.

خدایا: پتر کبیر می گوید: آنقدر شکست می خورم تا راه شکست دادن را بیاموزم؛ ولی من می گویم: شکست در راه خدا شکست نیست و عدم شکست در راه شیطان، شکست است. چه زیباست که انسان اجازه ندهد شکست او را شکست بدهد، بلکه او شکست را شکست بدهد.

خدایا: شوپنهاور می گوید: اشخاصی که هرگز وقت ندارند، همان هایی هستند که کمتر کار می کنند؛ ولی من می گویم: اشخاصی که همیشه به مردم وقت می دهند همان هایی هستند که همیشه در وقت خود، یعنی با نظم و انسجام و شناخت هر عملی در زمان خاص و در خور آن، کار می کنند؛ آن هم کارِ کاری، نه کاری که کار نیست.

خدایا: جه جی هالندی می گوید: خداوند به هر پرنده ای دانه می دهد ولی آن را داخل لانه اش نمی کند؛ ولی من می گویم: از ما حرکت و از خدا برکت. خداوند به هر جنبنده ای،

ص: ۵۱۸

۱- همان، ص ۱۰۸.

۲- کشف، ۱۰۴-۱۰۳.

۳- مجلسی، بحار الانوار، باب ۱۷، آداب الدعاء...، ص ۳۱۳.

هر کدام را به گونه ای خاص، روزی می دهد، چه قدر دان باشند و چه نباشند؛ ولی آن را به انسان تفویض نمی کند و الا هر روز چند دفعه آن را قطع می کرد.

الهی نامه

الهی نامه (۱)

الهی! چه عذابی از ستر و حجاب، سخت تر است؟ به حق خودت از جهنم ستر و حجابم وارهان و به بهشت قرب و وصلت برسان. وحشی بافقی چه خوب سروده است:

کجا رفتی بیا ای از نظر دور

که ما را سوخت اندوه جدایی (۲)

و اوحدی نیز در این باب چنین انشاد کرده است:

بیا کز وصل من کارت برآید

به باغ من گل از خارت برآید (۳)

الهی! استادی به شاگردش گفته بود: همین صدام، شرّ مطلق نیست؛ زیرا اگر تو را بکشد شهید می شوی و اگر تو او را بکشی به عنوان مجاهد به بهشت می روی. فنعم ما قال: حسن زاده: لولا الشيطان لبطل التكليف. سبحانك ما أحسن صنعك.

الهی! از لباس فقر، فخر دارم و از فاخر، شرم، که در آن، هم رنگ فقیر دل شکسته ام و در این، بیم دل شکستن است، پس نوع ثياب و لباس ها، بیانگر شخصیت انسان است. لولا- اللباس لا لتبس الامر علی اکثر الناس. پیامبر به هیچ چیزی از اوصافش افتخار نکرد جز به فقر. آن حضرت فرمود: الفقر فخری و به افتخر (۴).

الهی! خانه کجا و صاحب خانه کجا؟ طائف آن کجا و عارف این کجا؟ آن، سفر جسمانی است و این، سفر روحانی. آن سفر عَرْضی و سطحی است و این سفر طولی و عمقی. آن، سیر آفاقی نماید و این سیر انفسی. آن سفر است و پرخطر و این، حضر است و پرفرح. آن برای ثروتمند توانمند است و این، برای درویش دل ریش. آن، شهر و اهل و عیال را ترک و وداع کند و این ماسوا را. آن ترک مال کند و این ترک جان. سیر و سفر آن، در برهه ای از زمان است و سیر و سفر این، در همه زمان ها و ماورای آن ها. آن می رود که برگردد و این می رود که باقی به بقاء الله گردد. آن فرش پیما با هواپیما است و این، عرش پیما با روح پیما. آن مُحرم می شود و این مُحرم. آن لباس احرام می پوشد و این، از خود عاری می شود. آن

ص: ۵۱۹

٢- نك: حسن زاده آملی، دروس معرفت، ص ٢٠٣، ١٣٨١.

٣- لغت نامه دهخدا، ذیل كلمه «گل».

٤- احمد بن فهد، عده الداعی، ص ١٢٣.

لیک می گوید و این لیک می شنود. آن استلام حج می کند و این انشقاق قمر. آن را کوه صفا است و این را روح با صلح و صفا. آن، آب زمزم نوشد و این آب حیات. آن عرفات بیند و این عرصات. آن از عرفات به مشعر کوچ کند و این از دنیا به محشر. آن در منی، مُنا می خواهد و این، ترک تمنی. آن، بهیمه قربانی کند و این، خود را. آن رمی جمرات کند و این، رجم همزات. آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین. آن را لا فسوق و لا جدال فی الحج است و این را «هما فی تمام العمر». آن حاجی شود و این فانی. خنک آن که حاجی فانی شود.

الهی! چند صباحی بر من گذشت که فکر می کردم من من، همان تن من است. بعد فهمیدم: من من، غیر از تن من است، سپس به این حقیقت رسیدم که من من، همان تویی و اکنون پی بردم به این که منی وجود ندارد و تنها تویی و لا غیر.

بینی و بینک انی نیاز عنی

فارفع بلطفک انی من البینی

الهی! تا حال تو را پنهان می پنداشتم و ماسوایت را آشکار. اکنون جز تو را پنهان می دانم و تو را آشکار. و در عین حال کلام منظوم و مقبول عطار بسیار وزین و رزین می نماید که سروده است:

جان نهان در جسم و تو در جان نهان

ای نهان اندر نهان ای جان جان(۱)

الهی! اگر به تو بنگرم، من، «ایس» ام و اگر به خود بنگرم، من «لیس» ام، چرا که فلاسفه گفته اند: الممكن من حیث ذاته لیس و من حیث علته ایس.

الهی! درشگفتم که در کلاس تدریس دانشجویان گربه ای پیدا نمودم که گربه نبود و آدمی را پیدا نمودم که آدم نبود. چون او با تقلید از صدای گربه کلاس را به هم ریخت، پس از اینکه با حیلی فهمیدم چه کسی بوده است، اظهار پشیمانی نمود و قول داد تنها صدای خود و آبا و اجدادش را آشکار و تعقیب نماید.

الهی! درشگفتم که چرا دیر شکفتم. خداوندا کمکم کن تا مغز علوم را خوب بشکافم تا از آن شکوفه ها و ثمرها و اثرها عاید من و جامعه امروز و فردا گردد.

الهی! ما را از ددانِ دونِ دنیایِ دنیِ برهان و به قرب «من اظهر الجمیل و ستر القبیح» برسان. سعدی گوید:

نه هر آدمی زاده از دد بهست

که دد ز آدمی زاده ی بد بهست(۲)

الهی! نعم ما قال الرسول الاعظم: شر العمی، عمی القلب و چه نیکو گفته است آن که گفته

۱- نک: مهدی سمندری، «صلوات معراج مؤمن، معراج عشق»، ص ۳۵۱، پاییز ۱۳۹۱.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «دَد».

است: کور چشم سَر، از مشاهده خلق محروم است و کور چشم دل از رؤیت حق، پس تو که به ما چشم سر داده ای، چشم سَر نیز عطا فرما تا خلق و حق بین شویم.

الهی! هراس من از خویش بیش از هراس از شیطان است که این دشمن بیگانه است و آن آشنا و هم خانه. سعدی شیرین بیان چه خوب مترنم است:

همه از دست غیر می نالند

سعدی از دست خویشتن فریاد(۱)

الهی! شکرت که والدینم بهترین ارث را برای من گذاشته اند و آن فقر بوده است و الا- ممکن بود من قمارباز و یا معتاد می شدم و یا هم آن بودم و هم این و یا حداقل مال می یافتم و حال نمی یافتم و کی شریعتی، شریعتی می شد؟

الهی! آنچه خواستم ندادی و خوب شد که ندادی و الا مثل دوست آوازه خوان قدیمی همشهری ام می شدم که سر از آمریکا در آورده است و آنچه نخواستم دادی و خوب شد که دادی و آن کرسی تدریس حکمت متعالیه و دروس عمومی در دانشگاه است.

الهی! ندانسته و جاهلانه از تو قرار و ثبات می خواستم و اکنون دانسته و عالمانه از تو بی قراری و واله شدن می خواهم؛ زیرا من، مظهر «یا من کل یوم هو فی شأن» می باشم.

الهی! وقتی پیامبر خاتم، انسان کامل مطلق، بفرماید: ما عرفتک حق معرفتک و ما عبدتک حق عبادتک، من انسان نمای جاهل باید بگویم: ما عبدتک و ما عرفتک.

الهی! همان گونه که توانگران را به آزاد نمودن از دربندان رستگار نمودی، من تهی دست را به بنده نمودن آزادان سرفراز فرما.

الهی! زمانی در کلاس ها به عنوان شاگرد، مستمع بودم، سپس در دبیرستان ها گوینده شدم و بالاخره در دانشگاه ها هم گوینده شده ام و هم مستمع. اکنون فهمیده ام: تنها گوینده تویی و من و دانشجویان، مستمع. خدایا به من و دانشجویان گوش ملکوتی عنایت فرما و خرگوشی آن ها را به خرگوشی مبدل نما.

الهی! أفرّ من «من اظهر القبیح و ستر الجمیل» الی «من اظهر الجمیل و ستر القبیح». (۲)

الهی! پدر و مادرم را نمرده بیامرز و عمر طویل آن ها را اطول و درجات آن ها را مزید فرما که اگر اهل رحمت و دارای شریعت نمی بودند، رحمت الله، رحمت الله نبود و شریعتی، شریعتی.

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «خویشان».

۲- نک: توحید شیخ صدوق، باب ۳۴، شماره ۱۴، ص ۲۲۱، ۱۳۹۸.

الهی! حسن زاده را شفا ده، چرا که همو بود که مرض جهل مرا به کلام امام حسین (علیه السلام) که می فرماید: «کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک»^(۱)، شفا داد، لذا فهمیدم: وجود حضرت حق نیازمند دلیل، که خارج از وجود او باشد، نیست، پس دلیل نیز مخلوق خداوند است؛ زیرا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^(۲)؛ بر این مبنا باید گفت: دلیل وجود حضرت حق تنها خود اوست، بلکه این تنها مخلوق است که دلیل هستی اش، تنها حضرت رب العالمین است، آن هم با برهان لمی یقینی، نه با برهان انّی غیر یقینی. خلاصه اینکه تنها خدا دلیل و راهنمای وجود ممکنات هستی است، نه به عکس. به همین دلیل عبارات بعدی سخن آن امام همام، اثبات کننده ی همین مطلب است که بیان شد.

الهی! مرا از کسانی قرار مده که حرفِ مفت می زنند ولی مفتی حرف نمی زنند.

الهی! من کتمان سرّ را از تو یاد گرفته ام و مدارا را از پیام رسالت و صبر را از اوصیایت.

الهی! من از حیوانات، سکوت و از گدایان، سماجت و از خروس، سخرخیزی و از موران، تهیه زاد برای آخرت و از بی ادبان، ادب و از نابینایان که تا جای، به وسیله عصای خود، نبینند، پای نهند، حکمت برگرفتم.

الهی نامه جواد محدثی

الهی نامه جواد محدثی^(۳)

الهی! من هر جایی را یک جایی کن، و از خودم برهان و خدایی کن، سنگم کن تا هر جایی نباشم و آن گاه خاکم کن، اما بیخشای و پاکم کن.

الهی! خوشم که معبودم تویی، خرسندم که مقصودم تویی، نه دوری که نخوانمت، نه مستوری که نسیمنت و نه مجهولی که نشناسمت.

الهی! تا رحمت و فضل تو در کار است، از حساب چه باک؟! «مَنْ لَمْ يَعْرِفْكَ بِالرَّحْمَةِ فَقَدْ جَفَاكَ» و «مَنْ أَنْصَبَتْهُ لِلْحِسَابِ فَهُوَ هَلَاكٌ».

الهی! دلیل علیل، همچون سیف کلّیل است و برهان قاطع مانند نور ساطع. معقولات ما را منقول نما و منقولات ما را معقول.

ص: ۵۲۲

۱- کلیات مفاتیح، دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه، ص ۵۰۸، بهار ۱۳۸۴.

۲- نساء، ۱۷۴.

۳- برای این یازده فراز، آن هم با کمی تصرف و انتخاب مراجعه شود به: الهی نامه، جواد محدثی، ص ۷-۹، ۱۳۸۶، بوستان کتاب.

الهی! مدح و قدح خلا-یق، چه سود و زیان؟ مناظ سعادت و شقاوت، قبول و ردّ خالق است. رفوزه ی تو، هرجا هم که قبول شود، مردود است و مقبول تو، هرجا هم که ردّش کنند، محمود است.

الهی! نگاهت را از این گنهکار، دریغ مدار و نگاهم را از گناه، نگاه دار.

من فقیرم، من حقیرم، من اسیر

بار دیگر از کرم، دستم بگیر

الهی! قسم به رازدار بیدار که جز به دیدار دادار نگیرم قرار و نگردم آرام و از ماسوی الله هستم بی نیاز و بیزار. سوگند به دادار آگاه که بیزارم از زرق و برق و کشف حجاب در بازار.

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست

جز به خلوت گاه حق آرام نیست (۱)

الهی! نه هر که می رود می رسد و نه هر که می دود می برد و نه هر که فرار می کند نجات می یابد و نه هر که کور است راه گم می کند و نه هر که پُست ندارد پُست است و نه هر که قوی است در امان است و نه هر که غنی است عزیز است و نه هر که فقیر است ذلیل. ان الله يحب عبده الفقير المتعفف ذا العيال (۲) و فی الحدیث القدسی: «إن من عبادی مین لا یصلحه الا الفقر». (۳)

الهی! تواضع ثمر علم است و تکبر، شَرَر آن. آن می سازد و این می سوزد، آن بالا- می برد و این بر زمین می زند، آن، راهنماست و این، رهزن.

الهی! هر که اسیر تو شد، آزاد است و هر که از تو رها شد، گرفتار. زهد «نداشتن» نیست، بلکه «در بند داشته ها بودن» است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که در بند توام آزادم (۴)

حضرت ختمی مآب فرموده است: ما یُعبد الله بشیء مثل الزهد فی الدنیا (۵).

الهی! یکی به رنج پستی می رسد و دیگری به گنج هستی. یکی را درد «ماندن» می گُشد و یکی را شوق «رفتن». یکی به شرافت می اندیشد و دیگری به اشرافیت دل می بندد.

الهی! شهیدان سلاح و صلاح و جهاد اصغر و اکبر را به هم سرشتند و بقاء را در فناء و ماندن را در رفتن دیدند. زار و راز شب داشتند و شب زار و راز. راه خدا را از روح خدا آموختند و قرآن و برهان و عرفان را به هم آمیختند و خود را فدای خدا

-
- ۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱.
 - ۲- وسایل الشیعه، ۲۰/۳۹.
 - ۳- مجمع البحرین، ج ۴-۳، ص ۹۵.
 - ۴- حافظ، تصحیح قزوینی، ص ۲۱۵.
 - ۵- عده الداعی، ص ۱۲۱.

ساقی باش و نامشان را باقی دار.

مناجات نامه

مناجات نامه (۱)

الهی! ترسانم از بدی خود، بیامرز مرا به خوبی خود.

الهی! هرکس از آنچه ندارد مفلس است و من از آنچه دارم.

الهی! فضل تو را کران نیست و شکر تو را زبان نیست.

الهی! هرکس تو را شناخت هرچه غیر توست بینداخت.

الهی! دانایی ده که از راه نیفتیم و بینایی ده که در چاه نیفتیم.

الهی! مگوی که چه آورده ای، که از درویشانم و مپرس که چه کرده ای، که از رسوایانم. آخر تو کریمی و من عبدالکریم و تو رحیمی و من عبدالرحیم.

الهی! تو بساز که دیگران ندانند و تو نواز که دیگران نتوانند.

الهی! ما که در دنیا معصیت می کردیم، دوست تو محمد غمگین می شد و دشمن تو ابلیس و لاقیس شاد، الهی، اگر فردای قیامت عقوبت کنی، باز دوست تو محمد غمگین شود و دشمن تو ابلیس شاد. الهی، دو شادی به دشمن مده و دو اندوه بر دل دوست منه.

الهی! اگر بررسی حجت نداریم و اگر بسنجی بضاعت نداریم و اگر بسوزی طاقت نداریم، ماییم همه مفلسان بی مایه و همه از طاعت بی پیرایه و همه مفتاق و محتاج و بی سرمایه. خدایا! ما در قیامت مفتاقیم و محتاج، نه توانمند استدلال و احتجاج. حاجتمندیم نه دارنده ی حجت. از تو خُلت خواهیم نه عدالت. طالب کرامت هستیم، نه کتابت. ترسان و لرزان هستیم از حسابت و شادان و خندان هستیم از غفرانت.

الهی! چون به تو بنگریم پادشاهیم و تاج بر سر و چون به خود نگریم خاکیم بلکه از خاک کمتر و در واقع خاک بر سر.

الهی! چون نیکان را استغفار باید کرد، نایکان را چه باید کرد؟ ربِّ صلِّ علی محمد و آل محمد و افعَل بنا ما انت اهلُه و لاتفعَل بنا ما نحن اهلُه یا اهل التقوی و اهل المغفره یا ارحم الراحمین (۲). طاهر عریان در دعای خود چنین سروده است:

دارم دلکی غمین بیامرز و مپرس

صد حادثه در کمین بیامرز و مپرس

- ۱- نڪ: مناجات خواجه عبدالله انصاری، به کوشش: حامد ربانی. (با کمی تصرف)
- ۲- عاملی و ساوجی، جامع عباسی و تکمیل آن، ۱/۷۴.

شرمنده شوم اگر پرسی عملم

ای اکرم اکرمین بیامرز و مپرس (۱)

الهی! حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

الهی! اگر من را نمی نگری، خود را نگر و آبروی من پیش دشمن مبر.

الهی! ما را لیاقت و قابلیت نیست که درخور فیض تو باشد. الهی! آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان، بیامرز رایگان که تو خدایی نه بازرگان.

الهی! اگر چه بهشت، چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است. آدم به جهنم رود و با دیدار تو بهتر از بهشت رود بی دیدار تو.

الهی! گریخته بودم، تو خواندی، ترسیده بودم، بر خوان تو نشاندی، در آغاز می ترسیدم که مرا بگیری به بلای خویش، اکنون می ترسم که بفریبی به عطای خویش.

الهی! ابوجهل از کعبه می آید و ابراهیم از بتخانه، کار به عنایت بود باقی بهانه.

الهی! دیگران مست شرابند و من مست ساقی. شراب آن ها عقل رباید و شراب این دل. ساقی آن ها پلید و فانی است و ساقی من جمیل و باقی. وحشی بافقی چه خوب مترنم است:

ساقی بده باده که اکسیر وجود است

شوینده ی آرایش هر بود و نبود است (۲)

باده و مدام و شراب و می ای که تو به بنده ات می دهی، مدام و باقی و حلال و طیب و وسیع و روحانی و قدسانی و به هوش آورنده و لذت بخش است، به ویژه اگر آن نوشیدن همراه با نوشیدن اولیاءت باشد. ابن سینا گفته است:

می گرچه حرام است ولی تا که خورد

آنگاه چه مقدار و کی و با که خورد

هر گاه که این چهار شرط آمد جمع

گر می نخورد مردم دانا، که خورد؟

الهی! چون آتش فراق داشتی با آتش دوزخ چکار داشتی؟

الهی! اگر درون پلید مرا به مردم نشان دهی، همه از من فراری می شوند، آن وقت من هم رحمت های واسعه ات را به خلاق نشان خواهم داد، در نتیجه دیگر مطاع و پیروی نمی شوی. پس نه تو آن کن و نه من این. سر به سر.

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود

من در عجبم که آن کجا خواهد بود

آنجا که تویی، عذاب نبود آنجا

و آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود؟

الهی! بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد و بنده ی آن معصیتم که مرا به عذر آورد؛

ص: ۵۲۵

۱- سمندری، صلوات، ۵۳۷.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ساقی.

چرا که گفته اند: العذر عند کرام الناس مقبول. (۱)

الهی! چون توانستم، ندانستم و چون که دانستم، نتوانستم.

الهی! چاشنی دادی، تمام کن و برقی تابانیدی مدام کن و بدن ما را بر آتش دوزخ حرام کن و دیدار خود در بهشت ما را دوام کن.

الهی! نوازنده ی غریبان تویی و من غریبم. دردم، دردم، دوا کن که تویی طیبم، ای دلیل هر گم گشته، حبیبم.

هرکس ز در تو حاجتی می خواهد

من آمده ام از تو، تو را می خواهم

الهی! همه از روز پسین ترسند و من از روز پیشین. الهی! همه می ترسند که فردا چه خواهد شد و من می ترسم که دی چه رفت. اگر پیشین ما درست باشد، از پسین، وحشت و دهشتی نیست. اگر اول ما به خیر باشد، عاقبت بخیریم. الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر رحمت مجرم است از دوستان است.

الهی! اگر چه گناه و خطای من افزون است، اما عفو و کرم تو از حد بیرون است. الهی، اگر مجرمم، مسلمانم و اگر بد کرده ام، پشیمانم.

الهی! هر روز که برمی آید ناکس ترم و چندان که پیش می روم واپس ترم.

الهی! اگر مرا به جرمم بگیری، من نیز تو را به کرمت بگیرم؛ زیرا کرمت از جرمم بیش است. آخر من بنده ام و خطاکار و تو پروردگار آمرزنده ی گناهکار.

الهی! از هیچ چیز، همه چیز توانی و از همه چیز به هیچ نمایی. تو آفریننده این و آنی.

الهی! اگر دوستی نکردم، دشمنی هم نکردم، اگر بر گناه مصرم اما بر یگانگی تو مقرر.

الهی! آنچه در دست من است، ندانم روزی کیست و آنچه روزی من است، ندانم در دست کیست.

الهی! برای حل مشکلات روانی و اقتصادی ام تا حبیب دارم، پیش طیب نمی روم و تا کریم دارم، پیش عبدالکریم نمی روم.

الهی آن که را عقل دادی چه ندادی و آن که را عقل ندادی چه دادی (۲).

ص: ۵۲۶

۲- منسوب به خواجه عبدالله انصاری و بزرجمهر و نك: لغت نامه دهخدا، ذیل كلمه «عقل»، در قسمت امثال.

حکمت نامه جوان (۱)

واژه ی «جوان» یا «بُرنا» در زبان فارسی به این معناست: انسان یا حیوان یا درخت که به حد میانه ی عمر طبیعی خود رسیده باشد، اما در فرهنگ عربی، دو تعبیر رایج در مورد جوان وجود دارد؛ یکی: فتنی به معنای طراوت و شادابی و دیگری: شباب به معنای شکوفایی و بر خورداری از حرارت.

قال الامام علی (علیه السلام): أَرْبَعُ أَشْيَاءَ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَرْبَعَةٌ: الشَّبَابُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهُ إِلَّا الشُّيُوخُ وَالْعَافِيَةُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا أَهْلُ الْبَلَاءِ وَالصَّحَّةُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا الْمَرْضَى وَالْحَيَاءُ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا الْمَوْتَى (۲)؛ قدر و ارزش چهار چیز را جز چهار گروه نمی شناسند: قدر جوانی را جز پیران نمی شناسند و قدر آرامش و آسایش و راحتی را جز اهل بلا- و گرفتاری نمی شناسد و قدر صحت و سلامتی را جز بیماران نمی شناسند و قدر حیات و زندگی را جز مردگان نمی شناسند.

نعم ما قال الله تعالى: «وَأُتْبِعَ فِيمَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...» (۳)؛ به وسیله آنچه خداوند به تو عنایت فرموده است، سرا و خانه ی آخرت را بجوی و بهره ات را از دنیا فراموش مکن.

امام علی (علیه السلام) در مورد قسمت دوم آیه مذکور می فرماید: «لَا تَنْسَ صِيْحَتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فِرَاقَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ» (۴)؛ سلامتی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را که با آن ها قادری آخرت خود را طلب نمایی، فراموش منما.

عن الامام علی (علیه السلام): «مُرُوا الْأَحْدَاثَ بِالْمِرَاءِ وَ الْجِدَالِ، وَ الْكُهُولَ بِالْفِكْرِ وَ الشُّيُوخَ بِالصَّمْتِ» (۵)؛ جوانان را به مباحثه و جدال و میانسالان را به فکر و پیران را به سکوت امر نمایید.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَهُوَ شَابٌّ وَ مَا أُوتِيَ عِلْمًا عَالِمًا إِلَّا وَهُوَ شَابٌّ» (۶)؛ خداوند هیچ پیامبری را جز در جوانی مبعوث ننمود و به هیچ عالمی جز در جوانی، علم داده نشد. (لذا اگر شخص در جوانی دانشمند نشد، بسیار بعید است که در پیری

ص: ۵۲۷

۱- محمد محمدی ری شهری، حکمت نامه جوان، مترجم: مهدی مهریزی، ۱۳۸۴. (با کمی تصرف)

۲- المواعظ العددیه، ص ۲۱۸.

۳- قصص، ۷۷.

۴- امالی، شیخ صدوق، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۵- الفردوس، ج ۶، ص ۸۲ ح ۶۲۵۴؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

۶- منیه المرید، ص ۲۲۶.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «العلمُ خزائنٌ و مفاتيحُ السُّؤالِ فاسألوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ و الْمُتَكَلِّمِ و المُسْتَمِعِ و المُحِبِّ لَهُمْ»^(۱)؛ دانش، گنجینه هایی است که کلید آن پرسش است، لذا چهار گروه مأجورند و پاداش می برند: سؤال کننده و پاسخ دهنده و شنونده و دوستدار آنها.

گفتنی است: علم، کثیر و زیاد است و عمر، کم و کوتاه، لذا باید علم را گل چین نمود. علی (علیه السلام) می فرماید: العلم اکثر من أن يُحاطَ به، فخذوا من كل علم أحسنه^(۲)؛ دانش ها بیشتر از آن اند که بتوانی همه آن ها را بیاموزی و بر آن ها احاطه یابی؛ پس باید گلچین کرده از هر دانشی بهترین های آن را برگزینی.

علمی که صد درصد یقینی و مفید برای دنیا و آخرت باشد قرآن است. خداوند می فرماید: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»^(۳). آن ها که راهی غیر از راه قرآن می پویند مرتکب جهل و خطا می شوند. در قرآن آمده است: «وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»^(۴).

از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: الميئة و لا الدئيه و التقل و لا التوسل^(۵)؛ مردن، آری! و تن به پستی دادن، نه! و به اندک ساختن، آری! و به این و آن متوسل شدن، نه.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ و غِنًى بِلَا مَالٍ و هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَلْيَنْقُلْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ»^(۶)؛ هرکس عزت و آقایی بدون عشیره و تبار و بی نیازی بدون ثروت و هیبت و اُبّهت بدون سلطنت و قدرت می خواهد از ذلّت معصیت حضرت حق به عزّت طاعت او منتقل گردد. و باز آن حضرت فرموده است: ان الله تبارك و تعالی

ص: ۵۲۸

۱- تحف العقول، ص ۴۱.

۲- عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۲۰، حدیث ۲۱۹۸.

۳- انعام، ۱۴۸.

۴- احزاب، ۵.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۶- الخصال، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۲۲.

فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَفُوضَ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ (۱).

علی (علیه السلام) می فرماید: دوستان سه گروهند: دوست و دوستِ دشمن و دشمنِ دشمن و دشمنان نیز سه گروهند: دشمن و دشمنِ دوست و دوستِ دشمن.

حواریون از عیسی (علیه السلام) پرسیدند: با چه کسانی همنشینی نماییم؟ فرمود: «مَنْ يُدْكِرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ» (۲)؛ آن کس که دیدنش شما را متذکر خداوند نماید و گفتارش در علم شما بیفزاید و رفتارش شما را به عالم آخرت ترغیب و دوست دار نماید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ» (۳)؛ توبه خوب و زیباست، ولی در جوانی خوب تر و زیباتر است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ شَابٍّ تَائِبٍ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ شَيْخٍ مُقِيمٍ عَلَى مَعَاصِيهِ» (۴)؛ هیچ چیز نزد خداوند متعال محبوب تر از جوانِ توبه کننده نیست و هیچ چیز نزد خداوند مبغوض تر از پیری که بر نافرمانی خداوند اصرار می ورزد، نیست.

در اخبار داود (علیه السلام) آمده است که خداوند به او وحی فرموده است که: «لَوْ يَعْلَمُ التَّمْدِيرُونَ عَنِّي كَيْفَ أَنْتَظَرِي لَهُمْ وَ رَفَقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَى تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقاً إِلَيَّ وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ مِنْ مَحَبَّتِي» (۵)؛ اگر پشت کنندگان از من، می دانستند، انتظار کشیدنم برای آن ها و رفق و مدارایم به حالشان و شوق و علاقه ام به ترک معاصی آنان چگونه است، از فرط اشتیاق به من می مردند و بند بند وجودشان از شدت محبت و دوستی آن ها به من از هم می گسست. عطار گوید:

تا که از جانب معشوق نباشد کَشَشِ

کوشش عاشق بیچاره به جائی نرسد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتَّقِنَهُ» (۶)؛ خداوند

ص: ۵۲۹

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۲.

۲- تحف العقول، ص ۴۴.

۳- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۹۶، ح ۴۳۵۴۲.

۴- کنز العمال، ج ۴، ص ۲۱۷، ح ۱۰۲۳۳.

۵- محجها البيضاء، ج ۸، ص ۶۲.

۶- کنز العمال، ح ۹۱۲۸.

دوست می دارد وقتی یکی از شما عملی انجام دهد، آن را محکم و استوار گرداند. البته حدیث به نحو دیگری از آن حضرت در خصوص حفر قبر سعد بن معاذ نقل شده است: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ» (۱).

خواجه عبدالله انصاری گفته است: کاری کن تا کاهل نشوی و رزق از خدا دان تا کافر نشوی (۲). کار باید هم کاری باشد و هم تمام. به همین دلیل گفته اند: کار از محکم کاری عیب نمی کند و الاکرام بالاتمام و ان الله کامل و لایقبل الا الکامل (۳) و الاعمال بخواتیمها و کار با خرقه نیست، کار با حرفه است (۴).

کاری بکن بهر ثواب

نه سیخ بسوزد نه کباب (۵)

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «الشَّعْرُ الْحَسَنُ مِنْ كِسْوَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَأَكْرَمُوهُ» (۶)؛ موی خوب و زیبا، از جامه های خداوند متعال است، آن را عزیز بدارید.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «مَنْ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلْيُحْسِنْ وَلَا يَتَّهْ أَوْ لِيُجْزَهُ» (۷)؛ هر کس مویش را بلند گذاشت، از آن نیکو مراقبت نماید و گرنه آن را کوتاه نماید.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «لِلرِّجَالِ: قَصُّوا أَظْفِيرَكُمْ وَلِلنِّسَاءِ: أُتْرُكْنَ فَإِنَّهُ أَرِيْنُ لَكُنَّ» (۸)؛ به مردان فرمود: ناخن هایتان را کوتاه کنید و به زنان فرمود: ناخن بگذارید؛ زیرا برایتان زیباتر است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» (۹)؛ خوش خلقی، برهان و دلیل کرم و بزرگواری اصل و ریشه در خانواده است.

ص: ۵۳۰

- ۱- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲۰، الباب ۸...، ح ۱۴.
- ۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کار.
- ۳- محمد التیجانی، ثم اهدیت، ص ۴۴، ۱۴۱۱ ق.
- ۴- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «کار».
- ۵- پایگاه اطلاع رسانی تبیان.
- ۶- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۲۷.
- ۷- الکافی، ج ۶، ص ۴۸۵، ح ۲.
- ۸- الکافی، ج ۶، ص ۴۹۲، ح ۱۰.
- ۹- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۴، ح ۵۳۵۸.

علی (علیه السلام) می فرماید: «العِفَّةُ تُضَعِّفُ الشَّهْوَةَ»^(۱)؛ عفت و پاکدامنی، شهوت را سست و ضعیف می کند. و باز فرمود: «زكاهُ الجمالِ العَفَافِ»^(۲)؛ زکاتِ زیبایی، پاکدامنی است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمُرُوءَةُ: غَضُّ الطَّرْفِ وَ غَضُّ الصَّوْتِ وَ مَشْيُ الْقَصْدِ»^(۳)؛ در سه چیز نشانه های جوانمردی است: چشم فروبستن (در برابر نامحرمان)، پایین آوردن صدا (و الا- از موارد) «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَيْرُوتُ الْحَمِيرِ»^(۴)، محسوب می گردد) و اعتدال در راه رفتن (و یا مشی متعالی در زندگی داشتن و اقتصاد و میانه روی را در همه امور رعایت نمودن).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لَعِنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهَاتِ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ وَ لَعِنَ اللهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ»^(۵)؛ خداوند لعنت کند زنانی را که خود را شبیه مردان می سازند و لعنت کند مردانی را که خود را شبیه زنان می نمایند. (زنان مردنما، زن نیستند و مردان زن نما، مرد. آن ها بی هویتند و آیه الشیطان العظمی).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ عَلَيْكُمْ بِالْبَاهِ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَعَلَيْكُمْ بِالصَّيَامِ فَإِنَّهُ وَجَاؤُهُ»^(۶)؛ ای جماعت جوان! بر شما باد به ازدواج، پس اگر نتوانید، بر شما باد به روزه گرفتن که روزه مهار شهوت است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «خَيْرُ شُبَّانِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِكُهولِكُمْ وَ شَرُّ كُهولِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِشُبَّانِكُمْ»^(۷)؛ بهترین جوانان شما کسانی اند که به میانسال هایتان تشبه یابند و بدترین میانسال های شما کسانی اند که به جوانان شما تشبه یابند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ»^(۸)؛ جوانی شعبه و شاخه ای از دیوانگی است. به علی (علیه السلام) منسوب است که فرمود: العشق مرضٌ ليس فيه اجرٌ ولا عوضٌ^(۹). و روایت

ص: ۵۳۱

۱- همان، ص ۲۵۶، ح ۵۴۲۱.

۲- همان، ح ۵۴۰۹.

۳- همان، ص ۲۵۸، ح ۵۵۰۶.

۴- لقمان، ۱۹.

۵- الکافی، ج ۵، ص ۵۵۲، ح ۴.

۶- الکافی، ج ۴، ص ۱۸۰، ح ۲.

۷- معانی الأخبار، ص ۴۰۱، ح ۶۳.

۸- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۷، ح ۵۷۷۴.

۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، الحکم المنسوبه، ص ۲۶۰، ۱۴۰۴ ق.

شده است: البرکه مع اکابر کم. (۱)

در عهد صبا، کرد جهالت پرت

ایام شباب، کرد غفلت پست (۲)

چون پیر شدی، رفت نشاط از دست

کی صید کند مرغ سعادت، شست

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «إِذَا أَبْصِرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ، عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ» (۳)؛ هرگاه چشم، صحنه شهوت آلود را ببیند، قلب از دیدن سرانجام، کور می گردد. (کسی که زیبایی زنی را ببیند، زشتی عاقبت آن را نمی بیند، لذا محفوظ از بلا و خطر نیست و کسی زیبایی او را نبیند، زشتی عاقبت آن را می بیند، لذا مصون از بلا و خطر است؛ چرا که در آن، احساس و بحران حاکم است و در این، قرآن و برهان).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَنْ عَشِقَ فَكُتِمَ وَ عَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ» (۴)؛ کسی که عاشق شود و کتمان نماید و پاک دامنی پیشه سازد تا از دنیا برود، شهید است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز فرموده است: «مَنْ عَشِقَ وَ كُتِمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ» (۵).

حکمت سلمانی

شکی نیست که جوامع بشری مخصوصاً اجتماع انسانی امروز، به الگوهای برجسته تاریخ صدر اسلام، سخت نیازمند است. بیان قرآن در این خصوص چنین است: «...لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (۶).

سلمان محمدی یکی از آن الگوها و نمادها است که مردم به ویژه جوانان و خاصتاً مسئولین مملکتی باید او را از جهت حکمت، عبادت، خلق، تقوی، زهد، ورع، حمایت از مردم سالاری و ولایت، سرمشق جدی خود قرار بدهند تا خود و دیگران را به سعادت دنیا و

ص: ۵۳۲

۱- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، فی حقیقه العشق، ص ۲۹۰.

۲- مهدی نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۲۴۸، تابستان ۱۳۸۶ و جنگ جوان، ص ۱۶۹. جهت عدم تکرار «پرت» به جای «پست» آمده است.

۳- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۰۵، ح ۶۹۷۸.

۴- کنز العمال، ح ۷۰۰۰؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۳۳.

- ٥- كترالعمال، ج٣، ح٧٠٠٢؛ منهاج النجاج، في ترجمه الفلاح، محمد بن حسين شيخ بهايي-علي بن طيفور بسطامي، مقدمه ٢، ص ٨٦ ح ١٣.
- ٦- احزاب، ٢١.

سلمان هیچ وقت آلوده به شرک و گناه نشد، لذا او بسیار نزدیک به عصمت است، به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سلمانٌ منّا اهل البیت».

بعضی از روایات بیانگر این است که سلمان حضرت مسیح را دیده و ملاقات نموده است که آن اعم از این است که در عالم ملکوت و یا رؤیا دیدار و کشف نموده است یا عمرش زیاد بوده است.

سلمان جهان دیده و محقق، ابراهیم آسا دست رد بر کوب مجوس و ماه یهود و خورشید مسیحیت زد و سرانجام مبرهن داشت که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (۱).

در عصر رنسانس، بسیاری از اروپایی ها و ایرانی ها از دین دست کشیدند ولی اروپایی ها پیشرفت نمودند و ایرانی ها مستعمره ی آن ها شدند، چرا که دین آن ها خرافی بود و دین این ها، حق.

اما امروزه ایرانی ها بیشتر پایبند به دین اسلام شده اند و اروپایی ها و آمریکایی ها و... از روی حماقت با آن مبارزه می کنند، لذا ایرانی ها در حال پیشرفت اند و آن ها در حال ورشکستگی و رکود و اضمحلال. امید است، خداوند ما را بیشتر توفیق دهد، از تقلید ویرانگر دست برداشته، به تحقیق سعادت بخش نائل آییم. چرا که آن ها مصداق ضرب المثل «خرش کن و بارش کن یا خرش کن افسار بیار سرش کن» (۲) اند.

سلمان اولین سبقت گیرندگان به اسلام از جهت ایرانی است. او زهد و حکمت و حکومت را با هم به خوبی تلفیق و تألیف نمود.

بهترین نمونه و الگو برای تمام مسئولین اجرایی مملکت، از جهت بی رغبتی به دنیا و تواضع در برابر مردم و قبول نمودن مسئولیت برای مدیریت جامعه براساس حکمت و تخصص و تعهد، حضرت سلمان المحمدی و سلمان الخیر است.

از علی (علیه السلام) روایت شده است: «سلمانُ الفارسی کلّمان الحکیم» (۳)، یعنی آن دو در حکمت عملی یکسانند و طبق سخن امام صادق (علیه السلام) حکمت سلمان بالاتر از حکمت لقمان است که منظور حکمت نظری است. (۴) سلمان مسلمان، سلّم و زهد و حکمت و حکومت را درهم

ص: ۵۳۳

۱- آل عمران، ۱۹.

۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «خر».

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۶.

۴- سلمان المحمدی، مظفر، ص ۴۸.

روزی سلمان بر جماعتی از یهود می گذشت، آنان او را بسیار زدند. وقتی به او گفتند از خدایت بخواه تا نجات دهد، از خدا درخواست نمود که: «خدایا بر بلا صابرم گردان». گفتند: پس دعا کن بر ما عذاب نازل کند. سلمان دعا نکرد و گفت: شاید در میان شما کسی باشد که بعداً مسلمان شود. گفتند: پس دعا کن عذاب بر کسانی نازل شود که قابل هدایت نیستند. سلمان از خدا عذابشان را طلبید، لذا تازیانه هایشان افعی شدند و آنان را بلعیدند. (۱)

سلمان همیشه در هر ماه سه روز روزه می گرفت که طبق آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا...» (۲) گویی همیشه روزه بوده است (پیامبر -ص- می فرماید: وای به حال آن کسی که آحادش - گناهانش که یک برابر نوشته می شود- بر عشراتش- نیکوئی هایش که ده برابر محاسبه می شود - پیشی گیرد) (۳) و همه شب با طهارت می خوابید، لذا در عبادت چنان است که تمام شب را عبادت کرده باشد، چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَى اللَّيْلَ كُلَّهَا» و هر روز سه دفعه سوره توحید را می خواند که طبق سخن آن حضرت در حکم کسی است که ختم قرآن کرده باشد. (۴)

سلمان به ابودرداء نوشت: هرگز به آنچه می خواهی نمی رسی جز به ترک مشتتهای نفسانی و هرگز به آنچه آرزویش را داری نائل نمی شوی مگر با صبر نسبت به اموری که کراهت داری، پس کلامت، ذکر و سکوتت، فکر و نظرت، عبرت آموز و عبرت آموز باشد. (۵)

من کلام سید الاوصیاء (علیه السلام): الصبر علی ثلاثه وجوه: فصبر علی المعصیه و صبر علی الطاعه و صبر علی المصیبه. (۶) و من کلامه: کل قول لیس لله ذکراً فلعغو و کل صمت لیس فیه فکر فسهو و کل نظر لیس فیه اعتبار فلهو. (۷)

نقل می کنند: سلمان خانه نداشت و از دیوار و درختان جهت سایه استفاده می کرد. بنایی

ص: ۵۳۴

- ۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۷۲.
- ۲- انعام، ۱۶۰.
- ۳- قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ص ۱۵۰.
- ۴- شعیری، معانی الاخبار، ص ۲۳۵.
- ۵- ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۹۳.
- ۶- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۲۸.
- ۷- همان، ص ۲۲۸.

گفت: آیا خانه ای برایت بنا کنم تا در آن ساکن شوی؟ فرمود: نه، به آن حاجت نیست. آن بنا همیشه آن را پیشنهاد می داد تا اینکه به سلمان گفت: من خانه ای را که موافق تو باشد، می سازم و آن خانه ای است که وقتی در آن بایستی سرت به سقفش می خورد و اگر دراز بکشی سر و پایت به دیوارهای آن می خورد، پس موافقت شد. (۱)

عمر با مشورت علی (علیه السلام) سلمان را حاکم مدائن نمود. مردم برای استقبال سلمان بیرون شهر تجمع کردند. سواری از دور دیده شد. وقتی نزدیک او شدند پیرمردی با محاسنی سفید و بر الاغی سوار دیدند. او سفره نانی داشت و کوزه آبی. از او سراغ سلمان گرفتند. گفت: سلمان من هستم. او به جای کاخ به طرف خانه کوچکی در کنار مسجد رفت و به اداره امور پرداخت. به نحوی که عمر از روش ساده زیستی و نان از دست رنج خود تهیه نمودن و مردمی زیستن او سخت ناراحت شده، نامه ای عتاب آمیز و انتقاد آمیز برایش نوشت.

سلمان در جواب نوشت: از حصیر بافی و نان جو خوردن من ایراد گرفته بودی؛ این چیزی نیست که یک مؤمن به خاطر آن ملامت شود.

هر که نان از عمل خویش خورد

منت از حاتم طایی نبرد

اما این که نوشته ای با رفتارم حکومت را ضعیف و خوار می کنم، پس بدان که خواری در مسیر طاعت خدا، محبوب تر از عزت در نافرمانی اوست. تو می دانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خدا با مردم نزدیک بود و الفت داشت و ساده زیست می کرد و در عین حال بهترین زمامدار نیز بود. او نمونه بارز «بهلول و خرقه و نان جو و سرکه» بود. نان از شغل خسیس خوردن به که زیر بار منت رئیس بردن.

نظر کردن به درویشان، بزرگی کم نگرداند

سلیمان با همه حشمت، نظرها داشت با موران

ای سلیمان در میان زاغ و باز

لطف حق شو با همه مرغان بساز (۲)

سلمان در بستر مرگ گریه می کرد. شخصی پرسید، چرا گریه می کنی در صورتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از تو راضی بود. فرمود: گریه ام به خاطر توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: باید نصیب شما از دنیا، همچون ره توشه یک مسافر باشد. اینک من در حالی از دنیا می روم که

١- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ٣٦.

٢- لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه «لطف».

پیرامون من این همه وسایل است، در حالیکه در کنارش فقط آفتابه ای بود و کاسه ای. (۱)

علی (علیه السلام) بر روی قبر سلمان فارسی (علیه السلام) چنین نوشت:

وَفَدْتُ عَلِيَّ الْكَرِيمَ بِغَيْرِ زَادٍ

مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ

وَحَمَلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ

إِذْ كَانَ الْوَفُودَ عَلِيَّ الْكَرِيمِ (۲)

او به جای این که عاشق بهشت باشد، بهشت عاشق وی بوده است. در عوالی اللئالی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: الجنة الی سلمان اشوق من سلمان الی الجنة (۳)؛ بهشت به سلمان مشتاق تر است از سلمان به بهشت.

نقل می کنند: روزی سلمان در بین راه مردی را دید که از شام با بار خرما و آنجیر، در حالیکه خسته بود، می آید. او با مشاهده سلمان که ظاهری ساده و فقیرانه داشت تصور نمود باربر و حمال است. صدایش زد و گفت: بار مرا در قبال مزد به مقصد برسان. سلمان بار را به دوش گرفته همراه او رفت. او دید مردم زیاد به او سلام می کنند. از کسی پرسید که او کیست؟ گفت: سلمان حاکم مدائن، لذا با وحشت و دهشت و عذرخواهی خواست بار را از او بگیرد که قبول نکرد و گفت: باید بار را به مقصد برسانم. (۴)

سلمان در دفاع از ولایت و خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) زیر گوش ابوبکر فرمود: کردید (ابوبکر را جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمودید) و نکردید (علی (علیه السلام) را از صحنه زمامداری خارج نمودید) و حق امیر (علیه السلام) ببردید؛ ابوبکر! حق را به اهلش واگذار کن. (۵)

باید دانست: اساس ولایت، مودت به اهل بیت (علیه السلام) است و قرآن آن را طبق آیه: « قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ » (۶)، واجب دانسته است. محمد بن ادریس شافعی (متوفای سال ۲۰۴) این حقیقت را در قالب شعر ریخته و می گوید:

يا اهل بيت رسول الله حبكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر إنكم

من لم يصل عليكم لاصلاه له (۷)

- ١- مجلسى، بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٣٦٠.
- ٢- محمّد جواد نور محمدى، ناگفته های عارفان، ص ٦٢.
- ٣- نَفَس الرحمان فى فضل سلمان، الباب الثامن.
- ٤- محدثى، سلمان فارسى، ص ٥٢.
- ٥- صادقى، سلمان فارسى، ص ١٢٧.
- ٦- شورى، ٢٣.
- ٧- الصوائق المحرقه، ص ١٤٦، طبع قاهره.

خداوند که بر مبنای آیه «إِنَّ رَبِّيَ رَحِيمٌ وَدُودٌ» (۱)، نسبت به خلائق و بندگان، ودود است به این معناست که او یک نوع محبت خاصی دارد که دارای آثار و تبعات ظاهری مثل الفت و مراوده و افاضه نعمت و احسان است (۲). به این ترتیب مودت ما به اهل بیت باید توأم با ابراز محبت به آن ها و کمک به آن ها و اطاعت از آنان باشد.

از جمله مواعظ سلمان همیشه مسلمان سلیم النفس به حدیفه این است: دامنه علم وسیع و مدت عمر کوتاه است. فقط به فراگرفتن علوم دینی پرداز (۳).

وقتی از سلمان سؤال کردند آیا از همسرت رضایت داری فرمود: خلیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آنان که راجع به اسرار خصوصی خود با دیگران سخن می گویند همچون جِماری اند که در گل و لجن فرو می روند.

شخصی از سلمان اندرز خواست. فرمود: هیچگاه غضب مکن که اختیارات را سلب می کند، لذا دیگر مالک خود نیستی، پس در این صورت دست و زبان خود فروبند. قال علی (علیه السلام): الغضب یُردی صاحبَه و یُبدی معایبه (۴).

امام صادق (علیه السلام) از سلمان نقل می کند که گفت: از اموری خنده ام می گیرد: یکی از دنیاپرستان، در حالیکه مرگ آن ها را تعقیب می کند و دیگر از آنان که پیوسته خوشحالتند و راضی اما نمی دانند خداوند از آن ها راضی هست یا نیست (۵).

آن امام همام فرمود: وقتی مشاجره ای میان سلمان و مردی رخ داد، مرد از روی استهزاء پرسید، تو کیستی؟ فرمود: هر دو در آغاز آبی نجس بودیم و در آخر لاشه ای گندیده خواهیم بود و در آخرت، هر کس میزان عملش سبک تر باشد، درمانده تر است و آن کس که میزان عملش سنگین تر است بزرگتر. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ، وَ مَرُوءَتُهُ خُلُقُهُ، وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ» (۶)؛ حسب و نسب مرد، دین او و مروّت و شخصیت و مردانگی او، خلق او و اصل او، عقل او می باشد.

مردی از عدم توفیق در شب زنده داری خود، به سلمان شکایت نمود. سلمان فرمود: «لا

ص: ۵۳۷

۱- هود، ۹۰.

۲- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۳- محمدی، سلمان فارسی، ص ۲۲۳.

۴- آمدی، تصنیف غررالحکم، ص ۳۰۲.

۵- سلمان المحمدی، مظفر، ص ۵۵.

۶- محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۷۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۰، ذیل آیات ۱۳ الی ۱۸ حجرات.

تَعَصَّ اللَّهُ بِالنَّهَارِ»(۱)؛ در روز معصیت خدا مکن.

بنا به قول بعضی از اساتید کرام، حضرت سلمان دارای حجب و حیا و عفت بی بدیل و نظیر بود، به طوری که در طی عمر طولانی خود حتی یکبار به دامن و عورت خود نگاه نکرد (مگر به ضرورت)، چنان که طبق برخی از روایات، علی(علیه السلام) قبل از ورود به کنیف و طهارت خانه به ملائکه ی نویسنده اعمال، که بر دوش هر فردی قرار دارند، می فرمود: این جا منتظر بمانید تا من از آنجا خارج شوم. قول می دهم در آن جا هیچ عمل منافی حیا انجام ندهم.

وقتی در عالم رؤیا از او پرسیده شد منزل گاهت (قبر و دوزخ) را چگونه یافتی؟ سه دفعه فرمود: «علیک بالتوکل فنعم الشیء التوکل»(۲)؛ بر تو باد به توکل، پس توکل خوب چیزی است.

سلمان از مقام خداوند بسیار خوف داشت؛ روایت شده است که وقتی آیه قرآن: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»(۳) را شنید به حدی ترس او را فراگرفت که از همه چیز غافل شد، لذا آیه ی: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»(۴) نازل شد.(۵)

سلمان به ابودرداء که روزها را روزه می گرفت و شب ها نماز مستحبی می گزارد و دیگر هیچ، فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنْ لَاهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنْ لَجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّهِ حَقَّهُ، صُمْ وَ أَفْطِرْ وَ نُمْ وَ ائْتِ اَهْلِكَ وَ لا- تهلك اهلك»(۶)؛ هر چند شیخ اشراق گفته باشد: «و اهلك اهلك»(۷) که این یک مسئله عرفانی است؛ یعنی سیر و سلوک با اسارت خانوادگی تناسب ندارد.

حکمت مسیحائی

حکمت مسیحائی(۸)

حضرت مسیح(علیه السلام) به زن جوانی که چهره اش پژمرده شده بود و دوست می داشت شاداب گردد، فرمود: وقتی غذا می خوری، هرگز سیر مخور؛ زیرا وقتی غذا زیاد شود آب صورت و

ص: ۵۳۸

۱- الصدوق، توحید، ص ۹۷، باب معنی التوحید و العدل.

۲- سلمان المحمدی، مظفر، ص ۱۸۸.

۳- حجر، ۴۳.

۴- حجر، ۴۵.

۵- سلمان المحمدی، مظفر، ص ۱۱۴.

۶- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰، فی حاشیته...

۷- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، قصه الغربه الغربیه، ص ۲۸۸.

۸- ر.ک: مسیحا نفس، علیرضا سبحانی نسب و ... پاییز ۱۳۷۷.

طراوت آن را می برد. ...لأنَّ الطَّعَامَ إِذَا تَكَاثَرَ عَلَى الصَّدْرِ فَرَادَ فِي الْقَدْرِ ذَهَبَ مَاءُ الْوَجْهِ... (۱).

حضرت مسیح (علیه السلام) فرمود: هر کس غم و غصه اش بسیار باشد، بیمار شود و هر کس بد اخلاق باشد، خود را شکنجه می کند (علی (علیه السلام) فرموده است: «من ساء خُلُقُه عَدَبَ نَفْسِه» (۲) باز فرمود: ثلاثٌ لا- يَهْنَأُ لصاحبهنَّ عيشٌ: الحقد و الحسد و سوء الخلق؛ سه چیز است که برای صاحبش زندگی گوارا و خوشی نمی گذارد که عبارتند از دشمنی و حسادت و بد خلقی (۳) و هر کس سخن بسیار گوید، بسیار در اشتباه افتد و هر کس دروغ بسیار گوید، ابهتش از بین می رود و هر که با بزرگان درافتد، جوانمردی اش از بین برود.

حضرت عیسی (علیه السلام) به حواریون (فرستادگان مسیح (علیه السلام) و گروهی که با پند و اندرز، خود را از گناهان دور نگاه می داشتند) فرمود: حضرت موسی (علیه السلام) به شما دستور داد که به خدای تبارک و تعالی سوگند دروغ یاد نکنید، اما من به شما دستور می دهم که به خدا سوگند یاد نکنید، نه به دروغ و نه به راست و حضرت موسی (علیه السلام) به شما دستور داد: زنا نکنید. من به شما دستور می دهم که حتی فکر زنا نیز نکنید (و قرآن می فرماید: وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ). (۴)

حضرت عیسی (علیه السلام) و سه تن همراه، در بین راه به سه خشت طلا- برخورد نمودند. آن حضرت به آن ها فرمود: این خشت ها قاتل مردمند و از آن ها گذشتند، سپس آن سه تن از آن حضرت جدا شده به طرف خشت ها رفتند. دو نفر از آن ها به سومی گفتند: برو غذا بخر تا بخوریم. او غذا خرید و آن را مسموم نمود. تا آن ها بخورند و بمیرند و در طلا شریک نباشند. آن دو نفر برای این که سومی شریک نباشد وی را کشتند و غذای مسموم را خوردند و مردند. حضرت عیسی نزد آن ها بازگشت و دید آن ها کشته شده اند. به اذن حضرت حق آن ها را زنده نمود و فرمود: مگر به شما نگفتم: این خشت ها قاتل اند.

حضرت عیسی (علیه السلام) به حواریون فرمود: ای بنی اسرائیل! بر دنیای از دست رفته تان افسوس مخورید در صورتی که دیتان در امان باشد، همان گونه که دنیا دوستان بر دین از دست رفته شان افسوس نخورند، در صورتی که دنیایشان در امان باشد... فقالوا: فمن نجالس يا روح الله؟ فقال: من يذکرکم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقته و يرغبكم في الآخرة عمله. (۵)

ص: ۵۳۹

۱- علل الشرايع، ص ۴۹۷.

۲- آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ۱/۳۳۷، مترجم: رسولي محلاتی.

۳- آمدی، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۹۹؛ محقق: درایتی.

۴- اسراء، ۳۲.

۵- احمد بن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۲۱.

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: آنچه را دوست نداری در مورد تو انجام دهند با دیگران انجام مده! اگر کسی به گونه راست تو سیلی نواخت طرف چپ را در اختیارش قرار ده... و **إِنْ لَطَمَ أَحَدٌ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ فَأَعْطِ الْأَيْسَرَ**. (۱) مراد آن حضرت در موارد خاصی است که چنین برخوردی اثر اخلاقی مثبتی داشته باشد و الا انسان آزاده نه بر دیگری ستم می کند و نه زیر بار ستم می رود. قرآن می فرماید: **«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»**. (۲)

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) باز در تکمیل همین خصوص فرموده است: **يا عبيد السوء! إذا أخذ قميص أحدكم فليعط رداءه معه... و من سخر منكم ميلاً فليذهب ميلاً آخر معه** (۳)؛ ای بندگان بد کردار! هرگاه پیراهن یکی از شما را گرفتند باید عبای خود را نیز بدهد... و هر که او را فرسنگی به کار گرفتند، فرسنگ دیگری نیز برود.

گویند: یک ناشر کتابی، کتاب شخصی را برای چاپ آن ربود. نویسنده بلافاصله به چاپخانه ی او رفت و گفت: این کتاب دو جلد است. یک جلد دیگر آن پیش من است، بگیر چاپ کن.

آن حضرت فرمود به درستی به شما می گویم: همچون غربال نباشید که آرد پاک و طیب را بیرون می ریزد و نخاله را نگه می دارد... شما این گونه اید: حکمت را از دهانتان بیرون می ریزید و نکبت را در دل هایتان نگه می دارید.

روایت شده که روزی حضرت عیسیٰ (علیه السلام) در باران و رعد شدیدی قرار گرفت و به دنبال جایی می گشت که در آن پناه گیرد.

در دوردست خیمه ای برای او نمایان شد و به طرف آن رفت ولی ناگهان زنی در آن دید و از آن خیمه دور شد. سپس غاری دید، به طرف آن رفت ولی ناگهان شیری در آن دید، لذا دستش را بر غار تکیه داد و گفت: خداوندا! برای هر چیز پناهگاهی قرار دادی، ولی برای من پناهگاهی قرار ندادی؟

پس خداوند به او وحی نمود: پناهگاه تو مرکز رحمت من است. به عزتم سوگند که روز قیامت صد حوریه بهشتی را که با دست قدرتم آفریده ام، به ازدواجت در آورم و در مراسم ازدواجت چهار هزار سال که هر روزش به اندازه عمر دنیاست اطعام می کنم و به یک منادی

ص: ۵۴۰

۱- امالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۶، مجلس ۵۸ و نک: توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۴۵، ۱۳۸۵.

۲- نحل، ۱۲۶.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۱۳ و نک: مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۵۷، ۱۳۵۹.

دستور می‌دهم که ندا در دهد: جشن عروسی است، زاهدان دنیا کجایند؟ عروسی عیسای زاهد حاضر شوید.

خداوند به عیسی (علیه السلام) فرمود: ... و از نفرین ستمدیده بر حذر باش! که من بر خود قسم یاد کرده‌ام که دری از آسمان به رویش بگشایم و درخواست هایش را برآورده کنم؛ اگرچه مدتی بگذرد.

حضرت عیسی (علیه السلام) با یارانش بر لاشه‌ی حیوانی گذر کردند. یاران گفتند: این سگ مرده چه بوی بدی دارد! آن حضرت فرمود: چه دندان‌های سفیدی دارد!

خداوند فرمود: ای عیسی مرا بسان خواندن غریق اندوهناکی که او را فریادرسی نیست، بخوان (تا دعایت مستجاب نمایم)؛ یا عیسی! ادعنی دعاء الغریق الحزین الذی لیس له مغیث.

حافظ وظیفه‌ی تو دعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنید یا شنید (۱)

ای عیسی! به نامم، سوگند دروغ مخور که عرش من از خشم بلرزد.

حکمت‌های جامع حضرت عیسی ابن مریم (علیه السلام)

حکمت‌های جامع حضرت عیسی ابن مریم (علیه السلام) (۲)

خداوند فرمود: ای عیسی! کسی که با عصیان تمرد می‌کند تو را نفریبد، او که روزی مرا می‌خورد و جز مرا می‌پرستد (و بنا بر کلام امام حسین (علیه السلام): یا کلون رزقه و یعبدون غیره) (۳) و هنگام سختی مرا می‌خواند و من به او پاسخ (مثبت) می‌دهم و باز به عملکرد پیشین خود باز می‌گردد و بر من می‌شورد یا خود را در معرض خشم من قرار می‌دهد؛ پس به خودم سوگند که او را چنان سخت مؤاخذه کنم که از آن رهایی نیابد و در برابر من به پناهگاهی دست نیابد؛ از آسمان و زمین من به کجا می‌تواند بگریزد؟

ای عیسی! هیچ آفریده‌ای را همچون نعمت دینم گرامی نداشتم و نعمتی چون مهر خویش بدو ندادم.

ای عیسی! اعضای آشکار خود را با آب بشوی و آنچه را در اندرون داری با گفتار نیک پاک کن، چرا که به درگاه من باز گردانده‌ای. مسیح گفته است: هیچ کس با خوردن چیزی نجس نمی‌شود. چیزی که انسان را نجس می‌سازد، سخنان و افکار اوست (۴).

ص: ۵۴۱

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بند.

۲- نک: حکمت‌های حضرت مسیح (علیه السلام)، علیرضا زکی زاده، تابستان ۱۳۸۶ (با کمی تصرف).

۳- دعای روز عرفه امام حسین (علیه السلام).

۴- انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، متی ۱۵، ص ۲۳، بی تا.

ای عیسی! در هر جا هستی مرا در نظر داشته باش و گواهی ده که من تو را آفریدم و تو بنده ی من هستی و بدان که من به تو صورت بخشیدم و (تو را) به زمین فرو فرستادم.

ای عیسی! دو زبان (کفر و ایمان) یک دهان را نشانند و دو دل در یک سینه جای نگیرند و چنین است خاطرها «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (۱).

ای عیسی! در پیش خود مرا یاد کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان همگان یادم کن تا در میان همگانی یادت کنم که از گروه آدمیان بهتر باشند.

ای عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو: ... برای اهل دنیا عطر به خود می زیند و درون شما نزد من چونان مرداری است گندیده و بد بو... ضمن این که باید دانست: ظاهر بسیاری از غربی ها نظیف و باطنشان کثیف است؛ برعکس، بسیاری از شرقی ها که ظاهرشان کثیف و باطنشان تمیز و طاهر است؛ در حالی که مؤمن کسی است که ظاهر و باطنش طاهر و تمیز است.

ای عیسی! به آن ها بگو: به هنگام شنیدن دشنام کر باشند و از دل به من روی آورند که من صورت های آن ها را نمی خواهم.

در کتاب ارشاد القلوب آمده است: عیسی (علیه السلام) همواره می گفت: خدمتگزار من دستانم می باشد و مرکبم پاهایم و بسترم زمین و بالشم سنگ است... و چراغ شیم نور ماه و خورشم گرسنگی... و شب سر بر بستر می نهم در حالیکه چیزی با خود ندارم و صبح سر از خاک برمی دارم و باز در کنارم ثروتی نیست، با این حال در روی کره زمین هیچ کس را ثروتمندتر از خودم نمی یابم. (۲)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ام ایمن فرمود: حضرت عیسی (علیه السلام) نه شامی را برای صبحانه نگه می داشت و نه صبحانه ای را برای شام... او از آب باران می آشامید... و می گفت: هر روزی، روزی خود را می آورد. (۳)

به حضرت عیسی (علیه السلام) گفته شد: ای روح الله چگونه صبح نمودی؟ فرمود: صبح کردم در حالیکه خداوند تعالی را بالای سرم و آتش (جهنم) را در پیش روی خودم و مرگ را در طلب خود می بینم (سرانجام طلب من جز مرگ نیست). آنچه را آرزو دارم بدان نمی رسم و

ص: ۵۴۲

۱- احزاب، ۴.

۲- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۱۴، ص ۲۳۹، ح ۱۷.

۳- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۰۴.

آنچه را ناخوشایندم است نمی توانم دفع نمایم. پس کدام فقیری از من مستمندتر است؟ (۱) او آرامش داشت ولی آسایش نداشت، پس می توان گفت: فقیرترین فقرای الهی، ثروتمندترین ثروتمندان دنیوی است.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: نقش انگشتر عیسی (علیه السلام) این دو جمله بود که آن ها را از انجیل برگرفته بود: طوبی لِعَبْدِ ذِكْرِ اللَّهِ مِنْ أَجَلِهِ وَ وَيْلٌ لِعَبْدِ نُسْرَى اللَّهِ مِنْ أَجَلِهِ؛ خوشا به حال بنده ای که موجب یاد خدا شود و وای به حال بنده ای که باعث فراموش شدن خدا گردد.

چه خوب است! جوانان، مخصوصاً دانشجویان آن دو جمله را به عنوان عودّه و حرز مورد استفاده قرار دهند. (۲) و زنجیر بدون حرز به گردن آویزان نکنند، به ویژه اگر طلا باشد که حرام است. اساساً زنجیر برای آقایان به منزله افساری است که به گردن الاغ و سگ می اندازند. به همین دلیل در ضرب المثل ها آمده: «خرش کن افسار بیار سرش کن» (۳).

در کلاس درس به یکی از دانشجویان گفتم: زنجیر را از گردنت در آر. گفت آن یادگاری دوستم است. گفتم: شاید او می خواسته همیشه تو را در زنجیر اسارت خود ملاقات کند.

ای بنی اسرائیل! در نهان از خدا شرم کنید، همچنان که آشکارا از مردم شرم می دارید. آن حضرت به یارانش فرمودند: اگر یکی از شما برادرش را ببیند که جامه اش از روی شرمگاهش کنار رفته است، آیا نمی پوشاند؟ پس اگر یکی از شما عیب برادرش را ببیند، پوشاند.

زنهار از نگاه (شهوت آلود) که آن بذر خواهش در دل ها می افشاند و همین برای به گناه افکندن نگاه کننده کافی است. در حقیقت نگاه کلید گناه است (لا نومٌ أثقل من الغفله و لا رقٌ أملك من الشهوه).

ای بنی اسرائیل! هر یک از شما نوشیدنی خود را گوارا نمی یابد مگر آن گاه که خاشاک از آن برگردد، اما از این که لقمه حرامی به اندازه ماده فیلی ببلعد باکی ندارد!

در روایت است که حضرت یحیی (علیه السلام) خطاب به عیسی ابن مریم علیهما السلام فرمود: تو روح خدا و کلمه ی او هستی، برای همین تو از من بهتری و عیسی گفت: نه، تو از من بهتری؛

ص: ۵۴۳

۱- امالی شیخ طوسی، ص ۶۴، ح ۱۳۳۲.

۲- برای توضیح در مورد حرز و تعویذ و رُقیه و نُشره مراجعه شود به اصول کافی، کتاب دعا، باب حرز و عودّه، ج ۴، ص ۳۵۷، به ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی.

۳- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «خر».

زیرا خداوند بر تو سلام فرستاده (۱) و من خودم بر خودم سلام فرستاده ام (۲). (۳)

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: روش یحیی بن زکریا علیهما السلام این بود که می گریست و هیچ گاه خنده نمی کرد و عیسی ابن مریم علیهما السلام هم می خندید (امام صادق می فرماید: ضحک المؤمن تبسم؛ خنده ی مؤمن نوعی از تبسم است (۴)) و هم می گریست و کاری که عیسی (علیه السلام) می کرد برتر بود از کاری که یحیی انجام می داد. (۵) چرا که اساس هر دو دلخوشی است. به همین دلیل در ضرب المثل ها آمده است: «گریه را هم دل خوش می باید (۶)» و «کجا خوش است آنجا که دل خوش است (۷)». و «چون یار اهل است، کار سهل است»

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: عیسی ابن مریم علیهما السلام با لباس بلندی از پشم که مریم علیهما السلام برایش دوخته بود به آسمان عروج کرد اما خداوند به او وحی فرستاد آن بافته را به طرف زمین پرتاب نماید؛ چرا که به هر حال زینت دنیوی می باشد. (۸) شاید آن، دلیل عروج روحانی مسیح باشد.

حضرت مسیح (علیه السلام) فرموده است: حکایت دنیا و آخرت حکایت مردی است که دو زن دارد که اگر یکی را خشنود کند، دیگری به خشم آید. (۹) محبت دنیا و آخرت در دل مؤمن جمع نمی شود، همچنان که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی شود.

روایت شده است: دنیا به صورت زنی چشم آبی در برابر حضرت مسیح (علیه السلام) مجسم شد. حضرت از او پرسید چند شوهر داشته ای؟ گفت: زیاد. حضرت پرسید همه آن ها تو را طلاق داده اند؟ دنیا گفت: نه، بلکه همه را کشتم. حضرت فرمود: پس وای بر شوهران باقیمانده ی تو، چگونه از گذشتگان عبرت نمی گیرند؟ (۱۰)

ص: ۵۴۴

۱- مریم، ۱۵ (و سلام علیه یوم ولد...).

۲- مریم، ۳۳ (و سلام علی یوم ولدت...).

۳- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۶۰۸۶.

۴- تحف العقول، ج ۲، ص ۱۶۸، ترجمه جعفری.

۵- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ح ۱۵۷۹۲.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه گریه.

۷- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خوش.

۸- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

۹- روضه الواعظین، ص ۴۴۸.

۱۰- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۲ و نک: احمد بن فهد حلی، عده الداعی و نجاج الساعی، ص ۱۲۰، ۱۴۰۷ق.

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) روی آب راه می رفت. شخصی عرض کرد: ای پیامبر به طرف تو بیایم؟ فرمود: بیا. آن مرد یک پایش را در آب گذاشت و رفت تا پای دیگرش را نیز داخل آب بگذارد، زیر آب رفت. حضرت فرمود: دستت را بده ای کوته ایمان. اگر آدمی به وزن دانه یا ذره ای یقین داشت در آن صورت روی آب راه می رفت. (۱) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر آن حضرت یقین بیشتری داشت در هوا نیز راه می رفت.

از مسیح (علیه السلام) پرسیدند: سخت ترین چیزها چیست؟ فرمود: خشم خدا. سپس پرسیدند: چگونه می توان خود را از خشم خدا نگه داشت؟ در جواب فرمود: به این که خشمگین نشوید. (۲)

وَصَيِّى الْخَضِرُ عِيسَى (علیه السلام): كُنْ بَشَاشًا وَ لَا تَكُنْ عَبَاسًا وَ كُنْ نَفَاعًا وَ لَا تَكُنْ ضَرَّارًا (۳)؛ خضر به عیسی (علیه السلام) سفارش نمود: شگفته روی و خوشحال باش و عبوس و اخمو نباش و سودرسان باش و ضرر رسان مباش

حضرت مسیح (علیه السلام) فرموده است: یا عبید السوء تلومون الناس علی الظن و لاتلومون انفسکم علی الیقین (۴)؛ ای بندگان بد، به صرف گمانی که به مردم می برید آنان را سرزنش می کنید و با وجود یقینی که به کردگار خود دارید، خویشان را سرزنش نمی کنید.

قال عیسیٰ (علیه السلام): یا معشر الحواریین إرضوا بدنئی الدنیا مع سلامه الدین کما رضی اهل الدنیا بدنئی الدین مع سلامه الدنیا. (۵)

آن حضرت فرمود: حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق نگیرید. سخن سنج باشید؛ قال المسیح (علیه السلام): خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. (۶)

علی (علیه السلام) می فرماید: خذ الحکمه ممن أتاك بها و انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال (۷)؛

ص: ۵۴۵

۱- الدر المنثور: ج ۲، ص ۲۰۳؛ میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۳۰۲۷.

۲- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۱۴، ص ۳۲۳، باب ۲۱.

۳- منازل السائرین، باب الاعتصام، طبع قدیم و نک: حسن زاده، نمط ۹، ۲۷۹

۴- میزان الحکمه، ترجمه فارسی، ج ۷، ح ۱۱۵۴۱.

۵- شیخ بهایی، الکشکول، جزء اول، ص ۱۳۲.

۶- المحاسن، البرقی، ج ۱، ص ۲۲۹، باب خذوا الحق...

۷- عبدالواحد الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، فصل ۳۰، ص ۳۵۵، حدیث ۱۱، ۱۴۰۷، بیروت.

حکمت را از هر کس که آن را می آورد بگیر و به گفته بنگر و به گوینده منگر.

و فی الحدیث: من طلب مالایعینه فاته ما یعنیه؛ کسی که طالب لغویات و حشویات باشد از دست دهند فواید موافد است (۱).

از حضرت مسیح (علیه السلام) پرسیدند: برترین مردم کیست؟ فرمود: کسی که سخنش ذکر خدا باشد و سکوتش تفکر و نگاهش عبرت آموز (که در غیر این صورت اولی، لغو و دومی، سهو و سومی لهو محسوب می شود). (۲)

از اندر زهای خداوند متعال به حضرت عیسی (علیه السلام) این است که: ای عیسی به بنی اسرائیل بگو: در حالیکه زیر پاهای شما حرام قرار دارد و در خانه هایتان بت، مرا مخوانید؛ زیرا من سوگند خورده ام که هر کس مرا بخواند پاسخش را بدهم و پاسخ من به آنان نفرین کردن برایشان است. (۳)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که یهودیان قصد کشتن عیسی (علیه السلام) را نمودند، جبرئیل نزد او آمده و بالهایش را بر او انداخت تا محفوظ بماند. در این لحظه عیسی (علیه السلام) متوجه نوشته ای در میان بال های جبرئیل شد که از این قرار بود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَعَزِّ وَأَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الصَّيِّدِ وَأَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْوَتْرِ وَأَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الَّذِي ثَبَّتَ أَرْكَانَكَ كُلَّهَا أَنْ تَكْشِفَ عَنِّي مَا أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ فِيهِ». هنگامی که عیسی (علیه السلام) این دعا را خواند او را به آسمان ها بالا برد. (۴) اگر کسی این دعا را با اخلاص بخواند سریع اجابت می شود.

روزی عیسی (علیه السلام) و یارانش برای طلب باران از شهر خارج شده وارد صحرا گشتند. حضرت در آن جا به آن ها فرمود: هر کس گناهی انجام داده به شهر باز گردد. همه مردم به جز یک نفر مراجعه کردند. او به آن حضرت گفت: روزی در نماز زنی از مقابل من عبور کرد. من به او نگاه کردم و چشمم به سوی او چرخید، پس همین که رفت انگشت خود را داخل چشمم کردم و آن را در آوردم و به طرف زن پرتاب کردم. حضرت فرمود: پس دعا کن. او دعا کرد و حضرت آمین گفت و باران نازل شد.

ص: ۵۴۶

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیها، ۳/۳۹۲

۲- شیخ بهایی، الکشکول، جزء اول، ص ۲۲۸.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۳.

۴- راوندی، قصص الانبیاء، ص ۲۷۶، ح ۳۳۰.

هنگامی که حضرت عیسی (علیه السلام) و دوستش به دریا رسیدند آن حضرت با نام خدا به آب زد و از آن گذشت. دوست او نیز متعاقبش همان ذکر را گفته به حضرت در میان دریا ملحق گردید. در این لحظه از روی عجب با خود گفت: اگر من مثل آن حضرت بتوانم بر روی آب حرکت کنم پس وی چه فضیلتی بر من دارد؟ ناگاه داخل آب شد و از حضرت کمک طلبید. وی از او خواست توبه نماید و هیچ گاه چیزی را نخواهد که در شأن او نیست. (۱)

مواعظ و حکم مأثور و منظوم معصومین و حکما:

الف. کلام علی و لطیفه مؤمن طاق

علی سید الوصیین و تاج العارفین و وصی رسول رب العالمین علیهما السلام فرموده است: «احتجج إلی من شئت تکن اسیره و استغن عن شئت تکن نظیره» (۲) و «أنعم علی من شئت تکن امیره»؛ به هر کس خواستی احتیاج داشته باش، در نتیجه اسیر او خواهی بود و از هر کس خواستی بی نیاز باش، لذا مانند او خواهی بود و به هر کس خواستی انعام کن، پس امیر او خواهی بود. به این نحو نیز نقل شده است: «أفضّل علی من شئت تکن امیره و استغن عن شئت تکن نظیره و احتجج الی من شئت تکن اسیره» (۳). و حافظ چه خوب سروده است:

سخن گفتن کرا یاراست اینجا

تعالی الله چه استغناست اینجا

خوشا آندم کز استغناى مستی

فراغت باشد از شاه و وزیرم (۴)

قال ابوحنیفه لمؤمن الطاق: مات امامک، یعنی جعفر الصادق (علیه السلام) فقال له مؤمن الطاق: لکن امامک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم (۵)، فضحک المهدی و أمر لمؤمن الطاق بعشره آلاف درهم؛ ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: امام تو، یعنی جعفر صادق (علیه السلام) مرده است. مؤمن طاق (بلافاصله) به او گفت: ولی امام تو (شیطان) تا وقت معلوم، مورد انتظار مرگ از جانب خدا خواهد بود، پس مهدی (خلیفه) خندید و به مؤمن طاق ده هزار درهم جایزه داد.

ص: ۵۴۷

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶، باب الحسد.

۲- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۸.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، الحکم المنسوبه، ص ۲۵۵، ۱۴۰۴ ق.

۴- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه استغنا.

۵- نک: ص ۸۱-۸۰.

اول مقامات، الانتباه و هو یقظہ من سِنَہ (چرت) الغفلہ؛ ثم التوبہ و ہی الرجوع الی اللہ بعد الإباق (عدم رجوع)، ثم الورع و التقوی، لکن ورع اهل الشریعہ عن المحرمات و ورع اصحاب الطریقہ عن الشبہات، ثم المحاسبہ و ہی تعداد ما صدر عن الانسان بینہ و بین نفسہ و بینہ و بین بنی نوعہ، ثم الإرادہ و ہی الرغبہ فی نیل المراد مع الکدّ (رنج و زحمت)، ثم الزہد و ہو ترک الدنیا و حقیقتہ التبری عن غیر المولی، ثم الفقر و ہو تخلیہ القلب عما خلت (انقطعت) عنہ الید و الفقیر من عرف أنه لا یقدر علی شیء، ثم الصدق و ہو استواء الظاہر و الباطن، ثم الصبر و ہو حمل النفس علی المکارہ، ثم التصبر و ہو ترک الشکوی و قمع (کوییدن) النفس، ثم الرضا و ہو التلذذ بالبلوی، ثم الاخلاص و ہو اخراج الخلق عن معاملہ الحق (عبادات بہ عنوان معاملہ و برای اخذ بہشت از خدا نباشد)، ثم التوکل و ہو الاعتماد فی کل امورہ علی اللہ سبحانہ مع العلم بأن الخیر فیما اختارہ. (۱)

از ثمرات و اثرات پر بار سیر و سلوک، در جامعہ، کہ حلال اختلافات است، این است کہ انسان ہم صبر جمیل داشته باشد و ہم صفا ظریف. امام صادق می فرماید: الصفا الجمیل أن لا تُعاقب علی الذنب و الصبر الجمیل الذی لیس فیہ شکوی؛ گذشت نیکو این است کہ بر گناہ مجازات مکنی و صبر زیبا آن است کہ عاری از شکوہ و شکایت باشد. (۲)

روی فی الحدیث: أنه لما نزل قوله تعالى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (۳)، سجد النبی (صلی اللہ علیہ و آلہ) فقال فی السجود: «اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سختک و اعوذ بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک، انت کما اثبت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون». (۴)

در سجده، انسان عالی ترین قسمت خود را، کہ پیشانی است، بر پست ترین چیز، کہ زمین است، می گذارد تا اعلام بدارد در مقابل خدای بی نہایت و مطلق، صفر و هیچ است، لذا سجده نمود و نماد و سمبل و مظهر فقر ذاتی انسان است. در حدیث آمده است: اذا صلی

ص: ۵۴۸

۱- شیخ بہایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۲۵.

۲- ابن شعبہ، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۷۴، ترجمہ جعفری.

۳- علق، ۱۹.

۴- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۴/۳۲۱، چاپ اول.

احدكم فليلزم جبهته و أنفه الارض حتى يخرج منه الرعم (۱)؛ در حال نماز پیشانی و روی و دماغ را به خاک مالید تا ذلت و خضوع خارج و آشکار گردد. مولوی گوید:

حبذا آن وضع و شادا آن دعا

آن دعای دلنواز جانفزا.

از علی (علیه السلام) سؤال شد: خود را چگونه می یابی؟ (حالت چطور است؟) فرمود: کیف یکون حال من یفنی ببقائه و یسقم بصحته و یؤتی من مأمنه (۲)؛ چگونه است حال کسی که به هستی خود نیست می گردد. (حیات او سبب مرگ اوست) و به تندرستی اش بیمار می شود و مرگ به سوی او از مأمن و پناهگاهش می آید.

مردی از حکیمی جوای حال رفیقش، فلانی، شد. او در پاسخ گفت: مات، فقال: و ما سبب موته؟ قال: حیاته. (۳)

از والیس حکیم، در ایام پیری اش، کسی از احوالش جو یا شد. در پاسخ گفت: هوذا أموت قليلاً قليلاً (۴)؛ حال من حال کسی است که دارد به تدریج می میرد.

زندگی کردن من مردن تدریجی بود

هرچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

راقم این سطور وقتی دانشجویی وارد کلاس درس می شود، این شعر را می خواند:

باز بلبل به بوستان آمد

بوی انفاس دوستان آمد (۵)

علی (علیه السلام) در مذمت ملق و حسد چنین می فرماید: الثناء باكثر من الاستحقاق ملق (۶) و التقصير عن الاستحقاق عی او حسد (۷) (و بقدر الاستحقاق هو تعریف و ثناء بحق بل باحق)؛ ستودن بیش از آنچه شایسته است ملق و چاپلوسی است و کمتر از آنچه سزاوار است عی و ناتوانی و یا حسد و رشک است.

حلیم کسی است که در عین توانایی، در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند و در

ص: ۵۴۹

۱- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه رغم.

۲- فیض الاسلام، نهج البلاغه، از کلمات قصار ۱۱۱.

۳- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۲۶۲.

- ٤- شيخ بهايي، الكشكول، ص ٢٦١.
- ٥- ديوان خاجوي کرمانی، ص ٥١١.
- ٦- المَلَق، الزيادة في التودد و الدعا و التضرع فوق ماينبغي (عده الداعي، ص ٨١).
- ٧- نهج البلاغه فيض الاسلام، حکمت ٣٣٩.

کیفر مجرمان عجله به خرج نمی دهد. «إِنَّ إِبرَاهِيمَ لَمَأْوَاهُ حَلِيمٌ» (۱)؛ ابراهیم شخصی بسیار مهربان و حلیم و بردبار بود. امام حسین (علیه السلام) در تعریف حلم می فرماید: الحکم کظم الغیظ و ملک النفس؛ حلم فروشاندن خشم و مسلط بودن بر نفس است (۲). علی (علیه السلام) فرموده است: آدم احمق را به خاطر کار زشتش با هیچ چیزی مثل سکوت نمی توان مجازات نمود. (۳)

علی (علیه السلام) می فرماید: من اشتری ما لا- یحتاج الیه باع ما یحتاج الیه (۴)؛ هرکسی چیزهایی را که احتیاج ندارد بخرد، چیزهایی را که احتیاج دارد می فروشد و باز روایت شده است: هرکس لباس کهنه ندارد لباس نو نیز ندارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: لا- یُخَلَّوْنَ رجلٌ بامرأه الا کان ثالثهما الشیطان؛ هیچ مردی با زنی خلوت نمی کند جز اینکه سومی آن دو، شیطان است. (۵)

علی (علیه السلام) می فرماید: شتان ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته و عمل تذهب مؤنثه و يبقى أجره (۶)؛ چه دور است میان دو عمل (بد و خوب): عملی که لذت آن بگذرد و دنباله (زیان و کیفر) آن باقی بماند و عملی که رنج آن بگذرد و اجرش باقی بماند.

باز آن حضرت فرمود: الارتقاء الی الفضائل صعبٌ مُنجٍ (۷) (و) الإنحطاط الی الرذائل سهلٌ مُردٍ (۸)؛ بالا رفتن به سوی فضیلت ها دشوار است اما نجات بخش (و) پایین آمدن به سوی رذائل و پستی ها، به منزله زمینی هموار، یعنی آسان است ولی نابودکننده.

باز فرمود: اتق الله بعض التقی و إن قلّ و اجعل بینک و بین الله سترًا و ان رقّ. (۹)

باز فرمود: إذا قدرت علی عدوّک فاجعل العفو عنه شکرًا للقدره علیه. (۱۰)

ص: ۵۵۰

۱- توبه، ۱۱۴.

۲- حسین مظاهری، الأخلاق، ۲/۱۹، ۱۳۸۹.

۳- قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ص ۳۸.

۴- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۱.

۵- الترغیب و الترهیب، ۳/۳۸.

۶- فیض الاسلام، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷.

۷- غررالحکم و دررالکلم آمدی، ۲/۲۸۱، به قلم رسولی محلاتی.

۸- همان، ۱/۴۶۵.

۹- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۱۲۶.

ج. چند کلمه از کلمات پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ج. چند کلمه از کلمات پیامبر (صلی الله علیه و آله) (۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر چه فرزند آدم پیرتر می شود، دو صفت در او جوان تر می گردد: حرص و آرزو.

- دو گروه از امت هستند که اگر صلاح یابند، امت من صلاح می یابد و اگر فاسد شوند، امت من فاسد می شود: علما و حکام.

- ناداری بلاست. از آن بدتر، بیماری تن و از بیماری تن دشوارتر، بیماری دل.

- مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود؛ لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین.

- از جمله اخلاق مؤمن تملق گویی نیست، جز در طلب علم؛ لیس من أخلاق المؤمن الملق إلا فی طلب العلم. (۲)

- هر دل سوخته ای را عاقبت پاداشی است.

- پروردگار همه یکی است و پدر همه یکی. همه فرزند آدمید و آدم از خاک است. (ولی) گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.

- بدترین مردم کسی است که گناه را نبخشد و از لغزش چشم نپوشد و باز از او بدتر کسی است که مردم از گزند او در امان و به نیکی او امیدوار نباشند.

لما اجتمع یعقوب مع یوسف علی نبینا و علیهما السلام قال: یا بنی! حدّثنی بخبرک (من قبل اخوتک) فقال له: یا ابت لا تسئلنی عما فعل بی اخوتی، و اسئلنی عما فعل الله سبحانه بی. (۳)

- چون تو را ستایش کنند، بگو: خدا مرا بهتر از آنچه گمان دارند بساز و از آنچه از من نمی دانند بر من ببخش و مرا مسئول آنچه می گویند قرار مده.

- اگر خدا خیر بنده ای را اراده کند، نفس او را واعظ و رهبر او قرار می دهد.

- فقری سخت تر از نادانی و ثروتی بالاتر از خردمندی و عبادتی بالاتر و والاتر از تفکر نیست.

علی (علیه السلام) فرمود: اضربوا بعض الرأی ببعض حتی یتولّد منه الصواب (۴)؛ بعضی آراء را به بعضی دیگر بزنید تا رأی صواب حاصل گردد. این همان صغری و کبرایی است که در منطق

- ۱- مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۲۵۱ تا آخر، خرداد ۱۳۵۸.
- ۲- احمد بن فهد، عده الداعی، ص ۸۱.
- ۳- شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۷۷.
- ۴- آمدی، تصنیف غررالحکم، ح ۱۰۰۶۳.

مطرح است.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس به خاطر خداوند چهل روز زندگی کند چشمه های حکمت از دلش به زبان او جاری خواهد شد.

- بهترین خانه شما آن است که یتیمی در آن به عزت زندگی کند.

- مؤمن خنده رو و شوخ طبع است و منافق عبوس و خشمناک.

- المؤمنون هینون لئنون(۱)؛ مؤمنان هین و سهل خو و دارای هون و وقار و لئین و دور از خشونت اند. اساساً مؤمن، بس (نرم خو) و بش (خوش رو) و بشاش و هش (شادمان) و بسام (خنده رو) است.

- دست یکدیگر را به دوستی بفشارید که کینه را از سینه می برد. خوشرویی حقد و کینه را از دل و سینه می برد.

- خدایا مرا به دانش توانگر ساز و به بردباری زینت بخش (یا علیم و یا حلیم! به اهل علم، حلم و به اهل حلم، علم عطا فرما) و به پرهیزکاری گرامی بدار و به تندرستی زیبایی ده.

خوشا کسی که زیادی مال را به دیگران ببخشد و زیادی سخن را برای خود نگاه دارد. رحم الله إمرأاً أمسک ما بین فکّیه و أطلق ما بین کفّیه(۲)؛ خدا رحمت کند کسی را که ما بین دو فک خود، یعنی زبان را نگه دارد و ما بین دو دستش را، یعنی مال و منال را رها سازد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «من وقى شرّاً لقلقه و قببه و ذبذبه فقد وقى الشرّ کلّه»(۳)؛ هرکسی از شر زبان و شکم و دامن (عورت) حفظ شود، از تمام شرها حفظ می شود و باز روایت شده است: «هلاک المرء فی ثلاث: قببه و ذبذبه و لقلقه»(۴)؛ هلاکت انسان در سه چیز است، شکم و عورت و زبان.

مولوی در «کلیات دیوان شمس» خود چه زیبا سروده است:

فرج و گلو فرج گلو

کرده تو را دنگ و دلو

هرکس از این دو بگذرد

باشد کل او، باشد کل او(۵)

۱- <http://forums.ewaaan.com/>

۲- نك: صديقي محمد جميل، جواهر البلاغه، ص ۳۴۹، ۱۴۱۴ق.

۳- <http://daralshad.org/> سايت دارالارشاد آيه الله انصاری.

۴- نك: احمد سياح، فرهنگ بزرگ جامع نوين، ذيل كلمه «قبقبه».

۵- نك: حسن حسن زاده آملی: نمط ۹، ص ۱۱۷، ۱۳۹۴.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): ثلاثة مجالستهم تمت القلب: الجلوس مع الأندال و الحديث مع النساء و الجلوس مع الاغنياء(۱)؛ سه گروهند که نشست و برخاست با آن ها قلب را می میراند: جلوس با مردم خسیس و گفتگو با زنان و نشست و برخاست با اغنیا.

آن حضرت فرمود: از ناسزا گفتن، به جز کینه ی مردم سود (و عایدی) نمی بری.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: شخصی نزد پیامبر اکرم(صلى الله عليه و آله) دیگری را چنین دشنام گفت: قبیح الله وجهک و وجه من یشبهک؛ خدای زشت و نکوهیده کناد چهره ی تو را و هر آن کس را که همانند توست. رسول خدا(صلى الله عليه و آله) فرمود: چنین مگو؛ زیرا «ان الله خلق آدم علی صورته»؛ خداوند آدم را همین گونه آفریده است.(۲)

برخی ضمیر در «صورته» به خدا برگردانده اند؛ پس معنای حدیث این می شود: خداوند انسان را چنان آفریده است که می تواند خداگونه و مثل و خلیفه حضرت حق گردد. عدیدی ضمیر را به آدم برمی گردانند، لذا معنای حدیث این می شود: خداوند حضرت آدم را برخلاف سایر انسان ها از آغاز به صورت انسانی کامل آفریده است، به این ترتیب مراحل چون نطفه و علقه و مضغه و جنین و کودکی را نگذرانده است.(۳)

این درحالی است که مارکس آلمانی(۱۸۱۸-۱۸۸۳ م) حدیث مذکور را به عکس معنا کرده می نویسد: به اعتقاد مسیحیان، خداوند انسان را به صورت خویش آفریده است(۴)؛ درحالی که درواقع، آدمیان به صفات خود ماهیت الهی بخشیده و به سیمای خویش خدا را پدید آورده اند(۵). درواقع وی معتقد است که خدا به صورت انسان و به وسیله انسان آفریده شده است.

د. عشق و عبادت

روزی یکی از اهل حال به رفقای خود می گفت: اگر من میان دخول در بهشت و دو رکعت نماز مخیر می بودم، دو رکعت نماز را اختیار می کردم، به دلیل اینکه در بهشت، مشغول

ص: ۵۵۳

۱- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۴۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ۴/۱۱.

۳- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۴۳، ۱۳۹۰.

۴- کتاب مقدس، پیدایش، ۲۷: ۱.

۵- ملکم همیلتون، جامعه شناسی دینی، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۴۰.

حَظٌّ و لَذَّ خُودِ هَسْتَم و در دو رکعت نماز، مشغول به حضرت حق، ولیم، می باشم. و این کجا و آن کجا؛ ...، و فی الرکعتین مشغول بحق ولیی و این ذاک عن هذا. (۱) نتیجه اینکه خداوند هر روز در نماز صبح بهتر از بهشت به ما عطا می فرماید، پس قدر آن را باید داشته باشیم. سعدی مترنم است به (۲):

بهشت روی من، آن لُعبت پری رخسار

که در بهشت نباشد به لطف او حوری

ماها! همه شیرینی و لطف و نمکی

نه ماه زمین که آفتاب مَلکی

انصاف می دهم که لطیفان و دلبران

بسیار دیده ام نه بدین لطف و دلبری

چه دل ها بردی ای ساقی به ساق شهوت انگیزت

دریغا بوسه چندی بر زنخدان دلاویزت

امیر خسرو دهلوی سروده است (۳):

ساقی بیار می که چنان سوخت دل ز عشق

کز سوز این کباب همه خانه بو گرفت

و حافظ شیرازی چه خوب گفته است:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به حال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را (۴).

در این جا چه خوب است اکنون که شب عاشورای حسینی محرم ۱۴۳۷ است از باب حسن اتفاق یادی از حسین زهرا، جد امام زمان بشود. مورخین نوشته اند: امام حسین به ابوالفضل العباس فرمود: به سوی دشمن برو پس اگر توانستی آن ها را وادار کن جنگ را به فردا موکول کنند؛ شاید برای حضرت حق نمازی گزاریم و دعایی کنیم و استغفاری نماییم؛ زیرا خدا نیک می داند که من نماز برای او و تلاوت کتاب او و دعای زیاد و استغفار را بسیار دوست دارم؛ ... فهو يعلم أني كنت قد أحب الصلاة له و تلاوه كتابه و كثره الدعاء و الاستغفار (۵). گویند: آن حضرت از جمله آیاتی که تلاوت می فرمود آیات «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ...» (۶) بوده است.

- ۱- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۳.
- ۲- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه لطف و ساقی.
- ۳- همان، ذیل کلمه ساقی.
- ۴- همان، ذیل کلمه هندو.
- ۵- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱، باب ۳۷.
- ۶- آل عمران، ۱۷۸-۱۷۹ و انعام، ۴۴-۴۵ و اعراف ۱۸۲-۱۸۳.

ابن سینا عشق را محبت مفرط دانسته می فرماید: «والحب اذا افراط سَمِيَّ عشقاً»^(۱)؛ حب وقتی به حد افراط و اوج خود برسد عشق نامیده می شود و آن را به حقیقی و مجازی و مجازی را نیز به نفسانی و حیوانی تقسیم می کند.

عشق حقیقی عبارت از محبت و مودت زیاد به خدا و صفات علیا و اسمای حسنا و برتر اوست^(۲). در حقیقت این عشق بی واسطه است که مصداق بارز و تمام و کامل آن، حسین تاسوعایی و عاشورایی است. و عشق مجازی عبارت از عشق به غیر خدا است که سرانجام منتهی به عشق حقیقی می گردد.

عشق مجازی یا حیوانی است که برای تولید نسل است و چه بسا از آن سوء استفاده شود و انسان را به گناه و عصیان آلوده سازد و یا عشق نفسانی است که عارف سعی بر این دارد که به وسیله آن به عشق حقیقی نایل آید. به این نحو که معشوق غیر خدایی، نفس عارف را نرم و با شوق و دارای وجد و رقت کرده از شواغل دنیوی دور می سازد تا فقط متوجه معشوق گردد و مستعد و آماده برای وصول به عشق حقیقی گردد. عین عبارت شیخ الرئیس در این خصوص چنین است: و هو يجعل النفس لئنه شَيْقَه ذاتٍ وجدٍ و رِقَه، منقطعَه عن الشواغل الدنیویه، معرضَه عما سوی معشوقه، جاعلهً جمیع الهموم همأً واحداً و لذلك یكون الاقبال علی المعشوق الحقیقی أسهل...^(۳)

یا ارحم الراحمین! رحمت الله، مثل پیامبر رحمه للعالمین، دوست دارد روزی سیرش نمایی تا شکرگزار و حمدت نماید و روزی گرسنه اش بداری تا تقاضایت نماید و از تو مسئلت بدارد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: یا ربِّ أشبعُ يوماً فأحمدُک و أجوع يوماً فأسئلك.^(۴)

بهترین درخواست و سؤال، سؤال از الله است و بدترین سؤال، سؤال از الناس، برای اینکه این، بعد آور است و آن، قرب آور. علی(علیه السلام) می فرماید: التقرب الی الله تعالی بمسألته و الی الناس بترکها^(۵) و قال ابن العباس (رض): اقرب ما یكون العبد الی الله، اذا سأله و ابعده ما یكون عن الناس، اذا سئلهم.^(۶) و خداوند می فرماید: «إِذَا سَأَلَك عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ».^(۷)

ص: ۵۵۵

۱- ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۳۶۰ و نک: حسین مظاهری، الأخلاق، ۲/۱۷۹، ۱۳۸۹.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۱۷۴.

۳- ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۳۸۳.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ۶۷/۳۱۸.

۵- آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ۱/۵۰۲، به قلم رسولی محلاتی، ۱۳۷۷.

۶- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۲۱۵.

۷- بقره، ۱۸۶.

اگر در یمنی چو با منی پیش منی

ور پیش منی چو بی منی در یمنی

قال الله تعالى: يا داود: فرغ لي بيتاً أنا عند المنكسره قلوبهم لأجلي ويا «إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرَّكَّعِ السُّجُودِ» (۱). اكنس بيتك من قاذورات الأبالسه و رش فيه ماء و رد الإخلاص في العلم و العمل، حتى يحل محبوبك فيه و الا فلا تطمع في وصاله. (۲)

یکی از دانشمندان بنی اسرائیل در دعایش گفت: یا رب کم اعصیک و لا تعاقبنی! فاوحی الله الی نبی ذلک الزمان: قل لعبدی: کم اعاقبک و لاتدری! الم اسلبک حلاوه مناجاتی؟ (۳)؛ ای پروردگار من! چقدر گناهت کنم و عقاب و عذابم نکنی، لذا خداوند به پیامبر آن زمان وحی فرستاد که: چقدر عذابت نمایم و نفهمی! آیا شیرینی مناجاتم را از تو سلب نموده ام؟ (آیا کیفر و جریمه ای بدتر از این، یعنی لذت نبردن از عبادت برای عارف سراغ داری؟).

شیخ طوسی روایت کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد نشسته بود. مردی داخل شد و نماز گزارد و رکوع و سجده اش تمام نمود، پس آن حضرت فرمود: نَقَرَ كُنْفَرُ الْغُرَابِ. لئن مات هذا و هذه صلاته، ليموتن علی غیر دینی (۴)؛ رکوع و سجودش به منزله نك زدن کلاغ بود. اگر او بمیرد و این گونه نمازش باشد، به غیر دین من از دنیا رفته است.

آنچه من گفتم بقدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

روایت شده است که خداوند به داود نبی وحی کرد که: أن أهون ما أنا صانع بعبدٍ غير عامل بعلمه من سبعين عقوبه باطنیه أن أخرج من قلبه حلاوه ذكري (۵)؛ بدون شك کمترین عذاب من از هفتاد عقوبت باطنی به بنده غیرعامل به علمش این است که از قلبش شیرینی یادم را خارج می کنم.

ای خداوند آرزوی رحمت همه این است که اگر او را به بهشت بردی به حوریانت سفارش دهی مزاحمش نشوند تا فانی در ذاتت شود و باقی به بقایت. او را از آنان آزاد نما و در خودت گرفتار که این اسارت به از آن رهایی است.

ص: ۵۵۶

۱- بقره، ۱۲۵.

۲- نک: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴، مرداد ۱۳۶۳.

۳- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۲۷۶.

۴- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۶.

۵- بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲ و عده الداعی، ص ۷۸.

قال علی (علیه السلام): عجبت لمن عَرَفَ سوءَ عواقبِ اللِّدَاتِ، کیف لا یَعِفُّ (۱)؛ در شگفتم در مورد کسی که بدی سرانجام لذت های (گناه) را می شناسد ولی عفت نفس پیشه نمی سازد.

قال المسیح علی نبینا وعلیه السلام: لو لم یعذب الله الناس علی معصیتهم، لکان ینبغی أن لا یعصوه شکراً لنعمتهم؛ اگر خداوند مردم را به سبب معصیتش عذاب نمی کرد شایسته بود برای شکر نعمتش او را معصیت و نافرمانی نمی کردند.

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد

وآنکه بگوید بکند نیمرد

وآنکه بگوید نکند زن بود

نیم زنست آنکه نگفت و نکرد (۲)

اگر در بیت اول، «مرد تمام» و «نیم مرد» جابجا شوند و در بیت دوم به جای «زن»، «نامرد» جای گزین شود، اجدر و بهتر است؛ زیرا هم امر به معروف و نهی از منکر رعایت می شود و هم به مقام زن طعنه و خدشه وارد نمی شود.

در حضور مولانا جعفر صادق (علیه السلام)، گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله): «النظر الی وجه العالم عباده»، یادآوری شد، امام فرمود: «هو العالم الذی اذا نظرت الیه ذکرک الآخره و من کان علی خلاف ذلک فالنظر الیه فتنه». (۳)

و نیز آن حضرت فرمود: الدنيا سجن المؤمن والصبر حصنه والجنة مأواه و الدنيا جنة الكافر و القبر سجنه و النار مأواه (۴)؛ دنیا زندان مؤمن است و صبر دژ آن و بهشت منزلش و دنیا بهشت کافر است و قبر زندانش و آتش جایگاهش.

رحمت از زنان بیشتر از شیطان ترس و وحشت و دهشت دارد؛ زیرا خداوند در مورد آن ها می فرماید: «إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ» (۵) و درباره این می فرماید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا». (۶)

و باز آن حضرت فرمود: لیس لابلیس جندٌ أشدُّ من النساء و الغضب (۷)؛ شیطان سپاه و لشکری قویتر از زن و غضب ندارد.

ص: ۵۵۷

۱- تصنیف آمدی، ص ۳۰۳.

۲- کشکول شیخ بهایی، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۲۲۲.

۴- همان.

۵- یوسف، ۲۸.

۶- نساء، ۷۶.

۷- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۶۲، ترجمه بهراد جعفری، ۱۳۷۷.

روی آن الله سبحانه و تعالی اوحی الی موسی یا موسی اَدعنی علی لسانٍ لم تعصنی به فقال (علیه السلام): اَنتی لی بذلک؟ فقال: اَدعنی علی لسان غیرک (۱)؛ روایت شده است که خداوند سبحانه و تعالی به موسی (علیه السلام) وحی کرد که مرا (در دعا) با زبانی که با آن معصیت نکرده ای بخوان. آن حضرت گفت: آن زبان را از کجا بیاورم؟ خداوند فرمود: با زبان غیر خودت دعا کن، یعنی هر کس برای دیگری دعا کند؛ چرا که آن، به اخلاص نزدیک تر است و خداوند در عون و کمک بنده ای است که در عون برادر مؤمنش باشد. موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: اوشکُ دعوه و اسرُعُ إجابهِ، دعوه المؤمن لأخيه بظهر الغیب (۲)؛ نزدیک ترین دعا و با سرعت ترین آن، به اجابت و قبول، دعای مؤمن برای برادر دینی اش، به صورت غایب، است.

سقراط حکیم در پاسخ کسی که از او درباره ی دلیل کم گویی سؤال کرده بود فرمود: حق سبحانه برای تو دو گوش و یک زبان خلق کرد «لتسمع ضعف ما تقول لا لتقول اکثر مما تسمع (۳)»؛ تا ضعف آنچه را می گویی بشنوی، نه اینکه بیشتر از آنچه را می شنوی بگویی. و حتی هر آنچه را که می شنوی نباید بگویی.

یکی از علما به نام سیف الله نورمحمدی فرموده است: هاتفی در میان خواب و بیداری به من چنین گفت: من أراد العلم بلا کلاله الطبع فلیعبد الله بلا کلاله الطبع؛ هر کس خواستار علم بدون خستگی طبع است، باید بدون خستگی طبع خدا را عبادت کند. (۴) علم خواهی طاعت رحمان بیر.

شخصی از امام محمدباقر (علیه السلام) پرسید: در هر سالی چگونه شب قدر شناخته می شود؟ فرمود: وقتی ماه رمضان آمد، در هر شبی صد بار سوره دخان بخوان، لذا وقتی شب بیست و سوم آمد، ناظر تصدیقی که از آن سؤال کردی خواهی بود؛ ... فانک ناظرٌ الی تصدیق الذی سألت عنه. (۵)

و من کلام بعض الوزراء: من کانت همته ما یدخل فی بطنه، کانت قیمته ما یرج منها (۶) (منه)؛ هر کس همتش به ما فی بطنه باشد، قیمتش به ما یدفع من مخرجه است.

ص: ۵۵۸

۱- عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۸۳.

۲- همان.

۳- شیخ بهایی، الکشول، ص ۲۷۴.

۴- محمدجواد نورمحمدی، ناگفته های عارفان، ص ۲۰۹، ۱۳۷۹.

۵- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۴۷۸.

۶- شیخ بهایی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۲۹.

علی (علیه السلام) می فرماید: ثلاثه من كنوز الجنة: الصدقه و كتمان المصيبة و كتمان المرض. (۱) و باز آن حضرت فرمود: البشاشه حباله الموده؛ بشاشت و شادابی، دام صید مودت است. (۲)

مرّ عبدالله بن المبارك برجل واقف بين مزبله و مقبره، فقال له: يا هذا إنك واقف بين كثرين من كنوز الدنيا: كنز الأموال و كنز الرجال. (۳)

سلیمان بن علی از حمید طویل درخواست موعظه نمود، پس او گفت: وقتی در خلوت معصیت خدا می کنی، اگر می دانی خدا تو را می بیند، لذا بر امر عظیمی (خدا) جرئت کرده ای و اگر می دانی او تو را نمی بیند، بنابراین (هم جاهل گشته ای و هم) کافر شده ای. (۴)

حاتم اصم گفته است: در سه حال نفس و خودت را پاک بدار: ۱. وقتی با جوارح و اعضایت کار می کنی، یادآور نظر و توجه خدا به رفتارت باش و چون سخن می گویی یادآور شنیدن خدا از گفتارت باش و زمانی که ساکن و ساکت و صامتی و در ضمیرت فرورفته ای، یادآور علم خدا به درونت باش (۵) نیت گناه نکن. یاد گناه، گناه است، زیرا خداوند می فرماید: «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى». (۶)

و. یادی از عاشورا و اقسام توبه

رحمت، در روز عاشورای حسینی، در سال ۱۴۳۷، گفتار ماندگار یادگار رسول خدا، امام همام، حسین زهرا علیهما السلام را، به رشته نوشته درآورد و آن اینکه آن حضرت وقتی به روی زمین افتاد فرمود: الهی رضا بقضائك و تسليماً لامرك و لا معبود سواك یا غياث المستغیثین (۷).

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها (۸)

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «ما من قطره احبُّ الى الله عزَّوجلَّ من قطرتين: قطره دم في سبيل الله

ص: ۵۵۹

۱- همان، ص ۲۲۸.

۲- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۱۲۶.

۳- همان، ص ۲۷۷.

۴- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۲/۳۷۲، ۱۳۶۴.

۵- همان.

۶- طه، ۴۶.

۷- مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۸۶، ۱۳۷۹ و مقتل مفرم، ص ۳۵۷ و قمقام زخار، ص ۲۶۲.

۸- نک: حسن سعیدی، عرفان در حکمت اشراق، ص ۱۰۹.

و قطره دَمعه فی سواد اللیل لا یرید بها عبْدُ الا الله عزَّوجلَّ»^(۱)؛ هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که برای خدا در دل تاریک شب فروریزد.

امام حسین (علیه السلام) مرگ در راه خدا را بسیار دوست می داشت. آن حضرت در خطبه معروفش فرمود: حُط الموت علی ابن آدم مخط القلاده علی جید الفتاد. مع أن الزینه بدون المتزین لا امکان لها^(۲). مرگ بر فرزند آدم ثبت و مقرر شده است و گویی آن ثبت در محل گردن بند زن جوان است و شهادت همان گردن بند و شهید، یعنی امام حسین همان محل گردن بند است. البته این، تشبیه معقول به محسوس است.

توبه سه نوع است: توبه عوام که توبه از ترک واجبات و ارتکاب محرمات است و توبه خواص که توبه از مکروهات و ترک مندوبات و مستحبات است و توبه اخص الخواص که توبه از توجه به غیر حق تعالی است، مثل توبه پیامبر ما، خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله)^(۳)، چنانکه فرمود: انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرّه^(۴)؛ اضطراب و شوریدگی در قلب من است و به همین دلیل روزی هفتاد بار استغفار می جویم.

خداوند بقدری رئوف و مهربان است، که به جای اینکه انسان از گناهش حیا نماید، او حیا می کند. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: و من عقوبات المعاصی جَنبَتی حتی کانک استحیبتی^(۵)؛ سعدی چه خوب سروده است:

کرم بین و لطف خداوند گار

گنه بنده کردست و او شرمسار^(۶)

سعدی آن شعر را ذیل عبارت «هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جلّ و علا- بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکند. بازش بخواند. باز اعراض کند. دیگر بارش به تضرّع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی قد استحییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له. دعوتش را اجابت کردم و حاجتش را بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم»^(۷)، آورده است.

ص: ۵۶۰

۱- بحار الأنوار، ۶۹/۳۷۸، ح ۳۱.

۲- محسن خرازی، بدایه المعارف فی شرح عقائد الامامیه، ج ۲، ص ۲۴۸، ۱۴۲۴ ق.

۳- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ۵/۳۷۴، به کوشش حسن زاده.

۴- نک: ابن ماجه، کتاب الادب، باب الاستغفار، ۲/۱۲۵۴.

۵- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۴۴۴، شیرازی.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه لطف.

۷- سعدی، گلستان، ص ۴ (دیباچه)، به کوشش نور الله ایزدپرست.

بعضی از بزرگان چنین گفته اند: لیس العید لمن لبس الجدید، انما العید لمن أمن من الوعید؛ عید نه برای کسانی است که لباس نو و جدید می پوشند، بلکه عید برای کسانی است که از وعید و عذاب و عقاب و کیفر الهی درامانند.

از بعضی راهبان و عرفا پرسیدند: عید شما چه موقعی است، گفتند: «یوم لا نعصى فيه الله سبحانه و تعالی فذلک عیدنا. لیس العید لمن لبس الفاخره، انما العید لمن أمن من عذاب الآخره. لیس العید لمن لبس الرقیق، انما العید لمن عرف الطریق. لله درّ من قال:

مبارکباد عید آن دردمند بیکسی کو را

که نه کس را مبارکباد گوید نه کسی او را(۱)

گفتنی است: علاوه بر روز جمعه، اول ماه شوال و دهم ماه ذی الحجه از اعیاد مسلمانان است که دومی، عید فطر و سومی، عید غدیر و عیدالله الاکبر و عید آل محمد و عظیم ترین اعیاد است. نام این عید در آسمان، روز عهد معهود و در زمین، روز میثاق است. تم انبیا این روز را عید می گرفته اند(۲).

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: «لا بدّ لطالب العلم من الجدّ و المواظبه و الملازمه. قيل: من طلب شيئاً و جدّ و جدّ و من قرع باباً و لم یجّ و لم یجّ و قيل بقدر ما یسعی، ینال ما یتمنّی و البطنه تذهب الفطنه. (شکم پرستی، فطنت و زیرکی و فهم در علم را می برد). وی وقتی در سحرگاهان، به حل یک مشکل علمی نایل می آمد می گفت: این ابناء الملوک من هذه اللذه. قيل: ما حُفظ فَرّ و ما کُتب قَرّ.(۳)

ح. چند سخن اخلاقی و حکمی علی(علیه السلام)

علی(علیه السلام) می فرماید: لا- مال اعودُ (پرسودتر) من العقل و لا- وحده اوحش من العُجب و لا عقل کالتدبیر و لا اکرم کالتقوی و لا- قرین کحُسن الخُلق(خوی نیکو دل ها را به دست می آورد) و لا- میراث کالأدب و لا قائد کالتوفیق و لا تجاره کعمل الصالح و لا ربح کالثواب و لا ورع کالوقوف عند الشبهه و لا زهد کالزهد فی الحرام و لا علم کالتفکر و لا عبادۀ کأداء الفرائض و لا ایمان کالحیاء و الصبر و لا حسب(بزرگواری و سرافرازی) کالتواضع و لا شرف

ص: ۵۶۱

۱- شیخ بهایی، الکشکول، ص ۲۶۵.

۲- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۶۳۰، شیرازی.

۳- جامع المقدمات، آداب المتعلمین، ص ۱۸۴.

کالعلم ولا عزّ کالحلم ولا مظاهره أوثق من المشاوره. (۱)

علی (علیه السلام) درباره حکمت ها و رازهای احکام حضرت حق چنین می فرماید: فرض الله الايمان تطهيراً من الشرك، و الصلاه تنزيهاً عن الكبر، و الزكاه تسبيهاً للرزق، و الصيام ابتلاءً لإخلاص الخلق و الحج تقوية للدين. و الجهاد عزاً للاسلام، و الامر بالمعروف مصلحه للعوام و النهی عن المنکر ردعاً (طرداً) للفسهاء، و صله الرحم منماة (رشد) للعدد (صله رحم سبب رشد تعداد یاوران انسان می شود) و القصاص حقناً للدماء و اقامه الحدود اعظماً للمحارم (حرام ها) و ترک شرب الخمر تحصيناً للعقل و مجانبه الشرقة ايجاباً للعفة (باز ایستادن از دست درازی به مال مردم) و ترک الزنا تحصيناً للنسب و ترک اللواط تکثيراً للنسل و الشهادات استظهاراً على المجایدات (و شهادت ها را برای کمک خواستن بر علیه انکارشده ها) و ترک الکذب تشریفاً للصدق و السلام اماناً من المخاوف و الإمامه نظاماً للامه و الطاعه تعظيماً للإمامه. (۲)

باز آن حضرت نظیر همین سخنان را در جای دیگر فرموده است: «إن افضل ما توصل به المتوسلون الى الله (سبحانه و تعالی) الايمان به و برسوله و الجهاد في سبيله فانه ذروة (سربلندی) الإسلام و كلمه الاخلاص (گفتن «لا اله الا الله») فانها الفطره (فطری و جبلی و غریزی) و إقام الصلوه فانها المله (ملیت دین اسلام) و ايتاء الزكوه فانها فريضة واجبه (برای نیازمندان) و صوم شهر رمضان فانه جنة (سپر) من العقاب و حج البيت و اعتماره فانهما ينفيان الفقر و يزحضان (می شویند) الذنب و صله الرحم فانها مثرأه في المال و منسیأة (تأخیر مرگ) و صدقه السر فانها تكفر الخطيئه و صدقه العلانيه فانها تدفع مئته السوء (مردن بد مثل مرگ ناشی از تصادف) و صنائع المعروف (کارهای پسندیده) فانها تقى مصارع الهوان (۳) (پس کارهای خوب انسان را از جاهای سقوط ذلت بار حفظ می کند).

ط. چند حکمت برگزیده ی اخلاقی – فلسفی از علی (علیه السلام)

ط. چند حکمت برگزیده ی اخلاقی – فلسفی از علی (علیه السلام) (۴)

ابن ابی الحدید در آخرین جلد «شرح نهج البلاغه» خود، یعنی جلد بیستم، نهصد و نود و هشت حکمت که منسوب به حضرت علی است، تحت عنوان «الحکم المنسوبه الی

ص: ۵۶۲

۱- فیض الاسلام، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹.

۲- فیض الاسلام، نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴.

۳- فیض الاسلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، الحکم المنسوبه الی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۲۵۵، ۱۴۰۴ ق، قم.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» آورده است که نویسنده، برگزیده هایی از آن ها را، طبق شماره های کتاب مذکور، در این جا آورده است که از این قرارند:

۲. الهی، کفانی فخرأ أن تکون لی رباً و کفانی عزاً أن أکون لک عبداً، انت کما أريد، فاجعلنی کما تريد؛ خدایا! افتخار من همین بس که تو پروردگار من هستی و عزت و سربلندی من به نهایت خود می رسد، چون من بنده ی تو هستم. تو همان گونه که من می خواهم و انتظار دارم هستی، پس مرا همان گونه که تو می خواهی قرار بده.

۱۰. العقل فی القلب و الرحمه فی الکبد و التنفس فی الرئه؛ عقل در قلب است(نه در مغز). قلب از علل اعدادی و زمینه ای تعقل است، نه از علل حقیقی آن) و رحمت در جگر و تنفس در شش.

۲۲. عدم الادب سببُ کلِّ شرٍّ؛ بی ادبی سبب هر شرّ و بدبختی است.

۲۵. من لم يقهر حسده کان جسده قبرا لنفسه؛ کسی که بر حسادتش غالب نیاید، جسد و تن او قبر او می شود.

۲۷. اختر أن تکون مغلوباً و انت منصف و لأتخر أن تکون غالباً و انت ظالم.

۳۷. اکبر الفخر ألاً تفخر، بزرگترین فخر و افتخار این است که فخر نفروشی.

۳۸. ما أصعب اکتساب الفضائل و أيسر اتلافها؛ کسب فضایل چقدر سخت است ولی اتلافش چقدر آسان.

۶۰. العمر أقصر من أن تعلّم کلّ ما يحسُن بک علمه؛ فتعلّم الاهم فالأهم؛ عمر کوتاه تر از این است که هرچه را دانستنش برایت خوب است فراگیری؛ پس مهمترین علم را، اول و مادون آن، دوم فراگیری.

۹۰. غايه الأدب أن يستحی الانسان من نفسه؛ نهایت ادب این است که انسان از خودش حیا کند و خجالت بکشد.(باید محور، نفس لواحه و وجدان باشد).

۱۰۲. لاتقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم؛ بر فرزندانان آداب و عادات و رسوم خودتان را تحمیل نکنید، زیرا آن ها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند.

۱۰۳. لاتطلب سرعه العمل و اطلب تجویده؛ فانه الناس لیسألون فی کم فرغ من العمل، انما یسألون عن جوده صنعته؛ در کارها هیچ وقت سرعت عمل طلب مکن، بلکه جودت و خوبی آن را خواستار شو، زیرا مردم سؤال نمی کنند در چه مدتی از عمل فارغ می شوی، بلکه تنها درخواستشان حسن عمل و خوبی کار است.

۱۰۶. سئیل عن القَدَر فقال: أقصر أم أطيل؟ قيل: بل تُقصر، فقال: جلَّ الله أن يريد الفحشاء و عزَّ عن أن يكون له في الملك إلا ما يشاء؛ از علی (علیه السلام) درباره ی «قَدَر» سؤال شد، پس گفت: کوتاه پاسخ دهم یا به تفصیل؟ گفته شد: پاسخ، کوتاه باشد. لذا فرمود: خدا بزرگتر از این است که اراده فحشاء نماید، بنابراین انسان مجبور نیست و عزیزتر از این است که در مُلک و حکومت خود جز آنچه خواسته باشد تحقق یابد، به این ترتیب انسان، مفوّض و به خود وانهاده صّرف نمی باشد، بنابراین خداوند اراده کرده است که انسان کارها را با اراده اش انجام دهد. ماحصل این که اشعری جبری و معتزلی تفویضی محکوم اند.

۱۲۰. لقد سبق الى جنّات عدن اقوامٌ ما كانوا اكثرَ الناس صلاةً ولا صياماً ولا حجّاً ولا إعتماراً ولكن عقلوا عن الله أمره فحسنت طاعتهم و صحَّ و رعَّهم و كَمِلَ يقيئهم ففاقوا غيرهم بالحطوه و رفيع المنزله؛ بدون تردید گروه هایی به بهشت های عدن سبقت جستند، نه به خاطر این که نماز و روزه و حج و عمره ی آن ها زیاد بود، بلکه به خاطر آن که در امور مربوط به خداوند تعقل می کردند، پس طاعت آن ها خوب و ورعشان صحیح و یقینشان کامل شد، لذا بر دیگران در علو درجه و رفعت مرتبه فایق آمدند.

۱۹۰. اربع القليل منهّن كثير: النار و العداوه و المرض و الفقر؛ چهار چیز است، هرچند کم باشد، زیاد است: آتش و دشمنی و مرض و بی چیزی.

۱۹۱. اربعة من الشقاء: جار السوء و ولد السوء و امرأه السوء و المنزل المزيق؛ چهار چیز است که از جمله ی بدبختی هاست: همسایه بد و فرزند بد و زن بد و منزل تنگ.

۱۹۲. اربعة تدعوا الى الجنة: كتمان المصيبة و كتمان الصدقه و برّ الوالدين و الإكثار من قول «لا اله الا الله»؛ چهار چیز است که به بهشت دعوت می کند: مخفی داشتن مصیبت و پنهان نمودن صدقه و نیکویی به پدر و مادر و زیاد گفتن کلمه «لا اله الا الله».

۲۰۴. «الروح حياه البدن و العقل حياه الروح» که نظم منطقی آن این گونه است: العقل حياه الروح و الروح حياه البدن فالعقل حياه البدن. روی این حساب لب و مغز بدن، روح است که فلاسفه از آن به عنوان «روح بخاری» تلقی می کنند و لب روح، عقل است.

و والا-تر از آن روح، روح منفوخ و دمیده شده ی روح «انسانی- الهی» است که از آن به «روح الله» تعبیر می شود (۱) و در حدیث از بعضی از ائمه (علیه السلام) نقل شده است که: ان روح المؤمن لاشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها (۲).

ص: ۵۶۴

۱- ملاصدرا، رساله الحشر، الفصل الثالث في حشر النفوس الحيوانيه.

۲- کلینی، الاصول من الکافی، کتاب الايمان و الکفر، باب اخوه المؤمنین بعضهم لبعض، حدیث الرابع.

۲۹۸. أشرف الأشياء العلم؛ و الله تعالى عالمٌ يحب كلَّ عالم.

۳۴۳. إن لم تعلم من أين جئت، لم تعلم إلى أين تذهب؛ اگر ندانی از کجا آمده ای نمی دانی به کجا می روی.

۳۵۰. ثلاث موبمات: الكبر، فانه حطّ ابليس عن مرتبه و الحرص، فانه أخرج آدم من الجنة و الحسد، فانه دعا ابن آدم إلى قتل اخيه؛ سه چیز است که از هلاک کننده هاینند و آن ها عبارتند از: کبر، زیرا آن، ابلیس را از مقامش فرود آورد و حرص، زیرا آن، آدم را از بهشت اخراج نمود و حسد، زیرا آن، قبیل را به کشتن هابیل فراخواند.

۳۶۶. السفر میزان الأخلاق، مسافرت، معیار اخلاق است. در مسافرت ها اشخاص شناخته می شوند.

۳۸۰. الفرق بين المؤمن و الكافر الصلاه، فمن تركها و ادعى الايمان كذبه فعله و كان عليه شاهد من نفسه؛ تفاوت میان مؤمن و کافر، نماز است، پس کسی که نماز را ترک گفت و ادعای ایمان نمود، فعلش آن ایمان را تکذیب می کند و نفس او بر آن ادعا، شاهد و گواه است.

۴۷۴. لا كثير مع إسراف و لا قليل مع احتراف (حرفه داشتن) و لا ذنب مع اعتراف.

۵۸۳. كل من الطعام ما تشتهي و البس من الثياب ما يشتهي الناس؛ تا آن جا که اشتها داری غذا بخور، ولی مطابق با میل مردم لباس بپوش.

۶۲۲. أيها المستكثر من الذنوب، إن أباك أخرج من الجنة بذنوب واحد.

۷۱۵. ليس يزني فزجك أن غصصت طرفك؛ اگر چشمت را فروبندی دامت به زنا مرتکب نمی شود.

۸۳۱. البغى آخر مده الملوک؛ تجاوز از حد، آخرین مدت پادشاهان است.

حضرت ختمی مرتبت فرموده است: الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم (۱) که عباره اخرای آن، سخن حضرت علی (علیه السلام) که فرموده است: للحق دوله و للباطل جوله (۲) و معنای این، همان سخن آن حضرت است که فرمود: دوله العادل من الواجبات و دوله الجائر من الممكنات (۳).

ص: ۵۶۵

۱- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ملک.

۲- غرر الحکم و درر الکلم آمدی، ج ۲، ص ۶۱، ترجمه محلاتی.

۳- همان.

۸۸۳. لا تَضَعُ سِرَّكَ عِنْدَ مَنْ لَا سِرَّ لَهُ عِنْدَكَ؛ سِرِّ و راز خود را نزد کسی که سری از او پشست نیست، مگذار.

۸۸۵. العلم افضل الكنوز و أجملها، خفيف المحمل، عظيم الجدوى؛ في الملا جمال و في الوحده انس؛ علم باارزش ترين و زيباترين گنج هاست، حمل آن، خفيف و سبک است، علم چون مادی نیست وزن ندارد، بلکه وزنه و ارزش دارد. فائده آن بزرگ و بسيار است. در میان مردم، جمال و زيبایی محسوب می شود و در وحدت و تنهایی، انس است.

۸۹۰. الناس من خوف الدلّ في دلّ؛ مردم به خاطر ترس از دلّ و ذلت، همیشه در ذلت اند.

۸۹۲. بنس الزاد الى المعاد، العبدوان على العباد؛ عدوان و دشمنی بر بنندگان خدا، برای معاد زاد و توشه ی بدی محسوب می شود.

۹۰۵. لانعمه في الدنيا اعظم من طول العمر و صحه الجسد؛ هيچ نعمتی در دنيا، بزرگ تر و باارزش تر از طول عمر و سلامتی جسم نیست.

۹۸۱. ألا- ادلكم على ثمره الجنة! لا اله الا الله بشرط الاخلاص؛ آیا شما را به ثمره جنت و میوه بهشت راهنمایی نکنم؟ که آن کلمه ی «لا اله الا الله» است، مشروط بر این که در آن اخلاص باشد.

۹۸۵. الذكر ذكران: احدهما ذكر الله و تحميده فما احسنه و أعظم اجره و الثاني ذكر الله عندما حرم الله و هو افضل من الاول!

۹۹۴. يا من ليس الا هو، يا من لا يعلم ما هو الا هو، أُعِفُّ عَنِّي!

آنچه من گفتم بقدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

امید است به فضل و کرم حضرت حق مصداق شعر

منم که معجز من متن جانفرای من است

کلیم عصرم و نک قلم عصای من است

باشم.

أقول فى حسن الختام و مسك المقال : أستغفر الله من الزلل و الفشل و الكسل و السفه و الختل و العذر و الخذل و الحمد لله اولاً- و آخرأ و ظاهراً و باطناً و ما توفيقى إلا- بالله و إليه أنيب و عليه التكلان فى الإفتتاح و الإختتام. إلهنا إختتم لنا و لإخواننا المؤمنين بالحسنى و اجعل عاقبه أمورنا خيراً بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين (عليه السلام). ثم سلام الله و رحمته و بركاته علينا و على معلّمينا و هادينا و حامينا و آباءنا و أمهاتنا و ذوى حقوقنا و إخواننا المؤمنين و جميع عباده الصالحين.

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

مصلحی تو ای خداوند سخن (۱)

ص: ۵۶۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

